



مشهد و تبریز
کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

کتابخانه مکتب کلاهدی کراوه صفحات آذربایجان در دوز و قاجار

مشهد و تبریز

کتابخانه
مکتب
مکتب
مکتب

فتنه شیخ عبیدالله کرد

(گزارشهایی از وقایع حملهٔ اکراد به صفحات آذربایجان در دورهٔ قاجار)

تصحیح

یوسف بیگ باباپور

مسعود غلامیه

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

تهران - ۱۳۹۰



فتنه شیخ عبیدالله کُرد

(گزارشهایی از وقایع حملهٔ اکراد به صفحات آذربایجان
در دورهٔ قاجار)

به کوشش: یوسف بیگ باباپور - مسعود غلامیه

نماینده ساز : کاظم طالبی نسب - علی لقطه

صفحه آرا : مهربان بیری دیزج

شمارهٔ انتشار : ۲۹۶

ناظر چاپ : نیکی ایوبی زاده

چاپخانه : فرشویه

چاپ اول : ۱۳۹۰

شمارگان : ۱۰۰۰

بها : ۱۶۰/۰۰۰ ریال

شابک : 978 - 600 - 220 - 062 - 4

تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر در انحصار کتابخانه، موزه و مرکز
اسناد مجلس شورای اسلامی است.

انتشارات و توزیع:

مرکز پژوهش کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای

اسلامی، خیابان انقلاب، مابین خیابان ابوریحان و دانشگاه،

ساختمان فروردین، طبقهٔ ۷، واحد ۲۷ و ۲۸؛

تلفن: ۶۶۹۶۴۱۲۱

نشانی سایت اینترنتی: www.Ical.ir

نشانی پست الکترونیکی: Pajooheshlib@yahoo.com

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

تاریخ هشتصد ساله تحولات سیاسی در آذربایجان، نشانگر آن است که این خطه برای ایران، نقش قلب را بازی کرده و در حراست از این مرز و بوم و یکپارچگی آن نهایت تلاش خود را به کار بسته است. در دوره ایلخانان، تبریز یا توریز، مرکز حکومتی بود که ایلخانان به نام ایران درست کردند. آن روزگار، بخش‌های زیادی از عراق و قفقاز هم جزو ایران بود و تبریز محور این مناطق به حساب می‌آمد. بعدها در قرن نهم که دولت ترکمانان شکل گرفت، باز هم ایران، ایران بود. اقوام مختلف در کنار هم بودند و تبریز نقش محوری داشت. در این مدت، بخش شرقی ایران در اختیار تیموریان بود که به نوعی باید آن را هم بخشی از ایران نامید و چنین تصویر کرد که ایران دوره تیموری - ترکمانی، دو پارچه شده و می‌بایست متحد می‌شد. صفویان کاری که کردند، این بود که آن یکپارچگی گذشته را به ایران بازگرداندند. این بار نیز آذربایجان به کمک ایران آمد و اتحاد آن را تضمین کرد. در دوره صفوی، بخش‌های قفقازی جزو ایران ماند، اما بتدریج و بعد از کشاکش‌های مختلف، بغداد از دست رفت. این یکپارچگی در دوره افشاری و زندی و قاجاری ادامه یافت، اما هر بار، آسیب‌هایی به مملکت وارد آمد و بخش‌هایی جدا شد. بجز هرات، در سمت غرب نیز بخش‌های کردی قابل ملاحظه‌ای بتدریج زیر سلطه عثمانی‌ها درآمد. در گیرودار این تحولات، آذربایجان استوار ایستاده بود و حتی یک آن، تصور این را که بدون ایران باشد، در ذهن خود راه نمی‌داد. طبیعی بود که اختلافات قومی همیشه زمینه مساعدی برای قدرت‌طلبانی بوده و هست که به اسم قوم و مذهب، زمینه را برای شورش و استقلال‌خواهی فراهم سازند. بیشتر این دشواری‌ها زمانی روی می‌داد که حاکمان محلی به بهانه‌های واهی و بیشتر برای گردآوری پول بیشتر، به مردم ستم می‌کردند. اگر در این میانه، طمع خارجی هم علاوه می‌شد، دشواری‌هایی پدید می‌آمد که حل آنها نیاز به هزینه سنگین داشت. اما بدون اینها، مردمان این نواحی، خود را فقط ایرانی می‌شناسند و بس، چه ترک باشند و چه کرد.

از سالها پیش در میان فهارس نسخ خطی، گاه رساله‌ای یا یادداشتی درباره شورش شیخ عبیدالله کرد می‌خواندم. هر بار علاقه‌مند بودم بدانم که اساس این ماجرا چه بوده و چه سرنوشتی پیدا کرده است. بنده شخصاً علاقه‌مند به مسائل آذربایجان بوده و بارها به طور مستقیم و غیر مستقیم، تلاش کرده‌ام رساله‌ها و آثار مربوط به آن دیار را منتشر کنم. این بار نیز وقتی سخن از یافت شدن مجموعه‌ای ارزشمند از گزارشها درباره شورش شیخ عبیدالله کرد نقشبندی، طی سالهای ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ شد، از انتشار آن خوشحال شدم.

بدون شك، انتشار اين قبيل اسناد، جدای از روشنگريه‌های تاريخی درباره اقوام ایرانی و مناسبات آنان، برای سياستمداران ما نيز اهميت زيادی دارد. داشتن يك نگرش تاريخی درست نسبت به تحولات سياسی در مناطق مرزی، درك صحيح از خواسته‌های اقوام ایرانی، مشاركت دادن فعال‌تر آنان در ساختن ايران متحد، پرهيز از رفتارهای نادرست و ناشيانه و جز اينها... همه و همه مطالبی است كه با مطالعه عميق اين قبيل گزارشها می‌توان به آن دست يافت.

خوشبختانه انقلاب اسلامی در ايجاد رابطه با همه اقوام ایرانی موفق بوده است، دليل آن هم اين است كه اساس آن نه روی ملی‌گرایی مبتذل، بلكه روی اسلام خواهی از يك طرف و ایرانی بزرگ در چهارچوب مشاركت همه اقوام ایرانی از طرف ديگر بنا شده است، اقوامی كه طی قرون متمادی در كنار هم ايران را ساخته‌اند.

هر نوع قوم‌گرایی افراطی، از سوی هر طایفه‌ای، منجر به ايجاد گسست‌هایی می‌شود كه افزون بر ضربه زدن به يك ايران قوی و نیرومند، می‌تواند تبعات منفي محلی نيز داشته باشد. درست در روزگاری كه غربی‌ها هزینه سنگینی برای ايجاد اتحاد در اروپا می‌دهند، زمزمه تفرقه‌های قومی در مناطق مختلف، هيچ اثری جز محدود كردن قدرت و از بين بردن انرژی اين اقوام و در نتيجه تسلط بيگانگان بر آن در بر نخواهد داشت.

همين كه ايران با تأكيد بر اسلام توانست در عراق تأثيرگذار باشد و اقوام مختلف عراقی را متحد كرد و بويژه با حمايت قاطع از حقوق كردها و شيعيان - كه قرن‌ها نادیده گرفته شده بود- توانست آنان را در قدرت سياسی آن کشور سهيم سازد، یکی از نشانه‌های آن است كه ايران، جانبدار حق و عدالت است و به هيچ روی قوم‌گرا نيست و بايد چنين بماند. طبیعی است كه در اين شرايط، نبايد سرمايه‌های اصلی خود را كه همان اسلام و همدلی چند هزار ساله اقوام ایرانی است، به سادگی از دست بدهيم و طمع دشمن را برای تسلط بر سرزمين‌های خود تقويت كنيم. به عكس بايد تلاش كنيم تا زمينه‌های مشاركت فكري و فرهنگي و دينی و ملی اقوام مختلف را در چهارچوب ایرانی اسلامی و مردمی حفظ کرده و با حفظ اقتدار و عدالت، حافظ منافع همه مردم و مؤثر در سرنوشت اقوام مسلمان ديگر باشيم.

از مصححان محترم و همين طور عزيزانی كه در پژوهش و انتشارات هستند و همه عوامل اداری و مالی كه طی مدت مسئوليت بنده، با آرامش در اداره كتابخانه نقش داشته‌اند، سپاسگزاری کرده و برای همه آنان از خداوند متعال، آرزوی توفيق و سربلندی دارم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

رسول جعفریان

رياست كتابخانه، موزه و مركز اسناد

مجلس شورای اسلامی

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۹
مقدمه مصححین.....	۱۳
[۱] کتابچه ذکر وقایع فتنه و فساد شیخ عبیدالله و اکراد در سرحد آذربایجان و قلع و قمع آنها به دست عساکر نصرت‌مآثر، به تاریخ شهر رمضان لوی‌ئیل ۱۲۹۷.....	۴۵
[۲] کتابچه ذکر وقایع فتنه و فساد شیخ عبیدالله و اکراد در سرحد آذربایجان و قلع و قمع آنها به دست عساکر نصرت‌مآثر، به تاریخ شهر شوال لوی‌ئیل ۱۲۹۷.....	۴۷
[۳] ذکر وقایع فتنه و فساد شیخ عبیدالله و اکراد در سرحد آذربایجان و قلع و قمع آنها به دست عساکر نصرت‌مآثر، به تاریخ شهر ذی‌قعدة الحرام لوی‌ئیل ۱۲۹۷.....	۱۲۱
[۴] کتابچه ذکر وقایع فتنه و فساد شیخ عبیدالله و اکراد در سرحد آذربایجان و قلع و قمع آنها به دست عساکر نصرت‌مآثر، به تاریخ شهر ذی‌حجه الحرام لوی‌ئیل ۱۲۹۷.....	۳۹۱
[۵] کتابچه ذکر وقایع فتنه و فساد شیخ عبیدالله و اکراد در سرحد آذربایجان و قلع و قمع آنها به دست عساکر نصرت‌مآثر، به تاریخ شهر محرم الحرام ۱۲۹۸.....	۵۱۹
[۶] کتابچه ذکر وقایع فتنه و فساد شیخ عبیدالله و اکراد در سرحد آذربایجان و قلع و قمع آنها به دست عساکر نصرت‌مآثر، به تاریخ شهر صفرالمظفر ۱۲۹۸.....	۶۲۱
آلبوم تصاویر.....	۶۹۵
نمایه‌ها.....	۷۰۹
نامها و القاب.....	۷۱۱
جایها.....	۷۲۱
ملل و نحلل.....	۷۳۱
سازمانها و نهادها.....	۷۳۳
اصطلاحات نظامی.....	۷۳۵
کتاب و نشریات / گوناگون.....	۷۳۷

پیشگفتار

تحقیق در تاریخ و پی بردن به واقعیت‌های تاریخی و بررسی انگیزه‌هایی که رویدادهای بزرگ و دگرگون‌کننده تاریخ را پدید آورده است، بدون دسترسی به اسناد معتبر تاریخی ناممکن می‌باشد؛ از این رو، ارزش و اهمیت اسناد تاریخی در زمان ما به خوبی دانسته شده و شیوه کار پژوهشگران ژرف اندیش بر این پایه استوار گردیده است.

تاریخ اگر بر پایه اسناد ارزنده و اصیل تنظیم نشود و تاروپود مندرجاتش با ریسمان پوسیده شایعات به هم تنیده گردد، درخور اعتماد و شایان استناد نیست؛ بلکه تنها ارزش یک شایعه‌نویسی دارد. شاید یکی از علت‌های ناتوانی برخی تاریخ‌نگاران معاصر کشورمان که به رغم بعضی کوشش‌ها و هدف‌های نیک، در زمینه ثبت و نگارش وقایع جامع تاریخ و رویدادهای سرنوشت‌ساز حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ملت ایران در یک قرن گذشته ناکام مانده‌اند، دسترسی نداشتن به انبوه سندها و مدارک معتبر بوده است. بی‌گمان نگارش تاریخ عمومی هر دوره از حیات سیاسی- اجتماعی یک ملت بدون بهره‌گیری دقیق و وسیع و بی‌دغدغه از اسناد و مدارکی که معمولاً به سادگی و سهولت در دسترس تاریخ‌نگار و تاریخ‌شناس قرار نمی‌گیرند، کاری است ناقص، نارسا و ناتمام. مسلماً بی‌بهره ماندن از اسناد و مدارک متنوع در هر زمینه، نویسنده و پژوهشگر تاریخ را گرفتار برداشت‌ها و تلقی‌های اشتباه‌آمیز می‌کند و چه بسا که او را به خطاهای فاحش اندازد.

ادراک تاریخ و درک واقعیت‌های تاریخی برای داوری درباره وقایع گذشته شناخت رویدادهای کنونی، به مردم و خاصه به نسل جوان توان می‌بخشد، و ملت را در ترسیم خطوط آینده یاری می‌دهد. بی‌اطلاع ماندن لایه‌های وسیعی از مردم کشورمان، به ویژه جوانان، از وقایع و حوادث بزرگ و کوچک و به هر حال عبرت‌آموز تاریخی، تدوین تاریخ ایران را به طور

عام و تاریخ معاصر را به طور خاص به عنوان یک ضرورت مبرم جلوه داده است. در جهت تدوین تاریخ معاصر، ضمن بهره‌گیری از کتب و وسایل تحقیقی موجود در کتابخانه‌ها، امکان سودبردن از دو منبع مهم و قابل دسترس برای هر محقق موجود است. این دو منبع که امروزه در بیشتر کشورهای جهان تدوین و پژوهش مورد استفاده و اسناد قرار می‌گیرد، عبارتند از اسناد تاریخی مکتوب و دیگری شفاهیات افراد کهنسال که خود شاهد و ناظر بر رویدادهای تاریخی بوده‌اند.

در مورد اول، بازیابی و بازخوانی و تنظیم اسناد و مدارک تاریخی موجود در آرشیوها، به رغم دشواری‌ها و سنگینی و دامنه وسیع کار، باعث در امان و مصون ماندن پژوهشگران از خطاها و تردیدها می‌شود.

در تاریخ ایران هیچ فصلی چون فصل تاریخ قاجاریه آلوده با شبهات و اغراض نیست؛ یکی از مصادیق این سخن، شورش شیخ عبیدالله کرد در صفحات آذربایجان می‌باشد که هر چند از وقایع و رویدادهای معاصر تاریخی کشورمان می‌باشد، اما نبود اسناد و گزارش‌های معتبر و عدم پرداخت صحیح و معتبر و مستند به این واقعه، بیشتر شکل روایی و غیرعلمی به مجموعه کارهای صورت گرفته داده بود.

به هر حال، با عنایت به فقدان کتاب و یادداشت‌های معتبر و مستند درباره این رویداد مهم سیاسی، تاریخی و اجتماعی، سندهای ارائه شده در این کتاب می‌تواند روشنگر بسیاری از مسایل سیاسی و اجتماعی ایران آن زمان باشد. ویژگی بارز اسناد گردآوری شده در کتاب حاضر «دولتی و رسمی» بودن همه آنها و گاهی «محرمانه» بودن برخی از آنهاست.

کتاب حاضر که مجموعه‌ای از فرمان‌ها و رقم‌های موجود در موزه کاخ گلستان به شماره ۹۲۴ می‌باشد، حاوی تعداد انبوهی فرمان و گزارش مربوط به سالهای ۱۲۹۷-۱۲۹۸ هجری قمری از دوران پادشاهی ناصرالدین شاه و ولیعهدی مظفرالدین میرزا در تبریز می‌باشد. این کتاب حاوی ارزنده‌ترین و اصیل‌ترین و گویاترین اسناد تاریخی این واقعه می‌باشد که چگونگی پیدایش و پیشرفت شورش شیخ عبیدالله را به خوبی روشن می‌کند و رازهای شگفت و پوشیده آن را آشکار می‌سازد و نابسامانی و آشفتگی اوضاع سیاسی، اداری، نظامی و اجتماعی دوران ناصر را باز می‌گوید و دورنمای ایران و دربار قاجار را در آن روزگار پریشان و سیاه همچون نقاشی چیره‌دست برای ما مصور می‌دارد.

در سایه این اسناد و گزارشات، انگیزه‌های گوناگون و نقش‌های رنگارنگ سیاسی و اجتماعی را که دست به دست هم داده و این واقعه تلخ را پدید آورده‌اند، در کمال روشنی برای ما ترسیم می‌کند.

اهمیت بیشتر این اسناد از اینجاست که نویسندگان و گزارش دهندگان این اسناد همگی از رجال دولتی و از نزدیکان دربار بودند که به رویدادهای کشور علم کامل و اطلاع شامل داشته‌اند. این نوشته‌ها همه با دقت و نظر خاصی تنظیم شده و دقیق‌ترین و مطمئن‌ترین اطلاعات را دربارهٔ حوادث مذکور دربر دارد و بی‌تردید معتبرترین اسناد در تاریخ قاجار می‌باشند. امید است مجموعه حاضر گامی کوچک باشد در جهت خدمتی ناچیز به پژوهشگران و تاریخ‌نگارانی که می‌توانند هم‌تی بلند به خرج داده و تاریخ مستقل و صحیحی از تاریخ معاصر ایران را تدوین کنند.

در اینجا برای سهولت در مطالعه و نیز آشنایی با این مجموعه، توضیحاتی چند ارائه می‌گردد:

۱. به منظور تسریع در امر استفادهٔ پژوهشگران، فهرست عناوین اسناد به ترتیب تاریخ اسناد مطابق با خود نسخه خطی، بدون جابه جایی، عیناً آورده شده است.

۲. در فهرست عناوین با اختلاف فونت در متن چاپی سعی شده است تا محتوای نامه تا حد امکان مشخص شود.

۳. از آنجا که مجموعه نامه‌ها و تلگراف‌ها، مؤلف و کاتب واحدی نداشته، تنوع افعال و طرز به کاربردن اصطلاحات از نامه‌ای به نامه دیگر متفاوت است. سعی ما بر این بود که بدون هیچ گونه دخل و تصرفی عین سوادنامه آورده شود؛ این مشخصه مخصوصاً در ضبط واژگان محلی بیشتر محسوس است؛ مثلاً در ضبط رودخانهٔ جغتای میان‌دوآب، الفظی به صورت چغتو، جقتو، جقاتو و نظایر آن آمده است.

۴. نسخه خطی از نظر کتابت با خط خوش نستعلیق به نگارش درآمده است، نظر به اینکه در برخی از موارد تشخیص یک یا چند کلمه ناخوانا امکان پذیر نبود، با سه نقطه مشخص و در پاورقی اشاره گردید؛ و هر گاه که کلمه یا کلماتی از خود افزوده‌ایم، بین دو قلاب [] مشخص شده است.

۵. متن پس از استنساخ و حروفچینی چندین بار بازنگری شد، با این همه معتقدیم که کار ما خالی از اشتباه نیست؛ لذا از محققین محترم استدعا می‌رود تا این گونه موارد را به دیدهٔ اغماض ملاحظه فرمایند و در صورت امکان گوشزد نمایند.

۶. در آخر کتاب اعلام لازم که به سهولت امر تحقیق کمک شایان می‌کند، استخراج و تنظیم و گنجانده شد. ضمن آن که چند تصویر مربوط از شخصیت‌های نام برده در کتاب و دورنمایی از شهر مهاباد و سندج آن روزها آورده شده که به نوبه خود تصاویر بسیار باارزشی هستند.

۷. پیش از این دو رساله در این زمینه منتشر شده که اولی توسط دوست فرزانه محمود طیار مراغی در میراث اسلامی (ج ۵) به عنوان سفرنامه مراغه بوده که گزارش مختصری از این واقعه است. دیگری رساله مختصر بیان واقع وقایع مراغه است که گزارشات علی اکبر منشی است که بر اساس نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی توسط نگارندگان این سطور در میراث بهارستان (دفتر سوم) منتشر شد. رساله مختصر دیگری که در کتابخانه آیت الله مرعشی در قم است، به نام تاریخ اکراد می‌باشد که باز گزارش این واقعه می‌باشد که همچنین توسط نگارندگان این سطور تصحیح و در شماره آتی میراث بهارستان منتشر خواهد شد.

گردآوری و تنظیم اسنادی که در این مجموعه به چاپ رسیده است، به نوبه خود کاری سخت، ولی لازم بوده است؛ و اگر یاری و همراهی دلسوزانه حجت‌الاسلام جناب دکتر رسول جعفریان، ریاست کتابخانه مجلس شورای اسلامی، و راهنمایی‌های فاضلانه برادر بزرگوارمان جناب آقای بهروز ایمانی در کار نمی‌بود، سندهای ارزشمندی که در این مجموعه از نظر گرمی‌تان می‌گذرد و نکاتی مهم و درخور توجه و تعمق از وقایع تاریخ معاصر کشورمان را روشن می‌سازد، کماکان در آرشیوها محبوس و چه بسا که در غبار نسیان رنگ می‌باخت؛ همچنین از مسئولین محترم موزه کاخ گلستان نهایت تشکر را داریم که این نسخه را در اختیار ما قرار دادند؛ امید که این کار ناچیز ما دریچه جدیدی در عرصه تحقیقات تاریخ کشور عزیزمان بگشاید؛ هذا من فضل ربّی.

والسلام

بیگ باباپور - غلامیه

مراغه - ۱۳۹۰

مقدمه مصححین

شیخ عبیدالله که بود؟

شیخ عبیدالله پسر شیخ طه است که پدر و پسر هر دو از مرشدین دراویش نقشبندیه بوده و در میان قبایل کرد نفوذ عجیبی داشته‌اند. در دوره قاجار، اکراد دو کشور ایران و عثمانی، شیخ عبیدالله را ملهم از جانب خداوند دانسته و اوامر وی را بدون چون و چرا اجرا می‌کردند و همه ساله عده زیادی پای پیاده از مسافتات دور به زیارت وی می‌رفتند. در عصر سلطنت محمدشاه قاجار، شیخ طه به جهات عدیده مورد توجه و عنایت شاه ایران گردید. محمدشاه که از ارادتمندان شیخ طه بود، هر ساله هدایا و تحف بسیاری به خدمتش می‌فرستاد و همچنین برای تأمین مخارج خانقاه وی چندین قریه را به عنوان تیول به او داده بود (افشار، تاریخ افشار، ص ۵۲۹).

اگرچه مورخین ظاهر قضیه را تمایلات صوفی‌منشانه شاه قاجار می‌دانند، ولی در باطن، منظور شاه از این انعامات جلب رضامندی شیخ طه و اتباع وی و امکان استفاده از نیروی تدافعی اکراد در مقابل عثمانی‌ها بود؛ زیرا که عثمانی‌ها نسبت به مناطق غربی ایران در آن موقع نظر سوء داشتند و با وجود این که در چند سال گذشته دو شهر مهم سلیمانیه و شهرزور که همیشه جزو خاک ایران محسوب می‌شد، به عثمانی‌ها واگذار گردیده بود. با این حال، آنان همیشه چشم طمع به قسمت‌های مغرب ایران دوخته بودند. اکراد آن منطقه می‌توانستند در صورت بروز اختلاف در مقابل نیروهای عثمانی مقاومت نمایند.

شیخ عبیدالله بن شیخ طه نهری، به سال ۱۲۴۷ هـ ق در «نهری» متولد شد و همانجا رشد کرد و مانند پدر در سلک خلفای نقشبندیه درآمد. شیخ عبیدالله در خاک سرمدی ایران و عثمانی و قریه‌ای موسوم به نوچه یا نهری سکونت داشت و از طرف هر دو دولت ایران و عثمانی تقویت می‌شد و به خاک هر دو کشور رفت و آمد می‌نمود. وی در جنگ‌های بین عثمانی و روس به نام مذهب، به نفع عثمانی‌ها وارد جنگ شد و به کمک پسرانش و دیگر شیوخ کرد، در بایزید، روس‌ها را شکست داد؛ از این جهت در نزد عثمانی‌ها مقامی داشت و در همین جنگ بود که دولت عثمانی جهت مقابله با روس‌ها مقداری اسلحه بین اتباع وی توزیع نمود. وجود همین اسلحه‌ها نیز یکی از علتهای سرکشی و طغیان شیخ گردید (صفی‌زاده، تاریخ کردوکردستان، ص ۵۶۰).

از آنجا که وی سرپرشور و شری داشت و سودای ریاست و حتی خیال سلطنت بر ایران در سر می‌پروراند، وجود مقداری تسلیحات و امکانات نظامی، موجبات طغیان وی را تسهیل و تسریع می‌نمود؛ لذا بر آن شد با مقدار اسلحه و مهارت به دست آمده، کردها را متحد ساخته و تحت یک لوا درآورد. به همین جهت با همراهی پسرش عبدالقادر، و به پشتیبانی حمزه آقای منگور، که از رؤسای ساوجبلاغ مگری بود، در سال ۱۲۹۷ هـ ق دست به قیام زد.

ظهور ناسیونالیسم کرد

ظهور شیخ عبیدالله در مقام شخصیتی برجسته، نشان‌دهنده آگاهی بیشتر کردها در عرصه ملی‌گرایی است. البته بیشتر نیز احساس همبستگی اجتماعی در میان کردها موجود بود؛ اما اظهارات صریح شیخ عبیدالله که می‌گفت در نظر دارد کردستانی مستقل تأسیس کند، حکومت وی را از حکومت اسلاف وی یعنی کسانی چون امیربدرخان بیگ بوتان که از دهه ۱۸۲۰ تا دهه ۱۸۴۰ بر مناطقی بیش و کم به همان وسعت در جنوب شرق ترکیه و شمال شرق عراق فرمان می‌راند و همین نواحی بعدها جزو مناطق زیر حکم شیخ قرار گرفت، متمایز می‌کرد.

عبیدالله، «شیخ» بود، و این عنوانی است که بر وظایف وی در مقام رهبری طریقت

نقشبندی دلالت می‌کند. عبیدالله در مقام شیخی، حتی در مناطقی هم که تحت فرمان رؤسای قبایل بودند، اعمال نفوذ می‌کرد. وضع و موقع عبیدالله در مقام یک شیخ به وی امکان می‌داد عبارات و الفاظ مذهبی سرشار از مظاهر و رموز و مواعید مسیحایی را در مقاصد ملی بگنجانند.

مهمترین قصد و هدف وی از قیام، تأسیس کردن کردستانی مستقل بود. شیخ عبیدالله در ژوئیه ۱۸۸۰ این نامه را به کلیتن، نایب کنسول انگلیس، در باش قلعه نوشت: «مردم کرد ملّتی است جدا. مذهبشان فرق دارد، و قوانین و رسومشان جدا است ... این ملت [در میان همه ملت‌ها به مودی‌گری و فساد شه‌ره‌اند... رؤسا و حکام کردستان، چه اتباع عثمانی، و چه اتباع ایرانی، و چه ساکنان کردستان (مسیحیان) همه متفق‌الرأی‌اند بر این‌که این دو حکومت دیگر نمی‌توانند کار را به این شیوه از پیش ببرند، و لزوماً باید کاری کرد که دولت‌های اروپایی این وضع را دریابند و در احوال ما تفحص کنند... ما می‌خواهیم امورمان در دست خودمان باشد... در غیر این صورت تمام کردستان خود امور خود را به دست خواهد گرفت؛ زیرا مردم دیگر قادر نیستند با این سوء اعمال، و ستم و بیداد متداومی که از این دو حکومت با سوء نیت می‌کشند سرکنند...» (سفراستیان، کردها و کردستان، ص ۶۳-۶۲).

گذشته از سخنان خود شیخ عبیدالله که آرزوی وی را به استقلال بیان می‌کرد، کنسول بریتانیا در منطقه نیز بر این باور بود که وی «برای متحدکردن همه کردان در کشوری مستقل به رهبری خود نقشه‌ی جامعی داشت». برخی ظهور شیخ عبیدالله را ظهور نوع جدیدی از رهبری در میان کردان می‌دانند و او را نخستین و شاید بزرگ‌ترین رهبر دینی-دنیوی کردستان می‌دانند که تا به امروز به وجود آمده است (جویده، جنبش ملی کرد، ص ۲۱۵-۲۲۵).

همین شیخیت بود که حیثیت و نفوذ زیادی به وی می‌بخشید. نقش شیخ در مقام یک فرد مقدس بود که به وی امکان می‌داد کسب اقتدار کند. بسیاری از مریدان متعصب شیخ عبیدالله، که طعمه‌ی عوام‌فریبی او شده بودند، او را به چشم مهدی موعود و

نجات دهنده‌ای می‌دیدند که می‌بایست عدل و داد و زندگی مرفه‌ی را برای آنان به ارمغان آورد! چنین سرسپردگی و اخلاص و چشم‌داشتی در مواقع ادبار و آشفتگی‌های اجتماعی و قحطی و مشقات اقتصادی بیشتر رخ می‌نمود و اوج می‌گرفت.

قدرت گرفتن شیخ عبیدالله

مردم بر این باور بودند که شیخ از طریق موهبت «کرامت» می‌تواند معجزه کند و این کرامت پس از مرگ نیز دوام پیدا خواهد کرد. این اعتقاد به پرستش بقاع شیوخ منتهی می‌شد و شیخ عبیدالله که نسب از شیخ عبدالقادر گیلانی، قدیس معروف سده سیزدهم، داشت از این امتیاز بهره‌مند بود و توانست از این موقعیت بهترین استفاده را ببرد. شیخ یا خاندان او می‌توانست با دفاع از طبقه یا گروه استثمار شده و ستم‌دیده، نظیر دهقانان، به قدرت برسد؛ و این تنها یکی از راه‌های رسیدن به قدرت بود.

شیخ عبیدالله از این رو قدرت زیادی کسب کرد که بسیاری از قدرت رؤسای قبایل، خواه به واسطه زناشویی، خواه در مقام مریدی، پیرو وی بودند و به او خدمت می‌کردند. بعضی از بزرگترین رؤسای قبایل عصر به وی به لفظ «حضرت شیخ» خطاب می‌کردند. شیخ به واسطه ازدواج با دختران خانواده‌های متنفذ بر اقتدار خود می‌افزود و موقعیت خود را تحکیم می‌نمود. ازدواج شیخ یا فرزندان او با دختران رؤسای قبایل، زمانی صورتی می‌گرفت که شیخ دارای ثروت زیادی باشد. کسب ثروت برای یک شیخ ضرورت داشت؛ زیرا از شیخ انتظار می‌رفت بخشنده و مهمان‌نواز باشد و در مواقع اضطراری برای بقا می‌توان به او اتکا کرد. بین شیخ و تعداد پیروانش با ثروت و املاکش رابطه‌ای مستقیم وجود داشت. هرچه ثروت بیشتر، به همان درصد مریدان بیشتری در حول و حوش او قرار می‌گرفت.

سرکوب و نابودی امیرنشین‌های نیمه‌مستقل توسط عثمانی پس از تصویب قانون ارضی، به ویژه در عهد سلطنت محمود دوم، راه را برای ظهور شیخ عبیدالله به عنوان رهبر ملی مردم کرد هموار کرد. از میان رفتن قدرت امرا منتج به آشفتگی روز افزونی

شد که گاه به هرج و مرج نیز منتهی می‌شد. رؤسای خرده‌پای قبایل که تازه از قید حکم امرا رهایی یافته بودند، کینه‌های دیرینه را دنبال کردند و دولت عثمانی که با مشکلات بزرگی که در آناتولی غربی و سرزمین‌های اروپایی و عربی با آنها درگیر بود، عملاً قادر به اعمال قدرت حکومت مرکزی نبود. به این ترتیب اوضاع سیاسی و مذهبی برای انتقال قدرت به شیوخ کاملاً مساعد بود. عدم وجود شخصی غیر روحانی و قدرتمند و در عین حال با نفوذ در میان گردان عاملی بود که زمینه را برای به قدرت رسیدن شیخ عبیدالله فراهم کرد (جویده، جنبش ملی کرد، ص ۲۱۲). شاید بتوان گفت آنچه باعث قدرت گرفتن جنبش استقلال طلبانه شیخ عبیدالله پس از انحلال امیرنشین‌ها گردید، جاذبه توده‌ای «طریقت» مذهبی بود که امکان رشد و نمو او را فراهم آورد (بروئینسن، شیخ و دولت، ص ۲۲۸-۲۲۹).

در این اوضاع ناآرام و پرآشوب، جنگ‌های ۱۸۸۷-۱۸۸۸ م. روس و عثمانی که منجر به خانه‌خرابی و قحطی شد و انواع مشقات و بیماری را به بار آورد و مردم با مصائب و سختی‌های فراوانی مواجه شدند، سبب گردید تا شیخ عبیدالله برنامه ملی خود را اعلام کند. چیزی که موجب شد او در اعلام استقلال شتاب کند معاهده برلن بود که در ۱۳ ژانویه ۱۸۷۸ م، در پایان جنگ‌های روس و عثمانی به امضاء رسید. ماده ۶۱ این معاهده می‌گفت که باب عالی تعهد می‌کند «اصلاحاتی را، بنابر مقتضیات محل، در ولایات ارمنی‌نشین به عمل آورد و مصونیت و ایمنی این مردم را در قبال چرکسی‌ها و کردها تضمین می‌کند» (هورووتیس، دیپلماسی در خاورمیانه، ص ۱۸۹-۱۹۱)

مقرر بود قدرت‌های اروپایی بر انجام این اصلاحات نظارت کنند. به نظر می‌رسد ترس از استیلای ارمنه در کردستان یکی از مهم‌ترین موجباتی بوده باشد که شیخ عبیدالله را به کوشش در متحد کردن کردها برانگیخت. در آناتولی شرقی شایعه چنین بود که هرگاه کشوری ارمنی تأسیس شود، این کشور در همان منطقه یا شامل بخشی از همان منطقه‌ای خواهد بود که کشوری گردد باید در آن تأسیس می‌گردید. شیخ عبیدالله چون از مضمون ماده ۶۱ اطلاع یافت، گفت: «چه می‌شوم؟ یعنی ارمنی‌ها می‌خواهند

کشور مستقلی در وان تأسیس کنند و نستوری‌ها پرچم انگلیسی را برافرازند و خود را اتباع انگلیس اعلام کنند! من هرگز چنین چیزی را اجازه نمی‌دهم، ولو این که ناگزیر باشم زنان را مسلح کنم!» (اولسن، قیام شیخ سعید پیران، ص ۲۴-۲۵).

از این لحظه به بعد شیخ عبیدالله ظاهراً بیش از هر وقت مصمم شد به این که در قبال اصلاحاتی که منجر به تأسیس کشوری شود، مقاومت کند و درصدد تأسیس کشوری گردد برآید. گفته‌اش در این باره که زنان را مسلح خواهد کرد، ظاهراً جدی هم بود؛ زیرا که در میان گردان مسلح کردن زنان بی‌سابقه بود. ورود کنسول‌های بریتانیا به کردستان که بنا بود بر طبق مقررات «کنوانسیون اتحاد تدافعی» چهارم ژوئن ۱۸۷۸ م. بر انجام اصلاحات نظارت کنند، بی‌می که کردها از این جریان داشتند تشدید کرد، و این ترس بی‌جا نبود. معاصران و در واقع خودکنسول‌ها، معتقد بودند که این جریان «سراغاز دوران تحت‌الحمایگی آسیای صغیر خواهد بود». کنسول‌ها برای مسیحیان تحت فشار و ستم شرق ترکیه «به مثابه مشعل امید بودند، و به آنها در طلب عدالت دل‌گرمی می‌بخشیدند» (جوزف، نستوری‌ها و همسایگانشان، ص ۱۰۴).

شیخ عبیدالله برای جلوگیری از اصلاحاتی که قدرت بیشتر و شاید استقلال از برای ارامنه و نستوریان به ارمغان می‌آورد، دست به یک استراتژی پیچیده و حساب شده زد، که منتهی به ایجاد «مجمع اتفاق مردم کرد» گردید که در نوع خود نخستین اتحادیه بود.

بی‌گمان یکی از علل و موجبات موفقیت این «مجمع» تازه و کوتاه‌عمر این بود که به علت مقاومتش در برابر اصلاحاتی که منجر به از دست دادن سرزمین‌های بیشتری از جانب عثمانی می‌گردید، مورد حمایت آن دولت بود.

اصلاحات قبلی در طول تمام سده نوزدهم منتهی به تحلیل رفتن مستمر و متداوم اقتدار عثمانی در مستملکات بالکان شده بود، و چنان که معاهده برلن و کنوانسیون قبرس نشان می‌داد، در مصر نیز چنین جریانی پیش آمده بود. ارمنی‌ها یقین کامل داشتند که هدف «مجمع اتفاق مردم کرد» این است که باعنوان کردن مسئله‌ای تازه،

یعنی مسئله کُرد، مسئله ارمنستان را از نمود بیندازند. حتی شورش که در سال ۱۸۷۹ م. علیه دولت عثمانی در گرفت، مانع از ادامه حمایت دولت عثمانی از فعالیت‌های شیخ عبیدالله نگردید؛ چه، به هر حال، شیخ عبیدالله و نیروهای او در «جهاد» اخیر عثمانی علیه روس‌ها نقش کم و ناچیز نداشتند. نیروهای شیخ هنوز تفنگ‌های مارتینی و دیگر تجهیزاتی را که دولت عثمانی برای جهاد مزبور به آنها داده بود، در اختیار داشتند. عثمانی‌ها فکر می‌کردند که یکبار دیگر نیز می‌توان از کُردها کمال استفاده را کرد.

حمله شیخ به ایران

در سال ۱۸۸۰ م. شیخ عبیدالله به منظور گسترش دادن قلمرو حکم خود، به ایران یورش آورد. همان طور گفته شد، تحریکات دولت عثمانی، روحیه ماجراجویی شیخ عبیدالله، علی‌الخصوص بی‌کفایتی حاکم مهاباد و بدرفتاری او با رؤسای قبایل مگری، او را بیش از پیش برای جامه عمل پوشاندن به افکارش مصمم ساخت. او در محل سکونت خود با حمزه آقا منکور - یکی از رؤسای ایل بزرگ منکور - که از جمله سردسته ناراضیان منطقه مگری بود، دیدار و گفت‌وگو کرد و بر این عزم راسخ شدند که بر کردستان ترکیه سواران جنگجو و پراکنده را جمع‌آوری و از طرف جنوب غربی ارومیه آنها را وارد خاک ایران کنند.

تقریباً ۲۰ هزار نفر سوارکار جمع‌آوری گردید. بخشی از این نیروی مسلح را که متمرکز شده بودند، در اختیار بزرگترین فرزند شیخ عبیدالله، یعنی شیخ عبدالقادر، قرار دادند و در منطقه کردستان ایران و آذربایجان چنین شایع کردند که سپاه عظیم شیخ با صد هزار نفر جنگنده کُرد به سوی مهاباد می‌آید.

همان طور که گفته شد، جسارت شیخ عبیدالله به اتباع ایرانی و خیال خام او برای تصرف خاک آذربایجان و کردستان ایران توطئه‌ای بود که از طرف دشمنان ایران طراحی شده بود که خوشبختانه ناصرالدین شاه به وسیله برادر خود از نیات شیطانی شیخ عبیدالله به موقع آگاه گردید؛ ولی متأسفانه کوچکترین آمادگی برای پیشگیری از

حمله احتمالی شیخ نداشت و حتی مقدمات آن را هم فراهم نکرد تا موجبات سرکوبی و گرفتاری شیخ فراهم سازد و در آغاز امر، آن را زیاد جدی نمی گرفت. بنابراین شیخ که خود را انسانی خارق العاده می دانست و اظهار کشف و کرامات می نمود، یگانه تاز میدان، مسلمانان بی گناه، بالاخص امت شیعه را از زن و بچه و پیر و علیل، در میاندوآب و ارومیه به خاک و خون کشید. گویا در این کشور حاکمیتی وجود نداشت که علاج واقعه را قبل از وقوع بنماید و این در حالی بود که مقامات ارشد مملکتی از نیات پلید این شیخ متمرد آگاهی قبلی داشتند و با کمال تأسف آنچه که نباید اتفاق بیفتد، افتاد.

در سال ۱۲۹۷ هـ ق حکومت ساوجبلاغ مکرری آن روز و مهیاد امروز با شخص بی کفایتی به نام شاهزاده احمد میرزا کشیکچی باشی بود. وی جهت پرکردن کیسه خود و جمع آوری مال و منال هر روز به بهانه ای رؤسای اکراد را جریمه و آنها را ناراضی می نمود. چنانچه فضل الله بیگ یکی از سران عشایر را متهم کرده، هزار و پانصد تومان از وی جریمه گرفت و مینا آقا پسر قادر آقا یکی دیگر از سران عشایر را محبوس کرده، پس از گرفتن پانصد تومان مرخص نمود. حمزه آقا رئیس ایل مرکور نیز که از خاک عثمانی گریخته بود و در ساوجبلاغ به سر می برد، به جای این که مورد مهر و محبت حاکم قرار گیرد و از عدم رضایت وی از سوی عثمانی ها استفاده مطلوب نماید، مورد غضب و بی مهری خود قرار داد. خلاصه آن که رؤسای عشایر سرحدی و بیگ زادگان از حاکم ساوجبلاغ دل پرخونی داشتند و منتظر فرصت بودند که مظالم و تعدیات وی را تلافی نمایند.

در این موقع حکومت ارومیه بر عهده اقبال الدوله بود. از طرف وی شاهزاده امامقلی میرزا پسر ملک قاسم میرزا جهت رسیدگی به وضع ساوجبلاغ و التیام بین سران عشایر و شاهزاده احمد میرزا حاکم شهر ساوجبلاغ حرکت نمود؛ ولی متأسفانه کوشش های وی مثمر واقع نشد و هر چه سعی نمود که حاکم شهر را با حمزه آقا سر رأفت و آشتی بیاورد، موفق به این کار نگردید و وساطت وی بی نتیجه ماند. روزی که حمزه آقا جهت

مذاکره در مورد بدهی مالیاتی خود به دارالحکومه ساوجبلاغ مکرری آمده بود و با مأمور مالیاتی مشغول مذاکره بود، فرآشباشی زنجیری به دست وارد اطاق گردیده، به حمزه آقا گفت: حضرت والا می‌فرماید حمزه آقا این زنجیر را زیارت کند. منظور فرآشباشی دستگیری حمزه آقا و بند و زنجیر وی بود. این سخن فرآشباشی موجب خشم و غضب حمزه آقا گردیده، قراول دم در را با خنجری از پا درآورده، از دارالحکمه فرار نمود.

حاکم بی‌حال ساوجبلاغ اقلأً فکر این کار را نکرده بود که چند نفر تفنگچی در آنجا آماده داشته باشد، تا مانع فرار وی گردیده، او را دستگیر نمایند. حاکم ساوجبلاغ که به دست و پا افتاده بود، فوراً قضیه را به تبریز گزارش داده، تقاضای کمک کرد تا حمزه آقا را دستگیر و تأدیب نمایند. از طرف حکومت آذربایجان، مهدحسن خان بختیاری با بیست سوار و محمدصادق خان آجودانباشی و رحیم خان چلبیانلو با هشتاد سوار، مأمور ساوجبلاغ مکرری و دستگیری حمزه آقا گردید. وقتی خبر قشون‌کشی به مهاباد (به حمزه آقا) رسید و فهمید که به زودی قشون دولت خواهد رسید، فوراً به نوچه رفت و از شیخ عبیدالله استمداد نمود.

شیخ عبیدالله از شنیدن خبر پیوستن حمزه آقا مسرور گردید و آن را به فال نیک گرفته، به فکر عملی ساختن نقشه خود افتاد و پسر خود عبدالقادر را ظاهراً به بهانه سرکشی به املاک و تیولات، ولی در حقیقت جهت جمع‌آوری قوای کافی، به همراهی یکصد و پنجاه سوار روانه مرکور و آشنویه نمود. در آشنویه طبق دستورات محرمانه حمزه آقا، برادر وی، کاف‌الله، با هشتصد سوار و میمندآقا رئیس ایل میران با سیصد سوار و رسول آقا، برادرزاده او، با سیصد تفنگچی که جمعاً یک‌هزار و چهارصد نفر می‌شدند، به قوای عبدالقادر می‌پیوندند. بدین ترتیب قوایی در آشنویه در حدود یک‌هزار و پانصد و پنجاه نفر به ریاست پسر شیخ عبیدالله تشکیل می‌شود.

انسجام قوا و انتشار اعلان جهاد

یکی از ایالات کردستان، ایل ماماش می‌باشد. محمدآقا در آن تاریخ رئیس ایل

ماماش بود و حمزه آقا کوشش می نمود تمام بیگ زادگان و رؤسای ایلات و عشایر کردستان را زیر پرچم شیخ گرد آورد؛ ولی تحریکات و اقدامات وی در محمد آقا کارگر نگردید و او به هیچ وجه حاضر نشد که علیه دولت با شیخ هم دست گردد.

رؤسای ایل های ماماش و قره پاپاق که از آماده شدن شیخ عبیدالله برای حمله به ساوجبلاغ آگاه می شوند، سریعاً از حاکم ساوجبلاغ می خواهند که تمامی سران ایلاتی را که تابع دولت هستند، جمع کرده تا با تشکیل قوایی جهت مقابله آماده شوند؛ ولی وحشت حاکم و عدم کاردانی او که می توانست به راحتی با مسلح کردن ایلات تابع دولت، جلوی حمله شیخ را به سهولت بگیرد، باعث گردید تا رؤسای ایلات برای حفظ موقعیت خود مجبور به مدارا با شیخ و گردن نهادن به فرامین او شوند (دهقان، سرزمین زردشت، ص ۴۰۲)

حمزه آقا که جریان دستگیری او توسط حاکم ساوجبلاغ و فرار او ذکر شد، بر آن شد تا میمند آقا، رئیس طایفه پیران و طایفه ای را که رئیس آنها سوار آقا برادرزاده خود او بود، با خود متفق کرده، به مقام منازعه برآید. حمزه آقا که در ایام محبوسگی تجربه های بزرگی کسب کرده بود، دریافت که جهت قیام به پشتیبان بسیار قوی محتاج است؛ لهذا نظر به طرف شیخ عبیدالله نموده، با او در حمله به صفحات آذربایجان هم دل و هم صدا شد (نادر میرزا، تاریخ و جغرافی داری السلطنه تبریز، ص ۴۲۴).

اما شاید بتوان عمده علل حمله با قهر و خشونت شیخ عبیدالله به ایران را در دو مورد خلاصه کرد:

الف) شیخ عبیدالله سالهای سال از دولت ایران رنجیده خاطر بود و در خیال انتقام. به سبب این که شجاع الدوله یوسف خان چند پارچه از دهات او را در مرکور به آتش کشیده و نزدیک به چهل و پنج نفر از زن و مرد آنان را به قتل رسانیده بود.

ب) از طرفی دیگر، اقبال الدوله بدون آن که مراعات حزم و احتیاط را نموده باشد، بدون عاقبت اندیشی تمامی محال اشنویه و دشت بیل و صمای و مرکور و بعضی جاهای دیگر که سرحد دولتین ایران بود، به طریق تیول واگذار به شیخ عبیدالله کرده بود.

بدون این که در نظر داشته باشد شیخ تبعیت دولت عثمانی را دارد. این اقدام غلط اقبال الدوله که قلمرو تحت اختیار و تسلط شیخ را وسعت داده و از طرفی حمایت‌های مالی و نظامی دولت عثمانی او را در تحقق اهداف و نیاتش کمک نمودند.

شیخ عبیدالله جهت جلب مریدان و برای رسیدن به مقاصد خویش به هر وسیله‌ای متشبث می‌شد و در لباس روحانیت از احساسات مذهبی مردم حداکثر استفاده را می‌کرد. او برای این که نفوذ خود را در بین مردم عشیره‌ای خویش تعمیم دهد و خود را انسانی خارق‌العاده جلوه دهد، اظهار کشف کرامات کرده و خواب‌های دروغ می‌بافت. گاهی شخصی را در مدفن شیخ طه گذاشته، خود با لباس سفید در برابر مرقد پدر پدید آمده و سؤال و جواب می‌کرد و برای تحریک عوام‌الناس می‌گفت: «شیخ طه می‌گوید باید خروج کرده و عشایر را جمع نمایی و در ایران صاحب تاج و تخت شده و ریشه رافضی (شیعیان) را از بیخ و بن براندازی و طریق حق را رواج دهی و حکم خدا و رسول را جاری نمایی!» و آن گاه برای تحریک سایر عشایر اعلام جهادی بر این شرح نوشته و در سراسر بلاد منتشر ساخت که «شیخ ماضی شفاهاً بر قتل و نهب رافضی و خون و مال ایشان بر شما مباح نموده و نوید حکومت و بهشت داده است!». پس از انتشار این آگهی ماجراجویان گرد و بسیاری از دیگر قبایل گرد هم چون قبایل کُردباشی، منکور، زرزا، گورک به اردوی شیخ ملحق و قوای او به فزونی نهاد.

حمله به ساوجبلاغ

رؤسای عشایر سرحدی و رؤسای قبایل کُرد که از حاکم ساوجبلاغ دل پرخونی داشتند و منتظر فرصت بودند تا مظالم و تعدیات او را تلافی نمایند، با اطلاع از ورود نیروهای شیخ عبدالقادر پسر شیخ عبیدالله به خاک ایران به او پیوستند و او را در حمله به ساوجبلاغ یاری نمودند.

شیخ عبدالقادر، که بیست و سه سال بیشتر نداشت، از محال نوجه با حمزه آقا، که مغز متفکر شیخ عبیدالله شمرده می‌شد، و عبدالله خان و ابراهیم خان و امیرخان زرزا و

ده دوازده طایفه از ایلات طوایف عثمانی را برداشته، وارد ایران گردید. در اشنویه سه چهار روز اردو زده، پس از پیوستن سواره و پیاده‌های زرزا و مرکاورد و ماماش و پیران و پسران حمزه‌آقا و پیوستن سواره قره‌پایاق، در روز پنجم سؤال شیخ عبدالقادر به بیست و پنج هزار نفر از اکراد از اشنویه به سمت ساوجبلاغ حرکت نمود. خبر حرکت قوای شیخ عبدالقادر در ساوجبلاغ مایه وحشت گردید.

نواب شاهزاده حاکم ساوجبلاغ از خبر آمدن اکراد خیلی متوحش و مضطرب می‌گردد؛ زیرا که به هیچ وجه قدرت این که با آنها نزاع کند و یا در مقابل آنها ایستادگی نماید، وجود نداشت، اسباب جنگ از قبیل سرباز و سوار و توپ و تفنگ موجود نبود. ناچار حاکم شهر مراتب را به کارگزاران مظفرالدین میرزا ولیعهد در تبریز اطلاع می‌دهد و درخواست کمک می‌کند.

وقتی خبر متن تلگراف در بین مردم پیچید، مردم دانستند که شهر هیچ نیرو و ابزار تدافعی ندارد. پس به وحشت آنان افزوده شد؛ چرا که دانستند قطعاً به دست اکراد قتل و عام خواهند شد. رعیت بیچاره از بیم جان از حاصل زحمت یک ساله‌شان که همه در صحرا بود، چشم پوشیده، دست عیال خود را گرفته، سرگردان و بی‌ثمر از جایی به جایی فرار می‌کردند. حاکم شهر که توان و آمادگی لازم جهت مقابله را نداشت، شهر ساوجبلاغ را رها نموده، به سوی تبریز فرار کرد.

قشون اکراد درحالتی که طبل و علم برداشته بودند و اهل شهر و کسبه بازار با صلوات و تکبیر و درویش دایره‌زنان و با ذکر جلی شیخ عبدالقادر را استقبال نمودند و بدین سان شهر به دست قوای شیخ عبدالقادر افتاد؛ اما شیخ در شهر نمانده، در بیرون شهر چادر می‌زند. پسر شیخ عبیدالله پس از استقرار در ساوجبلاغ و انجام کارهای مقدماتی و تکمیل قوای تحت فرماندهی خود، به فکر حمله به مراغه افتاد و به بهانه این که ساکنین چند پارچه دهات گردنشین بین میاندوآب و مراغه مورد آزار عجم‌ها هستند، قشون خود را در ظاهر جهت خلاصی آنان و در باطن برای قتل عام شیعیان و غارت آبادی‌های آنها به سمت میاندوآب حرکت داد و خالوی خود میری بیگ را با

دویست نفر سوار به عنوان مقدمه الجیش روانه میاندوآب نمود (دهقان، سرزمین زردشت، ص ۴۰۳ - ۴۰۲).

قتل عام در میاندوآب

سلیم خان چهاردولی، محمد حسین خان بختیار و علی خان حاکم مراغه که با سواران خود چند روز پیش در مرحمت‌آباد (میاندوآب امروزی) مستقر شده بودند، راه را بر اکراد بستند. اول سلیم خان و محمد حسین خان خودشان را بر دشمن زده، چند نفر از جمله خالوی شیخ عبدالقادر را هدف تیرهای خود قرار دادند؛ ولی ناگهان دریای لشکر گرد از طرف ساوجبلاغ نمایان می‌شود. علی خان، حاکم مراغه، چون قدرت مقابله را در خود نمی‌بیند، عقب نشسته، فرار می‌کند.

چون شیخ عبدالقادر رسیده، خبر کشته شدن خالوی خود را شنید، حکم غارت و قتل عام میاندوآب را داد. اول غروب بود که سواران اکراد داخل شهر شدند و تا طلوع فجر مشغول قتل و غارت گردیدند و حتی به بچه شیرخوار هم رحم نکردند. «صدای ولوله و شیون گوش فلک را کر و دل سنگ را آب می‌کرد. عرصه بر مردم تنگ، از بیم جان به امان آمدند. در اطراف عمارت و بالای بام‌ها صدای «الشیخ اماندور» فضای آسمان را پر کرد» (منشی، بیان واقع وقایع مراغه (در: میراث بهارستان)، دفتر ۳، ص ۴۸۸).

اکراد پس از ورود به میاندوآب هرچه از آدم بود، از بچه و بزرگ، از زن و مرد، همه را به ضرب گلوله یا خنجر و نیزه کشتند و بر اجدی حتی بر طفل شیرخوار هم رحم نکردند و بعضی سرها از قبیل سرملا محمد جعفر که ملای محترمی بود، با چند نفر دیگر با عمامه بر سر نیزه زدند.

«در یکی از خانه‌ها هفده نفر از سادات را به قتل رسانیدند. دختران نیکو منظر ماه رخسار در آنجا بسیار بود، تمام را به اسیری بردند، اموال بسیار از پول نقد و غیره از خان حاکم و سایرین از سرکردگان و غیره بردند، جمعی از زنان را که در آخر کار متعرض

نشده و برای اینکه قابل اسیری نبودند در آنجا گذاشته بودند، هنگام عبور و مرور با آنها در مقام واقعه بر می آمدند.

پس از فراغت از قتل و غارت شهر میاندوآب، رو به دهات دیگر آورده، هر که را دیدند، کشتند و هرچه اموال بود، بردند و تمام دهات و محلات را آتش زده و خراب نمودند» (سفرنامه مراغه (در: میراث اسلامی ایران)، دفتر پنجم، ص ۴۳۷).

دستپاچی شاه و سران حکومتی

تلگرافخانه تبریز هر روز و شاید هر ساعت دریافت کننده تلگرافاتی بود که از وضعیت حرکت قشون شیخ عبدالله و قتل و غارت آنها می رسید. در کل، وضعیت اسفناک و خونبار بود؛ ولی در تبریز میرزا احمد منشی ولیعهد مانع گردید تا اخبار جنایات شیخ عبدالله که صدها قربانی از شهرهای مهاباد و میاندوآب و مراغه و دهات اطراف به جای گذاشته بود، به اطلاع ولیعهد مظفرالدین میرزا برسد و گفته بود: «اگر ولیعهد بشنود، غصه می خورد و اوقاتش تلخ می شود. این خروج کردها نقلی ندارد. بعد از اصلاح عمل آن وقت عرض می کنم. اگر چنین مطلبی بود، گذشت. حالا چرا ایشان را غصه بدهیم؟!».

نتیجه بی خبری ولیعهد که مزید بر بی لیاقتی و سستی و بی حالی وی می شود، به حدی می رسد که پس از بروز غائله شیخ عبدالله در ارومیه، ناصرالدین شاه، مظفرالدین میرزا ولیعهد را به جرم بی کفایتی از ایالات آذربایجان معزول و به تهران احضار نمود. در این مورد امین الدوله در خاطرات سیاسی خود چنین می نویسد: «ولیعهد در تهران توقیف شد. واقعه اکراد و اختلال مهام آذربایجان ساحت ولیعهد را در خدمت شاه غبارآلود و مکدر داشت و مکرر در حضور همایونی سخن از توقیف دایمی او در دربار تهران می رفت که مقام ولایت عهد اقتضای آن دارد که در پایتخت مقیم بود تا به مجاری امور و احوال واقف و به عوالم نوکرها و رجال عارف شود...» (نادر میرزا، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه، ص ۶۲۶).

ناصرالدین شاه که در بدمستی و عیاشی دست کمی از فرزند خود نداشت، وقتی از

اخبار واقعه در آذربایجان و کردستان مطلع گردید، برای سرپوش نهادن بر بی‌لیاقتی و بی‌توجهی‌های خود، دنبال کسی می‌گشت تا همه این قصورات را به گردن او بیاندازد و خود را تبرئه سازد. ولیعهد که به خوبی فساد حاکم بر دربار و اطرافیان شاه را می‌دید و دوست نداشت که مقصر همه این اتفاقات او شناخته شود، در تبرئه خود در نامه‌ای به شاه می‌نویسد: «...اما از روی انصاف ملاحظه کنید: از وقتی که من از تهران حرکت کرده‌ام، چه اختیاری در کاری داشته‌ام؟ چه محل بیم و امیدی بوده‌ام؟ هر یک از حگام خوب حرکت کرده، جزائی نتوانسته‌ام بدهم. هر یک بد رفتار کرده، چه وقت توانسته‌ام تغییر بدهم و رفع نمایم؟ به مجرد آن که حرفی گفته شده فوراً به مقام محرمانه و غیره اظهار داشته‌اید که فلان حرف را نزنید که می‌گویند طرف فلان آدم مدعی شده است. شما را به خدا و به نمک شاهنشاهی -روحنا فداه- قسم می‌دهم، هرگاه غیر این است، فلان حاکم آدم مرا می‌زند. به شما می‌نویسم، جواب می‌دهید که مبادا به او تنبیه شود. چرا انصاف نمی‌کنید؟».

ولیعهد که متوجه عصبانیت و وخامت اوضاع شده است، سعی دارد تمامی اشکالات مسائل پیش‌آمده را به گردن دیگران بیاندازد، خطاب به شاه می‌نویسد: «... به آنها هر وقت گفتم یا گفتند آسوده باشید، همه کارها را کرده‌ایم یا آن که شکوه و شکایتی از دولت داشتند، قدری هم که سخت می‌گرفت، این غلام استعفا می‌کردند».

ناصرالدین شاه که اصلاً آمادگی رویارویی با شیخ عبیدالله را نداشت، از طرفی نیز نمی‌توانست و یا نمی‌خواست باور کند که مصیبت آمده حادّ و جدی است. روزهای اوّل شورش اکراد، چون ناصرالدین شاه به طور دقیق در جریان اوضاع و احوال اسلحه و مهمات نبود، در قبال اخبار واصله خطاب به فرماندهان و صاحب منصبان می‌نویسد که «گُردِ بلباس قابل این همه نقل نیست. نمی‌دانم چه شده است که آن قدر مضطرب شده‌اید؟!».

اما وصول اخبار متعدد که حکایت از عظمت فاجعه داشت، ولیعهد را بر آن می‌دارد که هر طور شده به شاه بفهماند که این بار دیگر شوخی نیست: «به سر مبارک قبله عالم که محال را تمام کردند تا پهلوی بناب دهات را تمام نمودند. کاغذ علما و حاجی

آقا علی قاضی بناب و حاجی صدرالدوله که تازه رسیده است، نوشته و حالا رسید. خدا بکند بی اصل باشد، اما به نمک قبله عالم بی اصل نیست. حق به جانب شما هم هست. از بس که دروغ شنیده‌اید باور نمی‌کنید!».

ناصرالدین شاه که تازه به عمق مسئله پی برده و خطر را جدی دیده است، با دستپاچی خطاب به مشیرالدوله چنین دستورالعمل نمود که:

اولاً: با کمال عجله خود را به شهر تبریز برساند و زمام کل امور آن مملکت را از لشگری و کشوری به دست گرفته، دقیقه‌ای از نظم امور آن مملکت غفلت نکند. ثانیاً: خود را در امور مملکت آذربایجان در کمال استقلال بداند، مثل استقلال محمدخان امیر نظام و قائم مقام بزرگ و کوچک بلکه بالاتر.

ثالثاً: ولیعهد بدون اطلاع و مشورت شما و بدون صلاح و صوابدید شما آب باید نخورد، سنگی را روی سنگ نگذارد، تا چه رسد به کارهای دیگر. اگر غیر این بکند و شما فوراً به عرض برسانید، و رعایتی بخواهید از ولیعهد کنید و اغماض و صرف نظر نمایید، صریح می‌نویسم خائن بزرگ و دشمن هستید و آن وقت جزای شما معلوم است چه خواهد بود. دولت و پادشاه عقیم است. عشق دولت به نظم و اسلوب با معنی است لاغیر».

اطرافیان شاه و درباریان و در کل سران حکومتی که به خوبی از بی‌سامانی و ضعف سیستم حاکمه بر کشور مطلع می‌باشند و به خوبی قوه مقابله و مدافعه خود را در مقابل شیخ عبیدالله می‌دانستند و به خوبی واقف بر این مطلب بودند که ارتش موجود در ایران در چه وضعیتی قرار دارد، بیشتر از خود اضطراب و ترس نشان می‌دادند. چنان‌که مستوفی‌الممالک در نهایت سردرگمی و وحشت می‌گوید: «کی عرض کردیم این حوادث بی‌اصل است؟ خیلی خوب تمام این‌ها اصل است، فرض می‌کنیم پس فردا پیش‌تر هم آمدند، چه باید کرد؟».

ناصرالدین شاه که هر ساعت می‌گذرد و گزارشاتی از عدم سیورسات و عدم وجود اسلحه و مهمات و نبود چادر و ملبوس می‌رسد و از طرفی عرایض ناامید کننده سران حکومتی را می‌شنود، با خشم و قهر می‌گوید: «این شیخ کیست این‌طور جسارتها

می‌کند؟ چهار تا گرد چرا شماها را این قدر دستپاچه و کم‌دل کرده است که این طورها عرایض و تلگراف‌ها عرض می‌کنید؟ نمی‌دانم چه خبر شده است که این قدر بی‌غیرت شده‌اید که چند گرد امروز مملکت گیر شده است؟ شهر محاصره می‌کند؟ یعنی چه؟ به خدا قسم، به روح شاه مرحوم قسم است اگر پدر اکراد را آتش نزنید، بعد از این نوع عرایض بی‌معنی بکنند، مثل زن‌ها حرکت کنند، همه شماها را آتش خواهم زد!».

این ترس و وحشت و ناامیدی نیز در کلام ارشدترین مقامات دولتی آن روز چون میرزا حسین خان سپهسالار دیده می‌شود. او که به هنگام حرکت به سمت آذربایجان است تا به دستور ناصرالدین شاه کلیه امور را به دست گیرد، می‌نویسد:

«می‌دانید من بیچاره را کجا می‌فرستید؟ مملکتی خراب و مغشوش اهالی از آن نظم طبیعی افتاده و هرزه شده‌اند. پارسال صدمه قحطی کشیده و امسال هم آثار قحطی یا اقلأ سختی مدید است. طرق و شوارع از امنیت خالی است. راهها نهایت اغتشاش را دارد. نصف مملکت را کرد مستولی شده است و نصف دیگر مملکت موقوف به ترحم شاهسون می‌باشد. مثل ولیعهد آدمی که داعیه خودسری و خودرأیی دارد و عادت نموده است با اطرافی‌های خیل بد، همه این‌ها را دانسته و فهمیده به چشم خود گرفته، تا محض اطاعت حکم می‌روم.».

نبود سلاح‌های مدرن و قابل استفاده، در حالی که نیروهای کرد از اسلحه هارتینی برخوردار بودند که مزیت‌هایی بر سلاح دولتیان داشت، نبود مهمات و خالی بودن قورخانه‌ها از یک طرف، و از طرفی دیگر نبود اطلاعات درست و دقیق باعث سردرگمی و افزایش وحشت می‌گردید؛ چرا که در آن روزها بازار شایعه بسیار گرم بود و سپاه بیست هزار نفری شیخ عبیدالله را یک‌صد هزار نفر اعلام می‌نمودند که این بر وحشت حاکم می‌افزایند. نبود سیستم ارتباطی منظم و کارآمد، قطع بودن خطوط تلگراف، بی‌نظمی و تأخیر چاپارها در رساندن اخبار و اطلاعات، نبود اسب لازم جهت سفر بر جمله عوامل فوق می‌افزود.

وضعیت ارتش ایران

از آنجا که درصد بالایی از نامه‌ها و گزارشات آمده در این کتاب مربوط به امور نظامی و تسلیحاتی است، جا دارد نگاهی مختصر به وضعیت ارتش ایران اعم از نفرات نظامی، تسلیحات و ساختار آن در دوره ناصری داشته باشیم. بررسی این امر قضاوت ما را در مورد شرایط آن روز نیروهای نظامی در برخورد با اکراد یاری خواهد نمود.

ارتش ایران در دوره قاجاریه به همان شیوه دیرین نظام محلی از افراد روستایی و ایلی و مردان و جوانان داوطلب به صورت افواج بومی فراهم می‌گردید و در پایتخت و مراکز استان و شهرها به تناسب نیاز امنیتی هر محل یک یا چند فوج نگهداری می‌شد. در زمان عباس میرزا نایب‌السلطنه گروهی از سپاهیان آذربایجان زیر نظر افسران فرانسوی تعلیم دیدند و با نظام جدید آشنا گردیدند و چندین نفر نیز برای فرا گرفتن آموزش نظامی به اروپا اعزام شدند؛ ولی پس از جنگ‌های قفقاز و هرات دیگر کار نمایانی از سپاهیان ایرانی دیده نشد.

در زمان پادشاهی ناصرالدین شاه به جز نظام پیشین و افواج محلی، دو نیروی جدید به پیروی از سازمان اروپایی در ایران پدید آمد که یکی بریگاد قزاق و دیگری نظام اتریشی بود. نظام اتریشی پیش از مرگ ناصرالدین شاه برچیده شد؛ اما قزاقخانه ایران با توجه به ضعف حکومت ایران بخصوص مظفرالدین شاه پیوسته بر توان خویش افزود و در این دوران دیگر از دولت ایران فرمان نمی‌گرفت و مستقیماً از وزارت جنگ روسیه و ستاد ارتش قفقاز اطاعت می‌کرد. سرانجام در آبان ۱۲۹۹ شمسی با فرمان احمدشاه، استاروسلسکی، آخرین فرمانده قزاقخانه از کار بر کنار گردید و در ۱۳۰۰ شمسی با ایجاد ارتش نوین به دست سردار سپه (رضاشاه) قزاقخانه برچیده شد.

کار نظام ایران در دوران حاکمیت قاجارها چندان سامانی نداشت؛ ولی از دوره پادشاهی مظفرالدین شاه به بعد آشفتگی و بی‌سامانی آن روز افزون گردید؛ چنانچه از عهده تأمین امنیت و آرامش شهرها نیز بر نمی‌آمد.

کنل زالاتارف روسی در گزارش سرّی خود به مجمع کنگره سالیانه ارتش روسیه

تزاری دربارهٔ ارتش ایران می‌نویسد: «در صحرا سپاهیان ایران به ترکمن شبیه است و هنگام شب به بازار بی‌نظم، و دلیل این‌که هر فوج را بعد از یک‌سال خدمت یک‌سال مرخص می‌کنند، یقیناً این است که رفته در خانه‌های خودشان از چیزهایی که محروم بودند از قبیل خوراک خوب و پوشاک بهره‌مند باشند. سربازان منظم ایران مرکب هستند از پیاده و توپخانه و سواره...».

ژنرال واگنر اتریشی که در دوران ناصری افواج نظام اتریشی ایران را آموزش می‌داد، در خصوص نابسامانی در ارتش ایران می‌نویسد: «حقیقتاً قشونی موجود نیست، انبارها و نظارت نظام و توپخانه و پیاده نظام و قورخانهٔ ملبوس و چادر و تفنگ مهیا، هیچ یک از این‌ها حقیقتاً وجود ندارند و تعلیمات نظامی و نظم به کلی در میان نیست و تمام برخلاف حقیقت است. بی‌نظمی و دروغ و تقلب در نظام رواج دارد. اعلی‌حضرت همایونی به مرحام ملوکانه این غلام را مفتخر فرموده و ضامن نظم و تعلیم کلیهٔ قشون از پیاده و توپخانه و غیره نموده، ولی چگونه این غلام می‌تواند قبول ضمانت نظم قشون را نماید که حتی شرکت در نظارت و حق حضور در سان و جیره و مواجب گرفتن آنها نداشته باشد و همچنین به مدرسهٔ نظامی و توپخانه و افواج و قورخانه و زنبورک‌خانه و ذخیره و مخزن و گارد نصرت و اصطبل توپخانه و سرایداران نظام و سربازخانه‌ها و قراول‌خانه‌ها و تعیین مأمورین نظام ولایات حق سرکشی و رسیدگی نداشته باشد و تمام این امور در پنهانی بدون مصلحت‌جویی از این غلام معمول بوده باشد و نیز چگونه می‌توان ضامن قشونی بود که صاحب‌منصب و سربازان از سال تا سال مواجب ندیده و ماه‌ها جیره دریافت ننموده باشند و تمام اشخاص پیاده نظام و توپخانه در شهر هزار جا پراکنده و به قراولی و نوکری اشتغال داشته باشند و صاحب‌منصبان خارج از خدمت و بستگان ارباب قلم اشخاصی که هیچ وقت سر خدمت حاضر نشده، جیرهٔ خود را دریافت نموده و حال آن‌که صاحب‌منصبان معلم که همیشه حاضر خدمت و ستون نظام هستند، از گرسنگی قریب به هلاکت بوده باشند (صفایی، آئینهٔ تاریخ، ص ۵۵ - ۵۴).

ساختار نظامی ایران

نیروهای ارتش ایران به چند بخش تقسیم می شدند:

۱. پیاده نظام.

۲. نیروهای ایلاتی که عمدتاً سواره نظام بودند.

۳. توپخانه.

پیاده‌نظام مهمترین نیروی نظامی در ارتش ایران بود. با وجود این، این بخش نیز همانند سایر نهادهای نظامی در هر زمینه غرق در فساد و سوء مدیریت بود، در سربازگیری، تعلیمات و آموزش نظامی، پرداخت مواجب و دستمزد و تأمین تدارکات و تجهیزات نظامی.

نظام سربازگیری در پیاده‌نظام به «بنیچه» موسوم بود. بر اساس این نظام هر روستا، بخش یا طایفه متعهد بود که متناسب با برآورد درآمد خود، سربازان مورد نیاز پیاده‌نظام را تأمین کند. سربازانی که مطابق نظام بنیچه مشمول به شمار می‌رفتند و نامشان برای خدمت نظام ثبت می‌شد جیره خانوادگی سالانه موسوم به «خانواره» دریافت می‌کردند. با این تفصیل، باید اذعان نمود که سربازگیری بر شیوه‌های استبدادی و ناعادلانه استوار بود. به همین دلیل در مناطقی که اهالی به سختی می‌توانستند از مردان جوان خود، برای گسیل آنها به سربازی، صرف نظر کنند، این امر موجب شیوع رشوه‌خواری، فساد، استثمار و غارت همه جانبه روستاییان توسط مأموران اعزامی برای سربازگیری شد.

چنان‌که اشاره شد، هر سرباز می‌توانست منتظر دریافت جیره خام خود باشد؛ لیکن این امر در مورد حقوقش صدق نمی‌کرد. در واقع برای هر یک سرباز ایرانی چندان هم غیر عادی نبود که در تمام مدت خدمت نظام وظیفه خود بدون حقوق به سر ببرد. قطعاً غیرممکن بود که سرباز ایرانی بتواند بدون دریافت حقوق و صرفاً با جیره روزانه نان بتواند زندگی‌اش را اداره کند؛ لذا گاهی اوقات اجازه داشتند به مشاغل خصوصی از قبیل کارگری، بقالی، شاگرد مغازه شدن امرار معاش می‌کردند. به همین دلیل در بسیاری از موارد که سربازان، به هرمنظور، مورد نیاز می‌شدند از ترک مشاغلی که داشتند امتناع

می‌ورزیدند، مگر آن‌که حداقل بخشی از حقوقی را که طلبکار بودند دریافت می‌کردند. گرچه مشاغل خصوصی به موقعیت نظامی سرباز لطمه می‌زد، ولی بسیاری از افسران با دریافت درصدی از دستمزد سربازان به افراد تحت فرمان خود اجازه می‌دادند که به منظور تأمین معاش خود کار کنند.

کانیگهام گرین، کاردار بریتانیا در تهران، در این خصوص می‌نویسد: «هیچ چیز دلسرد کننده‌تر از این شرایط نیست. نه قانون وجود دارد، نه مدیریت و تشکیلات و نه ارتش. فقرا نمی‌دانند که برای دادخواهی و تظلم به کجا باید رجوع کنند. اداره امور در دست مقامات فاسدی است که پست‌های خود را با رشوه خریده‌اند. هزینه‌هایی که باید به ارتش اختصاص داده شود در دست‌های کسانی است که باید آن را به افراد برسانند، حیف و میل می‌شود. سربازان دستمزد خود را دریافت نمی‌کنند، حتی جیره خود را به سختی می‌گیرند؛ لیکن معاش خود را تا جایی که بتوانند از طریق کارگری، چارواداری، صرافی و غیره تأمین می‌کنند. به محض اتمام مراسم صبحگاهی سربازان به مشاغل دیگری مانند نجاری، سنگ‌تراشی یا بنایی روی می‌آوردند» (ارتش/ایران (مجموعه تاریخ معاصر ایران)، ص ۱۰۲).

علاوه بر فساد همه‌گیر در درون ارتش، بودجه ارتش توسط تعداد زیادی از افسرانی که دارای درجات نظامی بودند، ولی عملاً کمترین ارتباطی با هیچ یک از بخش‌های ارتش نداشتند، حیف و میل می‌شد. در میان این‌ها بازرگانان، کسبه، اطباء، صرافان به چشم می‌خوردند. فروش مراتب نظامی توسط فرماندهان ارشد، اعطای درجه به فرزندان افسران متوفی و حمایت از افراد مختلف توسط حکام ایالات عامل اصلی و مسئول عمده پیدایش این اوضاع آشفته بود.

تسلیمات ارتش ایران

کار این پیاده‌نظام نیز به علت سلاح‌های کهنه و از کار افتاده آن بسیار محدود شده بود. سلاح سازمانی پیاده نظام ایران تفنگ‌های قدیمی ورندل بود که حدود هفتاد هزار

قبضه از این سلاح توسط نمایندگی سیاسی ایران در اتریش خریداری شده بود. در طی سلطنت ناصرالدین شاه سپاهیان مستقر در پادگان تهران و جاهای دیگر به این تفنگ ساچمه‌ای قدیمی مسلح بودند. همین تعداد تفنگ‌های موجود نیز در اثر عدم استفاده طولانی و نگهداری بد دچار زنگ‌زدگی شده و از کارآیی لازم برخوردار نبودند. وقتی به مسایل فوق این موضوع را اضافه کنیم که برای هیچ یک از سلاح‌های موجود مهمات کافی و مناسب وجود نداشت، در آن صورت به ارزش واقعی نیروی ارتش ایران می‌توان پی برد.

توپخانه ایران نیز وضعی بهتر از پیاده‌نظام نداشت. توپخانه ایران شامل یک هنگ و چهار دیویزیون بود که هر کدام دو آتشبار در اختیار داشتند. دو دیویزیون اول توپخانه به سلاح‌ها و تفنگ‌های دست دوم یوچاتیوس مجهز بودند که از اتریش خریداری شده بودند که در سراسر ایران حدود هفتاد قبضه سلاح ۷۵ میلیمتری، هجده قبضه ۸۰ میلیمتری و هجده قبضه ۹۰ میلیمتری وجود داشت. علاوه بر اینها تعدادی توپ کهنه و از کار افتاده از نوع توپ‌های کوتاه و دهان‌گشاد، خمپاره‌انداز و سلاح‌های تولید داخلی نیز وجود داشت.

وضعیت مهمات برای توپخانه ایران اصلاً مطلوب نبود. به طوری که برای هر توپ سالانه حدود دو تا سه گلوله برای مصرف آتش وجود داشت، که آن هم صرفاً به عنوان وسیله سرگرمی و تفریح شخص شاه در بهار هر سال در حومه تهران در حضور وی آتشبارها برای تمرینات توپخانه اقدام به آتش می‌کردند، صرف می‌شد. یکی دیگر از ویژگی‌های توپخانه ارتش کیفیت بسیار ناچیز تعلیمات آن بود. به طوری که هیچ اقدامی در آموزش نیروهای توپخانه صورت نمی‌گرفت، تا حدی که شاید بخشی کشوری از توپچیان ایران حتی یک تیر هم شلیک نکرده بودند.

وقتی به دیده تأمل در نامه‌ها و گزارشات موجود در این کتاب نگاه کنیم، به خوبی در می‌یابیم که نیروهای نظامی و ارتش در چه شرایط بسیار بدی قرار داشته‌اند و اگر آنان انگیزه‌ای برای حرکت یا جنگ از خود نشان نمی‌داده‌اند، شاید حق داشته‌اند که

حاضر به رو در رو شدن با دشمن نباشند و یا پا به فرار بگذارند. این نامه ولیعهد (مظفرالدین میرزا) گویای همه این واقعیت‌های تلخ است که می‌نویسد: «من چه بگویم؟ مگر یک چیز درست در این مملکت گذاشته‌اند؟ نه فوج درست است، نه قورخانه درست است، خداوند انصاف بدهد به ماها که نمک قبله عالم -روحنا فداه- را می‌خوریم و هیچ خدمتی نکرده، بلکه طوری به خاک پای مبارک از اینجا در این مدت عرض کرده‌اند که همه چیز درست داریم و حال آنکه هیچ نیست!».

در بررسی گزارشات و تلگرافاتی که بین تهران و تبریز مخابره می‌گردد، به خوبی می‌توان به وضعیت اسفناک ایران پی برد. آنجا که مستوفی‌الممالک با دستپاچگی سعی در جمع‌آوری و ارسال قشون برای جنگ با نیروهای شیخ عبیداله دارد، می‌نویسد: «حکم بفرمایید زود بروند و در بند چادر و ملبوس و غیره نباشند. تفنگ و توپ هم که از طهران خواسته‌اند روانه می‌شود. هنوز که جنگ و جدال واقع نشده است که مظطرب استعداد زیاد باشند». این سخنان را مستوفی‌الممالک زمانی می‌زند که ساوجبلاغ غارت و قتل عام گردیده و محال بناب و مراغه به غارت رفته و صدها نفر کشته و شیخ در فکر تصرف تبریز می‌باشد، حال آن که او تازه به فکر اعزام نیروی به مقابله با اکراد است! آن هم در اوضاعی قشون دولتی نه سلاح، نه جیره و نه مهمات دارد؛ و این جواب مظفرالدین میرزا ولیعهد جوابی درخور سخن مستوفی‌الممالک است که: «جناب آقا! سرباز بی چادر و بی فشنگ و تفنگ چه مصرفی دارد؟ سربازی که برود و در دهات متفرق شده و هر کدام در یک سوراخی باشند، چه به کار جنگ می‌خورد؟!».

در تحلیل نهایی، کارایی نیروی پیاده‌نظام در قدرت بسیج آن بر حسب آمادگی، انضباط، سرعت، تحرک و توان رزمی آن نهفته است، در حالی که نیروی پیاده‌نظام ایران کلاً فاقد تمام این ویژگی‌ها بود. زمانی که شیخ عبیدالله با نیروهای تحت امرش وارد کردستان ایران شده و مشغول تاخت و تاز بود، حدود سه ماه طول کشید تا حکومت ایران توانست بیست هزار نفر را در تهران برای عملیات علیه شیخ بسیج کند و زمانی این نیروها آماده عمل شدند که اکراد کار خود را کرده و پراکنده شده بودند. ارتش

اعزامی بدون رویارویی و برخورد با دشمن به تهران بازگشت. در پایتخت به مناسبت بزرگداشت و تجلیل از این فتح بزرگ و شکوهمندانه به گونه‌ای سخاوتمندانه مدال‌هایی در بین سپاهیان توزیع گردید!

نقش قدرت‌های خارجی در این فتنه

چنان‌که گذشت، شیخ عبیدالله به منظور گسترش دادن قلمرو حکم خود به ایران تاخت. آن سوی مرز، برادران کرد بود. ایران ضعیف بود و ایرانیان شیعی مذهب بودند. اگرچه عثمانی‌ها از «مجمع اتفاق مردم کرد» حمایت می‌کردند، دور نیست که شیخ در نظر داشته بود همین که قدرت خود را در ایران تحکیم کرد، نیروی قدرت جدید را متوجه عثمانی کند و تأسیس کردستان مستقل را تسهیل کند؛ اما نقشه‌ها و رؤیاهایش در ایران نقش بر آب شد. ایرانیان شکست سختی را بر او وارد نمودند.

در باز آمدن نیز عثمانی‌ها علیه او دست به اقدام زدند. شاید این اقدام دو دلیل داشت: نخست زیر فشار افکار عامه اروپا، و دوم این که دریافتند که حمایت از ناسیونالیسم کرد می‌تواند پیامدهای ناگواری داشته باشد و آنها را به سهولت از اختیار و سلطه خارج نماید؛ لذا شیخ عبیدالله را نیروهای عثمانی اسیر کردند و در ژوئیه ۱۸۸۱ به استانبول بردند.

تهاجم شیخ عبیدالله به ایران جنبش استقلال‌طلبانه کردها را به مسئله‌ای بین‌المللی بدل کرد که قدرت‌های وقت بر آن به دیده ناموافق می‌نگریستند، و بعدها نیز با کوشش‌هایی که در این راستا شد، روی موافق نشان ندادند. روسیه نمی‌خواست سرزمین‌هایی را که به موجب معاهده برلن در شرق ترکیه به دست آورده بود و مناطقی از آن که وسیعاً گردنشین بودند، از دست بدهد و کشوری کرد به ویژه کشوری متأثر از طریقت نقشبندی، در جوار مرزهای قفقاز باشد؛ چرا که در دهه ۱۸۳۰م. خود با جنبش شیخ شامل به قدر کافی مشکل پیدا کرده بود، و با دشواری بسیار آن را سرکوب کرده بود.

بریتانیای کبیر از این رو با جنبش شیخ عبیدالله مخالف بود که نمی‌خواست وضعی پیش آید که ایران را به روسیه نزدیک‌تر کند. چنین جریانی سیاست استعماری وی را در آسیای جنوب باختری پیچیده می‌کرد. تنها قدرت بزرگی که از جنبش شیخ عبیدالله حمایت می‌کرد امپراطوری عثمانی بود؛ چرا که می‌خواست «اتفاق مردم گُرد» در قبال اصلاحات و در معنا علیه قدرت‌های اروپایی، به ویژه روسیه و بریتانیا استفاده کند. در ضمن می‌خواست به یاری کردها جنبش استقلال‌طلبانهٔ ارامنه را از نمود بیندازد. ضمناً دور نیست دولت عثمانی می‌خواست که با تصرف مجدد مناطق سنی مذهب کردستان ایران و نیز تصرف مناطق ترک زبان آذربایجان زیان‌هایی را که در اروپا متحمل شده بود، جبران سازد.

وحشت در مراغه

چون خبر قتل و غارت شهر میاندوآب به دهات دیگر رسید، از هر طرف دسته‌دسته به عزم تاراج شهر کمر بسته و تا مدت ده روز از غارت دست کوتاه نکرده، سپس تمام شهر را آتش زده، مشتی خاکستر کردند.

قوای اکراد در زمان تصرف شهر عبارت بود از نه هزار سوار و هشت هزار پیاده. شیخ عبدالقادر در این لشکرکشی نه آذوقهٔ کافی و نه علیق لازم جهت دواب به همراه داشت. از این رو برای تأمین آنان این اجازه را به قوای خود داده بود تا در مسیر یورش دست به غارت بزنند. هرچند بعضی از رؤسای اردو مانند ایل قره‌پاپاق و ماماش و ایل گلابی و دهبکری پسر شیخ عبیدالله را از این عمل و قتل نفوس بی‌گناه و غارت اموال روستاییان سخت سرزنش می‌نمودند، ولی متأسفانه این تذکرات در روحیهٔ شیخ‌زاده مؤثر واقع نمی‌شد؛ لذا افراد ایل‌های قره‌پاپاق و ماماش به بهانهٔ پیوستن به قوای خود شیخ عبیدالله که در این زمان ارومیه را محاصره نموده بود، پس از جنگ بناب به دهات خود رفتند و ایلات گلابی و دهبکری نیز به قوای دولتی در بناب پیوستند (دهقان، سرزمین زردشت، ص ۴۰۴).

پس از قتل و غارت میاندوآب و ویران نمودن و آتش زدن آن شهر در چهارم ذی‌قعدة قوای شیخ‌زاده به سمت بناب و مراغه به حرکت درآمدند. از طرف دیگر، این خبر وحشت‌آفرین در حول و حوش دهات مراغه و بناب و سایر دهات آن صفحات انتشار پیدا کرد و اهالی هر ده، حفظ جان و عیال خود را بر هر چیزی مقدم داشته، ارضای خود را به خصم واگذاشته، فراری می‌شوند. اهالی محلات ثلاثه سراجو، بناب و دیزج‌رود چنان وحشتی از آوازه حرکات بی‌رحمانه و وحشیانه اکراد پیدا کردند که چشم از داروندار خود پوشیده، همه دهات را خالی گذاشته، با عیال و اطفال به کوه‌ها و دره‌ها گریخته، یا به طرف تبریز و هشت‌رود فرار کردند.

اهالی شهر مراغه را جز معدودی، چنان واهمه احاطه کرده بود که به کلی خود را باخته و به هیچ وجه به خیال استحکامات لازم و شرایط خودداری نبودند. آنان همه اموال و احمالشان را پنهان و در زیر خاک دفن کردند. بالجمله، غالب عجزه اهالی دهات و بقیه‌السیف اهالی میاندوآب به مراغه آمده، کوچه‌ها و معابر و خانه‌ها و مساجد از آنها پرشده، همه پریشان و بی‌آب و نان حیران بودند. اوضاع حکومت به کلی از هم پاشیده شده بود. یک نفر فرآش و تفنگ‌دار و سایر طبقات نوکر حکومتی در درب‌خانه پیدا نمی‌شد. همه در فکر و خیال فرار و در بردن عیال و اطفال خود چنان‌که همه مردم دچار این حال بودند (منشی، بیان واقع وقایع مراغه (در: میراث بهارستان)، دفتر سوم، ص ۴۹۳-۴۹۲).

حمله به قصبه بناب

پس از قتل و غارت میاندوآب و ویران و آتش زدن آن شهر قوای اکراد در مسیر حرکت به سمت مراغه به سوی قصبه بناب به حرکت در می‌آیند. در این موقع اردوی دولتی به فرماندهی اعتمادالسلطنه که از تبریز اعزام شده بود، در بناب مستقر و متمرکز شده بود. از طرفی حاجی آقا علی قاضی بناب که انسانی شریف بود، به مجرد شنیدن ماجرای قتل عام میاندوآب، در لوازم استحکامات و شرایط نگاه داری قصبه بناب، مجاهدات بسیاری به عمل آورده، مردم را جمع‌آوری کرده، سنگر دور بناب را در کمال

محکمی موافق حصار و هندسه بسته، به کلی مکمل مسلح بسیاری در کمال نظم به حراست بازداشت (منشی، بیان واقع وقایع مراغه، (در: میراث بهارستان)، دفتر سوم، ص ۴۹۳).

اکراد پس از عبور از دهستان ملک‌کندی (ملکان امروز) و غارت آنجا به بناب می‌رسند. جمعیت اکراد از دو طرف رو به بناب آورده، به کوچه‌باغ‌های حوالی قصبه داخل شده، بنای تیراندازی می‌گذارند. بعد از زمانی که از دو جانب، دوکوچه یا چند خانه را متصرف می‌شوند و ساکنین خانه‌ها را به قتل رسانیده و آتش می‌زنند. مردم با کمال اضطراب از سنگرهای خود دور شده، رو به گریز می‌گذارند. حاج علی قاضی همین که رشته کار را سخت سست می‌بیند و استیلای دشمن را غریب‌الحصول می‌پندارد دست از جان شسته و دل از حیات برمی‌کند، متوکلاً علی‌الله، دامن همت بر کمر زده، داخل مردم می‌شود. نخست به آواز بلند شهادتین بر زبان جاری کرده، پس از آن «یا علی!» گویان فریادها می‌زند و مردم را به جنگ تحریض می‌نماید. مردم نیز با وی هم صدا شده، فوراً صداها را به لفظ مبارک «یا علی!» بلند کرده و به جانب سنگرها روی می‌آورند. تا وقت ظهر جنگ برپا و از طرفین گلوله بر یکدیگر می‌ریختند. (سفرنامه مراغه (در: میراث اسلامی ایران)، دفتر پنجم، ص ۴۴۸-۴۴۷).

ساکنین بناب برعکس مردم میان‌دوآب سخت مقاومت می‌نمایند؛ چون پس از وقایع میان‌دوآب می‌دانستند در صورتی که پای اکراد به شهر باز شود کسی را زنده نخواهد گذاشت؛ لذا از کوچک و بزرگ جهت مقابله با اکراد مهاجم آماده شده، درگیر جنگ می‌شوند. در نتیجه رشادت و جدیت مردم و رهبری‌های حاج علی قاضی، اکراد شکست خورده به سمت ملک‌کندی عقب می‌نشینند و بدین سان قصبه بناب از دستبرد اکراد محفوظ می‌ماند. البته این محفوظ ماندن بناب نه به دلیل حضور قوای دولتی و توپچیان، بلکه عدم اتحاد و اتفاق در بین رؤسای اکراد باعث گردید که شیخ عبدالقادر نتواند بناب را تصرف کند.

قتل و غارت شهر و مردم میان‌دوآب عامل تفرقه میان اردوی شیخ شد؛ چرا که بودند

از رؤسای اکراد که با انجام این جنایات موافق نبودند و این خون‌ریزی‌ها را رفتاری غیر انسانی می‌دانستند و آنان می‌دیدند که تمامی این‌گونه اعمال از ناحیه حمزه‌آقا و تدابیر اوست؛ چرا که او برای سیر کردن شکم اردوی خود که بی‌توشه و خرجی نمی‌توانست به یورش خود ادامه دهد، برای آن که دهان لشکریان خود را چرب کند، دستور قتل عام داده و غارت و چپاول اموال مردم را آزاد نمود.

ارومیه در خطر است!

شیخ عبیدالله پسر عمو و داماد خویش محمد امین را با سه هزار لشکر از محال نوچه حرکت داده و رؤسای اکراد ارومیه را به هر یک کاغذی نوشته و از عالم غیب خبر داده و به هر کدام وعده حکومت داده. یکی از خلفای خود را که خلیفه سعید نام داشت، در میان طایفه شکاک و اکراد متهم بود، به محمد امین پیوسته با پنج هزار نفر تفنگچی از طریق محال برادوست به ارومی می‌آیند.

قوای اکراد به حوالی شهر رسیده، در قلعه اسماعیل‌آقا سه فرسخی شهر اردو می‌زنند. از طرف اقبال‌الدوله که حاکم ارومیه بود، عبدالعلی خان را با پنج دسته سرباز و یک عراده توپ جهت جلوگیری از حمله اکراد از شهر خارج شده، با آنان درگیر می‌شوند. اکراد در این حین به غارت دهات و قتل نفوس پرداخته، پس از قتل عام ساکنین چندین قریه شیعه‌نشین و مسیحی‌نشین دست به غارت می‌زنند. به هنگام عبور قشون اقبال‌الدوله دو عراده، توپ جنگی در نهری بر گل می‌نشینند و امکان تکان دادن نمی‌شود؛ در حال که قوای دولتی سعی در آزاد کردن آن دو توپ داشتند، اکراد از این خبر مطلع شده، به محل آمده، پس از یک درگیری مختصر توپ‌ها را متصرف می‌شوند. پس از گرفتن توپ‌ها جسارت اکراد زیاد شده، توپ‌ها را نزدیک ارومیه آوردند و در شکستن و حمله به شهر از آنها استفاده نمودند. از سنی‌های شهر ارومیه به شیخ عبیدالله اطلاع می‌دهند که اقبال‌الدوله با فوج افشار در قلعه بدریو در خارج شهر است و شهر خالی از لشکر می‌باشد. اگر زودتر بیایید شهر به آسانی به دست شما خواهد افتاد.

شیخ عبیدالله هم با سه هزار نفر عشایر، سواره و پیاده در چهاردهم ذی‌قعدة ۱۲۹۷ق. به سمت ارومیه حرکت نموده، از طریق محال مرکور به نزدیک شهر می‌رسد.

شیخ برای دست یافتن سریع به شهر دستور می‌دهد آب شهر را ببندند. اهالی شهر پس از شنیدن خبر رسیدن شیخ به اطراف شهر بازارها را بسته و همگی جهت دفاع از شهر آماده می‌شوند. شیخ دو نامه به عنوان میر جمال‌الدین آقا شیخ الاسلام ارومی و دیگری به نام میرزا حسین آقا مجتهد نوشته، به سمت شهر که در محاصره‌اش بود فرستاد. اعیان و کسبه و بزرگان در خانهٔ میرزا حسین مجتهد جمع شده، به خواندن این نامه مشغول شدند که متن آن نامه چنین است: «من به جهت دادخواهی عشایر و دفع ظلم آمده‌ام و دو روز در ارومیه مهمان شما هستم و از شما به غیر از سیورسات لشکر چیز دیگری نمی‌خواهم و در مسجد جامع ارومیه با اهل اسلام نماز خواهم خواند و هر صاحب شغل را در سر کار خود گذاشته، به تیریز خواهم رفت. اگر سرکار اقبال‌الدوله اطاعت کرد منصب بزرگ به او خواهم داد و اگر به دستور من تمکین نکرد او را به شهر راه ندهید، چون رفع و رجوع او برای این جانب آسان است و اگر غیر از این کردید به اهل ارومیه همان رسد که به اهل میان‌دوآب رسید» (تاریخ/کرد، کتابخانهٔ مرعشی، نسخهٔ خطی به شمارهٔ ۹۷۷۷، ص ۲۱).

مردم شهر با ارسال نمایندگان و نوشتن دست‌خطی به شیخ سعی در دفع‌الوقت می‌کنند و از شیخ دو روز مهلت می‌خواهند، هرچند شیخ عبیدالله به دو ساعت رضایت داد. در این بین اقبال‌الدوله از جریان مطلع گردیده، سریعاً خود را به داخل شهر می‌رساند و پس از مرمت دیوارهای اطراف شهر توپ‌ها را در جای مناسب قرار داده، آمادهٔ جنگ می‌شود.

اقبال‌الدوله که از مقرّ فرماندهی اکراد مطلع می‌شود، دستور می‌دهد امارتی را که محل اقامت شیخ سعید پسر شیخ عبیدالله بود به توپ ببندند. اکراد از انفجاز توپ‌ها هراسان گردیده، با سرعت از خانهٔ اقامتی خارج می‌شوند و سعی می‌کنند که سوار اسب‌های خود شده، فرار نمایند که گلولهٔ توپی در جلو اسب محمد صدیق که از

فرماندهان اکراد بود منفجر و پای وی مجروح می‌گردد و دیگر اکراد وحشت کرده پا به فرار می‌گذارند.

شیخ عبیدالله پس از شنیدن این خبر و رسیدن اکراد فراری از شهر ارومیه سخت ناراحت شده، به تلافی شکست آنان دستور می‌دهد دهات اطراف را غارت نمایند و خود با قوای کافی به سمت شهر حرکت می‌کند و در باغ معروف به دلگشا در جنوب شهر ارومیه مقر فرماندهی خود را مستقر می‌سازد.

فردای آن روز حمله اکراد از طرف باغ دلگشا که باغ خود اقبال‌الدوله بود، آغاز شد و هزاران تیر به سوی شهر شلیک گردید. اقبال‌الدوله به توپچیان دستور داد تا به سمت باغ شلیک کنند. شدت عمل توپچیان اکراد را وادار به عقب نشینی نمود و فردای آن شیخ عبیدالله به سمت قریه سیر رهسپار گردید و بدین سان دومین حمله نیروهای شیخ به سمت شهر ارومیه بی‌نتیجه پایان یافت.

رسیدن تیمور پاشاخان سردار ماکو با شش فوج سرباز و دو هزار سوار و شش عراده توپ به نزدیک ارومیه باعث وحشت اکراد گردید. هرچند شیخ عبیدالله در حمله‌ای به آنان قصد قتل عام آنان را داشت، ولی نتیجه‌ای حاصل نگردید؛ لذا اول به قلعه اسماعیل آقا پناهنده می‌شود. آنان به هنگام هزیمت از هیچ گونه قتل و غارت در دهات مسیر خود مضایقه نمی‌نمایند.

شکست و فرار شیخ عبیدالله

مقاومت دلیرانه و جسورانه مردم ارومیه در مقابل حمله اکراد، رسیدن نیروهای تیمورپاشا خان از سمت خوی با امکانات کافی نظامی، تدبیرات اقبال‌الدوله در دفاع از شهر تدارکات به موقع و ارسال ملزومات جنگی از قبیل گلوله، تفنگ و چادر و غیره از سوی میرزا حسین خان سپهسالار، وقوع تفرقه در میان رؤسای اکراد، فرا رسیدن سرمای سوزناک آذربایجان، همگی عواملی بودند تا شیخ عبیدالله و نیروهای تحت امر او را وادارند تا مجبور به ترک مخاصمه و فرار شود.

شیخ عبیدالله که در حمله به شهر ارومیه توفیقی نیافته و در درگیری با افواج

تیمورپاشا خان تاب مقاومت نیاورد و مجبور به عقب‌نشینی گردید، جعفر خان یکی از اهالی ارومیه به دست اکراد دستگیر و برای مدتی برای شیخ عبیدالله طباطبائی می‌کرده، ساعات آخرین کار شیخ عبیدالله را چنین گزارش می‌کند: «شیخ عبیدالله کمال اضطراب را دارد و سپاه او از جانب قصبهٔ بناب شکست خورد و چهار طاہور عسکر از جانب دولت دوم مأمور شده، به محال نوجه آمده، شیخ عبیدالله و رؤسای عشایر که از جانب دولت دوم آمده‌اند، آن‌ها را می‌خواهند و دو نفر پاشا آمده، در قریهٔ اظہر نشسته، می‌خواهند شیخ عبیدالله را برگردانند و سپاه شیخ دیروز از جنگ فرار کرده، رفته‌الآن در قریهٔ سنگر در نزد شیخ عبیدالله زیاد از پانصد نفر اکراد نماند و امشب شیخ فرار خواهد کرد» (تاریخ اکراد، کتابخانهٔ مرعشی، نسخهٔ خطی به شمارهٔ ۹۷۷۷، ص ۴۶).

شیخ عبیدالله که تاب مقاومت نیاورده، چاره‌ای جز فرار نداشت؛ لذا به طرف مقر دایمی خود، دیه نوجه در خاک عثمانی فرار کرد. شیخ عبدالقادر پسر او نیز همچون پدر مجبور به فرار شده، به قریهٔ نوجه می‌رود. حمزه آقا نیز فرار کرده، به لاهیجان می‌رود و ایل خود را برداشته، در ساری‌قمش که آن طرف شط‌العرب بود، اطراق می‌کند. عبدالله خان و ابراهیم خان زرزا و دیگر رؤسای اکراد هر کدام با طوایف خود به گوشه‌ای فرار می‌کنند و بدین سان این فتنه با ده‌ها هزار کشته و زخمی و قتل و غارت صدها آبادی و شهر به پایان رسید.

سرانجام شیخ عبیدالله

قیام شیخ عبیدالله در زمان ضعف دولت عثمانی بود و از این رو در اندک مدتی قدرت فوق‌العاده‌ای پیدا کرد و دایرهٔ نفوذش را هرچه بیشتر توسعه داد و همزمان خطر بزرگی برای دو دولت ایران و عثمانی شد. شیخ در این زمان رسماً اعلام استقلال کرد و علاوه بر مناطقی که از خاک ایران تصرف درآورد و ضمیمهٔ حکومت خود کرد.

چون کار شیخ عبیدالله این گونه بالا گرفت، دولت روس را نیز نگران کرد؛ لذا برای محافظت ولایات خود و جلوگیری از تعرض لشکر شیخ عبیدالله نیرویی گرد آورد و در

سرحدات خود با ایران و عثمانی جای داد. دولت ایران نیز لشکری از سواران ترکمان را تحت فرماندهی حمزه میرزای حشمت‌الدوله و مصطفی‌قلی خان، اعتمادالسلطنه قراگوزلو، رئیس قشون آذربایجان ماکو، فراهم آورد و از دولت عثمانی تقاضا کرد که او نیز برای دفع شیخ نیرویی حاضر کند. به این ترتیب بعد از مدتی کوتاه لشکر شیخ عبیدالله از سه طرف مورد تعرض قرار گرفت و پس از جنگ‌های سختی تاب نیاورد و ناچار با تبعه خود به شمذیان برگشت. سپس شخصاً به استامبول رفت و خود را به دولت عثمانی تسلیم کرد.

شیخ عبیدالله پس از مدتی اقامت در استامبول فرار کرده، به شمذیان برگشت، تا دوباره قوه و قدرتی جمع کند و به تعقیب اهدافش بپردازد؛ اما دولت عثمانی با اطلاع یافتن از این مطلب، چنین امکانی به شیخ نداد و به سال ۱۳۰۳ هـ.ق. شیخ عبیدالله ناچار خود را تسلیم کرد و از دولت عثمانی خواست که اجازه دهند به حجاز برود. دولت عثمانی موافقت کرد و وسایل حرکت او را فراهم آورد. او پس از آنکه به حجاز رسید، در شهر طائف سکونت گزید و عاقبت به سال ۱۳۱۰ هـ.ق. همانجا درگذشت.

بسم الله الرحمن الرحيم

[۱]

کتابچه ذکر وقایع فتنه و فساد شیخ عبیدالله و اکراد در سرحد آذربایجان و قلع و
قمع آنها به دست عساکر نصرت‌مآثر، به تاریخ شهر رمضان لوی‌ئیل ۱۲۹۷

از تبریز

به جناب مستطاب اجل اشرف سپهسالار اعظم:

البته حرکات این حمزه آقای منکور درست خاطر نشان آن جناب مستطاب هست. پارسال هم شما مکرر نوشتید او را بگیرند. گاهی به آن طرف فرار می‌کرده، حالا مدتی است از بس که به خاک دولت عثمانی هرزه‌گی نموده، دیگر آن جا راهی ندارد. پارسال نشد که او گرفتار شود؛ امسال هم در بدو ورود کشیکچی‌باشی به ساوجبلاغ آمده بود، یکی دو ماه هم آن جا بوده است. بعد علی‌العقله سوار شده، می‌رود به خانه خودش، باز قدری بنای هرزه‌گی را می‌گذارد. کشیکچی‌باشی هم که از این فقره مطلع می‌شود، جمعیت خبر می‌نماید که برود او را بگیرد. او که خبر می‌شود می‌آید به ساوجبلاغ با سید چهارصد سوار. چند روز در قصبه بوده، کشیکچی‌باشی هم سواره او را مرخص نموده، رفته، بعد از این چند روز خواسته بود که او را بگیرد. در وقتی که منزل کشیکچی‌باشی بوده است، حکم می‌نماید او را بگیرند. فوراً حمزه‌آقا تردستی نموده، دو

سه نفر آدم داشته است. دربخانه حکومت با چند نفر آدم‌های حاکم و قراول درب‌خانه نزاعی می‌نمایند. یک دو نفر از طرف حمزه آقا، یکی دو نفر از طرف نوکرهای درب‌خانه کشیکچی‌باشی زخمی شده و حمزه آقا فرار می‌نماید. با این تفصیل دیگر از او اطمینان نمی‌توان حاصل کرد. کشیکچی‌باشی هر طور باشد، جمعیت فراهم آورده است. من هم نوشتم به اقبال‌الدوله و سایر آقایان مگری که همه مدعی او هستند، با محمد آقا مامشی که مدعی اوست، او را احاطه نموده، می‌گیرند و آن سرحد را هم از سرّ او آسوده نمایند؛ اما دور نیست فرار نماید، به خاک عثمانی برود. شما مخصوصاً با سفارت کبرای دولت مشارالیه‌ها جواب و سؤال نمایید که دیگر راه به خاک خودشان ندهند تا من چاره او را بکنم. البته در این فقره طوری قرار بدهید که از او حمایت نکنند که این جا گرفتار شود. ولیعهد - شب ۲۷ شهر رمضان

جواب

حضور مبارک حضرت شاهنشاهزاده اعظم، ولیعهد - دوام الله اقباله:

اولاً تلگراف حضرت والا دایر به مسئله حمزه آقای منکور و اقدام حاکم ساوجبلاغ شرف وصول بخشید و از عرض حضور مرحمت ظهور همایون - روحنا فداه - گذشت؛ اگرچه این بنده در این مواد شرحی که لازم بود با جناب سفیر کبیر دولت عثمانی مذاکره نمودم، لیکن دست‌خط جهان‌مطاع همایون، که در این خصوص شرف صدور یافته بود، محض استحضار خاطر حضرت والا عیناً درج می‌شود.

خطاب مبارک این است: «در فقره حمزه آقا حاکم ساوجبلاغ بی‌جهت ماده فساد را فراهم آورده است، حمزه آقا را که مطمئناً پیش می‌آید، چرا باید حکم به گرفتنش بدهد. بعد از این کار بی‌قاعده نتواند بگیرد، هم بدتر! خلاصه این فساد زود تمام نخواهد شد و کار خوبی نکرده‌اند».

این صورت دست‌خط همایون بود که عیناً درج شد. حالا اصلاح و رفع آن موقوف به امر و اختیار حضرت والا است. بنده ارادتمند: حسین - سلخ رمضان

کتابچه ذکر وقایع فتنه و فساد شیخ عبیدالله و اکراد در سرحد آذربایجان
و قلع و قمع آنها به دست عساکر نصرت‌مآثر، به تاریخ شهر شوال لوی ثیل ۱۲۹۷

به جناب جلالت‌مآب اجل اکرم، سپهسالار اعظم:

در باب حمزه آقا خودش با حاکم درست به کنار نیامده بود. در کمال بی‌اعتنایی، با حکومت حرکت می‌کرد و به قدر ده- پانزده پارچه ده مردم را به زور گرفته بود. خواستم املاک مردم را از او پس بگیرم و اشرار و قطاع‌الطریق که در کنف حمایت خودش داشت، آنها را بگیرم. تمکین نکرده، این مفسده را بر پا کرده است. بعد از فضل خداوند نقلی ندارد و مگر در خاطر ندارید در وقتی که سردار مرحوم بود، در یک شب هشتاد نفر قراپایاق را کشت و سردشت را آتش زد؟ دفع این یاغی از جمله واجبات است. محمد صادق خان آجودانباشی را با سواره چلبیانلو و سواره مقدم روانه کردم. رفتند نزد حاکم. امیدوار هستم که این مفسده را خیلی زود و خیلی خوب بخوابانم. به خاک‌پای مبارک عرض نمایم که خاطر مبارک آسوده باشد؛ لیکن این را هم می‌گویم، هرگاه نزاع شود، دور نیست آدم تلف شود. دیگر دلیل بر بی‌کفایتی کسی نیست و در باب این حمزه آقا خود شما تأکیدتان از همه کس بیشتر بود و من هم محض تأکید شما پیشتر اقدام به

این کار کردم. حالا هم سپردم تا ممکن است، بلکه به تدبیر و بدون مخمسه به چنگ بیاورند. به قادر آقا هم نوشته‌ام؛ تا خدا چه خواسته باشد.

ولیعهد - ۲ شهر شوال

دست‌خط مبارک به حکام ولایات:

در این اوقات بر حسب بعضی مقتضیات امور دولتی سپهسالار را از مناصبی که داشت، خلع فرموده و ریاست و سپهسالاری قشون که به انفراده بر عهده یکی از نوکران مقرر بود، منسوخ شد و متروک فرمودیم بعد از این انتظام قشون و رسیدگی به امور آن‌ها به عهده شخص سلطنت مقرر فرمودیم. شما مأمور هستید که همین حکم تلگرافی را به همه صاحب‌منصبان و آحاد و افراد قشون آن ولایات از مأمور و متوقف نشان داده، همه را از مدلول حکم همایون اطلاع بدهید و مقررات که بعد از این، آن چه مطالبی که دارند، به حضور ما عرضه داشته، جواب بگیرند.

۸ شوال

جواب از رشت:

دست‌خط تلگرافی مبارک را زیارت کرده، تاج تارک افتخار نمود. حسب الامر الاقدس الاعلی به عموم آحاد و افراد و همه صاحب منصبان قشون ولایتی گیلان از مأمورین و متوقفین ابلاغ امر مبارک را نموده، جمعاً از مدلول حکم مبارک اعلی حضرت قدر قدرت ظل الهی - روح العالمین فداه - اطلاع خواهد داد که بعد از این، آن چه مطالب و عرضی که به اداره جلیله عسکرته داشته باشند، مستقیماً به خاک‌پای جواهر‌آسای مبارک عرضه دارند. خداوند این‌شاءالله جان ناقابل کمترین غلام خانه‌زاد را به قربان خاک‌پای مبارک اقدس همایون - روح العالمین فداه - بفرماید.

چاکر جان‌نثار: عبدالله - ۸ شوال

از قزوین

به خاک پای مبارک - روحی و روح العالمین فداه:

امر قَدَر قدرت همایونی در عمل سپهسالار و عدم مداخله قشون نصرت‌نمون به آحاد و افراد صاحب‌منصبان نظامی و غیرنظامی قزوین ابلاغ و اطلاع داده شد.

چاکر جان‌نثار: عضالدوله - نهم شوال

دست خط مبارک خطاب به حکام:

وجوه خزانه نظامی ابواب جمع امین‌السلطان است، إلی حال آن چه به تحویل داران گماشتگان سپهسالار داده باشند و قبض و سند در دست داشته باشند، صورت آن قبض و سند را فوراً به حضور بفرستند و از این تاریخ به بعد دیناری به تحویل دار و گماشته سپهسالار سابق ندهند تا دستورالعمل از امین‌السلطان برسد؛ و همچنین وجه شش ماهه محلی قشون که به خرج ولایات آمده است، آن چه تحویل دار و گماشته سپهسالار داده باشند، سند او را بفرستند؛ آن چه نداده باشند، بدون هیچ مداخله همان‌طور بگذارند تا حکم ثانی برسد.

۸ شوال

جواب تبریز

به خاک پای اعلی حضرت اقدس شهریاری - روحنا فداه:

دست خط تلگرافی اعلی حضرت اقدس ملوکانه را این غلام بی‌مقدار زیارت نمود. در باب وجه خزانه نظام، امر و مقرر رفته بود که به گماشته سپهسالار این غلام ندهد و تا به حال هر چه به او رسیده است، قیوضات او را به خاک پای مبارک تقدیم نماید. این غلام مطیع و منقاد امر ملوکانه است. امسال موافق کتابچه دستورالعمل اول سال برات تحویلی به اسم حاجی علیقلی خان صادر کرده، البته قدری که از آن تنخواه به او رسیده باشد و یا خرج شده باشد، اسناد او را به خاک پای مبارک انقاد خواهد نمود. در باب حساب پارساله سابقاً امر شده بود، تمام است. إن شاء الله با چاپار انقاد خاک پای مبارک

خواهد شد. خاطر مبارک از هر بابت آسوده باشد. دیناری حیف و میل نشده است و نمی‌شود و در باب تتمه وجه نظام هذه السنه هم به طوری که امر و مقرر فرموده اند، تحویل فرستاده امین‌السلطان خواهد شد.

غلام بی‌مقدار: مظفرالدین - ۸ شوال

جواب رشت:

دست‌خط تلگرافی مبارک را زیارت کرده، تارک مباهات به اوج سماوات سود. حسب الامر الاقدس الاعلی آنچه تاکنون وجوه خزانه نظامی به تحویلداران و کسان جناب سپهسالار داده شده و قبض گرفته شده است، صورت آن را انفاد خاک‌پای مبارک خواهد شد و حسب الامر مبارک از کنون به بعد هم دیناری به تحویل‌دار و گماشته سپهسالار داده نخواهد شد، تا این‌که دستورالعمل از جناب امین‌السلطان برسد؛ و همچنین وجه شش ماهه محلی قشون که به خرج ولایات آمده است، حسب الامر آنچه به تحویل‌دار و گماشته جناب سپهسالار داده شده، سندهای آن را انفاد خاک‌پای مبارک خواهد شد و آنچه داده نشده است، به کسی داده نخواهد شد؛ تا رای مبارک همایونی به هر قسم تعلق یافته، امر و مقرر فرمودند، از همان قرار اطاعت خواهد کرد. خداوند إن شاء الله جان ناقابل کمترین غلام خان‌زاد را به قربان خاک‌پای مبارک اعلی حضرت اقدس همایونی - روح العالمین فداه - بفرماید.

چاکر غلام جان‌نثار: عبدالله - ماه شوال

جواب قزوین

به خاک‌پای مبارک - روحی و روح العالمین فداه:

در فقره وجه نظام آنچه داده شده و آنچه باید نداد، تا حکم همایونی صادر شود و اسناد وجه نظامی که به دیوان اعلی رسیده است، باید به دربار معدلت‌مدار فرستاده شود، به طوری که امر همایون از تلگراف شرف صدور یافته بود و اطاعت خواهد شد.

چاکر جان‌نثار: عضالدوله - نهم شوال

جواب زنجان

به خاک پای مبارک اعلی حضرت اقدس همایونی شاهنشاهی - روحنا فداه:

در باب وجوه خزانه نظامی که حسب الامر قَدَر قدرت ابواب جمع جناب امین السلطان شده و مقرر است صورت وجه نظام به عرض خاک پای مبارک برسد. سه هزار و کسری از بابت مواجب سوار، و هزار و دویست کسری از بابت مواجب مهاجر، و دو هزار و کسری از بابت چهل و پنج روزه اول سال اصطبل توپخانه مبارکه، و سه هزار از بابت مواجب و تدارک و غیره آنها داده شده است، و قریب ده هزار تومان از بابت خزانه مالیه و نظام از بابت قیمت غله در آذربایجان باقی است و مأمور نظامی هم تا حال نیامده است. در باب باقی وجه نظام هم حسب الامر قَدَر قدرت اطاعت خواهد نمود.

غلام خانه زاد: ناصر قلی - ۹ شوال

دست خط مبارک

به ولیعهد:

بنا به مقتضای مصالح دولتی، سپهسالار از مناصبی که داشت خلع شد و از این تاریخ به بعد سپهسالاری و ریاست کل قشون منحصر به وجود خود ما است و ما خود بنفسه به امور قشون رسیدگی خواهیم فرمود. همین حکم را به همه صاحب منصبان سواره و پیاده و توپخانه و آحاد و افراد قشون برسانید. یکان یکان همه را مطلع نمایید. من بعد هر عرض و مطلبی داشته باشند، بلا واسطه، به عرض ما برسانند و احکام لازم در این خصوص بعد از این شرف صدور خواهد یافت. بعد از این مطالب ولایتی و سرحدی و قشون را مستقیماً به حضور ما بفرستید، جواب بگیرید. می دانید اگر بعد از این ذره ای نقص در امور سرحدات و رعیت و قشون بشنویم، یقیناً گذشت و اغماض نخواهیم کرد و شما را مورد مواخذه خواهیم کرد، یقیناً.

۸ شوال

جواب

به خاک پای مبارک اقدس اعلی - روحنا فداه:

دست خط مبارک تلگرافی که به افتخار این غلام شرف صدور یافته بود، زیارت نمود، موجب افتخار مباحثات گشت. در خصوص خلع مناصب از سپهسالار اعظم مقرر فرموده بودند که من بعد مطالب و عرایض مستقیماً به خاک پای مبارک عرض شود. واضح است همه این فدویان و غلامان تابع امر قدر قدرت و به هر طور اوامر ملوکانه شرف صدور یابد، اطاعت محض، و همین قسم که امر شده مطالب و عرایض به خاک پای عرض خواهد شد و به همه صاحب مناصبان هم امر قدر قدر را می رساند؛ و این شاء الله تعالی امیدوار است به هیچ وجه نقصی در خدمات دولتی حاصل نشود.

کمترین غلام: مظفرالدین - ۸ شوال

دست خط مبارک به اعتماد السلطنه رئیس قشون آذربایجان:

منصب سپهسالاری بعد از این منسوخ شد و به عمل کلیه قشون ما خود بنفسه خواهیم توجه نمود. البته کل مطالب قشون را از توپخانه و قورخانه و پیاده و سواره بلاواسطه به حضور ما عرضه دارید و جواب بگیرید. حاجی علیقلی خان هم به طوری که تحویل دار کل وجوه قشونی بود، باز برقرار است. این حکم را به او برسان. در تحصیل داری وجوه قشون ذره ای کوتاهی نکنند. سان حاضر و غایب کسر نفری کل قشون آذربایجان را بعد از وضع مأموریت عراق و غیره آن چه حالا موجود است، در آذربایجان تماماً را آدم های کافی و لشکر نویس محل به محل قشون را حاضر کرده، سان صحیح درست از صاحب منصب و تأمین ببیند و همه را کتابچه صحیح درست کرده، به زودی انقاد حضور نمایند، بی کم و زیاد؛ و آن چه کسر نفری باشد، به چه جهت و سبب است و کی نمی دهد و کی نداده است و چه شده است، همه را بنویسد و از چهار سال پیشتر الی اول لوی ئیل هم معین کند، از افواج و دسته جات توپخانه و سواره و مواجب محلی کدام دسته و قشون مانده است، نرسیده است و جهت چه بوده است و پیش کی مانده

است، همه را مفضلاً بدون ذره‌ای کم و زیاد بنویسند، بفرستند، البته؛ و در نظم حالیه قشون از هر قبیل کمال سعی را بکنید و در رساندن حقوق امساله قشون و غیره. می‌دانی که بعد از نسخ سپهسالاری و بر عهده گرفتن خودمان بنفسه عمل قشون را اگر ذره‌ای خلاف کسی بکنند، سرش بریده خواهد شد، لاغیر. احکام مفضل بعد خواهد رسید.

۸ شوال

جواب امر جهان‌مطاع دست‌خط همایون تلگرافی:

قربان خاک‌پای جواهر‌آسای مبارکت شوم! مقرر شده است سپهسالاری بعد از این منسوخ و اعلی‌حضرت اقدس شاهنشاهی -روح العالمین فداه- به نفس نفیس مقدّس، توجهات کامله در انتظام عمل قشونی خواهند فرمود. منتها آمال و آرزوی چاکران، خاصّه این چاکر خانه‌زاد آن است که جزئی و کلی عمل قشون و خدمت و خیانت مأموریت به عرض خاک‌پای همایون برسد، که خدمت و خیانت و جان‌نثاری هر یک از چاکران در حضور مبارک به اشتباه نگذرد؛ *إن شاء الله تعالی من بعد جمیع عرایض و مطالب قشونی و سرحدات را بلاواسطه به عرض خاک‌پای همایون خواهد رسانید و به طوری که مکنون خاطر مرحمت‌مظاهر ملوکانه است، بدون خلاف و خیانت از عهده جان‌نثاری و خدمت مرجوعه برآید. جسارتاً به خاک‌پای مبارک عرض می‌کند در این مدت که این خانه‌زاد را مأمور آذربایجان فرموده‌اند، حضرت اشرف ارفع والا ولیعهد - روحی فداه- که از صبح تا شام به جزئی و کلی امورات بنفسه رسیدگی می‌فرمایند، مراتب خدمتگزاری صادقانه این غلام را به عرض خاک‌پای همایونی رسانیده‌اند و از داخل و خارج هم معلوم و مکشوف خاطر مبارک شده است. بعد از این هم که نفس نفیس مقدّس به انتظام امور قشونی توجه خواهند فرمود و صدق و کذب عرض این خانه‌زاد به حضور عنایت ظهور ملوکانه معلوم خواهد شد، دیگر امر قدر قدرت شرف نفاذ یافته است. حاجی علیقلی‌خان در تحویل‌داری کلّ وجوه قشون کما فی‌السابق برقرار و مشغول تحصیل‌داری وجوه نظام باشد. امر جهان‌مطاع همایونی را به مشارالیه ابلاغ نموده*

و متعهد شد در کمال مراقبت وجوه نظام را وصول و ایصال دارد. دیناری حیف و میل نشود. در باب سان حاضر و غایب و کسر نفری قشون مقرر فرموده‌اند، آدم‌های کافی و لشکرنویس معتبر بفرستد. محل به محل سان صحیح دیده، مواجب حاضری آن‌ها را رساند و کتابچه صحیح نوشته بیاورند. بر حسب امر مبارک به همه ولایات مأمور کافی و لشکرنویس معتبر خواهد فرستاد و در نهایت وقت إن شاء الله تعالی مواجب حاضری را رسانده، کتابچه صحیح انفاذ خاک پای مبارک خواهد نمود و آن چه کسر نفری و فراری و عقب‌مانده افواج توپچی و سرباز و سوار باشد، جوان‌های خوب گرفته، کسر قشون را تمام کرده، مراتب را به طور روزنامه به حضور مرحمت‌ظهور همایون خواهد رسانید؛ و حساب چهار ساله مواجب قشون و تشخیص طلب آن‌ها و تعیین آن چه داده شده است، به محض زیارت دست‌خط همایون به مستوفی نظام لشکرنویس‌باشی اطلاع داده که از چهار سال قبل الی اول سال لوی‌ئیل با حضور جمیع لشکرنویسان طلب قشونی را مشخص کرده، خود این خانه‌زاد نیز به دقت رسیدگی کرده، در هر جا و هر محل آن چه مانده است، معلوم کرده، کتابچه صحیح ارسال حضور همایون خواهد داشت. در باب نظم حالیه قشون امر مبارک مقرر شده است از هر قبیل لازمه سعی و اهتمام به عمل بیاورد و بحمدالله تعالی از تصدق فرق همایون اعلی حضرت شاهنشاهی - روح العالمین فداه - و مراقبات حضرت اشرف ارفع والا ولیعهد - روحی فداه - در مدّت مأموریت این غلام به این مملکت و کسرت گرانی و قحطی سال گذشته طوری در نظم آحاد افراد قشون اهتمام و مراقبت کرد که ذره‌ای بی‌نظمی و خلاف در عمل قشون به ظهور نرسد. إن شاء الله تعالی بعد از این هم زیاده از قوه و قدرت خود مراقبت در عمل قشون خواهد نمود و عموم افواج و توپخانه و قورخانه و سرباز و سوار هر یک علی قدر مراتبهم در جان‌نثاری کوتاهی با وجود مراقم شامله ملوکانه و توجهات ذات مقدّس همایون البته جمیع آحاد و افراد قشون جان‌نثار کمال اهتمام کرده، دقیقه‌ای غفلت و خودداری نخواهد نمود.

به حضور مبارک اسعد اعظم امجد والا، ولیعهد - روحنا فداه:

امر و مقرر می‌فرمایند به هر زودی که ممکن است افواج و سواره توپخانه و ملزومات آن‌ها را روانه فرمایند و بهتر از همه آن است که یکسر به قصبه ساوجبلاغ بروند که هم به مرکز مقصود نزدیکتر است و هم صلاحیت هوای این فصل را دارد و راپورت امور آن جا را همه روزه خواهند داد که به اقتضای وقت احکام آن صادر شود و نیز مقرر می‌فرمایند که نه هزار تومان باقی برات قورخانه آذربایجان در سنه ماضیه چه شده است؟ و کجا است؟ از حاجی علیقلی خان هم تلگرافاً تحقیق فرموده‌ایم. باید از روی دقت معلوم شود این وجه که مختصی قورخانه و تدارک آن جا بوده است، به چه دلیل به طهران فرستاده‌اند؟ و چه سند در دست دارند؟

فدوی: مخبرالدوله - ۱۱ شوال

جواب

به جناب مخبرالدوله:

در خصوص فرستادن سرباز و توپ به سرحد ساوجبلاغ ابلاغ امر قدر قدرت ملوکانه همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - را نموده بودید، به عرض برسانید این غلامشان دقیقه‌ای آرام نیست و این شاءالله معجلاً این چند روزه حرکت می‌دهد. همین امروز هم آقا خان سرتیپ را گفتم در بیرون شهر پشت باغ شمال، چادر زده، سرباز هم قدری حاضر کرده، توپ و قورخانه را هم سپردم امروز حاضر کرده، بیرون ببرند. این شاءالله به اقبال همایونی - روحنا فداه - به خوشی می‌گذرد و اسباب زحمت نمی‌شود. در باب تنخواه قورخانه هم که از حاجی علیقلی خان تحقیق نموده‌اید، بسیار خوب، هر چه باشد به عرض می‌رساند. در باب تنخواه هذه السنه برای قورخانه این تنخواه را از باب تفاوت عمل قشونی معین کرده‌اند، اسباب زحمت است. این شاءالله تعالی نهایت اهتمام را نموده، وصول کرده و تهیه لباس درست می‌نمایم، به عرض برسانید.

ولیعهد - ۱۱ شوال

از تبریز

به خاک پای مبارک اقدس همایونی - روحنا فداه:

بعضی نوشتجات سرحدی ساوجبلاغ و ارومیه بود که با چاپار ارسال شده بود که از شرف لحاظ انور بگذرد و به هر طور امر و مقرر می‌شود، از آن قرار رفتار گردد. باز هم نوشتجات علی‌حده رسیده که نوشته‌اند شیخ عبیدالله که معروف خاک پای مبارک و حرکات او واضح است، این اوقات قدری خیالات او فاسد شده و اندیشه بعضی خودسری دارد، این تفصیل را نوشته‌اند. به اقبال الدوله نوشته شد که صحت و سقم را درست معلوم کرده، بنویسد؛ ولی از بابت احتیاط، یک دو فوج لازم است که در چمن داش‌تپه و آن جاها مشغول مشق باشند تا خبر صحیح برسد و احتیاط هم به عمل آمده باشد. نوشتجات آن جا را هم علی‌التوالی که می‌رسد از بابت استحضار خاطر مبارک ارسال می‌نماید. بحمدالله تا حالا چیزی نشده؛ ولی حزم و احتیاط را نباید از دست داد.

کمترین غلام: مظفرالدین - ۱۰ شهر شوال

دست خط مبارک در جواب

به ولیعهد:

تلگراف شما ملاحظه شد. نوشتجاتی که از ساوجبلاغ و ارومی سابقاً فرستاده‌اید، هنوز ملاحظه نکرده‌ایم. به مشیرالدوله قدغن شد که به حضور بفرستد، ملاحظه نموده، احکام و دستورالعملی که لازم است برای شما بفرستیم. بعد از این هم چنان که اشعار کرده‌اید، نوشتجات و اطلاعات آن سمت را متوالیاً به عرض برسانید. حرکات شیخ عبیدالله دور نیست به تحریکات حمزه آقا منکور باشد که از این طرف فراری کردند. لوازم تسکین آشوب سرحد را باید به طور مناسب فراهم نمود. در چمن داش‌تپه چنان که صلاح دیده‌اید، دو فوج مشق کند خوب است و البته تدارک و ملزومات افواج باید خیلی مرتب و به طور شایسته باشد. از بیست هزار تومان پارسال و امسال که برای قورخانه ملبوس و چادر دادید، مهمات قشونی چه حاضر کرده‌اید؟ و این دو فوج کدام

فوج‌ها خواهند بود؟ این فقرات را از روی تحقیق مشخص کرده، به عرض برسانید؛ و پس از مأموریت فوج‌ها باید سیورسات و جیره آن‌ها به رفاه و وسعت حاضر شده، تا در آن نقاط هستند به هیچ وجه عسرتی حاصل نکنند و موافق سلیقه ما قشونی که در حالت مأموریت است، لوازم خدمت آن قشون به طور کامل مرتب باشد، زودتر اطلاع بدهید که کدام فوج‌ها را برای چمن مزبور معین می‌کنید؟ و مهمات فوجی در قورخانه تبریز چه تدارک شده است؟ و از پارساله چه دارید؟ همه این‌ها از نفهمیده کاری حاکم ساوجبلاغ و تحریک حمزه آقا شده است. البته زود زود در تدارک اصلاح آن باشید.

شب ۱۱ شوال

خدمت جناب جلالت‌مآب، امین‌السلطان - دام مجده:

چندی در ساوجبلاغ اغتشاش به هم رسیده، مراتب را حضرت اقدس ولیعهد - روحی فداه - با چاپار قبل به عرض خاک‌پای همایون رسانده است. امروز نهم شوال کاغذی از حاکم ساوجبلاغ رسید، صراحتاً نوشته است: شیخ عبیدالله با جمعیت کثیر خیال آمدن به ساوجبلاغ و سرحدات دارد. حضرت اشرف والد مقرر فرمودند: چند فوج اخبار شود، دو فوج جمعی حسنعلی خان جنرال مدتی است احضار شده، چون احتمال دیر آمدن می‌رود، فوج بهادران و فوج دویم خاصه را اخبار نمود، ده روزه در تبریز حاضر شوند. چون از قراری که حاکم ساوجبلاغ نوشته است، استعداد زیاد دارد و ایلات منکور و مامش و سایر ایلات کلاً با او هم‌عهد و ممهّد می‌باشند، به احتیاط آن‌که مبدا مراتب به عرض خاک‌پای نرسد، فتنه بزرگی برپا شود، مراتب محرمانه عرض شد. به هر نوع صلاح دانید، به عرض خاک‌پای همایون برسانید، دستورالعمل مرحمت شود.

اعتمادالسلطنه

تبریز:

سرکار حاجی علیقلی خان! حکم مبارک بندگان اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - این است که نه هزار تومان تنخواه، بیست هزار تومان

قورخانه آذربایجان که پارسال به مصارف هذه السنه آن جا نرسیده است، سببش چه بود؟ این تنخواه چه شد؟ سند شما در این باب چه چیز است؟ زود به عرض برسانید!

مخبرالدوله - ۱۱ شوال

جواب

خدمت جناب مخبرالدوله:

ابلاغ امر اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاهی - روحی و روح العالمین فداه - را در باب کسر بیست هزار تنخواه قورخانه و قیمت ملبوس امر و مقرر شده بود، جهت چه بوده است که نرسیده است، زیارت کردید. جهت آن است قریب بیست هزار تومان از بابت طلب سنواتی اودئیل و بارسئیل قشون احضار به رکاب مبارک و جیره عرض راه آن‌ها را که بر حسب امر مبارک همایون - روحنا فداه - امر شد، فدوی از تنخواه توشقانئیل بدهد و عوض از بقایای قلمدادی جناب صاحب دیوان که رستم‌خان تفنگدار مأمور وصول آن بود، دریافت نماید. مشارالیه از بقایای مزبور چیزی وصول نکرده و به فدوی عوض نداده است. نرسیدن کسر تنخواه قورخانه و قیمت ملبوس از این بابت است.

علیقلی - ۱۲ شوال

به خاک پای مبارک حضرت مستطاب اسعد اعظم والا - روحی فداه:

امر و مقرر می‌فرمایند: بیست هزار تومان امساله قورخانه آذربایجان بماند، مثل پارساله شود. البته به طور حتم باید حضرت مستطاب امجد والا مثل نفس نفیس مبارک تمام اوقات خود را مصروف تدارک و تهیة قورخانه فرمایند و تمام تنخواه را به موجب دستورالعمل دولتی تا دینار آخر آخر مصروف ملبوس و چادر [و] غیره نماید تا اعتبار قورخانه از دست نرود.

مخبرالدوله ۱۱ [شوال]

به ولیعهد:

می فرمایند احوال شما چه طور است؟ می فرمایند اعتماد السلطنه و ساعدالملک هم حاضر شده اند یا نه؟ احوال آن ها را از قول ما بپرسید.

جواب

خدمت جناب جلالت مآب مخبر الدوله فدوی:

بر حسب امر همایون در مأموریت ساوجبلاغ هیچ عذر ندارد. میاذا در خاک پای همایون مشتبه شود. حضرت اشرف والا به جهت بعضی ملاحظات مصلحت نمی دانند. اعتماد السلطنه

جواب

عمدة الامراء العظام اعتماد السلطنه - دام اقباله العالی!

صورت عرض سرکار را به عرض خاک پای فلک فرسای همایون - روحنا فداه - می رسانم. بدیهی است مثل شما هرگز در خدمت و جان فشانی آنی مسامحه ندارند. هرگز این تصورات نمی رود. حالا ذات مقدس ملوکانه صرف نهار می فرمایند؛ بعد جواب ها داده می شود.

مخبر الدوله

از مظفرالدین:

بحمدالله تعالی از تصدق وجود مبارک قبله عالم - روحنا فداه - احوال این غلام خوب است و حالا که طرف ملوکانه - روحنا فداه - شده، کمال افتخار به جهت این غلام رخ نمود. خداوند این شاء الله تعالی جان این غلام را تصدق خاک پای مبارک نماید.

کمترین غلام: مظفرالدین

دست خط مبارک به ولیعهد تلگراف شود:

عمل اکراد به خصوص بلباس‌ها و به خصوص مثل شیخ عبیدالله بد ذاتی که مفسدان سرحدات است، هیچ اعتباری ندارد. یک دفعه جمعیتی کرده، به سرحدات ساوجبلاغ و غیره صدمه می‌رسانند. حاکم ساوجبلاغ از راه ندانم‌کاری آن قسم با حمزه آقا رفتار کرد و کار خامی نمود. باعث این مفسده همان حمزه آقا شده است. این کار عجله لازم دارد و یک نفر آدم کاردان بزرگ باید این مفسده را بخواباند. آن چه صلاح می‌دانیم این است که خود اعتمادالسلطنه را با هر قدر سواره و سرباز حتی قراول شهر تبریز هم باشد، با چند عرّاده توپ در کمال عجله که دو روز بیشتر طول نکشد، روانه ساوجبلاغ بکنید. آن جا هم از جمعیت مکرری و مراغه و سایر حتی ایلجاری هم اگر لازم شود از چریک و غیره حاضر کنند، دفع اشرار را بنمایند. همین دست‌خط را بده اعتمادالسلطنه ملاحظه کند و حکماً بدون هیچ عذری همین طور که حکم شده است، معمول بدارید. مبدا غفلت بکنید خدا نکرده امر ناگواری در آن سرحد رو بدهد.

به خاک‌پای همایون اعلی - روحنا فداه:

دست‌خط مبارک تلگرافی زیارت شد. در فقره تهیه لازمه برای ساوجبلاغ چند روز قبل به محض رسیدن خبر فقره حمزه آقا محمدصادق خان آجود باشی را قرب چهارصد نفر سوار که من جمله با سواره رحیم خان چلبیانلو و سواره مقدم جمعی محمدصادق خان و غیره معجلاً روانه کرد. جمعیت چریک هم در ساوجبلاغ حاضر شده، چهار عرّاده توپ و دو فوج سرباز با قورخانه و تهیه لازمه به زودی روانه خواهد نمود. در قورخانه از چادر و فشنگ و غیره و غیره عجالاً به قدر لزوم همه چیز حاضر است و روانه می‌شود. در فقره بیست هزار تومان که در سنه ماضیه امر و مقرر شده بود، به جهت ملبوس و تدارک قورخانه داده بشود، فرمایش ملوکانه شده بود که چه شده و به چه مصرف رسیده؟ از تنخواه مزبور قریب یازده هزار تومان رسید، که قریب هشت هزار تومان آن به مصرف ملبوس افواج ساخولوی تبریز و سرحدات آذربایجان رسید که در

سنوات قبل هر سالی هفده هزار تومان به این اسم به خرج حساب دیوانی قلمداد می‌نمودند و تا آخر آن سال اثری از آن ملبوس نبود و از این هشت هزار تومان ملبوس سنه ماضیه بالفعل ملبوس ماهوت فوج امیریه که از سه هزار تومان متجاوز تمام شده، در تن سرباز حاضر و موجود است. قریب دویست دست هم ملبوس ماهوت توپچی با نیم چکمه موجود است. سه هزار تومان هم به مصرف قورخانه رسیده، تهیه آن بعینه حاضر است، به هیچ وجه دست نخورده. نه هزار تومان دیگر را حاجی علیقلی خان نداد و می‌گوید ندارم. گویا قریب چهارده هزار تومان وجه به طهران فرستاده است. صورت همه این فقرات از وجه نظام و غیره و غیره را همه را با میرزا محمود خان مستوفی نظام که از جمیع امور و مطالب مملکتی اطلاع دارد، به خاک‌پای همایون -روحنا فداه- می‌فرستد و همین که او شرفیاب خاک‌پای همایونی شد، از جمیع امور خاطر مرحمت‌مظاهر مبارک ملوکانه را مطلع و به عرض می‌رساند. همین قدر در غلامی شاهنشاه -روحنا فداه- عرض می‌نماید که خاطر همایونی آسوده باشد که این غلام دقیقه‌ای از دقایق چاکری را فرو گذاشت نخواهد نمود و از اقبال مصون از زوال همایونی روز به روز بر انتظام کلیه این مملکت از هر جهت خواهد افزود.

غلام جان‌نثار: مظفرالدین - ۱۱ شوال

تبریز

به خاک‌پای مبارک حضرت اسعد والا - روحی فداه:

بندگان اعلی حضرت قدر قدرت اقدس همایون اعلی -روحنا فداه- می‌فرمایند الان از سرحدات و اشار کردها چه خبر دارند؟ اگر تازه خبری رسیده، عرض نمایید.

مخبرالدوله - شب ۱۳ شوال

جواب به جناب مخبرالدوله:

از سایر سرحدات که همان است، پریروز تلگرافخانه به عرض خاک‌پای مبارک

رسانیده، خبر تازه نیست. در ساوجبلاغ هم تا روز نهم که الآن کاغذهای حکومت رسیده، به هیچ وجه حرکتی نشده. سوارهایی هم که فرستاده بودم، همه الآن نزد حکومت هستند و حمزه آقا هم از نزد شیخ عبدالله مراجعت نکرده است. از این طرف هم به اقبال الدوله چیزی نوشته‌ام که درست از خود شیخ مطلب را جويا شده، به توسط کاغذ تصریح بنویسد، خبری نرسیده است. وقتی که آن آدم مراجعت کرد، فوراً اطلاع می‌دهم. نوشتجات سابق را که فرستاده‌ام تا حالا قطعاً به خاک پای مبارک رسیده است. پاکتی هم با چاپار دوشنبه به مشیرالدوله نوشته‌ام، از چاپارخانه گرفته، به حضور ببرید. این نوشتجات را هم با چاپار دوشنبه که پس فرداست، می‌فرستد. آقاخان سرتیپ هم امروز بیرون شهر چادر زده، معجلاً فرستاده می‌شود. تنخواه هم هنوز از محل نرسیده، گفتم قرض کنند و اینها را حرکت بدهند.

ولیعهد - شب ۱۳ شوال

به قزوین:

جناب مشیرالدوله! رکن الدوله تلگرافاً عرض کرده است که مستشارالملک به امیر قاین تلگراف کرده است که من حکومت سیستان را برای شما از مشیرالدوله به دو شرط گرفته‌ام: اولاً پیشکشی به حضور همایون و تعارفی به خود مشیرالدوله بدهی. ثانیاً جنس را در هفت هزار ده شاهی قبول کنی. مراتب از مستشارالملک سؤال شد، می‌گوید: به اجازه شما تلگراف کرده است. حقیقت را خودتان به عرض برسانید.

۱۵ شوال

جواب

به خاک پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال ضراعت و عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد، زیارت دست خط تلگرافی جهان مطاع همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - در فقره تلگراف رکن الدوله و تلگراف

مستشار به امیر قاین حقیقت این امر این است که بدون ذره‌ای تخلف عرضه می‌دارم: در اوایل ورود مستشار به فاصله پنج شش روز نوشتجات رکن‌الدوله رسید و نوشتجات محمدجعفر خان حاکم سیستان را فرستاد و رکن‌الدوله از حرکات و رفتار محمدجعفر خان شکایت کرده بود که سردار شریف‌خان را نیاورد، سهل است. پسرهای او هم که به سیستان آمده بودند، مراجعت نمودند. نوشته بود: خیال دارم این روزها آدم امینی را از جانب خودم به سیستان بفرستم تا رفتار و حرکات محمدجعفر خان و میرزا محمدعلی را تحقیق نموده، خبر بیاورد و چون هنوز مستشار از امور خراسان کلیتاً خلع نشده بود، نوشتجات مزبوره را به مشارالیه نشان دادم. او هم شرحی از بیکارگی و بی‌عرضگی محمدجعفرخان بیان نمود و انتظام امور سیستان را منحصر به امیر قاین دانست. خانه‌زاد گفتم: «گمان ندارم سرکار اقدس همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- به او راضی شوند». گفتم: «ممکن است یک پیشکش گزافی هم به جهت خاک‌پای مبارک از او گرفت. من می‌توانم به توسط سبزواری به امیر قاین مخابره نموده و تعیین پیشکش همایونی را نمایم». فدوی خانه‌زاد گفتم: «به شرط آن که کسی مطلع نشود. شاید خبر به سیستان می‌رود و اسباب اخلال می‌شود». دیگر به فدوی نگفتم که مخابره را به توسط تلگراف خواهد کرد و یا تحریرات. بعد از بیست روز دیدم تلگرافی از امیر قاین به عنوان خودش به فدوی نشان داد و نوشته بود که من دو هزار تومان به جهت حکومت قاین پیشکش می‌دهم و از طرف دیگر چون کمال خصومت فیما بین رکن‌الدوله و مستشار برقرار است، به طوری که از هیچ نوع تهمت و خرابی درباره یکدیگر مضایقه ندارند، رکن‌الدوله از تلگرافی که مستشار به سبزواری نموده بود، مطلع شده و به فدوی شکایت کرد. خانه‌زاد هم تلگرافی مشعر بر تکذیب مستشار و کمال تقویت رکن‌الدوله نوشته، فرستادم؛ اگر مقرر فرمایند همان تلگراف به خط خانه‌زاد را از تلگرافخانه بیاورند و به نظر مبارک برسد. مطلب واضح‌تر خواهد شد. حقیقت واقع همین است که بدون تخلف جسارت ورزیده به عرض رسانیدم؛ اگر در سایر امور هم که بعد از این از هر بابت و قبیل باشد و به عرض آستان مبارک برسانند و از خود غلام استفسار فرمایند، والله به نمک مبارک

قسم است که اگر عیاداً بالله سرقت یا قتل النفس کرده باشم، عین حقیقت را بدون ذره‌ای تخلف به عرض می‌رسانم. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۱۵ شوال

به قزوین

دست‌خط مبارک:

جناب مشیرالدوله! مسیو لمر موزیکانچی باشی، قریب سیصد تومان قیمت اسباب موزیک فوج سیلاخوری را ادعا می‌کند. تفصیل این اسباب چیست؟ چه طور ابتیاع شده؟ و از چه قرار و محل ادای قیمت آن کجاست؟ تفصیل را مشروحاً عرض کنید.

۱۵ شوال

جواب

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا و روح العالمین فداه: در کمال ضراعت و عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: دست‌خط تلگرافی جهان مطاع شاهنشاهی - روحنا فداه - که در فقره ادعای سیصد تومان مسیو لمر موزیکانچی از بابت قیمت موزیکان فوج سیلاخوری به افتخار این غلام خانه‌زاد شرف صدور یافته بود، در کمال تعظیم و توقیر زیارت نموده، کسب شرف و افتخار نمودم. تفصیل از قراری است که جسارت ورزیده، عرضه می‌دارد از بابت عدم اسباب موزیکان به جهت فوج سیلاخوری در نزد این غلام مکرر شکایت کردند و بالاخره گفتند پاره‌ای اسباب مسیو لمر دارد که آن‌ها اگر ابتیاع شود با آن چه سابقاً داشته‌اند، یکدست اسباب تکمیل می‌شود و سیاهه اسباب‌های مزبور را نزد این غلام خانه‌زاد آوردند که خود مسیو لمر سیصد و خرده‌ای قیمت نوشته بود. در زیر همان سیاهه، غلام خانه‌زاد به خط خود نوشتم که اسباب‌های مزبور را به قورخانه برده، در آن جا قیمت نمایند و صورت قیمت را نزد فدوی بیاورند، معلوم شود چند است؟ بعد برات همایونی صادر گردد و از خزانه نظام

داده شود. دیگر نه صورت قیمت قورخانه را نزد این غلام آوردند و نه برات همایونی صادر شد. امرالقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۱۶ شوال

دست خط مبارک به خوی:

تیمور پاشاخان! از حالات شما و اوضاع و امور سرحدی و خدمات مرجوعه اطلاع نداریم. کار افواج خوی چه طور است؟ از هر حیثیت حالت افواج را به عرض برساند. موافق اخباری که به توسط سفارت عثمانی و رسایل مختلفه می‌رسد، ایلات شکاک و کسان علی‌خان و طوایف سرحدی ماکو نسبت به خاک دولت همجوار تجاوزات کرده، حتی تا نواحی وان و حکاری را تاخته، انواع شرارت‌ها مرتکب شده‌اند و این اخبار مخالف اظهارات شما است که به توسط جناب مشیرالدوله به عرض می‌رسید که عشایر آن طرف اجماع کرده، خیال هرزگی دارند. وقوع این قسم حالات در سرحد بسیار نامناسب و اسباب زحمت کلی است. حقیقت امر را به عرض برسانید. قلی‌خان هم که از طرف وزارت امور خارجه به تصدیق همین اعمال و بعضی دعاوی مختلفه سرحدیه مأمور است، باید کمال موافقت و تقویت کرده، برای او در انجام مأموریت خودش هیچ مانع و مشکلی نگذارید.

۱۳ شوال

جواب

به خاک پای مبارک - روحی و روح‌العالمین فداه:

حالت چاکر جان‌نثار شب و روز خدمت کردن و جان فشانی است. از دو ماه متجاوز می‌باشد در خوی مشغول نظم افواج خوی و ماکو و انتظام امر سرحد هستیم؛ از این سه فوج به قرار نهصد و پنجاه نفر در نقاط سرحد و شهر خوی قراول می‌باشد. باقی در خانه‌های خود مشغول دعاگویی وجود اقدس همایون - روحی و روح‌العالمین فداه - هستند. در باب تخطی عشایر طرفین در ایام ماه رمضان از تبعه عثمانی طایفه بزرگ قریه عیان سلماس را آمده، به کلی چاپیده بودند، دو سه نفر هم کشته. عرایض فدوی

جان‌نثار به توسط جناب مشیرالدوله که به نظر انور رسیده است، خلافی ندارد. از ایلات شکاک هم در آن طرف پاره‌ای حرکات وحشیانه نموده‌اند. ایلات ماکوی جلالی هم چندی قبل در بیلاق با هم نزاع کرده و از طرفین چند نفر کشته شده است. هر کدام به قشلاق خود مراجعت کرده‌اند. به قدر بیست روز هم هست که قلی خان سرتیپ مأمور تسویه عمل سرحد است و قرار این است که مأمور هم از طرف دولت عثمانی برای رسیدگی بیاید در خوی، دعاوی عشایر طرفین را تمام نمایند. هنوز از مأمور آن طرف خبری نیست. چاکر جان‌نثار با حاجی محمود خان حاکم مشغول انجام مأموریت قلیخان هستیم. هر نوع تقویت لازم باشد، به عمل خواهیم آورد. لکن از رؤسای عشایر علیخان شکاک که اکثر شکایت ما از اوست، طفره دارد. باید او را به عنف حاضر کرد، تا حکم همایون چه شود. تفصیل مطالب سرحدی و فوجی مشروحاً با عریضه به خاک پای مبارک خواهد رسید.

تیمور - ۱۴ سوال

به قزوین

دست خط مبارک:

جناب مشیرالدوله به توسط امین‌الملک اوقاتی که هنوز از شهر... آباد^۱ حرکت نکرده بودید، فرمایش شده بود که اسناد اجاره‌نامه شیل را به حضور بفرستید. هنوز اسناد مزبوره نرسیده است. البته زودتر اجاره‌نامه را با شرحی که بر طبق آن خواهید نوشت، بفرستید، لازم است.

۱۸ سوال

جواب

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا و روح‌العالمین فداه: در کمال ضراعت و عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط تلگرافی جهان‌مطاع - روحنا فداه - به مسئله شیل و اسناد او مشرف و مفتخر و مباهی گردیدم.

۱. ناخوانایی در نسخه.

جميع نوشتجات و اسناد و اجاره‌نامه و انتقال‌نامه که خود این غلام خانه‌زاد باید بنویسد، نوشته، حاضر نموده، با چاپار مخصوص به آستان مبارک شاهنشاهی -روحنا فداه- همین دو روزه انقاد و تقدیم خواهم داشت و در اطاعت اوامر همایون ظل‌اللهی -روحنا فداه- به هر قسم که شرف صدور یابد، از هر کس حاضرتر و پیش قدم‌تر می‌باشم. خداوند مال و جان این غلام خانه‌زاد را هر آنی هزار مرتبه تصدق خاک‌پای مبارک و رأفت‌های ملوکانه نماید. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۱۸ شوال

به قزوین

دست‌خط مبارک:

جناب مشیرالدوله! الآن حسن خان پسر سلیمان خان صاحب‌اختیار به حضور آمد، قبض‌الواصل بهر وجیه‌الله میرزا و حاجی میرزا علینقی ابراز کرد. از بابت موجب محلی توشقان‌نیل فوج اخلاص افشار که برات صادر و حواله خزانه مالیه شده و تنخواه را تماماً نقد دریافت کرده و به فوج نرسانده‌اند. ندانستیم چه دلیل داشته است. به این که تنخواه را نقد گرفته‌اند هنوز به فوج نداده؟ قبض در دست حسن خان پسر صاحب‌اختیار است؛ اطلاعاتی که دارید به عرض برسانید.

۲۰ شوال

جواب

به عرض خاک‌پای جواهر‌آسای همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا و روح العالمین فداه: در کمال ضراعت و عبودیت و خاکساری می‌رساند: از زیارت دست‌خط تلگرافی جهان‌مطاع همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- که در فقره عرض حسن خان پسر صاحب‌اختیار در ماده تنخواه محلی فوج اسدآباد به افتخار این غلام خانه‌زاد شرف صدور یافته بود، کمال افتخار و مباهات حاصل نمودم. اطلاعات غلام خانه‌زاد از قراری است که جسارت ورزیده، عرضه می‌دارم: در سنه ماضیه که تنخواه محلی قشون تماماً جمع

خزانه نظام شد، از جمله مبلغی که از سه هزار تومان زیادتر می‌شود، تنخواه محلی فوج افشار اسدآباد بود که بایست حاکم اسدآباد به خزانه نظام بدهد که در آخر سال به توسط لشکرنویس و آن ترتیبی که مقرر بود، به نوکر عاید کرد، و حاکم اسدآباد براتی داشت از بابت فاضل حساب کتابچه دستورالعمل خود و آن برات را به خزانه نظام برد که از خزانه وصول و دریافت دارد. خزانه نظام هم در جزو معاملات و محاسبات خود با خزانه مالیه پرداخت کرد. حالا باید امر همایونی شرف صدور یابد که رجوع به کتابچه محاسبه که مشیر لشکر به خاک پای مبارک تقدیم نموده است و در حضور انور ضبط است، نمایند. اگر این مبلغ را در همان کتابچه جمع خود نموده و به مخارج هذه السنه قشونی رسانیده است، باید از وجه هذه السنه خزانه نظام عوض برداشته، به فوج اخلاص افشار داده شود و اگر در کتابچه مزبور و جمع خود نکرده است و معلوم گردید آن وقت قرض خزانه نظام خواهد شد و خواهد پرداخت، خاطر انور همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- مطمئن و آسوده باشد که تخلف و تقلب در عمل و حساب نیست؛ محض استفسار رفع شبهه از خاک پای مبارک می‌گردد؛ امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - شب ۲۱ شوال

به قزوین:

حسب الامر قدر قدرت اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی -روح العالمین فداه- ابلاغاً حضور جناب جلالت‌مآب مشیرالدوله -دام اجلاله- عرض می‌کند که از کلنل شمیل، قبض عددی برای توپ و اسلحه و غیره ابتیاعی از اطیش که برده‌اند و قبض لنگه و صندوقی داده‌اند، مطالبه می‌کنم، می‌گویند این قبض‌های لنگه و صندوقی مال کلنل شنوفسکی است، دخلی به من ندارد. من مداخله در عمل سند او نمی‌کنم. در وقت رفتن او که اسلحه و غیره موجودی او را تحویل من داده‌اند، قبض عددی نوشته، به وزارت جلیله جنگ داده‌ام، دوباره نخواهم داد. حالا معلوم نیست آن قبض را داده است یا نه؟ معجلاً بفرستید به حساب او رسیدگی شود؛ اگر نداده تفصیل را بنویسید که از چه رو؟ و سند آن اسلحه الآن در تصرف کلنل شمیل است. البته اسناد او را زود بفرستید.

ثانیاً قبوض صندوقی و لنگه کلنل شنوفسکی از چه مأخذ است و چگونه می‌توان فهمید که عددش چه قدر است و چرا به این قبض اسباب داده شده است و همچنین قبض هفتصد و پنجاه قبضه تفنگی که به فوج طهران داده‌اید، کلنل شمیل می‌گوید او را هم قبض داده، گرفته‌ام. حالا یا قبض مرا بدهید، تفنگ را تحویل بگیرید، یا تفنگ باید در تحویل من باشد؛ قبض او را هم بفرستید.

خانه‌زاد دولت جاوید آیت: اللهیار سرباز - ۲۱ شوال

جواب:

عمده‌الامراء العظام، آجودانباشی کل! تلگرافی که بر حسب امر قدر قدرت همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه - در فقره قبض عددی کلنل شمیل برای توپ و اسلحه و غیره ابتیاعی از اطریش که مطالبه و جوابی که او می‌داده است، نگاشته و قبض‌های لنگه شنوفسکی و عددی شمیل را خواسته بودید که بفرستم، نوشتجات و تحریرات و قبوض و اسناد هر چه تعلق به امر اداره اطریش‌ها از تحریرات دارد، کلاً در دست میرزا رضا خان و در تحویل او بوده است، داده‌اند و هست. من یک ورق کاغذ متعلق به این کار را با خود نیاورده‌ام. هر چه از قبض و سند تحریری درباره آن‌ها لازم دارید، از میرزا رضا خان بخواهید. هر چه دارد آورده، ابراز خواهد نمود که رفع احتیاج بشود. از این گذشته در عمل توپخانه چه در ایام شنوفسکی و چه در عهد شمیل رسماً با کاپیتان دفتر بوده است و اسلحه در تحویل مشارالیه بوده و هست و آدم بسیار درستی است. هر چه بپرسید حقیقت واقع را خواهد گفت؛ اما در فقره قبض هفتصد و پنجاه قبضه تفنگ فوج طهران که قبض او را از من خواسته بودید که بفرستم، قبض مزبور در نزد امین‌السلطنه است، نه در نزد من؛ زیرا که کلنل قبض داده و من در حاشیه قبض حواله نموده‌ام و بعد مشارالیه همان قبض حواله شده را مجدداً به نظر مبارک همایونی رسانیده، به دست خط مبارک مزین گردید و آن وقت سند مزبور را ضبط و تفنگ را داده است. او را هم از امین‌السلطنه گرفته، بدهید و تفنگ‌ها را استرداد نمایید.

از خوی به طهران

به خاک پای مبارک همایونی - روحی و روح العالمین فداه:

از سایهٔ اعلیٰ حضرت همایونی سرحد خوی و ماکو امن و امان است. همه کس دعاگوی وجود مبارک اعلیٰ حضرت قدر قدرت هستند. این چاکر بر حسب امر همایونی مشغول انتظام سرحد و افواج و غیره هست. نوعی می‌شود در این سرحد و این صفحات خلاف رای همایونی نباشد و تشکر دارد با این نظم و کارهای بی‌قاعده در این کم مدت همه با نظم و کسی قدرت ندارد از رعیت و سرباز و اکراد خلاف قاعده حرکت نماید. روزنامهٔ آذربایجان به عرض خاک پای مبارک می‌رسد که سایر جاها چه طریق است و سرحد داخلهٔ خوی و ماکو کمال نظم را دارد. اقبال الدوله از این چاکر حمایت خواسته، بر حسب امر حضرت اشرف، فوج دهم را در دو روز با سرتیپ حرکت داد و دست‌گیری که داشت برای قطع عذر، یک هزار تومان قرض کرده، به فوج داده، روانه می‌شود. یک صد و بیست بار شتر قورخانه به کرایه گرفته، تدارک برای فوج و لوازم از قبیل فشنگ و غیره برای اقبال الدوله به همراه فوج روانه می‌شود. مأمور عثمانی وارد می‌شود، در مأموریت قلی‌خان سرتیپ حسب الامر کمال تقویت می‌شود. حسین خان، درباس‌خان، قورد آقا، و سایر رؤسای عشایر که تعلق به خوی و ماکو دارد، حاضر کرده‌ام، با مأمورین به عمل رسیدگی شود. در این دو روزه یک خبری از میان اکراد علیّه و کردهای عثمانی محرمانه رسید. آدم شیخ در میان اکراد آمده، یک پاره‌ای تکلیفات دارد و این چاکر، درباس‌خان را محرمانه فرستاده است، رسیدگی کند، اصل مطلب به دست آید، به خاک پای مبارک عرض شود. اگر این طریق باشد، چاکر اسباب لازم است فراهم آورده، غفلت در امر جایز نیست و به ماکو هم خبر دادم از هر جهت در تدارک باشند. دو سه روز است اکراد آن‌ها در این حدود هرزگی دارند؛ از آن جمله بنا به اظهار پاشا خان و پسر حسین خان حیدرانلو از طرف اباقیه پنج فرسخ تخطی کرده، آمده، یک ده ماکو، هر چه مال داشته‌اند، غارت کرده‌اند. از این طرف به چاکران حکم مقرر می‌شود مقابلهٔ مثل نبایست اکراد علیّه نمایند. از آن طرف این قبیل حرکات خلاف دولتین عشایر آن‌ها رفتار می‌نمایند. در هر صورت حکم همایونی چه مقرر خواهد شد علی خان شکاک را بنا

به بستگی ارومیه؟ حضرت اشرف والا از اقبال الدوله می‌خواهند، اگر عجز به هم رسانید، این چاکر آن‌چه که ممکن است با رفتار و امیدواری خواهم آورد. اگر طور دیگر رفتار کرد حسب الامر دو روزه حاضر می‌کنم، یا هر طریق این استعداد نبایست از خوی جای دیگر مأمور شود. این چاکر ملاحظه کرد، مأمور جای دیگر دیر به اقبال الدوله می‌رسد و او عجله زیاد داشت، خدمت ملاحظه کرده، فوراً فوج را فرستاد و استدعا آن است که مقرر شود عوض این فوج مأمور شود. باز این فوج به سرحد خوی حاضر شود. از همه سرحدات آذربایجان این‌جا منظم‌تر است. نظم به این سرحد باشد، کل آذربایجان با نظم خواهد بود. چاکر هیچ منظور ندارد، سوای نثار جان و مال در راه دولت و تحصیل اعتبار و فخریه از خاک پای مبارک واجب بود. به طور روزنامه جسارت شد.

تیمور - شب ۲۵ شوال

از تبریز به طهران

به خاک پای مبارک اعلی حضرت اقدس - روحنا فداه:

از قرار نوشتجات متواتره و تلگراف اقبال الدوله که عیناً تقدیم حضور مبارک می‌شود و پسر شیخ عبیدالله با جمعیت خودش به ساوجبلاغ رسیده است، اردوی دولتی هم یا امروز یا صبح به آن جا خواهد رسید. این جا هم علی‌الاتصال این غلام در صدد راه انداختن فوج هستیم. در قورخانه هم تازه نشستند از این پول استقراضی هر چه کسر و ناتمامی اسباب است، حاضر می‌کنند که با اعتمادالسلطنه بروند تفنگ و قورخانه توپ‌هایی که استدعا شده، این‌شاءالله مرحمت فرموده و از طهران حرکت داده‌اند. این کار دنباله دارد و سهل نمی‌توان گرفت. خبر هم هر چه برسد به عرض می‌رساند. امروز همین تلگراف اقبال الدوله رسیده بود. یکی دو کاغذ هم از قادر آقا و دو سه نفر علمای ساوجبلاغ که تکلیف خواسته بودند، از پهلوی قادر آقا که نزدیک میان‌دوب آب است، فوراً احکام مرحمت‌آمیز از جانب دولت علیه حتی همان مضامین دست‌خط مبارک را هم که در تلگراف مرقوم فرموده بودند، قید کرده، فرستاد که با اردو و حاجی صدرالدوله و آقاخان سرتیپ موافقت کنند تا اعتمادالسلطنه و فوج‌های دیگر هم برسد. از خوی هم

که شیخ علی خان سرتیپ با فوج نهم خوبی رفته است، فشنگ و تفنگ هم هر چه ممکن بوده، از این جا قورخانه خوی فرستاده شده، قراپاق‌ها هم کاغذی نوشته که چرا باید سوار آن‌ها را ببرید که حالا گرفتار عشایر باشند. نوشتجات را هم فردا با چاپار می‌فرستد که به نظر مبارک برسد.

کمترین غلام: مظفردالدین

از خوی به تبریز

به خاک پای کارگزاران حضرت امجد اسعد ارفع والا ولیعهد - روحی فداه:

الآن که ظهر چهارشنبه بیست و سیم ماه است، رضا بیگ نایب افشار که ساخلوی ساوجبلاغ بود، رسید. از قرار تقریر او ده دوازده جمعیت در ساوجبلاغ سر نواب آقا شاهزاده بود. به آن‌ها تکلیف دعوا کرده، گفته اند با شیخ گلوله نمی‌اندازیم. شما هر فکری دارید، برای خود بکنید. ایشان هم از ساوجبلاغ بیرون آمده، سرباز را از راه مرخص کرده، او هم دیشب از سلدوز گذشته، جمعی قشون شیخ به ساوجبلاغ می‌رفته است. لازم است احوالات را صریحاً عرض کند. این‌ها به قدر هفت-هشت هزار نفر جمعیت همراه داشته، به ساوجبلاغ برسند، از این قرار جمعیتشان خیلی زیاد خواهد شد. از طرف ارومی و ساوجبلاغ جمعیت زیاد لازم است یک فوج رود. فوج اسباب بدنامی است. فدوی به ورود فوج خوی به باراندوز می‌رود. استدعا دارد مقرر فرمایند دو فوج دیگر با قدری سوار از عقب از این طرف به فدوی برسانند، اردو از آن طرف هم معجلاً حرکت بدهند. می‌گویند خود شیخ با جمعیت به مرکور آمده، خیلی اغتشاش در اطراف ولایت کرده‌اند. هر سر کوه و میان درّه جمعیتی و سواری است. این گذرها همه باید مضبوط شود. به عمدة الامراء العظام تیمور پاشا خان سرتیپ اظهار کرد فوج دیگر خوی را هم معجلاً بفرستد، جای تأمل و ایستادگی نیست. ماده رفته رفته غلیظ می‌شود و قبل از آن که این جمعیت که بعضی طوعاً و بعضی کراهاً و بعضی ظاهراً با او موافقت کرده‌اند، گردن‌گیر شوند، علاج این‌ها بشود.

جواب دست خط مبارک

جواب ولیعهد:

عریضه تلگرافی شما را ملاحظه کردیم. اولاً چه شده که شما این قدر متوحش شده و مردم از وحشت شما همه در وحشت زیاد افتاده‌اند. فرضاً شیخ عبیدالله یا مثل او با یک جمع اکراد بی سر و پا حرکتی کرده‌اند؛ مثل آذربایجان با بیست و پنج فوج و افواج دیگر همسایه آن جا که همه حاضرند، چه جای وحشت است؟ در حقیقت جواب آن اکراد را خود ساوجبلاغی اگر امیدوار بودند، می‌دادند. جوابی هم که شما به قادر آقا و سایر آقایان مکرری داده‌اید، بسیار خوب است. باز متعاقب هم آن‌ها را بیم و امید داده که با قشون دولتی همراه بوده، بلکه به همان طرز ایلّیت خود حمزه آقا را مطمئن کرده، فتنه را بخوابانند؛ لیکن به این اکتفا نمی‌توان کرد. آن چه لازم بوده است که شما از آذربایجان فرستاده‌اید، سوار دویرن و فوج گروس هم تا فردا حرکت می‌کنند. فوج گروس چادر و چاشنی خواسته بود، قدغن کنید زود چادر و به قدر بیست هزار چاشنی تفنگ وزیر خارجه که قورخانه‌چی تبریز البته می‌داند، روانه نمایید، زود به آن‌ها برسانند. علاوه مقرر کردیم افواج قزوین هم به زودی حرکت کرده، تبریز بیایند. اعتمادالسلطنه هم که رئیس تمام این قشون است، خیلی زود حرکت کند؛ و احکام به همه سرکرده‌ها بنویسید که هر کس خلاف رضای اعتمادالسلطنه کند، مقصر است. خیلی در این فقره اهتمام نمایید که اختلاف در افواج و سرکرده‌ها نباشد و این مطلب را هم صریح بنویسید که تا حال چه قدر سوار و پیاده حرکت کرده، رفته‌اند؟ و کی‌ها هستند؟ و باقی مانده کیست؟ و علت تأخیر چه بوده؟ و این مطلب هم هنوز معین نیست که پسر شیخ عبیدالله همراه است یا نه؟ همه به حرف واهی خارجی است و عمده از قبل اقبال‌الدوله او هم می‌گوید که از قراری که گفته‌اند و یک حرف با سند معتبر هنوز به دست نیامده. چیزی که عمده است، دانستن حقیقت امر است. صدرالدوله حالا کجاست؟ از او چه خبر رسیده؟ این وضع و طول کشیدن این امر اسباب اغتشاش سایر حدّات هم خواهد شد و هر قدر ممکن باشد، تعجیل در خواباندن این فتنه باید نمود. اگر غیر این‌ها در رفع این غایله چیزی به نظر شما هم می‌رسد، عرض نمایید. ۲۹ شوال

حضوری عمارت مبارکه تبریز

حضور مبارک حضرت اسعد افخم والا ولیعهد - روحی فداه:

بندگان اقدس همایون شاهنشاهی - ارواحنا له الفداء - چون مشغول بعضی امور مهمه هستند، فدوی خانه زاد را برای ابلاغ اوامر مقدسه سمیونی به تلگرافخانه فرستاده، از حالات خیریت آیات حضرت اسعد والا استفسار می فرمایند. إن شاء الله تعالی امور مملکتی قرین کمال انتظام است. از سر حدات، خاصه از طرف ارومی و ساوجبلاغ تازه باشد، برای عرض حضور همایون مرقوم خواهند فرمود.

به جناب امین الملک

به خاک پای اعلی حضرت اقدس شهریاری - روحنا فداه:

عرض نمایم که از تصدق فرق مبارک احوال این غلام جان نثار خوب است و از ارومی هم امروز نوشتجات وارد شده، با چاپار به خاک پای مبارک ارسال خواهد شد و با چاپار پنجشنبه بعضی عرایض و نوشتجات سرحدی ارسال شد. البته به نظر انور خواهد رسید، وارد و هم این دو سه روز پی در پی روانه می شود. إن شاء الله امیدوار است که بی عیب طور خوبی بگذرد که باعث ملال و کدورت خاطر همایونی نشود و تلگرافی هم حالا از اقبال الدوله رسید که خیلی لازم دانست فوج روانه شود. من هم به خوی تلگراف کردم که عجلتاً فوج و سواری که حاضر است، روانه کنند. تلگراف او را هم به عین گفتم که به شما بگویند.

ولیعهد

از خوی به تبریز

به حضور مبارک حضرت امجد ارفع اسعد والا - روحی فداه:

دیروز احوالات مشروحاً نزد مؤتمن السلطان منشی باشی نوشته، به عرض خواهد رساند. اشتهار فقره شیخ روز به روز آنآ فآناً بالا می گیرد و تواتر پیدا می کند. از هر طرف

می‌نویسند، اگرچه فرستاده مراجعت نکرده، یقین حاصل نیست؛ لکن نظم سرحد را این اشتها به هم زده، استدعا دارم مقرر فرمایند قشون و قورخانه استعداد زود به فدوی برسانند. استعداد هر قدر زیاد بفرستند، کم است، هر قدر زود برسد، دیر. به مقرّب‌الخاقان تیمور پاشا خان سرتیپ فوج‌های خوی را با سوار زود برسانند، حکم تلگرافی مقرر شود، از فوج‌های خوی و سوار آن جا هر چه دست بدهد، فوراً با قورخانه زیاد به فدوی برسانند. از قراری که مشهور متواتر است، عشایر همه همدست هستند. صدا از جایی بلند شود، همه جا بلند خواهد شد.

امامقلی

از ولیعهد:

در امر شیخ عبداللّه چه این جا و چه در اسلامبول مذاکرات لازمه در میان است؛ و چنان که مرقوم فرموده‌اند، این موقع را بی‌زحمت بگذرانند تا کلیتاً قراری در قلع ماده فساد بشود، بهتر است. در باب فوج بهادران هم که به خاک‌پای همایون معروض داشته بودید، می‌فرمایند شجاع‌السلطنه چنین عرضی نکرده است. با این که فوج مزبور قراول مخصوص است و تازه از رکاب مراجعت کرده‌اند و انصاف اقتضا نمی‌کرد به این زودی از خانه خود بیرون بروند. همچنین فوج خاصه که هنوز نظم درست ندارد و موقع حرکتشان نبود، اما وقت ضرورت هیچ ملاحظه دامنگیر نیست، باید زود حاضر شوند و به محل مأموریت بروند. سفرشان هم البته طول نمی‌کشد. همین که از جانب سنی‌الجوانب همایون حکم مرخصی رسید، معاودت خواهند نمود. فوج و سوار خوی هم به زودی می‌رود. از بابت مهمّات و قورخانه چه موجود بوده است و از کجا حمل خواهند کرد؟ اقدامات حضرت اسعد والا - روحی فداه - را برای عرض حضور همایون اشعار خواهند فرمود.

جناب امین‌الملک! در باب این سرحدات من نمی‌دانم چه باید کرد؟ شش ماه قبل که افواج احضار بودند، کاغذ مفصل به جناب مشیرالدوله به خط خود نوشته بودم که هر

طور است امسال سرحدات اردویی لازم دارد و تهیه و استعدادی می‌خواهد. همچو ملاحظه شد، من میخواهم خرج تراشی کنم. آخر من که در این ملک هستم، غلامی هستم از شاهنشاه - روحنا فداه - و هر چه را می‌دانم قبل از وقت هم خبر می‌دهم، ثمر نمی‌بخشد.

خلاصه، در باب این شیخ عبیدالله حال هر طور است باید کاری کرد که این شخص بدذات دست از هرزگی و تحریکات خود بردارد و بعد هم از این سرحد تبعید شود والا هر روز اسباب زحمت و عاقبت هم زحمت کلی درست خواهد کرد. عجلتاً از خوی فوج دهم را قرار دادم فردا حرکت نماید. الآن هم حاجی محمود خان و تیمور آقای سرتیپ را و شیخ علی خان را در تلگرافخانه خواسته‌ام و مشغول حرکت دادن آن‌ها هستم. قورخانه هم در خوی خیلی هست. همان قورخانه‌های که در ساری چمن درشک برده‌اند، من نگذاشتم بیاورند. به جهت آن که کرایه ضرر دیوان بود؛ وانگهی در سرحد لازم دارد، قورخانه در خود ارومیه هم هست. قورخانه نه ازاده هم توپ است با دو فوج افشار، آن‌ها را هم اعلام کرده‌ام که حاضر باشند. سواره اسمعیل خان پسر محمد قاسم خان که باید به طهران بیایند، آن‌ها را هم حاضر کرده بودم که بفرستم. مقتضی شد که آن‌ها را هم روانه ارومیه کنم، فرستادم رفتند. امیدوارم به فضل خدا و اقبال مبارک همایون شاهنشاهی نقضی واقع نشود؛ ولیکن حقیقت این وضع سرحداری نیست که ما داریم. در هر حال من غلام شاهنشاه و تا جان دارم در هر کاری آنی غفلت نمی‌کند. با این بی‌اسبایی و بی‌پولی باز ساعتی غافل نشده، پول خواسته‌اند قرض کرده، موجود نموده، می‌دهم.

در باب فوج بهادران و سایر هم من خودم ملتفت بودم که سه چهار ماه است آمده‌اند؛ اما موقع لزوم بود و من حرفم این است: چیزی را که من گفتم به صاحب منصب در وقت لازم دیگر از طهران خود صاحب منصب نباید به فوج بگوید شما حاضر نشوید. می‌خواست به خود من تلگراف نماید تا آن که من لزوم را به او حالی کنم و به جقه مبارک - روحنا فداه - قسم است که من خودم را در غلامی از ادنی سرباز کمتر می‌دانم. همه منظور من انجام گرفتن خدمت دیوان است، والله هیچ خیالی نداشته و ندارم.

از ولیعهد:

آن که جناب ساعدالملک و مؤتمن السلطان، اعتماد السلطنه را مقرر فرمودند در ملازمت حضور مبارک والا باشند، برای یک فقره فرمایش لازم است که باید حسبالمقرر مقررات همایونی را به نظر تحقیق و وقت مطالعه فرموده، جواب را از روی اطلاع مرقوم دارند. خاطر مبارک والا آگاه است که در امور سرحدی بیشتر از مهام داخله باید دقت کرد. چرا که روابط آن با همسایه‌ها است و در نظر هر نقطه همه قسم مشکلات مقصور است. دور نیست اظهارات قونسولگری روس اندکی شما را مطلع کرده باشد که مواد سرحدی باعث چه قدر مباحثه و گفتگو می‌شود؛ و عمده این فقرات در حدود ایران و روس و شاهسون و مغان است در عمل گذشته و مأموریت حاجی میرزا حسین خان و اقداماتی که شد، روسها هنوز به تسویه و اصلاح شکایات خودشان اقرار ندارند، و از این طرف خودمان ندانسته‌ایم که نتیجه کار چه شد؟ باز فصل پاییز و موسم قشلاق میشی ایلات است. حرف‌های پیش به جای خود مانده، از نو داستان تازه عنوان خواهد شد و از یک نکته غافلیم که گذرانیدن وقت و مسامحه در کار مایه حرف را از میان نمی‌برد؛ بلکه کار امروز به فردا افتاده و «کلّ یوم هو فی شأن» روز به روز بار سنگین‌تر و اصلاح آن مشکل‌تر می‌شود و پس قدری خودمان به فکر کار بیفتیم زحمت آخر را از اول ببینیم. ملاحظه و اهمال ما ممکن نیست که یک امر جزئی را از دفتر دعاوی روس محو کند و علی‌التوالی حرف‌های کوچک جمع شده، مبحث عمده ایجاد می‌نماید. از این طرف خودمان یک نظم و ترتیب صحیحی پیش نگرفته‌ایم که دعاوی متعلق به رعایای خودمان را مرتباً و ضبط کرده، وقتی که روسها دفتر شکایت خود را باز می‌کنند، ما هم چند صفحه با قید تاریخ و زمان وقوع و اسناد متعلق به آن جلوی آنها گذاشته، عوض در مقابل داشته باشیم. نه این ثبت و ربط را در دست داریم، نه تفرقه و فراری این طرف را به خاک روسیه علی‌التحقیق می‌دانیم؛ و هر وقت از ردّ فراریان این طرف با روسها حرفی به میان آمده است، می‌گویند هر وقت فراری شما را مأمورین ما رو کردند، حکومت اردبیل و کارگزاران سرحدی شما اعتنا نکردند، بلکه فوراً اسباب اعاده آن‌ها را به خاک روس فراهم آوردند و از این قبیل مایه خجالت زیاد است. حالا راستی

نتیجه عمل پارسال و مأموریت حاجی میرزا حسین خان چه شد و آن قدر که به حضرت والا معلوم است، برای عرض حضور همایون مرقوم دارید. دیگر این که برای امسال چه خیال دارند؟ نگذشتن دعاوی و زیاد شدن مواد شکایت سرحدی عاقبت خوب ندارد و عیب عمده این است که مأمورین ما در آن جا دستورالعمل خود به قول فقط و تحریرات خودشان اکتفا می‌کنند. هیچ ندیده‌ایم که با مأمور آن طرف بنشینند. حرفها را هر چه گذشتنی است و به امضای طرفین قطع دعوی را سند بدهند؛ بالجمله زودتر باید قرار امساله مغان را بدهید. از این که غالباً میان مأمورین و حکومت اردبیل مشکلاتی ظهور کرده و خودمانی‌ها عایق کار یکدیگر می‌شوند، چنان چه صلاح دانید خود حاکم اردبیل را مأموریت داده، برود و بی‌مانع و مخل، نظمی به کارها بدهد. مواد دایره بین‌الطرفین را موافق قاعده و مرتب تسویه نماید، یا طور دیگر صلاح می‌دانید اشعار فرمایید. جناب ساعدالملک نکات این فرمایش را بهتر مطلع است. صریح می‌فرمایند که در امر سرحدی حضرت اسعد والا و سایر کارگزاران آن جا مسئولند. باید ترتیبی بشود که مایه اطمینان خاطر همایون باشد.

در خصوص امورات سرحدیه که با رعایا و تبعه دولت بهیته روسیه هست، آن چه اقدامات لازمه باید بشود، شده است؛ چنان چه تا حالا هم کوتاهی نشده و الآن که در تلگرافخانه بودم، شرحی جنرال قونسول به جناب ساعدالملک نوشته بود که یک ماه چهل روز دیگر مأموری از آن طرف برای تسویه امورات سرحدیه قراجه‌داغ خواهد آمد که از این طرف هم آدمی فرستاده شود. جواب داده شد که إن شاء الله تا آن وقت یا قلی خان سرتیپ یا آدم علی حده فرستاده می‌شود که تسویه امورات آن جا بشود؛ ولی آن چه سرحد قراجه‌داغ است، آن‌هایی که معتبرین و اشخاصی بودند که اسباب زحمت کلی می‌شد آن‌ها را یکجا دستگیر کرده و الآن در تبریز تحت‌الحفظ نگاه داشته‌ام و وقتی هم که مأمور می‌رسد آدم درستی فرستاده می‌شود که هر چه دعاوی از طرفین باشد، إن شاء الله تعالی از روی کمال بی‌غرضی تمام کنند؛ و آن که عمل سرحدات اردبیل است، یک ماه است که حاجی میرزا حسین خان و محمد باقرخان قوللر آقاسی خودم را فرستاده، احکام و ارقام لازم هم داده شده است. به عم اکرم حاجی سیف الدوله هم

هرچه لازم بوده است نوشته ام و فرضی خان ایل بیگی و نورالله قوجه بیگلو که اصل و عمده بود، آن‌ها را آورده و در تبریز حبس کرده‌ام. در خصوص تبعه قوجه بیگلو هم دستورالعمل لازمه داده شده است که به هر طور است و به هر درجه ممکن است، اهتمام نموده، تمام کند و این‌شاءالله تا ممکن است به طور خوشی آن‌ها را از آن جا حرکت بدهند و قسمی رفتار کنند که هم موجب آسودگی آن‌ها گردد و هم آن که مقصود به عمل آید.

در باب فقره مغان هم مفصلاً می‌نویسم به شما که به خاک پای مبارک عرض نمایید، هر طور مقرر شود، اطاعت نماید.

ولیعهد

در امر مغان شرحی هم واضح‌تر از این که حسب الامر الاعلی با تلگراف عرض شد، در ضمن احکام علیه مصحوب پست این هفته زیارت خواهید فرمود و مقصود خاطر همایون قرار درستی در کار امسال مغان است. به طوری که حقیقتاً به قلع و قطع مواد شکایت اطمینان توان کرد. در باب احضار حاجی علیقلی‌خان فرمایش همایون این است که احضار موقت مشارالیه با آن چه مرقوم فرموده‌اند منافات ندارد، در کار محاسبه که در میان است حضور او لزوم فوری دارد. به چاپاری می‌آید و به زودی با دستورالعمل مجدد معاودت می‌کند. همین قدر قدغن خواهید فرمود که هیچ جا در محل نقدی و جنسی که برای وجه نظام معین شده بود تا مراجعت مشارالیه مداخله نشود و حساب او را مغشوش نکنند. در مسئله تنخواه قورخانه و ملبوس که به وجوه ایفادی حاجی علیقلی‌خان و مأخوذ جنابان صاحب‌دیوان و امین لشکر راجع شده است، از مسائلی است که باید با حضور مشارالیه حل شود. جناب صاحب‌دیوان که در توشقان‌نیل دخیل عمل نبوده و مأخوذی نداشته است، مأخوذ جناب امین لشکر را هم که از بابت قیمت غله مأخوذ داشتید، به وجوه محلی قشون مربوط نیست. بالجمله حضور علیقلی‌خان ضرور است و حالا که آن جا حاضر است، قدغن فرمایند این فقرات را از مشارالیه استفسار نمایند. پنج هزار و پانصد تومان، تومانی پانصد دینار، که در وجوه نظام معامله شده است

و قریب بیست و پنج هزار تومان تفاوت موجب از بابت کسر نفری و قدیم و جدید و غیره به انضمام قیمت جنس ابواب جمعی او و تفاوت سالیانه و شش ماهه افواجی که برای سرحدّ خوی و ارومی در دستورالعمل منظور شده بود و مبلغی تفاوت نفری فوج‌های قراول تبریز که در دستورالعمل تمام به خرج آمده است، این وجوهات از بابت دویست و سه هزار تومان نقد و هشت هزار و نهصد خرورار جنس ابواب جمعی حاجی علیقلی‌خان است که باید به دیوان عاید شود و توپچیان طایفه ارونقی هم به شرح عریضه از نرسیدن محلی توشقان‌ئیل خودشان شکایت کرده‌اند. از حاجی علیقلی‌خان سؤال فرمایند موجب این که تنخواه توپچیان حاضر رکاب را نرسانیده‌اند چیست؟ یا معلوم کند وجه مزبور فرستاده شده است یا تا فردا حق آن‌ها را برایت تلگرافی بفرستد که در اطاق نظام پرداخته شود. محاسبه کل پارساله را هم که تمام شده است، قدغن فرمایند میرزا عبدالله یا میرزای دیگر که خواهد آورد، زودتر بیاورد و اغلب اختلافات به این سبب رفع شود. معادل ده هزار تومان هم از محلی قشون خمسّه ملزمی عمیدالملک باید به قشون برسد. این وجه را حسب‌الحواله جناب مشیرالدوله به کرایه و قیمت جنس داده است و می‌گوید تنخواه او را کارگزاران آذربایجان نرسانیده‌اند. مقرب‌الخاقان منشی‌باشی حاضر است، این معنی را توضیح فرمایند. مدتی است جنس خمسّه به تبریز رسیده و به مصرف فروش رسانیده‌اند. اگر قیمت آن به عمیدالملک داده شده است، حرف او را ساقط و رفع اختلاف کنند. اگر حق دارد، علت تأخیر چیست؟ این پول حق قشون است و پیش از این نمی‌توان تأخیر کرد. خیلی زود برات خواهند فرمود که به ذوی‌الحقوق عاید گردد.

به خاک‌پای جواهر آسای اقدس اعلی - روحنا فداه:

امروز جناب امین‌السلطان تلگرافی نموده و ابلاغ امر قدر قدرت مبارک را کرده بود که حاجی علیقلی‌خان خزانه‌دار نظام این‌جا با محاسبات پارساله و امساله معجلاً بیابند. البته اطاعت امر واضح است، واجب است و نوشته شده است. در تلگراف هم که مداخله

به عمل نشود تا حاجی علیقلی خان مراجعت کند. حقیقت این غلام حیرت دارد که چگونه است این مراتب را به عرض نمی‌رسانند؟! حالا دو ماه است بروات تحویلی هذه السنه به حاجی علیقلی خان داده شده و یک قسط را هم دریافت و به مخارج مقررّه دولت رسانیده. حالا که مشارّیه بیاید با این سال قحط و غلا و رعیت خراب بی‌پا، تا مراجعت او نه ماه از سال خواهد رفت. آن وقت هم آذربایجان را برف گرفته است و یک تومان مالیات از هیچ محل نمی‌توان گرفت. بالمرّه این وجه نظام و کار در محل خواهد ماند و ابدأ آن وقت وصول نمی‌شود. از یک طرف هم حالا باید قشون به جهت اردوی طرف سرحدّ ساوجبلاغ و ارومی فرستاد. رفتن او اسباب زحمت است. حساب پارساله هم آن طوری که لازم است، تمام نشده. هرگاه مرخص می‌فرمایند تأکید شود مواجب افواج را همان طور که سابق عرض نموده، شش ماهه پرداخت نمایند و طومار مهمور گرفته، حساب پارساله را هم روشن نموده، دو سه ماه دیگر یک مرتبه به خاک پای مبارک بیاید. حساب پارساله را هم چند روز است مشغول نوشتن هستند. آن را هم تمام کرده با اسناد روانه نماید و آلا طور دیگر می‌فرمایند، این چاکر اطاعت دارد؛ لیکن آمدن او حالا اسباب نقص عمل وجه نظام خواهد شد. هر قسم رای انور ملوکانه قرار یابد، این غلام اطاعت دارد.

غلام بی‌مقدار: مظفرالدین

دست خط مبارک:

اولاً شما به ولیعهد بنویسید که می‌نویسد شش ماهه قشون را پرداخت کند، طومار بگیرد. این حرف را به هیچ وجه قبول ندارم. [به] این وضع هرگز پول به نوکر نخواهد رسید. این پول محلی مالیات دیوان است، مثل سایر مالیات باید بگیرد. بنابر رعایت قشون یک سه ماه را قرار داده‌اند که با سرباز و اقوام او و غیره محسوب شود. سه ماهه دیگر را نقد باید گرفت و بعد به قشون رساند. غیر از این طور به هیچ وجه قبول ندارم و حکماً سه ماهه باید نقد گرفته شود.

به جناب امین‌الملک:

در خصوص شش ماهه، نه مقصود کلّ قشون سابقاً هم به ملاحظه تنگی و قحط و غلایی که در ارومیه و خوی و طرف شقایق هم به جهت زلزله پارسال و خرابی که ممکن نمی‌شود و بتمامه وصول شود و مالیات به توسط جناب مشیرالدوله نوشته بودم که عرض نماید امساله این دو سه محل را شش ماهه پرداخت کنند. مابقی را هم همین‌طور که مقرر فرموده‌اند، سه ماهه را گرفته بیاورند در تبریز نقد بدهند. واضح است همین‌طور قرار بوده و خواهد کرد؛ چنان‌چه الآن این سه چهار فوج که حاضر شده و می‌شود همه را من خودم قرض کرده‌ام می‌دهم. در اطاق نظام در خوی هم نوشتیم الآن نقد بدهند که به طرف ارومیه بروند. یک دو سه فوج دیگر را هم با حضور لشکرنویس و حاکم و صاحب منصب همان جا نقد پرداختم، پرداخت می‌نمایند. مابقی افواج را هم چه آن جا هستند، چه در سرحدات عراق، نقد باید داد. به این علت خرابی استدعا نموده‌ام که مردم ارومیه و خوی آسوده باشند و الا جهت دیگر ندارد، به همان‌طور که امر قدر قدرت است، سایر افواج را در اطاق نظام نقد پرداخت خواهم کرد.

ولیعهد

در باب محلی افواج بعد از وضع سه ماهه که با خانه و کسان سرباز و توپچی و غیره محسوب می‌شود، در باب سه ماهه ثانی عموماً حکم همایونی -روحنا فداه- را منتظر باشند، این معنی مسلم است که توجه خاطر خطیر مبارک نسبت به قشون تا چه درجه است و مقصود از این تأکید که سه ماهه ثانی به حکم مجدد پرداخته شود، صلاحیت و انتظام عمل قشون است. در این باب دستورالعمل صحیح همان است که سابقاً و لاحقاً مقرر فرموده‌اند. یک فقره هم حسب الامر الاعلی به توسط مؤتمن السلطان، اعتمادالسلطنه به عموم طبقات قشونی اعلام فرمایید که من بعد آحاد و افراد قشون چه صاحب منصب جزو و چه تابعین از تغییر و تبدیل کلیتاً محفوظ است. احدی جز ذات مقدس همایونی حدّ آن ندارد که یک نفر را اخراج بکند یا مرخص نماید یا اذن سفر و

زیارت بدهد؛ چنان که در حالت مأمویت احدی تابعین خود را مرخص نماید یا در زمان مرخصی اجازه سفر زیارت و غیره بدهد، به کمال سختی مؤاخذه خواهد شد. این مسئله را به همه خاطرنشان کنند و جواب همه را به قید التزام به عرض برسانند.

دیگر این که صورت سابق از موجودی قورخانه هر محل در حضور مبارک هست. بعد از آن هم چه از رکاب فرستاده شده و چه در همان جا تدارک کرده‌اند، قدغن فرمایید ثبت صحیح بی‌اختلاف از موجودی حالیه قورخانه هر محل بنویسند و زودتر بفرستند که نواقص هر جا تکمیل شود. کذالک توپ‌های همه جا را بیشتر حکم شد مرمت کنند و غالباً خرج تعمیر توپ در محاسبات دیده شده است. از روی دقت توپ‌های تبریز ولایات را معین کنند در چه حالت است؟ هر قسم نقص و علتی داشته باشد، به جزء عرض کنند. عمله قورخانه و اسامی آن‌ها را از رئیس و مرؤوس در هر محل معین شود و در کار رستم‌خان تفنگدار خاصه و بقایای محل جناب صاحب دیوان بالاخره تکلیفی معین نشد و موجب این همه معطلی مشارالیه معلوم نیست. می‌فرمایند یا باید به سند و دلیل بقایای مزبوره را تکذیب کرد، یا عاجلاً قراری داد. حضرت اسعد والا -روحی فداه- می‌دانند که این وجوه حق قشون دولت است. تعویق آن باعث اختلال عمل قشون خواهد شد.

۲۱ شوال

حضور عمارت مبارکه با تبریز

خدمت حضرت اشرف ارفع والا ولیعهد - زاد شوکته:

بعد از عرض ارادت و بندگی معروض می‌دارد که حسب الامر همایون - روحنا فداه - در این مقدمه ساوجبلاغ و بعضی امور جزئیه ناامنی راه و غیره زحمت افزاست، مقرر فرمودند این که در مملکت این گونه امور اتفاق بیفتد، بد است. بدتر آن است که در علاج و چاره اهمال و سستی شود و خاصه پیش از وقوع این فقره در احضار حاکم سابق و فرستادن حاکم جدید معقول مکرر تأکید کرده بودیم. چه علت داشت که اقدام نشد؟ به هر حال، حالا لازم است که فوراً اقداماتی شود که علاج این بی‌نظمی‌ها تماماً بشود.

فوج که خواسته بودید، مقرر شد. همان فوج بهادران و فوج دویم خاصه حتماً روانه شوند. همچنین افواج جنرال اگر لازم باشد از همان راه هشتتروید به مراغه روانه فرمایید و باز اگر فوج لازم باشد، فوج افشار در ارومی حاضر است؛ این‌ها را با هر استعدادی لازم باشد، از ملبوس و قورخانه عقب هم روانه فرمایید. لازم نیست همه جمع و یکجا بروند، متوالیاً روانه نمایید و زود اعتمادالسلطنه را هم که مرد مجرب عاقل کار دیده است، روانه فرمایید و اختیار کلیه این قشون را به او واگذار بدار. خود به هر طور صلاح داند اقدامات لازمه خواهد کرد. تنخواه که خواسته بودید از گمرک مضایقه نیست که به طور قرض بگیرید و حالا مخارج فوری را راه انداخته، بعد محل این خرج را گرفته، عوض بدهید؛ اما حرکت کردن این افواج نباید مثل سابق باشد که بعد از اعلام مدتی حرکت نکرده باشند. باید امروز که اعلام می‌شود، تمام تهیه آن را داده که هیچ معطلی نداشته باشند که فردا حرکت کنند و الا هم خرج و ضرر را دولت متحمل شود و هم به زودی تحصیل نتیجه نشود و خیلی بد است فرضاً بعضی تهیه‌های غیر لازم هم موجود نشود، مثل چادر و از این قبیل معطل نشوند. همه آن‌جا دهات و آبادی است؛ و مقرر فرمودند لطفعلی خان حاکم ساوجبلاغ که مصدر این‌گونه زحمات شده، در تبریز دیگر نباید باشد. لازم نیست وارد تبریز شود. او را همراه چند نفر سوار روانه دارالخلافه کنید. در این یک ملاحظه شده که البته بلا تأمل او را روانه فرمایید.

تا این جا فرمایشات اقدس همایونی - روحنا فداه - است. حالا این بنده و سایر وزرای درباری که مقرر فرمودند، برای ابلاغ این فرمایشات با من باشند. همه عرض ارادت می‌رسانند و محض کمال صدق بندگی می‌نمایند که این امر اگر چه قابل نباشد، لیکن شأن و درجه حضرت والا زیاد قابل و بزرگ است. این امور در خارج و داخل چه قدر مایه حرف و اسباب گفتگوی مردم فتنه‌جوی بی‌معنی که خواهد بود که در محل ایالت و حکمرانی مخصوص حضرت والا این گونه امور احداث شود. بر حضرت والا لازم است که خواب و خوراک را بر خود ناگوار دانسته، زبان بدگو را کوتاه و روی بدگو را سیاه فرمایید و این چاکران دولت خواه را روسفید و مفتخر فرمایند. مستوفی‌الممالک، علاءالدوله، عضدالملک، امین‌الملک، معاون‌الملک، بنده عبودیت‌شعار: عبدالوهاب.

از مخبرالدوله:

خدمت آقای مستوفی الممالک و عضدالملک و علاءالدوله و امین الملک و نصیرالدوله از قول حضرت والا سلام و احوال پرسی کنید. سایه مرحمت حضرت والا کم نشود! آقا خان از شش به غروب مانده الی حال که حضرت اسعد اعظم والا - روحی فداه - احضار شده‌اند تا حال حسب الامر چندین دفعه آدم آمده است بالاخانه برای جواب، هم عرض فدویت بنده کمترین را معروض دارید، هم عرض کنید جواب زودتر بفرستند و تلگراف شود.

مخبرالدوله

به جناب مخبرالدوله:

من حالا از باغ شمال آمدم. جواب دستم است، می نویسم. إن شاء الله احوال آن جناب خوب است. من امروز قدری کسالت دارم. إن شاء الله از التفات ملوکانه امید دارم به زودی رفع شود.

ولیعهد

جواب:

جناب آقای مستوفی الممالک و سایر وزراء اعظام در خصوص مقدمه ساوجبلاغ و امور جزئی که نوشته‌اید، در جایی که این غلام شاهنشاه است، نباید در چاره‌ای که اسباب بد نامی است کوشید. این فقره را خیلی صحیح و بقاعده نوشته‌اید؛ ولی انصاف از شما می‌خواهم که ملاحظه کنید و قدری بی‌پرده و با انصاف به عرض برسانید. در هم چه مملکتی که سرحد دو دولت و این همه عشایر و ایلات سرحدات چند مرتبه تا حالا نوشته‌ام که اردوی مختصری لازم است و ابداً اعتنا نشده. حتی یک مرتبه اذن داده شده بود، بعد موقوف کردند. هرگاه چهار فوج در این سرحد همه وقت حاضر باشند و در سال در یک نقطه اردویی باشد که هر وقت لازم می‌شود، فوراً حاضر و اخذ نتیجه شود، چه

ضرر دارد؟ موجب که می‌گیرند، منتها یک خرج اردویی می‌خواهد، به جز این دیگر فرقی ندارد. اما عشایر که دانستند استعدادی هست سر جای خود آرام می‌نشینند. اما فقرة ساوجبلاغ راست است. ابتدا بهانه از آن جا است. اما مقدمه شیخ عبیدالله است. الآن تلگرافی از اقبال‌الدوله رسیده است که عیناً تلگراف کردم و این مقدمه خیلی پُرزحمت و اشکال است و سهل نمی‌توان گرفت. این شیخ پنج شش سال است که در فکر این کار است. در سنه ماضیه که معین‌الدوله حاکم ارومی بود، باز اسباب زحمت می‌خواست فراهم آورد و از خیالات باطله او اطلاع داشته و الآن در تلگرافخانه است و تفصیل را به تبریز نوشته بود و حتی به جناب نصیرالدوله هم نوشته بودم. الآن آن جناب جويا شوند حمزه آقا کیست که قابل مذاکره باشد؟ در باب او هم من خودسر نکرده‌ام، یا حکومت ساوجبلاغ پارسال از امین لشکر جويا شوید، جناب مشیرالدوله مکرر نوشته بود که او را گرفته، به طهران بفرستید. حتی به نزدیکی تبریز هم آمده بود. باز قادر آقا به او خبر داده مراجعت کرد. در هذه السنه هم در ساوجبلاغ چند پارچه دهات مردم را غصب کرده، مردم عارض شدند. حکومت هم خواسته است کاری نماید، نتوانسته؛ اما حالا پسر شیخ عبیدالله با ده هزار جمعیت بیرون آمده با عشایر و صریح به اقبال‌الدوله پیغام داده‌اند که ما تمکین به دولتین نداریم و در اطاعت شیخ عبیدالله هستیم. این چه ربطی به این مطلب دارد و الآن تعقل و تفکر نموده، جواب درستی بدهید. از این جا هر چه ممکن باشد من قشون و آدم می‌فرستم که هرگاه خدای نخواست فتنه بالا گیرد، جلوگیری شود. اما از طرف زنجان و گروس که نزدیک است، آنجاها هم کمکی باید بشود. خاصه با سفارت کبرا هم جواب و سؤال درستی بشود که هرگاه این رعیت آن‌ها است مانع شوند، از این حرکات مانع شوند، والا جواب صریح داده شود که هرگاه قشون دولتی ما بخواهند تخطی نمایند، فردا مورد بحث نشویم. عجالتاً کاری که من کرده‌ام این است که فوج امیریه و چهارم را با تهیه بسیار خوب و چهار عراده توپ و آقاخان سرتیپ روانه کرده فرستادم با یک صد و پنجاه بار قورخانه حاجی صدرالدوله را هم دو روز قبل حاکم نموده، با یکصد نفر سوار طهماسب‌قلی خان فرستادم

رفته‌اند نزد جنرال، هم سه روز است مخصوصاً آدم فرستاده‌ام رفته که فوراً از آنجا هر طور هست او را ببرند به اردو برسانند. چهار صد نفر سوار هم پیش‌جیره داده فرستاده‌ام به طرف خوی، هم تلگراف کرده یک فوج موجب داده، فرستاده‌ام، سوار هم نزد اقبال‌الدوله فرستادم که فوج شقاقی را هم احضار کرده‌ام رفته‌اند حاضر کنند. فوج دویم خاصه هم نزدیک است، قدری آمده‌اند، قدری هم خواهند رسید، می‌فرستم، این قدر را هم بدانند، هرگاه دنباله به هم نرساند زود می‌خواید؛ ولی هرگاه خیال باطل که در دماغ شیخ عبیدالله است، قدری طغیان نماید، موجب زحمت خواهد شد. در باب پول هم ده-دوازده هزار تومان تا امروز قرض کرده و این‌ها را راه انداختیم. باز هم تا ممکن است مضایقه نمی‌شود. از میزان هم هر قدر کمک شود، البته بعد از آسودگی از وجه نظام عوض داده شود. من چه بگویم؟ مگر یک چیز درست در این مملکت گذاشته‌اند؟ نه فوج درست است، نه قورخانه درست است! خداوند انصاف بدهد به ماها که نمک قبله عالم - روحنا فداه- را می‌خوریم و هیچ خدمتی نکرده، بلکه طوری به خاک‌پای مبارک از این جا در این مدت عرض کرده‌اند که همه چیز درست داریم و حال آن که هیچ نیست! در باب فرستادن لطفعلی‌خان به طهران تقصیری نکرده است. مع‌هذا به چشم می‌نویسم از راه به طهران بیاید. آمدن او هم خیلی خوب است که شماها را استحضار داده بدانید که به چه تفصیل است و مطلع شوید در باب فرستادن اعتمادالسلطنه هم حالا که دو نفر سرتیپ رفته است، هرگاه چند روز دیگر لازم شد او را هم روانه می‌کنم برود. خیالم این است تلگرافی بکنم به خوی که خود تیمور آقا هم با یک فوج برود نزد اقبال‌الدوله حاضر باشد. شیخعلی خان سرتیپ هم امروز صبح با فوج دهم خوی رفته است به طرف ارومیه از خوی.

ولیعهد

حضور حضرت والا ولیعهد - دامت شوکته:

انتظام راه آذربایجان از همه کار آن جا لازم‌تر است. متصل چاپارها و صاحب‌منصبان

و تبعه و تجار دولتین همجوار و دولت علیہ در آمدوشد هستند. چار پیوسته و متصل در راه است. امانات خارجه و داخله را از آن جا به این جا و از این جا به آن جا حمل و نقل می‌کنند. باید یکی مسئول این کار باشد که جلوی حوادث اتفاقیہ را بگیرد و شاهنشاه -روحنا فداہ- حاجب‌الدوله را مستقلاً مأمور این خدمت فرموده‌اند. به حکم همایون باید اجزا و سوار و مأمور این کار سپرده او باشند و حضرت والا نہایت تقویت را از حاجب‌الدوله به عمل بیاورند کہ این کار نظم کامل پیدا کند. قدغن فرمایید هر کس دخیل این کار است، خود را سپرده حاجب‌الدوله دانسته، مواجب و جیره آن‌ها تماماً به دست حاجب‌الدوله به آن‌ها برسد. جوابی مرقوم فرمایید کہ به عرض خاک‌پای مبارک رسیده، فرمان همایون نیز در این مسئله شرف صدور یافت.

مستوفی‌الممالک

جواب جناب مستوفی‌الممالک و سایر وزرای عظام در خصوص راه:

بحمدالله تا حالا کہ چیزی اتفاق نیفتاده و در نزد من مسئول این کار اعتمادالسلطنه است. نوشته‌اید بہ حاجب‌الدوله داده شود. من چه حرف دارم. برای من چه تفاوت می‌کند؟ اما ملاحظه کنید حاجب‌الدوله هرگاه خودش این جا بود و مراقبت دیگر می‌کرد، خیلی خوب بود؛ اما هرگاه بنا باشد بہ چهار نفر قراسوران باشد یا آن کہ یک نفر آدم بی‌شأنی باشد، باز اعتمادالسلطنه کہ خودش ریاست قشون دارد و مسئول هم هست، چه ضرر دارد؟ با این تفصیل می‌گویید گرفته شود یا نه. خیال دیگر هست، بہ نایب اصطبل و خود قراسوران‌ها داده شود، چه عیب دارد؟ ولی آن وقت مسئول خود حاجب‌الدوله است. هرگاه مقصود استحضار از جیره و مواجب است، بہ هر کس حاجب‌الدوله اطمینان دارد، بنویسد حاشیة قبض آن‌ها را مهر نماید، طور دیگر ہم بہ عقل شماها برسد، از آن قرار حکم شود. باید حاجب‌الدوله حالا نزد شماها تعهد نماید کہ هرگاه خدای نخواستہ عیب و نقصی پیدا شود و مالی از راه عیب کند، دیگر بہ من دخیل نداشته باشد و نگویند از بابت بی‌مراقبتی این اجزاست. این طور کہ تعهد کرد، فوراً بہ هر کس بگوید، تسلیم شود.

ولیعهد

حضور مبارک حضرت والا ولیعهد - دام شوکتہ الوالا:

جواب و سؤال تلگرافی حضرت والا همه به عرض رسید. همه را تمجید و تحسین فرمودند. لیکن مقرر فرمودند خوبی این قراردادها وقتی است که بلا فوت فرصت صورت خارجی پیدا کند و ذره‌ای اهمال نشود و از آن طرف ما هم از اهتمامات لازمه هیچ فرو گذاشت نخواهد شد. به خمسه هم حکم شد پانصد نفر سوار شاهسون فوراً حرکت کند و فوج گروس را هم حکم فرمودند، معجلاً روانه شوند.

مستوفی الممالک

به جناب مستطاب اجل اشرف آقا:

این تفنگ‌هایی که در تبریز است، به هیچ وجه در مقابل این تفنگ‌هایی که الآن در دست اکراد است، به کار نمی‌خورد و پارسال که در طهران بودم به توسط جناب مشیرالدوله به خاک پای مبارک عرض کرده وعده فرمودند که مرحمت شود، تا حالا نرسیده است. عرض کنید ده هزار قبضه از تفنگ سوزنی و دو عرآده از آن توپ‌های خاندان با قورخانه آن‌ها به قدر کفایت ده هزار تفنگ و چهار عرآده توپ برای قورخانه این دو سرحد معتبر معجلاً ارسال نمایند که ده-پانزده روزه برسد. هرگاه لازم شد به جهت مصرف دولت است، نشد در قورخانه دولت است. به هیچ وجه عیب نخواهد کرد. من خودم مراقب این‌ها خواهم شد.

ولیهده

جواب در باب تفنگ فرمایش همایون - روحنا فداہ:

این است که مضایقه نیست، فرستاده می‌شود، لیکن به کار امروز آن جا نمی‌خورد. شما فکر کار آن جا چنان که باید باشند و معطل تفنگ نشوید که بعد خواهد رسید. از تفنگ‌های ته‌پر داشتید، چه شد؟ کجاست؟ تفصیل آن را تلگراف نمایید.

۲۴ شوال

دست خط مبارک مخبرالدوله:

این تلگرافی که می‌نویسم صبح زود تا من بیرون نیامده، به ولیعهد بزن، جواب بگیر، بدون ذره‌ای کم و زیاد همه عباراتی که نوشته‌ام، تلگراف کن. البته امروز که روز پنجشنبه بود شما را به تلگراف خواستم. جناب آقا و سایر وزرا را مأمور فرمودیم که با شما در فقرهٔ اکراد و ساوجبلاغ حرف بزنند. آن چه گفته‌اند و شنیدند به عرض برسانند. شما وقوع این نوع امور را حمل بر بی‌اسبایی و عدم توجه وزرای سابق کرده، عذرهای خود را نبودن اسباب ضروریهٔ قشونی و قورخانه و تشکیل اردو در نقاط ضروره آورده و خود را بالکلیه از تکالیف خدمت و اقدامات لازمه در امور بری و عاری نموده بودید. اگر چه جواب این عرایض شما را مفصلاً بعد از این به صحابت پست و چاپار و غیره و تلگرافات خواهیم فرمود، ولیکن همین قدر حالا مختصراً حالا می‌نویسیم که بعد از خلع صاحب‌یوان و احضار امین لشکر و قبول مستدعیات شما در کلیهٔ امور و شخص خود را مسئول امور ملک و ملت قرار دادن دیگر به هیچ وجه من‌الوجه حق این نوع عرایض را حالا ندارید و هیچ کس هم حق به شما نمی‌دهد. یقیناً بعد از آن که خود را بشخصه مسئول واقع کرده‌اید، نیک و بد، زشت و زیبا، کلیتاً راجع به شخص واحد شما است. مگر این که بعد از این وضع دیگری که مناسب حال خود و مملکت باشد، پیش بگیرید.

اما در فقرهٔ اکراد و ساوجبلاغ و عمل حالیهٔ احکام و سؤالات همان بود که امروز شد و جواب‌های شما و اقداماتی که کرده‌اید از فرستادن قشون و غیره همه خوب است، به شرطی که حقیقتاً عمل باشد، نه قول؛ و زودتر به هر قسم و تدبیری هست، رفع و دفع این اشرار را کرده، نظمی به سرحدات بدهید. بعد از فراغت از عمل و عود نظم آن وقت هر چه لازم باشد برای قشون و سرحد و توپ و تفنگ و قورخانه و غیره و غیره به عرض برسانید؛ چنانچه ما هم بعد از این تغییرات عمده همه منظورمان نظم است. در همهٔ امور خاصه در امر آذربایجان و سرحدات آن، این وضع حالیه هیچ خوب نیست و هیچ عاقل صحه نمی‌گذارد. افکار بزرگ لازم است. از قراری که الان از دفتر لشکر سؤال شد که قشون متوقف خانهٔ آذربایجان را صورت خواستیم، می‌نویسند شانزده-هفده هزار نفر

قشون از سواره و پیاده توپخانه در آذربایجان است. با وجود این همه قشون آیا خوب است شما در تلگراف بنویسید که از سواره و پیادهٔ خمسه، گیلان، قزوین، گروس، برای شما امداد فرستاده شود؟ والله بالله لایق نیست! اگرچه گفتم سواره و دویرن شاهسون را از خمسه به ساوجبلاغ بفرستند، کُرد بلباس قابل این همه نقلها نیست. نمی‌دانم چه شده است که آن قدر مضطرب شده‌اید؟ خود اکراد و جمعیت سوازه و پیاده و ایلجاری ارومیه و ساوجبلاغ و سردشت و غیره همیشه جواب این اکراد خارج را می‌دادند. چندین سال است که ساوجبلاغ و مگری بود. تازه که برقرار نشده است. بلباس و اکراد هم بودند. چرا این نوع امور رو نمی‌داد که حالا باید رو بدهد؟! البته با قشون آذربایجان و اهتمام زیاد و رفع این غایله را با کمال شوکت بکنید. بسیار بد چیزی است در دول خارجه و در داخلهٔ مملکت ایران، همه جا این نوع اخبار بدنما و بسیار قبیح است، بخصوص برای اسم و شأن خودت، خیلی خیلی در انظار بد است، ملتفت این نکته‌ها باش. عاقبت خوب برای شخص تو ندارد، صریح می‌نویسیم. دیگر زیاده از این لازم نبود.

۲۵ شهر شوال

جواب

به خاک پای مبارک اقدس - روحنا فداه:

دست خط مبارک تلگرافی که مرقوم فرموده بودند، زیارت نموده، مباحث بی‌شمار حاصل آمد. هرگاه این غلام بخواهد در آن موقع زیاده بر آن چه دیروز به توسط وزرای عظام به عرض رسانیده، چیزی عرض نماید، جسارت است و حالا وقت این عرایض نیست. آن چه ممکن بوده است، این غلام با آن که اختیار یک تومان در این مملکت ندارد و نداشته، از پارسال تا حال خدمت کرده. سی هزار تومان الان قبض خزانه‌دار نظام از بابت پارساله و امساله قرض کرده داده‌ام که همه را تنزیل می‌دهد. الان هم با آن که به یک تومان مال دولت مداخله نکرده، وجه نظام را بالتمام اول سال محل داده، گمرک را موضوع نموده، غلّه را موضوع نموده، به صاحب جمع غلّه واگذار کرده، دوازده هزار تومان این چند روزه باز گفته‌ام قرض کرده داده‌اند که بعد از وجه نظام عوض داده شود.

به هیچ وجه از خدمت خود را کنار نکشیده و نخواهد کشید و تا جان در بدن دارم در غلامی و جان‌نثاری حاضرم و هرچه هم دیروز عرض کرده‌ام فعل بوده، نه حرف. اردوی مرکب از دو فوج و چهار عرّاده توپ با یک صد و پنجاه بار قورخانه و چادر و ملبوس و قورخانه‌چی و مهندس و حکیم و سایر مایحتاج حرکت داده رفتند. حاجی صدرالدوله را هم سه روز قبل فرستاده‌ام با یکصد نفر سوار طهماسب قلی‌خان آن سوارهای مقدم و چلبیانلو و سلیم‌خان و محمدحسین خان بختیاری را هم با محمد صادق خان آجودانباشی، مدتی است یک فوج هم از خوی با شیخ علی‌خان سرتیپ و قورخانه که خواسته بود، اقبال‌الدوله با اسب توپ‌خانه از آن جا با تلگراف هر طور بود حرکت داده‌ام که دو روز است رفته‌اند. حالا هم به همان ترتیب فوج که عرض شد، اخبار شده، علی‌الاتصال تأکید می‌شود و خود این غلام هم آمده است در باغ‌شمال که نزدیک به محل اردو باشد که هر چه سرباز برسد، فوراً تهیه دیده، حرکت بدهد؛ ولی این که مقرر شده صاحب‌دیوان که خلع شده و امین لشکر که احضار شد این غلام مسئول واقع گردیده، در حقیقت این غلام اعم از این که آن‌ها باشند یا نباشند، در غلامی تا جان دارد مسئول است و دقیقه‌ای غفلت ندارد؛ ولی به نمک قبله عالم -روحنا فداه- این صدماتی که حالا می‌خورد همه از سابقین و قدری هم غفلت یعنی عدم مراقبت خود غلام است که چرا از ده سال قبل تا حالا نباید این طور که حالا مراقب است باشد. به آن‌ها هم هر وقت گفتم یا گفتند آسوده باشید همه کارها را کرده‌ایم یا آن که شکوه و شکایت از دولت داشتند، قدری هم سخت می‌گرفت این غلام استعفا بود می‌کردند. از پارسال هم که این غلام مراجعت نموده، ملاحظه فرمایید به بلای قحط و غلا گرفتار که همه مردم این مملکت اعم از سرحدات و سایر تلف شده که هنوز هم رفع نشده. امسال هم قریب یک ماه است که شروع به کاری ننموده. علی‌الاتصال با هر چاپار از دارخلافه اخبار متواتر در تغییر می‌رسد. با این تفصیل آنی این غلام غفلت نموده است و این که مقرر رفته است که از دفتر لشکر صورت خواسته‌اند به عرض رسیده، ده پانزده هزار نفر قشون در آذربایجان است، این هم یکی از آن عرایض است که همه وقت شده. مگر

قشونی که ثبت در دفتر است، فی الواقع همه قشون است؛ از جمله سواره مهاجر و نصرت و سایر یا آن که فوج‌های بی‌پا که نه صاحب منصب معتبر دارد و همه کسر و بی‌ماخذ. این غلام هرگاه بخواهد مفصلاً عرض نماید، موجب دلتنگی و شکایت از هم‌قطاران خواهد بود، اگر عمری باقی باشد، این مرتبه که شرفیاب خاک پای مبارک می‌شود، آن چه باید به عرض خواهد رسانید که صاحب دیوان یا امین لشکر یا سابقین چه گذاشتند در این مملکت از تدارکات؟ والله به نمک قبله عالم - روحنا فداه - جگر این غلام آتش گرفته از این که این فقرات در خاک پای مبارک پوشیده است، یا چه وقت این غلام استدعا نمود که امین لشکر یا صاحب دیوان معزول باشند؟ این غلام همه وقت آه و ناله که داشت برای این بود که مال دولت از میان نرود. نه به مصرف دولت می‌رسد، نه تهیه به جهت روز بد می‌شود. امین لشکر را قبله عالم - روحنا فداه - پارسال برای آن که مبالغی از گمرک باقی داشت و مبالغی هم از وجه نظام و مالیات آن جا برداشت کرده بود، برداشتند؛ والا این غلام که با آن‌ها یا دیگران همسری ندارد و نمی‌خواهد خود به جای آن‌ها باشد. بالجمله، چه عرض کنم این که مقرر فرموده اند این بلباس‌ها قابل این فقرات نیستند، این غلام هم عرض نمی‌کنند که قابل هستند؛ ولی بی‌استعدادی این طرف محل تشویش است. از این گذشته این مقدمه حمزه آقا نیست، والا این حمزه آقا تا حالا سه مرتبه است هرزگی کرده، در دوازده سال قبل هم که مرحوم سردار بود و آمد سردشت را آتش زد و کل آن صفحات را چاپید و تمام کرده که مرحوم مظفرالدوله با دوازده هزار قشون به سر او رفت و فرار کرد یک دفعه دیگر شصت نفر از قراپاها را کشته و آن صفحات را مغشوش کرد. هر گاه فقط او باشد، باز هر طور است حکایتی ندارد؛ ولی این مقدمه شیخ عبیدالله و کسان او است که بار اکراد سرحدی همداستان شده‌اند. این اضطراب غلام از بابت اوست، ملاحظه فرمایید در همچو سرحدی نباید سی چهل هزار تومان پول بی‌خرج باشد که در همچو مواقع به کار بخورد. مواجب مردم که مصرف این کارها نخواهد خورد. دیروز مقرر رفته بود هرگاه تنخواهی لازم باشد، از گمرک قرض شود و مباشر گمرک را خواسته جواب می‌گویند به هیچ وجه امکان ندارد.

هر گاه لاعلاج باید داد، یک هزار تومان سه چهار روزه راه می‌اندازیم. این هم گمرک که دو بیست هزار تومان محل نقد دولت است و محل اعتبار است؛ مع‌هذا از تصدق فرق مبارک هر طور باشد این غلام چنان چه تا حالا نگذاشته است کار دولت تعویق بشود، باز هر طور است راه می‌اندازد. این که مقرر رفته با وصف قشون آذربایجان چه احتیاج به قشون عراق است، اولاً همه مال پادشاه و قبله عالم - روحنا فداه - است؛ ثانیاً چون این فواج دزد بی‌پاهستند و افواج پادار خوب همه در سفرند، به این علت استدعا نموده و قطعاً آن‌ها هم نخواهند رسید. از این فقرات گذشته، تکلیف این غلام این است تا در این مملکت است، آن چه می‌بینید به عرض برساند. اگر قبول شود، زهی سعادت این غلام است که در موقع روسیاه نمی‌شود؛ ولی استدعای عاجزانه این غلام این است که تا این غلام در این مملکت است، هرگاه چیزی صحیح با قاعده باشد که عرض می‌نماید قبول فرمایند. بعد ملاحظه نتیجه را بفرمایند، والا آن چه غلام عرض کند، همه را محل اعتنا ندانند، چه خاک به سر می‌تواند نماید؟ این غلام نه ماه قبل که قشون احضار می‌شد به دارالخلافه، شرح مفصّلی به خط خودم محرمانه به جناب مشیرالدوله نوشته بودم که به عرض خاک‌پای مبارک برساند و همین اوضاع سرحد و شیخ عبیدالله را در آن ضمن عرض کرده بود و استدعا شده بود که اردوی مختصری در چمن در درشک امسال زده شود، حتی خرج اردو را هم پیشکش نموده بودم. نمی‌دانم نظر مبارک رسانیده یا نرسانیده؟ مسوده آن کاغذ به خط این غلام حاضر است. با چاپار دوشنبه ارسال می‌نماید. استدعا دارد ملاحظه فرمایند و انصاف ملوکانه هر چه اقتضا [کند] با تلگراف جواب مرحمت شود و یقین هرگاه عرض غلام مقبول افتاده بود و در چمن درشک اردویی بود ابداً هیچ یک این فقرات واقع نمی‌شد. عرض غلام قبول نشد و یا به عرض نرسانیده‌اند. مستدعی است بعد از رسیدن مسوده اصل کاغذ غلام را هم بخواهند از مشیرالدوله ملاحظه فرمایند که ده ماه قبل این غلام این فقرات را می‌دانسته یا خیر. در این مقدمه هم حالا که دست به این کار زده شده، باید تمام شود که یک مرتبه آسودگی حاصل شود و این غلام حاضر است که این شاءالله تعالی به اقبال همایون این

کار را تمام نماید. هرگاه کار به جایی برسد که خود غلام هم باید برود، خواهد رفت و تنبیه کامل از آن‌ها خواهیم که اسباب رفاه مردم آن صفحات بشود.

کمترین غلام: مظفرالدین - ۲۵ شوال

از عمارت مبارکه به توسط تبریز:

به آقایان دهبکری و بیگزاده‌های ساوجبلاغ از قرار تفصیل تلگراف نمایند. خیلی افسوس خوردم.

آقایان: قادر آقا، رسول آقا، حسین آقا، اسمعیل آقا.

بیگزاده‌ها: احمد بیگ، فیض الله بیگ، خان باباخان.

و تعجب کردم که غیرت شماها کجا رفت که از خارج بیایند دهات و آبادی ساوجبلاغ را بچاپند و شماها دست بر روی دست گذارده، نگاه کنید؟! ماها اعتقادمان این بود و باز هست که کل آن سرحدات را به زور غیرت و جمعیت ساوجبلاغ نگاه داریم. شما را چه شد که برای حفظ ناموس در خانه‌های شما باید فوج و سوار خمسه و تبریز مأمور شود. فرضاً از یک راهی به ملاحظه قصور و خیال دلتنگی از بعضی اوضاع بهم رساندید، نباید بگذارید خللی به ناموس و غیرت شما وارد بیاید. در هر احوال شخصاً رفع این فساد و ماده فتنه و آشوب را از شما می‌خواهم که به خاک‌پای مبارک مشرف شده، با افتخار تمام عرض نمایم: این است نتیجه غیرت و دولت‌نخواهی اهالی ساوجبلاغ! زود و جواب بدهید. استعداد قشونی هم از تبریز مأمور روانه شده است. زود رئیس تلگرافخانه تبریز روانه کرده، به قادر آقا بدهد و جواب که آورد، به تلگرافات بزنید.

مستوفی الممالک - ۲۴ شوال

دست‌خط مبارک به تبریز:

مخبرالدوله به ولیعهد الان تلگراف شود که حاجب‌الدوله هنوز نه آدمی فرستاده است، نه قراری داده است، نه مداخله‌ای کرده است. تا از حالا آدم او برسد و قرارهایی که لازم است بدهد و سواره قهره‌سواران را سان ببینند، بشناسد و تعهد نظم راه و

مسئولیت را آن وقت بتواند قبول نماید، نه از حالا، از امروز تا روزی که حاجب الدوله فراغت از عمل حاصل نماید، نظم راهها با کارگزاران آذربایجان است.

حضور مبارک حضرت مستطاب اشرف والا ولیعهد - روحی فداه:

امر و مقرر فرمودند چاپار رسید و نوشتجات را رسانید. ملاحظه فرمودیم. جواب مفصل به دست خط مبارک صادر شد. از چاپا امروز روانه می‌شود. ولی قبل از رسیدن چاپار لازم بود که به بعضی ملاحظات حکم و مقرر گردد. همین امروز باید حکومت ساوجبلاغ را تغییر بدهید تا طرف مقابل تصور نماید که آن هم حرکت از روی حکم و میل خاطر حضرت والا نبوده است. چون بدون حکم مرتکب این مسئله شده است، او را عزل نموده‌اید و در حقیقت یک نوع استمالتی است که از حمزه آقا می‌شود؛ و از طرف دیگر برای آنکه مشت پُر هم در مقابل باشد، قشون مقرر معجلاً روانه کنید. اهمال و اغفال نشود و هر کس را که حالا به این حکومت صلاح می‌دانید و می‌فرستید اگر چه موقت هم باشد، باید آدم پخته عاقلی باشد که رفع مآوِج را به استادی و پولتیک بکند و چنان که لازم است به خوبی از عهده این خدمت برآید.

مخبر الدوله - ۲۶ [شوال]

جواب:

جواب جناب مخبرالدوله در باب طرق و شوارع که مقرر رفته است، به حاجب الدوله محول شود. من دیروز به جناب مستطاب اجل اکرم آقا در تلگرافخانه گفتم که به خاک پای مبارک عرض نماید من هم کمال تقویت را از او خواهم کرد. دیگر من بعد ابداً من مسئول امنیت راهها نخواهم بود، به جز خود حاجب الدوله، و او مسئول است در کمال تقویت هم از او می‌شود. در باب لطفعلی خان هم، به چشم، به طوری که فرموده‌اند نزد او می‌فرستم که همان طور که مقرر شده است از طرف مراغه به دارالخلافه بیاید و به رکاب مبارک مشرف شود.

ولیعهد - ۲۶ [شوال]

به تبریز دست خط مبارک:

به ولیعهد تلگراف شود الآن و جواب بگیرند آن چه نوشته‌اید و عرض کرده‌اید همه صحیح است؛ اما حالا اعاده حرف‌های سابق و ابراز اسناد و تشکی از نفهمیده‌کاری سابقین هیچ به کار نمی‌خورد و به جز تزیین وقت ثمری ندارد. اعمال سابقین بد بود یا خوب، گذشت. حالا امروز باید فکر کار کرد. برای بعد از این‌ها چاره‌جویی‌ها نمود و من هم عمده مقصود از این تغییراتی که دارم همین است که کارهای قشون و سرحدات به خصوص آذربایجان را از نوکر و اسلحه و خزانه و غیره و قورخانه ان‌شاءالله به طور دلخواه منظم نمایم. حرف را باید کم زد، اما کار باید زیاد کرد. ان‌شاءالله قشون‌هایی که فرستاده‌اید ان‌شاءالله و به موقع برسند. البته اشرار را تنبیه خواهند کرد. الیچی کبیر در این جا همه را همراهی می‌کند و به والی وان تلگراف‌ها کرده است که شیخ را منع نماید و انکار شدیدی هم دارد که این اخبار به این شدت صحیح نیست. اگر باشد به من قبل از وقت اطلاع می‌دادند. خلاصه، به اسلامبول هم تلگراف‌های مؤکد شده است، اما این همه تلگراف مفصل که نوشته بودید، هیچ نوشته‌اید که خبر تازه از ساوجبلاغ چه هست؟ آیا واقعاً اکراد و اشرار چه کرده‌اند؟ و حالا کجا هستند؟ چه خیال دارند؟ اهالی ساوجبلاغ دیگر در حفظ خودشان و دهاتشان چه اقدام کرده‌اند؟ خیلی بعید است که اهالی ساوجبلاغ خودشان را دست بسته تسلیم اکراد شیخ عبیدالله و حمزه آقا نمایند. آخر آن‌ها هم آدم هستند، ایل هستند، غیرت دارند. در مقام ضرورت شش-هفت هزار پیاده و سواره از مکرری برمی‌خیزد. آن چه باشد بی‌پرده زود به عرض برسانید. در فقره پول نوشته بودید در مخابرات سابق البته امین‌الملک به شما تلگراف کرده است که از بابت توشقان‌ئیل از بعضی پول‌ها با قیمت گندم خمسه که عمیدالملک حمل تبریز کرده است، قریب هشتاد هزار تومان طلب دولت است. جواب این فقرات را هیچ نوشته بودید. با این همه پول نباید از بی‌پولی بنالید.

جواب

به خاک پای اعلیٰ حضرت اقدس ملوکانه - روحی و روح العالمین فداه:

در باب امورات مملکت و قورخانه و خزانه نظام و سایر لوازمات این سرحد که امر مبارک شرف صدور یافته بود، این غلام زیارت کرده و تشکرات بی پایان به جای آورده که عرایض این غلام به درجه اجابت مقرون افتاد. این که این غلام از سابقین در تلگراف دیروز عرض کرده بود، من باب این بود که اگر آن اسباب و تهیه حاضر بود، حالا کار به این مقامات منجر نمی شد. همین اول بار اردویی حرکت می کرد. دیگر این مفاسد بیرون نمی آمد و ان شاء الله من بعد الیوم به همان قسمی که امر فرموده اند حرف را موقوف و کار را پیش می اندازد؛ ولیکن بسته به این است که عرضی که این غلام بی مقدار می نماید، چنین تصوّر نفرمایند از روی هوا و هوس نفسانی است، بلکه به جقّه مبارک که هر چه این غلام عرض کرده است و می کند، همه را از روی دولت خواهی است.

در باب اخبارات این است که از قراری که دیروز آدم خود این غلام از مراغه آمد، او هم نقل قول کرد که مثل یقین بلکه دو نفر از علما ساوجبلاغ که خودشان در اردوی پسر شیخ بودند، آمدند نقل کردند که پسر شیخ وارد قصبه شده است و شیخ را واجب اطاعه می دانند. آقاخان سرتیپ هم امروز وارد بناب مراغه خواهد شد. یکی دو فوج سرباز توپ و جمیع اسبابش را آماده کرده و همراه او روانه نمودم. ان شاء الله از بخت بلند قبله عالم - روحنا فداه - امیدوار است که این عمل خیلی به سهولت و زود بگذرد؛ لیکن این غلام عرض می کند که قبله عالم - روحنا فداه - نباید به این زودی ها از شیخ و طایفه بلباس دست بکشند؛ چرا که هر روز یک همچو اوضاعی فراهم خواهند آورد و آخر باعث مرارت کلی خواهند شد. ان شاء الله پس فردا هم اعتمادالسلطنه را با دو فوج روانه خواهیم نمود و امروز چادرش در بیرون زده است. او هم ان شاء الله خیلی زود حرکت خواهد کرد و این که مقرر فرموده اند اهل ساوجبلاغ هم چه بی غیرت نیستند، عیب کار این است که او را واجب اطاعه می دانند. در هر صورت، آدم فرستاهم که اصل وقایع را بیاورند. باز هر چه خبر رسید، به عرض می رساند.

در باب پول که به عرض رسانیده‌اند، هشتاد هزار تومان ابدأً همچو چیزی نیست. آن که از قیمت غلّه دیوانی است، به قدر شش هزار باقی است. در مقابل این غلّه هم ده-پانزده هزار تومان از خزانه در نظام طلبکار است و مبالغ کلّی هم در محل از بابت آن که رعایت نموده‌ام مانده است که باید به مرور گرفت. دیگر این غلام به وجهی مداخله نداشته که این مبلغ‌ها باقی است. آن که فقره غلّه ارسالی عمیدالملک است، ابدأً نوکرهای این غلام مداخله نکرده‌اند، غله فرستاده است نزد یک نفر تاجر. حالا هم میرزای خود را فرستاده، حساب می‌نمایند و امروز حساب او را که آورده بود نزد میرزا احمد منشی‌باشی به قدر پنج هزار تومان فیما بین آن‌ها اختلاف حساب است که آن تاجر گفته است. تنخواه را فرستاده‌ام نزد کلانتر زنجان. قرار شد آن‌ها تلگراف نمایند و اختلاف را بردارند. از بابت امساله هم این غلام چهار-پنج ماه است مداخله کرده، هرگاه دیناری حیف و میل شود، ملتزم است از عهده برآید.

این که قدری جسارت نموده از بابت سابقین، علّت این بود که همچو معلوم نشود که این غلام یا نوکرهای شخصی این غلام تقصیری دارند. به جهت آن که دخیل هیچ کاری نبوده، نه به قشون، نه به مالیات، نه به سرحد، نه به قورخانه، کی تهیه کرده که این غلام یا نوکرهای این غلام مانع شده، وجهی مأخوذ کرده‌اند. در این مدت که نداده‌اند، از بابت این بود که خواست در خاک‌پای مبارک رفع تقصیر خود را نماید والا همانست که عرض کرده تا جان دارد در انجام خدمات حاضر است. تنخواه هم خیلی لازم است. از گمرک ثمری مشکل است. لاعلاج هر قدر ممکن است باید قرض کرد. قدری هم جنس باید فروخت و کار را راه انداخت.

حالا که غروب شبیه است، محمد بیک یاور قورخانه را که به جهت بازدید قورخانه آن‌جا فرستاده بود، مراجعت نموده، کاغذهای مفصل اقبال‌الدوله نوشته، زبانی هم بعضی فقرات گفته بود، عجالاً کاغذ آخری او را عیناً گفتم تلگراف نمایند که ملاحظه فرمایند کار از این تفضیل گذشته. باید آنی آسوده نشد و فوج فرستاد و فوج نهم خوی را با اسب توپخانه و چهل پنجاه هزار فشنگ از قورخانه خوی دو روز است حرکت داده‌ام با شیخ

علی خان سرتیب رفته است. حالا هم آنی آسوده نیستم اعتمادالسلطنه را هم گفته‌ام آمده، در بیرون باغشمال چادر زده که هر چه سرباز از فوج دویم برسد، حاضر نموده، دو روزه حرکت بدهد. از قرار کاغذ اقبال‌الدوله که به نظر مبارک می‌رسد، آدم فرستاده است که سنندج و سقز و آن صفحات را هم اغتشاش کنند. قبله عالم -روحنا فداه- مقرر شود از آن طرف غافل نباشند. تفنگ‌های آینه با تفنگ‌هایی که نه فشنگ دارد نه چیزی، چه مصرف دارد؟ مستدعی است ده هزار تفنگ و چهار عرآده توپ ته‌پر با قورخانه فوراً حمل کنند. هرگاه پارسال که عرض کرده بود، مرحمت شده بود، حالا فوراً می‌فرستد و به این شدت معطل نمی‌ماندیم و هر وقت برای تهیه قورخانه به اولیای دولت نوشتیم، جواب دادند باید تفاوت عمل درست شود. از تفاوت عمل هم که این غلام تا حالا بعد از سی سال غلامی معنی آن را نفهمیده، بهتر از این نمیشود. دل این غلام آتش گرفته، خداوند إن شاء الله جان غلام را قربان خاک پای مبارک نماید.

کمترین غلام: مظفرالدین

فدایت شوم! کاغذ مفصل را دیروز عرض کرده بودم. طرف ظهر امروز که دوشنبه بیست و یکم است، رضا بیگ از نزد شیخ رسید. کاغذهایش را ظاهراً جوری نوشته، ولی سفارشات باطنی که کرده تهدید است و اظهار قدرت است و ادعای بزرگ. سواد کاغذهایش را فرستادم خودش هم با استعداد و جمعیت به مرکور می‌آید. اردویی هم با شیخ صدیق در مقابل دشت و مرکور دارد. جمعیتی هم به قول خودش در پشت کوه که خاک عثمانی است. گویا این روزها از قرار سفارشات او که سنندج و سقز و آن جاها را هم آشوب کنند، اندکی دیر کنید و این جا دهان او نسوزد، تفصیلات به هم خواهد رسانید. کاغذی حمزه آقا نوشته در مقابل تهدیدات و نصایحی که به پسر شیخ نوشته بودم، مواد آن و کاغذهای شیخ را فرستادم، به نظر مبارک برسانید. الان سلطان مراد نام آدم بنده از میان سرباز سلدوز خود را بیرون انداخته، احوالات آورده، عین کاغذها را فرستادم. کار خیلی غلیظ شده، نمیدانم چرا نشسته‌اید؟ چرا فوج و سوار نمی‌فرستید؟ وقت ایستادگی نیست! کار از کار گذشت. سلدوز رفت. ساوجبلاغ هم خدا نکرده می‌رود.

از قرار تقریر رضا بیک آقایان مکرری همه حرفشان با او یکی است و دعوت کرده‌اند شما دو اردو باید داشته باشید. استعداد عمده طرف مرکور اگر بریده شود، کار آن‌ها ساخته می‌شود. زود به من فوج و سوار برسانید. در این کار شهر معطل مانده‌ام. اگر امروز فوج‌های خوی و تدارکی می‌رسید می‌رفتم تا این که از فوج‌های دیگر هم از عقب برسانند. دویست نفر سوار و یک عرّاده توپ که فرستاده بودم خبر سلدوز را شنیده در راه نشسته‌اند. محمد بیگ جمیع احوالات را می‌داند. نه بخورید و نه بخوابید که هیچ وقت این کار نیست. زیاده زحمت ندارم. فدایت شوم کار خیلی غلیظ است و هنگامه بزرگ. باید متوالیاً فوج‌های شما برسد و استعداد عمده بفرستید که کار ساخته شود. با جمعیت قلیل مشکل است. در چندین جا جمعیت باید گذاشته شود و شهر و اطراف محکم شده، عقب سر آن‌ها رفت.

محل مهر اقبال‌الدوله - شب ۲۷ شوال

به تبریز

حضور جناب آقا با حضرت ولیعهد:

به عرض بندگی و ارادت مصدع است و سلامت وجود مسعود حضرت والا را از خدا مسئلت می‌نماید. امیدوار است که مقرون به کمال صحت و عین سلامت باشد. مستوفی الممالک ان‌شاءالله تعالی احوال آن جناب مستطاب قرین سلامت است. من که هیچ احوال ندارم از اوضاع این اکراد و پسر شیخ عبیدالله، نمی‌دانید چه معرکه می‌نماید. نه سوار هست، نه سرباز. به هزار معرکه سرباز و توپی چند روز است فرستاده‌ام هنوز نرسیده است. اکراد ساوجبلاغ را تمام کرده، سهل است به مرحمت‌آباد هم که علی‌خان حاکم مراغه رفته بود و ریخته آن جا را هم تاخت کرده، هر چه من می‌نویسم این اوضاع شیخ عبیدالله است، آن جا علی‌الاتصال می‌گویند این طور نیست. نمی‌دانم فوج گروس رسیده است به جایی که نزدیک ساوجبلاغ باشد یا خیر. سواره زنجان چه شد؟ این افواج را هم علی‌الاتصال تأکید کرده‌ام تا برسند، روانه کنم. تفنگ و توپی که از طهران خواستم حرکت دادید یا خیر؟ هر طور است امروز حرکت بدهید. برای چه وقت خوب است؟ آن‌ها همه تفنگ آینه در دست، این جا چهار تفنگ بی‌معنی ولیعهد. فوج گروس

و سوارهٔ خمسه را حکم شد معجلاً روانه شوند، بخصوص وزیر فواید تلگراف کرده است که در کارم فوج را جمع‌آوری نمایم بفرستم. این جمعیت حکماً خواهد رسید، اما فوج و سوار آذربایجان را نباید معطل اینها کرد؛ چنان که مرقوم فرموده‌اند که بعضی را فرستاده‌اند و بعضی را در کار فرستادن می‌باشند، حکم بفرمایید زود بروند و در بند چادر و ملبوس و غیره نباشند. تفنگ و توپ هم که از طهران خواسته‌اند روانه می‌شود. به کار حالای این کار نخواهد آمد. علاوه بر این هنوز قشون و مأمورین مزبور نرسیده‌اند و مقابل نشده‌اند و جنگ و جدال واقع نشده است که مضطرب استعداد زیاد باشند. حالا که این انقلابات ظهور کرده است، مبدا وضع کار را طوری قرار بدهند که طرح مسئله از داخله برگردد و به خارجه سرایت نماید و آن وقت میان دولت علیّه و دولت عثمانی گفتگو و مباحثه دست بدهد. یک دفعه خبر شویم سوار و قشون دولت علیّه از خاک خودمان تجاوز کرده، داخل خاک عثمانی شده‌اند و جایی را غارت کرده‌اند و کسی را به قتل آورده‌اند. آن که سفیر کبیر دولت عثمانی است، منکر است و می‌گوید ابداً شیخ عبدالله داخل این مسایل نیست و حرکتی بر خلاف قواعد دولتی از او ناشی نشده است؛ و دور هم نیست همین طور باشد و مردم سرحدتی خیال آشوب داشته باشند. خلاصه، این نکته را به همهٔ مأمورین و رؤسای فوج و سوار و سرحددارها حالی بفرمایند که یک قدم از خاک ایران تجاوز نکنند و حتی المقدور کار را به عقل و کدخدائی و مسالمت اصلاح نمایند. حتی به مردم ساوجبلاغ التفات بفرمایند و آن‌ها را و دارند که خودشان به مقام رفع این انقلابات برآیند و تعجیل در روانه شدن اعتمادالسلطنه و سوار و سرباز حاضر بفرمایند.

مستوفی الممالک

به جناب مستطاب اجل اشرف مستوفی الممالک:

من از دست این صاحب‌منصبان به ستوه آمدم. دو ماه است به جنرال می‌نویسم که فوج‌های هشت‌رود را برداشته بیاورد و علی‌الاتصال عذرهای بی‌معنی آورده است. الآن به خاک‌پای جواهرآسای مبارک همایون -روحنا فداه- عرض کنید که علینقی خان سرتیپ

و داراب میرزا پسر مرحوم ضیاءالدوله این جا حاضرند، این‌ها را معجلاً روانه کنم. هر کدام یک فوج را برداشته، بیاورند و روانه کنند و از همان طرف راه هشرود بروند.

ولیعهد

از مستوفی الممالک:

جنرال چه طور می‌تواند تمرّد از اوامر حضرت والا نماید. فوراً تفنگداری مأمور فرمایند برود هر قدر سرباز حاضر شده است آن‌ها را با جنرال حرکت بدهد و معطل عقب مانده نشود. آدمی هم آن جا بماند، عقب مانده جمع کرده، به فوج برساند.

مستوفی الممالک

جواب:

جناب مستطاب اجلّ آقا! خیلی حیرت دارم که این طور تلگراف می‌نمایید؛ اولاً سرباز بی‌چادر و بی‌فشنگ و تفنگ چه مصرف دارد. سربازی که برود در دهات متفرق شده و هر کدام در یک سوراخی باشند، چه به کار جنگ می‌خورد. توپ و تفنگ را من ده روز است خواسته‌ام، هرگاه فرستاده بودید، حالا از زنجان گذشته بود. حالا هم می‌نویسید فرستاده می‌شود و باز ده و پانزده روز معجلاً با قورخانه با مال‌های دولتی برسانید.

ثانیاً نوشته‌اید طرح صحبت و مسئله را از خارجه برگردانید. من چه وقت به خارجه کار دارم؟ پسر شیخ عبیدالله با ده هزار سوار جمعیت از داخله و خارجه از منزل خودش تا میان‌دواب سی فرسخ را مالیده و آمده است. هر وقت او را خارج کردیم و به خاک خارجه رسید، آن وقت من می‌گویم تجاوز نکنند. الان نصف محال مراغه را چاپیدند. دروغ چه چیز است؟ مأمورین که رفته‌اند و علمای مراغه و قاضی بناب الان کاغذی نوشته‌اند که دو محال را از مراغه تمام کردند، واضح است، خواهند گفت که دخلی به شیخ عبیدالله ندارد. هرگاه ندارد، پسرش چه کار دارد. با این جمعیت از خاک خودشان تا مراغه آمده است و علی‌الاتصال قتل و غارت است که می‌شود. نمی‌دانم چه بگویم و چه بنویسم؟ شما را به قبله عالم -روحنا فداه- قدری تصوّر نمایید در مطلب که به شما

می‌نویسم. اصل منظور همه در این است که چرا باید دولت در فکر سرحدات آذربایجان نباشد، وقتی که این غلام پادشاه عرضی می‌نماید، همه را چنین تصور می‌شود که محض جلب منفعتی است، لیکن حالا معلوم می‌شود که هر چه این غلامشان عرض کرده و می‌کند محض دولتخواهی است. توپهای طهران چه به کار سرحدات خواهد خورد، مگر بعد از انقضای امر؛ و حالا می‌دانم بعد از اسکات این عمل باز همان وضع است و پول قورخانه باید از تفاوت عمل بلا محل برسد. واضح می‌گویم این روزها کار خیلی سخت است. این کار را اندک نگیرید. تا حالا ده مرتبه به اهالی ساوجبلاغ التفات کرده، رقم نوشته، مرحمت نموده، این‌ها هم‌زبان و هم‌عهد شده‌اند. حالا کار باید قدری سخت شود و این طرف رجحانی پیدا نمایند که کم‌کم آن‌ها به حالت خود بیایند والا دیگر از التفات کردن گذشته است. گویا این‌ها چند سال است در باطن ممهّد شده‌اند. اعتمادالسلطنه را هم هر طور است این دو روزه حرکت می‌دهم.

ولیعهد

از مستوفی‌الممالک:

اگر توپ‌های ته‌پُر و این تفنگهای طرح جدید را نداشتیم، چه می‌کردیم؟ سرباز با چادر که جنگ نمی‌کند و آن طرف هم توپ و فوج سربازی ندارند که جنگ دولتی نمایند. شاهنشاه -روحنا فداه- می‌فرمایند همان تفنگ و فشنگ و توپ موجود در تبریز کفایت این امر را خواهد کرد. باز می‌فرمایند: ما هر چه می‌فرماییم آن طور بکنید و آن این است که هر قدر از فوج و سرباز موجود و حاضر دارید، زود روانه فرمایید. اعتمادالسلطنه را هم معطل فوج استعداد نفرموده، روانه دارید. از پشت سر هم روز به روز هر قدر سرباز و سوار رسید، بفرستید. تفنگداری هم برود جنرال را با سربازش هر قدر حاضر شد حرکت بدهد و آن جا بماند، باقی مانده را به فوج برساند. فوج گروس و سوارهٔ خمس هم خواهد رسید، آن‌ها را هم روانه دارید. این که می‌فرمایید نوشتن و اصرار کردم که تهیه و تدارک قورخانه و غیره برای این سرحد لازم است و تهیه نکردند، درست می‌فرمایید. حالا افسوس بر گذشته نباید خورد. بعد از این به تهیهٔ همه چیز

اقدام خواهد شد. هنوز سوار و سرباز شما با آنها برابر نشد. از کجا معلوم می‌شود که این تفنگ و فشنگ و توپ کافی نیست و به کار نمی‌آید؟ هیچ کس نمی‌گوید حضرت والا خرج تراشی می‌فرمایند، هیچ کس نمی‌گوید این حادثه اصل ندارد، خودتان را مضطرب نفرمایید و به طوری که حکم شده است، امورات را انجام و استعداد او را روانه فرمایید.

مستوفی الممالک

به جناب مستطاب اجل اکرم آقا تیمور آقای سرتیپ:

حالا در تلگرافخانه است. بحمدالله آن صفحات منظم است. خواهش کرده است خودش را مرخص نمایم برود سلماس را سرکشی نموده، علی آقای شکاک را امیدواری بدهد که آن جاها مضبوط باشد؛ و نوشته است شیخ علی خان هم قدری کسالت دارد. هرگاه مرخصی یکی از این سه نفر سرتیپ که تیمور آقا یا بهلول آقا یا حاجی اسمعیل خان بروند، نزد اقبال الدوله که از آن طرف دنبال آنها را بگیرند و رفتن تیمور آقا بهتر است عوض او بهلول آقا بیاید در خوی باشد. طور دیگر هم به نظر مبارک می‌رسد مقرر شود تا الآن بگویم آن طور بکنند.

ولیعهد

از مستوفی الممالک:

رفتن تیمور آقا به سلماس و سرکشی کردن به علی آقا امیدواری دادن به او و فرستادن بهلول آقا را با فوج ماکو نزد اقبال الدوله موقوف به میل و صلاحدید حضرت والا است. حضرت والا بصیرت به کارهای آن جا بیشتر از ماها دارند. حالا که شیخ علی خان ناخوش است، بهلول آقا با فوج ماکو برود. اگر شیخعلی خان می‌تواند با فوج خودش برود، او برود در هر احوال. حضرت والا هر چه صلاح دانند بفرمایند، از قرار این تلگراف که فرموده‌اند آن صفحات منظم است. ان شاءالله سمت مراغه هم آن تفصیل نخواهد بود که خدمت حضرت والا عرض کرده‌اند.

مستوفی الممالک

به جناب مستطاب اجل آقا:

تفنگ تباتیر این جا داریم، ولی فشنگ نداریم. الآن بگوئید از قورخانه دارالخلافة سه کرور فشنگ تباتیر به قدر دو سه کرور هم چاشنی فشنگ بار کنند و معجلاً برسانید که لامحاله این فشنگ‌ها بی مصرف نباشد.

ولیعهد

به چشم، اطاعت خواهد شد. فشنگ و چاشنی معجلاً روانه می‌شود.

مستوفی الممالک

جواب حکم مبارک تلگرافی حضرت اجل اعظم آقا - مدّ ظلّه العالی:

از این که رجوع امورات حضرت اسعد امجد والا ولیعهد - روحی فداه - از جانب اعلی حضرت شاهنشاه اسلامیان پناه - روح العالمین فداه - به حضرت اجل عالی شده است، کمال خوشحالی و سرافرازی حاصل نموده، امورات بر وفق مرام و دولتخواهی تام تمام انجام یابد. این چاکر فدوی از قدیم‌الایام بندگی‌وار دولت و چاکری موروثی داشته و دارد. گویا در حضور مبارک حضرت عالی محتاج به عرض و بیان نمی‌باشد. دیگر مقرر شده است خود فدوی اگر چه با آدم‌های خودم باشد، معجلاً بروم، امروز دیر وقت شده است، فردا که سه‌شنبه است به هر طور هست، ان‌شاءالله روانه خواهد شد. همین قدر جسارت می‌کنم که کار خیلی سخت شده است. فوج بهادران و فوج دویم خاصّه را اخبار کرده، قدری حاضر شده‌اند. فردا ان‌شاءالله همراه می‌برم. سایر افواج هم از قبیل قهرمانیه و هفتم و ششم و پنجم شقاقی و خلخال اخبار شده‌اند. هر وقت حاضر شدند از دنبال می‌رسند. اما جسارت می‌کنم که مقرر شود چند عراده توپ ته‌پُر و تفنگ مارتینی دورزن با قورخانه معتبر و فشنگ خیلی خوب زودتر بفرستند.

حضرت اشرف امجد والا ولیعهد - روحی فداه - لیلاً و نهاراً به نفس نفیس مبارک مشغول تهیه و تدارک قشون و انتظام امور مملکتی است. فی‌الجمله توجهی هم از جانب سنی‌الجوانب همایونی لازم است که ان‌شاءالله این ملاحظین رفع شوند

اعتمادالسلطنه

از مستوفی الممالک:

اگر این اظهار را از سر کرده جوان بی تجربه می شنیدم، جای ملامت نبود، اما شما که چهل سال متجاوز است در میان فوج و سرباز و سوار هستید و جنگ‌ها دیده‌اید، چرا می نویسید پس این تفنگ تباتیر و توپ ما چه حاصل خواهد داشت؟ به کار جنگ دولتی که نمی آید، به کار جنگ گُرد و چریک هم که نیاید، چه مصرف دارد؟ حیف از شما نیست این تلگراف‌ها را می زنید. زود حرکت کرده بروید. همان تفنگ و توپ و فشنگ خودمان کافی است. هنوز که شما با اکراد مقابل نشده‌اید که بدانید این اسلحه به کار خواهد آمد یا خیر. باز می نویسم که حیف از حسن ظنی که به شما داشتیم و دارم. باید بعد از رفتن ملتفت باشید که تجاوز سرحدی نشود و گفتگوی دولتی میان ایران و عثمانی حاصل نکنید.

مستوفی الممالک

به جناب مستطاب آقا:

هرگاه از اوّل به صلاحدید من گذاشته بودند، کار به اینجا نمی رسید. کاغذی دو ماه قبل به جناب مشیرالدوله نوشته بودم. مسوّدۀ آن در کاغذهای خودم بود و احدی از مطلب آن کاغذ اطلاع نداشت. من این مقدمات را دیده بودم و اظهار کرده بودم به هیچ وجه ثمر نبخشید. امروز مسوده را به خاک پای مبارک فرستادم. کاغذ مرا هم از جناب مشیرالدوله بخواهند ببینند نوشته بودم یا خیر. هرگاه آن طور که من گفته بودم کرده بودند، حالا هیچ نبود. خلاصه، نوشته‌اید طرف مراغه هم این طور نیست. به سر مبارک قبلۀ عالم -روحنا فداه- که محال را تمام کردند تا پهلوی بناب دهات را تمام نمودند. کاغذ علما و حاجی آقا علی قاضی بناب و حاجی صدرالدوله که تازه رسیده است، نوشته و حالا رسید. خدا بکند بی اصل باشد؛ اما به نمک قبلۀ عالم بی اصل نیست. حق به جانب شما هم هست. از بس که دروغ شنیده‌اید، باور نمی کنید. از من گفتن است.

ولیعهد

تأسف گذشته را نباید خورد و همه را راست و صحیح می‌دانیم. باید به مقام چاره برآمد.
مستوفی الممالک

جواب:

جناب مستطاب اجلّ آقا! عرض کنید به خاک پای مبارک در وقتی این تفنگ‌های سربازی به کار می‌خورد که الآن پنج هزار اقلأً تفنگ آینه در دست آن‌ها نباشد. تفنگ آن‌ها که هزار قدم می‌زند. این حرف من هم مثل همان حرف‌های سابق است. والله استعداد می‌خواهد، این جا نیست. این تفنگ و استعداد به کار نمی‌خورد. من که دقیقه‌ای آرام نیستم و علی‌الاتصال می‌فرستم، پریروز به قدر یک صد و پنجاه بار تهیه فرستاده‌ام؛ اما آن تفنگ و توپ ته‌پُر چاره این اشخاص را می‌کند که با تفنگ آینه‌دار هستند. از این می‌ترسد خدای نکرده مقابل که شدند آن وقت از بابت این تفنگ صدمه برسد و آن وقت افتضاح آن بدتر است. در هر صورت آن‌ها رفته‌اند اعتمادالسلطنه هم هر طور است فردا خواهد رفت. نزد جنرال تفنگدار رفته، غلام رفته، فرآش خلوت رفته است که حرکت بدهد. از من اطاعت امر است به هر طور مقرر شود حاضر و عرض من این است که هر طور به جهت ده فوج تفنگ آینه‌دار با چهار عرّاده توپ ته‌پُر با قورخانه آن بفرستید که از نماز واجبتر است، برای این سرحد اختیار دارید. در باب چادر سرباز واضح است، سرباز تا در اردو نباشد که دست صاحب‌منصب نباشد نمی‌شود و البته سرباز در ده بخوابد، جنگ نخواهد کرد؛ یعنی پیدا نمی‌شود. چادر هر طور است تهیه می‌کنم می‌فرستم.

ولیعهد

از مستوفی الممالک:

زیاده از این زحمت به وجود حضرت والا دادن بی ادبی است. همان طور که حکم همایون را تلگراف کردم، بفرمایید مجری بدارند تفنگ و توپ پُر و قورخانه و همه چیز برای آن سرحدات به قدر تدارک خواهد شد و هر قدر حضرت والا صلاح دانند، مجری

می‌شود. مطالب و عرایض زیاد داشتیم، وقت تنگ شد و حضرت والا کسل شدند، ان‌شاءالله تعالی بعد عریضه عرض و تلگراف خواهد شد. حالا اگر مرخص بفرمایید بروم با اطمینان خاطر که ان‌شاءالله تمام آن چه را حسب‌الامر عرض کردید مجری می‌فرمایند. به کردستان هم تلگراف شد که اگر مقدور باشد، فوج ظفر را حرکت بدهند و روانه دارند. به جنرال هم تلگراف شد که بدون معطلی با فوج روانه شود. به خمسه هم تلگراف شد که سوار را روانه دارد. زیاده عرضی ندارد.

مستوفی‌الممالک

به جناب مستطاب اجلّ آقا:

حالا از تیمور پاشا خان جويا شدم آدمی که فرستاده است از شیخ عبیدالله خبر بیاورد، آدمش مراجعت کرده می‌گوید: شیخ، خلیفه‌ها فرستاده است به اباقیه در میان اکراد و آن‌ها را هم دعوت می‌نماید، هرگاه شیخ خبر ندارد برای چه این کارها می‌کند، تلگراف‌هایی که تیمور پاشا خان به من گفته است، همه را گفتم برای شما بگویند، به عرض برسانید. هر طور مقرر می‌فرمایید بدون کم و زیاد رفتار شود.

ولیعهد

بسیار خوب، تلگراف بفرمایید که اقلأً با سفارت عثمانی مذاکره شود.

مستوفی‌الممالک

به جناب مستطاب اجلّ آقا:

الآن کاغذی از پیشخدمت باشی که در دهخوارقان است، رسید که سواره اکراد و بالمره صفحات مراغه را تمام کردند. مردم فراری و زخمی از ملک‌کندی و اطرف بناب به دهخوارقان رسیده، باز هم بنویسید که نباید اصل داشته باشد! حالا که در تلگرافخانه هستم کاغذ پیشخدمت باشی رسیده است.

ولیعهد

از مستوفی الممالک:

کی عرض کردیم این حوادث بی اصل است؟ خیلی خوب، تمام این‌ها اصل دارد. فرض می‌کنیم پس فردا بیشتر هم آمدند. چه باید کرد؟ جز این که فوج و سوار فرستاد و پدرشان را سوزاند، چاره دیگر اگر دارید بفرمایید. فوج و سوار از عراق و اصفهان که نباید مأمور کرد. هر قدر لازم بدانند مأمور و روانه فرمایند و ماده فساد قلع و قمع بفرمایند.

مستوفی الممالک

به جناب مستطاب اجل آقا:

تلگرافی از تیمور پاشا خان رسیده که علی‌الاصطلاح سوار از خاک آن طرف به امداد شیخ عبیدالله می‌رسند. عین تلگراف را گفتم برای شما بگویند.

ولیعهد

خدمت جناب اجل اکرم آقا:

عرض می‌شود کار سخت شده و شوخی نیست! سرباز سوار از همدان و چهاردولی سنقر هر جا باشد، با توپ و تفنگ و قورخانه تبریز برسانید که درمقابل باشند و به هر خدمتی لایق باشند و به هر خدمتی لایق بدانند حاضر بوده و هستم. من باب دلتخواهی عرض شد.

معین الدوله

به جناب مستطاب اجل آقا:

واضح است هر طور امر قدر قدرت باشد این غلام اطاعت خواهد کرد، ولی کار از این تفصیلات گذشته است، تا بینم خداوند چه خواهد کرد. خوب است حاجی حسام‌الدوله را هم معجزاً با محمد صادق خان امین نظام به چاپاری روانه کنید بیاینده این جا، وجود آن‌ها لازم است.

ولیعهد

از مستوفی الممالک:

حسام الدوله هر دو فوجش این جا است. چه طور می تواند بیابد؟ اگر تنها بیاید چه حاصل دارد؟ امین نظام هم فقره سابقه قطور و مخارج گزاف آن جا مانع از روانه کردن او است.

مستوفی الممالک

به جناب مستطاب اجل آقا:

من صاحب منصب می خواهم که پیرمرد و کار آمد باشد. حاجی حسام الدوله را صلاح نمی دانید، کسی دیگر. امین نظام حالا که مصدر خرج و کاری نخواهد بود، ولی بودن دو سه نفر صاحب منصب خوب است. حالا در این سرحد لازم است البته، محمد صادق خان را معجلاً بفرستید. چه خرجی به دست او خواهد بود؟ اگر می شود حاجی حسام الدوله را هم بفرستید، عیبی ندارد.

ولیعهد

از مستوفی الممالک:

محرمانه رئیس تلگرافخانه تبریز از روی تحقیق جواب بدهد که بابا خان آقا در شهر است یا رفته، و اگر رفته است به کدام طرف رفته، و حالا در کجا است؟ تلگراف آقایان و بیگزادگان مکرری را هم البته فرستاده، تحصیل جواب خواهد نمود.

مستوفی الممالک

جواب محرمانه:

باباخان آقا بیست روز قبل از شهر رفته بیرون. پنج روز قبل در سفیدکمر بوده، الآن شهر نیست و نمی دانم در کجا است. درست تحقیق کرده، به عرض می رسانم. به سمت ساوجبلاغ و مراغه که تلگراف نداریم. از روی حقیقت عرض نماید؛ ولی امروز از قراری

که گماشتگان حضرت والا می‌گفتند، از میان‌دوآب و بناب کاغذی رسید که حمزه آقا با سوار زیاد قریب دو سه هزار نفر از ساوجبلاغ به محال مراغه آمده، دهات را می‌چاپند و می‌برند. آن چه خود فدوی دیده، عمله راهدارخانه بناب مراغه امروز همه آمدند تبریز. درب راهدارخانه را بستند. از آن‌ها که تحقیق شدند، مذکور داشتند: به ما گفتند الان سوار به سر شما خواهد آمد، ما هم فرار کردیم. خانقاه ملکی میرزا عبدالله سر رشته دار را به طور یقین می‌گویند چاپیده و آتش زدند. با محمد صادق خان آجودانباشی هم سوار حمزه آقا نزاع نموده، چند نفر از آن‌ها کشته و زخمی شدند. حاجی صدرالدوله هم با جمعیتی که داشته و قلیل بوده، پیش نرفته است.

از خوی به تبریز

به خاک پای حضرت اسعد امجد اشرف والا ولیعهد - روحنا فداه:

حکم تلگرافی زیارت شد. به اقبال‌الدوله این کاغذ نوشته و تلگراف فرستاده شده. دیگر به خاک پای مبارک عرض شود، زیاد دست پاچه است. به فدوی هم نوشته بود زیاد تشکر از حمایت و اهتمام فدوی که نسبت به ایشان شده است کرده بود. فدوی هم کاغذهای خوب نوشتن با ده هزار جمعیت حاضر هستند از حمایت شما و خدمات دولت خود را کم نکنند، با دل و جسارت حرکت کند. از این پنج نفر اکراد نباید این قسم خیالات بشود و جمعیت هم فراهم می‌آورم، آن چه لازم باشد حمایت می‌شود. فدوی را هم اگر مرخص فرمایند، به سلماس می‌روم و راه‌ها خوب نیست. شیخعلی خان ناخوش و حالت ندارد و صاحب‌منصبان خوب قدیم پخته ندارد. یک روز مانده از هر جهت کارهای او را مضبوط کرده و روانه می‌کنم و علی خان را هم بر حسب‌الامر همایون مطمئن و آسوده کنم، با خاطر جمع در آن سرحد خدمت کند. سلماس را با نظم نگاه دارد. اقبال‌الدوله پانصد تیر گلوله و ساچمه توپ خواسته بود، از قرار تفصیل موجود نشد. عوض فرستادم، اقبال‌الدوله خواسته بود کیسه توپ چهار پوند و نیم، صد پنجاه ساچمه، صد و پنجاه تیر مقررأ موجودی قورخانه که فرستاده شده، گلوله چهل هشت تیر، ساچمه

چهل و هشت تیر، ایضاً سه پوند گلوله، صد و پنجاه تیر، ساچمه صد و پنجاه تیر، موجودی فرستاده شده، گلوله سیصد تیر، ساچمه نود و شش تیر، طرکه سه هزار و دویست عدد، مقررأ فرستاده شده، سیصد عدد مهتاب و غیر مهتاب سیصد عدد فرستاده شده، صد و پنجاه عدد بیست من مقررأ، دو من در این صورت در خوی هم این تفصیل لازم است. مقرر شود حاضر کنند. این فوج نهم و دهم تفنگ ته‌پُر دارند. اول و آخر هشتاد هزار فشنگ بود، فرستادم. دفعتاً فشنگ تفنگ ته‌پُر تباتیر یک کرور، طرقای توپ شش هزار عدد، کیسه چهار پوند و نیم، پانصد تیر گلوله، سیصد تیر ساچمه، دویست تیر کیسه سه پوند، پانصد تیر گلوله، سیصد تیر ساچمه، دویست تیر از این فشنگها کارسازی نمی‌شود. در دعوا عمل دو ساعت است. علاوه فوج نهم که هست باز این قبیل فشنگ لازم است. در هر صورت از این فشنگها در قورخانه تبریز هر چه ممکن است مقرر شود روانه خوی کنند. اسب توپخانه هم نداریم. با چادر آن هم مقرر شود زود حاضر خوی کنند. آن چه چادر بود به اقبال الدوله فرستاده، با فوج دهم همراه کرده، این جا هیچ چادر نیست. چون ملاحظه کنم، دو مصلحت هم در این دیدم. نبایست ملاحظه یک دو ده را کرد. بایست اردو باشد و سوار و تفنگچی و فوجها یکجا جمع باشند. در هر نقطه لازم باشد، فوراً امدادیه شود حالا وقتی نیست یک پاره مخارج ملاحظه شود. بنا به اظهار اقبال الدوله بد اوضاعی است فراهم آورده‌اند. کیفیت ساوجبلاغ معلوم، ارومیه هم عیب برسد. بد جایی خواهد رسید. اگر اذن می‌دهند، فوجها متفرق است، همه را جمع کرده، اسباب و غیره هم لازم است. توپ و توپچی و چادر و فشنگ حاضر کنند و باید هر نقطه محتاج شد، فوراً حاضر بشود. رفع یک باره کارها شود. زیاد اقبال الدوله واهمه دارد. اظهار کردم از هر بابت آسوده باشد. حرکت پنجاه نفر گرد نبایست دست پاچه شد. با ده هزار جمعیت به شما حمایت و جان در راه دولت خواهم داد و نوشتم همه روز احوالات را خبر بدهد و خودش هم با جمعیت ایلاتی اردو فراهم بیاورد و دریناس خان را محرمانه فرستادم ماکو، هم نوشتم جمعیت فراهم آوردند. اکراد آن جاها در چه خیال است با خبر باشند و از جانب شیخ خلیفه طرف اباقیه بایزید به میان اکراد

و داخله و خارجه رفته، تا مطلب بروز کند و این چاکر هم آدم حسین خان را میان ایلات اباقیه سمت آن طرف فرستادم درست مطالب معلوم شود و اگر به حمایت بروند فکر آن را بکنم. سواره آن جا لازم است و هیچ سواره نیست. پانصد نفر سوار جمع فرمودند، با هزار ماجرا دویست نفر حاضر می‌شود، آن هم سواری باشد به کار آید نیست، مگر موجب و جیره ده هزار تومان بگیرند، در میان لوطی‌خور کنند. فدوی هم به حکومت گفتم دست نگاه دارد ندهد و هر کدام حاضر خدمت شد بعد بدهد، والا مال دولت بی جهت نرود یا سواره دیگر حاضر و پادار شود و یا حسب الامر جیره و غیره آن‌ها مصرف فوج‌ها شود. از حرکت اکراد اباقیه هم این روزها طرف ماکو و دهات چالدران هرزگی می‌کنند. اکراد آن طرف نقلی نیست، عیب کلتی به هم نمی‌رسد. در هر صورت باید جمعیت فراهم آورد. در خوی طرف ارومی مغشوش شده است. خدا نکرده آن جا هم عیب کند، این صفحات طورهای دیگر می‌شود. این است باید اسباب فراهم کرد. در هر نقطه لازم باشد، حمایت برسد. وقتی نیست در این کارها غفلت کرد فشنگ تفنگ ته‌پر و پادار و ملبوس و توپچی مقرر شود فوراً در خوی حاضر کنند. اگر اجازه فرمایید این سواره و پیاده و تفنگچی در خوی با فوج‌ها جمع بکنم، جیره آن‌ها باید برسد. این وقت ملاحظه پنجاه من غله نبایست کرد. بنا به اظهار اقبال الدوله بد اوضاعی فراهم شده است. اسباب و جمعیت ملتی فراهم کرده، این چاکرها هم باید آن طور رفتار کنیم. خدا نکرده از طرف ارومیه هم طوری دیگر شود، این طرفها هم بد می‌شود و همه جا سرایت خواهد کرد. فدوی ارومیه و خوی و ماکو از تبریز سؤال و جواب دارم، هر ساعت لازم است به خاک پای مبارک عرض کنم نمی‌شود از عهده پول تلگراف برآیم. اگر با چاپار عرض کنم، موقع کار و خدمت می‌گذرد. استدعا آن است حکم و مقرر شود هر عرض دولتی باشد تلگراف می‌شود بدون خرج عرض شود. این چاکر جان و مال و طایفه در راه دولت و حضرت اشرف -روحنا فداه- گذاشته و هر کس هم نکند به قدر امکان پدر او را آتش خواهیم زد، تا به یاری خدا چه شود. تقویت و التفات در هر ماده لازم است مقرر شود. جای غفلت نیست. حاکر از همه جا نوشته و اسباب فراهم کرده‌ام و منتظر هستم،

حاضر. خوی و یا جای دیگر به هر جا لازم شود فراهم باشد. امر، امر حضرت والا -روحنا فداه- است، واجب بود به طور روزنامه جسارت شد.

تیمور

جواب به خاک پای مبارک:

درباس خان هنوز مراجعت نکرده و دیر هم نکرده است. می بایست نزد شیخ، جاسوس فرستاده، خبر صحیح بیاورد؛ ولی از قراری که امروز از اکرادها آمده بودند، خلیفه با کاغذ شیخ به میان ایلات سمت ساطمانس و غیره پهلوی قطور تبعه دولت عثمانی رفته بوده است و از سمت ساطمانس سوار به امداد شیخ می رفته است در سمت اباقیه، و بایزید هنوز خبری نیست. جاسوس رفته، هنوز مراجعت نکرده است.

تیمور - ۲۸ شوال

از خوی به طهران:

به عرض خاک پای مبارک همایونی -روحی و روح العالمین فداه- می رساند دست خط مبارک شرف صدور یافته بود، زیارت و فخریه حاصل، با جان و مال و طایفه در هر حال فدا و جان نثار بودیم. باز تا جان داریم نثار خواهیم کرد. از طرف ماکو و خوی، خاطر مبارک جمع، نوعی خدمت می شود. هم آسودگی و انتظام باشد و هم فخریه از هر بابت از خاک پای مبارک حاصل، سرافراز باشم. بیست و سیم ماه این خانه زاد به اقبال الدوله کاغذ نوشته و تلگراف هم فرستاده، احوالات آن طرفها فوراً به حضور حضرت اشرف اسعد والا ولیعهد - روحنا فداه- تلگرافاً عرض شد. البته به عرض خاک پای مبارک می رسانند از حمایت کارهای اقبال الدوله این خانه زاد و فوراً برای خدمت دولت از انجام آن فروگذار نمی شود. در همسایگی محض خدمت دولت از حمایت این خانه زاد در حق ایشان کمال رضایت دارد. نوشتجات خانه زاد روز به روز به اقبال الدوله می رسد. خود را گم نکنند. با پختگی و جسارت حرکت کنند. اظهار کرده بودم با ده هزار جمعیت از خوی و ماکو در هر حال امداد حاضر است. فکر نکنید این قبیل حرکت های اکراد این کیفیت

او را و اهل ولایت ارومی را آسوده و دلگرم کرده است. از قرار اظهار اقبال الدوله ساوجبلاغ را از طرف حکومت خالی کرده‌اند و ارومی هم زیاد اکراد و شیخ عبدالله جمعیت در سرحد کرده است، دهات ارومی و شهر و غیره آسوده نیستند. از دهات و غیره هم می‌چاپند. [از] قورخانه، توپخانه خواسته بودم، پانصد تیر گلوله و ساچمه با سایر لوازم توپ امروز روانه شد. در خوی هم قورخانه نیست. اقبال الدوله دویست و پنجاه تیر چهار پوند و نیم خواسته بود، به همه جهت یک صد تیر به عمل آمد، به ارومی فرستادم. خود چاکر هم فردا چاپاری به سلماس می‌روم. راه‌ها خوب نیست. شیخعلی خان هم ناخوش و حالت هم ندارد و صاحب‌منصبان خوب در فوج نیست. رفتم، نظم می‌دهم. در راه به احتیاط قورخانه را و خود را به اقبال الدوله برسانند و علی‌خان را هم در آن چه حدود امیدوار کرده باشم و عباسقلی خان را برای این خدمت از سلماس روانه کنم طرف سلماس را نگاه دارد، از احوالات شیخ با خبر باشم و هم برای اقبال الدوله یک نوع تسکین قلب شود و حالا هم آن چه لازم است به اقبال الدوله می‌نویسم آسوده خاطر باشد، از هیچ چیز واهمه نکنند. نوشتجات شیخ طرف اباقیه و طرف بایزید و طرف ماکو به اکراد و سی چهل طغرا کاغذ به خلیفه‌های خود روانه کرده است. این چاکر جاسوس فرستادم میان اکراد و تبعه عثمانی و سرحد خوی و ماکو آدم حسین خان با آدم این چاکر محرمانه در میان اکراد می‌روند. خیال چه باشد، معلوم کنم و همه به خاک پای مبارک عرض شود. ماها هم در فکر خودمان باشیم. از فوج ماکو و فوج نهم به قدر هزار نفر در سرحد و غیره به جهت حفظ جاهای لازم فرستادم و حالا ملاحظه می‌کنم و مصلحت در این است در این مقام فوج‌ها پراکنده نباشد. یک نقطه حاضر کنیم و سایر لوازم و دیگر تفنگچی و سواره ایلجاری یک محل باشیم. دور خوی بهتر است. خدا نکرده طرف ارومی و غیره اتفاقی برسد. فوراً امداد برسانیم و از دو ده نبایست در این مقام‌ها پایی شد. خوی [محل] اردو و جمعیت شد. طرف ساوجبلاغ و ارومیه هم امیدوار می‌شود. در این مقام‌ها دولت ملاحظه پنج من غله را نبایست نماید. از قراری که معلوم می‌شود شیخ این عمل را ملتی نخواهد در این حدود با اکراد و غیره فراهم آورد. در این صورت لازم است سواره تفنگچی سوای فوج‌ها در خوی حاضر کنیم.

فوج‌های خوی تفنگ‌هایی که دارند، ته‌پر است. هشتاد هزار تیر فشنگ با فوج دهم فرستاده‌ام و حالا یک تیر فشنگ در خوی نیست برای فوج نهم یا اگر به فوج دهم لازم شود از حضرت والا -روحنا فداه- هم استدعا شد فشنگ روانه فرمایند و چادر هم آن چه برای اقبال‌الدوله فرستاده و به فوج دهم دادم یک چادر دیگر در خوی نیست و اسب توپخانه ندارد و توپچی ندارد و پنجاه شصت نفر از خوی و سلماس توپچی عقب خانه و فراری بود، حاضر کردم در مرند هم باشد. می‌فرمایید بفرستم حاضر کنند. می‌دانم لازم خواهد شد و ملبوس هم فوج ندارد. حضرت والا -روحنا فداه- حکم فرمودند در خوی دوخته شود. به حکومت مقرر بود، این هم می‌گوید باقی ندارم. در این صورت فوج بی‌ملبوس زیاد بی‌قاعده است، مثل چریک حساب می‌شود. این چاکر یک شاهی مال دولت را بی‌جهت مصرف نمی‌کند. لازم می‌شود ناچار عرض می‌کنم برای خدمت دولت چون سواره لازم است، در این سرحد آن سواره هم مرحمت می‌شود و به قدر ده هزار تومان پانصد نفر سواره مقرر این سرحد است. با هزار ماجرا دویست نفر نشده است حاضر شود. آن هم سواره نیست به کار آید. در این امر هم مانده‌ام. معطل چه کنم؟ وقت می‌شود، رجوع خدمت می‌شود، هیچ کار نخواهد شد. مال و دولت هم می‌رود، خدمت هم بر نمی‌آید. حالا قراردادام هر کدام حاضر شود سوار لایق به کار خدمت برآید، موجب و جیره خواهم داد و آلا مال دیوان را نمی‌دهم، مصرف فوج‌ها و غیره می‌شود یا عوض سواره پادار گرفته می‌شود و به کار دولت برآید. چون از طرف تبریز و ارومی و خوی و ماکو مطالب فوری است، اگر تأخیر شود، مصلحت دولت نیست. این است با تلگراف عوض می‌کنم مخارج کلی می‌شود. تا حال چهار صد تومان با تلگراف سؤال و جواب شده است. به خاک پای مبارک استدعا می‌کنم در این ایامها مطالب دولتی آن چه باشد پول تلگراف مطالبه نکنند. ساعت به ساعت مطالب عرض شود و خطا در مطالب به هم نرسد. فوراً چاره کند. درباس خان را فرستادم سرحد قطور را مضبوط کند. پیش شیخ جاسوسی بفرستد، حالت آن طرف اکراد درست حالی و با خیر باشد. اکراد و تبعه دولت عثمانی هم با خیر باشد. به فدوی خبر بیاورند. ماکو هم نوشته سواره اکراد تفنگچی و سرباز در ماکو حاضر کنند. وقت لزوم در هر نقطه لازم حاضر کنم حالت

اکراد آن طرف هم خبر باشند و در این ایام جان و مال در راه دولت نثار خدمت شود.

تیمور - ۲۹ سوال

جواب به تیمور پاشا خان سرتیپ:

تلگراف‌های شما را که به حضرت والا ولیعهد - دامت شوکنه - عرض کرده بودید، همه را حضرت والا به طهران تلگراف فرموده، از عرض خاک‌پای مبارک همایونی - روحنا [فداه] - گذشت. خدمات شما در این حادثه و اهماتی که کرده‌اید، همه منظور نظر اقدس همایون اعلی - روحنا فداه - گردیده است. مخصوصاً مقرر فرمودند که مراتب التفات و مراحم ملوکانه را به شما تلگراف نمایم و می‌فرمایند تیمور پاشا و خانواده او همیشه مصدر خدمات دولتی بوده‌اند. باید از سوار و سرباز قدر مقدور و ممکن باشد، به زودی تهیه کرده و بر سر اکراد بریزد و آن‌ها را طوری مستأصل و پریشان نماید که آوازه آن به اطراف ممالک ایران بلکه به خارج برسد. واضح است با این التفات همایونی جا ندارد که شما یک ساعت آسوده و آرام باشید.

مستوفی الممالک - سلخ [سوال]

از تبریز به طهران:

به خاک‌پای اقدس اعلی - روحنا فداه - الآن خانلرخان نام که پسر عموی محمد حسین خان بختیاری است که دیروز از مراغه بیرون آمده بود، رسید، و از اقبال مبارک تفصیلات خوب تقریر کرد که به قدر سیصد - چهارصد نفر از اکراد را کشته‌اند و چند نفر هم از این طرف زخمی شده بودند. اردوی حاجی صدرالدوله و آقاخان سرتیپ و توپ هم رسیده است. فی‌الجمله آسودگی شده است. خان باباخان حاکم صاین قلعه هم با دو بیست - سیصد نفر سوار از صاین قلعه خودش را رسانیده است. قاسم خان هم که سرتیپ بود و بیچاره را تمام کردند با وصف معزولی آن هم در مراغه خیلی خوب خدمت کرده است. امیدوارم به اقبال مبارک همین قدر که افواج جمع شوند، این غایله بخواهد. مستدعی

است مقرر فرمایند سوارة زنجان خودشان را زود برسانند که با آنها سوار
مقابله می‌نماید.

کمترین غلام: مظفرالدین - شب سلخ شوال

حضور حضرت والا ولیعهد - دامت شوکته:

تلگراف‌های حضرت والا به خاک‌پای مبارک که سیصد-چهارصد نفر از اکراد کشته
شده‌اند و افواج و سوارها نزدیک کار شده‌اند، رسید. مایه کمال خوشوقتی خاطر همایون
گردید. حق این است که حضرت والا گرفتار زحمت بزرگی شده‌اند. چون خدمت دولت
و حفظ بندگان خدا و رعیت است، چندان بر حضرت والا ناگوار نیست. تأکید شد سوار
زنجان زودتر خود را برسانند. فوج گروس هم معجزاً خواهد رسید و فوج قزوین هم در
شرف حرکت خواهند بود. خاطر حضرت والا جمع باشد که به طور شایسته رفع این
حوادث با مراقبت حضرت والا خواهد شد. به تیمور پاشا خان هم تلگراف
مرحمت‌آمیز شد.

مستوفی‌الممالک

خوی:

به تیمور پاشا خان بگویند که اعلی‌حضرت اقدس همایون شاهنشاهی -روحنا فداء-
از خدمات شما و مراقبت‌هایی که در رفع این حادثه دارید، کمال خشنودی را دارند.
حضرت والا ولیعهد -دامت شوکته- زیاده از اندازه از خدمات شما اظهار خشنودی
فرموده‌اند. تلگراف کرده‌اند وقت آن نیست که خود را معطل چادر و ملزومات فوجی
کرده، از سوار و سرباز هر قدر بتوانید حرکت داده، تنبیهی از متمرّدین به عمل بیاورید
که سال‌ها تعریف نمایند.

مستوفی‌الممالک - سلخ شوال

از طهران به تبریز

حضور حضرت والا ولیعهد - دامت شوکته:

از قراری که حضرت والا مرقوم و از خارج هم خبر می‌دهند، پسر شیخ عبیدالله در میان اکراد و رئیس آنها او است، پس معلوم می‌شود که این کار از جای دیگر و مسئله قسم دیگر است. در این صورت حضرت والا آدم با اطلاع کافی و کاردانی لازم خواهند داشت که به مشورت آن آدم و کمک او به مقام رفع این اختلاف برآیند. در این مسئله چه می‌فرمایند؟

مستوفی الممالک - ۲۹ سوال

جواب:

جناب مستطاب اجل آقا! در خصوص شخصی که من در این فقرات و کارهای عمده و با او شور نمایم، والله بالله به نمک قبله عالم - روحنا فداه - من دلم از خدا می‌خواهد، اما نه مثل آن اشخاصی که در مشاورت همه را به طرف خودشان و فکر مداخل و بردن مال مردم از مملکت به دارالخلافه و ساختن عمارات باشند. هرگاه کسی هست که با نان و پنیر این جا قناعت کند و با من هم شور باشد، در خدمت دولت از خدا می‌خواهم. حالا هر کس را صلاح می‌دانید من تابع امر قبله عالم - روحنا فداه - و مطیع محض هستم. چه وقت من گفته‌ام نوکر نمی‌خواهم؟ شما شاهد من هستید، همه وقت طالب بوده‌ام که ده نفر نوکر بزرگ این جا باشد؛ ولی این مملکت والله تمام است، خاصه این قحطی و این صدمات. هر طور صلاح می‌دانید، به عرض برسانید.

ولیعهد - سلخ سوال

ذکر وقایع فتنه و فساد شیخ عبیدالله و اکراد در سرحد آذربایجان و قلع و قمع
 آن‌ها به دست عساکر نصرت‌مآثر، به تاریخ شهر ذی‌قعدة الحرام لوی‌ئیل ۱۲۹۷

از طهران به تبریز:

حضور حضرت مستطاب اشرف اسعد اعظم والا - روحی فداه- از اخبار صفحات
 کردستان و گروس دیروز مختصری عرض کرد. جواب هم از طرف زایدالشرف مرحمت
 شده بود، زیارت نمود، و الآن آن جواب را به نظر انور اقدس همایون شاهنشاهی -روحی
 العالمین فداه- رسانیدم و از اهتمامات وجود مبارک حضرت والا آن چه می‌دانستم در
 این مسئله معروض داشتم. مخصوصاً فرمایش شد به عرض برسانم از دیشب تا به حال
 اخبار تازه چه به عرض رسیده است؟ و نیز تا امروز به دفعات از سواره و پیاده و توپ و
 تدارک دولتی با چه اشخاصی به طرف سرحد روانه فرموده‌اند؟ و دیگر این که
 اعتمادالسلطنه الآن کجاست؟ و با او چه قدر نوکر و لوازم حاضر است؟ و چنان که تا
 حال مکرر در تحریرات تلگرافی به عرض رسانیده‌اند که شیخ یا پسر شیخ در میانه این
 اجماع است، آیا محقق است یا هنوز محض خیال است؟ و اگر محقق است خود شیخ
 است یا پسرش؟ و از اکراد خارجه چه قدر داخل خاک ما شده‌اند؟ و از اکراد داخله چه
 قدر به آن‌ها اتفاق کرده‌اند؟ و همه آن‌ها در یک مرکز مجتمعند یا متفرق حرکت
 می‌کنند؟ و اگر بودن پسر شیخ محل شبهه نیست، چرا با مأمورین خارجه روس و

انگلیس و عثمانی که در تبریز هستند، این فقره را مدلل نمی‌فرمایند تا ایشان تصدیق به این مسئله نموده، در طهران بتوانند جناب سفیر کبیر عثمانی را الزام فرمایند و مقاولات لازمه دولتی به عمل آید؛ چنان چه سفیر کبیر به هیچ وجه قبول این که احدی از خاک آن‌ها به خاک ایران داخل شده باشد، نمی‌کند، در این فقرات معروضه به هر طور جواب مقرر فرمایند، به عرض خاک‌پای همایونی خواهد رسانید.

غلام: علیقلی - غره ذی‌قعدة

جواب:

جناب مخبرالدوله از این گونه هرزگی‌های شیخ عبیدالله و پسر او شیخ عبدالقادر چنان نیست که قونسول‌های دول متجاسر را مستحضر نکرده باشم، فقط قونسول عثمانی منکر این فقره است و حال آن که شکی در این مسئله نیست. مقوی این امر کاغذ جنرال قونسولگری دولت بهیة روسیه است که به ساعدالملک گفتم بعینها تلگراف نماید. بدیهی است آن همه فتنه و فساد از اغوای شیخ و پسر او برپا شده است و می‌شود.

ولیعهد

صورت کاغذ جنرال قونسولگری:

جناب فخامت‌نصاها! استظهاراً مشفقاً مکرمماً، جنرال قونسولگری مکرر در خصوص قشون کشی پسر شیخ عبیدالله و حمزه آقا و سایر طایفه اکراد به این ولا به آن جناب فخامت‌نصاب تحریراً و تقریراً اظهارات لازمه را کرده و در جواب همیشه از طرف حکومت اظهار داشته‌اند که این تفضیل وقوع ندارد و معتنابه نیست. جای کمال حیرت و تعجب است، به قراری که تجار روس متوقفین مراغه فراراً امشب گذشته، با حالت اضطراب به تبریز آمده، اظهار می‌نمایند قشون پسر شیخ و حمزه آقا تا به مراغه رسیده و از هر جا که گذشته‌اند خالی از قتل و غارت و آتش زدن به دهات واقعه در عرض راه نبوده، حتی مأمورین و قشون حکومت این ولا را در همه جا عقب نشانده‌اند و حالا حالت شهر تبریز جوری است که کسی با جرأت و اطمینان نمی‌تواند در خانه خود بخواهد. چون جمع

کثیری از تبعه و رعایای دولت روس نیز با اهل و عیال خودشان در این ولایات متوقف و مشغول داد و ستد می‌باشند و علاوه جنرال قونسولگری دولت روس مقیم این جا است و حفظ همهٔ این‌ها در خدمات تکلیف حتمی دولتدار است؛ لهذا با نهایت احترام از آن جناب فخامت‌نصاب متوقع است که مراسلهٔ حاضره را به لحاظ مبارک سرکار اشرف امجد ارفع والا ولیعهد دولت ایران حکمران کل مملکت آذربایجان رسانیده و از روی علم و یقین معجلاً جنرال قونسولگری را مطلع سازند که آیا در مقابل این همه ازدحام و جمعیت و استعداد از طرف حکومت این ولا چه استعدادی هست و در صورتی که استعداد هم باشد، می‌توانند در مقابل آن‌ها مقاومت نمایند یا نه؟ تا دوستدار تکلیف خود را مادام که جزئی وقت در پیش است، بدانند و چاره به مأل کار بنمایند. امیدوارم که آن جناب به اهمیت فوق‌العادهٔ این فقره ملتفت گشته، معجلاً و بدون آنی معطلی جنرال قونسولگری را از قدر استعداد و همچنین از این که در مقابل حضرات اقامت می‌توانند نمایند یا نه، مطلع سازند. زیاد چه زحمت افزا شود.

فی تاریخ ظهر

جنرال قونسولگری دولت علیّه روسیه مقیم تبریز، غرهٔ ذی‌قعدة

از تبریز به طهران:

به خاک پای جواهر آسای اقدس اعلی:

از روز بیست دویم شهر شوال المکرم که خبر صریح از ساوجبلاغ و علی‌خان پیشخدمت حاکم مراغه که به میان‌دوآب رفته بود، رسید، این غلام به این دست‌تنگی و نبودن افواج و نداشتن هیچ تهیه از چادر و ملبوس و قورخانهٔ حاضر و سایر از این قرار در طرف این هشت- نه روز تهیه دیده و روانه نموده‌ام. به قدر چهار صد نفر سوار با محمد صادق خان آجودان‌باشی و رحیم خان چلبیانلو و سلیم خان و محمد صادق خان مقدم که فرستاده بود، دو فوج امیریه و چهارم را با چهار عرّاده توپ و ملبوس و مواجب و جیرهٔ یک‌ماهه و چادر و یکصد و پنجاه بار قورخانه و آن چه لوازم اردو است، از هر

قسم از فرستادن اصناف قورخانه و غیره روانه نموده، پس از آن اعتمادالسلطنه را هم با دو فوج بهادران و دویم خاصه و یک صد و پنجاه بار قورخانه و چهار عرّاده توپ و پنجاه نفر سوار خوب چریک از قراجه‌داغی از کسان آجودانباشی با یک نفر لشکرنویس و منشی و چند نفر نایب آجودان و مهندس و چادر و سایر، دیروز که یوم سه شنبه بود، حرکت داده روانه نمود. پنج شش نفر هم آدم سر جنرال فرستاده، که او را هم حرکت دادند با دو فوج خودش که امروز آدم رسید که در سه فرسخی مراغه حاضر شده، دو هزار تومان هم پول نقد تحویل اعتمادالسلطنه شده که به فوج‌های جنرال بدهد. از خوی هم یک فوج نهم را با یک صد و پنجاه بار قورخانه مضبوط با تلگراف حرکت داده، با کلّ مصارف که لازم بوده، از صابین‌قلعه هم به قدر سیصد نفر سوار با تلگراف زنجان و فرستادن آدم خبر کرده که حاکم به مراغه رسانیده، افواج شقاقی را هم معجلاً خواسته‌ام که روانه نمایم. قریب بیست هزار تومان قرض کرده، به مواجبات افواج و خرج قورخانه و سایر و انعام و غیره و غیره داده، این کارها صورت داده، ملاحظه فرمایند، در ظرف هشت-نه روز زیاده بر این ممکن است که کسی بتواند خدمت نماید؛ و حال آن که اغلب خانه افواج از ده فرسخ پانزده فرسخ و بیست فرسخ بوده است، به چه تفصیل آورده و به چه تفصیل فرستاده، قیاس خواهند فرمود. برای فوج گروس هم چاشنی روانه نموده، چادر هم به جهت دو فوج جنرال و فوج گروس لازم است، آن را هم قدغن نموده‌ام که فرآشباشی غلام کلّ اصناف چادر دوز را جمع کرده و مشغول هستند که حاضر کرده بفرستیم. حتی قاطرهای خودم را هم با اسب کالسکه برای توپ داده، روانه نموده، امیدوار است به اقبال مبارک هر طور خدمت به عهده این غلام مقرر شود تا عمر دارد، فرو گذاشت ننماید. دور قورخانه هم شب و روز مشغول ساختن فشنگ هستند. روی هم رفته تا امروز هفت فوج حرکت داده، با کلّ لوازم.

کمترین غلام: مظفردالدین، غره ذی‌قعه

از طهران به تبریز:

حضرت اسعد امجد والا ولیعهد - دامت شوکته - به موجب تلگرافی که از حاکم کردستان به عرض رسید، از توجه شیخ عبیدالله به آن سمت‌ها هم رخنه نموده پاره‌ای نوشتجات به بعضی رؤسای اکراد فرستاده، بنای اغوا و آشوب داشته‌اند. حسب الامر الاعلی نواب والا حشمت‌الدوله با اردویی مرکب از ده - دوازده هزار جمعیت معین و حرکت کردند که به حدود کردستانات رفته، در محاذات خط سرحد از سلیمانیه الی نواحی آذربایجان اشرار کرد را تنبیه شایسته بدهند و سرحد را کلیتاً از وجود چنین مردم پاک کنند. محض اطلاع خاطر والا به اختصار عرض شد، یعنی به ساوجبلاغ و خاک آذربایجان هم داخل شوند.

مستوفی‌الممالک، عزة ذی‌قعدة

جواب:

جناب مستطاب اجل اکرم آقا! در خصوص اکراد کردستان و اغوای شیخ حالا دانستید که من هر چه می‌گفتم صحیح است. ده ماه قبل من خبر کرده بودم و ست جمیع این کارها چاره‌اش همان بود که نوشته بودم. هرگاه آن وقت چاره شده بود این خیالات آن‌ها باطل می‌شد. آن‌ها چنین فهمیدند که دیگر این صفحات قشون نیست. خیالات فاسده آن‌ها قوت گرفت. حالا از روی ناچاری به همه جا دست می‌اندازند که کمک برای خود حاضر کنند. از مأموریت عم اکرم حشمت‌الدوله خیلی خوش وقت شدم. شما را به سر مبارک قبله عالم - روحنا فداه - او را زود حرکت بدهید که تأخیر به آن‌ها برسد، قوت آن‌ها کم می‌شود و زودتر رفع خیالات باطله آن‌ها می‌شود. اعتمادالسلطنه هم رفته است، امروز باید در گاوگان باشند. دو روز دیگر به اردوی آقا خان سرتیپ می‌رسند. افواج جنرال هم حالا به اردوی آقا خان رسیده‌اند. ان شاءالله تعالی به اقبال همایونی - روحنا فداه - امیدوارم رفع این اشرار به زودی بشود.

ولیعهد، به تاریخ پنجم شهر ذی‌قعدة

طهران به تبریز:

نواب فرمانفرما تلگراف را نزد بابا خان آقا بفرستد. زود جواب بگوید. بابا خان آقا این جا مذکور می‌شود که جلیل‌آقا برادرت در میان همراهان حمزه آقا است. اگر این خبر صدق دارد بسیار کار غلطی است. به هر طور ممکن است این بدنامی را باید از خود رفع کنید. اگر چه به فرستادن او هم باشد، باید اقدام کرده، خودش را به طهران روانه کنی. مستوفی الممالک، غره ذی‌قعدة

جواب:

حضرت اجل آقا! حکایت جلیل‌آقا قول دشمن است. در این جا که مذکور شده است گویا خدمت نموده و چند آدمش به کشتن داده است. اگر چنانچه خلاف کرده باشد، چه دخل به بابا خان آقا دارد. حکم بفرمایند سرش را ببرند. تصدیق را از اعتمادالسلطنه بفرمایید که مأمور شده است، والا از دست اهل غرض الحکم لله. نصرت‌الدوله، شب ۳ ذی‌قعدة

طهران به تبریز**جناب شریعت‌مآب مجتهد - سلمه الله تعالی:**

پربروز مختصری به شما تلگراف کردم و گمانم این است که با جودت ذهن و حسن انتقال جناب عالی از تفصیل و تفسیر مقصود خود مستغنی باشم. مجدداً به وجه اختصار می‌نویسم که قضیه شیخ عبیدالله و اتباع او رفته‌رفته غلظتی پیدا کرده، بعضی اخبار مختلف به عرض خاک‌پای مبارک می‌رسد. با این که هنوز سفارت عثمانی منکر وقوع چنین اقدامات از طرف خود شیخ مزبور است و این وقوعات را به سفاهت اکراد و اشرار آن صفحات نسبت می‌دهند؛ اما از طرف کردستانان علایم سفاهت خود شیخ و دخالت او را روایت می‌کنند. با عدم قابلیت ماده اردوی معتبری به ریاست نواب والا حشمت‌الدوله حرکت کرده، تمام حدود کردستانی را از وجود اشرار پاک خواهد کرد؛ لیکن حقیقتاً مناسب نبود در مقابل چنین حرکات جاهلانۀ اکراد سوق عسکر دولتی

شود و وقتی به این کار بگذاریم، جزای این رفتار به عهده خود اهالی سرحدنشین ما و غیرت ملی آذربایجانی است و عجب است که بشنویم اکراد به تاخت و تاراج و قتل و نهب مشغولند و در مراغه و اطراف که فی‌الحقیقه حول و حوش تبریز معدود می‌شود، دزدها بازار آشفته دیده، هر چه می‌خواهند می‌کنند و نفَس اهل ولایت بیرون نمی‌آید. شما الآن بروید خدمت حضرت اسعد والا ولیعهد -روحی فداه- همین تلگراف مرا به نظر مبارکشان برسانید و هر چه به نظر شما و سایر هوشمندان و دولتخواهان مملکت بیاید اقدام کنید. قشون دولت نرسیده، اگر غیرت اهالی بلد جواب گُرد را بگوید عظم کار برداشته شده است، والا البته از شیخ و اتباع او در مقابل قشون دولتی کاری ساخته نخواهد بود. صوابدید و اقدامات خودتان را در این باب اشعار نمایید.

مستوفی الممالک، غرّه ذی‌قعدة

جواب

خدمت جناب مستطاب مستوفی الممالک - دام اقباله:

تلگراف مختصر و مفصل جناب‌عالی به نظر شریف حضرت اشرف والا -دامت ولایه الکبری- رسید. در باب بعضی اقدامات علی‌العجاله روی شریفشان اقتضایی نفرمود که مبدا اسباب وحشت و اختلال نظم حالیّه شهر و اطراف و نواحی بوده و مایه درد سر دیگر شود؛ ولی داعی دولتخواه عثمانی این قدر شوق و اطمینان بر حالت دولتخواهی و جان‌فشانی اهل آذربایجان داشتیم. دیروز بعد از خطبه جمعه و دعای ذات مقدس اعلی حضرت شاهنشاهی - خلد الله ملکه و سلطانه - مسئلت ظفر و نصرت عساکره منصوره آن چه می‌بایست از تحریص و ترغیب مردم بر استعداد وقت ضرورت و غیرت در مقام حاجت‌مبالغه و مجاهده نمودم که اغلب ناس را بی‌اختیار حالت رقتی به هم رسیده و با آن چشم‌تر و دل‌سوخته وجود مبارک اعلی حضرت شاهنشاهی را ثنا گفته، دعا نموده و بعضی مذاکرات شایسته و حرف‌هایی که محض از فطرت و خلوص عقیدت و جان‌فشانی صادر می‌شود، طلوع و بروز کرد که حقیقت بدون همه چیز داعی را از آن

حالت و غیرت رحمت ایشان رقت تمامی دست داد و نفس خود را مالک نشدم. بالجمله، از باطن ائمه اطهار -صلوات الله علیهم اجمعین- و بخت بلند اعلی حضرت شاهنشاهی از قلوب عامه مردم این شهر چنان اطمینان و وثوقی حاصل نمودم که اگر العیاذ بالله صد هزار نفر قشون به این شهر هجوم آورد، بدون بیم و اندیشه مقابله خواهند کرد، غالب شوند یا مغلوب، انصافاً رعیت آذربایجان را به همان غیرت و عصبیت معروفه معموله خود که از زمان جنت و فردوس آرامگاه ولیعهد مغفور، معهود و مشهور بوده است، دیده و یافتیم، و بعضی استحکامات و احتیاط لازم را هم بعون الله تعالی متدرجاً تحصیل خواهد نمود. نقص کار همان فقدان یک نفر نوکر شایسته و بزرگ بود که بحمدالله تعالی رای جهان آرای ملوکانه اصلاح آن را به احسن الوجوه قبل المسئله اقتضا فرمود.

محمدجواد، ۵ ذی قعدة

طهران به تبریز

حضور حضرت والا ولیعهد - دامت شوکتہ:

حاجی حسام الدوله به درد پا مبتلا و دو فوج او به هیچ کار آذربایجان نمی خورند. اگر هم مرخص شوند به حالت مرخصی و فکر خانه رفتن خواهند بود، به کار دو پول نمی خورند. در عوض اینها دو فوج قزوین مأمور شد و عن قریب حرکت خواهند کرد. احمد بیگ مکرری را چنان که مرقوم فرموده بودند، زود روانه فرمایند. در باب شخصی که حضرت والا با او شور بفرمایند و اسباب خدمت حضرت والا باشد، شرحی تلگراف فرموده بودند، به عرض رسید. می فرمایند ما نمی خواهیم بر خلاف رضا و سلیقه ولیعهد رفتاری شود. نوکرهای رکاب و غیر رکاب همه را می شناسند. یک نفر دو نفر سه نفر هر کدام را که به حالت خودشان مناسب دانند، اختیار کنند، روانه شود. این که حکم و فرمایش همایونی است، عرض این بنده این است که آدم کاردان کافی که او در خدمت حضرت والا، بلکه هر جا مسئول باشد، لازم است و این کار عجله هم ندارد. خیال خودتان را که فرمودید می توان بعد روانه کرد. به زودی چادر و فشتنگ از برای فوج

گروس روانة صابین قلعه بفرمایند که فوج معطل و بی مصرف نشود. بفرماید ساعت به ساعت هر چه خبر می رسد تلگراف نمایند. خبرهای زیاد سنگین متصل می رسد. می گویند حمزه آقا با شیخ عبدالقار نامی مشغول هرزگی است. این شیخ عبدالقادر کیست؟ تبعه کدام دولت است؟ خبر بدهید.

مستوفی الممالک، غره ذی قعدة

از تبریز

خدمت جناب مخبرالدوله:

اعتماد السلطنه امروز در گوگان است. دو عراده توپ هم امروز صبح رفت. سرباز هم هر قدر حاضر می شود بدون تأخیر مواجب داده روانه می نمایند. از قرای که جلیل بیگ، گماشته معیر الممالک که در میاندوآب بود، دیروز آمد. می گفت: در یک فرسخی میاندوآب در شلتوک زاری اکراد منزل نمودند و پسر شیخ هم از ساوجبلاغ نزد آنها آمده، علی خان در شهر مراغه می باشد و جمعیتی هم دارد و فوج جنرال هم تازه به مراغه رسیده اند. تفنگ نداشتند. از تبریز در کارند، می فرستند. حاجی صدرالدوله و آقاخان سرتیب در بناب هستند. بعد از قتل و غارت میاندوآب و کشتن ملامحمدجعفر پیش نماز میاندوآب به واسطه جلوگیری حاجی صدرالدوله و آقاخان سرتیب اکراد تاخت و تازی نکردند. سهل است قدری عقب نشسته، قریب پنج شش هزار نفر چریک از چارایماق و هشتروند برای نزاع و غارت اکراد داوطلبانه رفتند.

آقا خان، شب ۲ ذی قعدة

طهران به تبریز

حضور حضرت والا ولیعهد - دامت شوکته:

فوج گروس در شرف حرکت است، ملزومات او را از قبیل چادر و فشنگ و مشک و چاشنی و هر چیز همه را در صابین قلعه قبل از ورود فوج بفرماید حاضر نمایند.

مستوفی الممالک، ۲ ذی قعدة

جواب

به جناب مستطاب اجل اکرم آقا:

در خصوص تهیه فوج گروس قدغن کرده ام چادر حاضر کنند، این دو روزه حاضر می شود. چاشنی هم به جهت آن ها فرستاده ام. بارود حاضر است. مشک و سایر لوازم هم قدغن می نمایم برای آن ها ببرند. قدغن کنید زودتر خود را به اردو برسانند. البته هر کس از هر جا حرکت می نماید، اهتمام نمایید زودتر برسند. وقت می گذرد و خیالات فاسده اکراد هم هر چه تأخیر ببینند، زیاده می شود. افواج قزوین را هم تأکید نمایید که حرکت بدهند. وقتی که خدا نکرده چشم زخم برسد، چه مصرف دارد؟ تأکید نمایید زودتر برسانند. سوارة دویرن هم نرسیده است. قدغن کنید الان به زنجان چهل-پنجاه رأس هم اسب توپخانه خیلی زود چهار پنج روزه به تبریز برسانند. من هم از این جا تلگراف می کنم. شما هم فوراً تلگراف نمایید که به تاخت، اسب را به تبریز بیاورند.

شب ۳ ذی قعدة

دست خط مبارک به تبریز:

مخبرالدوله! الان از قول خودت حسب الامر تلگراف به آقاخان بکن که به ولیعهد نشان داده، بعد خود همان طور تلگراف را برداشته ببرد به اعتماد السلطنه بدهد، جواب گرفته، به عرض برساند. دستور العمل اعتماد السلطنه در این حرکت رو به اکراد این است که خیلی با تأنی و بصیرت باید حرکت کند، عجله در کار نکند. بی گدار به آب نزند. قوت خودش را با قوت اکراد باید موازنه نماید و جمعیت خودش را با آقاخان و حاجی صدرالدوله باید یکی کند و حمله بی خود به اکراد نبرد. اگر در قوه خود می بیند جنگ بکنند، والا خود را محافظت نمایند و از اطراف اکراد را متوحش کرده، نگذارند به دهات تعدی نمایند یا بیشتر از آن چه آمده اند بتوانند بیایند. اختلاف میان ساوجبلاغی و اکراد خودمان با پسر شیخ و اکراد آن طرف بیندازند و اکراد را به هر طریق است، رو به خود کنند و جلب نمایند. از وعده و وعید و انعام و احکام بیم و امید، این طورها مشغول

بشوند تا فوج گروس و سواره شاهسون و دویرن ملحق شوند. به اعتمادالسلطنه و حشمت‌الدوله با قشون از طهران با اردوی معتبر حرکت کند. آن وقت که استعدادشان به درجه کمال رسید، باید حمله ببرند و پدر اشرا را آتش بزنند و یاری باقی نگذارند. اما نه حالا، اگر خدای نکرده آسیبی به اردوی اعتمادالسلطنه و آقا خان برسد، رسوایی او عالم را بر خواهد داشت. جواب زود به عرض برساند و همین طور معمول دارند.

۲ شهر ذی‌قعدة

دست‌خط مبارک به زنجان:

مخبرالدوله! تلگراف سخت بسیار بد به عمیدالملک بکن که کسر سوار را بدین تفصیل چرا الی حال از محل نگرفته است. البته به زودی بگیرد و به سواره ملحق کرده، سواره را تماماً به زودی روانه دارد که باید مأمور سرحدات بشوند.

۲۸ شوال

جواب

به خاک پای مبارک اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی - روحنا فداه:

در باب راه انداختن سواره دویرن همین که امر قدر قدرت تلگرافی زیارت گردید، فوراً از شهر حرکت نموده و بیست فرسخ راه را یکسره به میان ایل رفته و میان طوایف آدم فرستاده، در نهایت عجله و اهتمام مشغول حاضر کردن و راه انداختن سوار هستم و در این چند روز با وجود این که از ابتدای قشلاقات و محل سکنا ی ایل دویرن تا انتها بیست و پنج فرسخ راه است. قریب دویست نفر سوار با این که سرکرده و رئیس معینی نداشت، یک نفر و دو نفر در این مسافت حاضر کرده و باقی پی در پی می‌رسد و به اقبال بی‌زوال همایونی - روحنا فداه - موجب و مخارج سوار را رسانده و از امروز که غرة شهر ذی‌قعدة الحرام است تا پنجم ماه پانصد سوار را از خاک خمسه حرکت خواهد داد که روز دهم را وارد اردوی حضرت ولیعهد شوند و چون سوار سرکرده و رئیس معینی نداشت و بدون رئیس حرکت سوار مشکل و صعب بود و از آقا سردار به حدی شکایت و

دلتنگی داشت که اگر هم ریاست او برده می‌شد، محال بود که سوار جمع شده روانه شوند. کریمخان برادرزاده مرحوم زین‌العابدین خان سرتیپ شاهسون را که نایب سرکرده آن‌ها بود و آدم رشید باکفایت است به رضایت و میل سر دسته و رؤسای سوار به ریاست و سرکردگی آن‌ها مشخص کرده و سیصد تومان به اسم پیشکش خاک‌پای مبارک از او گرفته است که در نزد خانه‌زاد موجود است و نهایت اهتمام را در راه انداختن سوار دارد که تا پنجم ماه حرکت نمایند.

غلام خانه‌زاد: ناصر قلی، ۳ ذی‌قعدة

از خوی به تبریز

خدمت سرکار سرهنگ:

این سواد کاغذی است که حسین خان مهاجر پسبانی به تیمور پاشا خان سرتیپ نوشته است. سواد آن را از سلماس فرستاده که اطلاع حاصل شود.

اسحق

عرض دیگر این که اگر احوالات این طرف‌ها منظور نظر سرکار عالی بوده باشد، به این قرار است: بسیار ارومی اغتشاش است. یک پسر شیخ که شیخ قادر نام با عشایر ساوجبلاغ و اشنویه و سلدوز و خود ساوجبلاغ را تلف نموده است و قلعه لاهیجان هم تصرف نموده، آن چه سرباز و توپچی در قلعه بوده، همراه خود برده است. حاکم ساوجبلاغ گریخته رفته است مراغه و اردو را حالا پسر شیخ در کنار رودخانه جقاتی زده است. روز شنبه گویا از آن جا حرکت می‌کند. معلوم نیست به سمت مراغه برود یا این که سمت سقز برود. از سمت ارومی یک پسر دیگر شیخ که شیخ صدیق باشد، با جمعیت عشایر روم حرکت نموده آمده است براندوز که یک فرسخی شهر ارومی است و اردو زده است، سیورسات هم گرفته است. اخبار جنگ را هم داده است. در حقیقت ارومی را اکراد احاطه کرده است. دهات و شهر ارومی یک نوع در محاصره است و سرکار شوکت‌مدار اقبال‌الدوله - دام اقباله - در کنار شهر لابداً اردو زده است، در کمال بی

استعدادی، جهت این که نه قورخانه دارد و نه تفنگ، نه سرباز دارد. احتمال کلی دارد امروز فردا ارومی را مثل ساوجبلاغ به تصرف بیاورند. اهل ولایت بسیار مشوش هستند. امیدشان غیر از ولی‌النعم به کسی دیگر ندارند. خودشان را به تشریف آوردن سرکار تسلی می‌دهند. این هم از انصاف و مردانگی سرکار عالی دور است، یک ولایت مثل ارومی همه امید به سرکار عالی داشته باشند، آن ولی‌نعم اعظم به امداد نرسد. اگر دو سه روزه امداد کلی از سرکار عالی نباشد، ارومی از دست خواهد رفت؛ فی‌دویم ذی‌قعدة، از سلماس فرستاده‌اند.

اسحق، شب ۳ ذی‌قعدة

دست‌خط مبارک به تبریز:

ولیعهد به ملاحظه اختلال امور آذربایجان و اهمیت انتظامات لازمه فوری و این که امروز برای شما از نوکرهای کار آزموده مجرب دولت از هر چیز بیشتر لزوم داشت. ما در میان همه نوکران بزرگ جناب مشیرالدوله که فی‌الحقیقه ممتازترین اشخاص است و نکات و دقایق امورات مملکت را از هر جهت خوب و درست می‌دانند، او را برای فرستادن آذربایجان و شریک‌الزحمة شما قرار دادن انتخاب و اختیار فرمودیم و حکم شد که تا فردا عصر به چاپاری عازم تبریز شود و خود را به زودی آن جا رسانیده، مشغول انتظامات لازمه باشد. وجود او در قزوین معطل و بی‌فایده مانده بود. البته در آذربایجان مشغول خدمات باشد، خیلی بهتر است. شما هم وجود چنین شخصی را برای رفع بعضی اختلالات غنیمت خواهید شمرد.

شب ۳ ذی‌قعدة

جواب

به خاک پای اقدس اعلی - روحنا فداه:

در خصوص مأموریت جناب مشیرالدوله که در نزد این غلام جان‌نثار باشد، هر کس را مرحمت می‌فرمودند، این غلام تشکر می‌نمود. خاصه جناب معزی‌الیه که از نوکران

بزرگ شاهنشاه جم‌جاه - روحنا فداه - و در حقیقت مرحمت مخصوص بود که در حق این غلام فرمودند. خداوند جان این غلام را قربان خاک پای مبارک نماید که هیچ وقت این غلام را از خاطر مبارک فراموش نمی‌فرمایند.

کمترین غلام: مظفرالدین، شب ۳ ذی‌قعدة

دست خط مبارک به تبریز:

جناب مجتهد! برای انتظام امور آذربایجان و رفع بعضی اغتشاشات سرحدات و گیره جناب مشیرالدوله که از نوکران کارآزموده مجرب بود، او را اختیار و انتخاب و مأمور آذربایجان نمودیم که معجلاً به آن جا آمده، در پیش ولیعهد مشغول انتظامات آن جا باشد و این تلگراف به جهت استحضار شما شد.

شب ۳ ذی‌قعدة

جواب

به حضور مبارک اعلی حضرت اقدس همایونی - خلد الله ملکه و سلطانه:

در خصوص مأموریت جناب مستطاب مشیرالدوله در این موقع برای خدمات عمده حضرت والا ولیعهد در انتظام کلیه این صفحات مقرر آمده، در حقیقت این فقره مکنون خاطر همه عقلا بوده که از حضور مبارک اقدس اعلی مسئلت نمایند. واضح است به قلب الهام‌آرای مبارک همایون شاهنشاهی مسئول دولتخواهان ملهم می‌شود و امیدوار است که ان شاء الله تعالی به اقبال مبارک همایون شاهنشاهی عن‌قرب این فقرات اصلاح و خاطر مبارک آسوده خواهد شد و همه وقت داعی دوام دولت قاهره به جهت هر قسم رضای خاطر مبارک حاضر و هر طور مقرر آید، از هر بابت با عموم اهل مملکت در دولتخواهی حاضریم و از این مرحمت وظیفه داعی، دعاگویی است و از حضرت والا ولیعهد تقدیم تشکرات و پیشکش‌های لایق به حضور مبارک اعلی حضرت اقدس است.

داعی خادم‌الشریعه: جواد، شب ۳ ذی‌قعدة

از عمارت مبارکه حضوری همایونی با قزوین دست‌خط مبارک:

نصرالله خان مشیرالدوله را در تلگرافخانه حاضر کن، فرمایشات هست باید بشود و الآن دیشب مختصری از وقوعات سرحدی آذربایجان و عمل اکراد و غوایت شیخ عبیدالله و اعوان او به شما تلگراف شد و منتظر بودیم معلومات و اطلاعات شما در این ماده به عرض برسد. به سبب اغتشاش سیم قزوین، هنوز این اطلاعات شما نرسیده است. امروز در امر اصلی که کار خود آذربایجان است خیالی کردیم که مختصراً دست‌خطی به عنوان شما و دست‌خط دیگر خطاب به ولیعهد صادر شد؛ و فرج خان تفنگدار را به چاپاری روانه داشتیم. شرحی هم به معتمدالملک فرمایش شد که به شما بنویسد و آدم مخصوص عاجلاً نزد شما بفرستد. لازم دیدیم که مقدماً شما را از مطلب اطلاع بدهیم که در ورود فرج خان و وصول این احکام حاضر و مستحضر باشید. آذربایجان از همان اوقات که خانه صاحب‌دیوان را غارت کردند، صورتاً و معنأً رو به نظمی گذاشت. احضار صاحب‌دیوان تغییر وضعی که شد، مأموریت امین لشکر هیچ یک آن معنی را که لازم بود و حقیقتاً شما هم رشته را سست گرفتید و آن تأکیداتی که می‌کردیم به موقع اجرا نیاوردید، مسلم بود که این وضع و ترتیب نتایج بد تولید می‌کند و یکی از همان نتایج سوء عمل اکراد هست که با آن وضع هرج و مرج آذربایجان به نظر ما چندان غریب نمی‌آید. حالا هرجای ضرر را گرفتن نفع است. آذربایجان آدم کافی کاردان با اطلاع با استخوان می‌خواهد و مخصوصاً روابط عمده پلتیکی دولت ایران در آن مملکت است. کارگزار آن جا باید از رسوم و حقوق پلتیکی آگاه باشد و دستگاه آن جا را که دو سال در حالت سکتة خطرناک بوده است، به زودی تدابیر براء‌الساعة و فوری‌العلاج اصلاح کند. شما را برای خدمت آذربایجان انتخاب کردیم و باید بی‌تأمل و تعلل حاضر حرکت شوید. همین که احکام مصحوبی فرج خان رسید، فوراً به چاپاری روانه شوید. آن چه به معتمدالملک فرمایش شده است و به شما می‌نویسد صحیح است و نصّ فرمایشات ماست. خلاصه آن‌ها هم این است که به تلگراف شما را مستحضر می‌داریم. همان طور که مقتضیات امور دولت شما را از خدمات درباری معاف کرد، به اقتضای ضروریات

دولتی مأمور کارگزاری آذربایجان می‌شوید و باید بدون هیچ تردید و چون و چرا موافق این دستورالعمل بروید و قویاً به اصلاحات فوریۀ آن جا مشغول شوید. آذربایجان قسمت عمده و اهمّ ایران است و شما نوکر بزرگ دولت هستید. اختیارات کلیۀ آذربایجان از ملکی و قشونی و سرحدّی امر جزئی و مختصر نیست و مناسب‌تر از شما کسی نبود که سابقۀ اطلاع دارید. اداره آذربایجان و وزارت امور خارجه را متصدّی بوده‌اید. طرف همه قسم اعتنا و اعتبار هستید. باید خود را مستقلاً مقتدر مأمور این کار بدانید. در امر مغان و حکایت اکراد و شرارت و غوایت شیخ عبیدالله و تسویه و تعدیل مهمام سرحدّی و ترتیب و تنزیه امور خارجه و داخله محتاج دستورالعمل نباشید و به اطلاعات وافیه خود کار ببندید و نظم درست و عاجلی به اوضاع آن جا بدهید. ولیعهد را هم صریح نوشته‌ایم و حالا تلگراف می‌کنیم که نباید به رای و خیال خودش بگذارید و در اصلاحات ملاحظه شخص او و خیالات اطرافی او را نکنید؛ بلکه اگر تابع انتظامات لازمه و اجرائات مقتضیه نباشد، فوراً او را از آذربایجان احضار خواهیم کرد، بیاید در طهران متوقّف شود، یا به حکومت ولایت دیگر برود، الملک عقیم، که جای خود دارد. در موقع ضروریات ملکی ملاحظه شخص خودمان هم متروک است. این مطلب را هم نباید در پرده و پنهان نگاه دارید. واضح و صریح ولیعهد بداند که مقام ولیعهدی و حکومت آذربایجان او به شرط ترک مداخلات شخصی و مداخله عملجات او به کارهاست و بهتر از این چیست که وجود شما زحمات و گرفتاری‌های ولیعهد را به کلی رفع کند. حشمت‌الدوله و اردوی کافی از این سمت به کردستانات مأمور شد. شما زودتر حرکت خواهید کرد و به زودی وارد می‌شوید. باید نوعی اسباب کار را فراهم آرید که حوزه آذربایجان از معاونت خارجی حتی‌المقدور مستغنی باشد و این دو روزی که هستید در امر محلی و کارهای افواج و سوار قزوین و روانه شدن نصرالملک اهتمامات لازمه خواهید کرد که برای او هم وجهاً من‌الوجه معطلی نماند. خلاصه کلام این بود که فرمایش شد. برای شما بیش از این تفصیل و تفسیر ضرور نیست. امر مهمی به عهده شما رجوع می‌شود و سر و کار شما هم مستقیماً با خودمان خواهد بود و باید مثل مرحوم میرزا بزرگ قائم مقام و مرحوم محمد خان امیر نظام آذربایجانی پیراسته از هر عیب، آراسته به جمیع محسنات بسازید

و کفایت خود را ظاهر کنید و خودتان را صرف آذربایجانی بدانید و این خدمت را سهل نشمرید. کار امروز آذربایجان در نظر ما با کار تمام ایران مساوی است. حالا صریح عرض کنید که چند ساعت بعد از ورود فرج خان به سمت تبریز حرکت خواهید کرد؟

جواب

به خاک پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و ضراعت و خاکساری عرضه می‌دارد به زیارت دست‌خط تلگرافی جهان‌مطاع همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - که در فقره آذربایجان به افتخار این غلام بی‌مقدار شرف صدور یافته بود و مشرف و مفتخر و مباهی گردیدم. مکرر عرض نموده‌ام که این بنده ذلیل خود را عبد مملوک و زرخرید همایونی می‌دانم و در مقابل اوامر و فرمایشات شاهنشاهی که به جهت این بنده تالی احکام الهی است، از خود رای و عرضی ندارم و هر خدمتی را که ذات مقدس ظل‌اللهی - روحنا فداه - به جهت بنده کمترین مناسب بدانند با کمال تشکر و امتنان استقبال می‌نمایم؛ می‌خواهد صدارت و سپهسالاری یا حکومت قزوین یا خدمت آذربایجان باشد. انتظار ورود فرج خان و زیارت احکام ملوکانه و ابلاغ فرمایشاتی که به معتمدالملک شده است، دارم و بعد بلافاصله حرکت نموده می‌روم. نمیدانم به حضرت ولیعهد مأموریت این غلام امر و فرمایش شده است یا خیر؟ انکار نموده‌اند یا قبول؟ فدوی خانه‌زاد مطیع اوامر شاهنشاهی است، لاغیر. از برای انتظام امور آذربایجان به قدری که اسباب کار و لوازم اجرای اوامر مرحمت شود، البته ان‌شاءالله خدمت دولت پیشرفت حاصل خواهد کرد. غلام خانه‌زاد که بدون تردید و تأمل می‌رود و امید دارم به آن قسم‌هایی که لازمه نگاه‌داری و تقویت این غلام است، بر حسب وعده ملوکانه - روحنا فداه - مضایقه نشود و فوج‌های قزوین زیاده بر نصف حاضر شده‌اند. در تدارک امور آن‌ها مشغولم که نصرالملک زودتر روانه گردد. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین

جناب مشیرالدوله از این گونه اطاعت شما در فرمایشات خیلی خیلی مشعوف شدیم. آفرین به طرز نوکری شما! اخبار به ولیعهد را به هیچ وجه لازم ندانستیم. در کارهای واجب و لازم حتمی چه شوری داریم با ولیعهد بکنیم؟ این مأموریت شما از الهامات است. البته بعد از ورود فرج خان و فرستاده معتمدالملک فوراً حرکت نمایید. محض این که ولیعهد بی خبر نباشد. با دو مجتهد مأموریت شما را اعلام فرمودیم و باز به شما می‌فرماییم که در تقویت شما به هیچ وجه فرو گذاشت نخواهد شد و به نفس نفیس به عرایض و مطالب شما رسیدگی خواهیم فرمود. در باب اجزاء و اسباب کار به هیچ وجه معطل نشوید، زودتر بروید. آن چه اسباب کار لازم داشته باشید از راه و بعد از ورود به عرض برسانید. هیچ چیز مضایقه نخواهد شد و اگر دستورالعملی هم باید بنویسیم با چاپاران مخصوص به شما مرقوم خواهیم داشت. البته با نهایت دلگرمی و استظهار به مراحم ما روانه شوید و معطل هیچ چیز نشوید. در باب مأموریت حشمت‌الدوله باید بدانید که از این طرف یک سر به سرحد خواهد رفت و اینجا با سفیر کبیر مذاکره و گفتگو شده است که آن‌ها هم جمعیتی در سرحد حاضر کنند که به معاونت یکدیگر این دو دسته قشون اشرار سرحدنشین را قلع و قمع نمایند.

دست خط مبارک به مشیرالدوله:

به تفصیل، طمع و هرزگی کشیکچی‌باشی حاکم ساوجبلاغ و گرفتن حمزه آقا و گریختن او پیش شیخ عبدالله و تویخات من به ولیعهد که چرا همچو حاکم پدر سوخته را می‌فرستی که این طور نتایج بدهد، البته مسبوق شما هست. بعد از آن‌ها حمزه آقا رفت پیش شیخ و عشایر بلباس، به خصوص عشایر و اکراد و اهالی خود ارومیه و ساوجبلاغ را و اطرافی را تحریک به هرزگی کرد و می‌گویند و می‌نویسند که شیخ قادر پسر شیخ عبدالله هم سرکرده و رئیس اکراد شده است. حتی به قصبه ساوجبلاغ وارد شده است و خود شیخ هم طرف مرکور می‌رود. والی بناب مراغه هم سواره و پیاده به اکراد تاخت برده است و قتل و نهب کرده است. ولیعهد هم با کمال عجله چند فوجی

تدارک دیده، با سواره قلیلی فرستاده و می‌فرستد. اعتمادالسلطنه آقاخان رفته‌اند. از این طرف هم چون ولیعهد خیلی اظهار اضطراب کرده است، به خصوص ایلچی روس و قونسول روس برای تبعه خودشان خیلی اظهارات وحشت‌آمیز می‌کنند. بنا شد اردوی درستی به ریاست حشمت‌الدوله از راه گروس برود. از کردستان هم خبر تلگرافی رسید که پسر شیخ به بانه و سقز هم کاغذ نوشته است و آن‌ها را دعوت به اطاعت خود کرده است. حالا مقصود این است شما در هر جا و هر حالت باشید نوکر بزرگ دولت و غیرت‌کش سلطنت هستید. این اخبار و اوضاع را چه می‌بینید؟ آیا این اخبار قابل این اقدامات هست یا از این بیشتر و کمتر باید عقبش رفت؟ آیا بر حسب اطلاعاتی که شما از سوابق این اعمال دارید، تدابیر دیگری دارد که عجلتاً به کار برخورد یا ندارید؟ آیا خود شما در این موقع می‌توانید در آن طرف‌ها یعنی در آذربایجان مصدر یک خدمتی بشوید یا نه؟ شما را از خدمت دولت و غیرت‌کشی اخراج نکرده‌اند؟ البته آن چه بفهمید و به عقل شما برسد به عرض برسانید. ایلچی کبیر منکر مداخله شیخ عبیدالله و پسرش است. به اسلامبول هم تلگراف‌های مؤکد در دفع شیخ شده است. جواب هم مساعد رسیده است؛ اما اهمال عثمانی‌ها را خود البته بهتر می‌دانید.

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا و روح العالمین فداه:
در کمال ضراعت و عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط تلگرافی جهان‌مطاع شاهانه - روحنا فداه - که در فقره هرزگی و حرکات حمزه آقا و غیره به افتخار این غلام خانه‌زاد شرف صدور یافته بود، مشرف و مفتخر و مباهی گردیدم. این حمزه آقا بعد از آن که در عهد پیشکاری مرحوم سردار آمد و نصف سردشت را سوزانید و به خاک عثمانی فرار کرد و امر قدر قدرت ملوکانه به افتخار این غلام که آن وقت سمت سعادت در دولت عثمانی داشتم، شرف صدور یافت که او را تنبیه نمایم. بعد از مذاکرات طولانی با دولت مشارالیه‌ها او را گرفته، در بغداد حبس نمودند و مدت حبس او هشت سال طول کشید و قرار من با وکلای عثمانی این بود که مدت‌العمر محبوس بماند.

هنگام تشریف‌فرمایی موبک مسعود همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- به عتبات عالیات در مراجعت به بغداد که پاشاخان مظفرالدوله با سوار مگری به اردوی مبارک ملحق شد، عریضه به خاک‌پای انور عرض و توسط استخلاص او را نمود. دست‌خط مبارک به افتخار این غلام در خلاصی او شرف صدور یافت. به حضور مبارک مشرف شده، تفصیل اعمال او و جهت حبس او را به عرض رسانیدم. تأمل فرمودید و مقرر گردید، حالا باشد، به فاصله چند روز عرایض مرحوم سردار رسید. خود ایشان هم در خاک‌پای اقدس و اعلی توسط او را نموده بودند. این دفعه حکم قطعی همایونی در خلاصی او به عهده غلام شرف صدور یافت. فدوی هم به مدحت‌پاشا ابلاغ نمودم. به اسلامبول هم نوشتیم و مدحت‌پاشا هم نوشت. به فاصله چند روز بعد از حرکت موبک همایونی از بغداد جواب از اسلامبول رسید و امر همایونی مجری و حمزه آقا خلاص و آزاد شد؛ ولیکن دولت عثمانی چون او را تبعه خود می‌دانست، قدغن کرد به خاک ایران نیاید. قدری در کرکوک و دیاربکر ماند. بالاخره حرکتی برخلاف رای عثمانی‌ها کرد. او را تعقیب نمودند، به خاک ایران آمد و حسن قبول یافت و تا این اواخر سفارت عثمانی او را مطالبه می‌کرد؛ لیکن در این رجعت ثانی در ایران درست حرکت می‌کرد. رفتار کشیکچی‌باشی در گرفتن او خاصه، در منزل حکومت خوب نبود؛ چنان‌چه در ورود تلگراف ولیعهد همین فقره به دست‌خط مبارک مرقوم بود که حاکم ساوجبلاغ بسیار حرکت بدی کرده است، خاصه در منزل حکومت؛ و بدتر از همه این است که او را نتوانسته است بگیرد. اعتقاد غلام خانه‌زاد این است که اگر همان وقت یکی از نوکرهای درباری که به درست‌قولی در خارج و میان عشایر معروف بود، به او امان می‌داد و می‌نوشت فوراً به دربار دولت حاضر می‌شد؛ زیرا که روی فرار به خاک عثمانی ندارد. از حکومت ساوجبلاغ که آن قسم معامله دید، ایالت آذربایجان هم درصدد تعقیب او برآمد. لابد از جان گذشته، دست به هرزگی زد؛ ولیکن بدون تأمین از شیخ عبیدالله و تقویت باطنی او هرگز گمان ندارم که خود او جسارت را به این درجه برساند که تا بناب و حوالی مراغه تاخت و تاز نماید، یا سایر اکراد با او تا این درجه متابعت نمایند. شیخ عبیدالله سرپُرشوری و

داعیه‌های بزرگ دارد؛ چنان‌چه اگر در نظر مبارک باشد، یک وقتی عریضه و آدم فرستاده و چه پیغام‌ها به فدوی خانه‌زاد شفاهاً داده بود که همه آن‌ها به عرض خاک‌پای مبارک رسید؛ ولیکن در جنب این نوع خیالات یک عقلی هم دارد که زود خود را گیر نمی‌دهد و بدون یک اطمینان قوی ظاهر و آشکار خود را دخیل نمی‌نماید؛ لهذا اعتقاد ندارم که حالا خودش یا پسرش به ریاست سوار بیرون آمده و داخل معرکه باشد؛ ولیکن قطعاً باطناً محرک و مقوی هست و این کار را غلام خانه‌زاد بدان درجه‌ها که حضرت ولیعهد مضطرب شده‌اند، قشون زیاد مأمور فرموده و از خاک‌پای مبارک این قدرها معاونت قشونی استدعا می‌نمایند و خاطر انور را به این درجه‌ها مضطرب نموده‌اند، عمده و مهم نمی‌دانم به سهولت ممکن بود رفع این غایله بشود، نشد؛ و حالا هم به اعتقاد قاصر غلام این قدر اهمیت دادن و اظهار وحشت قلب کردن از وی ندارد. در اخبار داخله همیشه اغراق زیاد است و علاوه بر مآخذ، می‌گویند هر قدر به طرف مقابل هر که می‌خواهد باشد، اهمیت زیاد که داده شد، باعث قوت او و ضعف قلوب سایر اهالی می‌گردد؛ اما دولت عثمانی نمی‌توانم عرض کرد که محرک شیخ است؛ لیکن به طور یقین از این واقعه ملول نیست، به جهات عدیده:

اولاً: خود دولت عثمانی در کردستان خودش چندان مقتدر و مسلط نیست و از شیخ عبیدالله کمال وحشت را دارد. البته می‌خواهد او را و اعوان او را مشغول در ایران ببیند و خودش آسوده باشد.

و ثانیاً: البته بدش نمی‌آید ما را مشغول با مثل حمزه آقا یا شیخ عبیدالله ملاحظه نماید.

ثالثاً: می‌خواهد و خیلی ممنون می‌شود که شیخ مشارالیه حرکتی نماید و دولت ایران را چنان نسبت به خود متغیر کند که اگر روزی بخواهد درصدد تأدیب و تنبیه شیخ عبیدالله برآید، روی التجا به دولت ایران نداشته باشد؛ علی‌هذا هر قدر هم جواب مساعد بدهد به فعلیات که مثمر ثمر باشد، به سهولت اقدام نخواهد کرد. مرقوم شده است که این غلام خانه‌زاد نوکر بزرگ دولت است و از غیرت‌کشی و

حمیت که خلع نشده است، مراتب ارادت مرا به ذات اقدس همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- و درجه غیرت فدوی را در راه دولت و وطن پرستی فدوی را خداوند از قبله عالم -روحنا فداه- بیشتر و پس از او ذات اقدس ملوکانه -روحنا فداه- از هر کس زیادتر می‌دانند. تا نفس دارم در هر حالتی که بوده‌ام یا هستم و بعد از این باشم، این صفات از من سلب و خلع نمی‌شود، ان شاءالله. این که مرقوم شده است آیا خود فدوی در این موقع می‌تواند در آن طرف‌ها مصدر خدمتی بشود یا خیر؟ خود خانه‌زاد که نمی‌تواند عرض نماید از من چه ساخته می‌شود و اگر هم عرض نماید موقع قبول نمی‌یابد؛ زیرا که شاید انسان به قدری معتقد خود باشد که در انظار سایرین این طور نباشد، یا در خارج نفس الامر هم واقعیت نداشته باشد. ذات اقدس ملوکانه -روحنا فداه- از هر کس بهتر می‌دانند که از هر یک از خدام آستان مبارک چه ساخته می‌شود و به چه کار خدمت دولت می‌توانند آمد. حالا درباره این غلام خانه‌زاد بی‌مقدار به هر درجه و مقامی که وجود نابود فدوی در هر موقع به کار بیاید، از درجات عالیۀ نوکری تا فرآشی و مهتری که مقرر فرمایند، مالا و جانا حاضریم و مطیع غلام. چون عدد و کثرت یا قلت جمعیت اکراد مرقوم نشده بود و غلام خانه‌زاد هم اطلاع خارجی ندارم، لهذا مراتب به این قسم عرض شد. امر جهان مطاع مبارک مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۲ ذی‌قعدة

جنابان جلالت‌مآبان معتمدالملک و امین‌السلطان! ان شاءالله احوال هر دو به خیر و عافیت است. امروز که دستورالعمل من به دست خط مبارک همایونی -روحنا فداه- زیارت شد، شرحی از بابت نان شهر تبریز و حمل غله نوشته بودند. نمی‌دانم از گماشته خودتان چه خبر دارید، تا به حال چه کرده است؟ غله را تحویل گرفته و شروع به حمل نموده است یا خیر؟ پول به جهت کرایه داده یا نه؟ و میل شما در این فقره چه چیز است؟ خیال خودتان را بنویسید تا مطلع باشم. در فقره مواجب افواج و سوار قزوین که امروز تلگراف کرده بودید، جواب نوشته‌ام نمی‌دانم به شما رسیده و ملاحظه کرده‌اید یا خیر. الان امر تلگرافی همایونی رسید. هفت‌هزار تومان که قرار شده است به شما داده

شود او را به نصرالملک داده قبض بگیرم و همان قبض نصرالملک را عوض تنخواه نزد شما بفرستم. چه می‌گویید؟ و به چه مضمون قبض می‌خواهید؟ او را هم بنویسید که به آن مضمون گرفته شود. سایر کارهای آذربایجان شما به که راجع است؟ و چه دستورالعمل داده‌اید؟ در دست‌خط مبارک شرحی از بابت شما به من مرقوم فرموده‌اند، نمیدانم به شما هم چیزی فرمایش شده است یا خیر؟ به آنچه مرقوم فرموده‌اند تماماً حاضریم که فرمایشات ملوکانه را اطاعت نمایم. نمی‌دانم شما چه می‌گویید؟ مشیر لشکر را چه وقت روانه خواهید کرد؟ معطلی او بس نیست؟ جواب این فقرات را بنویسید.

حسین

آدم بنده به من تلگراف شده است که وارد شدم. در باب حمل غلّه حضرت ولیعهد و گماشتگان ایشان مشغول کارهای اکراد و حمل استعداد هستند و به من اعتنایی نشده است. در باب پول کرایه دستورالعمل به حسینقلی‌خان داده‌ام. اگر جنس را تحویل بدهند، تدارک کرایه را هم خواهد کرد. هفت هزار تومان را به نصرالملک بدهید و نصرالملک طومار پا به مهر نوکر را به من بدهد که عرض از محل قزوین دریافت شود.

در آذربایجان کاری ندارم مگر فقره غلّه است که حسینقلی‌خان را فرستاده‌ام. حالا که جناب‌عالی تشریف می‌برند این کار و هر کاری رو بدهد، راجع به جناب‌عالی و در تحت حکومت و اختیار جناب‌عالی خواهد بود. مشیر لشکر کاری ندارد و این دو سه روزه راه افتاده به جناب‌عالی خواهد رسید. در فقره حمل و نقل بارهای قورخانه که از فرنگستان خواسته بودید و حالا وارد انزلی شده است، قرارنامه در میان هست یا نیست؟ اگر باشد نزد کیست و چه مضمون است؟

امین السلطان

از جمیع کارهایی که حالا در آذربایجان دارید یا بعد از این داشته باشید، خاطررتان جمع باشد که بهتر از خودتان رسیدگی نموده، انجام خواهیم داد. در اول ورود هم فقره غلّه و کار حسینقلی‌خان را صورت خواهیم داد؛ چنان‌چه در این چند روزه قزوین هر

کاری که به شما راجع بود، خاصه فقره غله را خیلی اهتمام نمودم. نمی دانم محمدعلی خان به شما نوشته است یا خیر؟ حضرات امینی‌ها در دادن تنخواه که بدهند و در طهران دریافت نمایند، عذر آوردند که اولاً این قدر پول موجود نداریم، و ثانیاً در طهران عامل و گماشته نداریم که پول دریافت نموده به ما برساند؛ لهذا لابداً باید همان برات هفت هزار تومان را که فردا معتمدالملک به شما می دهد و مدت هم ندارد و نقد است، دریافت نموده، به صحابت آقا باقر یا کس دیگر پس فردا بفرستید. هنوز چهار روز به ورد شاهزاده حشمت الدوله مانده خواهد رسید و در ظرف یک روز پول داده می شود. به قدر شش هزار تومان که از خود قزوین نقد جابه جا شده است، یعنی چهار هزار تومانش مثل حاضر است، دو هزار تومان دیگر را محصلین فردا تا پس فردا می آورند. سوای این چاره عجلتاً به نظر نمی آید. چون الان روانه می شوم خیال خودتان را بنویسید تا دانسته، بروم. جناب معتمدالملک عریضه تلگرافی را تقدیم خاک پای مبارک نمودید، چه فرمودند؟ دیگر فرمایشی هست یا بروم؟ رضا صبح روانه می شود. خیلی خسته است.

حسین

امین السلطان عرض می کند:

بسیار خوب، همین که برات رسید پول از این جا حمل می شود که آنجا برسانند. امید دارم بعد از این هرگونه فرمایشی باشد، مرا از خودتان دانسته، خواهید فرمود. جنابعالی را به خداوند سپردم.

یحیی عرض می کند:

عریضه تلگرافی از لحاظ انور گذشت. خیلی تأکید در زود روانه شدن جنابعالی دارند. امید دارم صحیح و سالم به مقصد برسید. رضا فردا می آید. پول فرآشباشی را فراموش نفرمایید. وکالت آذربایجان را به فدوی مرحمت فرمودند.

جنابان امین الملک و مخبرالدوله! تلگراف فرمایشات اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی

- روحنا فداه- زیارت و عرض جواب شد و از مراتب مهربانی‌های شما کمال امتنان حاصل است. ان‌شاءالله از طرف جناب معتمدالملک و سلامتی ایشان آسایش خاطر به هم رسانده است.

حسین

حضور حضرت مستطاب اشرف اجلّ - دام اقباله:

الساعة که جواب همایونی تمام شد، جناب معتمدالملک با امین‌الملک جواب را برداشته پایین رفتند و آدمی هم از خانۀ مجدالملک عقب جناب امین‌الملک آمد و ایشان خواهند رفت به خانۀ بنده تا هر وقت شب که حالا فرمایش شود، هستم.

علیقلی

جناب مخبرالدوله! جواب که عرض شده است، تا هر وقت از شب که فرمایشی باشد، من هم در تلگرافخانه خواهم بود.

حسین

جناب جلالت‌مآب امین‌السلطان! در فقره حمل و نقل قورخانه که از فرنگستان به انزلی رسیده است، استعفا نموده بودید، قرارنامه فیما بین هست یا خیر؟ و اگر هست کجا و در نزد که می‌باشد؟ نریمان خان مأمور خرید این قورخانه بود. اگر قرارنامه منعقد کرده است، نزد خود او می‌باشد؛ لکن کرایه تا انزلی داده شده است که حالا چیزی نباید بدهید؛ اما از انزلی الی طهران دولت باید کرایه بدهد.

حسین - ۳ ذی‌قعدة

از تبریز به طهران

به خاک پای جواهر آسای اقدس اعلی:

چون این غلام علی‌الاتصال از خوی و سرحدات ارومیه و سایر روزنامه می‌خواهد،

حالا تلگرافی از تیمور پاشاخان سرتیپ رسید. از بابت استحضار خاطر مبارک سپردم بعین به عرض برسانند. آن تفنگ‌های ته‌پُر را که به قدر ده هزار قبضه با چهار عرّاده توپ ته‌پُر با فشنگ آن‌ها و سایر مستدعی شده بود، هرگاه مرحمت فرموده‌اند، چند روز است؟ و هرگاه مرحمت نشده است، مقرر فرمایند فوراً با قورخانه با مال‌های دولتی حرکت بدهند که برای اردوها فرستاده شود. می‌ترسد خدای نکرده چشم‌زخمی برسد به ارومیه. آن وقت چه خواهد شد؟ بی‌احتیاطی و بی‌اسبابی این عیب‌ها را دارد که تولید زحمات خواهد شد.

کمترین غلام: مظفرالدین

خوی به تبریز:

حضور مبارک حضرت اسعد اشرف امجد ولیعهد -روحنا فداه- می‌رساند سیم ماه از اقبال‌الدوله و حسین خان مهاجر پسین کاغذ به چاکر رسید. احوالات آن صفحات از این قرار نوشته‌اند که به عین اظهارات آن‌ها را به عرض می‌رساند: یک پسر شیخ بی‌محابا از اشنویه و لاهیجان و سلدوز و ساوجبلاغ گذشته، جمعیت خود را به کنار جغتو رسانیده است. قراپایاق حالت تسلیم داشته و سیورسات از آن‌ها گرفته‌اند و سرباز را هر چه آنجاها بوده، عنفاً با خود برده‌اند. معلوم نیست طرف مراغه یا سمت سندرچ و سقز بردند. پسر دیگر شیخ، محمد صدیق طرف ارومیه تا قریه باراندوز دو سه فرسخی شهر آمده و از دهات ارومی چند ده غارت کرده و هر کس ضرورتاً تمکین کرده معترض او نمی‌شوند. شهر ارومی حالت مثل محاصره را دارد. بنا به اظهار اقبال‌الدوله این دو روزه به شهر هجوم آور هستند و عیب کار در این است قریب یک ثلث ارومی اهل سنت و جماعت و خلاف به شیخ نمی‌کنند. خود اقبال‌الدوله در کنار شهر با واهمه تمام اردو داشته و فوج‌های افشار همه حاضر و جمع نشده است و این استعداد در مقابل آن‌ها کم است. خود شیخ عبیدالله علی‌الحساب در خانه خود جمعیتی دارد. معلوم نیست چه قدر است. جاسوس برای آوردن خبر صحیح رفته است. از قرار نوشته اقبال‌الدوله شکاک ارومی

یاغی و اکثر دهات را آن‌ها مغشوش و خراب می‌نمایند و آدمش آمده از علی‌خان سوار خواسته است و از آن طرف شیخ از او کمک می‌خواهد؛ ولی حالا به جهت خانه‌زاد نمی‌توانند طرف شیخ بروند و علی‌خان پسر خود را با پنجاه نفر سوار نزد چاکر فرستاده است. زیاده اطمینان به او داده و چاکر به دیلمقان می‌رود، بلکه خود علی‌خان را آورده از پاره‌ای خیالات انداخته و از جانب اولیای دولت امیدوارش کرده، سواری به کمک اقبال‌الدوله تهیه و روانه و فراهم آوردن اسباب حفظ حدود و دهات سلماس را از او بخواهد و از دهات سلماس در صورت امکان سواره و پیاده و تفنگ‌چی چریک، بلکه فراهم و حاضر نمایم که به حفظ خود بپردازند. در واقع از آمدن چاکر به سلماس ارومی و اقبال‌الدوله را تسکین قلب حاصل و از این شهرت که به میان اکراد و ارومی افتاده است که جمعیت زیاد و استعداد کلی از خوی و ماکو می‌آید. اکراد از حرکت شیخ واهمه دارند. اظهارات اقبال‌الدوله و حالت حالیه چاکر در سلماس این بود که به طور راپورت بدون کم و زیاد عرض شد و در دولتخواهی جسارت می‌نماید. بنا به اظهار اقبال‌الدوله اگر دو روز استعداد قشونی به او نرسد، کار او خوب نمی‌شود و بعد از رسیدن فوج دهم خود را تا چند روزی می‌تواند حفظ نماید؛ ولی مقرر شود فوج و قشون زیاد از راه دریا با کشتی که نزدیک و سالم‌تر هست، به ارومی برسانند. از این راه دیر می‌رسد. کار از کار گذشته، ارومی هم مثل ساوجبلاغ می‌شود و آن چه ممکن شود، مقرر شود طرف ارومی و مراغه را مضبوط داشته و امداد برسانند. نوکر باید در چنین وقت‌ها ایلجاری و ملت‌ی جان در راه دولت نثار کند. این چاکر فوج دهم را نظم، با هشتاد نفر سوار و قورخانه و تدارک که اقبال‌الدوله خواسته بود، روانه ارومی نمود و یک‌صد نفر سوار از ماکو خواسته، دو روزه حاضر می‌شود، به ارومی می‌فرستد. پنجم یا ششم به خوی مراجعت فوج نهم که متفرقاً سرحدات بود، سوای ساخلوی قطور و چه‌ریق در شهر حاضر و فوج ماکو و سوار اکراد و تفنگچی و آقایان ماکو را خبر داده است در خوی حاضر شوند و چریک از دهات خوی اگر ممکن شود سرانجام و غله هم که در خوی نیست، از اطراف در شهر جمع و اسباب کار را فراهم خواهد آورد، که مثل اقبال‌الدوله در موقع بی‌استعداد واقع

نباشیم؛ ولی لوازمی که از قورخانه و فشنگ تفنگ ته‌پُر برای فوج نهم و چادر [و] اسب توپخانه که مکرر به عرض رسیده است، در خوی هیچ یک آن‌ها موجود نیست. مقرر شود معجلاً به خوی برسانند. این خانه‌زاد با جان و مال ایستاده، تا چندی که ممکن باشد در راه دولت جان و مال و طایفه نثار خواهد کرد. اگر مردم تصدق وجود مبارک، و اگر زنده بماند نخواهد گذاشت عیب و نقصی طرف خوی و ماکو حاصل شود. واجب بود، به طور روزنامه جسارت شد.

تیمور ۳ ذی‌قعدة

دست‌خط مبارک به تبریز:

مخبرالدوله! این تلگراف را صبح زود به تیمور پاشا خان بزن و معجلاً جواب بگیر: تلگراف مفصل تو را خواندم. حقیقت این است همه شماها گویا دیوانه شده‌اید، مثل سفاهت شیخ عبیدالله. شیخ یا دیگری کیست که این طور جسارت‌ها بکند؟ چهار تا کرد چرا شماها را این قدر دست‌پاچه و کم‌دل کرده است که این طورها عرایض و تلگراف‌ها عرض می‌کنید؟ همان ماکو و خوی و سلماس و ارومی باید جواب هزار نوع این امور را بدهد، تا چه رسد به آذربایجان! نمی‌دانم چه خبر شده است که این قدر بی‌غیرت شده‌اید؟ یعنی چه؟! به خدا قسم، به روح شاه مرحوم قسم است، اگر پدر یاغیان را آتش نزند، بعد از این نوع عرایض بی‌معنی بکند، مثل زن‌ها حرکت کند، همه شماها را آتش خواهیم زد. ما از شماها توقع این را داریم و داشتیم که مملکت‌های خارج را شما بتازید، آتش بزینید، غارت بکنید، فتح بکنید، نه این که این نوع از دست چهار تا کرد این قدرها وحشت بکنید و این قدرها ذلیل واقع بشوید. قشون دولتی می‌خواهید چه بکنید؟ مگر جنگ دولت ایران و عثمانی است که من قشون بفرستم. یک شیخ دماغ ناخوش حرکتی کرده است. به شماها نان و نمک دولت حرام باشد. در مقابل این مرد این طور خود را باخته‌اید! یعنی چه؟ صریح به تو می‌نویسم، این خدمت را از تو تنها می‌خواهم. جمعیت و چریک و فوج ماکو و خوی و سلماس را بردارید، الآن سوار بشو، برو تمام یاغیان را از

سرحدات ارومی سهل است، از ساوجبلاغ و مگری بیرون کن. قتل و غارت بکن. پدرشان را بسوزان والا از زندگی خودت و جان خود و اولادت یقین است سیر شده‌ای. به خدا قسم احدی از شماها را زنده نخواهم گذاشت. اگر چه این شیخ دیوانه و اتباع او قابل این نیستند، لیکن برای نظم بعد از این آن سرحدات و قلع و قمع تمام اشرار اکراد حشمت‌الدوله با ده هزار نفر قشون از سواره و پیاده با بیست عرآده توپ با همه تدارک مأمور شد و عن‌قرب از سرحد ساوجبلاغ الی ماکو مأمور است برود و هر جا شیریر و مفسدی باشد، گرفته، سیاست نماید. البته بعد از بیست روز دیگر به سرحد می‌رسد. البته هر کس تقاعد از خدمت کرده باشد، موافق حکمی که شده است، سزای او را خواهد داد. اعتمادالسلطنه هم از تبریز و قشون خمسه و زنجان اردوی علی‌حده مأمور شده است، البته الی حال باید نزدیک سرحد رسیده باشند. خلاصه، بدانید که هرگز دولت از شیریر و هرزه و یاغی و خاین نخواهد گذشت و اگر صد هزار قشون و ده کرور خرج هم بشود، مضایقه نخواهد کرد؛ و گروهات شماها را چه شده است که مثل زن‌ها پشت دیوار پنهان می‌شوید. عن‌قرب معلوم می‌شود که چه بر سر خاین‌ها خواهد آمد. جواب زود به عرض برساند. سواد این تلگراف را به ولیعهد بدهند.

۴ ذی‌قعدة

جواب

به خاک‌پای مبارک همایونی - روحی و روح العالمین فداه:

دوشنبه ششم ماه که این خانه‌زاد برای قرار نظم کار و استمالت علی‌خان و فراهم آوردن لوازم امداد و کمک برای اقبال‌الدوله در سلماش بود، دست‌خط مبارک تلگرافی زیارت و از این مأموریت به جان‌فشانی در خدمت و جان‌نشاری در راه دولت کمال سرافرازی و سربلندی و افتخار در میان چاکران دولت حاصل نمود. این خانه‌زاد از جد و پدر نان و نمک دولت را به حرامی نخورده و از غیرت و تعصب چاکری نگذشته و تا حال در هر خدمت و مأموریت حرکت زنانه نکرده است و این فقرات که از ارومیه و ساوجبلاغ

به عرض خاک پای مبارک می‌رساند، از قرار تحریرات اقبال‌الدوله و محض استحضار چاکران آستان اقدس بوده است والا از سایه پایه مبارک این چاکر شیوه جان‌نثاری قدم موروثی خود در هیچ موقع و هیچ جا عجز و آه ناله نداشته و خود را گم نکرده و بی‌غیرتی و کم‌دلی ننموده و ان‌شاءالله تعالی از صدقه فرق مبارک در این خدمات هیچ وقت از نثار جان و مال و اولاد و طایفه خودداری نداشته، در معارک بزرگ از جان‌فشانی مضایقه نکرده و از این اکراد بی‌سروپا و اهمه ندارد و قبل از صدور این امر مبارک از غیرت چاکری در صدد مدافعه آن‌ها بوده و به افواج و به آقایان ماکو و ایل و عشایر و سوار و پیاده و تفنگچی و چریک آن‌جا خبر احضار داده، منتظر صدور حکم و حصول سرافرازی از مأموریت این خدمت بود. چون اجازه نداشت، به نظم سرحد سپرده به خود مشغول و بحمدالله در این چند از امنیت این سامان سرافرازی بین‌الاقربان حاصل می‌نمود؛ و حال از صدور این مثال مبارک که به تنهایی این خدمت به خانه‌زاد دولت محول شد، کمال تفاخر و تشکر و سربلندی حاصل کرده، حسب‌الامر الاقدس فوراً چاکری به همه ماکو فرستاد که آقایان با عموم اولاد و طایفه و اهل و عشیره و پیاده و سواره و چریک تفنگچی و سرباز و سواره ماکویی و هر چه در ماکو مرد هست، سوای حاجی اسمعیل آقا، دو روزه در خوی حاضر شود و امروز که دوشنبه است، این چاکر در غروب در خوی حاضر و به محض رسیدن خوی، حاضری فوج نهم را با شش عراده توپ حرکت داده و به محض رسیدن استعداد از ماکو روانه سمت ارومی می‌شود؛ و امیدواری تمام دارد که از اقبال امنای دولت ابد مدت قبل از همه مأمورین سر وقت اکراد و توابع شیخ رسیده و در قتل و نهب و قلع و طرد و منع آن‌ها حسب‌الامر جان‌فشانی‌ها کرده و داغ دلی را که از این هرزگی آن‌ها به چاکران دولت روی داده بود، مکافات نموده و سربلندی و سرافرازی حاصل نمایم. به نمک دولت قاهره، آن قدر از این مأموریت سربلندی برای خانه‌زاد حاصل است که اگر تمام اولاد و طایفه در این راه تصدق وجود مبارک نمایم، هنوز تشکر این سرافرازی به جا نمی‌تواند بیاورد و با غیرت و تعصب ایلجاری قشون از طایفه و اجزای سپرده به خود تهیه و ان‌شاءالله عن‌قریب سر وقت جمعیت شیخ در سرحد ارومی رسید و از سایه هم‌پایه مبارک اگر خدا بخواهد، بلایی به

سر آن‌ها خواهد آورد که در کلّ ممالک، مذکور و عبرت سایر سفهای اکراد و غیره بشود. به دولت و اقبال اولیای دولت، تا خانه‌زاد زنده است، محتاج به خشم قشون ظفرنمون نبود و ان‌شاءالله چون موقع آشکار نیست، بعد از کردار اگر خدا بخواهد، جان‌نثاری و غیرت این خانه‌زاد و تعلّل و سستی سایرین در این خدمت در خاک‌پای مبارک معلوم و اگر مقرّر و امر شود به سزای خاین دولت ابد مدّت را این چاکر خانه‌زاد در این سفر کفایت خواهد نمود. استعداد قورخانه و چادر و اسب و توپ و طرّقه و فتیله و کیسه گلّوله و ساچمه توپ از حضور مبارک حضرت اشرف والا - روحی فداه - استدعا شد، ان‌شاءالله هر چه زودتر برسد، بهتر خواهد شد. خانه‌زاد عنقریبی از خوی حرکت می‌نماید، با جان و طایفه و اولاد و اجزای سپرده به خود را تمام نثار، تا این که خود را تحت فرمایش مبارک که چاکران مثل زن‌ها در پس دیوار پنهان شده‌اند، خارج و حسب‌المقرّر بلایی که مافوق آن متصوّر نشود، سر جمعیت شیخ در سرحد ارومی و غیره و سایر جاهای داخل خواهد آورد. علی‌خان را حسب‌المقرّر استمالت و از وحشت که او را انداخته بودند، بیرون آورده، امیدواری از جانب سنی‌الجوانب اولیای دولت داد. او نیز در کمال جان‌نثاری متعهد و حاضر است که با هزار نفر سوار و پیاده شکاک با خانه‌زاد در این مأموریت همراه و شیوه جان‌نثاری را اقدام و برود جمعیت خانه‌زاد به سلماس. او نیز حاضر و ملحق می‌شود و یک پسرش را با پنجاه نفر سوار از امروز به ساخلوی ارومیه و حفظ دهات سلماس مأمور داشت. در واقع در حق ایل شکاک بی‌حسابی زیاد و در عوض هزار و پانصد تومان مالیات شش هزار تومان از آن‌ها مطالبه و دریافت نموده‌اند، ان‌شاءالله تفصیل حالت آن‌ها را بعد به عرض خاک‌پای مبارک می‌رساند. چون واجب بود، جسارت شد.

تی‌مور - ۶ ذی‌قعدة

از خوی به تبریز

به خاک‌پای حضرت امجد اکرم اشرف والا ولیعهد - روحی فداه:

تا امروز که بیست و نهم شهر است، نه فوج، نه قورخانه، نه چادر، نه اسب توپخانه، نه

تفنگ. قشون شیخ از طرف مرکور هم در دهنه باراندوز نشسته است. آدم فرستاده، در آن دهات سیورسات خواسته بودند. روز به روز جمعیت او می‌افزاید و جای خودشان را محکم کنند، پیش می‌آیند. حال در پنج فرسخی شهر ارومی است. تا امروز ولایت را به های و هوی نگاه داشته، با دو فوج در اردو هستم. ششصد نفر آن تفنگ ندارد و فشنگ به قدر یک شلیک موجود نیست. در حیرت هستم با این بی‌تدارکی و عدم استعداد، تکلیف چیست؟ بعد از ورود فوج خوی به سلدوز و لاهیجان و ساوجبلاغ رفتنی بودم، حالا ناچار است باید به مرکور برود. دور نیست امروز فردا زد و خوردی بشود. کار سهل نیست. زود قشون مقرر شود، برسانند. از دو طرف باید قشون برود در میان مردم. معروف است که به قلعه لاهیجان هم صدمه رسانیده‌اند. پُر واهمه دارد خدا نکرده حقیقت به هم برساند؛ زیرا که در این مدت در اطراف قلعه سوار و پیاده زیاد داشته، نمی‌گذاشتند آذوقه برود.

خانه‌زاد: امامقلی - ۴ [ذی‌قعدة]

طهران به خوی

به تیمور پاشا خان، سر تیپ اول:

به حکم همایون خودتان را با هر قدر سرباز و فوج و چریک که دارید و قدرت و قوه فراهم کردن آن را دارید، معجلاً به ارومی برسانید که خبر می‌دهند کار ارومی بسیار بد است. البته به مجرد این تلگراف بروید ارومی و فوراً خبر بدهید که کی می‌رود و با چه قدر اسلحه و جمعیت.

مستوفی‌الممالک - ۴ ذی‌قعدة

جواب

حضور حضرت مستطاب اجل اکرم عالی آقای مستوفی‌الممالک - مدّ ظلّه العالی:

روز دوشنبه در سلماس به زیارت تلگراف مباحثات حاصل نمود. از مرحمتی که

مبذول فرموده بودند، امید دارد قرین افتخار است. این سه چهار روز را در صفحات سلماس به جهت استمالت و اطمینان علی‌خان شکاک و اقدام او به خدمت و بعضی کارهای لازمه مشغول بوده، محض زیارت تلگراف معجزاً روانه‌خوی شد که فوج نهم و ماکویی و سواره و چریک و غیره را که بیشتر اخبار کرده بود، جمع‌آوری و به سمت ارومی به جهت قلع و قمع اشرار و اتباع شیخ روانه است. امیدوارم به اقبال بی‌زوال همایونی طوری از متمرّدین تنبیه شود که آوازه آن به همه جا برسد. فدوی دقیقه‌ای آسوده نخواهد بود تا این که این خدمت را به جا آورده باشد. حضرت مستطاب اجلّ عالی مراتب جان‌نثاری فدویان و طایفه را بهتر اطلاع دارید و این خدمتی هم که محوّل و مقرر است با مال و جان و ایل و طایفه بی‌درنگ حرکت کرده، اوامر همایونی را کاملاً اجرا بدارد. مختصراً در این چند روز با خود و ایل و طایفه‌ای که دارد یا کشتن می‌دهد یا ریشه متمرّدین و اتباع شیخ را بیرون می‌آورد؛ و پیش از وقت عرض کردن که چه خواهد کرد، موجب تطویل می‌شود. علی‌خان شکاک را هم اطمینان و امیدواری داد. پنجاه سوار برای حفظ راه گدوک ارومی که تردد به سهولت بشود، با یک پسرش مأمور، خودش هم با اولاد و ایل خود تا سه چهار روز یک هزار نفر سوار و تفنگچی حاضر می‌کند که در آمدن از خوی همراه فدوی چاکر باشند. از جانب دیوان همایون آن چه لازم بود و تعهد در بذل التفات نسبت به او شده است، بحمدالله تعالی الی حال که در نظم حدود ماکو و خوی و سلماس لازمه مراقبت شده، اکنون که خدمت ارومی و قلع و قمع متمرّدین به عهده فدوی محوّل گردید، نقصی در کار سرحدی ارومی هم نخواهد ماند. از کمک به اقبال‌الدوله تا حال تعلّل نشده است. حالا که مأمور شد، به طریق اولی جان‌فشانی خواهد نمود. واجب بود، جسارت به عرض شد.

تیمور - شب ۱۰ [ذی‌قعدة]

دست خط مبارک به زنجان:

عمیدالملک! از خدمات تو راضی شدیم. البته سواره را خیلی خیلی زود روانه کن،

البته. اما تعجب از حالت شماها دارم. باز می‌نویسد از کریمخان سیصد تومان پیشکشی گرفتیم. مرده شور شماها را ببردا! این چه پیشکش‌بازی است. نوکری که حالا به سفر می‌رود، از او پیشکش خواستن چه معنی دارد؟ البته پول او را پس بده. رئیس سواره باشد و برود، آقا سردار هیچ لازم نیست برود.

۴ ذی‌قعدة

جواب

به خاک پای جواهر آسای مبارک - روحنا فداه:

غلام خانه‌زاد در انجام اوامر ملوکانه آنی خودداری نکرده و به جقه مبارک، زیاده از سیصد نفر از پانصد سوار بی‌پا شده بود و کسی متحمل نبود و سه سال است که مواجب ندیده‌اند. به اقبال بی‌زوال، سوار را تماماً پادار کرده، مواجب شش ماهه هذله‌سنه، مبالغی از بابت سنه ماضیه با سرب بارود و جیره و علیق یک ماهه داده، در کمال آراستگی راه انداخته، خطای فدوی عدم اطلاع از وضع جدید بوده که اسم پیشکش برداشته شده است. بیشتر در هر کاری عمده خدمت به دولت این بوده و خانه‌زاد هم اقدام کرد. حال که رای بیضاویای مبارک در متروک داشتن این عمل قبیح قرار یافته، فوراً متروک می‌شود و در خانه‌زادی به همان حاصل رعیتی قناعت دارد و پیش از همه رعیت و نوکر شخصاً متشکر است.

غلام خانه‌زاد: ناصر قلی - ۱۱ [ذی‌قعدة]

دست خط مبارک به قزوین:

به مشیرالدوله البته دستورالعمل شما رسید. به محض ملاحظه دستورالعمل با کمال عجله به چاپاری برود و در هیچ جا معطل نشود. تنخواه محلی افواج قزوین و سواره قزوین را بدون ذره‌ای معطلی حاضر کرده، بدهند که به محض رسیدن حشمت‌الدوله حاضر و ملحق به اردو شوند. مبادا ساعتی عقب بیفتد. تنخواه آن‌ها را قرض هم کرده است، از تجار و غیره بکند و برساند. هیچ معطل محل غیره نشود. البته

حشمت‌الدوله با اردوی خیلی مستعدی می‌آید. ان‌شاءالله اکراد را تنبیه سخت خواهد کرد. دستورالعملی که به او دادم گفتم سوادش را برای شما بفرستد. همیشه از اردو و احوالش با خبر باشید. در خاک آذربایجان سیورسات اردو را برسانید. از توپ‌های ته‌پُر اطریشی سه عرّاده و هر عرّاده صد تیر گلوله دارد. هزار قبضه تفنگ اطریشی با فشنگ فلزی همراه دارد که بعد از فراغت از عمل در قورخانهٔ خوی باید گذاشته شود. دانسته باشید و جایش را معین کنید. یک رژیمان هم از فوج اطریشی همراه دارد. البته شما زود زود بروید و ان‌شاءالله اردو رسیده، کارها را اصلاح کرده، امور را منظم نمایید، البته.

۴ ذی‌قعدة

جواب

به خاک‌پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و ضراعت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط تلگرافی جهان‌مطاع همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - مشرف و مباهی گردیدم. غلام خان‌زاد مال‌های چاپاری را حاضر نموده و منتظر است که دستورالعمل مرحمتی را زیارت نموده، فوراً حرکت نمایم. تا حال که چهار ساعت از روز می‌گذرد، هنوز چاپار وارد نشده است. خود خان‌زاد هم دیروز و امروز بیکار ننشسته‌ام. مدتی با آذربایجان در مخابره بوده‌ام و بعد شروحنی به شیخ عبیدالله و غیره مشحون به نصیحت و تهدید از بابت آشنایی سابق که با او داشتم، نوشته و مأموریت خودم را به آذربایجان اخبار نمودم و در فقرهٔ حمزه آقا ملامت نمودم که بعد از یأس از حکومت ساوجبلاغ چرا یکسر به دربار دولت و آستان ملایک پاسبان همایونی نباید که تظلم خود را نماید. حالا که بر حسب امر قدر قدرت من به آذربایجان می‌روم، یک سر نزد من بیاید و از مال و جانش ایمن باشد که در خاک‌پای انور توسط او را خواهم کرد و با آدم مخصوص از جنس خودشان فرستادم. الآن هم مشغول عمل تنخواه افواج می‌باشم. بعد از آن چه دریافت نموده‌اند، هشت هزار و دو بیست و خُرده‌ای تومان دو فوج طلب دارند و پنج هزار خرده‌ای تومان سوار؛ اولاً آن قدر تنخواه در قزوین نیست؛ و ثانیاً آن چه هم هست تماماً دقیقاً واحده

امکان وصول ندارد. از سه الی چهار هزار تومان با خیلی زحمت می‌توان وصول کرد. به جهت بقیه حکم صریح و دستورالعمل واضح لازم است جیره اردوی حشمت‌الدوله را در خاک آذربایجان البته از محلی معین فرموده‌اند. پس از ورود جمیع اوقات صرف این عمل خواهد شد؛ زیرا که می‌دانم اردوی بی‌جیره چه حالت و معنی خواهد داشت. پس از اتمام اردو ان‌شاءالله توپ و تفنگ‌ها را در خوی در نهایت خوبی قرار خواهیم داد. خاطر مبارک مطمئن باشد.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۴ ذی‌قعدة

به قزوین

خدمت جناب اجل اشرف مشیرالدوله - دام اقباله:

جناب عالی امروز باید به سلامتی حرکت بفرمایید. شش ماهه محلی افواج مأمور آذربایجان و سوار جمعی حیدرقلی خان باید حاضر باشد که لدی‌الورد نواب مستطاب والا حشمت‌الدوله مواجب سوار و سرباز پرداخته باشد و بدون معطلی حرکت نمایند؛ اگرچه جناب‌عالی در این موارد خدمت دولت به صرافت خاطر توجه مخصوص دارند، ولی چون دیشب در ساعت پنج امر قدر قدرت بالمشافهه شد، ابلاغ امر را زحمت داد خود جناب‌عالی که تشریف می‌برید، سرکار نصرالملک تشریف دارند. طوری مطمئن شوید که بعد از تشریف بردن، اسباب حرف نشود.

امین‌السلطان - ۴ ذی‌قعدة

جواب:

جناب جلالت‌مآب، امین‌السلطان! تلگراف شما رسید. خود من منتظر ورود چاپار و زیارت دست‌خط مبارک را دارم که فوراً عازم شوم. هنوز چاپار نیامده است. دو فوج قزوین بعد از آن چه گرفته‌اند، هشت هزار و دویست [و] خرده‌ای تومان طلب دارند و سوار هم پنج هزار [و] خرده‌ای تومان باید دریافت کند. اولاً در قزوین از مالیات این قدر باقی نیست، و ثانیاً آن چه باقی است دقیقه واحده امکان وصول ندارد. اگر سه الی چهار

هزار تومان به زحمت از قزوین وصول شود، به جهت باقی حکم و دستورالعمل، واضح لازم است عرض نمایم، و هر چه فرمودند ابلاغ کنید. نوشته‌اید که من در این موارد و در خدمات دولت بی اختیارم. راست است، درست مرا شناخته‌اید. این قسم بی‌احتیاطی‌ها کردم و خدمت دولت را معطل نگذاشتم و پول دادم که حالا آن قسم حساب به جهت خزانه نظام در منزل شما نشسته می‌نویسند که البته اطلاع دارید. خداوند قدری انصاف بدهد. خلاصه جواب این تلگراف را زود بدهید که تا من حرکت نکرده‌ام این کار را سر و صورت داده، بعد بروم. دیگر اختیار دارید.

حسین - ۴ ذی‌قعدة

حضوری از قزوین

به جناب جلالت‌مآب معتمدالملک:

الآن فرج خان و نصرالله متفقاً وارد شدند. دست‌خط‌های مبارک جهان‌مطاع همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- و نوشتجات شما که همه ابلاغات اوامر شاهنشاهی بود زیارت نمودم، و وقت عصر با اسب چاپارخانه مصمم حرکت بودم که تلگراف شما مبنی بر عزیمت چاپار مجدد که حامل دستورالعمل است، رسید، و چون نوشته‌اید منتظر ورود این چاپار باشم، لهذا عزیمت را تأخیر خواهم انداخت تا چاپار برسد، و پس از ورود او به فاصله دو ساعت می‌روم و ان‌شاءالله آن قسمی که میل خاطر مبارک همایونی است، آذربایجان را اصلاح می‌نمایم. اما می‌دانید من بیچاره را کجا می‌فرستید؟ و پس از وصول چه نوع توقعات از من دارید؟ مملکتی خراب مغشوش، اهالی از آن نظم طبیعی افتاده و هرزه شده‌اند. پارسال صدمه قحطی کشیده و امسال هم آثار قحطی یا اقلأ سختی هویداست. طرق و شوارع از این است خالی. دیروز تجار از تبریز به قزوین تلگراف کرده بودند که بار تجارت نفرستید. راه‌ها نهایت اغتشاش را دارد. نصف مملکت را گُرد مستولی شده است و نصف دیگر مملکت موقوف به ترخم شاهسون می‌باشد، مثل ولیعهد آدمی که داعیه خودسری و خودرایی دارد و عادت نموده است با اطرافی‌های خیلی بد حاضر، همه این‌ها را دانسته و فهمیده به چشم خود گرفته، محض اطاعت

حکم همایونی بردم و هیچ نمی‌گویم چه لازم دارم و چه می‌خواهم. این‌ها را همه را بعد از وصول به محل مأموریت عرض خواهم کرد. من در تکلیف نوکری خود قصوری نمی‌نمایم. نمی‌دانم در مقابل این همه مشکلات به طوری که باید از من نگاهداری و تقویت خواهد شد یا پس از ورود هر چه عرض بشود و هر امری که صلاح دیده شود، محل بی‌اعتنایی و اعتراض واقع خواهم شد. در دست‌خط مبارک همه قسم اطمینان مرقوم بود و کمال تشکر را دارم؛ لیکن از بابت کثرت اطمینان قلب و اتمام حجت عرض می‌نمایم که من حسب الامر به آذربایجان می‌روم و خاطر مبارک را از هر جهت ان‌شاءالله آسوده خواهم کرد؛ ولیکن در امر مملکت و قشون و خارجه و مالیات و سرحد و ایلات و طرق و طوایف و وجه نظام و غیره و غیره به جز اوامر مقدس همایونی -روحنا فداه- هیچ حکم و کاغذ و نوشته را در آذربایجان قابل اجرا و محل اعتنا نخواهم دانست. جواب این تلگراف بعد از عرض از جانب سنی‌الجوانب همایونی -روحنا فداه- باید مرحمت شود، نه این که حالا خودتان بنویسید؛ و اگر هم مناسب می‌دانید الآن عین تلگراف را به عرض خاک‌پای انور بفرستید و هر قسم جواب مرحمت فرمودند، ابلاغ دارید.

حسین

خدمت جناب مستطاب اجل اشرف رضا:

نمی‌دانم چرا دیر وارد شد. عریضه به صحابت پست رسید و دیشب از لحاظ انور گذشت. جواب تلگراف بندگان اجل حالا رسید. ملاحظه فرمودند. جواب به دست‌خط مبارک است که زیارت خواهید فرمود. دست‌خط مبارک ان‌شاءالله برای عزیمت هیچ‌گونه تأخیری نیفتد.

یحیی

دست‌خط مبارک به مشیرالدوله:

در فقره مخابراتی که به آذربایجان کرده‌اید خیلی به جا بوده است. البته باز هم آن چه لازم است بکنید و از تلگرافخانه زنجان اخبار آذربایجان و امور خود را به

عرض برسانید.

حشمت‌الدوله که می‌آید، باید بلا درنگ سواره و افواج را برداشته برود. اگر ده روز هم قزوین معطل تنخواه دادن افواج باشد، چه ثمری خواهد داشت؟ شما موجب محلی افواج را هر طور است بپردازید. از بابت آن هفت هزار تومان خراسان هم که دیروز حکم شد، بفرستید باشد بدهید و عوض هفت هزار تومان سند و قبوض نوکر را به امین‌السلطان بدهید. غرض این است که عمل معطل نشود. دستورالعمل هم البته الی حال رسیده است. فوراً بعد از ملاحظه دستورالعمل بلا درنگ ان‌شاءالله عازم بشوید، البته، البته.

خدمت جناب مستطاب اشرف - دام اقباله العالی:

الآن که نیم‌ساعت از شب رفته است از تلگرافخانه باغ در وداع با جناب اجل مراجعت به خانه کردم. حاجی محمد حسن آمد و تلگرافی ابراز داشت که اگر برات هفت هزار تومان و حواله تو بیاورند، نکول بنویس این با فرمایشات حضوری با جناب امین‌السلطان و فدوی خیلی مغایرت دارد. امشب یا فردا اگر نصرالله برات به حواله حاجی مشارالیه بیاورد و نکول شود، بد نامی و رسوایی حدّ ندارد، و در این باب تکلیف را معلوم فرمایید.

یحیی

جواب:

جناب جلالت‌مآب، معتمد‌الملک! در باب هفت هزار تومان چون نباشد، بدو این جا آن پول به نصرالملک داده شود. آن تلگرافات به حاجی محمد حسن نوشته شد که برات را قبول نکنید. در ثانی که پول این جا به هم نرسید. به توسط شما به حاجی محمد حسن تلگراف شد که موافق برات هفت هزار تومان را بدهد. البته آن تلگراف هم به شما می‌رسد. به حاجی محمد حسن بدهید و پول را به شرح برات بدهد و تأخیر ننماید. همین تلگراف را هم من باب تأکید به حاجی محمد حسن بنمایید.

حسین

به توسط جناب جلالت‌مآب معتمدالملک به حاجی محمدحسن امین دارالضرب:

اگر چه به واسطه تلگراف به شما اعلام کردم که برات هفت هزار تومان را در طهران ندهید، این جا قزوین به نصرالملک پرداخته شد، حالا می‌نویسم که در قزوین ممکن نشد و پول موجود نشد. همان طور که در برات نوشته‌ام، تنخواه را برسانید و حواله را ضبط کنید.

حسین

جناب جلالت‌مآب مشیرالدوله - دام اقباله العالی! جواب حسینعلی خان را نفرمودید چه باید کرد؟ برات را که جناب جلالت‌مآب معتمدالملک بیاورند، نکول است.

حاجی محمد حسن

حاجی محمدحسن تاجر امین دارالضرب! امروز که صبح یکشنبه چهارم است، مبلغ هفت هزار تومان به شما برات حواله داده بودم که وجه نقد به اطلاع جناب جلالت‌مآب معتمدالملک به خزانه عامره بدهید. حالا مقرر شد آن تنخواه را در این جا به نصرالملک بدهم و پرداخته شد. محض اطلاع شما می‌نویسم که آن برات دیگر باطل است و شما نباید به آن حواله پول بدهید.

حسین

قربانت شوم! ان‌شاءالله بعد از ورود نصرالله و آوردن تمسکات روی آن اشخاصی که خلاف‌گویی کرده‌اند، سیاه خواهد شد. حاجی مشیر لشکر ان‌شاءالله زود روانه می‌شود. امیدوارم تا ورود جناب اشرف او هم وارد شود. قرار کلیتاً در هرگونه سؤال و جواب این شد که های و هویی به میان نیاید. از ایشان فرمایش، از بنده سؤال، و از طرف حضرت اجل اشرف جواب.

یحیی

حضور حضرت اجل اشرف مشیرالدوله - دام اقباله:

قبله عالم - روحنا فداہ - بہ جناب امین السلطان مقرر فرمودند در باب محاسبہ، های و ہوی و جنجالی لازم نیست. ہر چہ در حساب باید، عرض شود بہ شما می گویند عرض می کنید معتمد الملک اطلاع می دہیم. اگر صحیح است، جناب مشیرالدولہ می دہند. اگر صحیح نیست کہ دیوان قبول می فرماید. در باب استصوابی خراسان جناب عالی مقرر فرمودند تمام ہفت ہزار تومان سالیانہ بہ جناب عالی برسد. اول قرار بود شش ماہہ برگردد، بعد سالیانہ را مرحمت فرمودند ولیکن نواب رکن الدولہ قلمداد نمودہ اند کہ علاوہ بر یازدہ ہزار و ششصد و چہار تومان از خراسان بہ توسط حاجی محمدحسن از بابت ہجده ہزار تومان قراردادی امسالہ دریافت فرمودہ اید کہ این یازدہ ہزار و ششصد تومان علاوہ بر شش ہزار تومان تنخواہ استرآباد ہم می باشد. مقرر فرمودند در صورتی کہ این وجہ را علاوہ بر استصوابی گرفتہ باشند، باید بدهند؛ لہذا جسارت می شود، اگر این طور است، مبلغ مزبور را حوالہ فرمایید بدهند کہ تعویق در فرمایش ہمایونی - روحنا فداہ - نشدہ باشد.

ہمان تلگراف حالای سرکار را بہ حضور مبارک فرستادم و یقین بدانید کمال تقویت در ہر باب از کار جناب عالی می فرمایند. حال ہم مشغول نوشتن دستخط مبارک و دستورالعمل جنابعالی می باشند کہ بہ صحابت رضای آبدار خودم می فرستم.

یحیی

جواب:

جناب جلالت مآب معتمد الملک! تلگراف شما رسید و امر ہمایونی شاہنشاهی - روحنا فداہ - را در باب مأخوذ خراسان کہ بہ آن قسم فرمایش شدہ است کہ از نہ ہزار تومان ہفت ہزار تومان تقدیم شود، اطاعت و بندگی می نمایم؛ واللہ صاحب جان و مال خود را نمی دانم. این ہمہ های و ہویی کہ بہ خاک پای انور عرض کردہ بودند، سالی پنجاہ ہزار تومان از خراسان می برد، این بود مأخوذ من، و آن ہم واللہ اختصاص بہ ہمین یک سال داشت. بعد از معاودت موکب ہمایونی از سفر بیلاقات تغییر حالت

مبارک مجال جسارت و عرض نداد والا جمیعاً معروض خاک پای مبارک می‌گردید. از همین قزوین خراب امین‌الملک مرحوم وقتی که در اداره او بود، سالی بیست و هفت هزار تومان می‌گویند می‌برده است. امشب با نصرالله قرار ادای هفت هزار تومان به شما نوشته می‌شود.

حسین

خدمت جناب مستطاب اجل اشرف:

الآن پاکت دست خط مبارک رسید. رضا روانه شد. ان شاء الله تعالی بعد از ورود به فردا [در] قبال روانه شوید.

یحیی

قربانت شوم! خوب است امر در مختصر نقل مکانی بفرمایید که تا ورود رضا برای عزیمت هیچ‌گونه معطلی نباشد. ولیعهد و مجتهد اظهار خیلی شکرگزاری کرده بودند. خاصه مجتهد عضدالدوله را مجدداً به قزوین خواهند فرستاد. شما از بابت تقویت و همراهی خاطر مبارک خیلی خیلی اطمینان داشته باشید.

یحیی

جواب:

جناب جلالت‌مآب معتمدالملک، نقل مکان لازم ندارد. همان که رضا با احکام وارد شد، به فاصله یک ساعت روانه خواهم شد. در راه‌ها شش اسب بیشتر نیست. خودم با سه نفر می‌روم در فقره حساب، شما را به خدا انصاف بدهید، این‌هایی که مشیر لشکر می‌گوید طرز حساب است؟ اگر همان حسابی که حضرات نوشته‌اند با جواب‌هایی که مشیر لشکر دارد، به عرض خاک پای مبارک برسد، در همان دقیقه مطلب بر رای انور واضح می‌گردد و حکم او را خواهند فرمود. در فقره خراسان و بیانات رکن‌الدوله و حاجی محمدحسن حضرات می‌خواهند در این میانه و از این وقوعات نفعی ببرند. قرار بود به

جهت این که عمل مالیات رجوع به رکن‌الدوله بشود هجده هزار تومان بدهد، دوازده هزار تومان به خاک‌پای مبارک تقدیم شود و شش هزار تومان به من بدهد و حاجی محمد حسن تمسک به خط خود سپرده است و از هیجده هزار تومان شش هزار داده‌اند و به خط حاجی محمد حسن وجه ضمن شده است و دوازده هزار تومان باقی است که باید تقدیم خاک‌پای مبارک نمایند. سه هزار تومان هم حاکم تربت و یک جای دیگر به من داده‌اند. به توسط حاجی محمد حسن رسیده. چه دخل به عمل رکن‌الدوله دارد؟ و اگر از این بابت بود، چرا وجه ضمن نشده است؟ تمسک را با نصرالله می‌فرستم که تقدیم خاک‌پای مبارک نمایید و از مضمون تمسک صدق من با رکن‌الدوله با حاجی محمد حسن معلوم خواهد شد و همین قسم در عریضهٔ خاک‌پای مبارک که سابقاً استفسار فرموده بودند، عرض نموده‌ام. در فقرهٔ شش هزار تومان به هر قسم امر قدر قدرت شرف صدور یابد، فوراً اطاعت خواهم کرد. شما را به خدا مشیر لشکر را زود به من برسانید. آذربایجان، قزوین نیست که من بتوانم ده روز بیست روز بی‌وجود آدم محاسب امینی از جانب خودم نصب^۱ نمایم. هر قدر او را زود روانه نمایید، دیر است. این اول اسباب کار خواستن بینم چه خواهید کرد.

حسین

قربانت شوم! تلگراف‌ها کلاً بلا واسطه از نظر انور گذشت. در باب پول خراسان که با سه هزار تومان تربت، نوزده هزار تومان می‌شود، تمسک دوازده هزار تومان با نصرالله از قرار مرقوم خواهید فرستاد. می‌ماند سه هزار تومان. می‌فرمایند مخارج زیاد داریم. خاصه، با رفتن حشمت‌الدوله شما همه وقت کمک کرده‌اید. استصوابی خراسان و مواجب شما را تماماً مرحمت کردیم. از این نه هزار تومان هم دو هزار تومان باز به شما مرحمت می‌کنم و هفت هزار تومان آن را به ما تقدیم نمایید. در کتابچهٔ خزانه جمع فرمودند و مرا فرستادند خدمت بندگان اجل که حوالهٔ هفت هزار تومان را مرحمت

^۱ نسخه: نسب.

فرمایید. اعتقاد این است که بدون حرف هفت هزار تومان را حواله فرمایید. از تربت، بعضی عرایض شکوه‌آمیز هم در این باب نوشته‌اند. یقین است با این گونه مرحمت ایداً حرف زنید و حواله بدهید و تمسک دوازده هزار تومان را نیز با نصرالله بفرستید که خودشان دریافت نمایند و حالا منتظر جواب هستند.

یحیی

قربانت شوم! تلگراف بندگان اجل را فرستادم از لحاظ انور گذشت. به دست خط مبارک جواب مرقوم فرمودند که بعین برای مزید اطلاع بندگان اجل عرض می‌شود: دست خط مبارک: «تلگراف کن که همه این را که شما نوشته‌اید می‌دانم، نه حالا می‌دانیم، چند سال است می‌گویم آذربایجان آدم بزرگ مقتدر می‌خواهد و بی‌نظم است. بی‌نظمی آذربایجان تازگی ندارد. شما هم همه این‌ها را دانسته باید بروید و ان‌شاءالله تعالی موافق دلخواه منظم بکنید. در کار آذربایجان مختار کل هستید و هیچ کس با شما سر و کاری ندارد به جز خودمان، و همچنین شما با هیچ کس سر و کار نداشته باشید به جز ما. همه اینها را به خط خودمان مفصلاً در دست‌العمل شما نوشته‌ایم که الان چاپار معتمدالملک می‌آورد. بعد از ورود چاپار بلافاصله با اسب چاپاری ان‌شاءالله بروید، البته».

تا این جا دست خط مبارک است و فدوی عرض می‌کنم که تا حالا می‌توانم به جرأت قسم بخورم که صدارت و سپهسالاری و غیره خاطر مبارک را این قدر با التفات در حق بندگان اجل ندیده بودم. التفاتی است از روی کمال حقیقت. ان‌شاءالله تعالی همان طوری که فرموده‌اند، تقویت می‌فرمایند و بندگان اجل هم خدمات خواهند فرمود که خاطر همایونی آسوده باشد؛ ان‌شاءالله.

یحیی

به خاک پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست خط مبارک جهان‌مطاع

تلگرافی همایونی مشرف و مباهی گردیدم. چاپار هم وارد شد. دستورالعملی که به قلم معجزبیاں همایونی -روحنا فداہ- شرف صدور یافته بود. موجب کمال افتخار این غلام خانہ‌زاد گردید و ان‌شاءالله بر حسب امر قدر قدرت کلمہ به کلمہ اوامر شاهنشاهی -روحنا فداہ- را بدون یک کلمہ تغییر مجری خواهم داشت و الآن کہ از تلگرافخانہ خارج می‌گردم فوراً اطاعت امر نموده، عازم می‌باشم و ان‌شاءالله شش یا ہفت روز دیگر خبر ورود غلام جان‌نثار از تبریز خواهد رسید و از زنجان و میانج ہم ہر خبری باشد، بہ عرض خاک‌پای انور می‌رسانم. در فقرهٔ مواجب افواج و سوارہ کہ مقرر رفته بود، ہر قسم است تمام نمایم کہ حشمت‌الدولہ معطل نشود. از بابت آن ہفت ہزار تومان خراسان کہ دیشب امر شدہ بود بدم و قبض سرکرده را عوض تنخواہ بہ جہت جناب امین‌السلطان بفرستم، چون این غلام اوامر همایونی را تالی احکام اللہ و تأخیر او را حرام می‌دانم، لہذا همان دیشب کہ معتمدالملک امر شاهانہ را ابلاغ نمود، امروز صبح زود برات ہفت ہزار تومان را نزد مشارالہ فرستادم کہ تقدیم خاک‌پای مبارک نماید. حالا کہ امر مبارک این قسم شرف صدور یافتہ، الان فرستادم امین‌الرعاہا و حاجی شیخ را بیاورند. همان برات ہفت ہزار تومان را انتقال بہ آن‌ہا بدم و تنخواہ نقد دریافت و بہ نصرالملک دادہ، قبض گرفتہ، همان قبض را در عوض تنخواہ نزد امین‌السلطان بفرستم. این قدر تنخواہ کہ از خارج دادہ، تتمۂ تنخواہ فوج و سوار از خود قزوین نقد فوری تہیہ شدہ است. بعد این ہفت ہزار تومان را ہر کس حاکم قزوین شد و آمد، باید بہ امین‌السلطان عوض بدهد. امر الاقدس الاعلیٰ مطاع مطاع مطاع.

غلام خانہ‌زاد: حسین

جواب:

جناب جلالت‌مآب معتمدالملک! تلگراف شما را ملاحظہ نمودم و همان قسم کہ شما صلاح دیدہ‌اید، رفتار خواهم کرد و جواب تلگراف همایونی را ہم الآن عرض می‌نمایم کہ خودتان برداشتہ ببرید و امین‌السلطان را بہ تلگرافخانۂ باغ بیاورید. لازم است برات را پس بفرستید بیاورند کہ همان برات محول بہ امینی‌ہا بشود. محرمانہ، اگر صلاح بدانید،

در باب وکالت آذربایجان خودتان مستقیماً تلگرافی بفرمایید. مبدا در غیاب فدوی زندان از میان ببرند، والا مختار هستید.

یحیی

جناب جلالت‌مآب معتمدالملک! روزی که در سلطنت‌آباد به شرف زیارت خاک‌پای مبارک مشرف شدم و شما حاضر بودید، فرمایش فرمودند: اموراتت با کیست؟ عرض کردم: با معتمدالملک. حالا هم که از قزوین به آذربایجان می‌روم به شما می‌نویسم که وکیل کارهای آذربایجان در خاک‌پای انور شما هستید. پاکت عرایض من نزد شما خواهد آمد که تقدیم نمایم و جواب از ذات مقدس شاهنشاهی روحنا فداه دریافت نموده، نزد من بفرستید که به زیارت آن‌ها مفتخر شوم. همین تلگراف را به عرض آستان مبارک برسانید که از عقیده من خاطر مبارک مطلع شوند و دیگران به خیال وکالت آذربایجان نیافتند.

حسین

خدمت جناب اشرف:

باز مؤکداً جسارت می‌ورزم. پول را یعنی هفت هزار تومان را قرض کرده، به نصرالملک بدهید و قبض نصرالملک را برای سند خزانه که عوض باید دریافت نماید، بفرستید، و خودتان زود حرکت فرمایید. اگر حرفی دارید از تلگراف‌های بین راه ممکن است سؤال و جواب نمایید. به مدلول دست‌خط رفتار کنید، البته، البته؛ و سند نصرالملک عوض هفت هزار تومان با رضا بفرستید که به خزانه بدهند. باقی موجب نوکر را هر کس حاکم و مأمور خزانه است، به ما دخیلی نخواهد داشت.

یحیی

قربانت شوم! موافق نصّ دست‌خط مبارک که حالا فرستاده شد و زیارت فرمودید، رفتار نمایید. برات را برای بندگان اجل اعاده می‌دهم. ابدأ اشکالات حالا صلاح نیست از

امینی‌ها پول گرفته بدهید و قبض نصرالملک را بفرستید که عوض هفت هزار تومان داده شود و آن‌ها خود از محل گرفته، عوض بردارند. ابدأ ابدأ صلاح نیست. موافق دست‌خط جهان‌مطاع رفتار و معمول فرمایید. توجهات همان است که دیروز عرض شد. هیچ خبری نیست. منافقین منکوب و مخذول هستند. البته هر چه زودتر روانه شوید. بهتر است همان تمسک دوازده هزار تومان داده می‌شود و حواله هفت هزار تومان را برای بندگان اجلّ اعاده می‌دهم. امین‌السلطان هیچ لازم نیست گفتگو شود.

یحیی

جناب جلالت‌مآب معتمدالملک! صبح زود نصرالله را با هر چه خواسته بودید و امر همایونی شرف صدور یافته بود، فرستادم تا غروب یا اول صبح فردا خواهد رسید. رضا نیم ساعت قبل وارد شد. پاکت دست‌خط مبارک را زیارت نمودم و از دستورالعمل مجدد همایونی -روحنا فداه- استحضار حاصل کردم. به هر چه امر و مقرر فرموده‌اند، البته بدون تخلف رفتار خواهم کرد. خود هم حاضر عزیمت می‌باشم. اخباری که امروز از آذربایجان رسیده است، دخلی به سایر روزها ندارد. گویا اکراد خیلی پیش آمده‌اند و جمیع اهل آذربایجان در تزلزل بوده‌اند. در قزوین تنخواه به قدر کفایت نیست و آن‌چه هم هست به این زودی وصول نمی‌تواند بشود و مواجب فوج‌ها و سواره هم قریب چهارده هزار تومان الآن دست‌خط مبارک که فرستاده‌اید مرقوم شده است. هفت هزار تومان خراسان را این جا بدهم و حال آن‌که صبح برات او را فرستاده‌ام. مگر این‌که شما بنویسید که برات را نداده به جهت من پس خواهید فرستاد تا من این‌جا از امینی‌ها شاید تنخواه بگیرم و به نصرالملک بدهم. قبض او را نزد شما بفرستم که به امین‌السلطان بدهید و عوض را حواله بدهم به امینی‌ها بدهند. رای خودتان را زود بنویسید. اخبار و توجیحات تازه دیروز و امروز چه چیز است؟ اطلاع بدهید.

حسین

هر چه تلگراف بفرمایید به نظر انور رسانده، جواب گرفته، به عرض می‌رسانم. با

امین‌السلطان چه کاری دارید. با وجود این اطاعت می‌کنم. شما چه کار به برات دارید بر حسب دست‌خط همایون هفت هزار تومان به هر طور است قرض نموده بدهید. به نصرالملک قبض او را عوض هفت هزار تومان بفرستید، وصول می‌کنند، خود دانند. شما هفت هزار تومان را به دیوان داده‌اید. برات را برای بندگان اجل پس می‌فرستم. با نصرالله چه فقره‌ای است که مرقوم فرموده‌اید که خدای نخواستہ از عدم اجرای آن دل‌شکسته می‌شوید. تا جان دارم در اجرای او امر و میل بندگان اجل خواهم کوشید. ابدأ جناب آقا خلعتی نپوشیده‌اند. خلعت به نایب‌السلطنه در نیابت سپهسالاری همایونی در نظام داده شد. حالت او همان است که دیده‌اید. هیچ تغییری نکرده است. باز عرض می‌کنم خیلی معطل نشوید.

یحیی

جواب:

حضور همایونی بسیار خوب بود و حالا می‌برم به عرض می‌رسانم.

در فقره‌ای که با نصرالله نوشته‌اید که اگر صورت نگیرد، مایه دلتنگی خواهد بود، چه چیز است؟ اسباب خیال فدوی شد. نمی‌دانم عرض مرا در باب عدم مخابره با امین‌السلطان قبول فرمودید یا باید حاضر شویم؟ والا بندگان اجل را به خداوند متعال می‌سپاریم. امیدوارم با اقبال و فیروزی همه روزه اخبار خوش برسد.

یحیی

فقره‌ای که نوشته شده است، این‌جا نمی‌توانم نوشت. چند ساعت دیگر نصرالله وارد می‌شود. خواهید دانست، نقلی نیست. اسباب خیال شما نشود. من حالا در تلگرافخانه هستم. شما به حضور مبارک مشرف شوید و عریضه تلگرافی را برسانید. اگر امین‌السلطان حاضر است، بسیار خوب، و اگر نیست و صلاح نمی‌دانید خودتان به تلگرافخانه باغ تشریف آورده، خداحافظی بگویید شما بروید، من هم بروم.

حسین

مشیر لشکر! تلگراف شما رسید. حساب شما حساب بی‌پا و بی‌مأخذ نیست. از هر جهت خاطر جمع است. مقصود این است صورت حساب را زودتر به عرض برسانید و هر چه زودتر خودتان را به من برسانید. دیر است وجود شما خیلی حالا لازم است. به جناب جلالت‌مآب معتمد‌الملک هم نوشته‌ام که زودتر عرض کنند شما را بفرستند. اگر حرفی و سؤال از من لازم دارید، بگویید وقت آمدن از کسان خودتان هر که را لازم دارید با خود بیاورید. همین صورت حساب که به جهت شما نوشته‌اند. به عرض جناب آقا -زید اجلاله- برسانید.

حسین

قربانت شوم! امروز که شنبه است، به همین جهات مأموریت حضرت اجل اشرف عرض حساب و نیم‌ورق به فردا قرار یافت. شکر لازم است که فقرات نیم‌ورق که ننوشته‌اند کلاً برای دیوان اعلیٰ نقد است، یک تومان خرج تراشی نیست. ان‌شاءالله بعد از عرض خاک‌پای مبارک ناتمامی در کار نخواهد ماند. دادن اسناد و صدور کتابچه معلوم است. چندی امتداد دارد. اذن همایونی که بشود و غلامزاده. در کمال خوبی کتابچه را صادر می‌نماید. فدوی با میرزا حسین‌خان و میرزا عبدالله‌خان که احضار فرموده بودید، شرفیاب می‌شویم. فایده‌ای که در وجود خودم می‌دانم، همین است که خدا بخواهد به کار خدمت ولی‌نعمت بیایم. جناب مستطاب آقا حساب را که دیده‌اند این نیم‌ورق هم که باید به عرض برسد، امروز و امشب تا صبح مشروحاً به نظرشان می‌رسانم و در حسابی بی‌کمال همراهی دارند.

علینقی

مشیر لشکر! پست امروز رسید و از شما نوشته نبود. نمیدانم در چه حالت هستید و امر حساب به کجا رسید؟ شنیدم یک صد و پنجاه هزار تومان به جهت شما باقی معین نموده‌اند. اولاً جمیع مطالبات که از حکام دارید، به خرج نوشته‌اند؛ و ثانیاً برواتی که به مباشر داده‌اند و به دست‌خط مبارک حواله شده است، به خرج نیاورده‌اند و از این قبیل

چیزها خوب است. این حضرات به جهت اجرای عدالت در پارلمنت انگلیس بنشینند! خلاصه، نمی‌دانم حساب به عرض خاک پای مبارک رسیده است یا نه؟ مطمئن باشید که مرحمت و عدالت و حقانیت همایونی - روحنا فداه - تلافی ناحسابی در حساب را خواهد فرمود. از این قسم حساب نوشتن و این قدر باقی آوردن هیچ جای کدورت و تشویش نیست. تفصیل را خودتان اطلاع بدهید.

حسین

قربانت شوم! حساب، یک دینار اختلاف ندارد. نوشته‌اند **بسم الله الرحمن الرحیم** باقی در مقابل یک قلم **روقت** مطالبات از حکام است. **بسم الله الرحمن الرحیم** ملکم خان و معین الملک و غیره **بسم الله الرحمن الرحیم** مواجب پیشکار و غیره لوی‌ئیل، برات قیمت اراضی برات تحویل «فابیوس» همه اینها در نیم‌ورق نوشته شده، به عرض می‌رسد. معلوم می‌شود یک دینار خلاف به خاک پای مبارک عرض نشده است. از حساب، خاطر مبارک آسوده باشد. ناحساب را هم گویا ذات اقدس همایون - روحنا فداه - راضی نباشند.

علینقی

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقا - دام اقباله العالی:

تلگراف جناب عالی دایر به احضار دو فوج و سوار قزوین و پرداخت مواجب سه ماهه آن‌ها شرف وصول بخشید و بر حسب امر قدر قدرت فرمایش جناب عالی فوج‌ها اخبار شده و مقدمه فوج به شهر رسیده است. مواجب آن‌ها هم تهیه و پرداخت خواهد شد. ملبوس و ملزومات هم زود برسد. از این بابت تلگرافی نخواهد بود و تا ورود نواب والا حشمت‌الدوله افواج حاضر خواهند بود. امروز هم دست‌خط جهان‌مطاع مبارک همایون - روحنا فداه - زیارت شد که این بنده را به خدمات آذربایجان و اصلاح امورات آن سامان مأموریت داده‌اند و چون همیشه نصیحت جناب عالی را در گوش دارم که مکرر می‌فرمودید اوامر علیّه را بی‌عرض پرسش حکمت به قدم ارادت استقبال باید کرد. فوراً اطاعت کرده، فردا یا پس فردا به چاپاری می‌روم. هر جا و هر موقع که باشم، در نهایت

تشکر از ظهور تفقدات پدرانہ و بزرگ‌منشی‌های جناب‌عالی خواہم بود. کسان و بازماندگان خودم را بہ مرحمت عالی می‌سپارم. ان‌شاءالله آقا کوچک احوالشان خوب است.

حسین - ۴ ذی‌قعدة

از تبریز

خدمت جناب جلالت‌مآب مخبرالدوله:

دستورالعمل و اوامر علیہ همایونی را کہ بہ دست خط همایون بہ تاریخ دویم شهر ذی‌قعدة الحرام شرف صدور یافته بود، مقرب‌الخاقان آقا خان رئیس تلگرافخانه مبارکہ در منزل خانقاه خود آورده ابلاغ نمود و از زیارتش کمال مفاخرت و سرافرازی حاصل نمود. در باب حرکت کردن با تائی و آرامی و عجلہ نکردن و موازنہ قدرت و جمعیت خود بہ اطراف مقابل مقرر شده است. البتہ ان‌شاءالله بعد از رسیدن بہ بناب و تحقیق حالات و تفتیش جمعیت و خیالات آن‌ها، آن‌چہ را مصلحت داند معمول داشته و روزبہ‌روز روزنامہ وقایع اتفاقیہ را بہ عرض خاک‌پای همایون خواہد رساند. حال پنجہ سال متجاوز است کہ فدوی در سرحدات خراسان و سیستان و استرآباد و ہرات و فارس و اورامان و تبریز کہ آن‌ها ہم مثل ہمین ملاعین بودہ‌اند، جنگ‌ها کردہ، بحمدالله از قوت بخت همایون شہنشاہی ہیچ وقت بی‌مبالاتی و بی‌احتیاطی نکردہ و با فتح و فیروزی مراجعت کردہ است. امید دارم بہ فضل و عنایت خدا و توجہ انبیا و اولیا و قوت بخت شہنشاہ - روح العالمین فداه - از عہدہ آن‌ها نیز برآمده، در کمال سہولت دفع فتنہ و فساد آن‌ها را کردہ، چاکران و رعایای دولت جاوید آیت را آسودہ نماید. این کہ مقرر شدہ است حملہ بی‌خود نکند، اگر در قوہ خود می‌بیند، جنگ کند، و آلا خودداری نماید تا قشون نصرت‌نمون برسد. البتہ ان‌شاءالله تا در قوہ دارد صرفہ جنگ را ملاحظہ کردہ، حرکت جاہلانہ متہورانہ نخواہد کرد. دیگر مقرر شدہ است اہتمام کردہ اختلاف در میان آن‌ها انداختہ و آن‌ها را تطمیع کردہ، بہ وعدہ و نوید علاج نماید. اعتقاد کلیہ فدوی ہمین است کہ ان‌شاءالله خوانین ساوجبلاغ و سردشت و مامش و قراپایاق و

منکور و غیره را به هر طور است استمالت کرده، اول آن‌ها را مطمئن کرده، از دور آن‌ها متفرق کرده، بیاورد و به همین لحاظ میرزا محمد لشکرنویس را که با اغلب آن‌ها راه دارد، سپرده ام به اسم لشکرنویسی اردو روانه نمایند که بفرستم خوانین قراپاپاق و مامش بلکه اشنویه و غیره را اطمینان داده، بیاورد. از برای قادر آقا و گلایبی آقا و عثمان آقا و خان باباخان و سایر خوانین ساوجبلاغ هم کسان معتبر فرستاده، ان‌شاءالله اطمینان خواهد داد. علی‌الظاهر به قول فدوی اطمینان حاصل خواهند کرد، ان‌شاءالله، همین که آن‌ها را از آن‌ها جدا کردم، میرزا محمد لشکرنویس را نزد خود پسر شیخ عبدالله می‌فرستم چون اوقاتی که مشارالیه در تبریز بوده است، با میرزا محمد خیلی آشنایی و خصوصیت داشته است. شاید ان‌شاءالله بدون جنگ و اتلاف مردم عمل را انجام دهد؛ چنان چه خدای نخواست به این طورها نشد، معلوم است تا جان دارد از خدمتگزاری و جان‌نثاری مضایقه و خودداری نخواهد کرد. روزنامه‌ی اتفاقیه اردو را نیز نوشته، نزد رئیس تلگرافخانه فرستاده بودم. خود رئیس هم به اردو آمده، نظم اردو و حالات همه را اطلاع به هم رسانده، مراجعت کرد. البته مراتب را از روی صداقت به عرض خاک‌پای همایون خواهد رساند.

چاکر فدوی: اعتمادالسلطنه

فدوی صبح روز شنبه از لاله که یک فرسخی شهر است، به طرف اردوی اعتمادالسلطنه رفته، مذکور شد در گاوگان هشت فرسخی شهر منزل نموده است. یک ساعت به غروب مانده به گاوگان رسیده، معلوم شد ظهر از گاوگان کوچ نموده، به منزل خانقاه کنار دریای ارومی رفته است. در دهخوارقان که پهلوی گاوگان است، منزل نموده، روح الله میرزای پیشخدمت‌باشی که حاکم دهخوارقان و توابع است، بر حسب حکم حضرت والا برای نگاهداری رعیت رفته بود قلعه‌ی دهخوارقان را تعمیر نموده، قریب صد نفر تفنگچی داشت و شب تا صبح بیدار بوده کشیک می‌کشیدند. شبانه قاصدی نزد اعتمادالسلطنه فرستاده که فردا صبح علی‌الطلوع به عزم خدمت شما می‌آیم و تلگراف دست‌خط مبارک به افتخار شما آورده‌ام. قدری مکث نمایید تا برسم. بعد از رسیدن

کاغذ اطراق نموده، دست‌خط مبارک را برده، رسانده و جوابی خودشان به عرض آستان مبارک رسانده و شرح حالات را هم روزنامه مانند به عرض رسانیدند. هنگام ظهر مراجعت نموده، شب را در گاوغان مانده، صبح از آن جا راه افتاده، به تبریز آمدم. اردوی اعتمادالسلطنه غیر منظم نبود. یک عرّاده توپ و دو قپّز داشت و قریب به هزار و دویست نفر سرباز داشت. همان دیروز هم شصت بار قورخانه که از شهر فرستاده بودند رسید. امروز هم دو عرّاده توپ در بین راه دیدم که معجلاً می‌بردند. امروز که یوم دوشنبه پنجم است، اردوی اعتمادالسلطنه با آقا خان سرتیپ و حاجی صدرالدوله ملحق خواهند شد. حاجی آقا علی قاضی بناب از قراری که مذکور می‌نمودند در حفظ نگاهداری اردوی حاج صدرالدوله و آقا خان خیلی زحمت کشیده و می‌کشند. این اخبارات خود فدوی قاصدی که حسب‌الامر به اردوی اکراد و پسر شیخ فرستاده، اطلاعات او از قراری است که به عرض می‌رسد. یکصد و هفتاد پارچه دهات را اکراد چاپیده و ثبت ده به ده حاضر است.

تقریرات حاجی حسن گماشته این بنده که به لباس گدایی فرستاده بودم، اول رفتم به مراغه. علی‌خان حاکم، قاسم‌خان مراغه، حاجی رضاقلی‌خان، و سلیم خان چهاردولی، خانه علی‌خان بودند. دو فوج جنرال هم رسیده بود و سنگرهای مراغه را محکم کرده بودند. از آن جا گذشتم، یک مرتبه بازاری رسیدم. دیدم اکراد ساکنین ساوجبلاغی مراجعت کرده می‌روند. اردوی پسر شیخ و سه فرسخی اردوی اکراد با میاندوآب مسافت داشت. به اتفاق اکراد داخل اردوی پسر شیخ شدم. دوازده چادر داشت و چادرنشین خودش قبه زردی داشت و در کنار رودخانه جغتائی در محل ساری‌قمش بود و در نزد پسر شیخ جمعی نشسته بودند. این اشخاص را شناختم. جلیل آقا، قادر آقا، پسر باپور آقا، میرزا عبدالله خان گرد، مابقی را نشناختم و حمزه آقا قریب هزار قدم دورتر از پسر شیخ اردو زده بود و تمام سیاه چادر بودند. بعضی فرجی خود سایه کرده نشسته بودند. تخمیناً هفت هشت هزار بودند. این‌ها را دیده سه ساعت از شب رفته بود به طرف میاندوآب مراجعت کردم. در بین راه پیاده‌ای دیدم که لباس ایرانی دربر داشت. بعد از

گفتگوی با هم از مذهبیم جويا شد. گفتم: شافعی مذهبیم. چند سؤال مذهبی کرده، جواب مطابق شنید. بعد دست اخوت داد. گفت: من به اردوی مسلمین می‌روم و کار دارم. به اتفاق آمدیم به بناب. دیدم سنگرها محکم است. قراول گذارده‌اند. چون شب بود ما را راه ندادند. در باغات ماندیم. صبح داخل اردو شدیم. من مخفیاً به سربازها گفتم که این شخص از اردوی بلباس‌ها است. او را گرفته نزد حاجی آقا علی قاضی بناب آوردند. در حضور قاضی و صدرالدوله و آقا خان سرتیپ اقرار کرد که مرا فرستاده بودند قورخانه شما را آتش بزنم و صد تومان هم به من وعده کرده بودند. همان ساعت او را آویخته، نفت زده آتش زدند و از آن جا بیرون آمدم. در نزدیکی عجیشیر سه نفر گرد را دیدم سر بریده در میان جاده انداخته‌اند. ندانستم کی کرده است؟ و از آن جا مراجعت نمودم. در سه فرسخی شهر دو نفر گرد را هم دیدم سربریده در خارج راه انداخته‌اند. او را هم ندانستم کار کیست؟ به شهر آمدم.

شب ۶ ذی‌قعدة

روزنامه حرکت این چاکر از دارالسلطنة تبریز به سمت مراغه و ساوجبلاغ:

روز شنبه بیست پنجم شوال از تبریز بیرون آمده، در یانق چادر زده، تا روز سه‌شنبه بیست و هشتم قریب چهارصد-پانصد نفر سرباز از فوج بهادران و دویم خاصه حاضر شده بود. باقی هنوز حاضر نشده بودند. اسب توپخانه نیز نرسیده بود. روز سه‌شنبه بیست و هشتم شهر شوال المکرم نواب والا معین‌الدوله و جناب ساعدالملک و مقرب‌الخاقان منشی‌باشی از جانب حضرت اسعد امجد والا - روحی فداه - آمده، اظهار داشتند که حکم حضرت والا این است که خودت الآن حرکت کرده، بروی توپ و قورخانه و سرباز را از دنبال روانه خواهم کرد. فدوی گفتم: اگر من بروم، به جهت قورخانه و فشنگ و سایر لوازم را درست نمی‌فرستند. می‌روم در مقابل دشمن بی‌آبرو می‌شوم. گفتند: شما بروید، ما آرام نمی‌گیریم تا جمیع لوازم اردو را بفرستیم. فدوی محض امتثال امر ظهر روز مزبور سوار شده، قریب یک فرسخ در نزدیکی لاله باغی بود و در آن جا منزل کرده، روز

چهارشنبه از آن جا روانه شده، به قریهٔ سردرود آمده، قدری از سرباز روز مزبور به سردرود آمدند. روز پنجشنبه ناچار به جهت نرسیدن توپ در سردرود توقف نموده، عصر روز پنجشنبه غرهٔ ذی‌قعدة یک عرّاده توپ با بیست و پنج بار قورخانه با اسب‌های کالسکهٔ حضرت والا آورده رساندند. روز جمعه دویم از سردرود روانه شده، یکسر به قریهٔ گاوغان آمد. فاصلهٔ گاوغان با دهخوارقان یک فرسخ است. شب شنبه را در گاوغان مانده، چهار-پنج ساعتی شب یک عرّاده قپّز با سی-چهل بار قورخانه رسید. صبح روز شنبه ذی‌قعدة از گاوغان حرکت کرده، چون راه توپ باتلاق و قدری صعوبت داشت، به قریهٔ خانقاه آمده قورخانه که شب آورده بودند، بازدید کرده، معلوم شد قپّز خشک و خالی بی‌قورخانه و لوازم آورده‌اند. طرّقه و سیخ و کرباس به جهت کیسه نفرستاده‌اند و عقب مانده است. از برای توپ صبح و شام کرباس خریده، به جهت طرّقه معطل بود. توپ صبح و شام را با فتیله می‌انداخته، آهنگر و نجّار و سرّاج و چقماق‌ساز و قنطاق‌ساز و حکیم و جرّاح و اغلب لوازم اردوی همایونی رسیده است. صبح روز یک‌شنبه بنای حرکت داشت که یک سر به بناب برود. نوشته از مقرب‌الخاقان آقا خان سرهنگ رئیس تلگرافخانهٔ تبریز رسید که احکام دست‌خط همایون شرف صدور یافته است. خود به چاپاری تا دهخوارقان آمده‌ام. در خانقاه توقف نمایند تا من برسم و احکام علیّهٔ همایونی را ابلاغ نمایم. از آن طرف هم خبر رسید علی بیگ یاور و قورخانه دیشب چهار پنج ساعت از شب گذشته وارد گاوغان شده، آدم فرستاده بودند در خانقاه توقف کنید تا ما برسیم. به احتیاط این که مبادا در بین راه صدمه به آن‌ها برسد و مایهٔ بدنامی شود، کوچ را به تأخیر انداخته، خانقاه رئیس تلگرافخانه رسید؛ اما از قورخانه و علی بیگ یاور هنوز خبری نرسیده است. منتظر آن‌ها می‌باشم. الآن یک عرّاده توپ شش پوند و یک عرّاده قپّز و قریب پانصد نفر از فوج بهادران و پانصد نفر از فوج دویم، خاصه در اردو هستند. دو عرّاده توپ از توپ‌هایی که بایست همراه باشند، هنوز به جهت آن که اسب حاضر نبود، نرسیده است. به همه جهت ده بار فشنگ رسیده است. نصف او فشنگی است که به کار طپانچه هم نمی‌خورد. توپ شش پوند همراه داریم، توپ نه پوند و چهار پوند و

نیمی که تهیه دیده بودیم بیاوریم، به جهت نبودن اسب هنوز نیامده است. اغلب قورخانه و کیسه چهار پوند و نیم و نه پوند است. خلاصه، منتظرم تا علی بیگ یاور برسد. قورخانه که از عقب روانه کرده‌اند بازدید کرده، چنانچه لوازمی که باید بفرستند آورده است، بسیار خوب، و آلا هر چه کسر باشد صورت نوشته، انقاد حضور مبارک حضرت اسعد والا - روحی فداه - خواهد کرد. از سردرود کاغذ جهت اطمینان نسبت به مردم دهات مراغه و بناب نوشته فرستادم که با توپخانه مبارکه و افواج قاهره و سوار زیاد حرکت کرده آمدیم. خودداری کنید تا ان شاء الله برسیم. دیگر از ساعت حرکت از تبریز در بین راه اهل و عیال شیخ الاسلام و امین الاسلام مراغه را دید که از مراغه حرکت داده، به تبریز می‌برند در سردرود و صمدبیگ و جمعی از کسان جناب امین لشکر که در سردهات او بودند، دیدم که با اهل و عیال و جمعی دیگر از تجار و کسبه مراغه دهات با اهل و عیال حرکت داده، به تبریز می‌برند. چون معلوم شد که مراغه و اهالی دهات مراغه جمیعاً متزلزل و در شرف تفرقه و حرکت می‌باشند. مصلحت چنین دید که از سردرود یکسر به گاوگان بیاید. روز جمعه دویم از سردرود یکسر که دو منزل است، به گاوگان آمده، چون نواب روح‌الله میرزای پیشخدمت‌باشی را هم چند روز بود حضرت والا به دهخوارقان فرستاده بودند، خوب بود معزی‌الیه قریب دویست نفر تفنگچی و سوار که پنجاه قبضه تفنگ آینه دارند، تهیه دیده، قلعه دهخوارقان را هم گفتند تعمیر کرده، اهالی این دهات را فی‌الجمله آرام داده و مواظبت کلی دارد. چون خبر رسید خانقاه عجبشیر و غیره نیز در شرف تفرقه می‌باشند، روز شنبه چهارم روانه شده، به خانقاه آمده، آدم به عجبشیر و دهات حول و حوش فرستاده، اطمینان از آمدن قشون سرباز و توپخانه و قورخانه داده، به مراغه و بناب نیز کاغذ نوشته، آدم متعدد فرستاد که قوت قلبی به هم رسانده، متفرق نشوند. چون صدای توپ صبح و شام را مردم دهات شنیده و می‌شنوند، اطمینان و قوت قلب کلی برای آن‌ها حاصل شده. دیگر صبح یکشنبه از خانقاه نوشته‌اند مقرب‌الخاقان آقا خان سرتیپ از بناب رسید. از قراری که نوشته است حسنعلی خان جنرال به مراغه رسیده است. چون خبر تفرقه به مراغه می‌رسید فدوی به

جهت قوت قلب آن‌ها به حاکم مراغه نوشته بود که یکسر به مراغه می‌آیم. آقا خان سرتیپ و حضرات دیگر نوشته بودند که جنرال به مراغه رسیده است. شما با اردو به بناب بیایید. فدوی جواب نوشت: حالا که جنرال به مراغه رسیده و اطمینان به هم رسید، به بناب خواهیم آمد. از قراری که آقاخان سرتیپ نوشته است جمعیت آن‌ها در میان‌دوآب و ساوجبلاغ از دوازده هزار نفر بیشتر است. امیدوارم به فضل خدا و توجه انبیا و اولیا و قوت بخت همایون شاهنشاه اسلامیان پناه -روح العالمین فداه- به سهولت و آسانی جواب آن‌ها داده شود.

در باب آذوقه اهل اردو از قرار مذکور از ساوجبلاغ تا بناب دویست پارچه تجاوز دهات را چاییده و خراب کرده و بعضی را آتش زده‌اند. هر چه توانسته‌اند برده‌اند و هر چه از غله و گاو و علف بوده است، آتش زده‌اند. در بناب نان یک من چهار هزار و گاه و جو ابداً به دست نمی‌آید. در گاوگان و خانقاه چند روز قبل نان هجده شاهی و جو سه عباسی بوده است. حالا نان و جو یک من سی شاهی و گاه دو تومان و بیست و پنج هزار است. بیشتر به جهت نبودن آذوقه اضطراب داریم و الا ان شاء الله سایر کارها به سهولت می‌شود و دهاتی که نهب و غارت شده است، این است که عرض می‌شود:

چلیک، شکور کندی، جیه‌غانلو، اغزی بیر، لئه‌لوی علیا، لئه‌لوی سفلی، توبچی سرکندی، قویی علیا، قویی سفلی، محمدحسن کندی، زنجیرآباد، داش‌تپه علیا، داش‌تپه سفلی، گو تپه، توتوز آباد، منصور کندی، یقین‌علی تپه، اوچ‌تپه علیا، اوچ‌تپه سفلی، حسن کندی، وکیل کندی، قصبه مرحمت‌آباد، سوگلی تپه، جاموش گلی، قراویلان، حیدرآباد، نوروزلو، قاریاغدی، تورچی، ملاشهاب الدین، قج‌لو، حاجی بهزاد، لیلال، کردکرد، قراخضر، مهماندار، یوزباشی کندی، تپه، قلا سراب، لکر، کوسه‌سرعلیا، کوسه‌سر سفلی، جارچلو، قرمز طلنجه، دوهچی، ساتلمش توپخانه، محمدلو، ساتلمش سفلی، یاریجان علیا، یاریجان سفلی، شاه تپه، جوادحصار، ابراهیم حصار، حاجی حسن، چره جلو، مرادخانلو، شاه آباد، چهار بوج علیا، چهاربوج سفلی، علی بگلو، خزینه، شبانلو، اوزون اوبه، گمطاش، قلاقات پوسوندوز، قلاقات اسکو، قیچاق، شرانلو، پانقوت، تازه کند

سلیمانخان، آغجه ایچ، تازه قلعه، شهردول، ملک کندی خالصه، میدان جوق، قلعه جوق، آروق، قوریچان، قلی کندی، حاجی شکر کندی، شیخ بابا، شیخ الاسلام، اکیس، قراناز علیا، قراناز سفلی، موسی درق، خانقاه، نرج آباد، خوشه مهر، کوتمهر، ونچ خوشه مهر، ذوارق، سرج، چلاقای، قراچوبوق، خانه برق، علی خواجه، نیک کند اکبر خان، نیک کند قراچوبوق، خلیلهوند، حاجی مسیب، قراتلاق، چوبوقلو، قشلاق کورونلر، مبارک آباد، یورقونلوی جدید، یورقونلوی قدیم، گوّل علیا، شیرین کندی، حمید، قریه سقال، قاشوق چی، حوریلر، قوشقرا، تورانای، هاپه بلاغی، آغجه مشهد علیا، آغجه مشهد سفلی، قراچال، بنامین اکیدلو، باباکله کی، امیر غیب، آغنمیار، قراچه تاق، تازه کند لیلال، تازه کند توپچی، قصبه باری، شورجه، چوبلوجه، پاره سر علیا، پاره سر سفلی، قصبه کشاورز، خلوت زنان آباد، یعقوب کندی، امیرزا عبدالله، شینه لر، زنان آباد.

شب ۶ ذی قعدة

طهران به تبریز

حضور حضرت والا ولیعهد - ادام الله تعالی:

تبعه دولت خارجه در خاک مکرری و آن نواحی علاقه کلی دارند و به واسطه این حادثه که روی داده است، از تبعه خودشان وحشت دارند؛ چنان که اکثر سفرای آنها این مطلب را به خاک پای اقدس همایون - روحنا فداه - عرض کرده اطمینان می‌خواهند. اطمینان دادن آنها موقوف به خبر صحیحی است که از جانب حضرت والا برسد. هرگاه در خدمت حضرت والا خبر صحیحی از اعتماد السلطنه و صدرالدوله رسیده است، لازم است اعلام فرمایید که به عرض خاک پای اقدس همایون برسد؛ چنان چه خبر صحیحی نیست، لازم است اگر تلگراف در آن جا هست، از تلگراف والا چاپار مخصوص روانه نزد مشارالیه فرموده، به زودی خبر درستی از وضع و حالت آنها حاصل فرموده، اطلاع بدهند. اگر چه نواب حشمت‌الدوله یا ابواب جمعی مأمور شده‌اند، تا رسیدن آنها به مقصد اقلأ بیست روز بلکه بیشتر طول خواهد کشید. به نقد اسباب اطمینان برای تبعه خارجه نخواهد شد؛ چنان چه حضرت والا را از مأموریت

اعتمادالسلطنه و صدرالدوله اطمینان خاطر حاصل خواهد شد و اگر اطمینانی حاصل نیست و باید عاجلاً چاره‌دیگر کرد، آن چه از خاطر حضرت والا می‌گذرد، مرقوم فرماید.

مستوفی‌الممالک - ۶ ذی‌قعدة

جواب

به جناب مستطاب اجلّ اشرف اعظم آقا:

این که نوشته بودید سفرای دول متجاسر از این حادثه که روی داده، از برای تبعه دولت متوجه خودشان که در خاک مکرری و آن صفحات صاحب ملک هستند، زیاد وحشت دارند؛ بلکه اطمینان از دولت می‌خواهند بلی این اطمینان را من وقتی می‌توانم بدهم که حاکم مستقل در ساوجبلاغ از جانب دولت باشد و در حالتی که پسر شیخ قصبه ساوجبلاغ را تصاحب نماید، و به هیچ وجه ما را تسلطی در آن صفحات نباشد، چگونه می‌توان ضمانت نمود که مال و جان رعایای خارج در امان خواهد بود. به توسط تلگراف همه وقوعات را علی‌الاتصال به خاک‌پای مبارک عرض کرده‌ام. آن جناب مستطاب هم البته استحضار حاصل کرده‌اند. اعتمادالسلطنه و حاجی صدرالدوله را و صاحب منصبان را که فرستاده‌ام، همین قدر شده که با زحمات زیاد تا بناب مراغه رسانده‌ام که اقل آن جاها را حفظ نموده‌اند که بقیه‌السیف خاک مراغه را محفوظ دارند که زیاده از یکصد و پنجاه ده را با این که آتش زده و خراب کرده‌اند، نمی‌دانم با این قشون قلیل آن‌ها چه خواهند کرد. هرگاه عمّ اکرم حشمت‌الدوله بیست روز بعد از این وارد آن صفحات شود، خیلی طول خواهد کشید. در عزیمت معزی‌الیه زیاد باید تعجیل شود. لاینقطع قوت طرف مقابل زیادتر می‌شود. در ساوجبلاغ چه وقت تلگراف بوده است که من از آن جا تحقیقی نمایم؟ ملاحظه کنید در ظرف هفت هشت روز به هزار زحمت شش فوج و هشت عرّاده توپ و پانصد نفر سوار با جمیع تدارکات از قورخانه و تفنگ در آن جا حاضر کرده‌ام و هرگاه خدای نکرده تا حالا این استعداد به آن جا نرسیده بود، قطعاً مراغه تمام می‌شد. اغلب این هرزگی را هم جلیل آقا و پسرهای بابا خان و

پسرهای قادر آقا، کسان قادر آقا و حمزه آقا کرده‌اند. ان شاءالله باید تلافی نمود و سوارة دوبرن را هم تأکید نمایید زود به آن‌ها برسد.

ولیعهد - شب ۷ [ذی‌قعدة]

از خوی به تبریز

خدمت جناب آقای منشی‌باشی:

حسب الامر، این چاکر مشغول جمع‌آوری فوج‌ها و اکراد و چریک تفنگچی هستم. همه جا هم آدم فرستادم و زیاد تأکید شد که بلکه ان شاءالله دهم ماه همه حاضر باشند. چون نوعی باید حرکت کرد و از عهده خدمت با سرافرازی درآمده، سربلندی حاصل شود و این عراضی که می‌کنم لازم است حکم این فقرات معجلاً مقرر شود، تکلیف معلوم گردد. در این امرها علت حاصل نشود. دیروز تا حال مشغول هستم و قورخانه و مال کرایه فراهم شده، موقع خدمت نگذرد. این وقت‌ها نایست یک پاره ضررها را به نظر آورد. این است که عرض می‌کنم حکم صریح مقرر شود. فوج‌ها و سوارة اکراد و تفنگچی چریک که برای این خدمت حاضر می‌شود، حکم تلگرافی صادر شود و چندی که در خاک خوی است، جیره آن‌ها برسد و بعد از وصول به خاک ارومی از آن جا به شرح ایضاً تفنگچی و سوارة که می‌آید اوضاع این ولایات و پریشانی این‌ها معلوم. استدعا این است به جهت دلگرمی و گذران داشته باشند در حق سوار و پیاده این طور انعام مرحمت شود و خوبتر خواهد شد سوارة‌ای سه تومان و پنج هزار، پیاده‌ای دو تومان است. توپخانه قرار است شش عرّاده توپ حرکت بدهم. اسب دو عرّاده موجود. مقرر فرموده‌اند اسب در دو سه روزه ابتیاع شود، اولاً خیلی مشکل؛ ثانیاً اگر هم باشد می‌خواهد آنچه عرض بنده است، چاره این است چاروادار پیدا شود؛ یعنی حکماً قاطر گرفته شود، عوض اسب قاطر ببندد، و آلا بی‌توپ حرکت کردن صلاح نیست. اهل ولایت خوی به جهت خدمت دولت امروز قرار دادند که همه خوانین و علما و اهالی جمع شده و اسباب فراهم کنیم که همه کس با جان و مال اقدام به خدمات دولت نمایند. فردا جواب این فقرات به خاک‌پای مبارک عرض می‌شود. هر کس اقدام نمود، مورد التفات، و

هر کس نکرد، لازمهٔ تنبیه به عمل آید تا عبرت دیگران باشند. اکراد آن طرف خارجه این روزها خیلی با بی‌نظمی حرکت می‌کنند. سرحد ماکو و خوی بالمره خالی می‌ماند. آنچه لازم است امروز فکر فرمایند و آدم شیخ به طرف اباقیه و بایزید و وان رفته است، همه آن‌ها را به امداد خواسته، آن‌ها هم به این خیال هستند که هم این حدودها را اغتشاش بیندازند و هم آنچه که ممکن دارند پیش شیخ بردند. این چاکر تعجب دارم همهٔ این اکراد تبعهٔ دولت عثمانی است، چرا با وجود این اتحاد دلتین راضی می‌شوند به این قبیل حرکات در خاک آن‌ها نشسته از آنجا جمعیت فراهم و تخطی می‌کنند و به حمایت می‌روند؟! این فقره خیلی لازم است با جاهای لازمه گفتگو فرمایند. فردا وقت حرکت این چاکران آن‌ها رفته در نقطهٔ سرحد ایستاده و مأمورین عثمانی هم به این مقام خواهند آمد که نباید تخطی نمایید. باز این علت دلیل جسارت و هرزگی آن‌ها خواهد بود. این است که همهٔ اکراد این مطالب را فهمیده، اقدام به این قبیل کارها می‌کنند. اگر صاحب نخواهند شد، اذن مرحمت فرمایند برای این چاکران ممکن باشد، آن کسانی که باعث این قبیل هرزگی شده‌اند، ما چاکران هم توانستیم عوض در داخلهٔ آن‌ها می‌نماییم و خیلی لازم است که گفتگوی این مطلب را فرموده، جواب مرحمت فرمایید. جناب آقای ساعدالملک هم تشریف دارند، فکر این کار را بفرمایند، تکلیف چیست؟ اعلام شود. فوج نهم نصفش حاضر شد، باقی هم این روزها حاضر می‌شود. فوج ماکو نیز ان‌شاءالله این دو سه روزه با سایر جمعیت و استعداد حاضر می‌شود؛ و فردا که هشتم ماه است توپ‌ها را با چادر مختصر خودمان بیرون شهر اسباب اردو به اقبال و نصرت فراهم می‌شود. از سایهٔ حضرت اشرف اسعد والا -روحنا فداه- امید داریم جان‌نثاری‌های خوب بکنیم. عوض این التفات‌ها و این مرحمتها که از جانب اعلیٰ حضرت همایونی و حضرت اشرف -روحنا فداه- به فدوی می‌شود، سوای جان دادن چیز دیگر در نظر نیست. سیصد و پنجاه بار اسباب قورخانه می‌خواهم فراهم بیآورم همراه فوجها حرکت نماید. مال کرایه لازم دارد و توپ را پاره‌ای لوازمات لازم است. شش‌هزار تیر گلوله توپ و دویست تیر فشنگ چاشنی دار با سایر لوازمات فشنگ ته‌پر هم لازم است،

نه در خوی و نه از تبریز روانه شد. ناچار تفنگ فوج نهم را که ته‌پُر بودند عوض کرده، تفنگ دنگی فرانسه که در قورخانه بود دادم مرمت نموده به فوج بدهند. اگر فشنگ ته‌پُر در تبریز باشد، معجلاً روانه فرمایید. طرقة توپ در خوی هیچ نیست و در قورخانه پیدا نمی‌شود و اینجا هم درست کردنش ممکن نیست. به زودی زود طرقة پنجاه هزار عدد در سلماس به ما به توسط چاپار برسانید. به دهات سنی‌نشین خوی و سلماس آدم شیخ آمده، آن‌ها را تحریک و ترغیب به رفتن به امداد شیخ می‌نماید. اگر می‌فرمایند بعضی از آن‌ها تشبیه شود که نتوانند بروند قورخانه و جماعتی که همراه بنده است، چادر می‌خواهد نه برای حفظ خود، بلکه تفنگ و اسباب که در دست پیاده و سوار است و قورخانه در این هواها در زیر برف و بارش به کلی خراب می‌شود، هر چه ممکن شود یا تازه و یا دوختن یا از اهالی تبریز گرفتن، زود از راه کشتی چادر به قدر کفاف به اردو برسد. در باب پول مقرر فرموده‌اید از گمرک و حکومت گرفته شود. صبح با هر دو سؤال و جواب، و به این زودی پول از آن‌ها کارسازی نشد. حکومت هم می‌گوید هر چه پول هست در صیفی است و اگر پول موجودی عجالاً به قدر ده هزار تومان برای سه ماهه ثانی فوج و سوار و انعام سوار و پیاده و مصارف مرمت اسباب قورخانه و غیره و کرایه نباشد، حرکت اردو ممکن نیست. از هر جا فکر می‌فرمایید جواب مرحمت شود. از قراری که معلوم می‌شود عشایر خارجه این سرحدات از ماکو الی خوی از هر طرف صد-دویست نفر سوار فراهم و خیال و تدبیر کرده‌اند که از هر طرف خود را به طرف داخله زده و اهالی و عشایر متوحش نموده و از رفتن داخله به این سفر سست کرده و نگران رفته باشند؛ چنان‌چه پیروز که مخلص در سلماس بود، از ایل مزرکی تبعه عثمانی که مقابل قطور هستند، آمده، سه ده که رجال و بزقوش و بویره پوش است، هر چه مال داشته از دو ده برده و بویره پوش را به کلی غارت کرده‌اند؛ و نیز در سکمن‌آباد از تبعه عثمانی از محمودیه در این چند روز مال یک دو ده را چاپیده‌اند. گفتگوی این امر را با جاهای لازمه فرموده و تدبیر را بفرمایید. گلوله و ساچمه توپ سه پوند در خوی موجود نیست. به قدر دو هزار تیر گلوله و ساچمه سه پوند از تبریز زود با دو نفر قورخانه‌چی قابل برای

اردو روانه شود، در سلماس به اردو برسد. دو عرّاده توپ سه پوند همراه هست و چهار عرّاده شش پوند، ولی قورخانه سه پوند نداریم. حسین‌خان حیدرانلو برای تسویه امور سرحدی هجده روز است در خوی است و خودش هم زخمی و ناخوش. حالا که موقع آن کار نبود و فرصتی نشد آن سرحد خالی، و وجود حسین‌خان با وصف حالت هرزگی اکراد آن طرف در سرحد واجب و لازم است. به مقرب‌الخاقان قلی‌خان سرتیپ حکم صادر شود و او را روانه نماید و قرار داده است که بلکه پسر خود را با قدری سواره نزد بنده بفرستد، در این سفر همراه باشد. پاره‌ای دستورالعمل لازمه به او داده روانه نمایم. سی نفر از سلماس و سی نفر از خوی توپچی حاضر، ده نفر قراول قطور، پنجاه نفر در توپخانه مبارکه، و چهل نفر هم دو روز است از ارومی آمده، همه این‌ها به اردو خواهد رفت. غلّه مالیاتی ولایتی خوی و سلماس و عموم خالصجات برای سیورسات قشونی بعد از این در این سرحد لازم خواهد شد. مخلص، به حکومت اطلاع و حال عرض می‌نمایم مقرر شود غلّه ولایت و خالصه را بخرد، در حق نوکر به طورهای دیگر صرف نکرده، بلکه همه را انبار کرده، حاضر و موجود نگاه دارند که در موقع به کار بیاید. جهت حمل قورخانه شتر در مرند پیدا می‌شود و نیز در چنین موقع‌ها تعصب مرند و یکانات به خوی می‌رسد. مخلص، امروز آدم فرستاده به حکومت مرند و آقایان یکان کاغذ نوشته که از آنجاها هم هرچه چریک سوار و پیاده ممکن شود، بیاید. اولاً حالا تلگرافی به حاکم مرند بشود که به طوری که مخلص نوشته است هم شتر کرایه گرفته و هم چریک جابه‌جا کرده بفرستد؛ ثانیاً عالی‌جاه لطف الله‌خان را که در تبریز است، مرخص فرمایند به مرند آمده، این دو فقره را زود انجام بدهد. سیصد و پنجاه شتر لازم است و سوای مرند جای دیگر پیدا نمی‌شود، و اگر مال چاروادار هم از ارض‌روم و سایر جاها آمده، به گیر بیاید مآذونم دارند که مال هر کس را حمل نموده باشند، در خوی گذاشته، قورخانه حمل نمایند. آهنگر و سراج و چقماق‌ساز و قن‌داق‌ساز در اردو واجب و جیره و مواجب و قیمت آهن و چرم و مخارج خُرده لازم دارند. مقرر شود حکومت خوی هم ضعف معروض را و هم هر چه مخارج آن‌ها است، از قرار قبض بدهد.

جواب دست خط مبارک به خوی:

مخبرالدوله! البته تلگراف تیمور پاشا خان را به وزیر خارجه دادی؟ لیکن این تلگراف تیمور پاشا یک جواب دارد به این مضمون. صبح زود به او تلگراف کن. تلگراف تو ملاحظه شد. آن تعهداتی که در جمع آوری سواره و پیاده از ماکو و غیره در تلگراف اول کرده بودی و ما هم تو را تحسین کردیم، این تلگراف آخری تو با آن منافات داشت. بعضی بهانه و عذرها معلوم می‌شد که فلان کرد فلان ده خوی و ماکو را چاپیده است، برای ترساندن اهالی ماکو و خوی، و همچنین اگر اکراد از سرحد گذشته به خاک عثمانی بروند، چه باید کرد؟ این‌ها همه عذر است. باید موافق همان تعهدی که کرده است، جمع آوری درستی کرده، پدر اشرار کرد را آتش بزند. در این جا هم قرار شد که با ایلچی عثمانی حرف بزنند که اگر از اکراد به خاک عثمانی بروند، آن‌ها نگاه نداشته، رو نمایند و خودشان هم تنبیه نمایند. از این فقره آسوده باشید. شما اکراد را بزنید، بکشید، بدوانید به خاک عثمانی، آن وقت این عرض را بکنید. خلاصه این است که حکماً بلاعذر باید پدرشان را آتش بزند و دقیقه‌ای خودداری نکند و همه روزه اخبار آن سرحدات را با تلگراف به عرض برساند. شما از آن طرف، اردوی اعتمادالسلطنه از این طرف، این اشرار را به میان گرفته، سیاست کامل بکنید. اردوی بزرگ هم امروز از طهران روانه شد. عن قریب به سرحد می‌رسند و تمام مخالفین را آتش خواهند زد.

تتمه دست خط همایون به تیمور پاشا خان:

امروز جناب مشیرالدوله به میانه رسیده است و البته تا دو روز دیگر به تبریز خواهد رسید. در حقیقت دستورالعمل کلیه و تعیین تکالیف قشونی و اقدامات لازمه صاحب‌منصبان دولت را خود جناب مشیرالدوله تلگراف خواهد کرد و اطلاع به همه جا خواهد داد. شما در هر باب نه خود کوتاهی و تغافل‌ها باید بکنید و نه از صوابدید مشیرالدوله خارج شوید و به ولیعهد هم در جواب تلگراف شما که به میرزا احمد نوشته بودید، تلگراف شد.

دست خط مبارک به زنجان:

به مشیرالدوله بعد از احوال‌پرسی و فقراتی که گفته شده است، ان‌شاءالله به زودی وارد تبریز خواهید شد و ورود شما بهتر از یک اردوی نظامی بزرگ در اصطلاحات امور آن جا فایده خواهد داشت. حشمت‌الدوله پیروز به خارج شهر حرکت کرد. افواج و سوار بیرون رفتند. فردا صبح که پنجشنبه هشتم است، از ملاحظه ما گذشته، روانه می‌شوند و بی‌حالت معطله افواج و جمعیت دیگر هم که ضمیمه این اردو است، به او پیوسته، زودتر به آن صفحات خواهند رسید. از طرف آذربایجان اگرچه اخبار کتبی و تلگرافی رسیده است، نمی‌دانم خبر تازه که قابل ملاحظه باشد، به شما رسیده است و اطلاعی دارید یا نه؟ از سمت کردستان خبر داده‌اند که بعضی جمعیت اکراد و مخالف پراکنده و متفرق شده‌اند. از آذربایجان هم خبری در عقب‌نشستن اشرار بود. خبر صحیحی که به شما گفته باشند، چه چیز است؟ فقط خبر عزیمت شما را به آن سمت مایه خیلی انتظامات آنجاها می‌دانیم و قلباً توجهات کامله داریم که صورتاً و معنأ امورات شما موافق منظورات ما پیشرفت کند و از همه قسم مراقبت و تقویت مادی و معنوی به طوری که بدواً فرمایش شد، قصور نمی‌شود. در دستورالعمل و اطلاعات شما متعلق به اردوی حشمت‌الدوله و امور سرحدی و غیره دست‌خطی صادر شد، به امین‌الملک سپردیم که با پست فردا عاجلاً به شما برساند. به زودی می‌رسد و از مقررات ما مطلع می‌شوید. سوار افشار و دویرن را حکم شده بود، از خمسه حرکت بدهند. به این معنی که دویرن از آن سمت مستقیماً برود و افشار به اردوی حشمت‌الدوله ملحق شود. آن چه معلوم کرده باشید که این سوارها کدام حاضر شده رفته‌اند و کدام نرفتند و اقدامات عمیدالملک چه بوده است، اطلاع بدهید و ضمناً به عرض برسانید که ورود شما به تبریز تقریباً چند روزه خواهد بود. نایب‌السلطنه حضور دارد. در امور شما کلیتاً به آن طور که روز مرخصی به شما در سلطنت‌آباد گفته شد، با نهایت موافقت و معیت حاضر است.

جواب

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و ضراعت و خاکساری می‌رساند: زیارت دست‌خط مبارک جهان‌مطاع تلگراف شاهنشاهی - روحنا فداه- به قدری موجب افتخار این غلام خانه‌زاد بی‌مقدار گردید که پس از زیارت فوراً به سجده شکر افتاده، از درگاه خداوندی استدعا نمودم اولاً جان مرا به تصدق چنین ولی‌نعمت رؤوف و قدردان نماید؛ و ثانیاً با این حسن‌ظنی که ذات اقدس ملکوتی صفات شاهانه در ماده این غلام ذلیل بی‌مقدار اظهار می‌فرمایند، مرا در آستان مبارک شرمنده و رو سیاه نفرماید و به تأییدات الهیه منظورات و مقصودات ملوکانه را در آذربایجان به دست این عبد عاجز مجری دارد؛ آمین.

اعتقادات قاصر این خاکسار از اول این مقدمه تا به حال این بوده است که اغراقات فوق‌العاده در این مسئله بوده است. پس از آن که لطفعلی‌خان احمق آن حرکت نامربوط اول را درباره حمزه آقا کرد و بعد چنین نمود و مقاومت نکرد و ساوجبلاغ را تخلیه نمود و بیرون آمد، همین عمل بر جسارت آن‌ها افزود و حرکات جسورانه نمودند و مردم هم بر هر یک حرکت از آن‌ها بیست درجه افزودند و مسئله را این قدر اهمیت دادند. حالا که تدابیر مؤثره دولت به سمع آن‌ها برسد و می‌بینند از هر طرف استعداد است که وارد می‌شود، حساب خود را کرده، در صدد این است مال و جان خودشان در دربار دولت برآمده، تحصیل شغلی خواهند نمود. اخبارات شهر زنجان به تفاوت است. در نوشتجات پاره‌ای اظهار وحشت، در یک کاغذ اخبار عقب نشستن آن‌ها و ترک محاصره بناب و میان‌دوآب را دیدم. ان‌شاءالله اخبار صحیح از تلگرافخانه میانج به عرض آستان مبارک خواهم رسانید. شرف ترقیم یافته است که قلباً توجهات کامله همایونی هست که صورتاً و معنأ امورات این غلام موافق منظور همایونی پیشرفت کند و از هر قسم تقویت مادی و معنوی که بدو فرمایش و وعده ملوکانه سبقت گرفته است، قصور نخواهد شد. حالا که رای انور به این درجه مساعدت و مراقبت و توجه درباره این غلام و امورات محوله به این

غلام علاقه گرفته است، فدوی خانه‌زاد هم به طور جرأت و جسارت عرضه می‌دارم که ان‌شاءالله منظورات و مقصودات مبارک خودتان را دربارهٔ امور آذربایجان تماماً و کاملاً مجری شده و برآورده بدانید. دست‌خطی که دربارهٔ اردوها و امر سرحد به افتخار فدوی شرف صدور یافته است، جناب امین‌الملک البته خواهد فرستاد و بدانچه امر قدر قدرت مقرر شده است، ذره‌ای اختلاف نخواهد شد. در فقره سوار افشار و دوبرین استفسار شده است. خود عمیدالملک میان سوار دوبرین رفته و به قدر چهار هزار تومان هم پول برده است که سوار را حرکت بدهد. می‌گویند تا دوازدهم شهر حال حرکت خواهد نمود؛ لیکن سوار افشار هنوز اخبار نشده و تنخواه نگرفته‌اند. بعد از مراجعت عمیدالملک مشغول انجام سوار افشار خواهد شد و ان‌شاءالله تا ورود حشمت‌الدوله حاضر و مهیا می‌شوند و ان‌شاءالله غلام خانه‌زاد عصر یکشنبه وارد تبریز خواهد شد. مقرر شده است که آقای نایب‌السلطنه امیرکبیر در حضور مبارک حاضرند و در امورات متعلقه به خانه‌زاد کلیتاً به طوری که در روز مرخصی سلطنت‌آباد اوامر شاهانه شرف صدور یافته است، مراقبت می‌فرمایند. سرکار معظم‌الیه آقازاده و ولی نعمت زادهٔ این غلام می‌باشند و البته باید بندگان آستان مبارک را در هر صورت نگاهداری فرمایند. خاصه در وقتی که امر مبارک بدان قدرت و استحکام شرف صدور یافته باشد؛ علی‌الخصوص دربارهٔ شخصی که خداوند این نعمت را به او مرحمت فرموده است که ذات اقدس ملوکانه -روحنا فداه- مکتوباً و ملفوظاً او را با هر چه متعلق به اوست، در ظلّ حمایت مقتدرانهٔ شخص خودشان گرفته باشند. فحمدلله ثمّ حمدلله که این غلام به این نعمت رسیده‌ام و در زیر حمایت همایونی در هر مورد و مقام و در هر موقع و مکان می‌باشم. امر الاقدس الاعلیٰ مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۷ ذی‌قعدة

به رشت

عمدة‌الامراء العظام عبدالله خان، حکمران گیلان! دست‌خط مبارک است که به

افتخار عموم حکام ممالک محروسه صادر شده است. ابلاغ می‌نماید که اطاعت امر قَدَر قدرت را به عمل آورده باشند.

مخبرالدوله

دست خط مبارک مخبرالدوله:

تلگراف عمومی امروز به همه حکام بزن، به این مضمون جواب بگیر. چون به واسطه مشغولیتی که دائماً دولت عثمانی در سرحدات فرنگستان خود دارد، چندان قوت و زوری در این سرحدات طرف آذربایجان و کردستان خود ندارد. به این جهت اکراد سرحدنشین طرف خط آذربایجان و غیره به خاک هر دو طرف دولتین اسلام هرزگی و تاخت و تاز می‌کردند. قرار شد در میانه دولتین که از طرف ایران یک اردوی معتبر و از طرف عثمانی هم یک اردو در خطوط سرحدیه حاضر شده، از اکراد خودسر هرزه که اطاعت به هیچ طرف ندارند، تنبیه و سیاست کامل شایسته نمایند؛ لهذا این روزها حشمت‌الدوله با اردوی کامل روانه سرحدات شد که به اتفاق دولت عثمانی رفع اشرار نمایند. اگر غیر از این که نوشته شد، چیز دیگری در آنجاها مردمان بی‌خبر شهرت بدهند یا بنویسند، به هیچ وجه محل اعتنا ندانسته، وقعی نگذارند.

شب هشتم ذی‌قعدة

جواب

خدمت جناب فخامت‌نصاب مخبرالدوله:

دست خط آفتاب‌نقط بندگان اعلی حضرت شاهنشاه جم‌جاه - روحنا و روح العالمین فداه - که به افتخار این فدوی آستان معدلت‌بنیان و خانه‌زاد دولت جاویدنشان ابلاغ فرموده بودید، زیارت نمود. تارک مباحات به اوج سماوات سود. این که امر و مقرر فرموده بودند به واسطه مشغولیتی که دائماً دولت عثمانی در سرحدات فرنگستان خود دارد، چندان قوت و زوری در این سرحدات سمت آذربایجان و کردستان خود ندارد. به این جهت اکراد سرحدنشین طرف صفحه آذربایجان و غیره به خاک هر دو سمت

دولتین علیتین ایران و عثمانی تاخت و تاز می‌کردند و قرار داده شده است از دو طرف اردوی بزرگی در خط سرحدیه زده شود که اگر خودسری و هرزگی کنند، تنبیه و سیاست شوند. اگر حرف دیگری سوای این در این جا شهرت بدهند، صحت ندارد و محل اعتنا نیست؛ اولاً از یمن توجه بندگان اعلیٰ حضرت اقدس ظل‌اللہی -روحنا فداه- این‌ها قابل مذاکرات نیستند که در این مملکت حرفی از آن‌ها گفته شود و انتشاری حاصل کند؛ وان‌گهی همچو مطلبی نیست که معتنابه باشد. اگر ذکری بشود، البته مردم را حالی خواهد نمود و همین فرمایشات همایونی را گوشزد اهالی خواهد کرد. خداوند جان ناقابل این کمترین غلام جان‌نثار را به قربان خاک‌پای جواهرآسای اقدس همایونی بگرداند.

چاکر خانه‌زاد: عبدالله - شب ۱۰ ذی‌قعدة

از تبریز به طهران

به خاک‌پای مبارک اقدس اعلیٰ:

لطفعلی خان، حاکم سابق ساوجبلاغ، به شدتی ناخوش آمده که در رختخواب افتاده است و تا حال نزد این غلام نیامده است که از حالات آنجاها جويا شوم. هرگاه مرخص می‌فرمایند چند روز خوب شود، روانهٔ خاک‌پای مبارک گردد والا باید با همین حالت ناخوشی بیاید. امر قدر قدرت است. احتمال می‌رود در راه به واسطهٔ ناخوشی تلف شود. کمترین غلام: مظفرالدین - ۹ ذی‌قعدة

دست‌خط مبارک:

البته دو روز دیگر حالت آمدن پیدا می‌کند. او را فوراً راه بیندازید بیاید، بدون ذره‌ای عذر و درنگ.

دست‌خط مبارک به خوی:

مخبرالدوله! به تیمور پاشا خان از جانب ما بسیار بسیار تمجید و تعریف از این غیرت

و دولتخواهی او تلگراف کن و تأکید کن که منتظریم ان شاءالله همین طور که تعهد کرده است، پدر شیخ و تبعه او را آتش بزند.

۷ ذی قعدة

عمدةالامراء العظام تیمور پاشا خان میر پنج - دام اجلاله العالی! عریضه جوابیه‌ای که به خاک پای همایون اقدس اعلی - روحنا فداه - معروض داشته بودید، فوراً تقدیم حضور مهرظهور همایون کردم و می دانستم خاطر مهرمظاهر از وضع غیرت و حمیت و این گونه اقدامات که در نظر دارید، تا چه اندازه مشعوف و مسرور خواهند شد. باش تا صبح دولتت بدمد! اینک جواب را به دست خط انور مرحمت فرموده‌اند بعینه کلمه به کلمه تلگراف شد؛ زیرا که هیچ تمجیدی از سرکار شوکتمدار عالی بالاتر از اصل دست خط نتوانستم بنویسم و امیدوارم که اخبار خوب از طرف سرکار به زودی به عرض حضور انور برسانم.

مخبرالدوله - شب ۷ ذی قعدة

جواب

خدمت جناب مخبرالدوله - دام اقباله:

دست خط مبارک اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی - روحی و روح العالمین فداه - را زیارت و افتخارات بی اندازه حاصل نمود. این مرحمت ملوکانه باعث اطمینان قلبی کل طایفه و کسان جان نثار گردید. گوشت و استخوان چاکران پرورده نمک حلال دولت است. در جان فشانی نمک به حرام نخواهیم شد. ان شاءالله تعالی در زیر سایه همایه اقدس همایونی و به اقبال بی زوال اولیای دولت ابد مدت یک نفر از چاکران خانه زادان تمام خاینان دولت را گرفته و جزا و سزای عموم بدخواه را طوری که باید، اگر خدا بخواهد، به استظهار مراحم بی شمار خواهند داد. این چاکر جان نثار را قوه و قدرت تشکر این موهبت عظمی نبوده و نیست تا ان شاءالله بلکه خداوند در این خدمت محوله

بین‌الاقران سربلندم فرمایند. آن وقت شرط چاکری را در مقابل این مرحمت به عمل آورده باشم. از پریروز غروب که وارد خوی شده‌ام، شب و روز بدون یک لحظه استراحت مشغول جمع‌آوری اسباب لازمه این خدمت از قبیل سرباز و سوار نوکر دیوانی و عشایری و چریک و پیاده و قورخانه و توپ و سایر استعداد لازمه بوده و ان‌شاءالله تعالی فردا بیدق فوج نهم را با چادر خود بیرون شهر آورده، طایفه و اولاد عشایر و چریک ماکو عن‌قریب رسیده و به زودی زود عازم مقام مأموریت می‌شود. ان‌شاءالله خدمتی شایسته خواهد نمود. خدمت جنابعالی عرض ارادت و بندگی داشته، شرمندۀ التفات و عطوفت عالی هستم. این دو فقره عرض چاکر را به جناب عالی مصدع می‌شود که به عرض خاک‌پای مبارک برسانید: اولاً تلگراف مفصلی به حضور حضرت اشرف اسعد والا ولیعهد -روحی فداه- در خصوص لوازمات این اردو عرض کرده‌ام مقرر شود به عرض خاک‌پای مبارک برسانند حکم تلگرافی به حضرت والا -روحی فداه- بشود از ملزومات و مخارج افواج و قورخانه و تهیه سوار و غیره که عرض شده است، مضایقه نفرموده، زود برسانند. جان‌نثار خدمتی نماید که خاطر مبارک همایونی را خوشنود دارد؛ ثانیاً اردو که به تنبیه اشرار و اکراد و آن‌هایی که از توابع شیخ و غیره از خاک دولت عثمانی تخطی به طرف داخله دولت علیه کرده‌اند، مأمور است، فرد احتمال می‌رود که آن‌ها کار خود را کرده برگشته، در سرحد و خاک خارج نشسته و مأمورین عثمانی از آن‌ها حمایت و مانع از تعاقب آن‌ها بشوند. در این فقره وزارت جلیله خارجه با جاهای لازمه گفتگو نماید. اگر این جماعت تبعۀ آن‌هاست، چرا ممانعت آن‌ها را از این تخطی و این عمل‌ها نمی‌نمایند، و اگر ایل آن‌ها نیست، فردا در سرحد هم حمایت از آن‌ها نکنند تا دولت خاین و یاغی را هر جا بیابد، قتل و غارت و سزا بدهد. در این چند روز که خانه‌زاد در سلماس بود، از سمت محمودیه خاک دولت عثمانی عشایر تخطی و مال دو ده سکمن آباد را غارت کرده‌اند. از سمت سرحد پشت قطور طایفه تبعۀ دولت معروض تجاوز و با شصت - هفتاد سوار مال رجال و بزقوش خوی را برده‌اند و مال و اثاث‌البیت قریه یوره‌پوش را

چاپیده‌اند. از قرار مفهوم گویا حضرات اکراد آن طرف از ماکو الی سلماس در این خیالند که از هر طرف با یکصد و بیست سوار خود را به اهالی داخله نموده، چپاول و دزدی کرده، مردم را متوحش و از رفتن به این سفر سست و در این خدمت آن‌ها را از خانه خودشان نگران بگذارند. در این فقره نیز با جاهای لازمه سؤال و جواب شود و تدبیر این امر را بفرمایند. اگر آن‌ها ایل را تصاحب خواهند کرد، چرا منع آن‌ها را از این هرزگی نمی‌نمایند، و آلا عدم حمایت خود را در حق آن‌ها متعهد بشوند چاکران دولت مکافات و سزا بدهند. واجب بود، جسارت شد.

تیمور - ۸ ذی‌قعدة

از تبریز

به خاک پای جواهر آسای اقدس اعلی - روحنا فداه:

در این چند روز از شدت جسارت به خاک پای مبارک این غلام دیگر روی عرض ندارد؛ ولی چاره هم نداشت. خداوند ان‌شاءالله تعالی وجود مسعود مبارک قبله عالم - روحنا فداه - که حافظ همه این خلق است، از جمیع بلیت حفظ نماید و جان همه ماها را تصدق خاک پای مبارک نماید. بحمدالله حال صفحات مراغه الی میاندوآب بعد از رسانیدن اردو به آنجاها آسوده شده، آن‌ها هم عقب رفتند. حالا کاغذی از امامقلی میرزا پسر مرحوم ملک قاسم میرزا رسید که بعضی از اکراد آن دهات هم امان و اطمینان خواسته‌اند. فوراً نوشته شد به او که اطمینان بدهد و به آن‌ها بگوید که به احدی صدمه نیست، به جز اشخاصی که مرتکب آن حرکات وحشیانه شده، بلکه به او محرمانه گفتم بنویسند که به بعضی از آقایان مکرری هم که با او ربطی دارند بنویسد، آن‌ها هم آسوده شوند و خدمت کنند. به آن‌ها هم مرحمت می‌شود. این غلام جان‌نثار دقیقه‌ای آسوده نیست و امیدوار است عن‌قربیب خبرهای خوش به عرض برساند.

کمترین غلام: مظفرالدین - ۸ ذی‌قعدة

دست خط مبارک به تبریز:

ولیعهد! تلگرافی تیمور پاشا خان به تبریز کرده بود، به عرض حضور رسید و ملاحظه شد. او تمام آن چه نوشته است و خواسته است، شما چه صلاح دانسته‌اید؟ و تا چه اندازه لازم می‌دانید که به تیمور پاشا خان همراهی و کمک شود؟ از اعتقادات خودتان هر چه صلاح دیده‌اید به عرض برسانید.

۹ ذی‌قعدة

جواب

به خاک‌پای اعلی‌حضرت اقدس شهریاری - روحی و روح العالمین فداه:

این غلام در غلامی و جان‌نثاری در همه موقع خودداری نکرده و نخواهد کرد و این غلام تا به حال به قدر بیست و پنج هزار تومان قرض کرده و داده است. اگر ممکن بود این را هم به خاک‌پای اقدس اعلی - روحنا فداه - جسارت نمی‌کرد؛ لیکن چون خود اعلی‌حضرت اقدس اعلی - روحنا فداه - سؤال فرمودند، آن چیزی که به عقل ناقص این غلام می‌رسد این است و عرض می‌نماید: از خزانه عامره پنج هزار تومان به یک نفر تاجر مرحمت فرموده، از او برات گرفته، به عهده یکی از تجار زود به این غلام برساند و این غلام هم بدهد تدارکات و خرج تیمور آقا باشد. بعد از آن که خدمت را انجام داد، خرج او را به عرض برساند. او ده هزار تومان می‌خواست، ولی مواجب دو فوج خودشان است، باید بدهند. این وجه هم به جهت بعضی تدارکات است از برای قورخانه و غیره که بعد به عرض می‌رسد. جواب‌هایی هم که به او داده شده، به عرض حضور مبارک از تلگرافخانه می‌رسانند.

کمترین غلام: مظفرالدین

دست خط مبارک

به ولیعهد:

با این همه پولی که دولت از بابت قیمت غلّه پارساله و پول‌های امساله و وجه نظام و

غیره دارد، حقیقتاً قبیح دانستم [مستطیل سیاه] از این جا برات فرستاده شود. شما هر طور است این [مستطیل سیاه] را هم روی قرض‌های سابق خود گذاشته، راه بیندازید. ان‌شاءالله تعالی بعد از فراغت از انتظامات سرحدیه به حساب و کتاب و بده بستان طرفین رسیدگی خواهد شد و با کمال حساب و قاعده حکم همه خواهد شد. جناب مشیرالدوله هم پس فردا وارد تبریز می‌شود. هر قدر پول لازم باشد، البته راه بیندازید.

جواب

به خاک پای اعلیٰ حضرت اقدس ملوکانه - روحی و روح العالمین فداه:

در باب پنج هزار تومان که مقرر رفته بود، این غلام کی صاحب جان و مال بوده؟ بهترین مال و جان آن است که در راه ولی نعمت صرف شود و این غلام اطاعت دارد. اگر هیچ یک از این قروض را دیوان عوض مرحمت نفرمایند، بجاست؛ به جهت این که «العبد ما فی یده کان لمولاه»؛ لیکن از بابت وجوهات پارساله بسیار قلیل مانده است؛ مثلاً از بابت قیمت غله و غیره اندکی مانده است، و ان‌شاءالله در وقت انجام حساب به خاک پای مبارک واضح خواهد شد که در مدت قلیل این غلام چه نوع خدمت کرده است.

غلام جان‌نثار: مظفرالدین - شب ۱۱ ذی‌قعدة

از خوی به تبریز:

الآن که در تلگرافخانه مبارکه هستم، این کاغذ علی‌خان شکاک رسید و به عین به عرض می‌رساند. در مقابل این اقدام سرخدمت علی‌خان الآن تلگراف التفاتی در حق او صادر شود که با آدم فرستاده، موجب اطمینان خود و ایل او باشد.

تیمور پاشا

تصدقت شوم! حال عرض عریضه‌ای که یوم سه‌شنبه ششم شهر حال یک ساعت به غروب مانده، جواب رسید. جمعیت شیخ دو هزار نفر سوار و پیاده از این طرف آمده، دویست نفر پیش جمعیت به برادوست، به قریه گنگ‌جین رسیده، انبار گنگ‌جین داغون

نموده، عقب قشون هم الی دو هزار زیادت‌تر الی غروب امروز یا شب یا فردا نیز به گنگ‌جین خواهد آمد. از قراری که می‌گویند بعد از رسیدن عقب قشون خیال ارومیه را دارند، حالا که در محال برادوست در قریهٔ گنگ‌جین اردو کرده‌اند و آمدن آن‌ها صحیح است، اما حرکت کردن آن‌ها که از گنگ‌جین زود حرکت خواهند کرد یا دیر، معلوم نیست. می‌گویند به ارومیه خواهند رفت کسی خیال آن‌ها را نمی‌داند. واجب بود، به عرض مراتب جسارت شد؛ و خود شیخ هم با هفت هزار سوار پیاده به مرکور آمده، از آن طرف می‌آیند. در حال، پیش این‌ها را باید گرفت. جمعیت زیاد می‌خواهد که پیش این‌ها را بگیرند. واجب بود، جسارت به عرض نمود.

علی - ۸ ذی‌قعدة

تبریز به خوی

جواب به مؤتمن‌السلطان تیمور پاشا خان:

تلگراف‌های مفصل کرده بودید. به نظر مبارک رسانیده، مقرر می‌فرمایند هر چه نوشته‌اند، صحیح است و باید بلا تأمل شما حرکت نمایید و این چند روز که در خوی هستید، جیرهٔ مختصری از قرار حوالهٔ مقرب‌الخاقان حاجی محمود خان دریافت کرده، به آن‌ها بدهید و در باب انعام پیاده و سواره به طوری که صلاح می‌دانید، از روی صرفهٔ دیوان چیزی داده شود، به سواره دو تومان، به پیاده یک تومان؛ زیرا که جیره در ارومیه هم خواهند گرفت. هرگاه چیزی هم لازم شود، آن جا خواهید داد. غنیمت هم که خواهند برد، کافی است. در باب توپ دیروز که به شما مقرر فرمودند، در ارومیه هم توپ هست، هم اسب. توپ هشت عرّاده آنجا هست. چهار عرّاده هم شما می‌برید، کافی است. اسب دو عرّاده که دارید، برای دو عرّادهٔ کوچک هم هشت- نه رأس می‌خواهید بخرید، نقلی ندارد؛ اما با مال مکاری بی‌معنی است نمی‌شود، این که نوشته‌اید همهٔ اهل خوی در این موقع برای خدمت حاضر شده‌اند و قرار داده‌اید امروز صحبت کنید و فردا به عرض برسانید. واضح است این همه زحمتی که دولت متحمل است، برای آن‌ها است. البته آن‌ها هم تعصب و غیرت دولت خود را از دست نمی‌دهند. از آن‌ها کاری که لازم

است، این است که به شما و حاکم کمک نمایند. قدری تنخواه به جهت مخارج فوری جابه‌جا کرده، عوض از مالیات و گمرک چند روز بعد گیرند. برای نظم سرحدات خوی سواره در چالدران و سرحد که دارید. طرف ماکو هم که حاجی اسمعیل پاشا خان هست. طرف قطور هم که درباس خان هست. حالا خدمت نکنند، چه وقت به کار خواهد آمد؟! از طرف سلماس هم که شما خودتان می‌روید. علی آقا را هم که شما نوشته بودید مشغول خدمت و محمد آقای پسرش هم با پنجاه سوار نزد شما است، در این صورت از آن طرف‌ها نگرانی نیست. برای شهر هم چهارصد نفر از سرباز دو فوج با یک نفر سرهنگ بگذارید باشد. عباسقلی خان و پسرش و سواره مهاجرین و سایر همگی را حاضر کنید تا مراجعت شما، مشغول خدمت باشند.

در باب فرستادن شیخ نزد ایلات ما هم تعجب داریم. در دارالخلافه طهران با سفارت آن‌ها و در تبریز هر چه گفتگو می‌شود، ابدأ تمکین نمی‌نمایند و می‌گویند این فقرات اصل ندارد و سرحداران دولت علیّه ایران اختراع می‌نمایند. باز هم در این باب به جاهای لازم گفتگو می‌شود؛ ولی حالا به این دست‌خط مبارک قبله عالم -روحنا فداه- که به شما صادر شده است، تکلیف اطاعت و اجرای امر است. باز هم بعد از حرکت شما جواب و سؤال خواهد شد. به هر طور مقرر آمد به شما فوراً جواب فرستاده می‌شود و در باب قورخانه هر چه برای توپ حاضر است، ببرید. به جهت توپ‌های کوچک هم از این جا تهیه حاضر است، یا سلماس به شما میرسد، یا از طرف دریا حمل می‌شود. در هر صورت شما حالا نباید معطل شوید. برای همان تفنگ سرباز فشنگ زیاد از قورخانه بردارید. تفنگ را هم خوب کردید عوض نمودید؛ زیرا که تا فشنگ طباتیر به شما برسد، معطل می‌شدید. همان تفنگ حاضر که بود، با فشنگ بردارید. باز هم از این جا فرستاده می‌شود. برای آن تفنگ‌هایی که به ارومیه فرستاده‌اید، به مصرف برسد، مال هم از تجار به جهت حمل بگیرید. چادر مختصر برای قورخانه بردارید. مابقی چادر که به ارومیه فرستاده‌اید، از این جا هم از دریا باز فرستاده می‌شود. به دهات سنتی نشین نباید بی‌جهت مزاحم شوید. هرگاه کسی به حمایت رفته است و محقق شود، شما گرفته، تنبیه نمایید؛ اما نه این که محض این که سنتی باشند، اذیت کنند. البته رعایت این فقره

را خیلی نمایید که لازم است در باب ده هزار تومان که برای سه ماهه ثانی افواج و سواره و توپچی و انعام سواره چریک خواسته‌اید، آن که مواجب فوج ماکو است شش ماهه در محل خودتان است، آن که فوج خوی است به شرح ایضاً، آن که سواره است به همین طور. این سه فقره که موضوع شود، به قدر پنج هزار و کسری می‌شود. سه چهار هزار تومان می‌ماند. آن وقت همان است که دیروز مقرر فرمودند. از این جا که پول نقد فرستاده نمی‌شود. حکومت و گمرک را حاضر شوند از تجار و غیره و خودتان هم از بابت قیمت غله هذه السنة ماکو چیزی کمک نمایید و تنخواه را حاضر کرده، جمع آوری کار را کرده، حرکت نمایید. اگر بخواهید معطل این فقرات بشوید، موقع می‌گذرد و زحمات شما به هدر خواهد رفت. در باب هرزگی تازه که از عشایر آن طرف شده، مأمور آن‌ها که در خوی است، قلی‌خان سرتیپ هم که آن جا است. چرا گفتگو نمی‌کنید مأمور آمده است که دعوای کهنه را با عشایر تمام کنند. این که تازه است. چرا تمام نمی‌کنید؟ با او حرف بزنید که بفرستد سرحداران خودش را خبر کرده و مانع شوند و ثبت و تاریخ این مالی که تازه برده‌اند به اسم و رسم بردارید. حسین خان حیدرآنلو هم که از خدمتگزاران است، ادعاهایی که با آن طرف دارد، صورت بنویسند بدهید نزد قلیخان باشد. پسرش هم همراه شما بیاید با سوار بسیار خوب، ان‌شاءالله درباره آن‌ها حضرت والا -روحی فداه- کمال مرحمت را خواهند فرمود. از توپچی هم به قدر چهار عراده توپ همراه ببرید. مابقی را در توپخانه خوی نزد مقرب‌الخاقان حاجی خان مقرر فرمودند بگذارید که آن جا هم احتیاطاً باشد. غله مالیاتی خوی و خالصجات البته باید در انبار باشد. کسی که تسعیر نکرده و نخواهد کرد. همین طور به حاجی خان بگویید قدغن نماید همه غلات حاضر باشد. به هر طور که بعد مقتضی شد، امر خواهند فرمود. به حاکم مرند هم تلگرافاً اعلان شد که بنویسد از یکانات شتر و چریک هر چه ممکن است، نزد شما حاضر کنند و مال هم از تجار هر چه لازم است بخواهید، بگیرند بدهند. در همچو وقت از کار دولت هیچ کاری لازم‌تر نیست. آهنگر و سایر لوازم اردو هم به مقرب‌الخاقان حاجی خان بگویید اجیر نموده، همراه اردو و شما بفرستد. هر چه بدهد، به خرج خواهد آمد.

دست خط تلگرافها را هم جواب دهم. سؤال ملاحظه نمودیم. به تیمور پاشا خان صریح بنویسید که حالا جای بعضی معاذیر نیست. هر چه زود حرکت نماید و برود بهتر است. یعنی هر چه لازم شد، یا از این جا یا از خوی به جهت او خواهیم فرستاد. ولیعهد - ۱۰ ذی قعدة

ترجمه تلگرافی که سامح پاشا، والی وان، به جناب سفیر کبیر عثمانیه نموده:

هفتم ذی قعدة تاریخ وصولش، به تبریز و میانه مخابره شد:

حمزه معهود، بعد از وقوعاتی که در دایره حکومت ساوجبلاغ شده، به این طرف آمده و باز به خاک ایران گذشته، با محمد رئیس عشیرت مامش ایران و مامنه آغا رئیس عشیرت پیران عثمانی که در بیلاقات ایران هستند، به نزد شیخ آمده، بعد از گفت و شنود باز به جای خودشان عودت کرده، در آن طرف با سایر عشایر ایرانیه نیز اتحاد و جمعیت نموده‌اند. عبدالقادر هم به واسطه دعوت آنها با خواص و توابع خود شمزیان، بلوکی است در سرحد عثمانی مجاور بلوک مرکور و دشت تابع ارومیه ایران بوده‌اند و میان جمعیت آنها رفته و بعد به اشنویه آمده، با جمعیت‌هایی که حاجی عبدالوهاب و عبدالله خان که از قربای شیخ و متوطن اشنویه هستند، ترتیب داده بوده‌اند، متفق و یک جوقی شده به سر ساوجبلاغ حرکت کرده‌اند و صدیق نام پسر بزرگ شیخ هم با جمعیتی که از اطراف به دست آورده و به عنوان محافظت دنباله جوق ساوجبلاغ و ضبط و ربط انبارهای ذخایر آنها در میان منکور نشسته است، یعنی در دهات نشیمن منکور که در بحیوچه لاهیجان است، نشسته است، و از عشایر ما که تابع رواندوز است، اگرچه خیلی آدم‌ها دعوت کرده‌اند، ولیکن اجابت نکرده‌اند و بعضی هم که رفته‌اند برگشته‌اند. اجامره و دله‌دزدان و اشخاصی که در جوار شیخ هستند و همچنین سعید افندی خلیفه شیخ هم مخفیاً به حکاری آمده، گویا به عنوان این که می‌خواهند از عشیرت شکاک انتقام تعدیاتی را که به طرف ما کرده‌اند، بکشند، شروع به جمع‌آوری مردم نموده، ولی اغلبی جواب داده و بعضی قبول کرده رفته‌اند. محض وصول این خبر

یک فوج و دو عرّاده توپ به حکاری ارسال و به هر طرف اوامر لازمه برای منع تجاوزات فرستاده شد. سعید مرقوم از همان جا به سلماس رفته و در آن جا با عشیرت شکاک هم متفق شده، جمعیت‌ها پیدا نموده، مثل جوق ثانی در خیال رفتن به سر خوی و آن طرف‌تر بوده‌اند. عن‌قرب از این طرف در امتداد حدود یک فرقه عسکر مکمل حاضر خواهد شد. در سمت سلیمانیه و رواندوز هم در شرف تکثیر قوّت هستند. چون در مقابل این اقدام از طرف ایران لشکری نیست؛ و اگر امر از وقت بشود کار کسب جسارت نموده، طرف ما هم سرایت خواهد کرد. علی‌هذا لازم است که از آن طرف در این باب مسارعت بشود. اگر از تبریز یک جوقی ترتیب و از سمت خوی و سلماس و ارومی سریعاً به سر مرکور بفرستند، هم سبب تحدید خط رجعت جوق ساوجبلاغ شده، آن‌ها را مجبور به مراجعت خواهد کرد، و هم وسیلهٔ اتفاق با اهالی خوی شده، نوعی باعث سرعت سوق عسکری که از آن طرف بایست فرستاده شود، خواهد شد.

سی‌ام ایلول، مطابق ششم ذی‌قعدة الحرام ۹۷

ترجمهٔ تلگراف ثروت‌افندی، دفتردار و وکیل والی وان، به جناب سفیر کبیر عثمانی:

دو طغرا تلگرافنامهٔ سامیه، مورخه ۲۶ ایلول ۹۷ را عصر روز بیست و هفتم ایلول گرفتیم. در ضمن تحریراتی که از طرف متصرفی و مأمورین حکاری مشترکاً نوشته شده بود که در همان روز رسید، نوشته بودند شیخ عبیدالله به واسطهٔ پسران خود و هشت-ده هزار نفر به سمت ساوجبلاغ و سایر محال ایران تعرض کرده و همچنین در فرستادن مکاتیب پی در پی به اطراف و فراهم آوردن جمعیت در جوار شمرزبان و آن طرف حدود و سایر این مقوله حرکات سرکشانه است؛ اگر چه مومی‌الیه در ضمن این تشبّات خود چنین می‌نماید که مقصودش زدن علی‌خان شکاک است، ولی مسموع می‌شود که در فکر دست آوردن این جهت است؛ علی‌هذا یک صورت نوشتجات مزبوره را به حضرت مشیر شامخ‌پاشا داده، در مقتضی حکومت نصایحی را که از جمله تدابیر اولیه است، مؤکداً تبلیغ و دیروز از طرف حضرت مشارالیه یک فوج عساکر کور اخراج و از مرکز اردو

به جلب و جمع یک قوت کافیه تشبث شده است. به موجب مدلول دو تلگرافی که از جناب سامی امروز در ساعت پنج و نیم گرفته‌اند و تحقیقاتی که از تلگرافخانه شده است، تلگرافی که سابقاً به باب عالی برای اخذ تعلیمات در این باب کرده بودم، به سبب معیوب شدن سیم تلگراف به وقت نرسیده است و بر وفق امری که جواباً گرفته خواهد شد، رفتار خواهد شد.

بیست و نهم ایلول، مطابق پنجم ذی‌قعدة الحرام ۱۲۹۷

از تبریز به طهران

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال ضراعت و عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: امروز از اول ورود تا به حال که یک ساعت از شب می‌گذرد، می‌توانم عرض نمایم به قدر یک ماه کار دیده‌ام. ملزومات فوجی فوج گروس را از فشنگ و چاشنی و چادر بار کرده، فرستادم. قدری کیسه ساچمه توپ‌های اردوی اعتمادالسلطنه به نظرم کم آمد. به قدر چهارصد تیر دیگر ساچمه تهیه نمودم، فردا عصر حرکت داده می‌شود. از صبح تا به حال با تیمور پاشا در مخابره تلگرافی می‌باشیم. چند روز قبل پنج هزار تومان خواسته بود؛ چنانچه به عرض آستان مبارک رسیده است، حالا متدرجاً به پانزده هزار تومان رسانیده است و الآن هم مشغول مخابره با او می‌باشم. شاید او را زودتر حرکت بدهم و خواهم داد. خاطر مبارک آسوده باشد، آن چه ممکن است و می‌توان کرد، بلکه فوق امکان را از تصدق خاک پای مبارک خواهم آورد. پاره‌ای نوشتجات از شیخ عبیدالله که به اقبال‌الدوله نوشته است و دستورالعملی که به گماشته خود داده است که با قونسول انگلیس حرف بزند، اقبال‌الدوله فرستاده بود. خواستم آن‌ها را با تلگراف عرضه دارم. دیدم اقلأً یک روز تلگرافخانه تماماً باید مشغول او بشود و از سایر عرایض و فرمایشات فوری محروم بمانم. با پست فردا عیناً تقدیم خاک پای مبارک می‌نمایم. خلاصه این است که توقف قونسول انگلیس در ارومیه حالا صلاح نیست. فدوی خانه‌زاد امروز به طورهای خوش به او کاغذ

نوشته و او را دعوت به مراجعت تبریز نمودم. تلگرافی هم جداگانه به خاک‌پای مبارک عرض خواهم نمود که همان تلگراف را جناب وزیر امور خارجه بتوانند به وزیر مختار انگلیس نموده و احضار او را از ارومیه بخواهند. بس که مطلب زیاد است، نمی‌دانم کدام یک را عرضه دارم. متدرجاً هر مطلبی را عرضه خواهم داشت. عجالتاً همین قدر را جسارت می‌نمایم که یک دقیقه خاطر مبارک همایونی را از بابت اکراد مشوش نفرمایند که ان‌شاءالله عن‌قرب خبر دفع و رفع آن‌ها را عرضه می‌دارم. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام‌خان‌زاد: حسین - شب ۱۲ ذی‌قعدة

دست‌خط مبارک به تبریز:

به مشیرالدوله، شما الآن یک تدبیری بکنید که از اردبیل و قراجه‌داغ و مرند و یکانات مرند سواره‌ی زیادی از هزار یا دو هزار نفر فوراً بیرون بکنید. نفری ده تومان، پنج تومان بدهید. سواره‌ی مأمور بکنید، دویرن را یک نفر محصل بفرستید برود، هر جا دید کشان‌کشان ببرد. به اردوی اعتمادالسلطنه فوج گروس و وزیر فواید هم موافق حکمی که به او رسید، از راه هشتروند با صد سوار گروس روانه‌ی اردوی اعتمادالسلطنه شد. شما تیمور پاشا خان و اقبال‌الدوله را تحریک و تحریر بکنید که از آن طرف اکراد را احاطه کنند. از آن اخباری که سابق داده بودید که اکراد و قراپایاق و گلابی‌آقا که به طور امان آمده بودند، دیگر هیچ معلوم نشد که صحیح است یا نه؟ و چه شد؟ خلاصه، با کمال قوت قلب مشغول دفع اکراد و ساختن سواره و پیاده به هر طور و تدبیر است باشید. ان‌شاءالله اردوی حشمت‌الدوله هم ده روز دیگر به خاک آذربایجان می‌رسد و همه منظم می‌شود و هر خبر دیگری باشد، زود به عرض برسانید. ان‌شاءالله همه درست می‌شود این که اعتمادالسلطنه اکراد را کشته و اموال را پس گرفته صحیح است یا خیر؟ مجدداً به عرض برسانید.

دست خط مبارک به تبریز:

مخبرالدوله! به مشیرالدوله تلگراف کن. نوشته بودید به اعتمادالسلطنه نوشتیم که اکراد را تعاقب نماید. در این کار حالا چندان عجله لازم نیست تا اردوی اعتمادالسلطنه کامل بشود و فشنگ و چاشنی و چادر فوج گروس برسد و سواره شاهسون دویرن که مدتی است رفته‌اند، آن‌ها هم برسند. استعداد درستی که فراهم کرد، آن وقت اقدام نماید. بهتر است اردوی حشمت‌الدوله هم نزدیکتر بشود. اکراد را غافل کرده، یک دفعه اطرافشان را محاصره نمایند، بهتر است. مبدا خدا نکرده کاری از پیش اعتمادالسلطنه نرود، بسیار بد می‌شود. فشنگ و چاشنی و تدارک چادر فوج گروس را زود زود برساند. خیلی غفلت شده است که الی حال نفرستاده‌اند. دو فوج شقاقی را هم زودتر حرکت داده، به اردوی اعتمادالسلطنه ملحق نمایند.

۱۱ ذی‌قعدة

از گروس به طهران به تبریز گفته شد**به خاک‌پای همایون اقدس اعلی‌حضرت - روحنا فداه:**

این عریضه را در منزل قزل‌بلاغ که سرحد گروس و صابین‌قلعه است، عرض می‌کند که جان‌نثار به اقتضای چاکری و عبودیت تمام فوج گروس را با کمال تعجیل حرکت داده، به خاک افشار رسیده است و ان‌شاءالله تعالی تا سه روز دیگر به صابین‌قلعه خواهد رسید؛ لیکن تا این ساعت به هیچ وجه خبری از رسیدن چادر و فشنگ و چاشنی برای این فوج به صابین‌قلعه نرسیده و اگر تا ورود فوج به آن جا این مهمات حاضر نباشد باعث معطلی فوج خواهد بود و معطلی و توقف فوج در آن جا به چندین جهت پسندیده نیست. استدعا آن که احکام تلگرافی موکداً صادر شود که به هر طور هست چادر و قورخانه فوج را تا پانزدهم و شانزدهم ماه به صابین‌قلعه برسانند. چاکر جان‌نثار از همین چاپار کاغذها به قادر آقا و جمعی از اعیان مگری که به منزله انتشارنامه و مشتمل بر وعد و وعید بود، نوشته فرستادم. هر جوابی برسد معجلاً به خاک‌پای اقدس عرض

خواهد شد؛ و دو روز است خبر تغییر حکومت کردستان منتشر شده، از راه عبودیت و اطلاعی که بر وضع این حدود دارد، جسارت می‌نماید که قطع نظر از تحاشی و نفرت مردم از حکومت شرف‌الملک مخصوصاً تغییر حکومت کردستان در این موقع با بعضی مصالح دولتی منافات دارد. امر، امر همایون است.

چاکر جان‌نثار: حسن علی - ۱۱ ذی‌قعدة

دست‌خط مبارک:

همین تلگراف را بعینها به مشیرالدوله بزند که اسباب فوجی گروس را مدتی است نوشته بودم ولیعهد بفرستد، از چادر و فشنگ و غیره، اگر فرستاده‌اند اطلاع بدهید، والا الان روانه دارید، البته؛ و به وزیر فواید بزند که لوازم فوجی شما را تأکید شد زرد بفرستند. حکومت کردستان تغییر نکرده است.

۱۱ ذی‌قعدة

طهران به تبریز:

جناب مستطاب اجل اشرف مشیرالدوله - دام اقباله! از روز تشرّف بنده به خاک‌پای همایون هر روز با جناب سفیر کبیر دولت علیّه عثمانی دایر به مسئله حاضره حدود بی‌واسطه و به‌واسطه مذاکرات عمده داشته‌ایم؛ ولی حاصل و نخبه مذاکرات امروزه یازدهم شهر حال را که مفصلاً به عرض خاک‌پای همایون رساندم. حسب الامر الاقدس به جناب اشرف عالی لزوماً تلگراف می‌کنم که از حالا رؤوس مسایل پیشنهاد بفرمایید تا تفصیل به توسط پست برسد. در اقدامات مجدّانه دولت مشارالیه و سفیر کبیر معزی‌الیه به کمال موافقت با منظورات دولت علیّه از روی دلایل حسّیه هیچ تردیدی باقی نیست. بیست و شش طابور از عساکر خودشان را برای سد طریق فرار و التجای اشرار و متمرّدین اکراد در خط حدود با توپخانه و سواره و سایر ملزومات آن حاضر و مهیا کرده‌اند. مرکز اردو را در رواندوز قرار داده و دستورالعمل به مشیر وان داده‌اند که در نقاط لازمه به اقتضای مناسبت اردوی دولت علیه بعد از مجازات لازمه حرکت

نمایند. شیخ عبیدالله و پسران و اعوان او را به قوه جبریه جلب، به محل دور دست و آن‌ها را مقطوع‌الیه و ناامید از خیالات فاسده خودشان خواهند کرد و بعد در نهایت ثبات و عزم راسخ سدّ سدیدى خواهند شد که همین که اشرار و طاغیان اکراد قوه قهریه را از طرف عساکر منصوره ما ملاحظه کردند، نتوانند مأمونی برای خود اخذ نمایند. از دو طرف در قلع و قمع و قتل و افنای آن‌ها کوشش‌های بلیغه خواهد شد که در میان دو روز قوه مضمحل و فانی شوند. اعلی حضرت سلطانی مستقیماً در جواب تلگراف همایون وعده ملوکانه خودشان را با اعلی حضرت اقدس همایون - روحنا فداه - اعلان صریح فرموده‌اند و چون در این موقع که افکار مأمورین دولتین صرف همین یک مقصود مهم خواهد شد، جناب سفیر کبیر از راه دوراندیشی و دولتخواهی اندیشه دارند که مبدا از عشایر مطیع و اشرار و طاغیان سرحد ما فرصتی جسته، به قصد شرارت به حدود دولت عثمانی مثل بایزید و وان تجاوز کنند و از آن طرف لابد معامله به مثل اقدامی می‌شود و احتمال به واسطه حامیان طرفین جمعیتی از ایلات جانبین و مأمورین آن دولت فراهم شود که منتهی به جنگ و جدال شود و این حرکات جاهلانۀ آن‌ها تکذیب منتهای صادقانه دو دولت دوست بزرگ را نماید. حسب الامر مقرر شد که جناب اشرف عالی این محذور را در نظر دوراندیش خودتان اهمیت تمام داده، لوازم سدّ راه این وقوعات مظنونه را قبل از وقت نمایید. احکام اکیده مؤثره تهدیدآمیز بسیار سخت به هر یک از مأمورین حدود دولت علیه لازم باشد، به عجله تمام صادر فرمایید و به آن‌ها محسوس کنند که اگر حرکت تجاوزیه و خلافی از احدی سرزد آن رئیس و آن مباشر و حاکم از مسئولیت و سیاست لازمه آن خلاف رهایی نخواهد داشت و علاوه بر این یکی از موثّقین اجزای آذربایجان را که در نظر عالی قابل و قالب حفظ این نظامات باشد، مخصوصاً با احکام دستورالعمل لازم به طول خط سرحد مأمور فرمایند که در نهایت دقت مراقب حرکات هر روزه مباشرین و رؤسا و حالت عشایر و ایلات ما از جلالی در بلان‌اسبکی و شمسکی و شکاک و غیره و غیره باشند. همین که آثار خلافی از آن‌ها دید، قویاً منع شدید نماید و روزنامه هر روزه را خدمت جناب مستطاب عالی تلگراف کند که به خاک‌پای همایون عرضه دارند. اگر بگویم که اعتنا و توجهات ملوکانه به حفظ این قاعده و انتظام در چه

پایه است، باید بسطی که از وظیفه تلگراف خارج است، بدهم، تفصیل یا پست، إن شاء الله.

وزیر دول خارجه - ۱۲ ذی‌قعدة

حضوری عمارت مبارکه با تبریز:

احوال ولیعهد و مشیرالدوله را می‌پرسند. جواب به خاک‌پای اعلی‌حضرت اقدس ملوکانه - روحنا فداه - خداوند جان ناقابل این غلام را تصدق خاک‌پای مبارک نماید. با این همه مرحمت که در حق این غلام بی‌مقدار فرمودند، چگونه می‌شود احوال غلام خوب نباشد و تشکر این مرحمت را هرگز این غلام نمی‌تواند بکند که مثل جناب مشیرالدوله پیشکاری به جهت این غلام مرحمت فرموده‌اند و جناب مشیرالدوله هم حاضر است و به الطاف خسروانه شاکر و مشغول دعاگویی ذات مقدس ملوکانه هستند.

غلام بی‌مقدار: مظفرالدین

دست‌خط مبارک ولیعهد:

مثل مشیرالدوله نوکری که امروز در همه دنیا مثل ندارد و در تجربه قواعددانی نوکری فرید عصر است، به شما داده‌ایم. باید قدر او را خیلی بدانی و این التفات ما را در حق خودتان مغتنم بشمارید و از دستورالعملی که برای او فرستاده‌ایم، البته به شما نموده است و مطلع شده‌اید. باید ذره‌ای تخلف ننمایید.

جواب به خاک‌پای مبارک اعلی‌حضرت اقدس ملوکانه:

دست‌خط مبارک مع سایر نوشتجات زیارت نمود. ان شاء الله به طوری که میل و رضای ملوکانه است، این غلام رفتار خواهد نمود و این غلام مکرر عرض نموده است که هیچ رضایی و عقیده ندارد، مگر فرمایش اعلی‌حضرت ملوکانه. این غلام از همه غلام‌ها مطیع‌تر است.

غلام خانه‌زاد: مظفرالدین

دست خط مبارک ولیعهد:

تصوّر می‌نمایید که مشیرالدوله را از روی بی‌التفاتی به آذربایجان فرستاده‌ایم؟ التفات ما درباره مشیرالدوله به اعلی درجه است. چون کارهای آذربایجان از کارهای رکابی الزم و اهم‌تر بود و او را برای انتظام آن مملکت فرستادیم و این مرحمت را باید شما و آذربایجانی خیلی بزرگ و مغتنم بدانید و یقین بدانید که همه این احکام نشد مگر از روی کمال مرحمت به شما و مشیرالدوله و اهالی آذربایجان.

جواب به خاک پای مبارک حضرت اقدس همایون - روحنا فداه:

هرگز این غلام چنین تصوّر نمی‌کند اعلی حضرت اقدس ملوکانه نسبت به جناب مشیرالدوله بی‌التفات هستند. این امر کمال التفات و مرحمت نسبت به این غلام و جناب مشیرالدوله بود که او را به این خدمت سرافراز فرمودید. این غلام و مشیرالدوله هر دو غلام اعلی حضرت اقدس ملوکانه هستیم. هر چه بفرمایند و به هر نحوی که رای مبارک علاقه بگیرد، مطیع و منقاد هستیم.

غلام بی‌مقدار: مظفرالدین

دست خط مبارک مشیرالدوله:

دست خط ما با پست آخری به شما رسیده است یا خیر؟ حالا در کجا منزل خودتان را قرار داده‌اید؟ از میانه عرض گردید که صاحب منصبان شقاقی را به علت دیر حرکت کردن تنبیه نمودید. آن افواج کی به تبریز خواهند رسید؟ سواره دوبرن را حکم شد که به زودی خودشان را به اردوی اعتمادالسلطنه برسانند و عرض کرده بودید چادر و فشنگ و سایر ملزومات فوجی را فرستاده‌اید. اهتمام نمایید که به زودی لوازم آن‌ها به اردو برسد.

قربان خاک پای مبارک همایونت شوم! هنوز به زیارت دست خط مبارک شاهانه - روحنا فداه - مشرف نشده‌ام؛ یعنی پست هنوز نرسیده است. عجالتاً همان درب‌خانه

منزل دارم تا بنه‌ام برسد. بعد منزل در جوار حضرت ولیعهد گرفته، مکان خواهم کرد و افواج شقاقی وارد شده‌اند، مگر قلیلی که فردا خواهد رسید. امروز یک سان چوب شماری دیده شد. حالا در قورخانه تفنگ و چادر می‌گیرند که فردا در خارج شهر اردو بزنند. خداوند جان و مال این غلام را هزار مرتبه تصدق خاک‌پای مبارک نماید، آمین.
غلام خانه‌زاد: حسین

دست‌خط مبارک:

سوارهٔ دویرن را حکم شد که به زودی خودشان را به اردوی اعتمادالسلطنه برسانند. از ورود آن سوار به آن اردو خبری دارید یا خیر؟

قربان خاک‌پای مبارکت شوم! تا پیروز سوار دویرن به اردوی اعتمادالسلطنه نرسیده بوده است. از پیروز به این طرف خبری ندارم.

غلام خانه‌زاد: حسین

فوج گروس را حکم شد که وزیر فواید به زودی به اردوی اعتمادالسلطنه برسانند و عرض کرده بودید چادر و فشنگ و سایر ملزومات فوجی را فرستاده‌اید. اهتمام نمایید که به زودی لوازم آن‌ها به اردو برسد.

بر حسب امر قَدَر قدرت همایون شاهنشاه - روحنا فداه - دیروز پنجاه هزار چاشنی، بیست هزار فشنگ و یک فوج چادر به جهت فوج گروس به مراغه حمل شده که گرفته، زودتر خود را به اردوی اعتمادالسلطنه برسانند. امر الاقدس الاعلی مطاع.

حسین

دست‌خط مبارک:

بعد از فراغت از عمل اکراد، اوّل کاری که می‌باید بکنید این است که به عمل قشون و نوکر آذربایجان به دقت تمام رسیدگی نمایید.
اوّلًا حقوق نوکر از سابق الی توشقان‌ئیل پیش هر کس مانده است، بدون تأخیر و

بدون ملاحظه تا دینار آخر را برسانید که ابداً نوکر از نرسیدن حقوق عرضی نکند؛ چنانچه اغلبی را شما خود داده‌اید و مابقی را از بابت توشقان‌نیل و لوی‌نیل ما مشغول رساندن هستیم که صورت آن برای شما فرستاده خواهد شد.

ثانیاً به عمل توپ و تفنگ و اسلحه نوکر رسیدگی نمایید که تفنگ حالا در آذربایجان چه موجود است؟ و چند جور است؟ در سرحدات چه دارند؟ کلاً را به عرض برسانید. آن چه را که باید تعمیر نمایید در تبریز به تعمیر برسانید که در وقت لزوم و وجوب اسباب معطلی نباشد.

ثالثاً باید قرار درستی در باب قورخانه و جبه‌خانه تبریز و خوی و سرحدات بدهید. به طوری که شایسته‌شان مثل دولت ایران باشد. باید در تبریز و خوی و سرحدات جمیع مایحتاج حاضر باشد. مثل این که انبار ذخیره در طهران حکم کردیم و دارای همه چیز است. آن چه را که به نظرتان می‌آید کلاً را به عرض برسانید و همگی قبول می‌شود، به شرط آن که شما مجری بدارید.

جواب:

به عرض خاک‌پای جواهر‌آسای اقدس شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه - می‌رساند که ان‌شاءالله بعد از رفع غایبه این اکراد اشقیا همین قسم که امروز فرمایش ملوکانه شرف صدور یافته است، به امر نوکر و قورخانه رسیدگی نموده، مواجب نرسیده، آن‌ها را می‌رساند و در فقره انبار ذخیره هر چه به عقل قاصر خانه‌زاد برسد به خاک‌پای اقدس اعلی عرض می‌دارد. می‌توانم عرض نمود که اگر در تبریز یک انبار ذخیره و قورخانه کاملی بود، حالا مدتی بود اکراد را بیرون کرده بودند و از برای دولت این‌قدر مخارج و زحمت حاصل نمی‌شد. الامر الاقدس الاعلی مطاع.

حسین

قربان خاک‌پای مبارک همایونت شوم! حالت حالیه آذربایجان و اوضاع اردوها را اگر کماهو حقّه به قدر اطلاعی که حاصل نموده‌ام، عرض نمایم، خیانت به خاک‌پای مبارک

کرده‌ام. تیمور پاشا نشسته و می‌گوید تا مبلغی پول به جهت مخارج ندهید نمی‌روم و نمی‌توانم بروم. اعتمادالسلطنه آدم فرستاده جیره می‌خواهد، اسباب می‌خواهد. پانزده روزه کرایه مال داده بودند، تمام شده، کرایه مال می‌خواهد. نوشته است سه چهار هزار تومان بدهید، یک نفر تحویلدار بیاورد در اردو باشد، تکلف و مخارج نماید. از ولایات تفنگچی چریک خواسته‌اند می‌آیند جیره می‌خواهند و سرب و باروت و انعام هم می‌خواهند و سوار چریک می‌آید جیره و علیق و انعام می‌خواهد و مال کرایه می‌شود که قورخانه ببرند. صاحب مال اولاً کرایه ده روزه می‌خواهد. یک پول نیست، در دستگاه حضرت ولیعهد تنخواه به هم نمی‌رسد. تجار هم نه قرض می‌دهند و نه تنخواه دارند. جمیع کار جهت عدم پول معطل است. دیروز با هزار زحمت به قدر هشتاد شتر چادر و قورخانه فرستاده‌ام و تا عصر تنخواه کرایه ممکن نمی‌شد. حاجی علیقلی خان یک دینار تنخواه نقد ندارد و کارها معطل خواهد ماند. امر و اختیار با سرکار اقدس همایونی - روحنا فداه - است.

حسین

دست‌خط مبارک:

مشیرالدوله! در باب تنخواه حالا در چنین وقت چه موقع این عرض‌ها است. از شخصی مثل شما خیلی بعید است. در آذربایجان همه چیز همه طور برای شما موجود است. بحمدالله همه نوع اعتبار دارید. حالا اگر بخواهیم برای شما پول بفرستیم یک ماه دیگر به شما نخواهد رسید و برات تلگرافی هم بخواهیم همچو تاجرها به هم نمی‌رسد و این تلگراف ما که به شما می‌شود و به منزله برات تلگرافی است که تا هر قدر از تجار داخله و خارجه بخواهید بگیرید، به مصرف اعتمادالسلطنه و تیمور پاشا خان و غیره برسانید. ما را قبول است. البته در حین حاجت و چنین مورد، این عرضها از شخص شما شایسته و پسندیده نیست. نباید ابراز این مطلب را بکنید. آن چه اعتبار دارید، باید به کار ببرید. بعد از آن که رفع اغتشاش شد، کلاً از شما پذیرفته است. حالا ابداً گوش به

چنین عرضی از شما شخص دانا و کافی نخواهیم داد. به هر طور است همه چیز راه بیندازید و ابداً عرضی نکنید.

قربان خاک پای جواهرآسای مبارک همایونت شوم! دست خط تلگرافی مبارک همایونی را مشعر بر توییخ در اظهار پول زیارت شد. خانه‌زاد چنین می‌دانست که در این موقع نازک حقیقت مطلب را بایست عرض کرد تا خدمت دولت تأخیر نیفتد و جسارت چهار نفر گردد زیادتر نشود و خیال پیش آمدن نکند؛ زیرا که من بندهٔ خانه‌زاد از دیروز که وارد شده‌ام، ملاحظه می‌نماید از هر طرف پول می‌خواهند؛ مثلاً تیمور پاشا به قدر پانزده هزار تومان سیاهه می‌دهد. اعتمادالسلطنه می‌نویسد جیرهٔ اردو را بفرستید. کرایهٔ مال قورخانه و غیره را بدهید و چهار پنج هزار تومان هم با تحویلدار بفرستید به اردو، این جا چادر می‌دوزند، ملبوس می‌دوزند، مال کرایه می‌کنند، به چریک سواره و پیاده پول می‌خواهند بدهند. یک دینار ندارند و همه مانده است معطل و به نمک مبارک قسم است اگر یک خبر بیاید که کردها دو فرسنگ پیش آمده‌اند شهر تبریز یقین می‌شکند و مردم متفرق می‌شوند و بد نامی تا قیامت خواهد ماند. از حرکات وحشیانهٔ این اشرار در میان‌دوآب نه به قدری مردم متفرق و متوحش هستند که بتوانم عرض نمایم. والله اگر از آمدن خانه‌زاد و آن زبان‌هایی که از دیروز تا به حال به مردم اینجا ریخته و اطمینان داده‌ام نبود، اول قونسول روس با اتباعش رفته بودند و بعد شهر شکسته بود. این غلام خانه‌زاد چه وقت عرض نمودم به قدر اندازهٔ خود مال و اعتبار ندارم؟ و چه وقت عرض کرده‌ام که خدای نکرده جان خود را در راه خدمت دولت مضایقه دارم، تا چه رسد به مال و اعتبار؟ هر قدر معین فرمایند الآن مرقوم دارند که فدوی خانه‌زاد به حاجی علیقلی‌خان تسلیم نموده، قبض دریافت دارد تا سرکار اقدس همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - تنخواه بفرستند. والله بالله به نمک مبارک قسم است، محال است که خانه‌زاد ما در حساب شود، صاحب جمع بشوم و حساب پس بدهم. از همه چیز خودم می‌گذرم و صاحب‌جمعی قبول نخواهم کرد تا زنده‌ام، ولیکن هر قدر بفرمایید و ممکن

بشود، مقرر فرمایند تا در تهیه انجام او بوده که تحویل حاجی علیقلی خان نمایم. امرا
الاقصد مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین

دست خط مبارک جناب مشیرالدوله:

شما باز در باب پول همان جواب‌ها را می‌دهید، ما هم باز همان فرمایشات را
می‌فرماییم. شما باید هر قدر پول برای مخارج این اردوها لازم است، برای چادر و
قورخانه و ملبوس و جیره بدهید. معطل نکنید. البته هر کس را هم که خود وثوق دارید،
صاحب جمع کنید. خلاصه، همه گفتگوها با شما این است که نظم آذربایجان و رفع این
فتنه اکراد را از شما می‌خواهیم و بس. هیچ خیالی نکنید. هر قدر پول خرج کنید، قبول
است و این شعر مناسب شما است:

«چه یک مرد جنگی، چه یک دشت مرد»

در باب حساب از معتمدالملک سؤال کرده بودید. حساب عرض شد. بسیار خوب بود.
مشیر لشکر را هم دو روز دیگر نزد شما می‌فرستیم. خاطرتان جمع و آسوده باشد، البته،
البته. در باب پول دادن کوتاهی نکنید و معطل نگذارید.

قربان خاک پای مبارکت شوم! در راه انداختن پول نقد و جنس به قدر مقدور و
طاقت البته کوتاهی نخواهم کرد؛ لیکن تا قدر تنخواه و مبلغ آن را معین نفرمایید، والله
خانه‌زاد نمی‌تواند تدارک کند. مقرر فرمایید فلان مبلغ راه بیندازند، آن وقت البته
اطاعت می‌نمایم والا کار عقب و معطل خواهد ماند. امر و اختیار در قدرت همایونی
- روحنا فداه - است.

غلام خانه‌زاد: حسین

دست خط مبارک:

مشیرالدوله دستورالعملی که به حشمت‌الدوله داده شد، سواد آن را برای شما
بفرستد. شما آدمی به اردوی او بفرستید که در گروس به او برسد و آن چه راهنمایی به

نظرتان می‌آید به او بنویسید و سواد دستورالعملی را از او بخواهید. نواقص هر چه به ملاحظه شما برسد، اضافه نمایید و نهایت تقویت را از حشمت‌الدوله بکنید. بعد از ورود اردو به سرحد چنان صلاح می‌دانیم که شما خودتان به اردو بروید.

اولاً این اردو اقلأ ده هزار نفر می‌شود و از بابت آذوقه و سیورسات نباید بگذارید که تنگی بکشند. از غله دیوانی به هر نحو است برسانید، معطل نشوند.

ثانیاً اهتمام نمایید که زن و مرد و اموال آن چه را اکراد ما و اکراد عثمانی برده‌اند، حتماً تماماً را گرفته، به صاحبان آنها و خانواده آنها برسانند که یک نفر اسیر در خاک عثمانی و غیره نماند.

ثالثاً در تنبیه اشرار طرفین نهایت سعی را بکنید، چنان تنبیه شوند که در آتیه چنین خام‌کاری‌ها و فسادها روی ندهد. عثمانی‌ها در این باب با ما نهایت موافقت را دارند. دولتین روس و انگلیس هم همین موافقت را دارند که اشرار مثل حمزه آقا و غیره و خود شیخ و پسرهای او اگر به خاک عثمانی بروند، تصاحب نمایند و از اشرار آنها هم که در وقت تنبیه فراراً به خاک ایران بیایند، ما نگاهداری ننماییم. در باب شیخ و پسرهای بدذات او دولت عثمانی نهایت موافقت را با ما دارد که به هر طور است که او را تبعید بدهند به اردبیل یا جاهای دیگر محبوساً ببرند. این‌ها همه کارهای عمده است که تا شما خودتان نباشید انجام کامل نخواهد گرفت. از این‌ها گذشته نظم آن سرحدات باید به طوری منظم شود و به دقایق آن برسید که من بعد چنین اشخاص منشأ هرزگی نشوند. فقره دیگر قرار دادن حکومت ساوجبلاغ و ارومیه است. به اعتقاد ما باید این خط، حاکم واحد داشته باشد و کارهای دیگر در آنجاها هست که شما در بودن آن جا ملتفت خواهید شد. مطلب عمده دیگر این است که این اردو را نباید بگذارید در آن جاها زیاد بماند و لکنده شود. به زودی و خوبی بعد از اتمام کارها برگردید و اهتمام نمایید که به زمستان سخت آن سرحدات که معروف است، توقف آنها نکشد. از آن طرف هم دولت عثمانی قشون فرستاده است. باید مراودات طرفین از روی فهمیدگی باشد. همه کس نمی‌داند از عهده برآید. باید خودتان به اعتقاد ما آن جا بروید و اگر مانعی روی دهد و

نتوانید بروید، باید آدمی را بفرستید مثل این باشد خودتان حضور داشته‌اید. باز هم موکدماً می‌نویسم نباید بگذارید یک گاو از میان دوایی در نزد اکراد باشد و حتماً مسترداً دارید. این اموال یا نزد اکراد ما هستند یا برده‌اند به خاک عثمانی. عثمانی‌ها ابداً از آن‌ها نگاهداری نخواهند کرد و باید حکماً دریافت دارید.

قربان خاک‌پای مبارک همایونت شوم! به زیارت دست‌خط مبارک تلگرافی همایونی در فقره دستورالعمل حشمت‌الدوله و فرستادن آدم مخصوص به گروس نزد ایشان و غیره مشرف گردیدم. مکرر عرض کرده‌ام درباره خودم به هر قسم که رای مبارک قرار بگیرد، از رفتن اردو و غیره، اگر چه رفتن توی آتش باشد، فوراً اطاعت نموده، عرضی نخواهم نمود. به هر چه بفرمایند بنده‌ام و برده و حاضر و مطیع؛ اما از سبک مرقومات معلوم می‌شود حالت آذربایجان و وضع این مملکت تماماً در خاک‌پای مبارک غیر معلوم است. در جمیع آذربایجان از قراری که می‌گویند یک دینار وجه نقدی نیست، سهل است، تمام مالیات ساوجبلاغ و بناب و مراغه و میاندوآب و نصف مالیات ارومی و خوی را رفته و لم‌یصل می‌دانند و همچنین غله آنجاها اردوی حشمت‌الدوله ده هزار نفر اردوی اعتمادالسلطنه اقلاباً با فوج گروس و سوار دویرن هشت هزار نفر اردوی تیمور پاشا خان و اردوی اقبال‌الدوله با چریک تفنگچی پیاده و سواره و پنج فوج و پانصد سوار اقلاباً هفت هشت هزار نفر می‌شوند. اینها سر هم رفته، ماهی اقلاباً شش هزار خرورار جیره و علیق می‌خواهند. این جنس در کجا است؟ جنس هم باشد، کمتر از خروراری چهار تومان کرایه نمی‌برند. ماهی بیست هزار تومان اقلاباً کرایه می‌شود تا غله از کجا پیدا شود. این‌ها را به بی‌اعتنایی نمی‌توان ملاحظه کرد. باید قرار درستی که اسباب بدنامی دولت نشود داد که از حالا تدارک بشود. اصل مملکت قحطی است. الآن در شهر تبریز نان یافت نمی‌شود که از خمسه باید غله آورد. مقرر فرمایید اولیای دولت تعمق درست در این مسئله نموده، دستورالعمل واضح مرحمت شود. امر الاقدس الاعلی مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین

دست خط مبارک:

معتمدالملک! به مشیرالدوله تلگراف کن حالت آذربایجان را این طور که نوشته می‌دانم، بلکه بدتر از آن این بود که شما را معجلاً به چاپاری فرستادم که زودتر علاج و معالجه این کار را بکنید و از آن طرف زور بیاورید این اکراد را هر چه زودتر ممکن باشد از ولایت آذربایجان بیرون بکنید. این کار را با یک زور و قوت فوری ان‌شاءالله باید کرد. بعد از آن به مرور و تدبیر امر سرحد را منظم کرد. اول کار و همت مردانه همان است که یک یورش کاملی بر سر این‌ها ببرند و بدوانند، بکشند، بزنند. این کار فوری را هر طور باشد ان‌شاءالله تعالی بتوانید به عمل آورید و برای همین کار اگر الی پنجاه هزار تومان هم خرج بکنید، اگر ولیعهد شمشیرش را فروخته است و شما هم کلاهتان را فروخته‌اید، باید بدهید و کار را معطل نگذارید. بعد از اتمام کار فوراً به شما عوض داده می‌شود و اردوی حشمت‌الدوله و سایرین باید کار را به چابکی و تندی به اتمام برسانند، نه به تأنی که امرار وقت بشود و برای سیورسات و غیره کار به تنگی بکشد. شما هم صاحب جمع نیستید. به حاجی علیقلی خان یا به هر کس می‌دهید، خود دانید.

دست خط مبارک:

مشیرالدوله! خبر تازه از اردوی اعتمادالسلطنه و اکراد و شیخ عبیدالله چه دارید، عرض کنید. از سرحدات ماکو و خوی و غیره، خبری هست به عرض برسانید.

قربان خاک پای مبارک همایونت شوم! الآن که در تلگرافخانه هستم خبر رسید و نوشتجات از مراغه یعنی از امام جمعه مراغه به حاجی میرزا شفیع رسید که اکراد به قدر هزار نفر آمده، قوری چای مراغه را چاپیده و ده آتش زده و حالا در چمن شاه‌ویردی نشسته‌اند و یک دسته هم رفته اطراف مراغه را چاپیده‌اند و اهل شهر متوحش بوده‌اند که داخل شهر خواهند شد. به عجله قشون خواسته‌اند؛ لیکن از حاکم مراغه تا به حال خبری بر صدق این فقره نرسیده است. الآن آدم به شاه‌ویردی فرستادم، خبر صحیح بیاورد. به جهت اطلاع خاطر همایون جسارت ورزید.

غلام خانه‌زاد: حسین

دست خط مبارک:

به مشیرالدوله نوشته بودید از هشتروند هم ده آتش زده‌اند. خیلی مایه اوقات تلخی شد. این اردوی اعتمادالسلطنه اقلانمی‌تواند که جلوی این کردها را بگیرد که پیشتر نیاید، پس چه مصرف دارند؟! البته حقیقت را عرض بکنید. تیمور پاشا را پول بدهید و حرکت بدهید. البته آن چه در نوکری از پیر و استاد دارید، باید در این مرحله به خرج بدهید که خیلی در خارج و داخل رسوایی دارد و هر چه زودتر و خیلی‌خیلی زودتر بتوانید این کار را به آخر به انجام برسانید. دیگر از این جا به شما چه دستورالعمل بدهیم؟ قشون و اردو است که فرستاده شد. اذن هر قدر خرج است، داده شد که شما مشغول شوید تا من پول بار کرده بفرستم، یا برات تجارتی بفرستم. از این فقره مطمئن باشید که هر چه خرج بکنید، فوراً داده می‌شود. حالا بسته به تدابیر و اعمال شما است. دیگر از طهران چه می‌توان کرد؟

قربان خاک‌پای مبارکت شوم! دست‌خط مبارک را زیارت نمودم. خدا نکند که دقیقه‌ای اوقات مبارک را این خانه‌زاد تلخ ببیند. این عرایضی که می‌شود از بابت استحضار خاطر مبارک است، والا همان که حشمت‌الدوله رسید و این سه اردوی بزرگ حرکت کردند، ان‌شاءالله در قلیل مدت این اشرار تمام شده می‌روند. به نمک مبارک همایونی - روحنا فداه - و به آن حقوق حیاتی که در گردن این غلام دارید، اگر دقیقه‌ای آرام دارم یا آرام بگیرم تا این بلیه سخت را دفع نمایم، والله امروز دو روز است که وارد شده‌ام با وجودی که شش روزه از قزوین آمده‌ام و کمال خستگی را دارم، هنوز مجال این که حمام بروم نکرده‌ام و هر چه باید و شاید خواهم کرد. ذات مبارک آسوده باشد. این اخبار که عرض شد، هنوز به تحقیق نرسیده است و معلوم نیست راست باشد. آدم فرستادم خبر صحیح بیاورد تا به خاک‌پای مبارک عرضه دارم. همه ان‌شاءالله به توجه مبارک درست می‌شود، مطمئن باشند.

دست خط مبارک:

مشیرالدوله! این دست خط که بایست یقیناً امروز خواهد رسید، بعضی مطالب مرقوم داشته‌ایم که تا ورود اردوی حشمت‌الدوله به ساوجبلاغ کسی نباید مطلع شود. البته مکتوم نگاه دارید. تلگراف مفصلی وزیر امور خارجه به شما کرده است. درج مطالب و گفتگویی است که با سفیر کبیر نموده است. البته بعد از اطلاع فوراً مجری بدارید. میرزا معصوم خان البته تا حالا وارد شده است. البته لوازم کار او را انجام بدهید و روانه سرحد مغان نمایید. شما خودتان می‌دانید که سفارت روس چقدر در این کار اصرار دارند. البته اهتمام نمایید که امور آنها فیصل داده شود و نظم کاملی در آن حدود بدهید.

به خاک پای مبارک اعلی حضرت همایونی - روحنا فداه:

عرض می‌کند بعد از وصول و زیارت دست خط مبارک البته حسب المقرر مکتوم خواهد ماند. میرزا معصوم خان وارد شده، کارهایش را سپرده‌ام تمام کرده‌اند. پس فردا خواهد رفت. تلگراف طولانی وزیر خارجه الآن رسید. چون مقرر فرموده‌اند مجری بدارم، البته اطاعت خواهم نمود.

غلام خانه‌زاد: حسین

دست خط مبارک:

مشیرالدوله! قونسول انگلیس را هر طور هست از ارومیه بخواهید و نگذارید در آن حدود باشد.

جواب نوشته‌ام که قونسول انگلیس بیاید. حسین

دست خط مبارک:

به مشیرالدوله نوشته بودید اردوهای تیمور پاشا، اقبال‌الدوله، حشمت‌الدوله، اعتمادالسلطنه، فلان قدرها قشون می‌شود و آنها ماهی شش هزار خروار سیورسات و فلان قدر کرایه سیورسات و غیره می‌خواهند. معلوم شد آن قدر قشون برای حمله به

ارزنده‌الروم کفایت می‌کند برای اکراد و دواندن آن‌ها کار ده روز این‌ها است. ان‌شاءالله باید کار را چابک از پیش بردارند، نه این که معطل بکنند و فس فس نمایند. معلوم است در معطلی گذشته، از سیورسات دادن و خسارات دیگر چه قدر معایب به هم می‌رسد که آن قدر قشون نتوانند گرد را از خاک و خانه خودشان بیرون کنند. ببینید به چه اندازه بد و قبیح خواهد شد. ان‌شاءالله باید کاری بکنید که قشون‌ها معطلی نکشند و هر چه زودتر دفع و رفع این‌ها را بکنید، البته و ان‌شاءالله.

قربان خاک‌پای مبارک همایونت شوم! به لعنت خدا گرفتار شوم و از مرحمت شاهنشاه -روحنا فداه- محروم بمانم که اگر این غلام تا دینار آخر از مایملک خودم را در راه همایون مضایقه نمایم؛ لیکن والله به نمک مبارک قسم است که قوه و طاقت حساب دادن و حرف‌های نالایق مردمان پست را شنیدن ندارم و توبه و نذر نموده که صاحب جمعی ننمایم و محال است که ترک توبه نمایم. الان حسب الامر ده هزار تومان به حاجی علیقلی خان داده قبض خواهم گرفت که دو هزار تومان عجالتاً به جهت اعتمادالسلطنه و سه هزار تومان به جهت تیمور پاشا خان بفرستد و پنج هزار تومان به جهت مصارف قورخانه و ملبوس و چادر و کرایه صرف نمایند تا اوامر همایونی بعد برسد، افتتاح در امورات شود. اگر حساب مشیر لشکر بحمدالله خوب گذشته است، باز از انصاف و مرحمت و معدلت همایونی - روحنا فداه - است، والا دیگران انصاف و خداپرستی ندارند و از افترا و بهتان مضایقه و دریغ نمی‌کنند. خدا جان مرا قربان خاک‌پای مبارک نماید.

غلام خانه‌زاد: حسین.

دست خط مبارک:

جناب مشیرالدوله! حالا به هیچ وجه جای این عرض‌ها نیست. شما در کارها اختیار تام دارید. از شما امین‌تر و صدیق‌تر نوکر نداریم. هیچ کس از شما دلسوزتر در پول و مال دیوان نیست. ابدأ بعضی خیالات نکنید.

کنون کار پیش‌آمدت، سخت باش به هر کار پیرائمن بخت باش

از حالات ما بهتر از همه کس اطلاع دارید. پول به هر جا لازم است، برسانید. هیچ کاری را معطل نکنید. آن چه تدبیر دارید به کار ببرید. از شما ساخته و پرداخته می‌خواهم. وجود شما در چنین موارد خدمات شما و تربیتی که یافته‌اید در این وقت به کار است. البته تیمور پاشا خان و اعتمادالسلطنه و سایر نگذارید به انتظار بگذرانند. پول برسانید و آن چه بکنید در نزد ما قبول است.

به خاک پای مبارک:

با هزار عجز و نیاز بوسه داده و عرض می‌نمایم: امید دارم خداوند کریم این رو سیاه را در حضور مبارک شرمنده ننماید. خاطر مبارکتان را آسوده دارید که اگر خودم را کشته‌ام منظور همایونی را به عمل خواهم آورد.

حسین

قربان خاک پای مبارک همایونت شوم! امروز در همه تبریز بعد از وضع آن چه باروط فرستاده شده، به همه جهت پانزده خروار باروط بیشتر نمی‌رسد و خیلی لازم است امر اقدس همایون به فرستادن پنجاه خروار باروط و بیست خروار طرقة توپ مقرر آید که عجالاً بیاورند، طرقة را مقرر فرمایند با چاپاری بفرستند.

حسین

دست خط مبارک:

جناب مشیرالدوله! تا حال که دو نیم از شب رفته است، هنوز شام نخورده‌ام. تلگراف کردیم همه را باز با ولیعهد مرور نمایید و آن چه فرمایش شده است، إن شاء الله مجری دارید. پول آن چه لازم است مضایقه نخواهد شد. آفرین به کاردانی شما، پول که دادید بسیار خوب و به موقع است. البته باز آن چه لازم و واجب باشد برسانید. از ما پول دادن، از ما همت و کفایت به کار بردن. باید من بعد اخبارات خوب به عرض برسانید و حالا خستگی دارید. بیش از این فرمایش نمی‌شود.

به خاک پای جواهر آسای همایون شاهنشاه - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: الان که دانست همایونی - روحنا فداه - تشریف به حرمخانه می‌بردند، چاپار از اردوی اعتمادالسلطنه رسید که محمد آقای مامش قراپایاق و آقایان مکرری تماماً ابوالفتح آقای قراپایاق را فرستاده، امان از اعتمادالسلطنه خواسته که اردوی پسر شیخ را به هم زده، به اردوی دولتی بیایند. اعتمادالسلطنه هم قرآن مهر کرده به توسط همان ابوالفتح آقا فرستاده است که این دو روزه خواهند آمد. به جهت استحضار خاطر مبارک جسارت به عرض رفت. امر الاقدس مطاع.

خانه‌زاد: حسین

جناب معتمدالملک، وکیل آذربایجان! احوال شما چه طور است؟ نه آدم امین لشکر نه چاپار، هیچ یک نیامده‌اند و از شما خبری و نوشته نرسیده. آخر نوشتید در حساب مشیر لشکر روی که سیاه شد؟ و تنخواه دولت را کی خورده بود؟ حضرت والا ولیعهد و کالت شما را تمجید و تصدیق فرمودند. خبری باشد، بنویسید.

حسین

قربانت شوم! التفات و مراحم حضرت والا - روحی فداه - را ابلاغ فرموده بودید که این خدمت جدید را که محول شده است، قبول رفیعه فرموده‌اند. خداوند جانم را تصدق مراحمشان کند و قوت خدمات جدید بدهد. حالا بیست سال متجاوز است که در جرگه نوکران مخصوص و مواجب‌خواران حضرت والا - روحی فداه - محسوب می‌شوم. خدمات و فرمایشات را منتظرم. در فقره معهود نزدیک به انجام است. با چاپار امروز مفصل عرض شده است. جواب فقرات دیروز را که از طرف جناب آقا احوالپرسی کرده بودم، ندادید. البته بنویسید که به نظر ایشان برسانم.

یحیی

جناب جلالت‌مآب، معتمدالملک! تلگراف شما را فرستادم به نظر حضرت والا برسد. جواب تلگراف شما را فردا می‌نویسم که به ملاحظه جناب آقا برسانید. به جان خودت آن فقره معهوده به هیچ وجه ضرری ندارد و مرحمت نشود. به حق خدا کار پیشرفت ندارد. دلم نمی‌چسبد به کار دیگر، اختیار دارید.

حسین

دست خط مبارک:

مشیرالدوله! این مسئله را به زودی به اعتمادالسلطنه حالی کنید تا از قوه و قدرت اردوی خودش اطمینان کامل به هم نرساند، مأذون نیست ابداً حرکتی بکند. همان که سوار دوبرن و فوج گروس رسیدند و سایر لوازمات او موجود شد، إن شاء الله تعالی تا آن وقت حشمت‌الدوله هم رسیده است. از طرفی تیمور پاشا خان، از طرفی اعتمادالسلطنه، و از طرفی حشمت‌الدوله هم رسیده است. از طرفی تیمور پاشا خان، از طرفی اعتمادالسلطنه و از طرفی حشمت‌الدوله یک دفعه حرکت کرده، اکراد و اشرار و اشقیای را احاطه کرده، تنبیه نمایند. البته، البته مبدا اعتمادالسلطنه تا اطمینان به هم نرساند، حرکت خامی ننماید که نتیجه خدای نخواستہ برعکس شود. به زودی او را ملتفت نمایید و خودتان مراقب باشید.

دست خط مبارک:

به مشیرالدوله تلگراف شود: شما با آذربایجان و هر قدر استعدادی که دارید، باید معجلاً اسبابی فراهم آورده، کاری بکنید که آن چه شده است و اکراد کرده‌اند، کافی باشد. دیگر هر روز هر ساعت یک خبر دیگری یا کار بد دیگری اقلاً نگذارید رو بدهد، تا اردوی حشمت‌الدوله به نزدیکی سرحدات آذربایجان برسد. خودتان می‌دانید که هر ساعت یک خبر موخس بد از طرف آذربایجان چقدر اثرهای بد در سایر جاها می‌کند. خود عاقل هستید، این نکات را خوب می‌دانید. البته چاره‌های فوری و کارهایی که لازم

است، اقدام نکنید. بگذارند ما هم به آسودگی و سر فرصت این جا مشغول نظم کارهای آن جاها باشیم.

۱۲ ذی‌قعدة

دست خط مبارک به قزوین:

تلگراف بشود به حشمت‌الدوله به قزوین، اولاً احوال شما و همراهان و اردو و قشون چه طور است؟ در راه چه گذشت؟ ناخوش چه دارید؟ سیورسات راه رسید یا نه؟ مال مکاری اطریش چرا فرار کرد؟ بعد از این مراقب باشید مال مکاری فرار نکند. توپ‌ها چه طور رفته؟ اسب‌های توپخانه عادت به کشیدن عرّاده کردند یا نه؟ به قزوین دیر وارد شدید. کار شما عجله دارد. باید زود خود را به گروس و آن صفحات برسانید. همین که آوازه اردوی شما و نزدیکی شما به گوش اشرار برسد، کفایت می‌کند. البته خود را خیلی زود از قزوین آن طرف‌تر بکشید. اطراق در هیچ مکان نکنید. سواد دستورالعمل خود را برای مشیرالدوله بفرست به تبریز. از قشون فراری دارید یا نه؟ اسفندیار خان بختیاری رسید به اردو یا نه؟ باز تأکید می‌شود که خیلی زود خود را به نزدیکی خاک آذربایجان برسانید. البته سواره افشار دانیانو را زود حاضر اردو نکنید. با افواج همدان البته محصل همه جا بفرستید و در کارها عجله نمایید.

۱۳ ذی‌قعدة

قربان خاک‌پای جواهر‌آسای مقدّس مبارکت شوم! شش ساعت از شب گذشته در قریه حصار به زیارت دست خط مبارک که تلگراف شده بود، مفتخر و سرافراز شدم. خداوند جان همه چاکران را به قربان وجود مبارک بگرداند. بحمدالله از تصدق فرق مبارک حالت این چاکر و همه همراهان و آحاد و افراد قشون نصرت‌نمون در کمال چاقی و تردماغی است و با نهایت شوق از اعلی و اذنی برای جان‌نشاری رو به مقصد می‌روند. ناخوش بسیار کم داریم و آن هم سخت و شدید نیست. سیورسات همه جا حاضر بود و اهل اردو قدیماً و جدیداً به قیمت عادلانه خریدند. مال مکاری اطریش را در

اول منزل غفلت کرده، قراول نگذاشته بودند، فرار کرد و حالا سپردهام قراول گذاشته‌اند. بحمدالله منظم است و عوض مال فراری در بین راه شتر کرایه کرده، بار را بر زمین گذاشتند و وجه کرایه را و اکثر صاحب از تنخواه جمعی داده و خواهد داد. توپ‌ها و قورخانه قدیماً و جدیداً تا این ساعت الحمدلله بی‌عیب رسیده‌اند. اسب‌های توپخانه هم خوب است و عادت به کشیدن توپ‌ها کرده‌اند. راه ساخته دولتی هم کمک بزرگی برای این فقره شد. تأخیر ورود اردو هم به قزوین یک روز توقف در کرج به جهت رسیدن فوج اطروش و قورخانه و غیره بود. فردا که چهارشنبه است، وارد قزوین خواهم شد. خیال داشتم به جهت راه انداختن افواج قزوین و سواره و رعایت فوج اطروش یک‌روز در قزوین توقف کنم. حالا که امر همایونی مانند وحی آسمانی رسید، توقف نکرده، روز پنجشنبه حرکت کرده، منزل را قدری نزدیک‌تر قرار می‌دهم. سواد دستورالعمل مشیرالدوله را فردا که چهارشنبه است، از قزوین به چاپاری خواهم فرستاد و هر چه هم لازم بود، خدمت حضرت ولیعهد و جناب مشیرالدوله نوشته‌ام. فراری غیر از دو نفر فوج اطروشی نداریم. همه حاضر و از هر جهت منظم هستند. اسفندیار خان بختیاری در کازرسنگ رسید و الآن در اردو حاضر است. محصل سوار اینانلو و دویرن و شاهسون افشار را از کرج فرستاده‌ام که به زودی به اردو ملحق شوند و محصلی دیگر برای افواج اربعه همدان نیز از کرج نزد حسام‌الملک فرستادم که حتماً در بیجار به اردو ملحق شوند و خود را برسانند. تلگراف حسنعلی خان وزیر فواید را و وقایعی که نوشته بود دیده و مستحضر شدم. امیدوارم به فضل خدا و اقبال اعلی حضرت شاهنشاهی -روحنا فداء- هستم. به محض رسیدن آن جا با همین اردو هر چه و هر قدر جمعیت اشرار باشد، متفرق و پریشان می‌سازم و در هیچ محلی تا رسیدن به گروس توقف و آرام نخواهد گرفت. خیال داشتم آدمی مخصوص نزد اقبال‌الدوله و تیمور پاشا خان و اعتمادالسلطنه به تبریز بفرستم. منصرف شده و فردا مخصوصاً به چاپاری آدمی نزد وزیر فواید فرستاده و او را آسوده کرده و کسب اطلاعات نموده، به عرض خاک‌پای مبارک خواهد رسانید.

دست‌خط مبارک به تبریز:

به مشیرالدوله در اقدامات خواستن سواره از اردبیل و شاهسون خیال خوبی کرده‌اید. البته زود برسائید و معجلاً مأمور بکنید، سواره دویرن شاهسون قطعاً امروز به اردوی اعتمادالسلطنه رسیده‌اند. به حشمت‌الدوله تأکید در زود رفتن خواهد شد؛ لیکن اردو سنگین است. بیشتر از منزل به منزل نمی‌توانند بروند. باید افواج همدان و سواره‌های اینانلو و شاهسون افشار در گروس به او ملحق شوند. فوج گروس را هم حکم شد که معجلاً به اردوی اعتمادالسلطنه برود. هر قدر خرج بکنید بدون تأخیر بکنید. عوض داده خواهد شد. باروط سی خروار فرستاده شده، نمی‌دانم باروط ریزه می‌خواهند یا درشت؟ طرقةٔ توپ هم به چاپاری فرستاده شد. خبر تازه هر چه باشد زود به عرض برسائید. کیفیت مراغه و کاغذ امام جمعه چه بوده است؟ دیشب که نوشته بودید خوانین قره‌پاپاق و محمد آقای مامش اطمینان از اعتمادالسلطنه خواسته‌اند که پیش او بیایند و اردوی پسر شیخ را بر هم بزنند، این خبر صحیح بوده است یا نه؟ شما باید کاری بکنید که اقلأ تا رسیدن اردوی حشمت‌الدوله به آن نواحی امر تازه ناگواری رو ندهد، إن شاء الله، البته.

۱۳ ذی‌قعدة

جواب

به خاک‌پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط تلگرافی همایونی - روحنا فداه - مشرف و مباهی گردیدم. این که امر قدر قدرت شرف صدور یافته است، حشمت‌الدوله زودتر حرکت نماید، موجب اطمینان گردید همان که منزل به منزل بیایند و بی‌جهت تعطیل نکنند، خیلی خوب است. به نمک مبارک سوگند است اگر هزار سوار بود تا ورود اردوی حشمت‌الدوله همهٔ این اشرار تار و مار شده بودند؛ چنان چه مرقوم شده است، اگر إن شاء الله امروز سوار دویرن به اردوی اعتمادالسلطنه رسیده باشد،

خیلی کار این‌شاءالله پیش می‌رود. ابوالفتح آقا اطمینان و امان گرفته رفته است که حضرات اردوی پسر شیخ را به هم زده بیایند. این‌شاءالله در همین دو روزه خواهند آمد. به جهت مخارج لازمه که مقرر فرموده‌اند داده شود و عوض مرحمت خواهد شد، والله اگر در خدمات همایونی از هر نوع و هر قسم که باشد تا زنده‌ام و نفس دارم، اگر بتوانم خودداری نکرده، از این فقره خاطر مبارک آسوده باشد. از مراغه و اطراف او و هشتگرد هنوز خبر دیگر نرسیده است که جسارت به عرض نمایم. داراب میرزا با احکام بسیار مؤکد و تنخواه به جهت آوردن سوار از طایفه شاهسون اردبیل و غیره رفت. این‌شاءالله ده روزه سوار می‌رسد. اگر هزار سوار می‌داشتیم در دو روز به خاک‌پای مبارک معلوم می‌کردم که حالت اکراد چه خواهد شد. چه کنم که الآن در تبریز به جز چهل نفر سوار ندارم. این‌شاءالله از بخت مبارک همایونی - روحنا فداه - سوار هم می‌رسد. اشقیاء تنبیه می‌شوند و قرارهای بسیار خوب هم داده خواهد شد. خاطر مبارک آسوده باشد. برات تلگرافی به جهت تیمور پاشا رفت و از او هم خبر رسید که فردا حتماً اردو را حرکت می‌دهد. باروط را مقرر فرمایند دو ثلث ریزه و یک ثلث درشت بفرستند. هر خبری که هر آن برسد، فوراً عرضه می‌دارم. تمام بقیه قورخانه اردو و غیره امروز رفت. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین - ۱۳ ذی‌قعدة

به خاک‌پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال ضراعت و عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: امروز که سه شنبه است، اوّل صبح ده هزار تومان به توسط حاجی شیخ تاجر تحویل حاجی علیقلی خان نموده، قبض دریافت کردم و همان ساعت دو هزار تومان ترک چند نفر سوار بسته، به جهت اعتمادالسلطنه فرستاده شد و سه هزار تومان هم برات تلگرافی به جهت تیمور پاشا فرستاده شد که فردا چهاردهم بدون تخلف حرکت نماید. پنج هزار تومان هم در نزد خود او ماند که متدرجاً به خرج قورخانه و ملبوس و چادر برساند. امروز صبح داراب

میرزا پسر مرحوم ضیاءالدوله را با احکام مؤکد به اردبیل فرستادم که از قرار سیاهه تا ده روز یک هزار و دویست سوار از طوایف شاهسون بیاورد، نفری سه تومان به آن‌ها داده شود که جمیع تأخیر بیرون کردن این اکراد از بابت نبودن سوار است، و آلا حالا یک نفر از آن‌ها باقی نمانده بود و سوار دویرن هم تا دیروز به اردوی اعتمادالسلطنه نرسیده بوده است. غلام خانه‌زاد چنین پنداشت که حشمت‌الدوله از قزوین حرکت نموده است. امروز از تلگراف سؤال کردم معلوم شد فردا وارد قزوین می‌شوند. اگر به این تآتی حرکت نمایند، هرزگی این طایفه روز به روز در تزیاید خواهد بود. خوب است حکم همایونی شرف صدور یابد که شاهزاده معزی‌الیه سرعت در حرکت کند تا این‌شاءالله زودتر مقصود حاصل و مردم آسوده شوند. امر، امر، قدر قدرت همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - است.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۱۳ ذی‌قعدة

به تبریز

خدمت جناب مستطاب اشرف - زید شوکته العالی:

دیشب تلگراف آخری که به عرض آستان مبارک رساندید، آمدن ابوالفتح آقا نزد اعتمادالسلطنه و امان دادن مشارالیه سایر آقایان را، اگر در این باب باز خبری رسیده است مرقوم فرمایند که به عرض برسد. اخبار از مراغه مجدداً چه رسیده است؟ از این بابت هم هر چه عرض کرده‌اند مرقوم فرمایید. امید دارم آن چه را امام جمعه نوشته بوده است، خلاف و اغراق باشد. باروط و طرقة امروز حمل شد. از هر جا هر خبری به عرض بندگان اجل اشرف رسیده است، مرقوم فرمایید. البته پول برای تیمور پاشا خان و اعتمادالسلطنه فرستادید؟ امیدوارم که به حرمت خمسۀ طیبه دفع این فتنه را بفرمایید. نمی‌دانم چاپار وارد شده و اطلاعی از احکام به هم رسانده‌اند؟ در تلگرافخانه باغ منتظر جواب می‌باشم.

یحیی ۱۳ [ذی‌قعدة]

جواب:

جناب جلالت‌مآب معتمدالملک! تلگراف شما را ملاحظه نمودم. ساعت قبل عریضه تلگرافی به خاک‌پای مبارک عرض کرده‌ام. نمی‌دانم چرا نرسیده است؟ امروز اول صبح ده هزار تومان نقد به توسط حاجی شیخ تحویل حاجی علیقلی خان داده، قبض دریافت کردم و فوراً دو هزار تومان ترک سوار بسته، به جهت اعتمادالسلطنه فرستاده شد و سه هزار تومان هم برات تلگرافی به جهت تیمور پاشا فرستاده شد که فردا حتماً حرکت نماید و تتمه هم به جهت مصارف قورخانه و ملبوس و چادر ماند در نزد خودش که خرج نماید. تا به حال خبر تازه نرسیده است. اگر آن چه امام جمعه نوشته بود راست می‌شد تا به حال خبر آمده بود. شما نمی‌دانید اهالی آذربایجان از اسم کرد چه وحشتی حاصل نموده‌اند! تا چه رسد به خودشان. به وحدت خدا و به نمک شاهنشاه اگر من نرسیده بودم، شهر تبریز حال محققاً شکسته بود. هر چه وارد می‌شود و هر تأخیری رو می‌دهد، از بابت نبودن سوار است. اگر هزار سوار بود حالا این اشرار تمام شده بودند. سوار دویرن هم تا دیروز نرسیده بوده است. حشمت‌الدوله هم فردا وارد قزوین می‌شود. نمی‌دانم چه وقت به این جاها خواهد رسید. سوار دویرن را اقلماً برسانید. خیلی کار پیش می‌رود. آدم امین لشکر امروز رسید. نوشتجات شما را رسانید؛ لیکن احکام و دست‌خط مبارک تا به حال نرسیده است و زیارت نشده است. حالا لابداً پول فرستادم از اردبیل به قدر هزار و دویست سوار بیاورند، و این‌شاءالله تا ده روز خواهد رسید. هر چه ممکن است کرده‌ام و می‌کنم تا خداوند چه خواسته باشد.

حسین - ۱۳ ذی‌قعدة

به عرض خاک‌پای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری می‌رساند: الآن نوشته از اعتمادالسلطنه به تاریخ دیروز رسید که می‌نویسد سوار دویرن نرسید و اکراد به قریه ملک‌کندی، دو فرسنگی اردو آمده اردو زده‌اند و حضرات مکرری‌ها و قراپایاق‌ها اردوشان را جدا نموده‌اند که امشب مخالفت با اکراد نموده، به اردوی دولتی بیایند و کاغذ گلایی آقا را که به اعتمادالسلطنه

نوشته است، لفاً فرستاده بود که تمام آن کاغذ با تلگراف به عرض آستان مبارک خواهد رسید. إن شاء الله تا فردا شب اخبارات خوب امیدوارم از اردو از بابت آمدن حضرات برسد. امر الاقدس الاعلی مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین

تصدقت شوم! تعلیقۀ رفیعه که مصحوب عبدالله به افتخار بنده شرف صدور یافته بود، به زیارتش مشرف شدم. اگرچه قراول اردو عبدالله بیگ را گرفتار کرده بودند، ولی تعلیقات به دست شخصی افتاده بود که دوست بنده بود. فوراً برای بنده می‌فرستد و دوستان اردو هم من باب مصلحت بنده را به اردو خواسته بودند. اگر چه ناخوش و بی‌طاقت بودم، فوراً سوار شده، اردو آمدم. سه شب است که اردو آمده‌ام. یک ساعت خواب نکرده‌ام. مردم همه زهره ترک بودند. الحمدلله از بخت بلند اعلی حضرت شاهنشاهی -روح العالمین فداه- مردم را همه به حالت طبیعی آورده‌ام. چون اردو همه با هم مخلوط و دوست [و] دشمن قاتی بود و از میان‌دو آب کوچ می‌کردند، این طور صلاح دیدند که این منزل که ملک‌کندی است، همراه بیایند. در راه هر کس که دولتخواه است، خود را سوا نمایند. حال در ملک‌کندی که اردو زده شده، جمیع اهل مکرری و مامش و قراپاق و کورک همگی با هم اردو زده و خیلی فاصله داریم. پاره مردم از همدیگر اطمینان ندارند. قرار گذاشته‌ایم امشب اطمینان به همدیگر بدهند. بعد همگی سوار شویم. سر راه به مفسدین بگیریم. بعون الله و به اقبال شاهنشاه -روحنا فداه- راه جماعت اشرا را بگیریم که طاقت مراجعت نداشته باشند. حقوق ولی نعمت این قدر به گردن بنده هست که هر چه اولاد و قوم طایفه هست کشته شود. باز عشری حق ولی نعمت نداده‌ایم. از کم سعادت‌ی چهل روز به ناخوشی محرقه مبتلا شدم که این فترات روی داد. باز از رب‌العزت خواهانم در کمال سهولت قضا بشود. بحمدالله از سایه اقبال شاهنشاه -روحنا و روح العالمین فداه- در کمال جسارت اردو را جدا کردیم. احدی یارای چون و چرا نداشت. عثمان آقای کورک حاکم سردشت تازه آمد. محض برای تقویت فدوی و سایر دولتخواهان آمده، تعلیقه استمالت از جانب بندگان عالی و سرکار

خدايگانی آقایی صدرالدوله - دام اقباله - به عهده صادر شود. در حقیقت ایل او خیلی شکسته و پریشان است. خواهش تخفیف ابدی کرده، در حق ایل او برقرار شود و فدوی هم متعهد شده‌ام و تعلیقه التفات به عهده خان‌باباخان هم صادر فرمایند و اطمینان کلی به او بدهند. فی الجمله واهمه دارد و زیاده عبدالله بیگ حالی است عرض خواهد نمود.

گلایه - شب ۱۴ ذی‌قعدة

جناب مخبرالدوله! به خاک‌پای مبارک همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - عرضه دارید که در فقره عدم عجله اعتمادالسلطنه در حرکت و حمله بردن، همان دست‌خط تلگرافی همایونی - روحنا فداه - را به عین، به جهت اعتمادالسلطنه فرستادم که زیارت نموده، تکلیف خود را بدانند و خودم هم نوشتم که احتیاط را منظور داشته، وقتی که عدد سوارش تکمیل شد و صلاح دانست، آن وقت حمله ببرد. افواج شقاقی هم وارد شده‌اند. مگر دو دسته در تدارک ملبوس و چادر آن‌ها هستم که روانه دارند.

حسین - ۱۳ ذی‌قعدة

طهران به قزوین:

نواب مستطاب اشرف والا حشمت‌الدوله - دام اقباله! از روز تشریف بنده به خاک‌پای همایون هر روز با جناب سفیر کبیر دولت علیّه عثمانی دایر به مسئله حاضره حدود بی‌واسطه و به‌واسطه مذاکرات عمده داشته‌ایم؛ ولی حاصل و نخبه مذاکرات امروزه یازدهم شهر حال را که مفصلاً به عرض خاک‌پای همایون رساندم، حسب الامر الاقدس به نواب مستطاب والا لزوماً تلگراف می‌کنم که از حالا رؤوس مسایل را پیشنهاد بفرمایید. تفصیل به توسط پست برسد. در اقدامات مجدثانه دولت مشارالیهها و سفیر کبیر معزّی‌الیه به کمال موافقت با منظورات دولت علیّه از روی دلایل حسّیه هیچ تردیدی باقی نیست و شش طابور از عساکر خودشان را برای سدّ طریق فرار و التجای اشرار متمرّدین اکراد در خطّه حدود با توپخانه و سواره و سایر ملزومات آن حاضر و مهیا کرده‌اند. مرکز اردو را در رواندوز قرار داده، دستورالعمل به مشیردان داده‌اند که در نقاط لازمه به اقتضای مناسبت اردوی دولت علیّه بعد از مخابرات لازمه حرکت نمایند. شیخ

عبداللہ و پسران و اعوان او را بہ قوۃ جبریّہ جلب بہ محل دور دست و آن‌ها را مقطوع‌الید و ناامید از خیالات فاسدۃ خودشان خواهند کرد و بعد در نہایت ثبات و عزم راسخ سدّ سیدی خواهند شد کہ ہمین کہ اشرار و طاغیان اکراد قوۃ قہریہ را از طرف عساکر منصورۃ ما ملاحظہ کردند، نتوانند مأمنی برای خود اخذ، از دو طرف در قلع و قمع و قتل و افنای آن‌ها کوشش‌های بلیغہ خواهد شد کہ در میان دو زور قوی مضمحل و فانی شوند. اعلیٰ حضرت سلطانی مستقیماً در جواب تلگراف ہمایون وعدۃ ملوکانۃ خودشان را بہ اعلیٰ حضرت اقدس ہمایون -روحنا فداه- اعلان صریح فرمودہ‌اند. تفصیل با پست بہ جناب مستطاب اشرف مشیرالدولہ نیز مراتب مفصلہ تلگراف شد. لدی‌الحاجہ بہ ایشان مخابرہ می‌توانید کرد.

وزیر دول خارجه - شب ۱۴ ذی‌قعدة

جواب

خدمت جناب جلالت‌مآب وزیر دول خارجه - دام اجلالہ العالی:

در ساعت شش از شب گذشتہ در قریۃ حصار، تلگراف جناب عالی از قزوین رسید. مذاکراتی کہ با جناب سفیر کبیر دولت علیّۃ عثمانی فرمودہ و دایر بہ مسئلۃ حاضرہ بود، مستحضر شدم. امیدوار بہ فضل خدا و اقبال اعلیٰ حضرت ہمایون صاحبقرانی - روحنا فداه- ہستم کہ با ہمین اردو استعداد حاضرہ قلع و قمع طایفۃ اشرار را نمودہ، خاطر آن جناب را آسودہ کنم. منتظر وصول پست و تفصیلاتی کہ وعدہ فرمودہ‌اید، ہستم و با جناب مستطاب اشرف مشیرالدولہ ہم زمان حاجت بشود تحریر او تلگرافاً مذاکرہ خواهد شد.

حمزہ - ۱۴ ذی‌قعدة

طهران بہ زنجان:

یوسف خان سرتیپ و میرزا محمد حسین رئیس سواری افشار، در جواب تلگراف‌ها و احکامات عدیدہ کہ امر مؤکد در حرکت سوار افشار شدہ، بالصراحہ تعہدہا کردہ بودید

که قبل از ورود اردوی ایشان ملحق خواهید شد. با این که شاهزاده تا ورود این تلگراف وارد خمسه می‌شوند، پس شما کی و در کجا به اردوی ایشان ملحق خواهید شد؟ البته جواب صحیح بدهید که چه روز به اردوی ایشان خواهید رسید؟ و باید چنان که تعهد کرده‌اید، اقدام کرده و به اردو رسیده که تعطیل و تأخیری در تعهدات شما واقع نشود و باید معلوم کنید که حالا در کجا مجتمع شده‌اید.

نایب السلطنه: امیر کبیر

جواب

به خاک پای مبارک حضرت مستطاب اشرف امجد شاهنشاهزاده اعظم:

آقای نایب‌السلطنه امیر کبیر - روحی فداه - چاکر در زنجان، یوسف‌خان در میان ایل سواره آماده و حاضر است. تلگرافی هم جناب جلالت‌مآب آقای امین‌السلطان و جناب نصیرالدوله فرموده که جناب عمیدالملک مواجب شش ماهه و سه ماهه سنواتی و هذه السنة سواره افشار را با سه ماهه طلب خزانه نظام حسب الامر در وجه سواره مزبور بپردازند. نه جناب معظم‌الیه در شهر است و نه کسی هست تنخواه بدهد. سرتیپ هم نوشته بود تا امروز که چهاردهم است، دیناری نداده‌اند والا سواره حاضر و معطل مواجب است. وصول مواجب و حرکت سواره یکی خواهد بود. تلگراف حضرت مستطاب والا - روحی فداه - را هم فوراً نزد سرتیپ فرستاده، خودم هم فردا میان ایل می‌روم.

حسین - ۱۶ ذی‌قعدة

طهران به زنجان:

جناب عمیدالملک! تلگراف شما رسید. با آن تأکیدات اکیده همایونی در حرکت سواره افشار تازه می‌نویسید که سه ماهه محلی آن‌ها را که به خرج دستورالعمل آمده است، می‌پردازم و سه ماهه دیگر را که باید از خزانه نظام برسد، محل آن را معین کنند. مگر تأکید نمی‌دانید چه جای این قبیل اظهارات است؟! اگر چه آدم امین‌السلطان با دستورالعمل کافیه روانه شده است، ولیکن این نوع عرایض از شما خیلی جای تعجب

است. تکلیف شما این است اگر قرض منفعتی هم هست یا فروختن اسباب اسب هم باشد، باید سوار را معطل نکنید و با کمال آراستگی حاضر کنید که به اردوی شاهزاده حشمت‌الدوله ملحق شوند و تأخیر در اجرای این خدمت موجب تغییر خاطر مبارک است. جواب این تلگراف حرکت سواره افشار خواهد بود.

نایب‌السلطنه: امیرکبیر

و این که می‌گوییم که از خودتان بدهید، نه این است از خودتان بدهید. معلوم است اگر شما چیزی از خودتان بدهید، بر من است که با کمال اهتمام عرض آن را از دیوان گرفته برسانم. حاکم هستید، هزار جور حساب دارید، البته اگر چیزی بدهید جایی نخواهد رفت.

نایب‌السلطنه: امیرکبیر - شب ۱۵ ذی‌قعدة

طهران به قزوین:

عمّ اکرم شاهزاده حشمت‌الدوله! در باب هیجده رأس مال بُنّه واگنر، رقبه شما که رسید، همان ساعت هیجده مال دیگر کرایه کرده فرستادم. البته رسیده است، ولی امروز از قراری که کلنل حکایت کرده است، واگنر در باب شماره مال سهو کرده بوده است. بعد از آن که به دقت رسیده است، معلوم شده است مال‌های او کم و کسری نداشته است. بالجمله این فقره را محض اطلاع شما تلگراف کردم؛ اما در باب هیجده مال واگنر نمی‌دانم شما تحقیقات کردید، نکردید؟ در صورتی که هیجده مال او را صاحب مال برده باشد، آدمی به تعاقب آن‌ها فرستادید، نفرستادید؟ توانستید معلوم کرد کجا برده‌اند یا خیر؟ اگر سراغی کرده‌اید اطلاع بدهید.

نایب‌السلطنه: امیرکبیر - ۱۴ ذی‌قعدة

طهران به قزوین:

نصرالملک! افواج شما البته همان طوری که سابقاً خودتان نوشته بودید، بی‌کم و کسر حاضر است و در بیرون دروازه قزوین اردو زده‌اید و امروز که شاهزاده حشمت‌الدوله

وارد قزوین می‌شود، باید بدون معطلی اردوی شما هم ملحق شده بروید که حسب الامر مؤکداً مقرر شده است که شاهزاده حشمت‌الدوله یک شب بیشتر توقف نکند. قورخانه و چادر هم که برای افواج شما فرستاده شده رسیده یا نرسیده است؟ اطلاع بدهید. خیلی وقت است فرستاده شده، البته رسیده است.

نایب‌السلطنه: امیر کبیر - ۱۴ ذی‌قعدة

جواب

حضور مبارک حضرت اشرف ارفع والا امیر کبیر نایب‌السلطنه وزیر جنگ - روحی فداه: الان که ظهر چهاردهم است، سرکار اشرف والا حشمت‌الدوله وارد قزوین شدند. افواج قزوین استقبال نظامی کرده، در باب حرکت اردو صاحب‌منصبان اطریشی و صاحب‌منصبان قدیم متفقاً از سرکار اشرف والا استدعای اطراق یک شب را کرده‌اند که سر و صورتی در کارها داده شود. از قبیل اسب و قاطر و شتر و پس فردا به سلامتی و اقبال حرکت خواهد شد. چادر و ملبوس افواج قزوین رسیده بود و سه هزار فشنگ با چاشنی در قورخانه هست. لیکن مال قورخانه نداریم، به صعوبت بدست می‌آید. هر طور باشد راه می‌افتد. سرکار اشرف والا حشمت‌الدوله به دقایق امور مراقبت کامل دارند. این‌شاءالله حرکت خواهد شد. در باب جیره افواج حکم صریح نفرمودید.

فدوی غلام: نصرالله سرباز - شب ۱۵ ذی‌قعدة

طهران به قزوین

خدمت حضرت مستطاب اشرف امجد والا حشمت‌الدوله امیر جنگ - دام اقباله:

این‌شاءالله تعالی ورود حضرت والا میمون و مبارک است. امر و مقرر می‌فرمایند دیر وارد قزوین شده‌اند. در چنین واقعات اتفاقی، خوب است اقدامات عاجلانه فوری بشود. تأخیر در حرکت دور نباشد اسباب بعضی اتفاقات ناگوار شود. می‌فرمایند تا نواب والا از قزوین نگذرند و آوازه این قشون در صفحات خمسه و افشار منتشر و گوشزد مردم نشود، چنان می‌نماید که از طهران نواب والا حرکت نموده باشند. خاطر مهر مظاهر همایونی

چنان می‌دانند که حتی برای استحمام در شهر قزوین معطل نباید شد و اسلم شقوق آن است که در منازل آینده گاهی منزل‌شکنی شود که زودتر به مقصد برسند و مقصود حاصل گردد. زمستان در پیش است. هر قدر قبل از سرما انتظامات لازمه داده شود صرفه‌حال دولت و نوکر دولت است. خاطر انور ابدأً مطلقاً منتظر یک کلمه عرض از بابت ناتمامی کارهای افواج قزوین نیستند و البته نصرالملک هم کارهای لازمه را دیده است و بدون تائی ملحق به اردوی نواب والا شده حرکت خواهند نمود. افواج همدان هم قریب به حرکت شده‌اند، زود به شما می‌رسند. از واجبات دیگر این که برای وزیر فواید که در خط گروس و صایین‌قلعه در قزل‌بلاغ است، باید فوراً با ترک بیست نفر سوار قزوین هر قدر ممکن است، فشنگ و چاشنی حمل کنید. همین امروز به تعجیل هر چه تمام‌تر ببرند و زود به آن‌ها برسد که خیلی لازم است.

بنده صمیمی: مخبرالدوله - ۱۴ ذی‌قعدة

جواب:

جناب مخبرالدوله! تلگراف شما رسید و از سلامتی شما مسرورم. فرمایشات ملوکانه - روحی فداه - را ابلاغ نموده بودید. بدیهی است این چاکران برای جان‌نشاری و رضای خاطر مبارک جان می‌کنم و آلاً چه حاصلی و ثمری زحمات و خدمات خواهد داشت. به ذات پاک خدا عجله خودم به مقصد رسیدن و حاضر خدمت شدن از هر کس بیشتر است؛ ولی بعضی مواقع و نواقص در کارهای اردو به هم می‌رسد که از اول اضطرار معطلی رو می‌دهد و آلاً از برای راحت و استراحت نیست. امیدوارم إن شاء الله زود به مقصد برسیم و خوب و تازه نفس برسیم و رفع شر اشرار و اکراد را بکنیم. این‌ها قابل نیستند که بعد از فضل خدا و اقبال شاهنشاه - روحی فداه - در مقابل چاکران جان‌نثار دولت طاقت بیاورند. نصرالملک افواجش را آراسته و پیراسته خیلی خوب امروز از سان گذارند و حاضر خدمت است. سواره ایلات قزوین هم حاضر بودند؛ لیکن عدد آن‌ها را صریحاً نمی‌توانم اعلام کنم. فردا إن شاء الله از روی تحقیق عرض خواهم کرد. افواج همدان را اعلام فرموده بودند که در گروس خواهد رسید. این جانب در گروس معطل نخواهد شد.

اگر رسیدند نعم‌الاتفاق، وآلآ با همین جمعیت که همراه دارم هر جا اجماع اشرار را دید، این‌شاءالله به آن‌ها خواهیم تاخت و بعون الله جمعیت آن‌ها را به تفرقه مبتدل خواهیم نمود. از برای وزیر فواید هفده هزار چاشنی و پانزده هزار فشنگ با ترک پنجاه نفر از سوار اکراد قزوین امروز غروب این‌شاءالله راه می‌اندازم.

حمزه - شب ۱۵ ذی‌قعدة

طهران به قزوین:

عزیزالله خان! سرتیپ اگرچه با آن دستورالعمل‌های حضوری و فرمایشات مؤگده یقین داریم دقیقه خودداری نخواهی کرد و تا حالا سوار جمعی خودت را حاضر کرده، امروز شاهزاده حشمت‌الدوله وارد قزوین خواهد شد و حسب‌الامر مقررات یک شب بیشتر اقامت در قزوین نکند. گمان نمی‌کنم از قزوین و یک منزل آن طرف قزوین عقب‌تر بمانی و با آن کفایتی که داری باید خیلی زود در خود قزوین ملحق شوی. بالجمله، از حاضر بودن سوار و ملحق شدن به اردو و زود تلگرافاً اطلاع بده که محققاً کی ملحق خواهی شد که به عرض خاک‌پای مبارک برسد. در هر صورت باید زود ملحق به اردو شوی. حالا کی خواهی ملحق شد؟ و در کجا خواهی رسید؟ زود اطلاع بده که به عرض برسد.

نایب‌السلطنه: امیرکبیر

عمّ اکرم شاهزاده حشمت‌الدوله! اگر عزیزالله خان سرتیپ در قزوین نباشد، این تلگراف را با حکم مؤگده خودتان با غلام تلگرافخانه یا چاپار مخصوص به اقرب وسایل به مشارالیه برسانید.

نایب‌السلطنه: امیرکبیر - ۱۴ [ذی‌قعدة]

طهران به قزوین:

حیدرخان سرتیپ! شاهزاده حشمت‌الدوله امروز وارد قزوین می‌شود. حسب‌الامر غیر از یک شب بیشتر نباید در قزوین اقامت کنند و شما هم با سوار جمعی خود نباید عقب

بمانی و بدون کسر و نقصان با اردو حرکت کنی. جواب این تلگراف را زود به عرض برسان که باید به خاک‌پای مبارک عرض شود و خاطر مبارک از حاضر بودن و حرکت کردن شما با تمام نوکر اطمینان حاصل کند. زیاده از این به تو تأکید در حرکت کردن با شاهزاده حشمت‌الدوله و حرکت دادن تمام سوار نمی‌کنم که سرعت در حرکت موجب تمجید است و عقب ماندن باعث توبیخ و تهدید، بلکه همه چیز.

نایب‌السلطنه: امیرکبیر - ۱۴ ذی‌قعدة

حضور ملازمان حضرت مستطاب اشرف ارفع والا نایب‌السلطنه امیرکبیر - روحی فداه:
خانه‌زاد در جان‌نثاری مسامحه و غفلت ندارد. سوار را با کمال آراستگی با اردو روانه نموده، منتظر سوار گیلان بودم. سوار مأمور گیلان و سوار عمارلو تماماً امروز رسیده، بدون تأمل موجب داده و با کمال عجله و اختصار با سواره روانه اردو خواهیم شد. با حالت بی‌نظمی که از برای سوار فراهم آورده‌اند، این‌شاءالله با تمام سوار در اردو و برای خدمت و جان‌فشانی حاضر خواهیم بود. امیدوارم توجهی مبذول فرمایند که اسباب نظم و امیدواری نوکر و سوار به زودی فراهم آمده، این‌شاءالله به انجام خدمت مفتخر شود.

حیدرقلی - شب ۱۵ ذی‌قعدة

طهران به قزوین:

عمّ اکرم شاهزاده حشمت‌الدوله! اولاً اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاه - روحنا فداه - به قدری در سرعت حرکت شما تأکید می‌فرمایند که به هر مضمون ابلاغ کنم باز آن فرمایشات مؤکده را نمی‌توانم حالی کرد. از جمله اقامت قزوین را می‌فرمایند. زیاده از یک شب نباید اقامت داشته باشید. نه اینکه قزوین را شهری فرض کنید و خیال رفع خستگی یا عذرهای دیگر بیاورید. باید آنجا را هم یکی از سایر منازل عرض راه تصوّر نموده، فردای ورود حرکت کنید. افواج نصرالملک هم از قرار تلگراف و عرض خودش حاضر و در بیرون دروازه اردو زده‌اند. لدی‌الورود باید به اردوی شما ملحق شده حرکت کنید و کوچ بر کوچ بدون تعطیل و لنگ به نواحی مقصود برسید. سوار ایلات جمعی

حیدرخان و شاهسون اینانلو جمعی عزیزالله خان هم البته حاضر شده‌اند. اگر چه شما اسمی از آن‌ها نبرده‌اید، ولی باید تأکید کنید معجلاً حاضر شوند و ملحق گردند. به هر دوشان تلگراف مؤکد کرده‌ام، ولی بر شما است که آن‌ها را به حالت خود نگذارید؛ اگر چه شما خودتان این ملاحظات را بیشتر و بهتر از همه کس می‌دانید و همه کس باید این رموزات را از شما بیاموزد، ولی من باب مذاکره یادآوری می‌کنم که آن ملاحظه را داشته باشید که روز حرکت شما از قزوین مبادا از اردوی شما کسی به بهانه دیدن اقوام یا خریدن اسباب عقب بماند. خاصه از آحاد و افراد سرباز و سوار. باز در تأکید تجدید می‌کنم که باید زیاده از یک شب در قزوین اقامت نداشته باشید.

نایب السلطنه - ۱۴ [ذی‌قعدة]

جواب

حضور مبارک حضرت اشرف والا نایب‌السلطنه امیرکبیر - روحی فدا:

تلگراف‌های حضرت والا تماماً سه ساعت به غروب مانده زیارت شد. محض ورود با صاحب‌منصبان دولت علیّه و صاحب‌منصبان اطریشی قریب دو ساعت به مشورت نظامی مشغول بودم و حال که فارغ از شورا شدم، جواب فرمایشات حضرت والا را با عرایض خودم و صاحب‌منصبان مفضلاً عرض می‌کنم: اولاً در سرعت حرکت به طرف مقصد به سر مبارک شاهنشاه اسلامیان پناه که همه تعجیل داریم، خصوصاً این بنده درگاه که می‌خواهم زود به مقصد رسیده، خدمتی ظاهر نماید و ابداً احتمال تکاهل ندهید. افواج نصرالملک در ورود حاضر بودند. با کمال شکوه و درستی از سان گذشته و حاضر حرکت هستند و اردوی تازه رسیده، پهلوی اردوی نصرالملک در یک نقطه حاضرند. سوار ایلات قزوین هم چند نفری به استقبال آمده بودند. به طور تحقیق نمی‌توانم عرض کرد که عددشان چه قدر است. فردا رسیدگی کرده، عرض می‌کنم. از محسنات اتفاقیه خبر و کاغذ از عزیزالله خان سرتیپ رسید که حرکت کرده‌اند. این‌شاءالله پس فردا در دو منزلی قزوین به اردو ملحق خواهند شد. به جهت وزیر فواید به ترک پنجاه نفر سوار قزوینی

پانزده هزار فشنگ و هفده هزار چاشنی امروز غروب می‌فرستم. پنجاه نفر سوار برای این بود که زود به او برسند و هم کمکی به احوال او بشود. در حمل آن به زحمت نیفتند. هجده رأس مال بُنه در قریهٔ حصار برای واگنر رسید، لیکن می‌گوید چهل و دو رأس مفلوک است. کسان عضدالدوله را فرستادم در شهر قزوین حاضر کند و بیاورد، کرایه بگیرد. در عوض مال مفلوک چارواداری که مال گریزانده، عرض کرده بودم که حسین عرب است، محل فرار او معلوم نبود. اگر معلوم می‌بود می‌فرستاده، می‌آوردند. قاطرها را هم به کمر حکیم‌باشی گرفته است، کرایه او را هم دو ماهه داده‌اند. در مجلس شورای نظامی بر حسب امر قَدْر قدرت به حکم حضرت والا مجبور کردم. در حرکت فردا جوابی هم صاحب‌منصبان حاضر مجلس داده‌اند که به عین عرض می‌کند، رد و قبولش به امر همایون و حضرت والا است. در صورتی که یک روز در قزوین بمانیم، سعياً برای نظم اردو در سایر منازل سریع‌تر حرکت خواهیم کرد. در صورتی که بدون فراهم آوردن ملزومات اردو از قزوین حرکت کنند، به قدر همین یک روز اسباب تأخیر خواهد شد. [به] رای کاپیتان واگنر، در صورتی که یک روز توقف نمایند که چرم‌های توپ‌کشی روغن مالی شود و اسبها از خستگی بیرون آیند، بهتر و سریع‌تر می‌توان حرکت کرد و از قزاق دو رأس اسب بی‌مصرف شده است، اذن بدهید اسب برای آنها خریداری شود. اسباب ملزومات توپ از قبیل نعلبکی و پاروک بزرگ و چنگال و یاطاغان و زنجیر مهار بفرستید. چهار نفر قورخانه‌چی فرستاده شده است، صاحب منصب ندارد. مقرر شود صاحب منصب قورخانه زود بیاید. منتظر جواب عرایض می‌باشد.

حمزه - ۱۴ ذی‌قعدة

طهران به قزوین:

عمّ اکرم افخم شاهزاده حشمت‌الدوله! عریضهٔ تلگرافی شما از شرف لحاظ انور همایون شاهنشاهی -روحنا فداء- گذشت. مقرر فرمودند اولاً در باب سرعت در حرکت حکم و تأکید و فرمایش همان است که شده است. اقامت قزوین بیشتر از یک شب نباید

بشود و سریعاً بی‌لنگ و معطلی به مقصد بروید و برسید. دو نفر از فوج اطریشی را که فرار کرده‌اند نیاست مستحفظین و قراول‌ها و صاحب‌منصبان بی‌مبالاتی کنند که کسی بتواند فرار کند. البته مراقبت و قدغن سخت اکید خواهید کرد که من بعد این قبیل امور اتفاق نیفتد و آن دو نفری هم که فرار کرده‌اند از واگنر و عزیزالله میرزا و سایر صاحب‌منصبان کاملاً تحقیق و دقت کنید که داوطلبی بوده‌اند یا بنیچه با تفنگ و اسلحه و لباس فرار کرده‌اند، یا مجرد؟ از کدام دسته هستند؟ صاحب‌منصب آن‌ها کیست؟ اسم آن دو نفر چیست؟ از اهل کجا هستند؟ چه طایفه‌اند؟ اسم پدر یا برادر یا اقارب آن‌ها را می‌دانند یا نمی‌دانند؟ در طهران توطن یا کس و کار دارند یا ندارند؟ منزل و مأوای آن‌ها در کجا و کدام محله بوده است؟ این فقرات را تماماً تحقیق نموده، هر یک را اطلاعی حاصل کردید، مشروحاً و مبسوطاً خبر بدهید. در باب مال‌های فراری که شتر کرایه کرده‌اید و بارها را حمل نموده‌اید، در حقیقت سه خرج اتفاق افتاده است: اول این که موافق پروگرام کلنل خرج کرایه تمام فوج و بار اطریش در عهده اوست. یک دفعه آن جا تنخواه داده شده است. یک دفعه دیگر وقتی که خبر فرار کردن مال‌ها رسید، تنخواه نقد دادم و مال کرایه کردم فرستادم. یک دفعه دیگر شما شترکرایه کرده‌اید، پول کرایه داده‌اید، در حفظ و حراست همه این‌ها البته مراقبت خواهید کرد.

در باب مأمور فرستادن برای حرکت دادن سوار اینانلو و افشار و دوبرن در این باب گویا سهوی کرده‌اید؛ زیرا که سوار اینانلو و افشار را باید حرکت بدهید و به اردوی خودتان ملحق شوند؛ اما سوار دوبرن حالا جزو این اردوی حالیۀ شما نباید بشود؛ زیرا که سابقاً آن‌ها را مأمور کرده‌اند که به سرعت بروند و به اردوی اعتمادالسلطنه ملحق شوند و بعد با اردوی اعتمادالسلطنه بیایند و به اردوی شما ملحق شوند. حالا فقط اینانلو و افشار را باید عجله کنید و به اردوی خودتان برسانید. دوبرن را این‌شاءالله و به امید خدا و اقبال شاهنشاه -روحنا فداه- با آراستگی تمام و بدون هیچ منفعت و نقصان سریعاً و عاجلاً به مقصد می‌روید و می‌رسید و به فیروزی و ظفر کار از پیش خواهید برد. حالا که این تلگراف را به شما می‌نمودم جواب تلگراف من از شما رسید. با مشورت صاحب

منصبان یک شب توقف اردو را در قزوین اصلح دانسته‌اید. همان تلگراف شما را فرستادم که قبلهٔ عالم - روحنا فداه - ملاحظه فرمایند، اگر اجازه مرحمت فرمودند، بعد مجدداً به شما تلگراف خواهم نمود و اگر هم توقف یک‌شبه را در قزوین تصدیق نفرمودند، باز به شما اطلاع می‌دهم. بعضی اسباب‌های یدکی برای توپ خواسته بودید، آجودانباشی توپخانه می‌گفت تمام مایلزم توپ را فرستادم. حالا معلوم نمی‌شود باز کسر یدکی دارند. اسباب‌ها را فوراً با یک نفر صاحب‌منصب قورخانه برای شما چاپاری روانه خواهم نمود.

نایب‌السلطنه: امیرکبیر - شب ۱۵ ذی‌قعدة

عم اکرم افخم اعظم کامکار حشمت‌الدوله! تلگراف‌هایی که امروز صبح به شما نموده‌ام، البته تا به حال رسیده است و همهٔ آن تلگراف‌ها بر حسب امر مؤکد همایونی بود و حالا هم این تلگراف را با کمال عجله بر حسب امر همایونی به شما می‌نمایم که وزیر فواید با فوج گروس در قزل‌بلاغ که اول خاک صابین‌قلعه است، معطل و حیران اقامت دارد. نه چادر و نه فشنگ و نه چاشنی تفنگ، و باید با نهایت سرعت وزیر فواید فوجش را به اردوی اعتمادالسلطنه برساند. بی‌چاشنی و فشنگ که نوکر برود بی‌مصرف است. در آن جا هم بی‌جهت معطل بماند صلاح نیست. مقرر فرمودند از قورخانه که همراه اردوی شما است از فشنگ تفنگ وزیر دول خارجه که فوج گروس هم از تفنگ وزیر دول خارجه دارند، به قدر ده پانزده هزار فشنگ به قدر کفایت چاشنی شما با شتاب تمام به ترک چند نفر سوارهٔ زبدهٔ قزوینی که اسب‌های خوب داشته باشند، بسته، به زودی زود، به وزیر فواید برسانند و او اقلأً چهار پنج روزی خود را نگاهداری کند و بی‌چاشنی و فشنگ نباشند.

تفنگ فوج گروس از تفنگ وزیر و دول خارجه است. باید ده پانزده هزار فشنگ و ده پانزده هزار چاشنی تفنگ را از فشنگ‌هایی که به این تفنگ فوج گروس می‌خورد بدهید ببرند و خیلی زود به ترک سوارها بسته، برای وزیر فواید بفرستید. خودتان و اردوی شما هم چنان چه تلگراف کرده‌ام صلاح نیست و اذن ندارید پیش از یک شب در قزوین

بمانید. باید هیچ جا اطراق نکرده، این شاءالله به زودی به محل مقصود برسید. جواب زود بدهید به عرض برسد.

نایب السلطنه: امیرکبیر - ۱۴ ذی قعدة

طهران به قزوین:

عم اکرم افخم اعظم کامکار مهربان من، حشمت الدوله امیر جنگ! الآن که چهار ساعت و بیست دقیقه کم از شب جمعه می گذرد، تلگراف دیگر شما رسید. از تفصیلی که نوشته بودید اطلاع حاصل شد. همین طور است که شما نوشته اید. من هم همچو می دانستم که هر توپی پانصد تیر دارد. اللهوردی خان هم به این خیال به شما گفته است. حال معلوم می شود از قورخانه برای هر توپ دویست و پنجاه تیر فرستاده شده. جهانگیر خان را خواستم و به او گفتم که تو می گویی هر توپی را دویست و پنجاه تیر گلوله فرستاده، شاهزاده تلگراف می نماید که به همه جهت نهصد و هفتاد تیر است. آن هم همه گلوله هیچ ساچمه ندارد. جهانگیر خان می گوید که علی التحقیق برای هر توپ دویست و پنجاه تیر قورخانه فرستاده شده است. اگر نرسیده برای نرسیدن هاشم بیگ است. چون بقیه قورخانه را به صحبت هاشم بیگ فرستاده ام و او سه روز است روانه شده است، یا امشب یا فردا به قزوین می رسد. هر توپی دویست و پنجاه تیر شش عرآده می شود. هزار و پانصد تیر، نهصد و هفتاد تیر که حاضر است، بقیه آن پانصد و سی تیر می شود که جهانگیر خان می گوید همراه هاشم بیگ است که می رسد. به علاوه این ها گفتم که جهانگیر خان برای هر توپ یکصد و پنجاه تیر دیگر هم روانه کند که نهصد تیر دیگر می شود. سوای هزار و پانصد تیری که سابق فرستاده، یعنی نهصد و هفتاد تیر آن در اردو حاضر است و پانصد و سی تیر دیگر را هم که هاشم بیگ خواهد رسانید. توپخانه اطریشی هر کدام برای هر توپی یکصد و بیست و هشت تیر همراه برداشته اند. توپخانه شما هر توپی دویست و پنجاه تیر دارد. نهصد تیر دیگر هم که از عقب فرستاده می شود، گویا کم نباشد و همین طور که خودتان تلگراف کرده اید، از راه اشتهارد به بیجار روانه خواهید شد، این شاءالله. جهانگیر خان می گوید برای چهار فوج همدان چهار

صد هزار فشنگ فرستاده‌ام که اگر در اردوی شما حاضر نیست، مصحوب هاشم‌بیگ خواهد رسید. این فقره را هم تحقیق نمایید که این قورخانه دیگر کم و کسری نداشته باشد و زود اطلاع بدهید و همین حالا هم یک نفر آدم به سراغ هاشم‌بیگ معجلاً روانه نمایید که این مرد که در کجا است و کجا مانده؟ زودتر خود را به اردوی شما برساند و هر چیز دیگر که کم دارید یا لازم دارید تا قزوین هستید و تلگراف دارید، فوراً اطلاع بدهید که زودتر تهیه شود و فردا را هم که إن شاء الله به سلامتی و مبارکی و فیروزی اردو را حرکت خواهید داد.

نایب‌السلطنه: امیرکبیر - شب ۱۶ [ذی‌قعدة]

به قزوین:

عمّ اکرم کامکار شاهزاده حشمت‌الدوله! ساعت قبل به شما تلگراف کردم که موافق قلمداد جهانگیر خان برای شش عرّاده توپ، هر توپی دویست و پنجاه تیر ساچمه و گلوله همراه هاشم‌بیگ فرستاده شده است. بعد از آن که مشارّالیه وارد شود، به همین مأخذ تحویل خواهد داد و به علاوه برای هر توپی یکصد و پنجاه عدد گلوله و ساچمه هم مقررّ شد فرستاده شود. فردا که روز جمعه است، حمل کرده روانه خواهد شد. از ورود هاشم‌بیگ و تحویل دادن توپ‌ها و کم و کسر آن‌ها هم اطلاع بدهید؛ یعنی باید هر توپی دویست و پنجاه عدد تیر داشته باشد که هر قدر دارید حاضر است و قدری که باقی است به صحابت هاشم‌بیگ که در راه است، به شما خواهد رسید. به علاوه دویست و پنجاه تیری که روانه شده است، مقررّ شد برای هر توپی مجدداً یکصد و پنجاه تیر دیگر فرستاده شود که می‌شود نهصد تیر و آن وقت هر توپی چهار صد تیر گلوله دارد.

نایب‌السلطنه: امیرکبیر - شب ۱۶ [ذی‌قعدة]

به قزوین:

عمّ اکرم شاهزاده حشمت‌الدوله! در باب گلوله‌ها بعد از وصول تلگراف شما بلا تأمل جهانگیر خان را خواستم ضرب زدم، می‌گویند برای هر توپی دویست و پنجاه عدد گلوله

فرستاده شده است. چون هاشم‌بیگ برای حسابش یک شب در طهران مانده است و بعد روانه شده است، اگر احیاناً حالا از دویست و پنجاه عدد کسر دارد، بعد از آن که هاشم‌بیگ وارد شد به همین مأخذ هر چه کم و کسر است، تحویل خواهد داد و از قرار تقریر جهانگیر خان برای این شش عراده توپ، هر تویی دویست و پنجاه عدد گلوله دارد و تحویل خواهد داد. هرگاه با وجود این مقدار باز کم است، تلگراف چه قدر دیگر لازم است، فرستاده شود.

نایب‌السلطنه: امیرکبیر - شب ۱۶ [ذی‌قعدة]

به قزوین:

عمّ اکرم افخم شاهزاده حشمت‌الدوله! دیشب پنج ساعت از شب گذشته تلگرافی که حسب الامر ابلاغ اوامر علیّه را نموده بودم، از جمله فضل مشبعی در باب دو نفر سرباز فراری بود که از صاحب‌منصبان و رؤسای آنها تحقیق ولایت و جا و منزل و اسم و رسم آن دو نفر بود. امروز که جواب از شما رسید، هیچ متعرض جواب آن دو نفر نشده‌اید. البته تحقیقاً تفصیل را اطلاع بدهید و فردا صبح که جمعه شانزدهم است، بلا تأمل و درنگ باید از قزوین حرکت کنید و یک منزل طولانی هم باید طی کنید که تلافی یک روز لنگ کردن قزوین بشود و ابدأ مکث و درنگ و تکاهل ننمایید.

نایب‌السلطنه: امیرکبیر - ۱۶ [ذی‌قعدة]

به قزوین:

عمّ اکرم افخم شاهزاده حشمت‌الدوله! جواب تلگراف شما را دیشب نوشتم و حالا که امروز که پانزدهم است، در قزوین اطراق خواهید کرد. تکلیف شما این است: فردا که جمعه شانزدهم است، بر حسب امر اقدس همایونی یک منزل سنگین طی کنید که در حقیقت تلافی و تدارک یک روزه اطراق قزوین را کرده باشید. دو نفر سرباز فراری از فوج اطریشی را هم همان طور که تلگراف کرده‌ام به اسم و رسم معلوم و معین نموده، خبر بدهید.

نایب‌السلطنه - ۱۵ [ذی‌قعدة]

به قزوین:

عم اکرم شاهزاده حشمت‌الدوله! فشنگ به جهت افواج همدان هم هر فوجی صد هزار فشنگ در جزو بارهایی که جهانگیر خان فرستاده است، تهیه شده است و به شما خواهد رسید. ملتفت باشید که حسابش از میان نرود. خود هاشم‌بیگ به شما حالی خواهد کرد که در میان بارها است و باید به افواج همدان برسد.

نایب‌السلطنه: امیرکبیر - شب ۱۶ [ذی‌قعدہ]

جواب

حضور مبارک حضرت والا امیرکبیر - روحی فداه:

در باب قورخانه توپ‌های خاندان عرض جهانگیر خان با همه نکته‌دانی که دارد، بی‌قاعده عرض کرده است. در این مواقع و موارد این امورات را شوخی نمی‌توان شمرد. این که عرض کرده است که احتیاطاً از دویست و پنجاه تیر کم باشد، از دنبال خواهد رسید. لفظ احتیاط لازم ندارد و صریحاً عرض می‌کنم زیاده از نهد و هفتاد تیر این جا حاضر نیست. آن هم گلوله و بدون ساچمه، و خود حضرت والا تصور بفرمایند که در میدان جنگ همه‌اش گلوله به کار می‌رود یا بیشتر ساچمه کار می‌شود. مقرر شود که کسر دویست و پنجاه تیر را به زودی ارسال نمایند و تأخیر نشود؛ و اما با همه این‌ها نمی‌دانم در کجا به اردو خواهد رسید. مجدداً عرض می‌کنم هر تویی باید یک صد ساچمه تیر مقرر شود. جملتاً ششصد تیر می‌شود و از راه اشتهارد که به بیجار هفت منزل است، روانه شود و به زودی به اردو برسد. به خواست خدا به حساب و بدون عایق جمعه دیگر اردو وارد بیجار خواهد شد و از راه اشتهارد اگر فوراً روانه بشود و مقارن ورود اردو خواهد رسید. روز حرکت اردو در اسب‌دوانی این بنده از اللهوردی خان سرتیپ تحقیق قورخانه توپ‌های خاندان را کردم. تقریر کرد که پانصد تیر فرستاده می‌شود. حضرت والا تحقیق او را بفرمایید که این فقره را به این بنده گفته است یا نه؟ و مسلم است که پانصد تیر زیاد نیست. از برای صدق عرض خود معروض داشتم.

حمزه

بعد از عرض این تلگراف، تلگراف دیگر حضرت والا - روحی فداه - زیارت شد. حالا که رای مبارک قرار یافته که یکصد و پنجاه تیر دیگر ارسال نمود، از همان راه اشتهارد مقرر شود یک صد تیر ساچمه و پنجاه تیر گلوله روانه نمایند.

حمزه - شب ۱۶ ذی قعدة

جواب

حضور مبارک حضرت والا نایب السلطنه - روحی فداه:

صورت دو نفر فراری عرض راه و یک نفر در قزوین از فوج اطیش از این قرار است:
یک نفر: اسم حسین، پدر علی همت، اهل دستجرد، بنیچه صاحب منصب گروهان طهماسب خان صاحب منصب.

نفر دویم: اسم علیرضا، پدر گل محمد، اهل دستجرد و صاحب منصب گروهان طهماسب خان صاحب منصب.

نفر سیم: اسمعیل، پدر تقی، اهل فوجرد، بنیچه صاحب منصب گروهان طهماسب خان صاحب منصب.

احمد، از باتالیان سالور یاور عباسخان، لباس را تماماً برده اند. اسلحه را اینجا گذاشته اند.

عرض دیگر در باب مال های فراری که مقرر شده است سه کرایه از دیوان داده شده، اولاً شتری که در عرض راه کرایه شده، تنخواه آن را از کاپیتان واگنر گرفته ام و به صاحب شتر داده ام.

ثانیاً سید و بیست و چهار تومان که حضرت والا داده اند، این پول را حاجی حسین عرب به توسط دکتر به کمر گرفته، مقرر فرمایند به عین از آن ها دریافت دارند.

عرض دیگر در باب سواره اینانلو افشار إن شاء الله در عرض راه قزوین و گروس تماماً خواهند رسید. فردا که یوم جمعه شانزدهم است، به سلامت ذات مقدس شاهنشاه صاحبقران - روحی فداه - علی الطلوع از قزوین اردوی کیوان شکوه حرکت نموده، منزل در سیاه دمن پنج فرسخی خواهد بود.
حمزه - شب ۱۶ [ذی قعدة]

جواب

حضور مبارک حضرت والا امیرکبیر - روحی فداہ:

در فقرهٔ سرباز فراری مجدداً مقرر فرموده بودید و حالا که یک ساعت و نیم از شب جمعه گذشته است، زیارت کردم. امروز فقرهٔ سه نفر سرباز فراری اطربیش را به اسم و رسم و اسم پدر و محل نیچه، فقرهٔ لباس و اسلحه مفصلاً و مشروحاً امروز معروض داشته‌ام. خیلی عجیب است که از نظر مبارک نگذشته، از جانب این بنده ابداً غفلت در اجرای فرمایشات نیست. مقرر فرمایند از تلگرافخانهٔ طهران سؤال نمایند. إن شاء الله به سلامتی وجود مبارک صبح زود اردو عازم سیاه‌دمن است.

حمزه - شب ۱۶ [ذی‌قعدة]

جواب

حضور مبارک حضرت والا امیرکبیر - روحی فداہ:

در باب فشنگ‌های افواج اربعهٔ همدان که مقرر رفته، هر فوجی یکصد هزار در جزو این قورخانهٔ جهانگیر خان فرستاده است. بعد از ورود هاشم‌بیگ و تحقیق کم و زیاد آن به عرض حضور مبارک مجدداً خواهم رساند.

حمزه - شب ۱۶ ذی‌قعدة

از قزوین

حضور مبارک والا امیرکبیر - روحی فداہ:

جواب تلگراف این بنده است که حضرت ولیعهد - روحی فداہ - فرموده‌اند از برای استحضار خاطر مبارک عیناً تلگراف شد.

حمزه

عمّ اکرم کامکار حشمت‌الدوله العلیّه! تلگراف شما رسید. در وقتی که جناب مستطاب مشیرالدوله هم در نزد من حاضر بودند، خیلی از ورود شما من و جناب

معزی‌الیه خوشوقت شدیم. خاصه، در حالتی که به اردو رسیده‌اید. حال که غروب روز چهارشنبه است، تلگراف شما رسید. البته هیچ جا درنگ نکنند و فردا صبح به زودی حرکت نمایید و مهم‌امکن هیچ جا درنگ ننمایید و به زودی خودتان را برسانید و إن شاء الله تعالی وقتی که به گروس و صابین قلعه رسیدید، نوشتجات من و جناب معزی‌الیه به شما می‌رسد. هر قدر زود بیایید، دیر است. جزئی فتحی هم بحمدالله از این طرف شده است. از بابت خوشوقتی شما نوشتم که استحضار داشته باشید.

ولیعهد - ۱۵ [ذی‌قعدة]

دست خط مبارک به قزوین:

حشمت‌الدوله! از قرار معلوم این عمیدالملک سگ تا حال سواره دویرن را حرکت نداده، با این که در پنجم ذی‌قعدة عرض کرده بود سوار حرکت کرد. در تبریز هر روزه می‌گویند سواره به اردوی اعتمادالسلطنه نرسید. شما باید الآن بلادرنگ یک صاحب‌منصب کافی با عرضه با احکام سخت به چاپاری روانه کنید یک سر برود در میانه دویرن، سوار را هر چه حاضر نیست، حاضر کند و معجلاً آن‌ها را به اردوی اعتمادالسلطنه برساند. خیلی در این مسئله عجله و اهتمام کنید که بسیار لازم است. امروز کی حرکت خواهید نمود؟ عرض کنید.

۱۵ ذی‌قعدة

دست خط مبارک به قزوین:

به حشمت‌الدوله تلگراف شود، تلگرافی که به نایب‌السلطنه در فقره گلوله توپ شش خان کرده بودید دیدم. جهانگیر خان می‌گوید هر توپی دویست و پنجاه تیر گلوله ساچمه دارند. بقیه را با هاشم‌بیگ فرستاده است. هر وقت رسید، به عرض برسانید. هر توپی هم باز یک صد و پنجاه تیر دیگر حکم شد حمل کنند که منزل به منزل آورده، به اردو برسانند. إن شاء الله زود می‌رسد. در حرکت اردو به گروس نرسیده. روز به روز اخبار اردوی خودتان را نوشته بدهید بیاورند، در تلگرافخانه قزوین به عرض برسانند.

شب ۱۶ ذی‌قعدة

دست‌خط مبارک به قزوین:

به حشمت‌الدوله تلگراف شود: حیدرخان تفنگدار که مأمور اخبارات دادن صفحات ساوجبلاغ است، تلگرافی نوشته بود. با تلگراف قادر آقای مگری که به جناب آقا کرده است، ملاحظه کردم. تلگراف‌های آن‌ها را بعینها گفتم برای اطلاع شما به جناب آقا به قزوین بزند. مقصود این است که قادر آقا حالا جزو خائنین دولت نباید محسوب شود. کاغذی به او بنویسید و او را استمالت داده، به اردوی خودتان بخواهید. او حالا در اردوی وزیر فواید است.

جواب

به خاک‌پای مبارک اعلی‌حضرت شهریاری - روحنا فداه:

دست‌خط مبارک تلگرافی را در شش ساعتی زیارت نمود و فوراً یک نفر از نایب‌های فوج قزوین را نزد عمیدالملک روانه داشت که سواره دویرن را به محصلی نزد اعتمادالسلطنه روانه نماید و غفلت نکند. سواد تلگراف مبارک را هم برای او فرستاد. بر حسب امر قَدَر قدرت شاهنشاهی - روحنا فداه - امروز در قزوین اردو متوقف، فردا که جمعه است، علی‌الطلوع روانه سیاه‌دمن که پنج فرسخی است، خواهند شد.

عبد مملوک: حمزه - ۱۵ [ذی‌قعدة]

جواب

خاک‌پای مبارک اعلی‌حضرت شاهنشاهی - روحنا فداه:

بر حسب امر قَدَر قدرت که در باب قادر آقای مگری مقرر فرموده‌اند، آدمی مخصوص فرستاده، استمالت نماید. عواطف خسروانه را به او ابلاغ می‌نمایم و به جناب وزیر فواید هم می‌نویسم، او را با کمال اطمینان به اردو نزد این عبد مملوک بفرستد.

عبد مملوک: حمزه - شب ۱۶ [ذی‌قعدة]

جواب

به خاک پای مبارک اعلی حضرت شاهنشاهی - روحی فداه:

در فقره گلوله توپ‌های شش پوند امر و مقرر فرموده بودند. هاشم‌بیگ هنوز وارد نشده است. هر وقت رسید تفصیل تیرهای توپ را به عرض خاک پای مبارک ولی نعمت خود خواهم رساند. یکصد و پنجاه تیر دیگر که مقرر رفته، روانه بدارند. إن شاء الله زود خواهد رسید. مقرر شود یکصد تیر آن ساچمه باشد، پنجاه تیر دیگر گلوله. از راه اشتهازد که اقرب طرق است، به بیجار روانه دارند. هفت روزه از آن راه به اردو می‌رسد و اردو هم إن شاء الله فردا روانه است و جمعه دیگر به اقبال شاهنشاه - روحی فداه - به بیجاره از قرار حساب منازل که کرده‌ایم، خواهیم رسید. از وقایعات اردو که مقرر رفته، روز به روز معروض داشته، به تلگرافخانه قزوین بفرستم که به عرض حضور مبارک برسانند، اطاعت خواهم کرد.

عید مملوک: حمزه - شب ۱۶ ذی‌قعدة

از تبریز به طهران

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: اخباری که دو روز قبل از امام جمعه مراغه مشعر بر تاخت اطراف مراغه رسیده بود و به عرض خاک پای مبارک رسانده بودم، دروغ و بی‌اصل بوده است. به این معنی که چند سوار آمده و چند تیر انداخته، از دهات هم جواب داده‌اند. فوراً مراجعت کرده رفته‌اند و هیچ آسیب و ضرری نتوانسته‌اند برسانند و الآن هم تلگراف از خوی رسید که دو روز قبل اقبال‌الدوله با کردها نزاع نموده، خیلی از کردها کشته و آن‌ها را عقب نشانده و خود پیش رفته است. هنوز از خود اقبال‌الدوله تفصیل نرسیده است، خواهد رسید. عجالتاً مراتب به جهت مسرت خاطر همایونی جسارت به عرض رفت. والله اگر هزار سوار می‌داشتم حالا کُرد در خاک آذربایجان نبود. إن شاء الله از توجه همایون ظل‌اللهی - روحنا فداه - عن قریب همه دفع و زایل خواهند

شد. دو فوج قهرمانیه و هفتم شقاقی با یک توپ در مراغه اردو دارند. فوج پنجم شقاقی و فوج ششم شقاقی و فوج تخته‌قاپو را هم با سیصد سوار و شش عرآده توپ در خارج شهر تبریز اردو زده‌ام که هم باعث اطمینان اهل شهر باشند و هم به هر نقطه که لازم می‌شود فوراً مأمور شوند. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۱۵ [ذی‌قعدة]

دست‌خط مبارک به تبریز:

به ولیعهد تلگراف شود: اسحاق میرزا میرآخور شما به طهران رسید، عرایض شما را آورد؟ همه را از روی دولتخواهی و غیرت و مملکت‌داری نوشته بودید. إن شاء الله جواب بعد نوشته می‌شود. حال محض استحضار شما از ورود میرآخور نوشته شد. در حقیقت مأموریت جناب مشیرالدوله رفع همه آن عیوبات را که نوشته بودید، خواهد کرد. خبر تازه باشد به عرض برساند.

۱۵ ذی‌قعدة

جواب

به خاک‌پای اعلی‌حضرت اقدس ملوکانه - روحی و روح العالمین فداه:

دست‌خط تلگرافی که از سر تا پا همه را مملو عنایت و الطاف ملوکانه بود، زیارت کرده، خداوند جان ناقابل این غلام را تصدق خاک‌پای مبارک نماید. این که مرقوم فرموده‌اند که عرایض این غلام همه از روی صدق و راستی بود، به نمک مبارک قسم است و خداوند را در این عرض شاهد می‌گیرم که هیچ وقت نشده است که این غلام بخواهد بدون میل و رضای مبارک رفتار نماید و هیچ وقت نشده است که این غلام عرضی نماید که صلاح دولت را در او ندانسته باشد. عرض این غلام در این است که اعلی‌حضرت ملوکانه در امورات دولت با این غلام خودشان مطلبی بفرمایند، آن وقت ملاحظه بفرمایند که این غلام در آن دعوی صادق است یا خیر؟ این که مرقوم رفته است بعد از آمدن جناب مشیرالدوله این امورات درست می‌شود، والله چنان است که

اعلی حضرت اقدس ملوکانه تصوّر فرموده‌اند. إن شاء الله من بعد الیوم امورات بر وفق دلخواه همایونی خواهد شد و صدق عرایض این غلام در خاک پای مبارک بیشتر معلوم خواهد شد.

غلام جان‌نثار: مظفرالدین - ۱۵ [ذی‌قعه]

از تبریز به طهران

به خاک پای جواهر آسای اقدس اعلی - روحنا فداه:

فوج تخته‌قاپوی قراجه‌داغی به جهت اردو به شهر تبریز خواسته و حاضر شده و می‌شوند؛ ولی صاحب‌منصب این فوج و بیدق آن‌ها در طهران است. استدعا دارد مقرر فرمایند آن‌ها را امروز معجلاً به چاپاری حرکت بدهند بیایند که خیلی لازم می‌باشد.

کمترین غلام: مظفرالدین - ۱۵ [ذی‌قعه]

به تبریز

حضور مبارک حضرت مستطاب اشرف امجد اسعد اعظم والا ولیعهد - روحنا فداه:

عرایض جوابیه و غیر جوابیه همه را به حضور مبارک تقدیم کردم، ملاحظه فرمودند. در باب صاحب‌منصب و بیدق فوج تخته‌قاپو مقرر رفت تحقیق شود. فدوی رفته تحقیق کردم. معلوم شد در طهران است. امر همایون عزّ نفاذ یافت که امشب با کمال عجله روانه تبریز شود و مقرر فرمودند مراتب را از تلگراف معروض دارد. جسارت نمود.

غلام: علیقلی - شب ۱۶ [ذی‌قعه]

طهران به تبریز

به حضور مبارک بندگان حضرت اسعد امجد اعظم والا ولیعهد - روحنا فداه:

حسب الامر احوال حضرت مستطاب والا چه طور است؟ می‌فرمایند در چه کارید؟ و خبر تازه چه دارید؟ برای اطلاع خاطر انور همایون - روح العالمین فداه - تلگراف فرمایید.

فدوی: علیقلی

خدمت حضرت مستطاب مشیرالدوله - دام اقباله:

مقرر فرموده‌اند هر خبری دارند الآن برای عرض حضور همایون - روحنا فداه - تلگراف فرمایند.

علیقلی - ۱۵ [ذی‌قعدة]

جواب:

جناب مخیرالدوله! ابلاغ مراسم کامله همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - را نموده بودید که از حالت این غلامشان استفسار فرموده‌اند. بحمدالله تعالی از تصدق وجود مسعود مبارک حال این غلامشان خوب است و دقیقه‌ای این غلام و جناب مستطاب مشیرالدوله آسوده نیستیم و علی‌الاتصال درصدد جمع‌آوری سوار و استعداد است که به طرف اردوها می‌فرستیم. اخبار تازه به هیچ وجه امروز نرسیده است. آن چه تا دیروز رسیده بود که جناب معزی‌الیه به خاک‌پای جواهرآسای مبارک عرض نموده‌اند.

ولیعهد - ۱۵ [ذی‌قعدة]

طهران به زنجان:

میرزا مهدی‌خان! حکم همایون این است که اگر این خبر یک روزه به عمیدالملک نرسد، تو را به کلی از نوکری اخراج کنم. دیگر چه باید کرد، بکن.

مخیرالدوله

دست‌خط مبارک:

عمیدالملک از تبریز متصل می‌گویند سوار دوبرین نرسید. از خمسه می‌گویند هنوز سواره حاضر نیست. در پنجم ذی‌قعدة عرض کردی سوار روانه شد. لقب عمیدالملک پدر مجدالدوله منصب حکومت خمسه، مأموریت از طرف ما، از یک طرف دروغ عرض می‌کنی، از طرف دیگر غرضه این که نوکر دیوان را حرکت بدهی، نداری! نیامدن خودت هم به خمسه علامت ناتمامی خدمت است. بهتر این است مرده‌شور ترکیبت را ببرد. اگر

دو روزه جواب این دست‌خط و حرکت سواره نرسد، خواهی دید که بر تو چه خواهد گذشت.

۱۵ [ذی‌قعدة]

دست‌خط مبارک به تبریز:

مخبرالدوله، به مشیرالدوله تلگراف بکند: قشون اردوی حشمت‌الدوله فردا صبح از قزوین حرکت می‌کند. منزل به منزل خیلی زود به ساوجبلاغ این‌شاءالله می‌رسند. جیره آن‌ها را الی آخر خاک گروس از جنس دیوانی داده شده است. نمی‌دانم در خاک ساوجبلاغ و ارومیه جیره‌شان چه طور و از کجا باید برسد که این همه سواره و پیاده بی‌آذوقه نمانند و اسب توپخانه و مال‌های مکاری و غیره فکر درستی بکنید، به عرض برسانید و اگر کارشان طولی بکشد، هواها سرد می‌شود. باید از عبای کردستانات دو سه هزار ثوب خریدید به قشون همراه اردو تقسیم بکنید، بلکه چهار هزار ثوب به جز فوج اطریشی سایرین بالا پوش زمستانی لازم دارند.

۱۵ [ذی‌قعدة]

از تبریز به طهران

به عرض خاک‌پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری می‌رساند: به زیارت دست‌خط مبارک تلگرافی مشرف و مباهی گردیدم و صورتی از همین تلگراف همایونی الآن به جهت اعتمادالسلطنه فرستادم که دستورالعمل و تکلیف خودش را با گلابی آقا و سایرین بداند و همچنین به تیمور پاشا اقبال‌الدوله تأکیدات اکیده کردم و بعضی از مضمون تلگراف‌های همایونی - روحنا فداه - را به جهت آن‌ها نوشتم. سواره دوبرن تا دیروز محققاً به اردو نرسیده بوده است. روز یک‌شنبه که این غلام وارد شدم، اول کاری که کردم چادر فوج گروس شانزده هزار و هشتصد عدد فشنگ نمره‌ای به تفنگ فوج گروس می‌خورد و همین قدر در قورخانه تبریز موجود بود، با چند بار قورخانه دیگر به اردوی اعتمادالسلطنه فرستادم

و حسب الامر نوشتم چادر و فشنگ فوج گروس را به مراغه بفرستند و منتظر ورود فوج باشند. دیروز به سیاهة قورخانه خوی مراجعه می‌کردم، دیدم سیصد هزار فشنگ آن جا موجود است. فوراً تلگراف کردم هزار فشنگ حمل کرده بفرستند. امروز حمل نموده‌اند، تا سه روز دیگر وارد می‌شود و همان دقیقه ورود به اردوی اعتمادالسلطنه به جهت فوج گروس خواهم فرستاد و تیمور پاشا خان پس از آن که دیروز سه هزار تومان را گرفت، امروز با تمام اردو چریک و شش عرآده توپ روانه خواهد شد. اخبار تازه به جز وحشت بی‌موقع اهالی هشتروند که تفصیل او را در عریضه تلگرافی صبح عرض نموده‌ام، نیست. پنجاه سوار به جهت توقف در هشتروند و دویست سوار به جهت اردوی اعتمادالسلطنه از راه هشتروند فرستادم. هر چه ممکن است کرده‌ام و می‌کنم. چه کنم که هر چه لازم است نیست و هر چه نباید باشد هست. امر الاقدس الاعلی مطاع.

غلام‌خانه‌زاد: حسین - ۱۵ [ذی‌قعدة]

از تبریز به طهران

به خاک پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظلّ الله - روحنا فداه:

در کمال ضراعت و عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: الآن از اردوی اعتمادالسلطنه خبر رسید که اکثری از اکراد متفرّق شده و از رودخانه آن طرف رفته‌اند. در این سمت رودخانه به جز قدر قلیلی که دله‌دزدی می‌نمایند، نمانده است و آقایان قراپایاق آدم فرستاده اظهار عبودیت نموده، از اعتمادالسلطنه امان خواسته‌اند که به اردوی اعتمادالسلطنه ملحق شوند؛ و همچنین قادر آقا آدم فرستاده بوده است که به اردو خواهم آمد. از اکراد اعراض و اظهار نفرت کرده است. عجالتاً خبری که رسیده بود فوراً جسارت ورزیده، به عرض آستان مبارک رسانید، تا بعد باز هر خبری برسد، فوراً عرضه خواهم داشت. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام‌خانه‌زاد: حسین - ۱۵ [ذی‌قعدة]

از تبریز به طهران

به خاک پای جواهر آسای اقدس اعلی - روحنا فداه:

دو سه روز علی التوالی از طرف هشتروند خبر می‌رسد که بعضی از اکراد مگری به آن سمت هم که قوری‌چای باشد، دستی انداخته‌اند. این غلام جان‌نثار فوراً اسعدالله خان یوزباشی که با پنجاه نفر غلام در میانج پهلوی حاکم گذاشته شده بود، با تلگراف اعلام نموده که به آن طرف برود. سواره ولی‌کانلو را هم از گرمروند خبر نموده که به آن طرف بروند، با سیصد نفر از فوج خلخال؛ و خیلی اسباب وحشت بود. چون از حاکم آنجا خبری نرسیده بود، جسارت به عرض ننمود. امروز کاغذی از آنجا رسید، معلوم شد که از اکراد نبوده‌اند و از طایفه لّه‌بیگ و گورانلو و بعضی چهاردولی بوده‌اند که به اسم اکراد هرزگی نموده‌اند. این غلام قبل از وقت آن تهیه را فرستاده، دویست نفر سوار دیگر هم که از قراجه‌داغ و سایر حاضر نموده و می‌خواست به اردو روانه نماید. قرارداد که از این طرف هشتروند بروند که هر کس هرزگی نموده تنبیه کنند و آن جاها را نظمی داده آسوده کرده، به طرف اردو بروند. میرزا ابوالقاسم مجتهد آن محال هم وحشت نموده، به شهر آمده، او را هم استمالت کرده، قدری هم باروط و سرب و تفنگ هم خواهش کرده، از قورخانه قدغن شد بدهند که برداشته برود آن جاها خودداری نماید. احکام سخت هم به حاکم نوشته فرستاد. از بابت استحضار خاطر مرحمت مظاهر ملوکانه - روحنا فداه - جسارت ورزید. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین - ۱۵ [ذی‌قعدة]

تلگراف حیدرخان تفنگدار از گروس به تبریز مخابره شد

خدمت جناب جلالت‌مآب اجل اکرم اعظم آقای مستوفی الممالک - دام اقباله:

عرض می‌شود: حیدر تفنگدار چهارشنبه چهاردهم، اول طلوع آفتاب از خاک صابین قلعه افشار حرکت، وارد اردوی وزیر فواید شده، از آن جا حرکت کرده، صبح پنجشنبه پانزدهم وارد تلگرافخانه گروس شدم. طول مسافت بیست دو فرسخ است. از

آخر خاک گروس که اول خاک افشار صایین‌قلعه بوده باشد، بعد از ملاقات جناب وزیر فواید اخباراتی که موافق نوشتجات و سایر اخبارات از گوشه و کنار دانسته و فهمیده و جمیع آن نوشتجات را هم از وزیر گرفته ضبط نمودم، حاضر است. قرار بر این شد که خانه‌زاد برود به خاک افشار صایین‌قلعه خدمت خان‌باباخان حاکم افشار، جهت ملاقات حاکم و ملاقات قادر آقا از برای اخبارات صحیح، بلکه آوردن قادر آقا خدمت وزیر فواید. خانه‌زاد هر نوعی که بود خود را به خاک افشار صایین‌قلعه خدمت خان‌باباخان و قادر آقا رساندم. به هر قسم گفتگو که لازم بود و هر قسم اطمینان از طرف دولت لازم بود به قادر آقا دادم که مشارالیه را به اردوی وزیر فواید بیاورم. آخر الامر قرار به قسم خوردن کمترین شد. خانه‌زاد قسم به قرآن از طرف دولت و وزیر خوردم که از برای شما ضرر جانی و مالی نخواهد داشت. در همه این موارد خان‌باباخان هم شرکت داشتند. تا این که قادر آقا را با سه پسر و با صد سوار خودشان از خاک افشار صایین‌قلعه حرکت داده، به اتفاق خان‌باباخان حاکم افشار عازم اردوی وزیر فواید شدیم. آن چه لازمه احترام بود، نسبت به مشارالیه و پسرهای او با سواره وزیر فواید به جا آوردند. پس از آن قرار را به شورا گذاشتند. در باب حرکت از خاک گروس به صایین‌قلعه خانه‌زاد صورت واقعات که در این مدت روی داده بود، از اول تا حال از قادر آقا گرفتم. تلگرافی هم به حضور جناب‌عالی عرض کرده است، گرفتم. در این بین جواب تلگراف را دیدم. از آن جواب چنان معلوم شد از اخبارات افشار صایین‌قلعه خبر صحیح به حضور جناب‌عالی نرسانده‌اند. خانه‌زاد لابد لاعلاج به هر قسم که بود با صورت واقعات خود را به تلگرافخانه رساندم. در این مدت آن چه دانسته و فهمیده چه از قرار نوشتجات و چه از قرار اخبارات گوشه و کنار عرض می‌کنم و خان‌باباخان با قادر آقا هم رفتند خاک صایین‌قلعه افشار برای حفظ آن جا و اردوی وزیر فواید هم از نداشتن قورخانه، سرباز و نداشتن چادر در اول خاک افشار بودند. این روزنامه‌ای است که عرض می‌کنم. حیدرخان تفنگدار در منزل بستگان تپه افشار خان‌باباخان حاکم را ملاقات کرده، قادر آقای مکرری با سه پسر خودش و صد سوار در آن جا حاضر بودند. اولاً قادر آقا را به التفات‌ها و

مرحمت‌های اعلیٰ حضرت شاهنشاه - روحنا فداه - امیدواری‌ها داده، برمراتب عبودیت او افزوده، با کمال صداقت برای جان‌فشانی حاضر و آن چه در این مدت متمرّدین به ساوجبلاغ در آن ناحیه قتل و غارت نموده، از آن‌ها به ظهور رسیده، از این قرار است:

قبل از این مفسده، عبدالقادر پسر شیخ به ارومی رفته بود. محال مرکور و اشنو و لاهیجان را به تمامه به او واگذار نمودند. رئیس‌های این دو سه بلوک را شیخ پیش خودش به خانه برده و آن‌ها را با خود متّفق‌اللفظ کرده و نویده‌های زیاد به آن‌ها داد، مراجعت کردند. در این بین مقدمه حمزه آقا روی داد. حمزه آقا به خانه می‌رود. شیخ عبیدالله مطلع شده، سید کمال الدین و حاجی محمد مدینی را که هر دو از خلفا و اتباع او هستند، به خانه حمزه آقا با نوید زیاد فرستاده، مشاّرالیه حمزه آقا را خواسته بود. نظر به مایوسی خودش از طرف حکومت، سوار شده، اول به خانه محمد آقا رئیس طایفه مامش رفته، ماند آقای پیران و سوار آقای زودی و آقایان زرزی اشنو با چند نفر دیگر از رئیس‌ها همگی به صوابدید دو نفر خلیفه که همراه بوده‌اند، هم قسم می‌شوند. همه آن‌ها متّفقاً به خانه شیخ می‌روند و مجدّداً با حضور شیخ قسم می‌خورند و شیخ هم مدت دو سه سال بوده که در فکر خیالات فاسده و انگیختن فتنه و آشوب بود و از برای او اسباب کار مقدور و موجود نبود. این واقعه که به این تفصیل روی داد، اسباب کار او آماده و خیالات او قوت گرفت. ابتدا شیخ عبدالقادر پسر خودش را به استعداد کامل به اتفاق این اشخاص روانه نموده، اول وارد خاک اشنو شدند. از عشایر و ایلات آن نواحی قریب ده دوازده هزار نفر سواره و پیاده داخل اشنو شدند. از آن جا از راه سول‌بور، رو به ساوجبلاغ رفته، قراپایاق هم تسلیم شد و اکثری از اهل قصبه ساوجبلاغ و سایر طایفه مکرری رفتند و اطاعت نمودند. از آن جا بعد از دو سه روز توقف با این جمعیت و استعداد غفلتاً بر سر میان‌دوآب و آن ناحیه تاخته، به آسانی میان‌دوآب را تصرف نمودند و قتل و غارت و اسیر کردند و آتش زدند. بعد از این قتل و غارت مراجعت به ساوجبلاغ نموده، چند روز در آن جا توقّف نمودند. جماعت مکرری را چه به رضای خود، چه مجبوراً به طرف خود آوردند. درثانی که به جمعیت آن‌ها افزوده شده بود، فوراً مراجعت

به میان‌دوآب می‌نمایند. الآن و بالفعل در کنار تتهو نزدیکی میان‌دوآب اردو زده‌اند، در صدد خرابی هستند. از این سواره و جمعیت از آن جا تا خاک افشار صابین‌قلعه راه‌ها را به کلی مسدود نموده، به طوری که الآن راه عبور کلی مسدود شده، جمعی از آن سوارها الآن در کشاورز و بخار دو سه فرسخی صابین‌قلعه است، شب و روز در آن ناحیه مشغول تاخت و تاز می‌باشند.

تفصیل وقایع همین است که عرض کردم و خود چاکر دیروز با خان‌باباخان و قادر آقا از افشار به اردوی وزیر فواید آمدم و به زیارت جواب تلگراف سرافراز شدم و حال حاضر که از هر چه سؤال فرمایند عرض نمایم. در ساعت حرکت از افشار بعضی به کاغذها دیدم که از صابین‌قلعه به خان‌باباخان حاکم نوشته بودند که اکراد و رمزیار که چند روز قبل آمده، کشاورز را غارت کرده بود، در ثانی آمده بودند که غلّه آن جا را حمل نمایند. سلیم خان چاردولی خبر شده، سر راه را بر آن‌ها گرفته و چند نفری از آن‌ها را زخمی و مقتول نموده و آن اکراد رفته از شیخ استمداد کرده‌اند که با جمعیت کلی آمده از سلیم خان تقاص نمایند. چون سلیم خان خبر شده، فرار کرده و به کوه‌ها رفته است و دسترس به او ندارند. احتمال کلی این است که بر سر صابین‌قلعه بیایند و از خان‌باباخان استمداد کرده‌اند که علاوه بر آن چه سابقاً فرستاده، سوار و پیاده جدیدی به کمک مردم صابین‌قلعه بفرستد و این عریضه خود قادر آقا است:

به جناب اجلّ اکرم آقای مستوفی‌الممالک، تلگراف جناب علی را در جواب تلگراف خود چاکر زیارت کردم. فرموده‌اید که محمدباقر بیگ را با کاغذهای مفصل نزد چاکر فرستاده‌اند. تا به حال نه خود محمدباقر بیگ رسیده و نه تعلیقجات را زیارت کرده‌ام. چند روز قبل که تلگراف جناب عالی را به سرافرازی چاکر و چند نفر دیگر از آقایان مکرری فرمودند، چون همه آقایان بنابر عهد و میثاق و تبعیتی که با هم دارند، در ساوجبلاغ بودند. کمترین تلگراف جناب عالی را برای آن‌ها فرستادم؛ اما از شقاوتی که دارند آن‌ها را گرفته است، جوابی ندادند. فرموده‌اند از چاکر شایسته و مناسب نیست که در این هنگامه بیایم و در خاک سقز راه بروم و حال می‌بایست تمام اهل ساوجبلاغ را

محرک شده باشیم. قربانت شوم! کمترین به اختیار به سقز نیامده و به رضای خود از ساوجبلاغ خارج نشده‌ام؛ بلکه وقتی که دیدم همه آقایان و بیگزاده‌ها و عشایر مگری بدون استثنا با هم عهد و شرط بسته، قسم خورده شده، پشت به نمک دولت کرده‌اند و این چاکر در میان آن‌ها تک و تنها مانده‌ام. محض این که خودم را مثل آن‌ها نمک به حرام دولت نکنم، از همه مال و ملک و عیالم چشم پوشیده و همه را تصدق دولت کرده، همین قدر توانستم که خودم با سه نفر غلامزاده پادشاه و صد نفر سواره از میان آن مفسدین بیرون آمدم و اگر این خاینین دولت هزار نفر و دو هزار نفر بودند، از تصدق سر پادشاه آن قدر استعداد داشتم که بتوانم همه آن‌ها را زیر و زبر بکنم و حاجت به زحمت دولت هم نشود. اما وقتی که همه اهل ولایت، به یک مرتبه مثل آتش مشتعل شدند و جمعیت شیخ عبدالله و همه ایل زراد محال مرکور و قراپاپاق با آن‌ها دست به دست دادند، چاکر همین قدر توانستم که چشم از حقوق دولت و جان‌فشانی خودم نپوشیده، خود را از میان آن‌ها بیرون کشیدم و حالا هم تا هر درجه که دستم برآید، مالم که هرچه بود رفته، جامن را هم با سه پسر در راه دولت می‌دهم و همین جهت بود که شش هفت روز قبل از سقز به افشار آمده، خان‌بابا حاکم افشار را دیدم و از آنجا به اردوی وزیر فواید رفتم، خدمت ایشان رسیدم و حالا هم با غلامزاده‌ها و صد نفر جمعیت مستعدی که همراه دارم، در خاک افشارم و بنا بر اطلاعی که دارم به جناب آقا عرض می‌نمایم که جمعیت این اشرار از سوار و پیاده از پانزده هزار هم بیشتر است و اکثر تفنگ‌های آن‌ها مارتینی است و شیخ عبدالله هم رییس‌های این خیانت کارها را هم عهد و هم قسم کرده است و چون سوای خود ساوجبلاغ سایر محلات بسته به آن را هم یک طرف تا نزدیک صابین‌قلعه و از طرف دیگر تا نزدیک مراغه و بناب تصرف کرده‌اند، باید قشون دولت با استعداد درستی از هر طرف به دفع این مفسدین مشغول شوند که اگر خدای نخواستہ چشم زخمی به قشون دولت برسد و در رفع این جماعت که از جماعت بابی بدتر شده‌اند، تأخیری شود، همه این نواحی از صابین‌قلعه و خمسه و سقز و بانه کردستان از دست خواهد رفت و خیلی لازم است که یک دسته معتبری از قشون دولت از سمت صابین‌قلعه حرکت نماید که صابین‌قلعه با ساوجبلاغ هم خاک است و

اگر این طرف خالی باشد، نمک‌به‌حرام‌ها جرأت به هم رسانیده و همه مردم این طرف متفرق خواهند شد و آن چه در چاکری و نمک‌خوارگی دولت به عقل ناقص‌گردی خودم رسید، عرض کرده‌ام و استدعا دارم که تکلیف این جان‌نثار را معلوم بفرمایند که یک جا بروم و با کدام یک از مأمورین دولت همراه باشم.

کمترین جان‌نثار: قادر

صورت اطلاعات خان‌باباخان:

حدود سپرده به خود را به قدر مقدور از حفظ رعیت پادشاه کوتاهی نکرده، قریب پانصد سوار و پیاده در صایین‌قلعه و سرحدات خود حاضر نموده و آن چه میسر بود اطلاعات خود را در شب و روز به جناب وزیر داده، سیورسات در منازل جهت قشون منصور حاضر کرده و شب و روز خود را مصروف خدمت دارد و همین قدر جسارت می‌کنم. اگر جناب وزیر به غیر از خط راه صایین‌قلعه حرکت نمایند، اولاً صلاح دولت نیست و ثانیاً صایین‌قلعه و افشار مثل محال میان‌دوآب می‌شود و پیش از این تکلیف جسارت ندارد.

عریضة قادر آقا به خاک‌پای مبارک:

تصدّق خاک‌پای مبارک شوم! این قدر شد چاکر قدیمی خانه‌زاد نمک به حرامی نکرد. ملک و مال و عیال و زن و بچه همه را دست دشمن گذاشته که رو سیاه نباشد. همه تصدّق سر اقدس همایونی - روحنا فداه - باشد. این مال و ملک از چاکر نبود، همه را پادشاه به چاکر خانه‌زاد التفات فرموده بود. حالا هم استدعای خانه‌زاد این است که این‌شاء‌الله به سلامتی پادشاه اقدامی بشود که این طایفه‌های شرور که سوای ضرر نفعی برای دولت ندارند، به کلی قتل و غارت شوند که اثری از این‌ها نماند که رعیت پادشاه جم‌جاه از شرّ این‌ها آسوده باشند. در منزل تیکان‌تپه افشار عرض شد. حیدرخان از کیفیت مستحضر شده، خاک‌پای مبارک عرض خواهد کرد.

از تبریز به طهران

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: الآن که یک ساعت از شب جمعه می‌گذرد و پیشخدمت‌باشی حضرت ولیعهد از دهخوارقان وارد شد و می‌گوید روز چهارشنبه صبحی، وقت طلوع آفتاب، به قدر چهارصد سوار کرد از راه کوه و بیراهه به راهنمایی جلیل آقا برادر باباخان آقا وارد دهات دهخوارقان، سه قریه از دهخوارقان و سه چهار قریه از ذره‌جرود تاخته و چند نفر را قتل نموده، از کنار دریای شاهی معاودت به میان‌دوآب نموده‌اند. باز مشارالیه مذکور می‌دارد که در وسط راه یک سواری دیدم می‌آمد و آن سوار مذکور داشت که اعتمادالسلطنه از این حرکت مطلع شد. یک فوج و یک عراده توپ جلوی آن‌ها فرستاده، جمیع اغنام و احشامی که کردها غارت کرده با خود می‌بردند، استرداد نمود و خیلی هم از اکراد کشته شد. لازم گردید که هر دو روایت را به عرض خاک پای مبارک برساند و از نرسیدن سوار دویرن و غیره به اردو خیلی می‌ترسم ندامت کلی حاصل شود. امر، امر، قدر قدرت همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - است.

غلام خان‌زاد: حسین - شب ۱۶ [ذی‌قعدة]

از طهران به تبریز

خدمت جناب مستطاب اجل اشرف مشیرالدوله - زید شوکته:

حسب الامر قدر قدرت مقرر است که نواب لطفعلی خان حاکم ساوجبلاغ را اگر روانه فرموده‌اید، بسیار خوب و آلا الآن مقرر شود راهی شود و به زودی به طهران برسد.

یحیی - ۱۵ ذی‌قعدة

جواب:

جناب جلالت‌مآب معتمدالملک! در فقره فرستادن لطفعلی خان تا دیشب از جانب سنی‌الجوانب همایونی - روحنا فداه - به من فرمایشی نشده بود. دیشب که تلگراف شما

رسید، محصل بر او گماشتم، فردا صبح او را حرکت خواهند داد. به عرض خاک‌پای مبارک برسانید.

حسین - ۱۶ ذی‌قعدة

از تبریز به طهران

به جناب معتمدالملک:

حالا که در تلگرافخانه هستم، تلگرافی از حاجی محمود خان و از تیمور پاشا خان سرتیپ رسید که پریشب یکصد نفر گرد به طرف قریهٔ قپاق تپهٔ سلماس رفته‌اند. آن جا بیست نفر از سوارةٔ طهماسب قلی خان آن جا مشغول عمارت بوده‌اند، آمده‌اند به جلوی آن‌ها نزاع سختی کرده‌اند. آن‌ها را شکست داده، چهار نفر از آن‌ها را کشته‌اند و چهار نفر را هم زنده گرفته‌اند. امروز وارد خوی خواهند کرد. برای استحضار و عرض به خاک‌پای جواهرآسای اقدس اعلیٰ -روحنا فداء- به شما نوشتم که به عرض برسانید. هر طور مقرر می‌شود در باب آن چهار نفر معمول شود.

حسین - ۱۶ ذی‌قعدة

دست‌خط مبارک:

گردن آن چهار نفر را در خوی بزنند و از دروازه‌ها آویزان کنند.

۱۶ [ذی‌قعدة]

از تبریز به طهران

به جناب مخبرالدوله:

اوامر و فرمایشات همایون شاهنشاهی -روحنا فداء- را که ابلاغ داشته بودید و سواد عریضهٔ تلگرافی طولانی وزیر فواید را هم تلگراف نموده بودید، مطلع و مستحضر شدم. وزیر فواید اکثر معروضات خودش را درست عرض نموده است. بر حسب امر قدر قدرت همایونی -روحنا فداء- چادر یک فوج و شانزده هزار و هشتصد عدد فشنگ که در

قورخانه تبریز همین قدر موجود بود، سه روز است به اردوی اعتمادالسلطنه فرستاده که به موجب تلگراف همایونی به مراغه بفرستد تا فوج وارد مراغه شده، چادر و فشنگ را دریافت نموده، به اردو ملحق شود. بعد از مراجعه به ثبت قورخانه خوی معلوم شد سیصد هزار فشنگ که به تفنگ فوج گروس می خورد، در قورخانه خوی موجود است. دیروز تلگراف موگدی به خوی نموده ام که یکصد هزار از آن فشنگ بار کرده بفرستند. امروز بار کرده اند. سه روز دیگر وارد تبریز می شود. همان دقیقه ورود به اردو خواهیم فرستاد که به فوج گروس داده شود؛ لیکن از قراری که می گویند راه فیما بین مراغه و صابین قلعه اغتشاش دارد. نمی دانم خواهند توانست بدون فشنگ خود را به مراغه رسانید یا خیر؟ مراتب را عرض کنید. سوار دویرن نرسید و خیلی می ترسم نداشتن سوار اسباب دهن کجی شود. اگر در نزد شما خبر صحیح و صریحی از حرکت سوار هست، هر قدر زودتر ممکن است، اخبار نمایید.

حسین - ۱۵ [ذی قعدة]

دست خط مبارک:

مخبرالدوله! جواب به مشیرالدوله بزن: فشنگ و چاشنی به ترک سوارة قزوین از اردوی حشمتالدوله فرستاده شد. شما هم بفرستید. هر کدام زودتر به فوج گروس رسید، بهتر. سوارة دویرن یقین امروز فردا خواهد رسید. شما معلوم بکنید که به کجا رسیده اند و به عرض برسانید.

۱۵ [ذی قعدة]

دست خط مبارک به تبریز:

به مشیرالدوله زده شود: تلگراف شما و سواد کاغذ گلایی آقا را دیدم. بسیار خوب است که میانه حضرات مخالفت انداخته، جمعیتشان را درهم بزنند و بعد عقب مخالفین را گرفته تا به سرحد و خانه شان برسند، همه را این شاء الله قتل نمایند. البته خیلی

ترغیب بکنید و هر خبری باشد خیلی زود به عرض برسانید. در فقرة سواره دویرن این پدرسوخته‌ها حالا ده روز است رفته‌اند، نمی‌دانم کدام جهنم هستند؟ هر خبری از آن‌ها شد، به عرض برسانید. فوج گروس در میانه مانده است معطل. یک سه ماهه موجب علاوه بر شش ماهه داده‌ام، با جیره‌ای که نه ماهه گرفته‌اند. برای بی‌اسبایی نمی‌توانند حرکت کنند. اول که حکم مأموریت فوج گروس شد، فوراً به ولیعهد تلگراف کردم که چادر و فشنگ و چاشنی به زودی به این فوج برسانند. اطمینان دادند که فرستادیم، و آلا من می‌توانستم تا به حال هزار دفعه از طهران به آن فوج اسباب رسانده باشم. حالا هم نمی‌دانم شما چه کرده‌اید؟ اسباب این فوج را فرستاده‌اید یا نه؟ حقیقت را درست عرض کنید و کجا به آن‌ها خواه داد؟ و اقبال‌الدوله تیمور پاشا با جمعیت و قشون ارومی و خوی و ماکو نمی‌دانم مرده‌اند؟ مرده‌شور این‌ها را ببرد! عثمان آقای کورک از سردشت حرکت می‌کند، ملحق به اردوی اشرار می‌شود، از این صاحب‌منصبان و بزرگان و حکام خودمان به جز ترس و عجز و انکسار امروز و فردا هیچ چیز دیگر دیده نمی‌شود و نمک دولت بر همه حرام باشد. مرده‌شور همه را ببرد. با این وضع نوکری آن‌ها این مسئله را هم معجلاً به اعتمادالسلطنه حالی کنید که مبدا حرف‌های طرف اشرار مبنی بر حيله و تدویر باشد و بخواهند از روی فریب و تقلب کار تازه صورت بدهند.

۱۵ [ذی‌قعدة]

از گروس

در جواب ابلاغ دست‌خط مبارک به جناب مخبرالدوله:

همان طور که دیروز که چهارشنبه چهاردهم بود، به خاک‌پای اقدس عرض کرده‌ام، فوج را حرکت داده به تیکان تپه افشار آمده‌ام و فردا که جمعه است، از اینجا با سواره دویرن و یکصد سوار قادر آقا به چراغ تپه افشار و از آن جا از راه اورباد معجلاً به اردوی اعتمادالسلطنه می‌رسانم. خاطر مبارک اقدس مطمئن باشد.

وزیر فواید عامه - ۱۶ [ذی‌قعدة]

دست خط مبارک:

۱۶ ذی قعدة

بعینها به جناب مشیرالدوله حالا بزنند.

از تبریز به طهران

حضور جناب جلالت‌مآب مخبرالدوله:

تلگراف‌ها از خوی آمده است. حضرت اجل اشرف فرمودند به نظر مبارک برسانید.

چاکر: آقاخان

خوی به تبریز

حضور حضرت اشرف اکرم - روحی فداه:

الآن کاغذی از سلماس رسید. احوالات ارومی را بدین قرار نوشته‌اند که به جهت اطلاع عرض می‌شود. به عین سواد همان کاغذ را نقل می‌نماید: آن طرف گدوک ارومی خیلی خیلی مغشوش است. حتی قاصد که تلگراف حضرت اجل امجد سپهسالار اعظم - ظلّه العالی - را برده بود، برگشت که نتوانسته است برود. تلگراف برای تحقیق حالت اردوی اقبال‌الدوله می‌برد و معاودت کرده، لیکن مسلم است که دو مرتبه مابین پسر شیخ و اردوی اقبال‌الدوله در جلو دهات اقبال‌الدوله نزدیک عسکرآباد و بدل‌بو و کوس و نخجوان، ...^۱ سه فرسخ به ارومی است، جنگ شده، صدای توپ به قوشچی و قولنجی می‌آمده است. از قرار تقریر تا روز قبل خبر شکست از طرفین نرسید. می‌گویند از کُرد زیاد تلف شده، یعنی به جهت توپ از سرباز هم هفتاد هشتاد نفر مذکور.

تیمور - شب ۱۷ [ذی قعدة]

از تبریز به طهران

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاهی - روحنا فداه:

عرضه می‌دارد: الآن تلگرافی از خوی و نوشته‌ای از امامقلی میرزا از شیشوان و

^۱. چند کلمه از اینجا در نسخه ناخواناست.

نوشته‌ای از مراغه بعضی از اهالی مراغه رسیده بود که تمام آن‌ها را عیناً به جهت استحضار خاطر انور تلگراف نمودم و به جهت اردوی اعتمادالسلطنه و اردوی اقبال‌الدوله کمال تشویش را دارم. پول و قورخانه و چادر که به جهت اعتمادالسلطنه فرستاده‌ام، در سه فرسخی بناب معطل شده‌اند و از بابت محاربه که فیما بین اردو و کردها در میان بوده است، تا پریروز عصر نتوانسته بودند به اردو ملحق شوند. از قراری که معلوم می‌شود گویا شنیده‌اند اردوی حشمت‌الدوله خواهد رسید. می‌گویند خود شیخ آمده است که تا ورود اردو یک قدرت‌نمایی بکند. خدا خانه آن‌هایی که تأخیر در فرستادن سوار دویرن نمودند، خراب کند که این زحمت‌ها و توقف بیست روز اردو بدون حرکت که مایه کثرت جسارت کردها گردید، عدم سوار بود و باز تا فردا هر خبری برسد که إن شاء الله خوب خواهد بود، به عرض آستان مبارک می‌رسانم. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - شب ۱۷ [ذی قعدة]

از تبریز به طهران

حضور جناب جلالت‌آب مخبرالدوله:

کاغذی است که ملاهای مراغه به جناب مستطاب اجل نوشته‌اند. به حضور مبارک

برسانید:

آقا خان! به شرف عرض حضور مبارک حضرت اجل افخم سپهسالار اعظم -مدّ ظلّه- می‌رساند از تشریف‌فرمایی حضرت اجل اکرم افخم کمال امیدواری و خوشحالی برای ضعف و رعایا حاصل آمد و کمال تشکر حاصل شد. دعاگویان را لازم و واجب است که احوالات و اوضاع شهر مراغه را مفصلاً به عرض حضور مبارک رسانیده، امید إن شاء الله تعالی مثل عریضجات سابق نشود که هر قدر عریضه و شرح احوالات و اوضاع را نوشته و عریضه گردید، ثمری نبخشید. اختصار از ابتدای شادی و محال گاودل و ساتمش و مراجو و بناجو را تماماً قتل و غارت نمودند. آن چه اسیر بردنی بودند بردند و آن چه که پرده ناموس مردم بود از دریدن مضایقه نکردند و آن چه از آذوقه و علف که نتوانسته حمل و نقل بکنند، همه آن‌ها را آتش زدند، الآن می‌سوزد. از ابتدای این واقعه دفعات

عریضه به حضور امنای دولت عرض شد. همه را سهل شمردند و جواب‌های بی‌ثمر رسید؛ و تمامی باغات و حاصل که در خارج داشتند بردند. قریب پنج روز است که سوار به قدر دو هزار نفر اطراف مراغه را گرفتند و شب یکشنبه که دهم شهر حال است، دور شهر آمدند، قدری زد و خورد شده، به قدر نیم فرسخی مراغه ایستاده‌اند. دیروز که یازدهم شهر بود، سرکار مقرب‌الخاقان علی‌خان حاکم و دعا‌گویان و رعایا با عریضه و اصرار یک عراده توپ و دو فوج سرباز مقرب‌الخاقان جنرال را فرستادند؛ لیکن به قدر کفاف قورخانه ندارند. حالا هم به قدر هزار نفر سوار قوری‌چای را رفته، چاپیده و به هشت‌رود می‌روند. این فقره هم موجب وحشت فوج جنرال شده، دور نیست این فوج هم متفرق شود. به جهت این که خبر آمد که اهل و عیال ایشان دست دشمن دین و دولت مانده و شهر را هم محاصره کرده، الآن در محاصره است. لازم گردید مراتب را به عرض حضور مبارک عرضه‌داشت نماید که اگر تا سه روز سواره و قورخانه و فوج به مراغه نرسد، اموال سهل است، قتل عام و غارت، و اهل و عیال رعایا هم اسیر خواهند نمود و اردویی که در بناب زده‌اند، ابدأ ثمری ندارند. تمام اطراف اردو را می‌چاپند و می‌گویند ما مأذون به دعوا کردن نیستیم! و ملفوفه فرمان حضرت اسعد والا - روحی فداه - را زیارت کردیم که به قدر هزار و پانصد سوار در اردو دارد؛ ولی در اردو از دویست نفر سوار زیاده ندارد و همه را اشتباه کرده‌اند.

هدایت موسوی، فضل الله الموسوی، ابوالقاسم اسمعیل الله - ۱۷ [ذی‌قعدة]

از تبریز:

به عرض خاک‌پای جواهرآسای مبارک همایونی شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه - می‌رساند: این مقابله و دعوایی که دو روز است اکراد با اردوی اعتمادالسلطنه دارند تا حال که خبری نیست، ولی در تصوّر از دو حال خارج نیست: یا این‌شاءالله تعالی مقاومت و غلبه به هم رسیده و اکراد را از تعرض به اردو ممنوع و متفرق ساخته‌اند، یا خدای نخواستہ به عکس غلبه به هم رسیده است. در صورت اوّل هم البته ضعف کلی از اتلاف قورخانه و قشون دست خواهد داد و از طرف تبریز هیچ قوت و اسباب تقویتی برای آن‌ها

نداریم؛ و اگر حالت ثانوی خدای نخواستہ، باشد کہ البتہ کراد رو بہ شهر تبریز حرکت خواهند کرد. برای مدافعه باز اسبابی نیست. چیزی کہ در نظر است همان قشون و اردوی حشمت‌الدولہ است. حالا عقیدہٴ غلام خانہ‌زاد حفظ شهر و رسانیدن قوت از عقب بہ اردوی اعتمادالسلطنہ است؛ چرا کہ ساوجبلاغ یاغی و جلگہٴ مراغہ و میان‌دوآب و غیرہ تمام ویران و خراب. در این صورت این خط حرکت و سیر اردوی حشمت‌الدولہ مطول و بلافایده است. اگر صلاح می‌دانند از قزوین امر ملوکانہ شرف صدور یابد کہ حشمت‌الدولہ از راه مندرون آذربایجان بہ سمت تبریز الی حاجی‌آقا با کمال عجلہ بیایند. ہرگاہ برای اعتمادالسلطنہ چندان ضعفی إن شاء اللہ حاصل نشدہ و اطراف شهر تبریز محفوظ ماندہ باشد و سوارہ و جمعیت از طرف اردبیل و مشکین کہ خواهد رسید، ممکن است یا از راه ہشترود کج کردہ، حوالی میان‌دوآب بیرون بیایند. این رای و عقیدہ‌ای است کہ اینجا می‌دهند. موقوف بہ رای مبارک و امر ہمایونی -روحنا فداه- است. دیروز قریب سیصد سوار از راه ہشترود بہ اردوی اعتمادالسلطنہ فرستادہ کہ راه ہشترود را ہمہ جا حفظ کردہ بہ اردو بروند. از گیرانلو ہم بہ قدر دوپست سوار خواستہ بودم. الان خبر رسید کہ حرکت کردہ و از راه قوری چای بہ بناب رفتہ‌اند. فضل خداوند و اقبال شاہنشاه -روحنا فداه- معین است، إن شاء اللہ تعالی.

غلام خانہ‌زاد: حسین - شب ۱۷ ذی‌قعدة

دست خط مبارک بہ تبریز:

جناب مشیرالدولہ! در تلگراف دیشب خود نوشتہ بودید کہ اردوی حشمت‌الدولہ را خود را عوض کردہ مستقیماً بہ تبریز بیاید. این رای شما مخالف قواعد لشکرکشی و قوانین عسکریہ است. بر فرض این احتمال کہ اکراد بہ سمت تبریز می‌آمدند، باز ہم استیصال آن‌ها در عقب و از بنگاہ آن‌ها مناسب بود کہ وقتی راه گریز و بازگشت آن‌ها بستہ شود، همان رعیت دہات برای تمام کردن آن‌ها کافی است. طرح صحیح ہمین است کہ معین شدہ است و باید حرکت این اردوی نظامی از سمت سرحدات گردنشین

باشد که عقب آن‌ها را گرفته و به سرخانه و مسکن آن‌ها بروند و إن شاء الله تعالی همین طرح و رفتن اردو از ساوجبلاغ و سرحدات کردستانات فواید زیاد خواهد داشت.

۱۷ [ذی‌قعدة]

جواب

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط مبارک تلگرافی همایونی - روحنا فداه - مشرف و مباهی گردید. این که مرقوم شده است موافق علم قشون‌کشی عزیمت اردوی حشمت‌الدوله از راه گروس اصلح است، البته هر آنچه به نظر مبارک صواب و مناسب بیاید عین صلاح خواهد بود؛ لیکن خیلی تأکید به معزی‌الیه مرقوم شود که بدون لنگ و تأخیر منزل به منزل بیاید که حالا دیگر یک دقیقه غفلت اسباب ضرر و خسارت است. تلگرافی از اقبال‌الدوله به عنوان فدوی خان‌زاد رسیده بود. با تلگرافی که از راه سلماس به تیمور پاشاخان به خوی فرستاده بودند، هر دو را عیناً به جهت استحضار خاطر خطیر انور ملوکانه تلگراف کردم. در جواب به اقبال‌الدوله نوشتم که هر لفظ تسلیم شهر را به زبان بیاورد، قطعاً پادشاه - روحنا فداه - زبان او را خواهد برید. با دل قوی دو روزی خودداری کن. تیمور پاشا با شش هزار جمعیت و شش عراده توپ و قورخانه خیلی معتبر به جهت اعانت تو خواهد رسید. به تیمور پاشا تلگراف کردم که این قدر در خوی معطل شدی و بهانه‌های بی‌جا آوردی که کار اقبال‌الدوله به اینجا کشید. حالا هم اگر باز در سلماس معطل شده و فردا که روز یک شنبه است، خود را به او نرسانیده و این شیخ را دفع نکرده‌اید و وهنی به جهت اقبال‌الدوله حاصل شود، این وهن را دولت مستقیماً از تو خواهد دانست، نه از شیخ. إن شاء الله به رسیدن تیمور پاشا کار ارومیه خوب خواهد شد. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین - ۱۷ ذی‌قعدة

از تبریز:

سواد کاغذ جنرال که از طرف مراغه رسیده است، در روز چهارشنبه موافق کاغذ جنرال سه ساعت آفتاب روز سه شنبه سیزدهم مانده دیده شد که قریهٔ پهرآباد که یک توپ‌رس به شهر مراغه است، علف‌های آن جا را آتش زده‌اند. دانست که از سوارة اکراد بی‌پروایی و جسارت نموده، چون که این چاکر سوارة ابوالجمعی نداشت، ناچار از صاحب‌منصبان دو فوج سی چهل نفر سرباز پیاده، به آن ده فرستاد. صاحب‌منصب و سرباز رفته، دو ساعت و نیم از شب گذشته، مراجعت و سه نیزه سر و یک نفر زنده از اکراد آوردند. صبح امروز چهارشنبه چاکر به ملاقات علی‌خان حاکم مراغه رفته بود. دو سه نفر از علمای مراغه با قاسم‌خان سرتیپ آمده مذکور داشتند که در پایین شهر در دو فرسخی سواری و پیاده اکراد دیده شده. اگر سرباز به امداد بدهید به آن جا خواهیم رفت. این چاکر دوپست نفر سرباز با صاحب‌منصبان خوب روانه نموده رفتند. بعد از پنج ساعت، مراجعت و معلوم گردید که سرباز و صاحب‌منصب مأموره از دو فوج نهایت جلادت را به عمل آورده، قریب سی و پنج نیزه سر از اکراد حاضر اردو ساختند. جزئی سواری داشتند فرار کردند. [ذی‌قعدة] ۱۷

از تبریز

به خاک‌پای اعلیٰ حضرت اقدس ملوکانه - روحنا فداه:

تلگرافی از اقبال‌الدوله و تیمور پاشا خان رسید که این غلام لازم دانست به خاک‌پای همایونی عرض نماید؛ لهذا جسارت ورزید. کمترین غلام: مظفرالدین

ارومی به تبریز

حضور حضرت اشرف اجلّ اکرم سپهسالار اعظم - دام اقباله:

اولاً از این که آذربایجان به مقدم حضرت‌عالی مزین شده، مایهٔ حیات تازه و تشکر بی‌اندازه است؛ ثانیاً البته احوالات کردستان را عموماً خاطر مبارک استحضار حاصل فرموده و عرایض فدوی به حضور ارفع والا - روحی فداه - تا حال عرض شده رسیده.

قشون ارومی را استحضار دارند دو فوج است و دویست سوار از پا افتاده افشار که از سفر برگشته، اسمی دارد. هر چه استعداد خواستم که جلوی این اکراد را بگیرم، این قدر تأخیر شد که اکراد از سه طرف فدویان را احاطه کردند. یک فوج شیخ علی خان در پنجم شهر حال به فدوی رسید. قشون اکراد به قدر هفت هزار از برادوست به جلگه ارومی وارد شدند. فدوی هم به جلوی آنها حرکت کرده، شش روز است که در این طرف جنگ سخت است. دیروز که پانزدهم بود، غروب از شهر کاغذ رسید، دو ساعت مانده به غروب قشون شیخ و خودش از طرف مرکور اردکوه سیر که یک فرسخ به شهر است و قونسول انگلیس و حکیم صاحب را به شهر نزد نایب الحکومه و اهالی شهر فرستاده که تسلیم شوید، و آلا قتل و غارت خواهیم کرد و آنها هم کمال ایستادگی را کرده اند که جنگ خواهیم کرد. قونسول خواهش کرده که از طرفین اقدام نشود، من خودم با تبریز سؤال و جواب کنم. باری، اهالی شهر ایستادگی را دارند. فدوی هم لایدم این طرف را تخلیه کرده، از آن طرف به مقابل آنها بروم. از تیمور پاشا خان هم که خبری با این تأکیدات نشد. این فدوی با جان و مال اولاد و عیال [و] رعیت تا جان دارد، در جان نثاری ثابت قدم خواهد بود؛ ولی دو روزه استعداد نرسانید، کار مشکل است. ولایت به باد خواهد رفت. ارومی یک عمده دیگر دارد، دو و نصفه نوکر و رعیت سنی است. استعداد خارجی فوری نرسد می ترسم به میان ولایت نوکر نفاق افتاده، جان و مال مردم به هدر برود. جای دقیقه ای تأمل نیست. از قرار خبر ثانی مشاوره قونسول را به سه روز قرار داده اند، شانزدهم عرض شد.

امامقلی افشار

از خوی به تبریز

حضور حضرت اشرف - روحی فداه:

کاغذ اقبال الدوله است: سه فرسخ به سلماس مانده رسید. گفتم متن را با تلگراف عرض کنند. زیاد متوختش است. فدوی چاپاری رفتیم. همه ولایت ارومیه و غیره زیاد

متوحش گشته‌اند. حکم فرمایید حاکم و غیره از خوی بار قورخانه را بگیرند در سلماس امشب فوری برسانند. فدوی رفتم تا خدا چه خواهد. یک عرآده توپ و یک عرآده قُپتَز گرفته‌اند. قشون همه به شهر جمع شده‌اند. به جهت اطلاع عرض شد.

تیمور

فدایت شوم! این طور به حمایت می‌آیند، شهر از دست رفت. افشار تمام شد. این طور که شما آرام می‌آیید وقتی خواهید رسید که همه کار از کار گذشته. امروز که روز پنج‌شنبه است، شیخ قرار داده بوده است که به شهر برود. اهالی امتناع داشته‌اند. قونسول انگلیس رقعہ‌ای به عبدالعلی خان نوشته است، سواد او را فرستادم. لابد ماندم اردو را از این جا حرکت داده و روانه شهر شوم. هر جا این نوشته به سرکار برسد، باید منزل در جایی نکرده، خود را به شهر برسانید. اگر به فوج افشار امید دارید، آن‌ها هم از خانه و زندگی خود می‌ترسند. خلاصه، دیگر آب نخورید که همه از دست می‌رود.

اقبال الوله

سواد کاغذ قونسول:

سرکار عبدالعلی خان را سلام می‌رسانم. خیال شیخ همین است وقت ظهر به طرف شهر بیاید. هرگاه نتوانید که شهر نگاه دارید تسلیم شدن مصلحت است. دوستدار آسودگی اهل شهر را ملاحظه دارد؛ والسلام.

۱۷ [ذی‌قعدة]

از تبریز به طهران

به عرض خاک پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری می‌رساند: الآن که صبح روز شنبه است، دو خبر خوب رسیده است که فوراً جسارت ورزیده به عرض آستان مبارک می‌رسانم: اولاً به طور یقین سوار گرد به هشتروند نیامده است. همان ایل لَله‌بیگ پدر سوخته بوده‌اند که خود را به

هیئت گُرد کرده و مردم به وحشت افتاده، دهات را تخلیه نموده بودند و خبر صحیح رسید که بحمدالله هشتروند امن و امان و مردم همه مراجعت نموده، به ألكة خود نشسته‌اند؛ ثانیاً اکرادی که چند قریه از دهات دیزجرود را نهب نموده و مال و حشم آن جا را می‌برده‌اند، چنان چه سابقاً به طور ترید عرض نموده بودم، حالا به طور تصریح عرضه می‌دارم که اعتمادالسلطنه یک فوج و یک عرّاده توپ جلوی آن‌ها فرستاده، جمیع احشام منهبوبه را استرداد و به قدر هشتصد نفر گُرد مقتول نموده است و پس از او فیما بین اردو و اکراد محاربه بوده است که این شخص خارج شده است. امید دارم إن شاءالله تا عصر اخبار خیلی خوب از اردو برسد و به عرض آستان مبارک برسانم. الآن هم پست مراغه وارد شد. نوشته از جنرال داشت که مشعر بر دو فتح مختصر در مراغه بود. آن چه دایر به این فقره بود، خارج‌نویس کرده، در ذیل همین عریضه تلگرافی به عرض خاک‌پای مبارک خواهد رسید. همین ورود پست از مراغه خودش یک دلیل بزرگی بر این است راه می‌باشد. زیاده جسارت است. امرالاقصدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین - ۱۷ ذی‌قعدة

از تبریز به طهران

به عرض خاک‌پای جواهر آسای اقدس همایونی شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری می‌رساند: بعد از عرض عریضه تلگرافی صبح، الآن مجدداً چند نفر از اردوی اعتمادالسلطنه وارد شدند. بحمدالله فتح بسیار نمایانی کرده، علاوه بر دو هزار نفر مقتول شده‌اند. گلابی آقا هم به اردو آمده است. اعتمادالسلطنه او را نگاه داشته و فرستاده است که سواره او یراق چین شده، داخل اردو شوند. سوار رضا به یراق چین شدن نداده، اعتمادالسلطنه هم راضی نشده بود که با اسلحه داخل اردو شوند. گلابی آقا خواسته بود خودش برود سوارها را بیاورد. اعتمادالسلطنه راضی به رفتن گلابی آقا نشده بود. اشخاصی که وارد اردو شده‌اند، هشت نفر بوده‌اند. این راوی گلابی

آقا را شناخته، آن هفت نفر را نشناخته است و این شخص راوی که خیلی فهمیده حرف می‌زند می‌گفت اگر پانصد سوار در اردو بود، امروز یک نفر کُرد در خاک مراغه نمانده بود و می‌گوید چاپار اعتمادالسلطنه هم تا عصر خواهد رسید. الحمدلله حضرت ولیعهد و این خانه‌زاد امروز از استماع این اخبار کمال وجد را داشته و از صمیم قلب دعا به وجود مسعود مبارک می‌نماییم. إن شاء الله باز تا عصر اخبار تازه به عرض آستان مبارک خواهد رسید. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد حسین - ۱۷ [ذی‌قعدة]

جناب جلالت‌مآب معتمدالملک! چون نوشته‌اید مقرر فرموده‌اند که در تلگرافخانه بنشینند تا خبر واصله از اعتمادالسلطنه را ببرید، لهذا می‌نویسم که الآن قاصد اعتمادالسلطنه رسید و نوشتجات مورخه شب جمعه شانزدهم مشارالیه را آورد. ورود گلابی آقا را با پسرها و برادرزاده‌های او به اردو نوشته بود و سوارهای مشارالیه هم که به قدر هشتصد نفر می‌شوند. از اردوی پسر شیخ خارج شده و جنگ نمی‌کرده‌اند؛ لیکن اعتمادالسلطنه هم احتیاط نموده، آن‌ها را به اردوی خود با اسلحه راه نمی‌داده است. پسر شیخ با سوارها به اردو حمله آورده و این‌ها هم سوار را به ساچمه توپ گرفته‌اند. اعتمادالسلطنه عدد مقتولین آن‌ها را متجاوز از پانصد نفر نوشته است. بعد از یأس از اردو یک حمله دیگر به بناب برده‌اند. چون سنگر و سیبه‌بندی آن جا مضبوط بوده است، چند نفری هم از اکراد در آن جا کشته شده، مراجعت نموده‌اند؛ لیکن سوار کلیتاً از اطراف اردو متفرق نبوده است، باز تیر می‌انداخته و به زور توپ عقب می‌رفته‌اند. اعتمادالسلطنه شکایت زیاد از نبودن سوار می‌کرده است و قورخانه و سوار خواسته بود. قورخانه که از این جا به صحابت محمدصادق خان آجودانباشی فرستاده شده است، همان شب می‌رسیده است. اگر وزیر فواید هم با فوج و سوار گروس برسد، کار اعتمادالسلطنه خوب، و آلاً محل احتیاط است. فردا هم به قدر ششصد تیر ساچمه به جهت توپ شش پوند و قپنز دوازده پوند با هزار زحمت حاضر شده است، به اردو

می‌فرستم. در این جنگ از قشون دولت بحمدالله به جز قدر بسیار قلیل تلف نشده، لیکن از شتر و غیره خیلی تلف گردیده. خلاصه راپورت اعتمادالسلطنه این است که نوشته شد. به عرض خاک‌پای انور برسانید.

حسین - ۱۷ [ذی‌قعدة]

از قزوین به طهران:

روزنامه اردو که صبح روز شنبه از اردو رسیده، وقایع اتفاقیه اردو که با تلگراف به حضور مبارک حضرت والا امیرکبیر - روحی فدا - عرض می‌شود، صبح جمعه شانزدهم شهر ذی‌قعدة ۱۲۹۷ [۱۲] اردوی کیوان پوی از هزارجریب قزوین به این ترتیب حرکت نمودند.

قراول سواره بختیاری:

قسمت اول: به فاصله نیم ساعت دو فوج قزوین.

قسمت دوم: دو فوج خاصه و ایلات.

قسمت سیم: توپخانه قدیم و جدید.

قسمت چهارم: رژیمان اول و شاسور.

قسمت چهارم به جهت دوری راه وقت غروب به منزل رسید. یکصد و پنجاه رأس اسب از ابهرود رسید. در این منزل صبح اسبها عوض خواهد شد. واگنر خواهش کرد و این بنده تصدیق نمود که از این اسبهای قدیم که همراه بود بیست و چهار رأس از برای دو باطری اسب احتیاطاً همراه ببریم و از لوازم است؛ لهذا نگاه داشتیم، در هر منزلی قرار دادم دو نفر سوار از اکراد قزوین متوقف باشند برای رساندن روزنامه یومیه اردو. از این سوارها به نوبه روزنامه اردو منزل به منزل به همدیگر بدهند که زودتر به تلگرافخانه قزوین برسد و مخابره نمایند که از نظر مبارک بگذرد. هاشم‌بیگ قورخانه‌چی دو ساعت از روز رفته، وارد قزوین شد و از او احوالات قورخانه را تحقیق کردم. تقریباً چیزی گفت، لیکن محل اعتنا نبود و گفتم صورت صحیح بیاورد که از روی تحقیق به حضور مبارک

عرض کنم. چون راه آمده بود و مال‌هایش خسته بود، قرار دادم بعد از ظهر حرکت نماید و خود را به سیاه‌دمن برساند؛ لیکن گمان ندارم تا نصف شب برسد. در این منزل بعلت کارهای زیاد و تنگی وقت مجال تحقیق و عرض نخواهد بود. از منزل فردا که نهایند است، إن شاء الله عرض خواهم کرد. در این منزل قراول اردو را به قاعدهٔ جنگ و احتیاط قرار دادم. به این تفصیل که قراولان مخصوص پیش روی افواج که همیشه هستند، غیر از آن قراول چهل نفر دیگر پنجاه قدم از قراولان مخصوص دورتر دور اردو قراول باشند و یک گروهان هم همیشه با اسلحه و لباس حاضر باشند که هر زمان خبری برسد، فوراً از چادرهای خود بیرون آمده، حاضر حکم شوند. در این ترتیب هر شب با گردش قراول‌های کل اردو به عهدهٔ یک نفر از سرهنگان فوج است که دور اردو را بگردد و از قراولان اردو باخبر باشد و امشب به عهدهٔ فوج اول خاصه است و هر شب به ترتیب به عهدهٔ یکی از افواج حاضر خواهد بود.

در باب چهارصد هزار فشنگ که برای افواج اربعهٔ همدان مقرر رفته بود، با هاشم‌بیگ فرستاده شده است. جواب این فرمایش را هم بعد از تحقیق عرض خواهم کرد.

حمزه - ۱۷ ذی‌قعدة

دست خط مبارک به تبریز:

جواب مشیرالدوله بزند: این کهن نوشته‌اید فکری برای قورخانهٔ تبریز بشود، نمی‌دانم چه باید کرد؟ قورخانه در طهران حاضر است؛ اما بار شده به تبریز برسد، آیا به کار حالیهٔ شما می‌خورد یا نه؟ هر قدر قورخانه بخواهید حالا بار کرده می‌فرستم. اما شما فکر کار حالیهٔ فوری را باید بکنید. رساندن قشون از فوج و سوار و قورخانه به اردوی اعتمادالسلطنه از نماز واجب‌تر است؛ مثلاً یک فوج هم از افواج حاضر تبریز را با استعداد و قورخانه و یک دویست سواری بفرستید باز خوب است. باقی را برای احتیاط شهر تبریز نگاه بدارید. اعتمادالسلطنه نوشته است هیچ فشنگ و قورخانه باقی نمانده است. از

این خیلی می‌ترسم. اردوی بی‌قورخانه و فشنگ چه خواهد شد؟ هر طور است فشنگ و قورخانه به او برسانید. من نمی‌دانم فشنگی که برای فوج گروس فرستاده‌اید کجا است و چه شده است؟ و چه قدر فشنگ فرستاده‌اید؟ کارهای فوری حالا باید کرد و باید شب و روز کار کرد، تا این‌شاءالله به جایی برسد.

۱۸ [ذی‌قعدة]

دست خط مبارک:

به تیمور پاشا از قول من تلگراف بکنید که اگر وهنی در کار ارومیه و اقبال‌الدوله خدا نکرده حاصل بشود، مسئول تو هستی و دیگر از زندگی خود بگذر. او را حتما زود زود حرکت بدهید، این‌شاءالله.

۱۸ [ذی‌قعدة]

از تبریز به طهران:

قربان خاک‌پای مبارک همایونت شوم! بحمدالله والمنه الآن خبر فتح کامل اعتمادالسلطنه رسید و اکراد کلاً متفرق شده، عین کاغذ اعتمادالسلطنه تلگراف خواهد شد. هزار مرتبه شکر به درگاه خداوند، هزار مرتبه جانم تصدق خاک‌پای مبارک گردد.
غلام‌خانه‌زاد: حسین - ۱۸ ذی‌قعدة

از تبریز به طهران:

روزنامه وقایع اردوی دولتی مأمور قلع و قمع اکراد خدمت جناب جلالت‌مآب مخبرالدوله: دیشب که شب جمعه بود و سه ساعت از شب گذشته بود، روزنامه مفصل عرض کرد تا آن وقت حقیقت کار خیلی سخت شده بود و در دو شبانه روز چهارشنبه و پنجشنبه یک نفر از اهل اردو آرام نگرفته، فرصت نان و آب خوردن نداشتند. تا نصف شب جمعه حمله‌های پی در پی به اردو آورده، با تفنگ‌های مارتینی شلیک‌ها کردند. از اطراف اردو هم مثل آتش شلیک توپ و تفنگ کردند. بحمدالله از اقبال مصون از زوال

شاهنشاه اسلامیان‌پناه - روح‌العالمین فداہ - شکست‌خوردہ، از اطراف اردو دور شدند. کار به جایی رسید کہ بعضی از سرباز با سرنیزہ پیش از اردو حرکت کردہ، آن‌ها را تعاقب کردند و از دور اردو دور شدند. تا دو ساعت از روز گذشتہ میانہٴ بناب و اردو را قراول سرباز گذاشتہ، طوری کرد کہ آمد و رفت بہ بناب توان کرد. سہ ساعت از روز گذشتہ، باز سہ چہار ہزار سوارہ و پیادہ اجماع کردہ، بہ دور اردو آمدند. مجدداً تا دو سہ ساعت جنگ سختی کردند. بحمداللہ از توجہ انبیا و اولیا و قوت بخت ہمایون شاهنشاه اسلام‌پناہ چنان شکست خوردہ فرار کردند کہ حالا وقت ظہر جمعہ است آثاری از اطراف اردو از آن‌ها ظاہر نیست. چند نفر از سوارہ و سرباز تا تیررس اردو آن‌ها را تعاقب کردہ و دوازده نفر را کشتہ، سرش را بریدہ آوردند. فدوی بہ ملاحظہٴ احتیاط آن‌ها را برگرداند. علی‌الظاہر شکست خوردہ، از دور اردو رفتند. چون در اردو سوار زیاد نیست، نتوانستیم تعاقب کنیم. اگر سیصد چہارصد سوار داشتیم پانصد بلکہ ہزار سر گرفتہ می‌شد. حالا آدمی نزد گلابی آقا فرستاد کہ حالت آن‌ها را مشخص کردہ بیاید؛ چنان چہ إن‌شاءاللہ متفرق شدہ باشند، مراتب معروض خاک‌پای مبارک خواهد شد؛ اما در فرستادن سوار و توپ و قورخانہ و سرباز استدعا دارم مقرر شود زود برسانند کہ إن‌شاءاللہ تلافی بشود و در این ولایت کاری کردہ‌اند کہ ضحاک و شمر نکرده است. امر ہمایون ہمایون است.

اعتماد السلطنہ - ۱۸ ذی‌قعدة

از تبریز بہ طهران

خدمت جناب جلالتمآب مخبرالدولہ:

جناب مستطاب اجلّ اشرف چاکر را خواستہ، کاغذی کہ امامقلی میرزا پسر مرحوم ملک قاسم میرزا از شیشوان بہ ایشان عرض کردہ بود، بعینہ فرمودند تلگراف شود. جناب عالی بہ حضور مبارک برسانید.

چاکر: آقاخان

تصدقت شوم! بعد از طی مراسم فدویت و چاکری، معروض حضور مبارک می‌دارد که با وجود تاخت و تاز شدن سیزده پارچه ده این خانه‌زاد دولت در محلّ چلیک باز به فراخور خانه‌زادی خود دیزجرود و شیشوان ایستادگی نموده و همواره در این صفحات با قلیل جمعیت خود به اطلاع امیر الامراء العظام اعتمادالسلطنه مردم را ساکت و نگاهداری نمود. دیروز از بالای رودخانه قلعه که مأخذ دهات دیزجرود قریب پانصد سوار اکراد و بلباس مال‌های دهات بالا را چپاول نموده، پایین آمدند، الی نزدیک شیشوان چپاول کرده، قریب سی چهل نفر در عرض راه و توی دهات به قتل رسانیده‌اند. به واسطه آن که اکثر مال دولت اهالی دیزجرود در شیشوان جمع شده بود، سنگرهای محکم بسته، جمعیت مختصری هم خود فدوی داشت. به طوری مردم را اطمینان داده، شیشوان و عجیشیر را نگاه داری نمود، از سایر دهات چپاول کرده برده‌اند. همین که از خاک دیزجرود رد شدند، صدای توپ و شلیک از ارودی همایون بلند شد. دو ساعت از روز بالا رفته الی چهار ساعت به غروب مانده، صدای توپ و دخان محال را پر کرده، سه نفر قاصد روانه اردوی مبارک نمود. تا حال مراجعت آن‌ها میسر نشده و این طرف راه بناب را از اکراد گرفته است، تردد ممکن نیست؛ و از امروز که روز پنج شنبه است، از ابتدای طلوع آفتاب الی حال که سه ساعت از روز بالا رفته است، صدای توپ و شلیک لاینقطع می‌آید که آنی فاصله نمی‌دهد. هنوز خبر صریحی که قابل عرض حضور مبارک باشد، نرسیده است. من باب آن که اکراد این طرف اردو را هم جمع شده‌اند شاید تردّد و رسانیدن خبر به گماشتگان حضرت اجل اکرم - روحی فداه - ممکن نشود و جسارت به عرض عریضه می‌شود که تفصیل حالت اردوی مبارک از این قرار است: عموم مردم منتظر رسیدن کمک هستند که از این به موقع‌تر نخواهد شد. بعضی شهرت‌ها می‌دهند که سی نفر از رؤسای اکراد را به قتل رسانیده‌اند، سرهای آن‌ها را آورده‌اند. هنوز صحت و سقم آن معین نیست و احدی از اردوی مبارک و بناب تا حال نرسیده است. مختصر که از دیروز جنگ معتبر است و این‌شاءالله تعالی به سلامتی و اقبال گماشتگان حضرت

اجل اکرم - مدّ ظلّه العالی - عن قریب خبر فتح خواهد رسید. لازم بود به مقام جسارت برآمد. امر العالی مطاع.

امامقلی - ۱۸ [ذی‌قعدہ]

از تبریز به طهران:

قربان حضور مبارک شوم! تا دیشب که شب جمعه بود عرصه را چنان تنگ کرده بودند و جنگ می‌کردند که فدوی با همه قوّت قلب مضطرب شده، عریضه از جان گذشته معروض داشته، قاصدی معجلاً فرستاد؛ اما از نصف شب گذشته بود، از حمله‌های پی در پی برجی را که جمعی در آن جا بودند و با تفنگ‌های مارتینی اغلب آدم و مال اردو را تلف کردند، سرباز فرستاده، به یورش گرفته و از اطراف اردو با توپ و تفنگ شلیک کرده، بحمدالله از قوّت بخت همایون شاهنشاه اسلامیان پناه -روح العالمین فداه- و حضرت اقدس امجد والا ولیعهد -روحو فداه- و به یمن توجّهات و قدوم مبارک حضرت اجلّ اشرف امجد -مدّ ظلّه العالی- شکست خورده، رو به فرار گذاشتند. سرباز و سوار آن‌ها را تعاقب کرده، تا توپ‌رس اردو رفتند و تا حال که یک ساعت از روز جمعه شانزدهم گذشته است، سر زیادی آورده‌اند و در اطراف اردو دیگر کسی نمانده. میانۀ اردو و بناب که راه آذوقه را مسدود کرده بودند، راه باز شده، آسودگی به هم رسیده است. در حقیقت جنگ که دو شبانه روز علی‌الاتصال جنگ باشد و به این جرأت و جسارت جنگ ننماید، تا حال اتفاق نیفتاده بود. یقیناً قریب هزار نفر از آن‌ها به ضرب گلوله و فشنگ به درک واصل و هزار نفر متجاوز زخمی و ضایع شده‌اند. امید دارم إن شاءالله به همین صدمه همگی متفرّق شوند. اگرچه هنوز حالت آن‌ها درست معلوم نیست. آدمی از کسان گلابی آقا فرستادم که حالت آن‌ها را معلوم کرده، باز هم اگر بتوانند محمد آقای مامش و خوانین قراپاپاق و آقایان مکرری را اطمینان داده، به اردو بیاورد. علی‌العجاله محض اطلاع خاطر مبارک و مزده فتح به این مختصر جسارت نموده، معجلاً یک نفر غلام فرستاد؛ اما باز جسارت می‌کنم که از فرستادن توپ و قورخانه و

سوار فوج مسامحه نفرمایند. این اردو و باید این شاءالله از اینجا به ساوجبلاغ و از آن جا تا سر حد عثمانی برود. این استعداد او بسیار کم است. خصوصاً سوار لازم است، به قدر صد رأس هم مال قورخانه لازم است. یقین است این شاءالله توجه خواهند فرمود. زیاده جسارت است. امر العالی مطاع.

قربان حضور مبارکت شوم! بعد از اتمام عریضه باز قریب سه چهار هزار جمعیت آن ها از سواره و پیاده به دور اردو آمدند. از اطراف اردو با توپ و تفنگ شلیک کرده، تا حالا که قریب به ظهر است، جنگ کرده، بحمدالله از توجه حضرت اجل اشرف امجد شکست فاحش خورده، مراجعت کردند. این سوار قلیل که در اردو بودند، آن ها را تعاقب، سر زیادی بریده، سرش را آوردند و همه آن ها فرار، شکست خورده، تا حالا وقت ظهر است، همه آن ها رفته اند و احدی در دور اردو نیست و راه هایی که به سمت بناب و مراغه می رود همه را صد نفر دویست نفر سرباز قراول گذاشته، امیدوارم این شاءالله جمعیت آن ها به کلی متفرق و پریشان شده باشند. اگر این شاءالله سوار برسد، امید دارم تلافی حرکات و هرزگی آن ها بشود. استدعا دارم مقرر شود خیلی زود سوار و توپ و قورخانه بفرستند، فشنگ سربازی به کلی تمام شده است. از قورخانه توپ ها هم چیزی باقی نمانده است. سه روز [او] دو شب است علی الاتصال توپ و تفنگ انداخته می شود. لازم دید جسارت نماید. امرکم الاشرف مطاع.

۱۸ [ذی قعدة]

از تبریز به طهران

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می دارد: الان که ظهر روز دوشنبه نوزدهم است، حاجی رضاقلی خان برادر صدرالدوله از اردوی اعتمادالسلطنه وارد شد و دیروز ظهر از اردو بیرون آمده، بحمدالله از تصدق خاک پای مبارک باز فتح مجددی نموده، و به قدر دو فرسنگ اکراد را تعاقب نموده و تا قریه یورقونلو که نزدیک میاندوآب است،

آن‌ها را تعاقب نموده‌اند. الحمدلله اکراد تماماً از صحرای مراغه دفع و رفع شده‌اند و تقریر حاجی رضاقلی خان این است که محققاً از دو هزار نفر زیادت‌تر تلف شده است و خیلی سرها را به تبریز خواهند آورد. فیما بین خود اکراد نفاق افتاده و به قدر چهار ساعت هم نزاع نموده‌اند. بحمدالله روز به روز خبر خوب و فتح عرضه می‌دارم. قسم می‌خورم که اکراد دو هزار سوار داشت. امروز در ساوجبلاغ بودند. هزار حیف وزیر فواید نه خود می‌رود و نه می‌گذارد سوار دویرن به اردو برسد و کار تمام شود. خداوند جان این غلام را هزار مرتبه تصدق خاک‌پای مبارک نماید. کاغذهای اعتمادالسلطنه عیناً تلگراف شد. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین

قربان حضور مبارکت شوم! امروز که روز شنبه هفدهم شهر ذی‌قعدة است، مقرب‌الخاقان محمدصادق خان آجودانباشی آمد، احکام مطاعه حضرت اجل اشرف عالی مدّ ظلّه العالی - که به افتخار فدوی شرف اصدار یافته بود، رسانیده، کمال مباهات از مرقومات حضرت اجل اشرف حاصل نمود. چون لازم است همه روزه وقایع اتفاقات اردو را به طور روزنامه به حضور مبارک معروض دارد، لهذا حالات از دیروز تا به حال را جسارت کرده، به عرض می‌رساند که خاطر مبارک از این طرف آسوده باشد. حالت جسارت و جرأت جماعت اکراد را که صبح روز چهارشنبه چهاردهم متجاوز از ده پانزده هزار سواره و پیاده اکراد به هیئت اجتماع به طرف اردو آمدند و تا شش ساعت از شب شنبه هفدهم گذشته علی‌الاتصال جنگ می‌کردند، پریشب که شب جمعه شانزدهم و دیروز که جمعه بود، مصحوب قاصد و یک نفر غلام جمعی عالی‌جاه طهماسب‌قلی خان یوزباشی عرض و روانه حضور مبارک داشت، دیروز هم بعد از عرض عریضه مجدداً جمع کثیری از پیاده و سواره رو به اردو آوردند و در کمال جرأت و بی‌حیایی دست به تفنگ‌های مارتینی دراز کرده و تا نصف شب گذشته دقیقه‌ای آرام نگرفته و به قدری که در قوه داشتند، کوشش نمودند. بحمدالله تعالی از اقبال بی‌زوال اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی - روح العالمین فداه - و قوت بخت حضرت اشرف ارفع والا ولیعهد -

روحی فداه- و توجهات حضرت اجل اشرف عالی -مدّ ظلّه المتعالی- از حمله‌های پی در پی و یورش‌های قلیل سوار حاضر اردو و افواج و شلیک‌های توپ و تفنگ بعد از هفت ساعت از شب گذشته دیگر تاب مقاومت نیاورده، آن چه از شلیک توپ و غیره مقتول شدند، مابقی رو به فرار گذاشته، چنان پراکنده و متفرّق شدند که یک نفر از اکراد باقی نماند؛ و امروز که روز شنبه هفدهم است، چند سوار به اطراف فرستادم و تا قریه یورقونلو هم که دو فرسخی اردو است، رفته بودند، از اکراد احدی در قریه مزبوره هم به جا نمانده، رفته و از قراری که می‌گویند به کنار چقتو رفته‌اند و امیدوارم إن شاءالله تعالی دیگر جرأت مراجعت نداشته باشند و این خدمت جان‌نثاران که جای آن دارد و فدوی جسارت کند، در سن خود که چندین جنگ‌ها کرده و دشمن‌ها دیده، این طور جنگ و این نوع دشمن ندیده، با این قلیل استعداد و مقبول خاطر مبارک اعلی حضرت اقدس همایونی -روحنا فداه- و حضرت اسعد والا - روحی فداه - و حضرت اجل اشرف عالی - مدّ ظلّه المتعالی - کرد و من بعد هم تا جان دارد از جان‌نثاری مضایقه نخواهد کرد و اغلب از صاحب‌منصبان توپخانه و افواج و سواره زیاد از اندازه توانایی خودشان خدمت کردند و به هیچ وجه فروگذاشت ننمودند که می‌باید مورد مراحم و التفات حضرت اجل اشرف عالی -مدّ ظلّه المتعالی- شوند؛ اگرچه اغلب از اکراد که مقتول شده‌اند هنوز در باغ‌ها و بیابان‌ها افتاده و معلوم نیست چه قدر بشوند، ولی آن چه مقتول و تلف شده و به تعداد در آمده‌اند، از دو هزار نفر متجاوز مقتول شده‌اند. إن شاءالله تعالی از توجه مرحمت حضرت اجل اشرف عالی عمأ قریب همه آن طایفه ضالّه قلع و قمع خواهند شد و به طوری که امر و مقرر فرموده‌اند از فوج و سوار و قورخانه پی در پی به اردو ملحق شده و اردو با کمال شکوه و آراستگی منزل به منزل پیش رفته، دفع اشرار خواهد نمود. جناب وزیر فواید امروز کاغذی به فدوی نوشته بودند که فوج گروس و سواره دویرن در صابین قلعه هستند و چادر و ملزومات خواسته بودند. ابتدا فدوی جواب نوشتم، بعد از آمدن فوج و سوار آن چه لازم است از این اردو داده خواهد شد. پس از زیارت احکام مطاعه و ورود آجودانباشی مجدداً بر سبیل تأکید به جناب معزّی‌الیه نوشتم چادر و سایر ملزومات به اردو رسیده، فوج و سوار را حرکت داده، به اردو بیاورند که إن شاءالله

تعالی به زودی از آن جا حرکت کرده، پیش برود و همه روزه حالات را معروض حضور مبارک خواهد داشت. زیاده جسارتی ندارد.

اعتمادالسلطنه

قربان حضور مبارکت شوم! هر ساعت هزاران مرتبه شکر خداوند را به جای می‌آورد که بحمدالله تعالی از یمن قدوم مبارک حضرت اجل اشرف اعظم مدظلّه العالی - قبل از تشریف آوردن نواب اشرف والا حشمت‌الدوله با قشون منصور و رسیدن جناب وزیر فواید با فوج گروس و سواره دویرن و بدون این که از طرف اقبال‌الدوله و و تیمور پاشاخان سرتیب صدمه به جماعت اکراد وارد بیاید، با این قلیل استعداد که سوار اردو اقل می‌بایست دو هزار نفر در این اردو باشد و یک صد نفر سوار زیادتر نبوده و نیست، طوری به تمهیدات اردویی منعقد کرد و تدبیری در مقابل بیست هزار نفر سواره و پیاده اکراد جنگجویی نمود که آن‌ها را شکست داده، متواری، و قراری نموده میان خود آن‌ها نفاق انداخته. خداوند عالم است الان آن‌ها در چه حالت هستند؛ و از میمنت قدوم مبارک من بعد بدون زحمت سؤال و جواب مقصود و مکنونات خاطر مبارک اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی - روح العالمین فداه - در کمال سهولت حاصل خواهد شد. چون می‌دانید در عوض آن خدمات فدوی که همان ساعت که مقرر شد حرکت کنم، بدون استعدا و تمنا و خواستن یک شاهی مخارج سوار شده، روانه شدم و جمیع مردم شاهد هستند فدوی چه زحمتی در این اردو کشیده، نه خواب کردم و نه دقیقه‌ای آرام گرفته، این اردو را به این طور منظم نمودم که منتج همچو نتیجه شد. به حضور مبارک بعضی چیزها عرض می‌نمایند که مرقوم فرموده‌اند با این اردو دو فرسخی اردو را فدوی نتوانسته است از اشرار ایمن نگاه دارد؛ لهذا استعدا می‌کند هر کس را صلاح می‌دانند مقرر فرمایند در اردو بوده، فدوی را احضار حضور مبارک فرمایند. آن جا اگر لایق باشم، خدمتگزاری نمایم و هر کس می‌تواند بهتر از فدوی خدمت کند و اردو را منظم و اطراف را ایمن نگاه دارد، گویا حضرت اجل اشرف عالی همچو تصور نموده‌اند ممکن بود که دو فرسخی اطراف اردو را فدوی ایمن نگاه دارد و فدوی اهمال و مسامحه نموده است. به

نمک اعلی حضرت اقدس همایونی - روحنا فداه - اگر فدوی یا یک نفر از اهل اردو امید حیات برای خود می‌داشت، حالا که بحمدالله تعالی دور شده و معلوم نیست به کدام جهنم رفته‌اند حاشیه‌نشینان و ارباب غرض لازم است این طور جسارت‌های مغرضانه کنند و این کار را خیلی آسان و سهل به حضور مبارک به جلوه درآورند و فدویان را مایوس نمایند. مقرب‌الخاقان حاجی رضاقلی خان برادر امیر الامراء العظام حاجی صدرالدوله من البدو إلى الختم همه جا بوده و حالات هرکس را فهمیده. استدعا دارد در جزو لازمه تحقیقات را از او بفرمایند، پاره‌ای عرایض را معروض خواهد داشت. آن وقت صدق و کذب عرایض فدوی اگر تا به حال هم در حضور مبارک پوشیده مانده، مکشوف نبوده، استدعا دارم او را دو روز با هر قدر سوار ممکن باشد، مرخص فرمایند. زیاده جسارت نمی‌نماید.

اعتمادالسلطنه - ۱۸ ذی‌قعدة

حضوری از عمارت مبارکه به تبریز:

به خاک پای حضرت اسعد والا ولیعهد - روحی فداه:

بندگان اعلی حضرت اقدس همایون ظل‌اللهی - روحنا فداه - جنابان ایمن السلطان و مخبرالدوله و این چاکر فدوی را به تلگرافخانه فرستاده، مقرر فرمودند جناب اجل اکرم آقای مستوفی‌الممالک هم حاضر شوند. بعضی اوامر عالییه همایونی به حضرت اسعد والا و جناب اشرف امجد مشیرالدوله ابلاغ شود. پس از عرض عبودیت چاکرانه معروض آن که بندگان اقدس همایون از سلامت مزاج مبارک والا استفسار می‌فرمایند. با این زحمات غیر مترقبه چه می‌کنید؟ خبر تازه چه هست؟ از استقامت وجود مسعود مبارک که بهترین مژده‌ها است اعلام خواهید فرمود.

امین‌الملک

خدمت جناب مستطاب اشرف مشیرالدوله - دام اجلاله العالی:

بعد از عرض بندگی و ارادت از طرف قرین‌الشرف همایونی - روحنا فداه -

امین‌الملک

احوالپرسی می‌کنم.

خدمت جنابان عظام سلام می‌رسانم. بحمدالله از تصدق خاک‌پای مبارک امروز که خبر فتح کامل اعتمادالسلطنه رسید، حالت‌م بسیار خوب است و تفصیل فتح را همان‌حین ورود به خاک‌پای انور تلگرافاً عرض نموده‌ام. چه قسم است که عرض نشده است؟ امیدوارم آتیۀ اردوها بهتر از ماضیۀ آنها بشود. مخلص همه شما می‌باشم.

حسین

به خاک‌پای مبارک همایون شاهنشاه -روحنا فداه- عرض دارید که از تصدق فرق مبارک احوالم خوب است. این غلام و مشیرالدوله حاضر انجام خدمات ملوکانه می‌باشیم. خدا کند که خدمات ناقابل و ناقص ما مقبول خاک‌پای انور گردد. از شماها هم در کمال محبت و مهربانی احوالپرسی می‌نمایم.

ولیعهد

حضور حضرت اشرف ارفع والا ولیعهد - دامت شوکته - و خدمت جناب مستطاب اشرف مشیرالدوله - دام اقباله - بعضی تلگرافها و خبرهای ناهنجار از اردوی اعتمادالسلطنه و طرف اقبال‌الدوله رسید که مایۀ تأسف و کدورت خاطرها شد. قبلة عالم -روحنا فداه- این چاکران درگاه آسمان‌جاه را مأموریت دادند که به تلگرافخانه مبارکه آمده، عرض و اظهار داریم که کار که به اینجا کشیده است، چهارده پانزده روز خیالات خودتان را مشوش نکنید و یک نوعی دلداری و امیدواری و قوت قلب به اعتمادالسلطنه و اهل اردو و اقبال‌الدوله و همراهان او بدهید تا اردوی نواب حشمت‌الدوله که با قشون و استعداد شایسته روانه شده‌اند، از یک طرف، و از طرف دیگر وزیر فواید و فوج او بلکه سوارهٔ خمسه برسد و به عون خدا اسباب هر قسم تنبیه و قتل و غارت متمرّدین فراهم بیاید که پشت سر آن خبرها تلگراف جناب اشرف مشیرالدوله رسید که کاغذ اعتمادالسلطنه را و خبر فتوحات او را به تفصیل تلگراف فرموده بودند. به فضل خدای لایزال و نتایج زحمات حضرت اشرف والا در مراقبت‌های متوالیه به آن جناب خاطرها آسوده شد و بر خرسندی خاطر مبارک افزود. فرمودند از زحماتی که حضرت والا در این

مدت کشیده‌اند و خدماتی که جناب عالی کرده‌اید مخصوصاً مراتب رضامندی خاطر مبارک را تلگراف نماییم. همین چند روزه اردوی نواب حشمت‌الدوله وارد خواهد شد و مقصودها در قلع و قمع متمرّدین و تنبیه اشرار حاصل خواهد گردید. مقرر فرمودند عرض و اظهار شود که هر قدر امکان فوری داشت از افواج و سوار و قورخانه و سایر فرستادیم. آذربایجان هم به تمامها در تحت اختیار و اقتدار خودتان است. با آن که مملکت و قشون و استعداد آن جا و جمعیت آن جا و پول آن جا و قشون و استعدادی که از رکاب و گروس و خمسه روانه شد، هر چه صلاح دانید به آن اقدام فرمایید. از رکاب هم پول می‌خواهند، روانه شود. قورخانه و توپ و سایر ضرور دارید بفرستیم. از هیچ چیز مضایقه نداشته و نخواهیم داشت. باز این بندگان را مأموریت دادند که عرض و اظهار نماییم به اعتمادالسلطنه که در این مأموریت خدمت نمایان کرده است، منصب امیرتومانی با نشان مرصع امیرتومانی مرحمت فرمودیم. مراحم ما را فوراً به مشارالیه ابلاغ نمایید. چون اسامی صاحب‌منصبان نوکری که در این مسئله خدمت کرده بودند، معلوم نبود، مقدور نشد که امتیازات و مرحمت‌های ملوکانه را نسبت به آنها معلوم داریم. بر اعتمادالسلطنه لازم است که از هر کس خدمتی ظهور کرده است؛ اگر چه یک نفر سوار یا سرباز، یک رأس سر آورده است، اسم او را معلوم دارد و درجه التفات همایونی را نسبت به هر یک فرداً فرداً اظهار دارد که بی‌تأمل مرحمت بشود.

فرمایش دیگر همایونی این شد که اردوها که نزدیک هم شدند و این غایله از خاک ارومی و مراغه رفع شد و اردو به ساوجبلاغ مگری وارد شد و اطمینانی برای حضرت والا جناب‌عالی دست داد، اگر صلاح بدانند جناب‌عالی خود تشریف به ساوجبلاغ برده، حالت اردو و وضع ساوجبلاغ و اکراد آن طرفها را ملاحظه کرده، تا آن وقت موافق قرارداد او سفیر کبیر عثمانی قشون و استعداد آنها هم در سرحد حاضر شده است، قشون دولت علیّه از این طرف، قشون دولت عثمانی از آن طرف، یک تنبیه شایسته و قرار محکمی در ماده اکراد سرحدی بدهند که سالیان دراز به خاطر احدی خطور نکنند که کردها بتوانند مصدر چنین جسارت و انقلاب شوند. جناب‌عالی از حالت دولت عثمانی سی سال

است اطلاع کامل دارند. چه دستورالعمل‌ها که در این مدت متمادی نداده‌اند و چه مسایل است که اطلاع به هم نرسانده‌اند. در این چند وقت هم هر چه سؤال و جواب با سفارت عثمانی شده است و هر چه به اسلامبول و هر جا نوشته شده است و تلگراف شده است، همه را به جناب عالی اطلاع داده‌اند. کفایت و کاردانی و دلسوزی و دولتخواهی جناب‌عالی را لازم دارد که صرفه و صلاح دولت را در موقع خودش از دست نداده، همه را به موقع اجرا آورده، دولت را با شوکت شایان و شأن نمایان از انقلابات آن طرف‌ها آسوده فرمایید.

مستوفی‌الممالک

به خاک پای جواهر آسای اقدس ملوکانه - روحنا فداه:

خداوند جان نا قابل این غلام را تصدق فرق مبارک نماید. والله به ذات پاک پروردگار قسم است که از خداوند همه وقت مسئلت می‌کند که خداوند طول عمر به اعلی‌حضرت اقدس مبارک ملوکانه عطا فرماید و این غلام همه وقت مشغول جان فشانی و نوکری و غلامی باشد. خداوند این غلام را محض تصدق شدن خاک‌پای مبارک آفریده است. اگر سایر مردم به جهت مال و منال دنیا مشغول خدمت هستند، این غلام به جهت تصدق شدن در خاک‌پای مبارک خلق شده است. به هر طور که فرمایشات قدر قدرت رود این غلام آستان حاضر است از مال و جان هر چه دارم، محض به جهت تصدق خاک‌پای مبارک خوب است. جانی که تصدق راه چنین ولی‌نعمت قدردانی صرف نشود، چه مصرف دارد؟ این شاءالله من بعد از این، این غلام با جناب مشیرالدوله از هر طرف خاطر مبارک را آسوده خواهم کرد. آن چه هم ممکن باشد از این جا چنان چه تا حالا کوتاهی نشده است، باز هم نخواهد شد. صبح که به خاک‌پای مبارک عرض شد، الان یک نفر از قشون آذربایجان در خانه نیست. هر چه هستند در حرکت می‌باشد و این که مقرر رفته است تعهد پانزده روزه نمایم، این غلامان که دقیقه‌ای غافل نیستیم و آن چه تصور فرمایند در صدد تهیه قورخانه و آذوقه و همه چیز هستیم؛ ولی این اکراد خیلی جسور و

هرزه و اسباب رفع آنها هم سوار است که در آذربايجان خيلي کم است. به هر طرف آدم رفته است، همين قدر که اردوی وزير فوايد هم ملحق شود، با سواره دويرن اميد کلي است که ديگر دست هرزگی آنها کوتاه شود.

کمترين غلام جان نثار: مظفر الدين

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقا - مد ظله العالی:

تلگراف التفات آميز جناب عالی که مبشر مراحم علیه همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداء- بود زیارت شد. ديروز در تلگرافخانه در وسط مخابره يك حالت اغما و سستی عارض شد که خود را نفهميدم و مرا به منزل برده بودند. تا عصر به همين حالت بودم. بعد از فصد قدری حال آدمم و گلويم از دو طرف درد گرفت. اطبا ز بابت کثرت خستگی و ناراحتی تأويل می نمایند. از شب تا صبح معالجات متعدد شد. بحمدالله از مرحمت همایون شاهنشاهی -روحنا فداء- و از التفات جناب عالی حالا حالتی بهتر است و از طلوع صبح فوج پنجم شقایق را تماماً سان دیده ام و حالا در اطاق نظام مواجب سه ماهه و جیره یک ماهه نقد دریافت می نمایند که امشب بیرون رفته و فردا صبح با پنجاه بار قورخانه و قریب یک صد سوار که حاضر شده است، به اردوی اعتماد السلطنه بروند و فردا بدون تأخیر خواهند رفت؛ و از شهر تبریز هم چریک تفنگدار گرفته ام و الان از سان آنها فارغ شدم. از سه محله که باغ همیشه و سرخاب و خیابان باشد، به قدر هزار و پانصد تفنگچی بسیار خوب ملاحظه نموده و ثبت دفتر شد. گویا تا ده هزار تهیه شود. مرقوم داشته اید که سرکار اقدس همایونی که خداوند جان این غلام را هزار مرتبه قربان مرحمت ها و قدردانی های مبارکشان نماید، لقب جلیل سپهسالار اعظمی را مجدداً مرحمت فرموده اند. از این مرحمت بزرگ خاصه در وقتی که مبلغ این بشارت جناب عالی بوده اید، قوه ادای شکرگزاری ندارم. چون در حقیقت این التفات شامل حال جناب عالی هم بوده است. باید مرحمت فرموده، خودتان از طرف خود اصالتاً و از جناب بنده کمترين و کالتاً به طوری که سزاوار است، اظهار تشکر و عبودیت نمایید. إن شاء الله امید

دارم به فعلیات خدمت و جان نثاری نگذارم جناب عالی در خاک پای مبارک خجالت بکشید. جواب دست خط مبارک ثانوی را چون بنده حالت نداشتم، حضرت ولیعهد عرض نموده‌اند، به نظر مبارک خواهد رسید. آن چه لازم است و ممکن بوده است، کرده‌ام و خواهم کرد. خاطر مبارک آسوده باشد.

حسین

جناب مستطاب سپهسالار اعظم! بر حسب امر قَدَر قدرت جهان مطاع همایون جناب مستطاب آقا و جنابان جلالت‌مآبان وزیر امور خارجه، علاءالدوله، عضدالملک، امین‌السلطان، امین‌الملک، معتمدالملک و من، در پای تلگراف حاضریم.

اولاً محض پیشرفت و دلگرمی شما مقرر فرمودند لقب سپهسالاری که سال‌ها با شما بود، از این ساعت به بعد در حق شما اعطا و مرحمت شد.

ثانیاً برای پیشرفت خدمات شما و اجرای مقاصد عالیّه همایونی منتهای درجه همراهی و تقویت را وزرای عظام و من در حق شما خواهیم نمود و بر حسب امر قَدَر قدرت همایون تلگراف می‌نمایم می‌فرمایند چنان چه در سلطنت آباد مقرر فرمودیم، مَهر شما در خاک پای مبارک امانت است. به طور امانت تا حالا نگاه داشته و حالا با چاپار مَهر شما را برای شما التفات و مرحمت خواهیم فرمود. با کمال دوستی و اتحاد و نهایت فرح و انبساط اعطای لقب سپهسالاری را به جناب شما تبریک می‌گوییم و نهایت همراهی و تقویت خود را در حق شما اظهار می‌نمایم.

نایب‌السلطنه: امیر کبیر

جناب معتمدالملک! تلگراف شما را ملاحظه کردم. این شاءالله من بعد اسبابهای خوب فراهم خواهد آمد، به شرطی که لوازم کار را هم دولت فراهم بیاورد. این خرابی‌ها که شده است از نتیجه استراحت خوابیدن اولیای دولت بود. خداوند ترحم کرد که به این قدرها می‌گذرد و کار غلیظ نشد. اگر بالا می‌گرفت چه می‌شد؟ دولت قدر این نوکری را خیلی باید بداند و تفاوتی میانه من و اشخاصی که قسم کارشان را منظم می‌کنند،

بدانند که مایه دلخوشی نوکر بشود. والله در باب فرستادن جناب مشیرالدوله نه این قدر دلخوش و مسرور هستم که حدی بر آن بتوان تصوّر کرد. تفصیل را با چاپار می نویسم به شما که بدانید مخصوصاً از شما می خواهم که این تلگراف به نظر مبارک برسانید.

ولیعهد

سواد سؤال و جوابها از نظر انور همایونی - روحنا فداه - گذشت. دستخط مبارک

مرحمت و مقرر آمد که بعینها تلگراف شود و آن این است:

مستوفی الممالک

دستخط مبارک:

تلگراف کنند که جواب تلگرافهایی که شده بود ملاحظه شد؟ از ایستادگی و خدمات شما که ولیعهد و جناب مشیرالدوله هستید، کمال رضامندی حاصل است. معلوم و واضح است، مثل آذربایجان سرحدی را بی اسباب و آدمهای بزرگ با شأن و بی قورخانه و لوازمات حربیه نخواهیم گذاشت. جناب مشیرالدوله را مخصوصاً برای انتظامات این کارها و تهیه اسباب مأمور کرده ایم. هرچه حالا و من بعد عرض بکنید فوراً قبول و داده خواهد شد که مضایقه از هیچ چیز نداشتند و نداریم که لازم به این عرضها باشد و آن چه هم خودمان لازم و صلاح آن مملکت بدانیم متدرجاً دستورالعملها این شاءالله خواهیم داد. از ما کمک کردن و مضایقه نکردن، از شماها کار کردن و پول دولت را به هدر ندادن و واقعاً تهیه اسباب و کار کردن. حرفهای گذشته را باید پیچید و دست به کار زد. عجالتاً کاری که ولیعهد و مشیرالدوله باید بکنند، این است که هر قدر بتوانند تهیه و تدارک و سواره و پیاده حاضر بکنند از قورخانه و آذوقه و غیره و غیره به اردوی اعتمادالسلطنه برسانند و کار او را قوت بدهند که او بعد از این فتح طوری اسباب کارش حاضر و مهیا بشود که بتواند پیش برود و حمله به اکراد ببرد و متصل آنها را عقب بنشانند و بکشد و غارت کند. یقین دارم که اردوی وزیر فواید هم امروز و فردا حکماً به اردوی اعتمادالسلطنه ملحق خواهد شد. به خصوص بعد از شنیدن شکست اکراد زود خود را به اردو خواهد رساند. لوازم فوج گروس را از هر جهت به

اردوی اعتمادالسلطنه برسانند. نجار و آهنگر زیادی بفرستید که تکسر توپ‌های شکسته را به زودی تعمیر کنند. ساچمه و گلوله توپ بفرستند که بی‌قورخانه نباشند. هر قدر اعتمادالسلطنه بالاتر برود، برای قوت قلب اقبال‌الدوله و ارومیه و غیره نافع است. از آن طرف تیمور پاشا را حرکت بدهند با فوج ماکو و خوی و چریک و غیره خودش را زود به اقبال‌الدوله برساند. از این طرف هم روز به روز ساعت به ساعت اردوی حشمت‌الدوله نزدیک به ساوجبلاغ می‌شود. همین قدر باید ولیعهد و مشیرالدوله کاری بکنند که نگذارند از حالا تا ده پانزده روز دیگر از اکراد صدمه تازه به جایی برسد و کار تازه بکنند. دیگر آن وقت اردوی حشمت‌الدوله رسیده است و آن چه باید بکنند خواهند کرد. البته این تعهد پانزده روزه را باید بکنند و حتماً إن شاء الله تعالی باید اطمینان از حالا الی پانزده روزه را بدهند که با همان اسبابی که دارند نگذارند اکراد کار تازه بکنند. إن شاء الله بعد از رسیدن اردوها به ساوجبلاغ خود ولیعهد و مشیرالدوله به چاپاری به ساوجبلاغ و سرحدات بروند. بسیار خوب است که با بصیرت یک قرار سختی با دولت عثمانی برای نظم آتیۀ سرحدات بدهند و دفع این شیخ را با پسرهایش حتماً از آن سرحد از دولت عثمانی رسماً بخواهد و استرداد اموال مردم را بکنند، اسرا را پس بگیرند، خسارت‌ها را تلافی کنند، إن شاء الله تعالی.

به ولیعهد إن شاء الله التفات‌های بزرگ خواهد شد و همچنین به مشیرالدوله. هر دو از مرحمت و التفات ما خاطر جمع باشند.

جناب مستطاب اشرف سپهسالار اعظم! از جواب‌هایی که مرقوم داشته‌اید، نهایت خرسندی و اطمینان حاصل شد؛ ولی یک فقره از فرمایشات همایونی را بی‌جواب گذاشتید که الان لازم است آن تعهد نگاهداری پانزده روزه است، البته آن را هم بنویسید که مرخص شویم.

مستوفی الممالک

خدمت امیر الامراء العظام اعتمادالسلطنه امیر تومان - دام اقباله العالی:

روزنامه‌جات و اخبار اردوی سرکار عالی هر چه رسید، همه عرض شد. خوب و بد

مخلوط به هم داشت، تا روزنامه جمعه شانزدهم که امروز یکشنبه هجدهم، اول صبح به عرض رسید. خاطر مبارک همایون اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی از خدمات و زحمات جناب عالی کمال خشنودی حاصل فرمودند و به زبان مبارک فرمودند: امیر تومانی حق این گونه نوکرهای غیرتمند باهنر است، و بعد مقرر فرمودند بنده این مقام را با نشان مرصع خدمت جناب عالی ابلاغ کنم و بعد به وزرای عظام و مخصوصاً حضرت اجل امجد اعظم آقا فرمودند خدمت حضرت اسعد اعظم والا ولیعهد و جناب مستطاب مشیرالدوله ابلاغ فرمودند، چون این بهانه به دست بنده افتاد، مخصوصاً به عرض سلام و تبریک این فتح نمایان تهنیت می‌کنم. خداوند در زیر سایه همایون به شما قوت و قدرت و شوکت عطا کند؛ چنان که به لفظ مبارک فرمودند: «به جز پیر سردار لشکر مباد» و بنده عرض می‌کنم «به فتح دگر باش فیروزمند».

مخیرالدوله

به حضور جناب جلالت‌آب امین‌السلطان:

در خدمت ولیعهد و جناب اجل مشیرالدوله در تلگراف حاضرم. به فرمایش شما کمال اطاعت از جناب مشیرالدوله را دارم. خیلی اهتمام دارند، ولی عمل غله خیلی مغشوش است. نمی‌دانید چه قدر گرفتارم. فرمایشی باشد، حاضرم.

ناظم‌التویله

نواب ناظم‌التویله! باید در خدمات مرجوعه با کمال مراقبت حاضر باشید. دیروز هم تلگراف کردم که در باب سیورسات و جیره قشون موافق فرمایش و دستورالعمل جناب اجل اشرف مشیرالدوله کمال همراهی و اهتمام را بکنید و باید به همه جهت ایشان از شما راضی و خشنود باشند. اطلاعات خود را با پست بنویسید.

امین‌السلطان

قربان حضور مبارکت شوم! خداوند جانم را تصدق مرحام حضرت اسعد والا نماید.

تلگراف حضرت والا را برده از نظر انور گذراندم. دست خط همایونی در پشت تلگراف چنین شرف صدور یافت:

ولیعهد! تلگراف شما را که به معتمدالملک نموده بودید، دیدم. از خدمات و زحمات تو خیلی خوشحال هستیم. اول نوکری تو است، باید خیلی با قوت قلب باشی و روز به روز بر حسن نیت ما از قدردانی جناب مشیرالدوله بیفزایی که برای شما به منزله همه چیز است. إن شاء الله خدمات و فرمایشات را باید مرقوم و فرمایش فرمایید. منتظر چاپار و زیارت دست خط.

چاکر فدوی: بحیی

جناب جلالت‌مآب معتمد الملک! امروز بحمدالله و از تصدق فرق مبارک حالتی دارم. والله این دو سه روز از غصه نزدیک بود بمیرم. إن شاء الله اگر باز امری واقع نشود، عصر حمام خواهم رفت. هنوز گرد و خاک راه در موهای من باقی است. خبر فتح کامل اعتمادالسلطنه رسید. کردها را خوب تار و مار کرده است. مراغه و بناب از دزدی و هرزگی و محاصرهٔ اکراد خلاص شد. پول و قورخانه و سایر لوازمات که فرستاده بودم، به اردو رسیدند. سوارهایی که خواسته‌ام شروع به آمدن کرده‌اند. الان صد سوار وارد شد و فوراً نشانده‌ام پول می‌دهند که عصر به اردوی اعتمادالسلطنه بفرستند. یک قشون چریک از شهر تبریز در گرفتن می‌باشم. امروز هشتصد نفر سان دیدم. إن شاء الله تا سه هزار نفر ممکن است گرفته شود. کارها از بخت همایونی رو به خوبی و اصلاح شود. به خاک پای مبارک همایونی عرضه دارید هیچ عقوبتی به جهت من بالاتر از مأموریت آذربایجان نبود؛ لیکن از برکت تربیت ملوکانه امیدوارم خاطر مبارک را از امور اکراد و غیره آسوده نماید. آن وقت عرایض خود را نمایم.

حسین

مراتب عرض شد. مقرر رفت عرضه دارم که این نتیجهٔ خوب که اسباب راحت خاطر ماست از ورود چند روزه شماست. إن شاء الله کارهای بزرگ خواهید فرمود. باید باز همه

روزه از شما اخبار خوب برسد. در فرستادن لوازم کوتاهی نفرمایید. جناب آقا وزیر خارجه و سایر را برای تهنیت به شما به تلگرافخانه فرستاده‌اند. عرایض را فرمودند هر چه بکنید، قبول خواهد شد.

یحیی

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقا - مدّ ظلّه العالی:

بر جناب عالی واضح است که در این مواقع تعهد نمودن یک نوع سفاهت است؛ زیرا که اختیار طرف مقابل در دست من نیست که آن‌ها را منع از حرکت جدالیه نمایم. بنده تعهد می‌نمایم که از حالا تا پانزده روز آن چه اردو از قورخانه و کمک و غیره لازم داشته باشد، کوتاهی و اهمال نکرده، به آن‌ها برسانم. *إن شاء الله الرحمن اردو محفوظ خواهد ماند.* حشمت‌الدوله وارد می‌شود، اگر سوار دویرن و فوج گروس برسد.

حسین

تا امروز حرکت سفیهانه احدی از شما ندیده و نشنیده است. همین قدر هم که تعهد فرموده‌اند، خیلی خوب است. ما می‌دانیم که ساعتی آسوده نیستید. از بابت تأکید و مبالغه است که تعهد شما را شاهنشاه -روحنا فداه- خواسته‌اند. این تلگراف شما که به عرض خاک پای مبارک برسد، خاطر مبارکشان خوش‌وقت خواهد شد.

مستوفی الممالک

خدمت جناب مستطاب اشرف مشیر الدوله - دام اقباله العالی:

دیروز آخر مجلس کسالتی به مزاج جناب عالی دست داد. خیلی مشوّش و مضطرب شدیم که چه عارضه رو داد که جناب عالی طوری کسل شدند که قادر به توقّف تلگرافخانه نشدند و تشریف بردند. *إن شاء الله تعالی* آن کسالت دنباله پیدا نکرده و نخواهد کرد و دیشب استراحت فرموده، رفع کسالت شده است. همه که حضور دارند، از جناب عالی احوالپرسی می‌کنند و سلامت احوال جناب عالی را از خدا مسئلت

می نمایند. این ساعت که زیاده از یکی دو ساعت از روز نرفته است، موكب همایون اقدس اعلیٰ به سلامت و کمال عافیت به دوشان تپه تشریف فرما می شوند. این بندگان درگاه را مأموریت دادند که بعد از احوالپرسی از جانب سنی الجوانب همایونی زحمت بدهیم که جواب دستخط مطاع مبارک را که دیروز عصر آخر مجلس تلگراف شد، بدهید و نیز فرمودند که جناب مشیرالدوله انصافاً کمال جدّ و جهد را در پیشرفت خدمات دولت کرده اند و در این مدت قلیل کارهایی را صورت داده اند و مشقت‌هایی را متصدی شده اند که خیلی وقت لازم داشت و خیلی صداقت و دلسوزی می خواهد که شخص به این درجه خود را به زحمت بیندازد و این همه کارها را در اندک مدت صورت بدهد. عجالتاً در ازای این خدمات و ظهور مراحم ملوکانه لقب سپهسالاری اعظم را به آن جناب مرحمت فرمودیم که با کمال بسط ید و قدرت کامله و تسلط به عموم اهالی نظام و غیر نظام و رعایای کلّ مملکت آذربایجان با دلخوشی تمام مشغول خدمات لازم بوده، ساعت به ساعت خاطر مرحمت مظاهر ملوکانه را از خدمات خود راضی و خشنود سازید. حالا لازم است که معجلاً جواب دستخط مطاع مبارک را خیلی زود و موافق میل مبارک داده، به خصوص تعهد پانزده روزه را تصریح فرمایند که از هر طرف اسباب خشنودی حاصل شود.

مستوفی الممالک

اشخاصی که بر حسب الامر در تلگرافخانه حضور دارند:

حضرت والا آقای نایب السلطنه، جناب مستطاب مستوفی الممالک، جناب وزیر امور خارجه، جناب علاءالدوله، جناب عضدالملک، جناب معتمدالملک، جناب امینالملک، معاونالملک.

به خاک پای مبارک اقدس اعلیٰ - روحنا فداء:

دستخط مبارک که از تلگراف صادر شده بود، زیارت نمود. امروز وقتی که این غلام در تلگرافخانه بود در خدمت حضرت ولیعهد تب شدید و اغما و گلو دردی عارض شد

که الان در رختخواب هستم. ولی این شاءالله تعالی امید دارم که به اقبال مبارک مانع از کار نشود و بهتر شوم؛ و این که مقرر شده که این جا دقیقه‌ای غفلت نشود، همچو معلوم می‌گردد که در خاک پای مبارک این طور معلوم شده که این غلام جان‌نثار با اجزای خدمت این جا آسوده نشستیم، به نمک مبارک قبل از این که این جان‌نثار وارد شود، کارگزاران آن حضرت ولیعهد با این بی‌اسبایی و بی‌پولی فوق آن چه به تصور بیاید، از فرستادن قشون و قورخانه و سوار و سایر کرده بودند، به حدی که این غلام خیلی تصدیق و تحسین نمود از این ساعتی هم که این چاکر وارد شده، نه خود دقیقه‌ای آسوده هستیم، نه کارگزاران حضرت والا را گذاشته‌ام آسوده شوند، و علی‌الاتصال یا پول قرض می‌شود یا چادر می‌دوزند یا ملبوس حاضر می‌کنند یا به فوج موجب داده می‌شود یا سوار حاضر می‌کنند. قورخانه هم شب و روز مشغول کار هستند، جبه‌خانه هم مشغول هستند، تهیه هم که فردا این شاءالله فرستاده می‌شود. یک فوج پنجم را هم با پنجاه بار قورخانه و پنجاه نفر سوار که حاضر هستند، روانه می‌نماید. عجالتاً چیزی که خیلی لازم است فرستادن قورخانه است که مقرر فرمایند تا هر قدر و هر درجه ممکن است فوراً قورخانه مضبوط بار کنند و معجلاً ده دوازده روزه به این غلام برسانند که از همه چیز لازم‌تر قورخانه اینجاست که چیزی نبوده، هر چه کارگزاران حضرت ولیعهد کرده‌اند، یا حالا می‌شود، همه احداثی است تهیه که نکرده بودند. در این مدت نمی‌دانم چه وضعی بوده است. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین

به جناب جلالتمآب اجلّ اکرم آقا:

والله از این مژده نه این قدر مسرور شدم که به عقل بیاید. در حقیقت این جمیع زحمات و خستگی‌ها را از جان من که بیرون کرد. در حقیقت این التفات را به این غلام بی‌مقدار خودشان کرده‌اند. این شاءالله تعالی من بعد امورات آذربایجان منظم و به طور دلخواه همایونی خواهد شد. امید که به دلگرمی تمام مشغول خدمت باشند. جواب این تلگراف مرحمت‌آمیز را این غلام بی‌مقدار عرض کرده است.

ولیه

حضور مرحمت‌ظهور حضرت والا ولیعهد - دامت شوکتہ:

زیارت تلگراف حضرت والا بر افتخار این بنده افزود. حق این است که کار به قاعده و شایسته شده، این مرحمت از جمیع کارها لازم تر بود که به صرافت طبع همایون شد. إن شاء الله خاطرها از طرف کارهای آذربایجان به توجه حضرت والا و اهتمام جناب مستطاب سپهسالار اعظم آسوده خواهد شد. کار به موقع این است که شده است.

مستوفی الممالک

از دوشان تپه

حضور جناب مستطاب حضرت اجل اکرم آقای مستوفی الممالک - دام اقباله:

عرض می‌کند بندگان اعلیٰ حضرت قَدَر قدرت اقدس همایونی - روحنا فداه - می‌فرمایند البته با تبریز مشغول فرمایشات ما هستید و جناب سپهسالار اعظم خودشان در تلگرافخانه آذربایجان حضور دارند یا خیر؟ پاکتی که فرآشباشی آقای نایب السلطنه آورد و دست‌خط شده بود که همان مطلب را به جناب مشیرالدوله تلگراف نموده، جواب بگیرد. البته تا حال گفته و جواب تحصیل فرموده‌اند. مقرر فرمایند که به عرض آستان همایونی - روحنا فداه - برسانند.

نصرائله

جواب

به خاک پای مبارک همایونی - روحنا فداه:

جناب سپهسالار اعظم در تلگرافخانه تبریز حضور دارند و فرمایشات مطاعه همه به ایشان تلگراف شده است. پاکتی را که فرآشباشی حضرت آقای نایب السلطنه - دام اقباله - آورده بودند تلگراف شد. جواب داده‌اند فقره‌ای را که قونسولگری روس خبر داده است، قبل از رسیدن خبر فتح اعتماد السلطنه است.

پیر غلام: مستوفی الممالک

باز مقرر فرمودند تلگراف شود: حالا که کردها از طرف اعتمادالسلطنه شکسته و قتل شدند، تیمور پاشا و اقبال‌الدوله را مأموریت داده، ترغیب نمایند که با افواج و سوار و چریک و غیره از آن طرف اکراد دور ارومی را مضمحل و قتل و غارت و پراکنده کرده، این‌شاءالله جلوی این شکست‌خورده‌ها را بگیرند که این اکراد در میانه پامال بشوند. حالا کار به سمت تیمور پاشا آن طرف افتاده است. نباید از آن طرف غفلت کرد.

مستوفی الممالک، وزیر دول خارجه، علاءالدوله، عضدالملک، امین‌السلطان، امین‌الملک، معتمدالملک، مخبرالدوله

به جناب جلالت‌مآب اجل اکرم آقا و سایر وزرای عظام:

تلگراف مرحمت‌آمیزی که از جانب اعلی‌حضرت اقدس ملوکانه -روحنا فداه- به این غلام و جناب مشیرالدوله شده بود، هر دو به سرافرازی آن مفتخر گشته. خداوند جان ناقابل این غلامان را تصدق خاک‌پای مبارک چنین ولی‌نعمت قدردانی نماید که زیاده از زحمت و خدمات این غلامان جزا مرحمت می‌فرمایند. این‌ها که نقلی نیست. با توکل پروردگار و با تکیه دادن به بخت بلند و اقبال بی‌زوال ملوکانه به هر جایی که سخت‌تر از این جنگ باشد، بفرمایند این غلام و جناب مشیرالدوله به جهت جان دادن حاضریم. والله که اگر در راه قبله عالم - روحنا فداه - جان در نزد این غلام به قدر پر مگسی عظم و شأن داشته باشد. این غلام جان‌نثار این قدر جسارت می‌ورزد، به خاک‌پای مبارک من بعد آذربایجان را به این قسم بی‌اسباب نگذارند که مبدا خدای نخواستہ قسمی اتفاق بیفتد که باعث شرمندگی این غلام و جناب مشیرالدوله بشود. آذربایجان در مملکت ایران خیلی محل اعتبار است؛ چرا که سرحد دولت بزرگ واقع شده است و خود مردمان این مملکت همه داعیه‌طلب هستند و باید این قسم ممالک را به زور قشون دولت نگاه بدارد. این که مرقوم فرموده‌اند به اعتمادالسلطنه اضافه منصب مرحمت فرموده‌اند باعث امیدواری این چاکر و جناب مشیرالدوله گردید. این‌شاءالله اشخاصی که در اردوها خدمت کرده‌اند صورت آن‌ها را نوشته، به خاک‌پای همایونی عرض خواهد نمود و آن که این غلام می‌داند حاجی صدرالدوله و آقاخان سرتیب، و به اعتمادالسلطنه

نوشتیم اسامی دیگران که خدمت نموده‌اند به اسم و رسم بنویسند تا مورد مراجع همایونی گردند. این که فرمایش شده است از پول و توپ و قورخانه و استعداد هر چه لازم است مرحمت شود، به قدری که در قوه ما غلامان بوده است، تا به حال از کار راه‌اندازی و عدم تکلیف به دولت مضایقه نکرده‌ایم، لیکن حالا قورخانه و پول هر دو لازم است که باید مرحمت فرمایند. امروز جناب مشیرالدوله تلگراف مفصلی در جواب تلگراف جناب آقا که دیشب نموده‌اند، نوشته‌اند، او را ملاحظه نموده، جواب درست بدهید و در فرستادن پول و قورخانه مضایقه نکنید. امید داریم خدمات دولت در زمین نماند و به طوری که منظور همایونی است این‌ها تنبیه شدید شوند. بعد از آن که این‌شاءالله اردوی حشمت‌الدوله رسید، اکراد کلاً پراکنده شدند و اردوی دولتی داخل ساوجبلاغ شد و آن جا را تصرف کردیم، آن وقت جناب مشیرالدوله هیچ انکار و مضایقه ندارند که بر حسب امر قدر قدرت ملوکانه - روحنا فداه - خودشان به ساوجبلاغ رفته و با مأمورین عثمانی قرار آتیۀ امور عشایر سرحدیه را بدهد؛ لیکن به جناب عالی پوشیده و مکتوم نباشد که هنوز اکراد قلع و قمع نشده‌اند. آن‌ها در میان‌دوآب بودند و اعتمادالسلطنه در بناب. چون از بابت نرسیدن سوار دویرن و فوج گروس اعتمادالسلطنه نتوانست حرکت نماید، به سر آن‌ها برود، آن‌ها جسارت حاصل کرده آمده، اردوی اعتمادالسلطنه و بناب را محصور کردند و دست‌اندازی به دیزجرود و غیره نمودند. منتها این است که اردوی اعتمادالسلطنه نگذاشته اکراد به اردو و بناب مسلط شوند. آن‌ها را طرد کرده به میان‌دوآب رفتند. از این مسئله تا تمام شدن آن‌ها خیلی فاصله است. این فقره را در نظر داشته باشید، آن چه لازمه تأکید است به تیمور پاشا از جانب من و از طرف جناب مشیرالدوله به عمل آمده است که خود را زودتر به ارومی برساند. باید فردا این‌شاءالله بلا حرف برسد و رسیدن او امید دارم اقبالی‌الدوله را هم از سختی نجات بدهند؛ ولیکن سوار دویرن و فوج گروس نخواهد رسید و اکثر زحمات به هدر خواهد رفت. اگر درست مطمئن شدم و سرکار اقدس همایونی - روحنا فداه - اجازه مرحمت فرمایند، خودم هم با جناب مشیرالدوله به ساوجبلاغ برویم، کارها را بهتر منظم می‌توانیم کرد.

کمال تشکر و امتنان و عبودیت خود را اظهار می‌دارم. عجالتاً عرضی و مطلبی ندارم، مگر جواب تلگراف مفصل خودم را که در فقره جیره و تنخواه جواباً خدمت جناب آقا عرض نموده‌ام. می‌خواهم که زودتر مرحمت نمایند تا تکلیف معلوم شود. هر خبری تا عصر برسد خدمت حضرت والا و جناب آقا عرض خواهد شد.

حسین

این کاغذ را قونسولگری روس که در تبریز است به سفارت روس مقیم طهران رسیده است و سفارت صورت آن را به وزارت خارجه داده است:

حسب الامر الاقدس به جناب مستطاب سپهسالار اعظم - دام اقباله - تلگراف می‌شود که از مطلب مطلع و مستحضر باشند و خبر بدهند که این خبرها اصل دارد یا بی‌اصل است. متوقفین مراغه و ساوجبلاغ و ارومی اخبارات داده‌اند از رعایای روس به توسط قاصدها، به خصوص محل اغتشاش اکراد کمال خطرناک دارند. اخبارات بازار هم به همین طور خیلی افسوس‌انگیز می‌باشد. مراغه و بناب را از جمیع اطراف محصور کرده‌اند. مراودات میان تبریز و قشون ایران را بریده‌اند و نیز طرف کنار دریاچه ارومیه رفته، دهات واقع میان تبریز و بناب الی مسافت دوازده فرسخ را به تصرف آورده، تاخت و تاز و قتل و غارت کرده‌اند. بعد از آن یک کمی عقب نشسته‌اند. در خود تبریز قشون نیست مردم این فقره را خوب دانسته‌اند، ولی به خیال آن که گویا در سرحد قشون روس جمع شده و به جهت حرکت و شکست دادن به گرد مهیا می‌باشد یک خُرده آسودگی حاصل کرده‌اند. دهستانی‌ها فردا رو به تبریز می‌آیند و در خود این شهر گندم و نان خیلی کم است. عقیده قونسولگری این است که به جهت ناراضامندی مردم در خود تبریز اغتشاش خواهد شد. اخباراتی که کارگزاران تبریز منتشر می‌نمایند که گویا قشون به گردها شکست داده و از آنها در بناب دو هزار کشته شده است، اعتقاد نباید کرد.

حسب الامر در باب فقره تلگراف جنرال قونسولگری دولت بهیة روسیه این فقره را

که اظهار داشته بودند، قبل از رسیدن اخبار فتح اعتمادالسلطنه است. آن چه اخباری که از هر طرف رسیده است، فوراً من تلگراف نموده‌ام. آن چه خوب یا بد همه را بدون ساعتی تعطیل به عرض خاک‌پای جواهرآسای اقدس اعلی -روحنا فداه- عرض کرده‌ام و بی‌اطلاع نگذاشته‌ام. بحمدالله تا حالا که اخبار خوب است و هنوز دیگر خبری نرسیده است که به عرض برسائیم باز هم هر چه خبر برسد، فوراً به عرض خاک‌پای مبارک خواهم رساند.

حسین - ۱۹ ذی‌قعدة

دست‌خط مبارک به زنجان:

عمیدالملک می‌فرمایند بعد از چند روز معطلی که گفتید سوار دوبرن را روانه کردم تا دیروز که روز یکشنبه هیجدهم بود، وزیر فواید نوشته است: تازه دوپست و پنجاه نفر سوار رسیده و آن هم بسیار بد، از حیثیت اسب و اسلحه خیلی بد. مرده‌شور سوار فرستادن تو را ببرد که بعد از چند روز معطلی این جور سوار روانه کردید! علاوه بر پانصد سوار دیوانی آقایان دوبرن و بزرگ‌زاده‌های ایشان هم علاوه بر پانصد سوار باید حکماً بروند، و البته به موجب زیارت نمودن این فرمایش تلگرافی بدون دقیقه‌ای تأخیر باید بقیه سوار دوبرن را روانه نمایید که به زودی به وزیر فواید برسد. اگر نواقص سوار را رفع نکنید، اسب خوب و اسلحه ممتاز خوب برای آن‌ها نفرستید، یقین بدانید از حکومت معزول و مؤاخذه سخت خواهید شد.

[ذی‌قعدة] ۱۹

دست‌خط مبارک از باغ به تبریز:

به سپهسالار تلگراف شود: تلگراف خبر فتح کامل ثانی اعتمادالسلطنه را الآن به حضور آوردند و شبانه جواب می‌نویسم. به اعتمادالسلطنه بنویسید بلکه همین تلگراف ما را بعینها برای او بفرستید که نه آن قدر از خدمت و رشادت و غیرت او و اهل اردو مسرور و راضی و خوشحال هستیم که به وصف بیاید. آن بود که در فتح اول او فوراً

منصب امیرتومانی با نشان مرصع امیرتومانی به او التفات شد و همچنین از آحاد و افراد و قشون و صاحب‌منصبان اردوی او کمال رضامندی را داریم و این‌شاءالله تعالی به طوری اجر خدمات و زحمات آن‌ها را بدهم که تا ابد باقی بماند در خانواده آن‌ها. این التفات و مرحمت ما را به همه آن‌ها به موجب همین تلگراف اعلام داشته، از قول ما از همه احوالپرسی و تفقد نماید. چه طور می‌شود که این نوع هنرها و خدمات از جان گذشته اهل این اردو فراموش بشود؟ از همه بابت خاطر جمع و مشغول خدمات دیگر باشند و پیش بروند. بکشند، غارت کنند و ما [را] از روزگار گرد و گردستانی بیرون آورند؛ و به شما که سپهسالار اعظم هستید، تهنیت این نوع فتوحات را می‌فرماییم و همین دست‌خط تلگرافی ما را بعینها برای اعتمادالسلطنه و اردوی او بفرستید که این دست‌خط را در میان قشون خوانده، گوشزد آحاد و افراد نوکر و صاحب‌منصب بنمایند، البته، البته، و همه روزه اخبارات را به عرض برسانند.

شب ۲۰ [ذی‌قعدة]

طهران به تبریز

خدمت جناب مستطاب اشرف سپهسالار اعظم - زید شوکته:

تلگراف‌های جوابیه از نظر انور - روحنا فداه - گذشت. مقرر رفت در باب قورخانه‌ای که خواسته‌اید از اینجا نمی‌دانند چه بفرستند. جناب اشرف لزوم آن جا را بهتر می‌دانند. صورتی تلگرافاً بدهید که از آن قرار انقاد شود. این نکته را هم باید خاطر نشان جناب اشرف نمایم، صورتی باید بفرستید حدّ وسط باشد. به علت کمی مال آن چه دواب بوده است، بیشتر را اردوی نواب حشمت‌الدوله و سایر برده‌اند. البته صورت را زود مرقوم فرمایید.

یحیی - شب ۲۰ [ذی‌قعدة]

جناب معتمد الملک! در باب قورخانه در ضمن عرایض حضور مبارک عرض کرده بودم، اما این‌شاءالله امشب آن چه که خیلی لزوم داشته باشد، معین می‌نمایم و فردا خبر

به شما می‌دهم که به عرض خاک‌پای جواهرآسای اقدس اعلی -روحنا فداه- رسانیده و معجلاً بفرستید. بعد از رفتن شما هم به دوشان‌تپه خبرهای خوش رسید از اردو و حاجی رضا قلیخان برادر حاجی صدرالدوله آمد، همه را فوراً به عرض خاک‌پای مبارک رسانیدم. مطلع خواهید شد. دیگر علی‌حده نوشتن لازم نبود.

حسین - شب ۲۰ ذی‌قعدة

دست‌خط مبارک به تبریز:

مخبرالدوله به سپهسالار تلگراف نمایید: از قراری که حالا وزیر فواید نوشته بود و از گروس خبر رسید، نوشته است روز جمعه ۲۳ ذی‌قعدة این‌شاءالله به اردوی اعتمادالسلطنه ملحق خواهد شد. نمیدانم لوازم فشنگ و چاشنی و چادر فوج گروس را فرستاده‌اید، آن جا حاضر هست که به رسیدن اردو بدهند یا نه؟ صریح بنویسید مطلع شویم. فوج هم که با قورخانه باید از تبریز به اردوی اعتمادالسلطنه برود البته زود روانه دارید. خبر تازه از اردوی اعتمادالسلطنه و طرف ارومی و خوی تیمور پاشا باشد بنویسید. در تلگراف‌های امروز قورخانه خواسته بودید، به علت مأمور شدن اردوی حشمت‌الدوله و بارهای دیگر مال مکاری کم است؛ لیکن هر قدر قورخانه لازم دارید، الآن با تلگراف سیاهه بدهید که چه فرستاده شود. فوراً حمل می‌شود و تعجیل می‌رسانند. سی خروار باروط فرستاده شد.

۱۹ ذی‌قعدة

جواب

به عرض خاک‌پای جواهرآسای اقدس همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری می‌رساند: به زیارت دست‌خط تلگراف همایونی -روحنا فداه- مشرف و مباهی گردیدم. الحمدلله اخبار فتح مجدد و طرد کامل اکراد از اعتمادالسلطنه ساعت قبل رسید و به عرض خاک‌پای مبارک با عین نوشتجات واصله از

مشارالیه رسانیدم. البته از لحاظ انور شاهانه - روحنا فداه - گذشته است. چادر و پنجاه هزار عدد چاشنی و شانزده هزار فشنگ مدتی است به جهت فوج گروس به اردوی اعتمادالسلطنه فرستاده بودم. به جهت اختلال راه و وقوع محاربه در دهات چند فرسخی اردو مانده بودند. بعد از فتوحات متوالیه و فرار کردها راهها باز، قورخانه و سایر به اردو رسیده است؛ لیکن فشنگ کم است. در تبریز از فشنگ آن تفنگها نبود؛ ولی در خوی بود. تلگراف کردم از خوی بیاورند. معلوم شد تیمور پاشا هر چه فشنگ در قورخانه خوی بوده همه را برده است به اردوی ارومیه. فوج پنجم شقاقی امروز دو هزار و پانصد تومان مواجب سه ماهه و جیره یک ماهه به نرخ روز گرفت. فردا علی الطلوع که روز سهشنبه است با قورخانه و سوار به اردوی اعتمادالسلطنه خواهد رفت. مقرر رفته است سیاهه قورخانه لازمه عرض شود که مرحمت گردد. امشب از روی دقت حاضر کرده، فردا صبح به عرض خاک پای مبارک همایونی - روحنا فداه - خواهم رسانید. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین

شب ۲۰ [ذی‌قعدة]

از تبریز

به خاک پای جواهر آسای اقدس اعلی - روحنا فداه:

بحمدالله تعالی از اقبال مبارک خبر فتح ثانوی هم به خاک پای مبارک عرض شد؛ ولی بابا خان آقا بعد از آن که در جنگ اول این افراد شکست خورده‌اند، فرار کرده و باعث جنگ هم از قرار نوشتجات مراغه و هشترود این نمک‌به‌حرام شده است و دو سه روزه به طهران می‌رسد. استدعای این غلام این است: آدمی مأمور شود برود جلوی او. او را گرفته محبوساً به تبریز بفرستند که بر حسب الامر ملوکانه - روحنا فداه - به سزای خودش برسد.

کمترین غلام: مظفرالدین - شب ۲۰ [ذی‌قعدة]

جواب

دست‌خط مبارک به ولیعهد:

تلگراف شما شبانه به عرض رسید. به شما خیلی خیلی التفات خواهد شد و خیلی در روانه کردن اعتمادالسلطنه زحمت کشیده‌اید و اسباب او را خوب فراهم آورده‌اید. إن شاء الله مرحمت بزرگ در حق شما می‌شود. در باب فقره دیگر همان‌طور که عرض کردید، گرفته به شما خبر می‌دهیم.

شب ۲۰ [ذی‌قعدة]

از تبریز:

جناب جلالت‌مآب معتمدالملک! در باب قورخانه که حسب الامر الاقدس الاعلی - روحنا فداء - مقرر رفته است، صورت داده شود. این صورت قورخانه‌ای است که از قورخانه اینجا داده‌اند و لازم است و باید از این جنس قورخانه فرستاده شود. همه این‌ها فوری است. هر چه حالا ممکن است با عرض خاک‌پای جواهر آسای اقدس همایونی - روحنا فداء - حالا فرستاده شود. تتمه را متدرجاً ارسال دارید. هر چه از این قورخانه فرستاده می‌شود، از همه این اجناس فرستاده شود. البته زود اهتمام کنید که بفرستید: نارنجک سی دو پوند سیصد تیر، دوازده پوند پنج هزار تیر، نارنجک سه هزار، ساچمه دو هزار، تیر نه پوند چهار هزار تیر، گلوله دو هزار تیر، نارنجک دو هزار تیر، گلوله خاندان چهار پوند و نیم دو هزار تیر، اسباب توپ‌کشی یکصد گردنه، پنجاه دست طرقة، پنجاه هزار تیر فشنگ فراتسه یک کرور و دویست و پنجاه و دو هزار چاشنی دو کرور، باروط، پنجاه خروار، از قرار تلگراف فرستاده‌اید، سی خروار حالا فرستاده شود، بیست خروار [بعداً].

حسین شب ۲۰ [ذی‌قعدة]

جواب دست‌خط مبارک:

اینجا به قدر هجده هزار فشنگ نمسه بود که فرستاده شده، به ملاحظه این که در راه قدری اغتشاش بوده، نرسیده، به اردوی اعتمادالسلطنه رسیده است. قدری هم در

خوی بود، خواستم. معلوم شد آن‌ها را هر چه بوده تیمور پاشا برده است، دیگر در آذربایجان از این فتنگ نمسه نیست. مقرر شود برای فوج گروس و فوج دویم خاصه که از این فتنگ دارند، از طهران معجلاً روانه کنند. چادر و چاشنی هم به جهت این فوج به اردو روانه شده است.

خانه‌زاد: حسین - شب ۲۰ [ذی‌قعدة]

خوی به تبریز

حضور حضرت اشرف اعظم - روحی فداه:

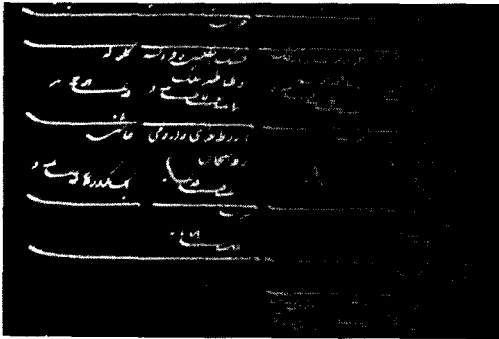
چند روز قبل حضرت اجل آقای مستوفی‌الممالک - مدّ ظلّه العالی - به توسط تلگراف از چاکر و از مأمورین دولت عثمانی سؤال فرمودند و جواب خواسته بودند. شیخ عبدالله کجا است؟ و پسران او با حمزه آقا کجا هستند؟ فدویان هم یک نفر آدم مأمورین را به خاک عثمانی روانه کرده که خبر صحیح بیاورد. امروز وارد شد. از قراری که خبر آورده، شیخ عبدالقادر پسر شیخ عبدالله با حمزه آقا منکور، محمد آقا مامش با شش هزار سواره و پیاده برای اشنو و لاهیجان و ساوجبلاغ و میان‌دوآب رفته‌اند و پسر دیگر شیخ عبدالله محمد صدیق با جمعیت به طرف مرکور رفته و محمد سعید نام خلیفه با جمعیت به طرف صومای برادوست، خود شیخ هم از نوچه که نشیمن او است، این روزها حرکت نموده، معلوم نکرده‌اند از کدام سمت خواهد آمد. می‌گویند تخمیناً شانزده هزار جمعیت دارد و طابور عسکر با دو توپ از جانب والی وان به طرف نوچه آمده، عشایر را از کمک به شیخ تنبیه نموده، ممانعت نماید. فدوی را لازم بود به حضور مبارک عرض نماید. بندگان حضرت اشرف اعظم - روحی فداه - جواب حضرت اجل آقای مستوفی‌الممالک - مدّ ظلّه العالی - را بفرمایند و قرار هم گذاشته‌اند، باز هر چه بشود، خبر خواهد رسید. به توسط تلگراف به عرض حضور مبارک خواهد رسانید. در مراجعت همان آدم مأمورین عثمانی را کسان علی‌خان شکاک گرفته، لخت کرده، اسب [او] فتنگ [او] پول هر چه داشته گرفته بود. برای اطلاع جسارت گردید. تفصیل حالت این جا را از چاپار به جناب آقای ساعدالملک عریضه کرده‌ام.

چاکر: قلی - شب ۲۰ [ذی‌قعدة]

طهران به تبریز

خدمت جناب مستطاب اشرف مشیرالدوله - دام اجلاله العالی:

از قرار صورتی که جناب صاحب دیوان داده اند و میرزا حبیب الله لشکر نویس که از جانب جناب عالی مأمور آذربایجان بوده است، بازدید کرده است و تصدیق دارد، از این قرار قورخانه در تبریز و خوی و سایر موجود بوده است:



اگر این استعداد حاضر است، إن شاء الله کارها راه خواهد افتاد تا دنباله برسد. إن شاء الله تفصیل را برای اطمینان اطلاع خواهند داد.

مستوفی الممالک - ۱۹ ذی قعدة

جواب:

جناب مستطاب اجل اکرم آقا! از روی صورت باز دید میرزا حبیب الله لشکر نویس موجودی قورخانه شهر تبریز و سرحدات آذربایجان را قلمداد فرموده بودید. بعینه آن صورت نزد میرزا محمود خان مستوفی نظام هست و مراجعه که شد به جزئی اختلافی مطابق است؛ ولی آن که فشنگ انگلیس است، بعینه در قورخانه موجود است. چهل و سه هزار و دو بیست عدد از آن را برای یک فوج ابواب جمعی جنرال که مأمور اردوی دولتی بود و تفنگ چقماقی انگلیس به آن ها داده شده بود، ایفا شد. مابقی بعینه در قورخانه باقی است و به کار سایر افواج بر نمی خورد؛ زیرا که تفنگ افواج فرانسه است و فشنگ فرانسه لازم دارد و به همین اردوی وی همراهی اعتماد السلطنه الی حال یکصد و بیست

و هشت هزار و چهارصد و پنجاه عدد فرستاده شده، بیست و چهار هزار هم امروز فرستاده می‌شود. علی‌الاصح هم مشغول بستن فشنگ هستند و فرستاده خواهد شد. فشنگ که در آذربایجان نبود و از دارالخلافه به جهت آن که امر فوری بود، خواسته شد. فشنگ خاندانار نمسه بود که بیست دو هزار و سیصد و چهل عدد در قورخانه موجود بود و برای فوج خاصه دویم که مأمور اردو بود ایفاد شده بود که همین که معلوم شد فوج گروس هم تفنگشان مطابق تفنگ فوج خاصه دویم بود، نوشتم آن فشنگ نمسه خاندانار را نصف برای فوج گروس با چاشنی بفرستند، نصف آن هم در دست فوج خاصه دویم باشد؛ و به این جهت صد هزار فشنگ خاندانار که گلوله‌اش چهار مثقال است، برای فوج گروس و خاصه دویم اظهار شد حمل نمایند؛ اما باروط بازدید میرزا حبیب‌الله در سند نود و پنج بوده است. در عرض این سه سال به جهت مخارج ولایتی از قبیل ماه رمضان و غیره به خرج رفته، بیست خروار دیگر که باقی مانده است، به انضمام بیست خروار حاصل سنه ماضیه که چهل خروار می‌شود تا به حال قریب بیست و دو سه خروار برای اردوی اعتمادالسلطنه و غیره به مصرف رسیده. از این به بعد هم متصل باید باز فرستاده بشود. چون باروطخانه اینجا در تابستان که خوب کار می‌کند یک خروار پنجاه من در ماهی می‌دهد که الی بیست خروار می‌شود، آن بود که به ملاحظه احتیاط از قورخانه طهران باروط خواسته شد. دیگر سرب موجودی گلوله ریخته شده که متصل فشنگ می‌بندند. گلوله و نارنجک هم در تبریز از روی بازدید هست. هر قدر به اردوی اعتمادالسلطنه الی حال فرستاده شده از موجودی کسر شده، مابقی باقی است. موجودی قورخانه خوی هم به جای خود باقی بود و هنگام مأموریت شیخعلی خان سرتیب و تیمور پاشا خان قریب چهارصد و پنجاه بار قورخانه برده‌اند و هر چه هم از آن به بعد لازم باشد، از قورخانه آن جا فرستاده خواهد شد. قورخانه سرحدی که عیب نموده، سرحد لاهیجان است؛ ولی حرف در این است که اگر این منازعه به طول انجامد، این موجودی‌ها کفایت نخواهد نمود و موجب صورت علی‌حده باید به زودی حمل شود.

طهران به تبریز:

از تلگرافخانه مبارکه به اعتمادالسلطنه تلگراف شود از هر جایی که می‌دانند زودتر خواهد رسید. به اعتمادالسلطنه: آفرین به شما! روی شما سفید! نمک اعلی‌حضرت شاهنشاه صاحبقران - روحنا فداه - به شما حلال باد که در این جنگ و فتح و دوراندیشی‌هایی که از بدو جنگ تا حالا از شما بروز یافته است، همه را به عرض رسانده‌اند. خاطر مبارک همایون شاهنشاهی و مرا از خود راضی و خشنود ساختید و در ازای این خدمت شما از جانب سنی‌الجوانب همایونی منصب امیرتومانی و نشان مکمل به الماس این درجه در حق شما مرحمت شد و من با کمال میل و صمیم قلب به شما تهنیت می‌گویم که به سلامتی وجود مبارک همایونی این منصب و نشان به شما مبارک باد.

نایب‌السلطنه: امیرکبیر - شب ۲۰ [ذی‌قعدہ]

از تبریز به طهران:

به توسط جناب معتمدالملک، خدمت جناب مستطاب اجلّ اکرم آقا - دام اقباله العالی - در خصوص جنس سیورسات قشون و بعضی وجوهات نوشته‌اید که جناب امین‌السلطان تلگراف کرده‌اند، هر قدر لازم باشد از گروس و آذربایجان به حواله بدهند. هرگاه دیگران همچو تلگراف می‌کردند حرفی نبود، ولی با استحضارات کافیّه جناب اجلّ عالی حیرت دارم، اولاً مرقوم فرموده‌اید این اردوها روزی یکصد و پنجاه خروار جنس لازم دارند؛ الآن در آذربایجان سه اردو هست. یک اردوی اقبال‌الدوله که مرگب از سه فوج و سواره افشار و سوار دیگر و غیره است. یک اردوی تیمور پاشا خان است که مرگب از دو فوج و از قرار تقریر و تلگراف‌های خودش جمعیت هم از سواره و پیاده و چریک و غیره است. یک اردو هم اعتمادالسلطنه است که مرگب از شش فوج و سواره با فوج گروس، هفت فوج جمعی هم سواره چریک است، اردوی حشمت‌الدوله هم که ده فوج و سواره هم دارد، به چه مأخذ روزی یک صد و پنجاه خروار است؟ وان‌گهی چنان نیست

که ارادت شعار بی‌مأخذ مال دولت را بدهد؟ واضح است حساب خواهد شد، خیلی هم با دقت و صرفه، اما همه این فقرات فرع این است و آسودگی است و در همچو وقت‌ها کی فکر این چیزها است؟ الآن سه چهار طرف سرحد معتبر آذربایجان اغتشاش دارد و این اردوها را به هزار معرکه و زحمت قبل از آمدن ارادت شعار حضرت والا ولیعهد - ادام الله اقباله - با قرض حرکت داده‌اند. از وقتی هم که مخلص وارد شده‌ام مبالغی قرض کرده‌ام. باز به هیچ جا نمی‌رسد؛ مثلاً مرقوم داشته‌اند جنس آذربایجان یک محل معتبر شما که از روی ثبت ملاحظه فرمایید مراغه ده پانزده هزار خروار جنس بدهی دارد بالمره تمام و به جز قصبه شهر مراغه و بناب چیزی نمانده است. مابقی دهات قتل و غارت شده، هر چه هم از رعیت آن‌ها باقی مانده است، آن‌ها هم چه به شهر آمده‌اند و چه به مراغه و بناب رفته، و خود آن‌ها آذوقه می‌خواهند. هشتروند شما است، پنجاه پارچه دهاتی که قوری چای و دهات نزدیک به میاندوآب بوده، آن‌ها هم تمام شده. محل این غله کجا است؟ این حساب‌ها در صورتی است که دهات آباد باشد و سکنه داشته باشد و در دست دیوان همایون اعلی باشد. زاید بر دو کرور به مردم آن جاها صدمه رسیده است. خداوند عاقبت این کار را خیر نماید. جناب اجل حق دارند چون درست حالت این ولایات مشهود نشده است، این طور مرقوم می‌فرمایند. یک طرف خوی شما است که باز اگر ادنشین آن جاها را هم مثل مراغه نکرده‌اند؛ اما باز پنجاه پارچه از دهات را تمام کرده، یک طرف هم ارومیه است که الآن هرگاه بگویم در محاصره و مخاطره است، باور کنید، ملاحظه نمایید، این‌ها جنس می‌شود که جیره قشون و اردو سه طرف دیگر باقی ماند. اردبیل شقاقی من متمم هشتروند و قراجه داغ سایر محالات هم که جنس بده شوند. حقیقت این است طوری باید بشود که صورت حال این مملکت در خاک پای مبارک مکشوف شود. جناب اجل عالی هم حق دارند. این فقرات درست از روی تأمل نیک نظر فرمایند و چاره کنند. من جمله مرقوم فرموده‌اند در هشتروند شتر زیاد است. اگر شتر هم باشد با این اغتشاش کی آن جا نگاه می‌دارد. از این گذشته آن آذربایجانی که سی سال قبل جناب اجل عالی دیده بودند نیست. دو سه طایفه در هشتروند بوده

است. بالمره تمام و مستأصل شده‌اند. شتر کجا دارند؟ نمی‌دانم چه بنویسم! از حالت این مردم الآن در این فقرات فکر درستی نمایند. این جا هزار مال لازم دارد که علی‌الاتصال غلّه بکشند. چه از خارج، یعنی از زنجان و گروس، و هر قدر هم که در این صفحات دستگیر شود و به اردوها برسانند. هر طور است امروز قراری بدهید که موجب اطمینان خاطر و آسودگی شود. در باب تنخواه هم از روزی که اخلاص‌مند وارد شده، ده هزار تومان قرض کرده، تحویل حاجی علیقلی‌خان کرده‌اند که خود او خرج نموده، یعنی پنج هزار تومان نقد به اردوها فرستاده، مابقی هم به هر مصرفی که لازم بود، او داده و حساب را هم خودش به دیوان می‌پردازد. بیست هزار تومان که حضرت والا - ادام الله اقباله - قرض کرده‌اند، به همین طور از تجار داخله این شهر پولی که نقد باشد و بتوان گرفت و قرض کرد، نیست، مگر در خارجه، اخلاص‌شعار قدغن کرده‌ام که هرگاه ممکن شود از خارجه بخواهند. هرگاه دادند که باید فوراً برات که به طهران می‌شود بدهند و آلا از آن جا قدغن بفرمایید هر کس این جا پول داد به قدر بیست هزار تومان عجالتاً حواله بدهد که موجب آسودگی باشد و هرگاه حواله ممکن نباشد، قدغن فرمایید چند نفر تفنگدار تنخواه اشرفی و امپریال به ترک خود بسته، سه چهار روزه برسانند؛ و این که مرقوم داشته‌اید که جنس به فروش برسد، مراغه که رفته، هشت‌رود که نصف رفته است، ارومیه و خوی که هیچ نیست، جزئی هم که هست مصرف همان قشون آن جا است. دو سه جای دیگر می‌ماند، آن هم مال آذوقه شهر است که در زمستان به فروش برسد و از حالا با کمال صعوبت حمل شود. از همه بالاتر قحطی است. خداوند عواقب این امور را به خیر نماید. این قدر را خدمت جناب اجلّ عالی زحمت می‌دهد که حالا وقت همراهی است و باید دقیقه‌ای آسوده نشد و در مقابل همچو دشمن بی‌حیای رذل که ابقا به هیچ چیز نمی‌کنند، نمی‌توان حساب کرد و حساب داد. این‌شاءالله تعالی بعد از آسودگی و فراغت هرگاه دیناری از مال دولت را کسی خورده باشد، من پدر او را بسوزانم بدهند. آن چه به نظر اخلاص‌شعار رسید این است که اظهار شد. مال بارکش حاضر لازم است، غلّه زنجان و گروس لازم است، تنخواه نقد و قورخانه زیاد. به سر مبارک عالی حالت

آذربایجان ده درجه بالاتر و بدتر از این است که نوشته‌ام. شرم می‌کنم کما هو حقّه عرض نمایم. دیگر مختارید.

حسین - ۱۹ [ذی‌قعدة]

از تبریز به طهران

به خاک‌پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: الان که یک ساعت از شب چهارشنبه می‌گذرد، نوشته از امامقلی میرزا پسر مرحوم ملک قاسم میرزا رسید که این است کامله محال بناب و مراغه و دیزجرود را شرح و اطمینان داده نوشته است اکراد قصبه میاندوآب را ترک نموده و در کنار رودخانه تغتو که آن طرف قصبه است، بوده‌اند. امروز فوج پنجم را در کمال آراستگی با شصت بار قورخانه، یکصد و پنجاه سوار و یک عرّاده قُتر دوازده پوند به اردوی اعتمادالسلطنه فرستادم و دو خروار باروط هم احتیاطاً به خوی حمل نمودم. از ارومیه مدتی بود خبر نداشتم. الان کاغذی از حاجی میرزا محسن لشکرنویس که در ارومیه است، به اسم میرزا احمد منشی‌باشی رسید که می‌نویسد جمعیت اکراد زیاد شده و اقبال‌الدوله از خارج به شهر ارومیه آمده است. در این عمل به اعتقاد غلام خان‌زاد، اقبال‌الدوله عقل کرده است و جای تشویش نیست؛ زیرا که تیمور پاشا قطعاً امروز صبح با شش عرّاده توپ و پنج شش هزار جمعیت و پانصد بار قورخانه کامل وارد خواهد شد. آن وقت اقبال‌الدوله هم بیرون آمده، این دو جمعیت از بخت بلند همایونی - روحنا فداه - پدر شیخ را در خواهند آورد. همان کاغذ میرزا محسن را دادم عیناً با تلگراف به عرض خاک‌پای مبارک برسانند. الان این غلام خان‌زاد دو فوج دیگر در تبریز دارم که مشغول تهیه ملبوس و چادر آن‌ها می‌باشم. از سوارهایی که خواسته بودم وقت غروب به قدر سیصد سوار رسید که فردا به قدر دو هزار تومان باید جیره و مواجب آن‌ها را بدهم. اسب توپخانه هم به قدر یکصد رأس دارم. نوکر چریک هم تا به حال چهار هزار تفنگچی و هشتصد سوار حاضر کرده‌ام به جهت محافظت شهر، و سواره‌های

وارده را می‌خواهم به اردوی اعتمادالسلطنه بفرستم. حالا امر مبارک به چه قسم شرف صدور می‌یابد؟ از این فوج و سوار به کمک اقبال‌الدوله بفرستم یا همان جمعیت تیمور پاشا را کافی می‌دانید؟ و سیصد سوار جدید را فردا تنخواه داده، پس فردا به اردوی اعتمادالسلطنه روانه دارم؟ منتظر امر و اراده‌ی همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- هستیم. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام‌خانه‌زاد: حسین

قربانت شوم! گزارش ارومیه را جويا باشید. لزوماً این مختصر را عرض می‌کند که چند روز بود سرکار اقبال‌الدوله و شیخ‌علی خان سرتیپ با دو فوج افشار و فوج دهم خوبی و چهار عراده توپ در نازلوچای، من محال ارومی، بودند. در آن جا با جمعیت زیادی که از اکراد جمع شده بودند، دعوی کلی نموده، از آن طرف بسیار تلف شده و از این طرف نیز علی سلطان توپچی و چند نفر دیگر از سرباز و غیره به قتل رسیدند. تا این که خود شیخ با قشون کثیری وارد کوه‌سیر که نیم فرسخی شهر است، شده، اخبار و اعلام جنگ داد که یا بیعت نمایید و یا ارومی را از میان‌دوآب بدتر خواهم کرد. اهل شهر که حالت او را این طور دیدند، آدم فرستاده، اقبال‌الدوله افواج مراجعت دادند. دیشب که شانزدهم شهر ذی‌قعدة الحرام بود، وارد شهر شدند و امشب که هفدهم است، از وقت مغرب تا به حال که چهار ساعت از شب مزبور می‌گذرد، دعوا است و البته به قدر صد تیر توپ و دو هزار تیر تفنگ انداخته شده، الآن اطراف شهر را گرفته حصاری کرده‌اند. چون شهر قلعه و دیوار ندارد، مشکل است بتوانند شهر را نگه دارند. از این که نوکر باب از بزرگ و کوچک مشغول دعوا بودند، به این بنده لازم گردید که مراتب را به عرض عالی برساند که اگر کمک و مددی زود رسید، ولایت از دست نخواهد رفت و آلا ارومی را از میان‌دوآب بدتر خواهند کرد؛ بلکه آذربایجان را تصاحب خواهند کرد. هر چه زود کمک برسد دیر است. یعنی از پنج شش روز بیشتر نمی‌توانند اهل شهر خودشان را نگه دارند. تیمور پاشا خان هم تا به حال نیامده است. بنده در نمک‌خوارگی دولت واجب

دانستم که مراتب را به عرض عالی برسانم و تکلیف نوکری خود را در این دیدم که سرکار عالی را خیر بدهم و این قاصد را در نصف شب روانه کرده‌ام. بعد از آن اختیار با خودتان است، زیاده عرضی نبود. امرکم العالی مطاع.

همین قدر که این عرض بنده را شوخی و واهی ندانید، سوار بسیار لازم است. اگر خدا نکرده ارومی را بگیرند، ایران را خواهند گرفت. قونسول انگلیس هم که حالا در ارومی است. در باطن محرک و مقوی مدعی است. چون درست خاطر جمع نبودم که این قاصد این عریضه را می‌رساند، از آن جهت مهر نکردم که مبادا به دست دشمن بیفتد. از قاصد جويا شوید عرض خواهد کرد. آب شهر را هم دو روز است تماماً قطع کرده و بریده‌اند. شب تماماً عرض شد.

شب ۲۱ ذی‌قعدة

دست خط مبارک:

جواب: به سپهسالار تلگراف کن کاغذ ارومی را خواندم. شما هر چه سواره و فوج و جمعیت دارید به کمک ارومیه بفرستید لازم‌تر است؛ چرا که اعتمادالسلطنه کارش پیشرفت دارد و وزیر فواید و سواره دویرن هم به او ملحق خواهد شد. پس بهتر این است که شما هر چه زور دارید به ارومیه بفرستید. اما بر پدر تیمور پاشا لعنت که از بس دیر کرد، شیخ نزدیک شد. کمال عجله را در کمک فرستادن به ارومیه بکنید. البته از پول و خرج و هیچ چیز مضایقه نکنید. إن شاء الله همه چیز به شما می‌رسانم و عن‌قریب اردوی حشمت‌الدوله می‌رسد. پدر اشرار را بیرون خواهند آورد. هر چه باشد به زودی به عرض برساند. اما تیمور پاشا را زود حرکت بدهد.

شب ۲۱ ذی‌قعدة

دست خط مبارک به تبریز:

جناب سپهسالار اعظم! احوال شما چه طور است؟ خبر تازه چه دارید؟ اگر از اطراف

[خبر] تازه رسیده باشد، به عرض برسانید. دست‌خطی که دیشب شب چهارشنبه بیست و یکم در جواب تلگراف شما تلگراف کرده‌ایم رسیده و ملاحظه کرده‌اید یا نه؟ از حالات خود اطلاع بدهید.

۲۱ ذی‌قعدة

جواب

به خاک‌پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاهی - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط مبارک تلگرافی همایونی - روحنا فداه - که سرا پا اظهار مرحمت به این خانه‌زاد خاکسار بود، مشرف و مباحی گردیدم. خداوند جان ناقابل فدوی بی‌مقدار را به قربان مرحمت‌ها و قدردانی‌های ملوکانه بفرماید. دیشب به زیارت دست‌خط مبارک مشرف و امروز صبح به عرض جواب عبیدانه مسارعت نموده، اخبار به درک واصل شدن پسر شیخ و برادر حمزه آقا را به طوری که شنیده بودم به عرض آستان مبارک رسانیدم. مزاجاً تب دارم، لیکن به نمک مبارک همایونی - روحنا فداه - خودم را ملتفت نیستم؛ زیرا با این حالت از یک طرف در تهیه قشون امدادیة ارومی می‌باشم که إن شاء الله صبح جمعه بیست و سیم، یک فوج و سیصد سوار و یک عرّاده توپ روانه خواهیم کرد. در نوشتجات که امروز از اعتمادالسلطنه رسید، قدری باروط خواسته بود. الآن دو خروار باروط به جهت او حمل می‌نمایم و از صبح تا به حال علاوه بر آن چه سابق عرض نمودم، دو هزار و هشتاد تفنگچی چریک و ششصد و بیست سوار سان دیده‌ام. همین قدر را جسارت ورزیده، عرضه می‌دارم. چرخ کارها به حرکت آمده است. إن شاء الله من بعد به جز امنیت و راحتی و فتوحات متوالیه چیز دیگر به عرض خاک‌پای انور نخواهد رسید. الان یک چاپار هم به ارومیه فرستاده، به اقبال الدوله اخبار فرستادن کمک را نمودم. در تلگرافی که قونسول روس به وزیر مختار نموده است، دیدم نوشته‌اند گلابی آقا را در اردو حبس نموده‌اند و سوارهای آن‌ها را کشته‌اند. این دو خبر هر دو دروغ است. گلابی آقا در کمال احترام در

اردو مشغول جنگ است و سوارهای او هم متفرق شده‌اند. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۲۱ ذی‌قعدة

دست خط مبارک به تبریز:

جناب سپهسالار اعظم! اخباری که به عرض رساندید خیلی خوب بود. این‌شاء‌الله چنان که عرض کرده بودید، برادر حمزه آقا و پسر شیخ به سزای عمل خود رسیده و هدف گلوله توپ شده‌اند. باز هم هر چه خبر می‌رسد به زودی اطلاع بدهید. مزید خوش‌وقتی ما می‌شود. در باب پول ده هزار تومان تبریز از تجار دریافت نمایید. آن‌ها به شریک خودشان حواله بدهند، این جا فوراً نقد داده می‌شود.

۲۱ ذی‌قعدة

جواب

به عرض خاک‌پای جواهر آسای اقدس همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری می‌رساند: به زیارت دست‌خط مبارک تلگراف همایونی که بعد از ملاحظه عریضه خانه‌زاد و کاغذی که از ارومیه رسیده بود، شرف صدور یافته بود، دیشب مشرف و مباهی گردیدم و برحسب امر قدر قدرت ملوکانه تهیه فوج و سوار را امروز و فردا دیده، فوراً به ارومیه خواهم فرستاد. سابق حسب الامر ده هزار تومان به حاجی علیقلی خان داده، قبض گرفته بودم. چون تنخواه از طهران نرسید، دو هزار تومان هم چند روز است تمام شده بود که حساب او را حاجی علیقلی خان به خزانه نظام خواهد داد و مخارج لازم فوری بود که تأخیرش جایز و ممکن نبود؛ لهذا امروز باز پنج هزار تومان از تجار ارامنه گرفته تمسک دادم و تحویل حاجی علیقلی خان نموده، قبض گرفتم که پس از وصول تنخواه از طهران به ارامنه رد شود. حالا کار قورخانه و ملبوس و جیره و مواجب عجالاً در راه است. عیبی ندارد تا خبر از طهران برسد. تیمور

پاشا خان هم دیروز صبح محققاً به ارومیه رسیده، این کمک هم برسد، ان شاء الله از توجه مبارک همایونی - روحنا فداه - کار آن جا هم درست می‌شود. الان نوشتجات اعتمادالسلطنه مورخه ظهر روز سه‌شنبه رسید. کمال امنیتی و آسودگی خاک مراغه را می‌نویسد و می‌گوید اکراد از رودخانه عبور کرده، آن طرف رفته‌اند و می‌نویسد اگر سوار دوبرین آمده بود من حالا در ساوجبلاغ بودم. حامل نوشتجات که پسر غفارخان قراسورانباشی و جوان فهمیده‌ای است، می‌گوید هنگامی که من سوار شده، عازم بودم، سوارهای اردو یک گرد گرفته به اردو می‌بردند و آن گرد تقریر می‌کرده است که در دعوای چند روز قبل پسر شیخ و برادر حمزه آقا هر دو را توپ اردو برد و گشت. مراتب به جهت استحضار خاطر انور جسارت به عرض رفت. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام‌خانه‌زاد: حسین - ۲۱ ذی‌قعدة

دست‌خط مبارک به تبریز:

به سپهسالار الان تلگراف کن که قطع سیم مرند یعنی چه؟ در مرند که سواره گرد و فلان نیست که همچو غلطی را بکنند. اولاً سیم را در کمال زودی درست نمایند، ثانیاً معلوم بکنند که این عمل از کی و از چه طایفه بوده است؟ او را گرفته فوراً سرش را ببرند، بی‌سؤال و جواب؛ و یقین است اگر تیمور پاشا نرسیده باشد به ارومیه، تمام مسئولیت این کار به گردن او وارد است. چاپار و احکام مؤکد مخصوص زود زود بفرستید پیش تیمور پاشا او را بفرستند به ارومیه و اخباری که باشد زود عرض کنید.

شب ۲۲ ذی‌قعدة

جواب

به خاک پای مبارک اقدس اعلی - روحنا فداه:

در خصوص سیم تلگراف مرند مقرر شده که رسیدگی شود از کجا است؟ این غلام جان‌نثار فوراً به مرند تلگراف نموده، از آن جا چند نفر سوار روانه نموده که معلوم کنند از

کجا شده و مرتکب کیست؟ امشب هم مجدداً تلگراف نمود که چند نفر پیاده هم صبح بروند و معلوم نمایند. إن شاء الله تا صبح سیم متصل شود. بعد از تحقیق مراتب را به عرض می‌رساند و هرطور مقرر شود، جزا داده می‌شود. امرالاقدم الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - شب ۲۲ ذی‌قعدة

از تبریز به طهران:

به توسط جناب مخبرالدوله روزنامه وقایع اردوی دولتی روز پنج شنبه پانزدهم و شانزدهم را معروض داشته است. بعد از عرض روزنامه مجدداً جماعت اکراد خستگی بیرون کرده، سوار و پیاده کثیری دور اردوی خودشان جمع کرده، بنای جنگ را گذاشته، تا هفت ساعت از شب شنبه هفدهم گذشته، متصل مشغول تیراندازی بودند و مثل تگرگ گلوله می‌بارید. بحمدالله تعالی چاکران و جان‌نثاران مقابله و ایستادگی کرده، به قدری که در قوه داشت، شلیک توپ و یورش نموده، دست از جان شسته، با این طایفه جسور ضالّه جنگ کرده، جمع کثیری از آنها را به قتل رسانیده، نصف شب همگی فرار نموده. امروز که روز شنبه هفدهم است، یک نفر از اکراد در اطراف اردو نمانده؛ و به قصبه بناب و مراغه هم که رفته بودند از شکست خوردن اردو مأیوس مراجعت کرده و صبح امروز چند سوار فرستادم که ببینند از سوارهای اکراد در این نزدیکی‌ها هستند یا نیستند؟ خبر آوردند آنها مراجعت کرده به قریه ملک‌کندی رفته‌اند، حالا طفلی که خیلی باهوش و ساکن قریه ملک‌کندی بود نزد فدوی که در خارج اردو نشسته بود آمده مذکور داشت امروز جماعت اکراد با قراپاق‌ها نزاع شدیدی کردند، و گویا صدق داشته باشد؛ زیرا که با آن اطمینانی که فدوی به قراپاق‌ها داده است اسباب چینی می‌کنند که به اردو بیایند و دور نیست امشب محمد آقای مامش و قراپاق از دور پسر شیخ متفرق شده بیایند. الان سوار بسیار لازم است در اردو باشد که به اقبال بی‌زوال اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی - روح العالمین فداه - اردو از این جا حرکت کرده پیش برود و معاندین دین و دولت را مخدول و منکوب و قلع و قمع سازد و تا به سرحدات لاهیجان و ارومی رفته، بعد به هر طور از جانب سنی‌الجوانب

همایونی امر و مقرر شود اطاعت نماید. سوارة دویرن و فوج گروس هنوز هم نرسیده‌اند و از قراری که امروز خبر رسید، به خاک صابین قلعه رسیده، معلوم نیست چه وقت به اردو خواهند رسید.

۲۱ ذی‌قعدة

از تبریز به طهران

به خاک‌پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط مبارک تلگرافی همایونی که بعد از عرض خبر فتح ثانی اردوی اعتمادالسلطنه شرف صدور یافته بود، در کمال افتخار و مباهات مشرف گردیدم. خداوند جان این غلام خانه‌زاد و جمیع خدام آستان مبارک را به تصدق وجود مسعود مبارک نماید که از برای خدمت جزئی این قدر مرحمت و عنایت و احسان می‌فرمایند. همان دست‌خط تلگرافی همایونی را حسب الامر الان که صبح روز سه‌شنبه است، با شروحنی که خود غلام به اعتمادالسلطنه نوشتم و جمیع صاحب‌منصبان را تشویق جان دادن در ازای این نوع مرحمت همایونی - روحنا فداه - نموده فرستادم، در فقره فشنگ به جهت فوج حسنعلی خان وزیر فواید که مقرر شده بود کم است و فرستاده شود، چند روز است داده‌ام ده عدد قالب گلو لة فشنگ نمسه حاضر نمایند. پس فردا داده می‌شود. إن شاء الله شبانه روز چهار پنج هزار فشنگ نمسه حاضر نموده، متصلاً به اردو خواهم فرستاد. خداوند جان سپهسالار اعظم و جمیع سرکردگان و تمامی قشون را به تصدق خاک‌پای مبارک قدردان همایونی نماید، آمین. آنی دو دقیقه آسودگی از اجرای خدمات ندارم. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۲۱ ذی‌قعدة

از زنجان به طهران

جواب خاک‌پای مبارک اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی - روحنا فداه:

سوارة دویرن ده روز است که در خاک افشار در بابانظر معطل است که جناب وزیر

فوائد متصل می نویسد که سواره دوبرن در همان جا که هست باید حرکت ننماید، به همراهی من برود. از یک طرف خان باباخان حاکم صابین قلعه می نویسد که باید سواره بیاید، در همان افشار بماند. سواری را که به چه زحمت پادار کرده و به چه جان کندن تنخواه حاضر کرده، موجب داده، به جای این که مورد مرحمت شود، مورد سخط و تغییر می شود. به جقّه شاهنشاهی ده روز است سوار در خاک صابین قلعه و افشار سرگردان است. این که خانه زاد به شهر مراجعت نکرده، از برای راه انداختن سوار افشار است. او را هم تا رسیدن اردوی نواب والا حشمت الدوله ملحق می نماید. به حق خدا در این مأموریت به قدری صدمه خورده که از جان تنگ آمده، سواری به چه استعداد فرستاده، بی جهت در صابین قلعه و افشار معطل کرده اند.

غلام خانه زاد: ناصرقلی - ۲۱ ذی قعدة

از قزوین به طهران

راپورت اردوی فلک شکوه یوم شنبه هفدهم شهر ذی قعدة از سیاه دمن به قریه نهاوند: قسمت اول: سواره اکراد و سواره قزاق و شاسور و رژیمان اول جدید که هر قسمتی نیم ساعت فاصله حرکت می نماید.

قسمت دوم: مهندس و توپخانه جدید و قدیم.

قسمت سیم: دو فوج قزوین.

قسمت چهارم: فوج خاصه و ایلات.

امروز توپخانه جهت عوض کردن بعضی اسبها که از خمسه رسیده بود، یک ساعت دیرتر از ساعت معمول حرکت کرد و به این واسطه قدری وارد اردو شد. چاپار یک ساعت به غروب آفتاب مانده وارد شد.

علی رضاخان سرهنگ را هنگام غروب به تعجیل روانه گروس کرد که از پیش رفته توپچیان قدیم راه افتاده را حاضر نماید. در بیجار بعد از ورود با توپچیان جدید کار نکرده عوض بشود. قاسم خان یاور فوج اول خاصه را همراه او روانه نمود. در باب قادر آقا به جناب وزیر فوائد نوشت و به خود قادر آقا هم شرحی در اطمینان و مهربانی نگارش

یافت به زودی با سوار خود به اردو ملحق شود. بحمدالله اردو با کمال نظم و سلامت امروز به منزل رسید و سیورسات را موسی خان مأمور جناب امین‌السلطان در نهادند حاضر کرده بود. هر یک از توپخانه و افواج و غیره پول داده خریدند. فردا که یک‌شنبه است این‌شاءالله حرکت خواهد کرد. از عصری تا پنج ساعت از شب رفته، صورت قورخانه موجودی و حاضرة اردو را صورتی هاشم‌بیگ قورخانه‌چی به قید التزام نوشته، با چاپار ارسال حضور مبارک امیرکبیر - روحی فداه - خواهد داشت. روزنامه فراری اطریشی را که ده نفر از شاسور و یک نفر از رژیمان اول است، با چاپار فرستادم. مقرر فرمایند خیلی اهتمام شود که این‌ها به دست بیایند و با قراول مغلولاً روانه فرمایند. به حضور مبارک حضرت والا امیرکبیر - روحی فداه - روزنامه و راپورت یوم شنبه هفدهم معروض افتاد.

حمزه - شب ۱۹ [ذی‌قعدة]

از قزوین

راپورت یوم یک‌شنبه هیجدهم:

اردوی فلک‌شکوه که به حضور مبارک حضرت والا امیرکبیر - روحی فداه - عرض می‌شود، منزل در قریه قرخبلق افشار و شش فرسخی بود، بحمدالله اردو تماماً با کمال نظم وارد شدند. ترتیب حرکت قشون از قرار ذیل است:

قسمت اول: سوارة ایلات قزوین و سوارة قزاق و فوج خاصه و ایلات.

قسمت دوم: شاسور و رژیمان اول جدید.

قسمت سیم: مهندس و توپخانه جدید و توپخانه قدیم.

قسمت چهارم: فوج اول قزوین و فوج دوم قزوین.

قسمت اول در طلوع آفتاب حرکت کرده، قسمت‌های دیگر هر یک به فاصله نیم ساعت از هم حرکت نمودند. قسمت آخر امروز سه ساعت به غروب مانده رسید. توپخانه هم در این ساعت وارد شده، قدری راه پست و بلند بود و قدری هم در امتداد رودخانه ابهرود که ریگ‌زار بود حرکت کرده، به این جهت مال‌ها خستگی داشتند و دیر وارد شدند. در این منزل از عزیزالله خان خبر و آدم رسید که به سواریه حاضر است. در منزل

پس فردا به اردو ملحق می‌شود و جواب با کمال مهربانی نوشته، آدمش را مراجعت دادم، سیورسات به قیمت عادلانه به این معنی به قسمی که خود قرار دادم سپردم نان در خرواری چهار تومان و جو در پنج تومان و گاه در یک تومان بفروشنند، زیادتر نفروشنند؛ زیرا که در منزل دیروز گران فروخته بودند و اهل اردو شکایت داشتند، نان در هشت تومان و جو در هفت تومان هم آخر روز فروخته بودند. سرباز و غیره چون با کمال نظم حرکت می‌نمایند حرفی نزده، هرکس لازم داشت خریده بود. کاپیتان واگنر، بارون صاحب را امروز سپرده‌ام که به بارهای قورخانه واریسی نمایند و اگر اختلافی با صورتی که هاشم بیگ داده، دارد، معلوم نمایند. بعد از روی تحقیق با چاپار معروض دارم. اگر چیزی لازم باشد و فوری باشد، با روزنامه تلگرافی عرض خواهم کرد؛ لیکن در فقره فشنگ لازم شد عرض کنم از همه جهت در قورخانه غیر از فشنگی که در نزد نصرالملک است که از برای فوج او از طهران مرحمت شده بود و همراه خود دارد، چهارصد و نه هزار و ششصد عدد فشنگ موجودی قورخانه است و این قدر فشنگ با فشنگی که مقرر رفته بود، از برای افواج اربعه همدان با قورخانه فرستاده شده و عدد او را در چهار صد هزار مقرر رفته بود، اختلاف کلی دارد. استدعا دارد این فقره را تصریحاً به این بنده اعلام نمایند.

حمزه - ۲۰ [ذی‌قعدة]

از قزوین به طهران

راپورت دوشنبه، نوزدهم شهر ذی‌قعدة:

اردوی فلک‌شکوه به حضور مبارک حضرت والا امیرکبیر - روحی فداه - منزل در حصار ارمنی بود. مسافت پنج فرسخ. ترتیب حرکت از این قرار:

قسمت اول: دو فوج قزوین.

قسمت دوم: افواج خاصه و ایلات.

قسمت سیم: توپخانه قدیم و جدید.

قسمت چهارم: رژیمان اول و باطالیان شاسور از سوار ایلات قزوین، در جلوی قسمت اول قراول بودند. فاصله میان قسمت‌ها نیم ساعت بوده و قسمت اول یک ساعت قبل از طلوع آفتاب حرکت کرده و قراول اطراف اردو غیر از قراول مخصوص خود افواج قدیم از فوج قزوین بود و گردش اردو تا صبح و اطلاع از حالت قراولان به عهده سرهنگ فوج قزوین امروز هوا به شدتی به هم خورده و باد تند و گرد و خاک بود که به زحمت و صعوبت به منزل اردو رسید. توپخانه یک ساعت و نیم به جهت بدی راه به منزل وارد شد. چون همه افواج محتاج به خریدن نان و جو و کاه هستند، خیلی به زحمت راه می‌افتد و تا ساعت چهار متصل در مرافعه این کار و گرفتاری هست. در یک فرسخی عزیزالله خان سرتیپ با سواره خود حاضر بود. خیلی سوار آراسته و خوب از انظار گذراند. با این که تازه سوار از سفر خراسان آمده بودند، خیلی خوب از عهده برآمد. مستحق مرحمت است. با مشارالیه در باب بعضی فقرات سؤال و جواب شده است، تا ورود بیجار امید دارم نتیجه به دست بیاید. امشب که شب بیستم است، از این منزل سواری مخصوص از برای آوردن سوار شاهسون افشار از اینانلو به خمسه نزد عمیدالملک و سرکرده سوار فرستاد و تأکیدات اکیده شد که سوار زود به اردو برساند. چون پنجاه نفر از سوار اینانلو در طرف مراغه بودند، سه سوار از اینانلو برای آوردن آن سوار و تحصیل اخبار معجلاً امشب روانه است. از بیجار و غیره هنوز خبری نرسیده است؛ لیکن گمان است که در این دو منزل قبل از ورود بیجار اخبار از وزیر فواید و بیجار و غیره برسد. چاکران جان‌نثار اردو بحمدالله از بزرگ و کوچک سلامت و با کمال صداقت و ارادت طریق جان‌سپاری را می‌پیمایند. امروز به جهت بدی راه دو نفر توپچی در زیر عراده ماند؛ لیکن بحمدالله سلامت است، صدمه جزئی رسیده.

حمزه - شب ۲۳ ذی‌قعدة

دست خط مبارک به تبریز:

به سپهسالار تلگراف کن: خبر تازه از اردوی اعتمادالسلطنه و غیره چه دارید؟ امروز

بنا بود وزیر فواید به اردوی اعتمادالسلطنه برسد، هیچ خبری هست یا نیست؟ ده هزار تومانی که باید به شما برسد با امین‌السلطان چه قرار داده‌اید؟ آن جا بدهد یا حواله بکنید این جا بدهد؟ قورخانه که خواسته بودید صورتش را دیدم. این‌شاءالله متدرجاً فرستاده می‌شود. حمل اول دو روز دیگر بار می‌شود. باروط مدتی است فرستاده شد. این‌شاءالله طوری باید بعد از این قرار بدهید که از همه چیز قورخانه از باروط گلوله و غیره و غیره همه را در قورخانه آذربایجان درست بکنید. به هیچ وجه محتاج به طهران نباشد. قشون به ارومی فرستادید یا نه؟ سیم تلگراف را باید زود تعمیر کرده و مرتکب باید گرفتار، به قتل برسد، حکماً.

۲۳ [ذی‌قعدة]

جواب

به خاک‌پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: در دست‌خط تلگرافی همایونی - روحنا فداه - شرف ترقیم یافته بود که وزیر فواید امروز بایست به اردوی اعتمادالسلطنه ملحق شود. آیا خبری هست یا خیر؟ تا تاریخ آخری که از اردو خبر دارم، هنوز اثری از مشارالیه نبوده و به اردو هم اخباری از ورود خود نداده بوده است. اگر امروز وارد شود تا دو روز دیگر، خبر به این جا خواهد رسید و فوراً به عرض آستان مبارک می‌رسانم. شرف ترقیم یافته بود ده هزار تومانی که باید به فدوی خانه‌زاد برسد با امین‌السلطان قرار بدهم این جا یا آن جا برساند. تصدق خاک‌پای انورت کردم! برحسب الامر قدر قدرت این غلام خانه‌زاد ده هزار تومان به حاجی علیقلی خان فوراً دادم. شش هزار تومان به اردوی تیمور پاشا و اعتمادالسلطنه فرستاد و تتمه را خرج ملبوس و چادر و قورخانه و کرایه و جیره و مواجب نوکر مأمور داد. تنخواه تمام شد، باز آمد و تنخواه خواست. به خاک‌پای انور معروض افتاد. جواب دیر شد. کارها تأخیر افتاد. باز پنج هزار تومان از تجار ارامنه گرفته، به مشارالیه دادم و قبض دریافت نمودم. در این بین جواب از جناب

مستطاب آقای مستوفی‌الممالک رسید که حسب الامر بیست هزار تومان در تبریز از تجار گرفته حواله نماید. در این ولایت که پول مسکوک وجود ندارد و همه‌اش عمل قرطاس است و به نوکر مأمور یا سایر مخارج لازم هم به جز تنخواه مسکوک چیز دیگر نمی‌توان داد، لهذا با هزار زحمت از حاجی شیخ بیست هزار تومان حاجی علیقلی خان گرفت و به اعتبار تلگراف جناب آقا حواله کرد که کارگزاران دیوانی در طهران به حاجی محمد حسن امین دارالضرب کارسازی دارند و از این بیست هزار تومان غلام خانه‌زاد ده هزار تومانی که خود داده بودم، برنداشته، همان پنج هزار تومان استقراضی از ارامنه را دادند و پانزده هزار تومان دیگر در نزد علیقلی خان مانده است که در صورت وقوع مخارج به جهت قورخانه و فرستادن قشون و غیره معطلی حاصل نشود. غلام خانه‌زاد این قدر ندیده و کم فرصت نیست که اول تنخواه خود را بردارد و مخارج لازمه دولت به زمین بماند. مراتب به جهت استحضار خاطر انور جسارت به عرض رفت.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۲۳ ذی‌قعدة

از تبریز به طهران

به عرض خاک‌پای جواهر‌آسای اقدس همایون مبارک شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه: در کمال عبودیت و خاکساری می‌رساند: اگرچه تا به حال که صبح روز جمعه است هنوز مستقیماً از اعتمادالسلطنه و اقبال‌الدوله به جز آن چه سابق به عرض آستان مبارک رسانیده‌ام، خبری نرسیده است؛ و لیکن از اردوی اعتمادالسلطنه از آقاخان سرتیپ و صدرالدوله نوشتجات مبنی بر این است و آسودگی اردو و رفتن اکراد رسیده و نوشته‌اند که آدم به ملک‌کندی و میان‌دوآب هم فرستاده‌ایم، از اکراد اثر و خبری نیست و اگر سوار دویرن تا روز جمعه که فدوی به آن‌ها از روی تلگراف همایونی اطلاع داده بودم، رسیدند که شنبه اردو به سمت ساوجبلاغ حرکت خواهد کرد و اگر هم نرسیدند، با همین سوار و فوج که از تبریز به کمک اردو رسیده است، به ساوجبلاغ می‌روند. از روی نوشتجاتی که دیشب پنج روزه از خوی و سلماس رسیده است، از استعداد تیمور

پاشا خیلی تمجید نوشته و درج نموده بودند. در اردوی مشارالیه به قدر سه هزار تفنگ مارتینی با فشنگ او موجود بوده است و از روی همان نوشتجات عرض می‌نمایم که باید دو روز قبل تیمور پاشا ملحق به اقبال‌الدوله شده باشد و در صورت الحاق او به اردوی ارومیه از برای خانه‌زاد تشویشی در امر ارومیه باقی نیست و اگر خدای نکرده خبر بدی یا وهنی به جهت اقبال‌الدوله به قاعده عمومی که اخبار بد را خیلی زود می‌رسانند، حالا خبر رسیده بود. پریروز ده خرداد باروط به جهت خوی حمل و فرستاده شد. امروز صبح زود هم دو خروار دیگر به جهت اعتمادالسلطنه حمل شد. فوج ششم شقاقی و سیصد سوار یورچی و حاجیلو و ساربانان با پسرهای قاسم‌خان و فرضی‌خان و یک عرآده توپ نه پونه با قورخانه لازمه آن توپ و فوج، فردا که شنبه است، به ارومیه فرستاده خواهد شد. سوارها و فوج همه خیلی خوب و مستعد می‌باشند و اگر چادر موجود بود این‌ها دیروز رفته بودند. امروز امیدوارم که از هر دو اردو اخبار سازه برسد و فوراً به عرض خاک‌پای مبارک برسانم. امرالاقدر الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام‌خانه‌زاد: حسین - ۲۳ ذی‌قعدة

از تبریز

یه خاک‌پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط مبارک تلگرافی مشرف و مفتخر گردیدم. اول صبح به عریضه تلگرافی که مشعر بر روزنامه تبریز و اطلاعاتی که از اردوها به قدری که تحصیل نموده بودم، جسارت ورزیده‌ام، البته از عرض آستان مبارک گذشته است. تلگراف خوی متصل شد. بحمدالله اخبار بد نبوده است. الان قاصدی از ارومیه به جهت تاجرباشی روس رسید که خود قاصد در نزد فدوی حاضر است و می‌گوید خود شیخ با جمعی در اطراف ارومیه هستند، و لیکن اهالی، شهر و قلعه را طوری محکم نموده‌اند که امکان ندارد سوار شیخ بتواند داخل شهر شود و جمعیت افراد را خیلی کم بیان می‌کند و می‌گوید به همین جهت‌ها که عدد آن‌ها معلوم نشود

روزها از اکراد هیچ خبری و اثری نیست. شبها در دور شهر چند تیر تفنگ خالی می‌نمایند و از شهر هم جواب داده می‌شود. آب شهر را قطع کرده‌اند، و لیکن در خانه‌ها چاه کنده‌اند که از برای آب تنگی ندارند. آن چه اهل سنت و جماعت در شهر ارومیه بوده است، اهالی و علما جمع شده همه آن‌ها را از شهر خارج و به دهات فرستاده‌اند که الان در تمام شهر به جز شیعه کسی نیست و همین قاصد مذکور می‌دارد که شیخ به امام جمعه ارومیه نوشته بوده است که من کاری به شماها ندارم. بگذارید بیایم در مسجد نماز بکنم، بعد می‌روم. آن‌ها کاغذ را پاره کرده بودند و کاغذی علمای ارومیه به صحابت همین قاصد به تیمور پاشا نوشته، نزد او فرستاده بودند که اگر تو با اقبال‌الدوله غرض داری و این قدر تأخیر می‌کنی که ارومیه را بگیرند و او ضایع شود، آخر ما بنده خدا و رعیت پادشاه هستیم. آن وقت فریاد خودمان را به دربار دولت رسانیده و خانواده تو را تمام خواهیم کرد. قاصد می‌گوید این کاغذ را که من به تیمور پاشا دادم و خواند، فوراً قشون خودش را که خیلی مکمل بود، دو قسمت کرد، یک قسمت را با پسر و برادر خودش به به ارومیه فرستاد و قسمت دیگر را با خودش به صومای برد که خانه‌های مرده شیخ را که خالی مانده و مرده‌اشان به جنگ رفته‌اند غارت نماید. آن‌ها رفتند و من عازم تبریز شدم. چون حرف‌هایش را فهمیده می‌گفت لازم دیدم به عرض آستان مبارک برسانم. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۲۳ ذی‌قعدة

خوی به تبریز

به حضور مبارک حضرت اجل اشرف سپهسالار اعظم - روحی فداه:

میرزا حسن هنوز از سلماس مراجعت نکرده و تیمور پاشا خان می‌گویند امروز با جمعیت حرکت می‌کند. چهار روز است به واسطه مغشوشی تلگراف عرض‌های لازم تأخیر افتاده. یک هفته اقامت اردوی تیمور پاشا خان سرتیب به سلماس به کلی خراب و پامال شد. بعد عرض خواهد شد. از قرار تقریر پسر حاجی حبیب بیگ که از قطور آمد،

به قدر هفتصد نفر سوار گُرد تبعه عثمانی برای تاخت قطور متفق شده‌اند. حتی گوسفند و قرامال دو ده را برده‌اند. خبر صریح تا به حال نرسیده است. صاحب‌منصب و سربازی که در قطور بود، تیمور پاشا خان برداشته و همراه برده. الان در قطور قورخانه و توپ به جز پنج شش نفر توپچی و عبدالرحیم خان در قطور کسی نیست. درباس آقا را هم با سواری که دارد تیمور پاشا خان به تأکید خواسته است، آن هم در خیال رفتن بوده است. چهار روز است آقاخان ایرملوی سرکرده با پنجاه سوار و عباسقلی خان پسر پاشا خان سرتیب و پسر حضرتقلی خان با هفتاد و پنج سوار، پسرهای حسین خان حیدرانلو با چهل پنجاه سوار، به موجب نوشتجات تیمور پاشا خان که مکرراً به آن‌ها نوشته است، موافق حکم اولیای دولت باید با سواره خوب بیایید به من ملحق شوید. به خوی آمده، چون چهار روز قبل همان روز ورود آن‌ها حکم تلگرافی از حضرت عالی به آن‌ها صادر شده که غفلت از سرحد سپرده به خود ننمایند، حالا در تکلیف خود متحیرند. پسرهای حسین خان امروز جمعه با سواره خود نزد تیمور پاشا خان رفت. با خالی ماندن سرحد به کلی از سوار و نوکر در حق آقاخان و پسر پاشا خان و حضرتقلی خان با سواره‌شان که در خوی حاضرند، هرطور مقرر می‌فرمایید اطاعت شود. در خوی غیر از آن‌ها سواری نیست و در این ولایت و سرحد سوار لازم است. مختارند در رفتن آن‌ها نزد تیمور پاشا خان یا از سوار آن‌ها پنجاه نفری در خوی بمانند یا به قطور بروند یا مراجعت به سرحد سپرده به خود نمایند. حکم صریح فرمایند؛ اگر چه این فقره عرض مکرراً است و سابقاً به حضور مبارک عرض نموده. تیمور پاشا خان خود که در این جا بود شش هزار تیر توپ از گلوله و ساچمه برآورد کرده بود در جزو قورخانه همراهی خود ببرد. کمترین اطلاع ندارد. چنان چه باروط و گلوله و ساچمه موجودی اکتفا نکند، از تیرهای بسته و توپ‌های چهارده پوند و دوازده پوند و غیره به هم بزنند و هر چه از شش هزار تیر کسر بیاید سرانجام نمایند. روز شنبه گذشته تیمور پاشا خان از خوی رفت. تا عصر آن روز سه هزار و هشتصد تیر توپ و سیصد و چهار هزار فشنگ با لوازمات دیگر از هر چیز و یدکی اسباب توپ با اسباب ضایعی که لازم داشتند، تمام

روانه شد. چیزی که باقی ماند دو هزار و دویست تیر توپ از گلوله و ساچمه حاضر که به تیرهای همان طور که عرض کرده بود، باروط قورخانه تمام شد و گلوله و ساچمه حاضر که به تیرهای بسته توپ‌های بزرگ دست بزنند نبود، کمترین هیچ بی‌اجازه حضرت عالی، در این فقره متحیرم. باروط هم تا به حال از تبریز نرسیده است. هرگاه فرستادند و هزار و دویست تیر توپ را لازم می‌دانند، اذن صریح مقرر شود تیرهای بسته را بشکافند، بسته شود. اگرچه کمترین سه روز است من‌باب احتیاط دو نفر غلام نزد لطف‌الله خان فرستاده، شتری که بارش حاضر نبود به قشلاق خود برگردانیدند، زود برسانند. در صورتی که لازم است فرستاده، حکم تلگرافی به حاکم مرند یا خود لطف‌الله خان الان صادر شود که شتر را در خوی حاضر نمایند. اگرچه جسارت است، کمترین به قاعده سه هزار و هشتصد تیر توپ الان کافی می‌دانم و از عقب بردن و رسانیدن به تیمور پاشا خان خالی از احتیاط و اشکال نیست. این است که تیمور پاشا خان رای و سلیقه علی‌حده دارد. حسب‌المقرر الان آدم به سلماس روانه نمودم که از اوضاع ارومی و حرکت تیمور پاشا خان خبر بیاورد و طرف سکمن‌آباد زیاد مغشوش است و همه اغتشاش از اکراد و عشایر داخله و خارجه عثمانی است و هیچ دخلی به شیخ ملعون ندارد و حضرت عالی قرار سوار برای حفظ دهات سکمن‌آباد بفرمایید. کمترین را اعتقاد این است چنان چه حضرت عالی اجازه فرمایند آقاخان ایرملو را با سواره‌اش در خوی حاضر است، برای حفظ سکمن‌آباد روانه کنم. دهات سکمن‌آباد تمام شد.

کمترین: محمود - ۲۳ ذی‌قعدة

دست خط مبارک به تبریز:

به سپهسالار اخباری که از خوی و ارومیه و غیره فرستاده بودید روی هم رفته خوب بود. باز هر خبری باشد عرض کنید؛ لیکن از فن تیمور پاشا نه چنان بدم آمده و اوقاتم تلخ است که به حساب بیاید. مردکه خرا حالا چه وقت غرض‌بازی با اقبال‌الدوله است؟ خدمت دولت را در همچو مقام زمین گذاشته غرض خرج می‌دهد؟ الان به خوی تلگراف

بکنید و یک تلگراف سختی ضربی به تیمور پاشا بزنید و یک نفر شخص معتبری را که در خوی حاضر باشد، اگرچه خود حاکم خوی باشد، محصل بکنید که تلگراف حسب الامر را برداشته به چاپاری برود پیش تیمور پاشا و او را عنفاً اگر الی حال نرفته باشد، حرکت داده، به ارومیه بفرستند، البته، البته، دقیقه‌ای کوتاهی نکنید.

۲۳ [ذی‌قعدة]

از زنجان به طهران

جواب خاک‌پای مرحمت‌پیرای اقدس مبارک همایون شاهنشاهی - روحنا فداه:

در باب سوار این که به خاک‌پای مبارک عرض شده است، اسب و اسلحه آن‌ها بد است، خانه‌زاد از خدمت به جان و مال مضایقه ندارد؛ و لیکن در این موقع از دولت حکم نشده بود که خانه‌زاد اسب و اسلحه به سوار بدهد و خانه‌زاد حتی‌الامکان اهتمام و مراقبت نموده، آن چه اسب داغ‌دار و مال سوار بود، همان اسب قدیم است و آن چه اسبشان تلف شده بود، اسب‌های خوب تحصیل کرده، سوار شده‌اند و به طور قطع عرض می‌نماید که در میان ایل دوبرن هر جا اسب خوبی بود، همان اسب سوار بود؛ و در باب دیر رسیدن سوار که وزیر فواید عرض نموده است، در گروس که تلگراف نیست، و لابد باید مطلب را به تلگرافخانه میانج یا تبریز یا زنجان فرستاد و چهار پنج روز طول می‌کشد و از همین معلوم می‌شود که خانه‌زاد خلاف عرض نکرده است و در همان روز دهم سوار به خاک افشار رسیده و وزیر فواید معطل نموده است؛ و این که عرض کرده است دویست و پنجاه سوار است التزام از چشم خود می‌سپارم که مأمور موثقی به چاپاری بفرستند و از منازلی که سوار گذشته، تحقیق نمایند عدد سوار چه بوده است؟ اگر تمام سوار را پادار کرده و روانه داشته است، چرا مقصّر شود؟ اگر خلاف عرض کرده، چرا بی‌مؤاخذه بماند؟ هر قدر به تصور بیاید زحمت کشیده و آرام نگرفته، ده هزار تومان قرض کرده، به سوار داده است، ولی در عالم خانه‌زادی قلب خود را تسکین نمی‌دهد. استدعا از خاک‌پای مبارک می‌نماید خانه‌زاد را مرخص فرمایند دو هزار سوار و

تفنگ‌چی از دهات خمسه و ایل افشار و دوبرن برداشته، از امروز با فاصله پانزده روز در هر نقطه مقرر فرمایند حاضر شده، جان خود را نثار نماید. اگر کاری دید در خاک‌پای مبارک کسب روسفیدی می‌نماید و اگر کشته شد که به آرزوی خود رسیده، در راه دولت جان داده است. مخارج این دو هزار نفر هم هر چه می‌شود از خود متحمل می‌شود و اگر دیوان بخواهند مرحمتی نمایند، جیره تفنگچی و جیره و علیق سوار را در مدت توقف در برابر خصم مرحمت فرمایند و اگر هم امر و مقرر شود پانصد نفر سوار دیگر از ایل دوبرن به همان قدر جیره و مواجی که در حق پانصد نفر سابق مرحمت می‌شود در کمال آراستگی خیلی زود تدارک و حاضر نموده و به فاصله بیست روز در هر نقطه که اردو هست، حاضر و تحویل رئیس اردو نموده، نوشته و تصدیق در آراستگی و تمامی این سوار از او بگیرد.

غلام‌خانه‌زاد: ناصرقلی - ۲۳ ذی‌قعدة

از زنجان به طهران:

به توسط امین خلوت [به] خاک‌پای مبارک روحی و روح العالمین فداه عرض می‌شود: امروز که یوم جمعه است، از اردوی کیوان شکوه اعتمادالسلطنه با نوشته خط و مهر خود اعتمادالسلطنه خبر فتح اردو را به خاک‌پای مبارک آوردم. حیدر خان تفنگدار جزو رقعہ است که اعتمادالسلطنه به حاکم صابین قلعه نوشته است حضرات اکراد صبح روز چهارشنبه با جمعیت زیاد بر سر اردو و بناب آمده، تا نصف شب شنبه دعوای سختی کردند. لله الحمد شکست فاحش خورده، تا کنار رودخانه جقتو رفتند. دیگر حالتی در آن‌ها باقی نمانده است. اگر آن صفحات آمده‌اند یقین بدانید که دیگر حالت تحمل ندارند. هر جا گیر بیاورید، صدمه زده و آن چه بشود مضایقه ننمایید و تأکید تمام نمایید که بلکه فوج و سواره در خدمت جناب آقای وزیر فواید زود برسند. اعتمادالسلطنه صورتی است که قادر آقای مکری داده، اسامی سوار و قشون شیخ و حمزه آقا از قرار تفصیل ذیل است:

دفعه ساوجبلاغی آقایان مکرری جمیعاً اهل شهر ساوجبلاغ، عثمان آقای کورک با طایفه سوسنی و مکرری سردشت طایفه دارمه سردشت، پسرهای فیض الله بیک با جمع قشون بیگ زاده‌ها جمیعاً سوای احمد بیگ که تنها فرار کرده، خان باباخان پسر مجیدخان در اول ورود حاکم ساوجبلاغ شده و تمام سوارش با حمزه آقاست، طایفه ورمزیار تماماً.

دفعه خارج که ملحق شده‌اند: پسر شیخ با دویست سیصد نفر تخمیناً خود حمزه آقا با جمیع طوایف، طایفه هرکه تخمیناً دویست نفر، محمد آقای مامش با جمیع طوایف، حمید آقای پیران با جمیع طوایف، سوار آقای رودی با جمیع طوایف، طایفه زرزا جمیعاً، از قرار تقریر قشون قراپایاق از قول مجیدخان یکصد نفر از هورمان کردستان. این طوایف تخمیناً از ده هزار متجاوز می‌باشد. تا این بنده بودم حال دیگر خبر ندارم کم شده یا زیاد.

۲۳ ذی‌قعدة

از تبریز

به خاک پای جواهر آسای اقدس همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست خط مبارک تلگرافی همایونی - روحنا فداه - مشرف و مباهی گردیدم. همان وقت صبح که این اخبار رسید، فوراً تلگراف بسیار سخت و تندی به تیمورپاشاخان نوشته، نزد حاجی محمود خان فرستادم که فوراً با سوار مخصوص نزد مشارالیه بفرستد. اگر مقرر می‌فرماید همان تلگراف را با ساعت و دقیقه‌ای که به خوی زده شده است، به عرض آستان مبارک برساند. الآن هم باز به قدر دویست سوار از سوارهایی که از ایلات خواسته بودم، رسید بعد از سیصد سواری که به ارومیه می‌فرستم باز هر چه سوار بماند با یک دستگاه قورخانه کامل به اردوی اعتمادالسلطنه خواهم فرستاد و هیچ جای تردید و شبهه نیست که کمک تیمور پاشا تا به حال به اقبال الدوله رسیده است. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - شب ۲۴ ذی‌قعدة

از باغ به تبریز:

آقا خان سرهنگ! این رقعہ‌ای است که قونسول انگلیس به وزیر امور خارجه نوشته‌اند که حسب الامر تلگراف می‌شود و به نظر جناب اشرف سپهسالار رسانده، جواب زود بدهند.

مخبرالدوله

جناب جلالت و نبالت نصابا، فخامت و مناعت انتسابا، دوستان استظهارا، مکرمًا، مهربانا، دوستدار، دیروز که شرف ملاقات مسرت آیات آن جناب جلالت‌مآب را درک نمود، هنگام مذاکره و گفتگو در خصوص لزوم و تعجیل فرستادن قشون به سمت ارومیه اظهار داشت، مجدداً نظر به اهمیت امر لازم دانست که یادآور خاطر گردد که شهر مراغه و حول و حوش آن جا به جهت بودن امیر الامراء العظام اعتمادالسلطنه با افواج پیاده و سواره ابواب‌جمعی ایشان و نزدیک شدن جناب وزیر فواید با قشون جمعی خود و از عقب رسیدن نواب اشرف امجد ارفع والا حشمت‌الدوله و پس نشستن اکراد بالنسبه مصون و محفوظ به نظر می‌آید؛ ولی استعداد و توجه کامله را خیلی لازم است به جانب ارومیه متوجه سازند که الان محل اجتماع اکراد است و علی‌الظاهر در معرض خطرات. به این ملاحظه دوستدار اظهار داشت که دو فوج سرباز و سواره اردبیلی که باز در تبریز به جهت رفتن مهیا شده، بهتر این است از این سمت حرکت نماید؛ لهذا خواهشمند است که در جزو عرایض خود این مطلب را و این که مصلحت اقتضا نماید، امیر الامراء العظام اعتمادالسلطنه هم از طرف جنوب دریا به ارومیه به تعجیل حرکت نماید. به عرض حضور مبارک اعلی حضرت اقدس شهریاری رسانیده و از اراده همایونی دوستدار را قرین استحضر فرمایند. زیاده زحمتی ندارد.

طامسن - ۲۴ [ذی‌قعدة]

جواب

به جناب مخبرالدوله:

رقعه جناب وزیر مختار انگلیس را که به جناب اجلّ وزیر امور خارجه نوشته و حسب

الامر عیناً تلگراف نموده بودید، ملاحظه نمودم. تیمور پاشا با پنج هزار جمعیت و شش عرّاده توپ امروز محققاً به ارومیه رسیده، یک فوج و سیصد سوار و یک عرّاده توپ نه پوند با قورخانه پانصد تیر فردا از تبریز به کمک ارومیه می‌رود و فوج سوار و قورخانه بر سبیل استمرار به جهت اردوی اعتمادالسلطنه فرستاده شده، از جمله الآن هم سیصد سوار شاهسون که حقیقت مثل ندارد، سان دیدم. فردا که یک‌شنبه است، صبح زود با یک قافله قورخانه به اردوی مشارّالیه فرستاده می‌شود. اگر فوج گروس و سوار دویرن هم برسد، اعتمادالسلطنه قطعاً حرکت و به ساوجبلاغ خواهد رفت. همان که اردوی نواب حشمت‌الدوله وارد ساوجبلاغ یا نزدیک به ساوجبلاغ شد، اردوی اعتمادالسلطنه رو به ارومیه خواهد رفت. مراتب را به خاک‌پای مبارک عرضه دارید. اگر غیر آن چه عرض شد، به نظر مبارک انطباق و اصلاح می‌آید مقرر فرمایند تا از آن قرار اطاعت شود.

حسین - ۲۴ [ذی‌قعدة]

از تبریز به طهران

به خاک‌پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: میرزا حسن پیشکار خوی را که مأموریت داده بودم برود تیمور پاشا خان را از سلماس حرکت بدهد، دیشب مراجعت نموده و تیمور پاشا خان را روز شنبه بیست و دوم حرکت داده است که مشارّالیه دیروز وارد خاک ارومیه و امروز که شنبه است، وارد خود ارومیه خواهد شد؛ ولیکن خیلی تمجید و توصیف از استعداد اردوی مشارّالیه می‌نویسد که یک هزار و پانصد تفنگ مارتینی داشته‌اند و به همه جهت مکمل بوده‌اند و به محض ورود این‌ها به اطراف ارومیه محقق جمعیت شیخ متفرّق و پراکنده خواهند شد. همان مخابرات تلگراف با میرزا حسن را عیناً به واسطه تلگراف به عرض خاک‌پای مبارک رسانیدم که درست خاطر انور مستحضر شود. تلگرافی هم از اقبال‌الدوله رسیده و قورخانه خواسته است. بعد از آن چه قورخانه در ارومیه بوده و بعد از آن چه قورخانه در خوی بوده است که همه را تیمور

پاشا برده است، باز این قدر قورخانه خواسته است که سرانجام آن‌ها از جمله محالات است. اعتمادالسلطنه با وجودی که هر دو روز یک کاروان قورخانه به جهت او می‌فرستم، باز سیاهه فرستاده و به قدر سیصد بار قورخانه خواسته است. مراتب به جهت استحضار خاطر خطیر مبارک جسارت رفت. امیدوارم تا پس فردا خبر فتح در ارومیه را به عرض خاک پای مبارک برسانم. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۲۴ ذی‌قعدة

تبریز به خوی:

اردوی تیمور پاشا خان را به چه حالت ملاحظه کرده‌اید؟ به عین بنویسید.

جواب:

عرض می‌کند: اردوی خیلی با تهوّر و دلیر و آمادهٔ جنگ و قریب هزار و پانصد تفنگ آینه در توی اردوی پیدا می‌شد. از برای هر کدام از عمو و عموزاده و برادر و برادرزاده را سواری معین کرده و روانه نمود. هر دسته به اطبال و دهل و خیلی منظم حرکت داد. علی‌خان آمده است با پسرهایش. دو پسرش روانه کرد و خودش رفت، تهیه کرده، به تیمور پاشا خان ملحق شود. سرتیپ هم قرآن مَهر کرده، میرزا رضاقلی را هم اطمینان داد و آورد.

جواب:

عرض می‌کند: تا نیم فرسخی که با اردو در عرض حرکت همراه بودم، چنین قراری نشد و خیال نداشت جمعیت را نصف بکنند؛ ولی در رفتن از کدام راه، درست معلوم نکرد که از راه صومای یا ارومی برود، باطنش از راه ارومی بود. چون اقبال‌الدوله نوشته بود که شیخ تحریک کرده است پانصد ششصد نفر شبیخون بزنند از آن بابت معلوم نمی‌کرد که از کدام راه برود و خیلی منظم و با احتیاط حرکت می‌کردند. در حقیقت اقبال‌الدوله خیلی ایستادگی کرده، از قراری که نوشته‌اند سیصد چهارصد نفر از معتبرین و رؤسای

شیخ کشته است. حتی شیخ صدیق پسر شیخ هم مفقود شده که معلوم نیست کجا است. می‌گویند کشته شده، معلوم نیست.

حسن - ۲۴ ذی‌قعدة

تبریز به طهران

خدمت جناب جلالت‌مآب آقای مخیرالدوله - دام مجده العالی:

تلگرافی که مبنی بر مژده و بشارت مرحمت اعلی حضرت اقدس همایونی شاهنشاهی - روح العالمین فداه - در باب بنده بود، در اردوی دولتی زیارت شد. از بذل مرحام همایون نهایت مباهات و سرافرازی حاصل نمود و سر به اوج سماوات سود و اسباب مزید شرمساری و روسیاهی این بنده گردید؛ زیرا که خدمتی و جان‌نثاری که قابل و لایق پیشگاه حضور باهر انور اعلی حضرت همایونی - روحنا فداه - باشد، از بنده به ظهور نرسیده است که مستحقّ بذل این مرحمت‌ها شده‌ام. خداوند متعال جان و مال و عیال این فدوی پیر غلام را تصدّق وجود مبارک اعلی حضرت اقدس همایونی - روحنا فداه - گرداند. از راه مزید مرحمت و عنایت است که در حق این غلام بذل فرموده‌اند و آلا اگر جان خود را در خاک‌پای مبارک نثار می‌کردم باز شایسته این نوع مرحمت‌ها نبودم. ان‌شاءالله تعالی به آرزوی خود خواهیم رسید و جانی که برای جان‌نثاری ذخیره کرده‌ام هر وقت باشد، در راه این دولت ابد مدت صرف خواهیم کرد. جناب جلالت‌مآب عالی که میسر اعطای این مرحمت‌ها شده بودند، بیشتر اسباب شرمندگی و روسیاهی این بنده گردید. خداوند متعال وجود مسعود جناب عالی را که در حقیقت برای عموم چاکران میسر مرحام مبذوله همایونی - روحنا فداه - است، با کمال عزت و شوکت برقرار بدارد. در این موقع نهایت امتنان و مسرت از الطاف جناب عالی حاصل نموده و همواره مترصد هستم که به وسایل جان‌نثاری و خدمتگزاری از جناب جلالت‌مآب عالی هم رفع روسیاهی و خجلت خود را بکنم. روزنامه وقایع حالات این چند روز را عرض کرده، ان‌شاءالله در موقع خاصی از لحاظ نظر انور همایونی خواهد گذرانید و اوامر علیّه را تلگرافاً اعلام فرمایید.

بنده ارادتمند: اعتمادالسلطنه - ۲۵ [ذی‌قعدة]

از تبریز به طهران:

روزنامهٔ اردوی دولتی بناب خدمت جناب جلالت‌مآب مخبرالدوله زحمت می‌دهد روز شنبه، هفدهم ذی‌قعدة الحرام، که طایفه ملعونهٔ اکراد شکست خورده فرار کردند. از قراری که آدم‌های گلابی آقا خبر آوردند اغلب جمعیت آن‌ها متفرق شده، خصوصاً هر چه پیاده و تفنگچی داشته‌اند، جمیعاً رفته‌اند. پسر شیخ عبیدالله با سواره‌ای که همراه خودش داشته با سوار حمزه آقای منکور و سوار عبدالله خان و ابراهیم خان زرزا مانده، آقایان و بیگزادگان ساوجبلاغ از راه بیچارگی که این روسیاهی و هرزگی را کرده‌اند و هنوز اطمینان از چاکران دولت ابد مدت ندارند، او را نگاه داشته، جمعیت مکرری را در پیش او نگاه داشته، در کنار رودخانهٔ جفتو در نزدیکی قریهٔ چاه‌تپه می‌باشند. از قراری که آدم گلابی آقا خبر آورد محمد آقای مامش و سوار قراپاپاق هم از آن‌ها سوا شده، به فاصلهٔ یک میدان منزل دارند و در خیال حصول اطمینان و چاره‌جویی می‌باشند. پیروز محمد آقای مامش کاغذی نوشته پنج نفر سواره از قراپاپاق فرستاده، اظهار خدمت و عجز کرده بود. نوشتهٔ او را حضور مبارک حضرت اشرف امجد والا ولیعهد -روحی فداه- فرستاده، جواب خاطر جمع‌ی و اطمینان به او و خوانین قراپاپاق نوشته، فرستادم. محمد آقا نوشته بود می‌ترسم ما به اردوی دولتی بیاییم، خانهٔ ما و قراپاپاق‌ها را بچاپند و اموال ما را غارت و عیال‌ها را اسیر نمایند. اردو را همین که حرکت داده، به میان‌دوآب آمدید، ما همه حاضر خدمتیم. فدوی جواب نوشت: آن‌ها دیگر قدرت چاپیدن خانهٔ شما را ندارند. اردو هم إن‌شاءالله تا چهار پنج روز به آن سمت‌ها خواهد آمد. لازمهٔ خدمت‌گزاری آن است که شما بدون مسامحه به اردو بیایید. به بیوک خان نایب آجودانباشی و حسنعلی‌خان سرهنگ قراپاپاق هم شرحی نوشته فرستادم به سلدوز بروند. دیگر به خان‌باباخان، پسر مجید خان مکرری و عثمان آقا کورک و سایر آقایان و بیگزادگان مکرری هم شروح مفصله نوشته، مصحوب آدم گلابی آقا فرستادم. به قاضی و شیخ الاسلام و سایر علمای ساوجبلاغ هم کاغذ اطمینان و خاطر جمع‌ی نوشتم فرستادم. به خود گلابی آقا هم گفتم تفصیلات زیاد به آن‌ها نوشته فرستاد. امید دارم إن‌شاءالله آن‌ها را اطمینان داده رفع فتنهٔ این ملاعین بشود. فدوی روز و شب دقیقه‌ای آرام ندارد و در

مقام رفع اغتشاش است. در باب عمل اردو هر روزه یک ساعت از روز گذشته جمیع افواج را حاضر باش کرده، توپچی و سرباز در دشتبان فوج خود تا نزدیکی ظهر مشغول مشق می‌باشند. سواری هم که در اردو هست از قبیل سواره بختیاری جمعی محمد حسین خان بختیاری که کمال رشادت و خدمتگزاری را کرده‌اند، نصفشان یک ساعت از روز گذشته تا یک فرسخی اردو می‌روند و قراول تا دو فرسخی می‌فرستند، نصف دیگر شب تا صبح در دور اردو می‌گردند و مشغول قراول می‌باشند. خود فدوی و عموم صاحب منصبان هم از اول شب تا صبح در سنگرها مشغول خدمت جان‌نثاری می‌باشم. بحمدالله امورات اردو از هر جهت منظم و مضبوط است. در باب حرکت اردو چنان چه استعداد به قدر کفایت رسیده بود توقف نمی‌کرد عریضجات متعدده حضور مبارک حضرت ولیعهد - روحی فداه - عرض شده که فوج پنجم و ششم شقاقی و فوج خلخال و تخته قاپور بقیه فوج بهادران که قراول درب خانه مبارکه می‌باشند. هر قدر از این‌ها ممکن است روانه نمایند. از جناب وزیر فواید و فوج گروس و سواره دویرن هنوز خبری نرسیده و به اردو نیامده‌اند. گویا از راه اوریا و خمسه از راه میانج بیایند. اردوی نواب والا حشمت‌الدوله هم هنوز نرسیده است. فدوی از خاک‌پای مبارک حضرت اسعد ولیعهد استدعا کرد که افواج شقاقی و خلخال و تخته‌قاپو و غیره که در تبریز هستند، با هر قدر سوار ممکن است، معجلاً به این اردو بفرستند که فدوی اردو را حرکت داده برود. شاید إن شاء الله محتاج به زحمت نواب والا حشمت‌الدوله و غیره نشود. منتظر جواب و حکم می‌باشم؛ چنان چه استعداد فراهم آمد، إن شاء الله آنی از خدمتگزاری و جان‌نثاری غفلت و کوتاهی نخواهد کرد. گلایی آقا با دو برادرزاده و پسرش و ده دوازده سوار نیم ساعت قبل از جنگ به اردو آمده، با چاکران مشغول جنگ بود. در حضور خود فدوی پسر و برادرزاده او چند نفر از اشرار را با گلوله زدند. در این سه چهار روز هم بنده کسان خود را به اردو آورده، امروز هم کاغذ نوشته آدم فرستاد بایزید آقا و رسول آقا و اسمعیل آقا که از عموزاده‌های او و پسرهای محمد آقای مکر می‌باشند به اردو بیایند. به علمای ساوجبلاغ به حاجی سید بایزید و امین‌الشرع و قاضی و سایر علما هم کاغذ نوشته فرستاد و امیدوارم إن شاء الله بدون جنگ رفع اغتشاش ساوجبلاغ بشود. فدوی آن چه در

قوه دارد اهتمام خواهد کرد. امیدوارم به قوت بخت همایون شاهنشاه جم‌جاه اسلامیان پناه که این‌شاءالله به زودی عمل انجام یابد.

شب ۲۵ ذی‌قعدة

از تبریز صورت کاغذ اعتمادالسلطنه است

عریضه محرمانه:

قربان حضور مبارکت شوم! بر فدوی لازم است که در اصلاح این مفسده هر چه به عقل ناقصم برسد، محرمانه معروض دارم. هرگاه مقبول شود و مصلحت دانند حکم فرمایند و آلا احدی مطلع نشود. آن چه کمترین فهمیده‌ام حالا حضرات ساوجبلاغی از خوف هرزگی و خیانت خود پسر شیخ عبیدالله را نگاه داشته و جمعیتی در دور اردو دارند. باید به تدبیر جمعیت او را متفرق کرد و به ولایت مسلط شد. بعد به هر طور رای مبارک قرار یابد حکم خواهند فرمود. اعتقاد فدوی آن است که حالا امیر الامراء العظام حاجی صدرالدوله از عهده حکومت ساوجبلاغ برنیاید. اگر او را بدون توپخانه و فوج به ساوجبلاغ مأمور فرمایند جرأت رفتن ندارد و اگر با توپ و سرباز مأمور شود اولاً مردم مطمئن نمی‌شوند و پسر شیخ و جمعیت را متفرق نمی‌کنند. در صورتی که پسر شیخ در آن جا باشد اصلاح امر آن جا موقوف به رفتن تمام اردو و جنگ و جدل و تاخت و تاز و طورهای دیگر خواهد شد. گذشته از آن مخارج این کار خیلی گزاف خواهد شد؛ چنان چه مصلحت دانند حکومت ساوجبلاغ را به سیف‌الدین خان مرحمت فرمایند. اهل ساوجبلاغ گویا به دور او جمع شده، پسر شیخ را بگیرند یا جواب نمایند و این جمعیت متفرق شود. در این ضمن می‌توان قرار داد از اموال منهوبه اهل مراغه و غیره هم هر چه نزد اهالی ساوجبلاغ است، جمع نمایند. بعد تنبیه حمزه آقا و طایفه منکور و طایفه زرزا را به هر نوع رای مبارک قرار یابد، حکم فرمایند. اگر این‌شاءالله سیف‌الدین خان از عهده برآمد و به هر طور قاعده توانست نظم بدهد، پسر سردار است و اسمش نوکر دولت ابد مدت است. یک ولایتی خراب نشده، دشمن و دین و دولت هم بی‌پا شده است. اگر خدا نخواست از عهده برنیامد، آن وقت باز امثال حاجی صدرالدوله هستند. به هر طور صلاح

داند حکم فرمایند. این فقره را به احدی ابراز نداده، بدون اطلاع احدی به خاطرم رسید، جسارت به عرض کردم. سیف‌الدین خان هم در سردشت است. اگر مصلحت باشد باید او را احضار فرمایند و آلا هر نوع رای مبارک است صاحب اختیارند. زیاده جسارت نمی‌کنم. امرکم مطاع. از برای حاجی صدرالدوله حکومت شقاقی یا اردبیل و غیره در عوض مرحمت شود، به اعتقاد فدوی مناسب تر است. زیاده جسارت است.

اعتمادالسلطنه - شب ۲۵ ذی‌قعدة

از تبریز به طهران

به جناب جلالت‌مآب معتمدالملک:

دو روز است از سلامتی شما خبری ندارم. نمیدانم چرا از تحریر تلگراف غفلت نموده‌اید. إن شاء الله احوال میرزا حسین خان خوب است و نقاهتی ندارد. از حالت من بخواهید سرفه بی‌اندازه دارم و مجال معالجه نیست. إن شاء الله معالجه را به بعد از اتمام عمل اکراد گذارده‌ام. از طرف اردوی اعتمادالسلطنه قدری آسوده‌ام. کمک از سوار و قورخانه و فوج هر چه بایست فرستاده‌ام. وزیر فواید خودش نیامد، سهل است، جلوی سوار دویرن را گرفته نگاه داشته است. اگر سوار مزبور به اردوی اعتمادالسلطنه ملحق شده بود، حالا اردو در ساوجلاغ بود و این‌ها کلیتاً تار و مار شده بودند. قدری از ارومیه و اردوی اقبال‌الدوله نگرانم. بعد از آن که تیمور پاشا علیه ما و علیه هر چه خواست دادم و هر بهانه آورد رفع کردم، روز شانزدهم او را حتماً از خوی حرکت دادم. روز هفدهم از سلماس به من تلگراف نموده است که من الان رفتم. باز من متقاعد نشده، میرزا حسن پیشکار خوی را به واسطه تلگراف مأموریت دادم که رفته او را از سلماس حرکت بدهد. مشارالیه دیشب مراجعت به خوی نموده، مذکور می‌دارد که ظهر پنجشنبه بیست و دویم او را حرکت داده و به سمت ارومیه فرستاده است و دیروز باید رسیده باشند. امیدوارم بعد از ورود او این‌ها را از دور ارومیه طرد نمایند و آسوده شوم، تا اردوی حشمت‌الدوله وارد شود. بعد بر طبق اوامر همایونی که در دست‌خط مبارک همایونی

مسطور است، رفتار نمایم. سوارهایی که خواسته بودم حقیقت رؤسای عشایر خوب همت کرده‌اند، متوالیاً می‌رسد و خوب به کار می‌آیند. شهر تبریز و اهالی او را از کاشی‌گری یک قدری بیرون آورده، به هیجان انداخته‌ام. قریب شش هزار تفنگچی و هزار سوار به جهت محافظت شهر از خودشان بیرون آورده‌ام. خلاصه چرخ را به حرکت انداخته‌ام. امید دارم از تصدق خاک‌پای مبارک جمیع امورات با حسن‌الوجه اصلاح شود. اگر تأخیر حرکت تیمور پاشا اسباب وهن ارومیه نشود و مهرهای امانتی را که مرحمت فرموده‌اند بفرستید، نمی‌دانم با پست فرستاده‌اید یا با آدم مخصوص و چه وقت خواهد رسید؟ اطلاع بدهید.

حسین - ۲۴ ذی‌قعدة

دست‌خط مبارک به تبریز:

به جناب سپهسالار اعظم تلگراف شود از خبری که به توسط چاپار اردبیل از سمت طالش رسیده و شیخ حمزه نام به دعوت و اغوای آن سمت رفته بوده است و آن‌طورها به میر اسد خان دستورالعمل داده‌اید اطلاع حاصل شد. البته شیخ حمزه را باید دستگیر نموده، به پوست بیندند و رقم مؤکدی از ولیعهد و کاغذی از شما به حاکم طالش نوشته شود. به عموم اهالی آن جا تلقین کنند که اگر احدی به خلاف نظم حرکت کند و به این خیالات بی‌معنی تبعیت نماید، تمام طالش را آتش خواهیم کشید. خیلی سخت و مؤکد بنویسید و بفرستید.

۲۴ [ذی‌قعدة]

از تبریز

از شش فرسخی ارومیه به تبریز حضور حضرت اجل اشرف اکرم سپهسالار اعظم - روحی‌فداه:

اطلاعاتی که به موجب نوشتجات اقبال‌الدوله درعرض راه حاصل نموده بود، به عرض

حضور رسانید و البته خود اقبال الدوله نیز عرض کرده است. اهالی شهر حصارى و افواج افشار و خویی در خاکریز شهر در سنگر مشغول دعوا، و علما و اهالی را ضعف غالب، و قونسول انگلیس صلاح در رای دادن اهالی بود، همه این که ارومی هم مثل میانداوآب نشود، می دیده است؛ و قشون شیخ بنا به اطلاع قونسول انگلیس که به اقبال الدوله اظهار کرده، چهارده هزار از قرار شهرت اکراد بیست هزار نفر در دور شهر و مرکز جمعیتشان باغ دلگشا دم دروازه ارومی بوده و آب شهر را بسته بودند. این چاکر از عرض راه کاغذهای تهدید و وعید دولتی و نوشتجات مشعر به وصول اردو و استعداد جهت امیدواری و استظهار به اهالی ارومی و اقبال الدوله و شیخ علی خان و افواج نوشته و فرستاد و ثمر خوب داده، مردم از وحشت خلاص و باعث خودداری آنها شد؛ و چون اثر قشون شیخ از طوایف هرزه شکاک داخله و خارجه غیر مطیع بوده، تمکین درست از علیخان نداشتند و خرابی زیاد در ارومی نموده و علیخان را از این بابت متوهم کرده بودند و روزی در سلماس هم برای وصول عقب قورخانه و هم برای جا به جا کردن چند عرآده به جهت حمل بند سرباز و هم به جهت امیدوار کردن علی خان مانده، قرآن مهر کرده، برای امیدواری علی خان فرستاده و او را به اردو آورده، پسرهایش را با سوار حضری همراه و خودش را مراجعت داد که از نوههایش به حفظ سلماس گذاشته و خود عقب مانده، سوار خود را برداشته و به اردو ملحق شود و در سلماس با وجودی که کسر قورخانه‌ای که بنا بود از عقب بفرستند، رسیده و نوشته که باروط و سایر در خوی موجود نبود و از تبریز خواسته‌اند نرسیده و لابد چون اخبار موحش از اقبال الدوله می‌رسد، اردو را حرکت داده و تدبیر این که طوایف هرزه شکاک و اهالی کردستان صومای برادوست که به جمعیت شیخ ملحق شده‌اند، شهرت را که شنیده، از سر ارومی متفرق شده‌اند و پشت سر آنها گرفته شود. از راه صومای و برادوست عازم بود. در اوّل دهنه صومای و برادوست حکم تلگرافی که مقرر بود چاکر به اقبال الدوله رسیده و بعد از شور با او حرکت نماید. زیارت حسب الحکم به راه راست ارومی مراجعت کرده، ولی بحمدالله به تدبیر اولی با موقع و از قرار نوشته امروزی اقبال الدوله و شیخ علی خان سرتیب که در شش فرسخی ارومی رسید، قشون شیخ آوازه حرکت اردو را به آن

سمت‌ها، شنیده، از سر ارومی برخوردارند. معلوم نیست کجا رفته‌اند؟ ظن غالب این است که خیال مقابله در بین راه با اردوی جمعی این چاکر دارند. بحمدالله عجلتاً خدمتی که شد، خلاصی شهر ارومی است که مثل میان‌دوآب صدمه به آن‌ها وارد نیاید. اگر قشون شیخ با این چاکر مقابله در راه نماید، إن شاءالله به بخت بلند دولت به سزای خود خواهد رسید. إن شاءالله این چاکر در این دو سه روز به اقبال اولیای دولت و به تأییدات خداوندی با چهار پنج هزار خود را به بیست هزار آن‌ها زده و زدن زدن از خاک ارومی خارج و به نقطه سرحد رسانیده، در آن جا منتظر حکم مجدد خواهد شد. مقرر شود در این دو سه روز اردوهای اطراف همه به فرم یورش به سمت شیخ حرکت نمایند. اگر عرض نمایم که هیچ تدارک به قدر یک پول در خوی حاضر نبوده و این چاکر هر چه هست خود درست کرده، حالا موقع آن نیست؛ ولی استعداد و لوازم قورخانه که در این سفر مصرف است، به همراهی چاکر نیست و اقبال‌الدوله که نوشته است که قورخانه توپ و تفنگ آن‌ها هم تمام شده است، خاصه فشنگ تفنگ ته‌پر فوج دهم که پاک تمام و در خوی هم نیست. هر چه بود همراه آن‌ها فرستاده شده است. از این قرار اقبال‌الدوله معطل محض و چاکر را نیز این قورخانه کفایت نخواهد کرد. صورت جداگانه عرض شده است. مقرر شود به زودی زود از راه دریای شاهی از کشتی روانه اردو می‌فرمایند که زود برسد. از راه خشکی جمعیت زیاد می‌خواهد و دیر می‌رسد و محل احتیاط است؛ و نیز مقرر شود که هر چه از قورخانه خوی به موجب صورتی که این فدوی داده است، باقی است، قلی‌خان سرتیب و حاکم زود برسانند. این تفصیل را به طور روزنامه از شش فرسخی شهر ارومی عرض و إن شاءالله تعالی به اقبال‌الدوله رسیده، حسب الحکم شور خواهد نمود؛ ولی گویا آن‌ها حالت شور و صلاح‌اندیشی را از این که وهن دیده‌اند، ندارند. إن شاءالله به فضل الهی روز به روز اگر برای قورخانه معطل نگذارند، اخبار فتح و ظفر و نصرت عرض و از سرحد و نقطه سرحدی روزنامه عرض خواهیم کرد، یا إن شاءالله به بخت بلند دولت فتح و نصرت خوب یا همه طایفه و خود را به کشتن خواهد داد. واجب بود جسارت نمود.

طهران به تبریز

خدمت حضرت مستطاب اجلّ امجد سپهسالار اعظم - مدّ ظلّه:

دیشب از تبریز صورتی تلگراف کرده که اعتماد السلطنه یا به حضور مبارک حضرت اسعد اعظم ولیعهد - روحنا فداه - یا خدمت بندگان حضرت مستطاب عالی باید عرض کرده باشد. علیّ آیّ حال، امروز صبح در تلو، روزنامه اردو به عرض خاک پای مبارک اقدس همایون شاهنشاهی - روح العالمین فداه - رسید. مقررّ فرمودند خدمت حضرت عالی ابلاغ نماید که اگر حالا چنان که اعتماد السلطنه نوشته است در مسئله حکومت ساوجبلاغ به اعتقاد او اقدامی شود، شاید حمل بر ضعف و عجز اولیای دولت علیّه نمایند. به نظر جناب عالی چه طور می آید و رای جناب عالی در این باب چیست؟ عریضه را دیده اند یا ندیده اند؟ اگر ندیده اند ملاحظه فرمایند. اما پس از ورود اردوی دولتی و بروز قوّت و سطوت قشونی البته عفو و اغماض که یکی از فصول دستورالعمل نواب والا حشمت الدوله است، مضایقه نخواهد فرمود.

مخبرالدوله - ۲۵ ذی قعده

از تبریز به طهران

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظلّ الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می دارد: وقت مغرب نوشتجات متعدد از اعتماد السلطنه رسید که تماماً مشعر بر امنیت و آسودگی و متفرّق شدن اکراد و عزیمت اهالی میاندوآب به امکنه و خانه های خودشان و اصرار اعتماد السلطنه به عزیمت و حرکت اردو و به جانب سلدوز و خواستن سوار و فوج و قورخانه و تنخواه سوار و فوج و قور به قدر مقدور رفته است و فردا هم باز سیصد سوار زبده خوب شاهسون که حقیقت مثل ندارد، با شصت بار قورخانه روانه اردوی اعتماد السلطنه می شود و از روزی که غلام وارد شده، با این سیصد سوار که فردا می رود، هشتصد سوار فرستاده ام. تنخواه دو هزار تومان فرستاده ام. باز یک دو هزار تومان دیگر خواهم فرستاد. وزیر فواید با فوج و سوار دویرن و غیره روز شنبه ۲۴ قطعاً وارد می شده است. یک کاغذ محرمانه اعتماد السلطنه و

یک کاغذ محمد آقای مامش که به اعتمادالسلطنه نوشته است، با یک کاغذ حسنعلی خان سرهنگ قراپاق که باز به مشارالیه نوشته است، دادم عیناً تلگراف نمایند که به استحضار خاک‌پای مبارک برسد. گویا دیگر توقف اعتمادالسلطنه صورتی نداشته باشد. به آن چه امر مبارک شرف صدور یابد اطاعت خواهد شد. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۲۵ ذی‌قعدة

از تبریز صورت کاغذ محمد آقای مامش به اعتمادالسلطنه:

تصدقت شوم! تعلیقۀ رفیعہ‌ای که از وفور مرحمت به سرافرازی فدوی مرقوم و ارسال فرموده بودید، واصل، به زیارت آن مشرف گشته، از مراتب فرمایشات مشروحۀ آن عزّ و افتخار حاصل کرده، کمال سربلندی و امیدواری به عمل آمد و ضمناً فدوی را احضار فرموده بودند. هرگاه فدوی به عزم زیارت و آمدن اردو حرکت می‌نمود، به حق خدا و سر مبارکت، مفسدۀ کَلّی برپا گردیده، بدون معارضه و قتل عام غیرممکن بود. به علت این که عیال و اطفال قراپاق و فدوی در محل خطر مانده و خودمان هم سخت درگیر هستیم. در این اوقات بودن فدوی در میان اهل اشرار صلاح است و عمدۀ مقصود فدوی این است بعضی از جمعیت این جا که اجباراً آورده‌اند متفرّق و راهی سازد. با وصف این از قراپاق فدوی دلخوری داشته، در جزو منتظر فرصت و تجسس سندی هستند، به دست آورده، معرکه نمایند. در اردوی دولتی هم قشون جمعیت کامل علی‌الحساب نرسیده و منعقد نشده است، ابراز مطلبی بنماید. بدین واسطه فدوی عریضجات و جسارت نمود. از این معنی سرکار گلابی آقا و از خیالات حضرات استحضار کامل دارند، بدیهی است تفصیل مراتب را عرض حالی نموده است. در عالم دولتخواهی به هوای ریاست افتادن خیال سلطنت شیخ را به واسطۀ قاصد مخصوص در دارالسلطنۀ تبریز به خاک‌پای مبارک حضور اولیای دولت قاهره عریضه‌نگار شدیم، اعتبار نفرمودند؛ ثانی در دوازدهم ماه مبارک به اتفاق سرکار بیوک خان حسنعلی خان سرهنگ را از برای اطلاع

نواب والا کشیکچی باشی حاکم مکرری فرستاده، تحریراً تقریراً استحضارات لازمه را داده، در پنجم شهر شوال خود سرکار جلال خان حاکم را معجلاً به ساوجبلاغ فرستاده، خبر ورود شیخ عبدالقادر را به مرکور فراهم آوردن قشون جمعیت را خدمت نواب والا اخبار داده، باز هم استعداد نرسیده؛ ثالثاً خود فدوی لابد مانده به اتفاق سرکار بیوک خان در چهاردهم ماه مزبور چاپاری به جهت استدعای امداد قشون دولتی در رسانیدن خبر حرکت شیخ را از مرکور به اشنویه و سلدوز و غیره به ساوجبلاغ خدمت نواب والا رفته، بعد از دو روز توقف در قصبه، سلیم خان سرهنگ و رحیم خان سرهنگ را با یک نفر سلطان مقدم به مقدار دویست نفر کسری سواره فرستاده بودند، مدت دو روز با آنها جمعیت قرآپاق مامش را در دربند اردو کرده، به هزار اصرار خدمت سرکار اقبال الدوله حاکم مکرری ساوجبلاغ نوشته اخبار دادیم اثری ظاهر نشد. آن وقت خود گلابی آقا ناخوش بستری بود و لابد مانده به ملاحظه حفظ حراست ناموس و عیال و اطفال این چند روزه را نزد شیخ افتاده، منتظر رسیدن قشون جمعیت کامل هستیم. در این هجوم آوردن اهل اشرار به سر اردو فدوی با بیگزادگان و عثمان آقای کورک اقدام به دعوا نمودیم. معلوم است جناب جلالتمدار بندگان عالی - دام و اقباله العالی - از این فقره استحضار حاصل فرموده‌اند. خلاصه، بعد از مراجعت از سر اردو شیخ به شور و صلاحدید چند نفر قرار گذاشته بودند به عموم رؤسای بیگزادگان و عشایر سوگند داده، متفق‌الکلمه یکدل و یکجهت گردیده، همان شب دست به خنجر به سر اردو شبیخون بزنند. فدوی به هر طور بود، مانع گردیده علی‌الحساب برهم نموده، به تبعیت قرار بر کوچ گذاشتیم. کوچیده به میان‌دوآب معاودت نماید. بعد از ورود آن جا بعضی از جمعیت آنها به راه انداخته، متفرق خواهیم نمود تا از عقب قشون امداد جمعیت کامل به اردوی دولتی برسد. إن شاء الله تعالی در وقت کار مراتب را به خاک‌پای مبارک اخبار بدهیم. جناب جلالتمدار بندگان عالی اردو را حرکت دهید. فدوی هم به اتفاق سوار قرآپاق جمعیت سوار خود حاضر آماده خواهیم شد که بعون الله یک نفر را نگذاریم خلاص شده جان خود را زنده به در برد. از آمدن اردو بودن فدوی در میان اهل اشرار صلاح است.

باقی تفصیل را عالیجاه اسمعیل آقا مستحضر است، عرض حالی خواهد کرد.
محمد آقای مامش - ۲۵ ذی‌قعدة

صورت کاغذ حسنعلی‌خان سرهنگ سواره قراپاق:

قربانت شوم! امروز که یوم دوشنبه است، از خانهٔ مخدومی پاپیر آقا به عرض این مختصر جسارت ورزید. اگر از وفور مرحمت استعلامی از گزارش این غلام در این ولا بفرمایند، این که از ابتدای حدوث این قضیه تا به حال غلام فدوی در خانهٔ خود نشسته و در به روی خود بسته، منتظر امداد غیبی و توفیق باری گردیده است. تا پریروز - بر محاربهٔ بناب را شنیده، متوکلأً علی الله به عزم جان‌نثاری سوار شده، تا خانهٔ مخدومی پاپیر آقا آدمم که بلکه خود را به حضور مبارک برسانم. در این بین معلوم شد که اردوی جناب شیخ مراجعت کرده، در میان‌دوآب هست. به واسطهٔ این که با ده بیست نفر سواره تردّد غیر ممکن است، مراجعت به ولایت خراب شده نموده، لزوماً جسارت به عرض شد که اردوی مزبور اگر چه بر حسب باطن بعد از قطع امید برگردید، ولیکن چپار نزد پدرش فرستاده، از دست قراپاق و مامش شکایت نوشته که در دعوا نیامدند و تفنگ نینداختند، از مرکور امداد بفرستد، به این سه طایفه تنبیه نماید و در نزد برادرش از مرکور قریب دو هزار نفر از عشایر داخله و خارجه آن سمت جمعیت بوده است. بحمدالله ملازمان سرکار عالی از هر جهت بصیر و خبیرند که فدویان را به چه نوعی به ابتذال و اسیری به میان خود بردند. جان دادن سهل است، ولی حفظ ناموس و عیال آدم را ملجأ به اسیری می‌کند. حالا دیگر کار از پرده در گذشته و از برای فدویان روز و شب یکسان می‌گذرد. محض خاطر خدا و رسول علاجی بفرمایید و چاره بکنید. اگر مردنی هستیم به دست خود بکشیم و اگر اسیری اهل و عیال است، باز در دست عساکر شیعه گواراتر و نوش‌تر است. قشون آن‌ها متفرق گردید. نصف جمعیت که در بناب داشت بالفعل دورادورشان نیست، همه از سلدوز آمده، رد می‌شوند و می‌روند. اگر اردو از بناب حرکت نماید، گویا سر اسب جلادت را تا مرکور در جایی نکشد و مهابت و سهم و صلابت عساکر نصرت‌مآثر رمق در تن یکی از یاغی نگذاشته است. با وصف همه امروز قادرند که

هر چه دلشان بخواهد در حق این سه طایفه بکنند. بعد از آن صاحب اختیار و مروّت هستید. شهر ارومیه بالفعل در محاصره جماعت شکاک و شیخ محمد صدیق است. تیمور آقای سرتیب هم نرسیده است. گویا هیچ نرسد. اگر اردوی مبارک از بناب حرکت کرد از راه دریا کنار سلدوز برسد، به نمک اعلی حضرت اقدس همایونی - روح العالمین فداه - قسم، یک نفری در نزدش باقی نخواهد ماند و هر کس در پی خلاصی عیال خود افتاده، بالکلیه متفرّق خواهد شد و هم ارومی از محاصره خلاص شده و راه امداد آن طرف بالمره مسدود خواهد گردید. آن وقت دفع این به حول الله و حسن توفیقه در ظرف نیم ساعت است. این فقره را از سرکار گلابی آقا تحقیق فرمایند که در حضور مبارک است. فی الحقیقه اگر بعد از تفضّل خداوند و همّت و جمعیت و انسانیت مامش نمی شد، فدویان را خیلی وقت بود مثل میاندوآب بلکه بدتر از آن جا کرده بودند. کاک الله منکور که قهر کرده رفته بود، دیروز با جمعیت خود آمده، ملحق به اردو شده است و در مراجعت مشارالیه به دو قسم روایت است: بعضی ها می گویند خانه و کوچ او را سرحداران دولت روم از ورود خاک خود ممانعت کرده اند، برگردیده است. پاره ای مردم نیز می گویند چون به غیر از منکور و زرزا به احدی خاطر جمعی ندارد، آن ها را جمع کرده، در صدد تنبیه این سه طایفه است. احوالات این بود، عرض شد.

حسنعلی خان سرهنگ سواره قراپاپاق

۲۵ [ذی قعدة]

حضورى از عمارت مبارکه به تبریز

حضور مبارک حضرت مستطاب اجل اشرف - زید شوکته:

اخبار سازه به اتفاق جناب مخبرالدوله به عرض آستان مبارک رسید. بی اندازه اسباب مسرت خاطر خطیر همایونی شد.

مقرر رفت اولاً باید جناب مستطاب عالی را بشارت بدهم که چنین کارهای خوب را از عهده برمی آید.

ثانیاً پول برای اعتمادالسلطنه بفرستید و او را اجازه در حرکت بدهید و از هر طرف و

هر راه را که صلاح می‌داند حرکت نماید؛ لیکن بنویسید که حرکت را به تأتی نماید.
ثالثاً به آقایان قراپایاق و مامش و غیره بنویسید که اگر می‌خواهند رفع روسیاهی از
آن‌ها بشود، به هرطور می‌توانند پسر شیخ را دستگیر نمایند و نگذارند او از میانه در
برود؛ و از طرف دیگر به تیمور پاشاخان بنویسید که سوار زبده برداشته، برود هر قدر
بتواند از آن‌ها بچاپد و بکشد.

یحیی

جناب جلالت‌مآب معتمد‌الملک و جناب مخبر‌الدوله:

تلگراف شما را که مشعر بر مراحم همایونی - روحنا فداه - بود رسید و موجب هزار
خورا تشکر و امتنان گردید. همان قسم که امر قدر قدرت شرف صدور یافته است،
دستورالعمل اعتمادالسلطنه را نوشته با تنخواه و سوار و قورخانه امشب روانه می‌دارم و
وجد و شگری که دارم این است با دست خالی و عدم اسباب به آذربایجان آمدم. به جز
توجه همایون شاهنشاه - روحنا فداه - هیچ وسیله نجات و پیشرفت کار نداشتم و
الحمدلله قبل از ورود اردوی بزرگ از دو طرف این اشرار مخذول گردیدند و مردم آسوده
شدند. فحمدلله ثمّ حمدلله.

حسین

جواب:

مقرر می‌فرمایند إن شاء الله باز اخبار بهتر از شما منتظریم. به اعتمادالسلطنه
دستورالعمل حرکت را البته به زودی برسانید و موکداً بنویسید که روزی یک فرسخ دو
فرسخ حرکت نماید. ماندن او حالا یک جا صلاح نیست. اگر فرمایشی نیست،
مرخص شوم.

یحیی

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظلّ الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: دیروز وقت مغرب نوشتجات متعدّد از
اعتمادالسلطنه رسید که تمام مشعر بر امنیت و آسودگی و متفرّق شدن اکراد و عزیمت

اهالی میاندوآب به امکانه و خانه‌های خودشان و اصرار اعتمادالسلطنه به عزیمت و حرکت اردو به جانب سلدوز و خواستن سوار و فوج و قورخانه و تنخواه سوار و قورخانه به قدر مقدور رفته است؛ و فوراً هم باز سیصد سوار زبده خوب شاهسون که حقیقت مثل ندارد و با شصت بار قورخانه روانه اردوی اعتمادالسلطنه می‌شود و از روزی که غلام وارد شده با این سوار که فردا می‌رود هشتصد سوار فرستاده‌ام. تنخواه دو هزار تومان فرستاده‌ام. باز یک دو هزار تومان دیگر خواهم فرستاد. وزیر فواید با فوج و سوار دویرن و غیره روز شنبه ۲۴ قطعاً وارد شده است. یک کاغذ محرمانه اعتمادالسلطنه و یک کاغذ محمد آقای مامش که به اعتمادالسلطنه نوشته است، با یک کاغذ حسنعلی خان سرهنگ قراپایاق که باز به مشارالیه نوشته است دادم عیناً تلگراف نمایند که به استحضار خاک‌پای مبارک برسد. گویا دیگر توقف اعتمادالسلطنه صورتی نداشته باشد. به آن چه امر مبارک شرف صدور یابد، اطاعت خواهد شد.

غلام خانه‌زاد: حسین

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! تلگراف شما ملاحظه شد. از این نوع پیشرفت امور در مدت قلیل از مراقبت و اهتمام شماست. حقیقت کمال خرسندی داریم و این شاءالله تعالی تا نهایت امر و انجام کار به همین روش به کمال مراقبت ریشه این مفسده و کلیه مفاسد را خواهید کند. حشمت‌الدوله به گروس رسید و از بیجار گذشت. عن قریب به ساوجبلاغ می‌رسد. وزیر فواید و سوار دویرن هم به اردوی اعتمادالسلطنه رسیدند. این سواره هم که شما حاضر کردید، فی‌الحقیقت در این موقع خیلی اسباب کار خوبی است و مستوجب کمال تحسین است. استعداد آنها را تکمیل کرده است. حرکت و سکون آنها موقوف به صوابدید شما است. اما به نظر ما بی‌ضرر، بلکه لازم می‌آید که به تائی و ملاحظه حرکت کرده، تدریجاً خود را از این سمت به اردوی حشمت‌الدوله ملحق نمایند.

به این معنی که در نواحی ساوجبلاغ تلافی فرقین بشود و این اردوها هم‌زور و هم‌قوت شده، کار اشرار را فیصله دهند؛ و ضرر ندارد که محرمانه به اعتمادالسلطنه بنویسید به رؤسا و آقایان قراپاپاق و مگری و مامش بنویسید که در این موقع جبران تقصیر و عذر روسیاهی شما با مرحمت و عفو دولت ممکن است، در صورتی که فرصت را از دست نداده، خدمت بکنید و بهترین خدمت گرفتن پسر شیخ ملعون و اعوان اوست که به میان این طوایف آمده بودند، به طورهای لازم این نکته را به همه آنها بفهماند و بدانند که وسیله عفو و اغماض این است؛ و إن شاء الله تعالی پس از رسیدن اردوها به یکدیگر شما خود باید عاجلاً به اردو بروید که هم حضور شما مایه انتظام کلی است، هم اگر در امر آذوقه و لوازم اشکالی باشد، تسهیل می‌کنید؛ هم برای مذاکرات رسمیه با مأمورین قلمیه و عسکریه عثمانی حضور شما لازم است؛ هم باید در قرارهای آتیه و ابدی سرحدی شما باید به رأی العین اقدامات لازمه کرده، قرارهای محکم و مضبوط بدهید؛ هم برای تعیین حکام و کارگزاران سرحدی که امر مهم و دقیقی است، حشمت‌الدوله اختیارات لازمه ندارد. باید بصوابدید و معلومات و اختیارات شما قرار درستی داده شود. مثل مأموریت آذربایجان شما که لازم دیدیم و رفتید و نتیجه خیر آن محسوس است. این سفر شما را هم به اردو برای این کارها واجب می‌دانم. نوشتجاتی هم که عیناً تلگراف شده بود، ملاحظه کردیم. باید برای تعلیمات تیمور پاشاخان به واسطه تلگرافخانه خوی آدمی عاجلاً برود. در این موقع تائی و تعطیل جایز نیست. باید متعاقب اشرار تا هر جا ممکن شود، خوداری نمایند. اردوی اعتمادالسلطنه هم به تائی و تدریج در حرکت باشد. إن شاء الله پیش آمد کارها به خیر و عافیت است.

به توسط معتمدالملک و مخبرالدوله

به خاک‌پای جواهر آسای اقدس همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

عرض می‌کند: الحمدلله از تصدق خاک‌پای مبارک قشون شیخ از دور ارومیه پراکنده

و ارومیه از محاصره خلاص شد. خداوند جان ناقابل غلام را هزار مرتبه به تصدّق خاک پای مبارک نماید، آمین.

غلام خانه‌زاد: حسین

جناب سپهسالار اعظم! از این خبر تیمور پاشاخان و هزیمت اکراد و استخلاص ارومیه خیلی خیلی مسرور شدیم. باید در جواب تحسین و تمجید کرد. قرار مؤکّد بدهید که گرما گرم اکراد را تعاقب کرده، تا آن جا که دسترس ممکن است، به آن‌ها ابقا نمایند و به همین که متفرّق شده‌اند قناعت نشود.

دست خط مبارک:

به سپهسالار تلگراف شود: تلگراف مفصل تیمور پاشاخان را خواندم. چیزی که هست این است که قورخانه باید با دو قشون اقبال الدوله برساند. نمی‌دانم چه خیال کرده‌اید؟ چیزی هست یا نه؟ و فرستاده شده است یا نه؟ فرستادن قورخانه بسیار بسیار لازم است. هرطور هست برسانید و کوتاهی نکنید. خیلی زود کمک و قورخانه به ارومیه برساند و هم به اردوی اعتمادالسلطنه و او را هم یعنی اعتمادالسلطنه را هم حرکت بدهد به تائی برود و طرف ساوجبلاغ و ارومی به تیمور پاشاخان از قول ما خیلی اظهار التفات بکنید که قدر این نوع خدمات تو را می‌دانیم و التفات خواهد دید.

۲۵ ذی‌قعدة

جواب

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظلّ الله - روحنا فداه:

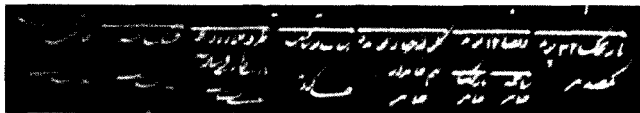
در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست خط مبارک تلگرافی که سراپا اظهار مرحمت به این غلام بی‌مقدار بود، مشرف و مباهی گردیدم. مکرّر جسارت ورزیده، به خاک پای مبارک عرضه داشتم. این جان و مالی که دارم هر دو امانت همایونی در نزد این غلام است و هر دو را در موقع خود نثار خاک پای مبارک خواهم

نمود این‌شاءالله تعالی. در خصوص عزیمت خود این غلام به اردو و انتظام امور سرحدیه اوامر و احکام همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- جمیعاً در تحت حکمت است و جای سؤال نیست. غلام خان‌زاد حاضر است هر روزی که موقع عزیمت فدوی رسید، دو کلمه تلگراف شود. به فاصله دو ساعت عازم خواهم شد و به آن طوری که میل مبارک است امورات سرحدیه را به توجه همایونی انجام خواهم داد. دستورالعمل اعتمادالسلطنه را به قسمی که مرقوم شده بود نوشته فرستادم که به تأتی حرکت نموده، روزی یک فرسنگ و دو فرسنگ پیش نرود تا اردوی حشمت‌الدوله وارد شود. انتخاب راه ساوجبلاغ با سلدوز را به اختیار خود اعتمادالسلطنه گذاشتم. در فقره آقایان مکرری و قراپاق و غیره همان قسم که مرقوم شده بود، به اعتمادالسلطنه نوشتم. این‌شاءالله چنان ریشه اکراد و فساد آن‌ها را بکنم که سال‌های دراز این نوع خیالات واهی به دماغ احدی داخل نتواند شد. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین - شب ۲۶ [ذی‌قعدة]

دست خط مبارک به تبریز:

جناب سپهسالار اعظم! از قورخانه که خواسته بودید، چون دفعتاً واحداً اقلأ دو هزار مال لازم داشت. عجالتاً قورخانه‌ای که فرستاده می‌شود، این است:



فرستاده شده بود، عجالتاً لازم ندیدم. اگر آن جا نتوانستید تهیه کنید به قدر لزوم بعد حمل و ارسال خواهد شد. حشمت‌الدوله تفصیلی از روی خیالات خود عرض کرده بود، عیناً برای اطلاع شما تلگراف می‌شود. برای عبا و بالاپوش زمستانی سابقاً به شما تلگراف شده بود، وعده کرده بودید که تهیه می‌شود. البته هر قدر حاضر کرده‌اید، اطلاع بدهید. بقیه را هم به قدر کفایت اردوی حشمت‌الدوله عاجلاً فراهم نمایید و به اردوی مزبور برسانید.

۲۵ ذی‌قعدة

صورت تلگراف نواب والا حشمت‌الدوله که به تبریز مخبره می‌شود:

خدمت جناب جلالت‌مآب مخبرالدوله! این فقره‌ای است که به عقل ناقص چاکر جان‌نثار می‌رسد. محرمانه به عرض خاک‌پای مبارک برسانند. چنان چه در مرکز سلطنت عظمی ده فوج و ده هزار نفر سوار حاضر و مستعد باشد که به تمامی بلاد ممالک محروسه خیر برسد و چشم و گوش مردم پر شود و اگر هم لازم شود به طرفی مأمور گردند به حاصل و لازم است؛ زیرا که در همه ولایات اهل و ایل و مردمان شیرین هست و این اخبار را که بشنوند متصور هست که به خیالات فاسده بیفتند، و مأموریت قشون به آن نقطه لازم گردد. از برای زمستان سرباز اردو پنج هزار دست ملبوس و پنج هزار دانه پالتو یا کلیجه یا چیزی که حفظ از سرما نماید، لازم است که از تبریز تدارک نمایند که در زمستان سرباز بی‌پا نشود و اگر به قدر دو کرور فشنگ به اندازه این تفنگ‌ها که در دست افواج است، در تبریز تدارک کنند و در قورخانه آن جا بگذارند، از برای احتیاط حالاً و مآلاً لازم است. اگر بتوانند دو هزار گلوله و ساچمه در تبریز از برای توپ‌های شش پوند خاندان تدارک کنند که هزار و پانصد دانه گلوله و پانصد تیر ساچمه باشد، برای احتیاط ضرر ندارد و آلا در قورخانه دارالخلافه بسته و حاضر داشته باشد که اگر لازم شد عرض نماید و به زودی حمل کنند و اگر هم زودتر به قورخانه تبریز حمل شود، بهتر خواهد بود. یک دسته موزیکانچی همدانی هم همراه است. ملبوس خوب ندارند. چون در سرحد مردمان خارج خواهند بود، مقرر فرمایند از ماهوت برای آن‌ها در تبریز بدوزند، لازم است.

حمزه - ۲۵ [ذی‌قعدة]

جواب

به خاک‌پای جواهر‌آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط مبارک تلگرافی همایونی که بعد از ملاحظه تلگراف تیمورپاشا به افتخار این غلام شرف صدور یافته بود، مشرف و مباهی گردیدم. مرقوم شده است که قورخانه باید به تیمورپاشا و قشون

اقبال‌الدوله رسانید، در این خصوص چه خیال کرده‌ام؟ آن چه قورخانه در خوی بود همه را تیمور پاشا برده است و باز به جهت بستن یک باروط نداشت، دو خروار باروط دو روز است از راه مرند فرستاده‌ام و سوار هم در خوی حاضر کرده‌ام که بقیه کیسه‌های بسته او را برده برسانند. قورخانه که اقبال‌الدوله خواسته است، اکثرش در این جا نمی‌توان ساخت. موجودی که به جز قدر قلیلی گلوله توپ در قورخانه نداریم، هر چه هست باید ساخته شود. این جا که نه این قدر اسباب موجود است و نه این قدر قورخانه‌چی که این‌ها را فوراً حاضر نمایم. چند نفر از اهل تبریز اجیر نموده‌ام که در قورخانه روز و شب کار می‌کنند؛ مثلاً سرب یافت نمی‌شود و قیمت سرب قبل از این واقعه در تبریز پانزده تومان بوده است. حالا دیروز به هزار زحمت چهار خروار سرب نزد یک تاجر سراغ نموده، در خرواری بیست و هشت تومان ابتیاع نموده‌ام. منظور این است که حالت این است که عرض شد؛ لیکن دقیقه‌ای آرام و آسوده نمی‌باشم. هر چه ممکن است ساخته و می‌فرستم. اعتمادالسلطنه هم هر قدر بیشتر قورخانه می‌فرستم این دفعه یک سیاهه بالاتر و زیادتر می‌فرستد. این قدر بر خاطر مبارک مشهود باشد که بالاتر از امکان را سعی می‌نمایم و حاضر می‌کنم؛ لیکن تعهد آن چه آن‌ها خواسته‌اند نمی‌توانم کرد. مرحام همایون شاهنشاهانه را به اعلی درجه به تیمور پاشاخان تلگراف می‌نمایم. سیاهه قورخانه‌ای که از دارالخلافه حمل خواهد شد، مرقوم شده بود. آن چه از اردوها می‌خواهند به نظر مبارک می‌رسد و آن چه از دارالخلافه انقاد می‌شود باز به نظر مبارک می‌رسد. دیگر غلام چه عرض نماید؟ واقعاً در طهران هم زیاده بر آن چه مرقوم شده است، دفعتاً واحداً نمی‌توانند حمل نمایند؛ لیکن باید مقرر شود که دنباله را قطع ننماید. تلگراف حشمت‌الدوله را ملاحظه نمودم. به جهت عمل اکراد علاوه بر آن چه قشون مأمور شده است به هیچ وجه لزوم ندارد به جهت سایر امورات. امر و اختیار با قبله عالم - روحنا فداه - است. در فقره عبا و بالاپوش سابقاً به موجب دست‌خط تلگرافی مقرر شده بود دو هزار عبا تهیه شود، در تدارک می‌باشم و حاضر خواهم نمود. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

از تبریز به طهران

روزنامه اردوی دولتی به توسط جناب جلالت‌مآب مخبرالدوله، به تاریخ بیست و سیم شهر ذی‌قعدة:

بحمدالله تعالی جمعیت اشراکاء به کلی متفرق و پریشان شد. دیروز عرض کرده بود که بعد از شکست و فرار اردو از اطراف بناب در حاجی‌حسن‌کندی که کنار رودخانه جغتو است، اردو زده‌اند. چند روز قبل به خوانین قراباپاق و محمد‌آقای مامش و عثمان‌آقای کورک نوشتجاتی نوشته، آن‌ها را وادار کرد که با یکدیگر متفق شده، از دور پسر شیخ عبیدالله پراکنده شوند. امشب که شب شنبه بیست و چهارم است، نوشتجات از آن‌ها رسید. نوشته بودند ماها به بهانه متفرق شدن منتظر هستیم. هر وقت اردو را حرکت بدهید، اعلام دارید. با جمعیت خود به اردوی دولتی آمده، مشغول خدمت هستیم. فدوی نوشت معجلاً چند نفر از آن‌ها به اردو بیایند. باقی حاضر باشند هر وقت اردو کرد ملحق شوند. پسر شیخ با پنجاه نفر سواره حمزه‌آقا و زرزا به ساوجبلاغ رفته‌اند. دیگر بحمدالله جمعیتی نمانده است که موجب تشویش باشد، مگر این که بیوک خان و حسنعلی خان نوشته بودند اقبال‌الدوله در شهر ارومی محاصره است. باز نوشتجات لازمه به همه آقایان نوشته فرستاده، امید دارم فردا پس فردا همه آن‌ها هم در اردو حاضر شوند. امروز از وزیر فواید نوشته رسید. فردا از راه هشتروند با فوج و سوار دویرن به مراغه به اردو وارد می‌شوند. فدوی نوشت رفتن به مراغه بی‌حاصل است. دور نیست فردا به اردو بیایند. إن شاء الله تعالی در این دو سه روز از این جا حرکت کرده به سمت ساوجبلاغ یا از راه سلدوز حرکت خواهد کرد. مراتب را به حضور مبارک اشرف ارفع والا ولیعهد - روحی فداه - عرض کرده، منتظر وصول احکام و دستورالعمل است. همین قدر جسارت می‌کند. بحمدالله تعالی از بخت بلند اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی - روح العالمین فداه - وضع حالیه طوری است که با یک فوج و دویست نفر سوار ممکن است به همه جا رفت و تعاقب از آن‌ها کرد؛ اما قبل از این شکست موهم این مسئله بود که با ده فوج و پنج هزار سوار نمی‌شد اطمینان از آن‌ها حاصل کرد؛ زیرا

که خیالات سابق آن‌ها طور دیگر بود و حالا طور دیگر هستند. حال تدبیری جز اطمینان دادن به حضرات چیز دیگر نیست و امیدوار است إن شاء الله تعالی به همه آن‌ها اطمینان داده، بعد آن‌ها را به سزای اعمال خود خواهد رسانید و این فدوی تا زنده هست در خدمتگزاری غفلت نخواهد کرد.

۲۵ ذی‌قعدة

خدمت بندگان عمدة الامراء العظام اقبال الدوله - دام اقباله:

خبر فتح شب ۲۳ جناب عالی و فرار اکراد رسید. آن قدر مختصر بود که هیچ ندانستم چه شد. بنده و آجودانباشی و نواب والا امیرتومان و جمعی دیگر حواس نداریم. اگر روزی یک دفعه آدم بفرستید به خوی و اخبار خوب و بد، هر چه هست، محرمانه التفات کنید، چه ضرر دارد؟ کسی از حالت جناب عالی خبر ندارد. می‌ترسم خدمات شما هم از بی خبری نامعلوم بماند. البته مخلص حقیقی را بی خبر نگذارید.

مخبرالدوله - ۲۷ [ذی‌قعدة]

از تبریز به طهران

به خاک پای پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست خط مبارک تلگرافی همایونی - روحنا فداه - مشرف و مباهی گردیدم. إن شاء الله دو هزار عدد عبا را در همین روزها می‌فرستم که به نواب حشمت‌الدوله برسانند. چادر فوج گروس با هر قدر فشنگ نمسه که در قورخانه موجود بود، به اردوی اعتمادالسلطنه فرستاده شده و حالا ده روز است که در اردو حاضر و موجود است. از اردوی اعتمادالسلطنه الآن خبر رسید خان باباخان، پسر مجیدخان مکری بیوک خان و حسنعلی خان، محمدعلی خان، پسرهای حسن خان قراپایاق، با بیست سوار وارد اردو شده‌اند. محمد آقای مامش در سلدوز منتظر حرکت اردو است که ملحق به اردو شود. از قرار تقریر آن‌ها پسر شیخ با عبدالله خان زرزا و حمزه آقا و جمعیت قلیلی در ساوجبلاغ می‌باشند. محمد آقای پیران با

طایفه زودی متفرق شده، به خانه‌های خودشان رفته‌اند. امروز صبح هم از اقبال‌الدوله قاصدی رسید و نوشتجات مورخه بیست و سیم ذی‌قعدة داشتو بعد از شکایت بسیار از نرسیدن تیمور آقا و زحماتی که خودش در خارج ارومیه می‌نویسد به طور یقین پانصد نفر از گردها کشته‌ام و از من ده نفر تلف نشده است. پس از آن که شنیدم شیخ رو به شهر ارومیه آمده، مجبور به جهت محافظت شهر آمدم و اگر دو ساعت دیرتر رسیده بودم شهر را از خوف دست داده بودند. بعد از آمدن من علما و سایر مردم به غیرت آمده ایستادگی کردند. سنگرها را مضبوط نمودم. حالا دیگر محال است که بتواند شهر را تصرف نماید. در عوض تیمور آقا اگر پانصد سوار و دو فوج خارج به من داده بودید با قورخانه، الان یا شیخ اسیر من بود یا سر او را فرستاده بودم. قونسول انگلیس اصراری در تسلیم شهر داشته است و دو رقعہ هم به اقبال‌الدوله نوشته است که سواد آن‌ها را فرستاده بود، عیناً تلگراف نمودم که از لحاظ مبارک بگذرد. اقبال‌الدوله نوشته بود قونسول انگلیس بعد از مایوسی با سواره شیخ از راه مراغه عازم تبریز شد؛ لیکن تا حال تحریر عریضه نرسیده است. تا روز بیست و سیم که قاصد خارج شده، محاصره ارومیه باقی و برقرار بوده است. تلگراف دیروزی تیمورپاشا معلوم می‌شود بعد از تاریخ بیست و سیم است. مراتب به جهت استحضار خاطر مبارک جسارت به عرض رفت. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین - ۲۶ [ذی‌قعدة]

از زنجان

روزنامه‌ای است که از خان‌بابا خان حاکم صابین قلعه رسیده است:

روزنامه سه شنبه بیستم شهر ذی‌قعدة که به تلگرافخانه بیجار فرستاده می‌شود، جناب وزیر فواید روز جمعه وارد تیکان تپه شدند و دوشنبه نوزدهم از زه‌سواران آخر خاک افشار با پانصد نفر سوار شاهسون که سیصد سوار به قاعده و دویست نفر مادیان‌سوار بی‌پا بودند، سواره عجم‌لو هم صد نفر خیال مراجعت داشتند؛ ولی جناب وزیر آن‌ها را استمالت کرده، بردند. صد سوار قادر آقا در این اردو بود. سرباز با نهایت

نظم از خاک افشارگذشت. سواره چون سرکرده نداشت بی‌نظم بودند. نه روز در خاک افشار بودند تا جمع شدند. دیروز در نزدیک تخت سلیمان کریم خان را دیدیم می‌رفت، در پریقا به اردو ملحق می‌شوند. امروز جناب وزیر در خاک هشتروند، فردا قروچای، و پس فردا یا روز دیگر به اردو می‌رسد. اخبارات اردو موافق نوشته که روز جمعه پانزدهم از بناب رسید. اردوی دولت در بناب و قشون شیخ در بیرون بناب مشغول جنگ بودند و قشون دولتی از بناب بیرون نمی‌آمد. جنرال هم در مراغه کوچه‌بست کرده و سواره شیخ تا شیشوان دست‌اندازی کرده‌اند و محال هشتروند الی گرمروند هم سواره‌شان رفته، گلابی آقا آمده است به اردوی اعتمادالسلطنه و بنا بوده است که قراپاق و مامش هم بیایند. کاغذ دیگر که از صایین‌قلعه رسید یک‌شنبه نوشته بودند گلابی آقا را اعتمادالسلطنه گرفته است و سه روز بوده است در جنگ فتح و ظفر معلوم نیست. این قدر می‌نویسند که قشون دولت محصورند. جایی که تا به حال منظم و از شرّ اشرار محفوظ بوده خاک افشار و صایین‌قلعه است. با وجود این که فیض‌الله بیگ و بیگزاده‌های ورمزیار تمام اوقاتشان صرف خرابی این محال است. پانصد نفر سوار و پیاده در صایین‌قلعه و سرحد است. امروز خبر رسید که چون اردوی جناب وزیر از خاک هشتروند رفته اهالی صایین‌قلعه در نهایت اضطراب هستند و همین دو روزه متفرق می‌شوند. به شرط لزوم دوپست نفر تفنگچی تهیه کرده، روانه صایین‌قلعه نمود و عالی‌جاه حیدر خان تفنگدار هم الان از گروس وارد تیکان‌تپه شده، اطلاعات خود را به ایشان داده، نوشتجات را هم که از هر جا رسیده بود، به مشارالیه سپرده. دیگر هر چه خبر رسید عرض می‌شود.

خان‌باباخان قاجار، حاکم صایین‌قلعه

روزنامه‌ای است که از صایین‌قلعه رسیده:

عرض دیگر آن که هر گاه بنا شود سوار افشار هم مثل سوار دویرن مأمور خدمت دیوان بشود، بعد از یک ماه عدم این دو سواره به از وجود. این که خانه‌زاد اخبار می‌آورد تلگراف می‌کند از نیاوردن سوار است و نیامدن قاصد. الان چهار روز است در تلگرافخانه

زنجان معطل جواب می‌باشم که تکلیف خانه‌زاد معلوم شود. حیدر خان تفنگدار خدمت جناب امین خلوت مدت یک ماه است که در این سرحدات جان خود را کف دست گرفته، همه روزه لیلاً و نهاراً مشغول خدمات دیوانی می‌باشم. دو سه فقره روزنامه کمترین خدمت جناب اجل اکرم آقای مستوفی‌الممالک عرض شده، جواب تلگرافی هم رسیده، حکم آخر در گروس رسید: معجلاً برو اردوی اعتمادالسلطنه، اخبار اردو را تلگراف کن. روز جمعه بیست و سیم با خبر فتح اردوی کیوان شکوه وارد تلگرافخانه زنجان شدم. تلگرافی به توسط شما به خاک‌پای مبارک عرض شد. تلگرافی خدمت جناب جلالت‌مآب اجل آقای مستوفی‌الممالک عرض کردم. الان چهار روز است در زنجان منتظر جواب تلگراف‌ها می‌باشم که دستورالعمل چه خواهد رسید؟

حیدر تفنگدار - ۲۶ [ذی‌قعدة]

از تبریز به طهران:

تصدقت شوم! این فتنه را مسلم است که دولت انگلیس برپا کرده و جنرال قونسول انگلیس محض فتنه اهالی و تقویت کار این مرد به این ولایت آمده، مردم را زیاد واهمه داده بود، و اگر یک دو ساعت دیر به شهر وارد می‌شدم شهر را می‌گرفتند. روز پنجشنبه آمده داده بود به محله خودشان که اتباعشان در آن جاها بودند، چند بیدق کشیده بودند که شیخ ظهر وارد می‌شود. اگر بی‌رضا بدهید قتل عام خواهد کرد، و آلا به من گفته است که شما بدهید بیدق بکشند، معلوم شود. شهر را چنان متوحش کرده بود که همه می‌لرزیدند. این خبر که رسید فوراً سوار شده آمدم که بحمدالله تا حال خوب گذشته. بعد از ورود شهر فدوی دو مجلس هم که با فدوی ملاقات کرد، به لباس خیرخواهی همه را تهدید و تخویف می‌کرد. یک دو رقعہ جان‌سوزانه هم به فدوی نوشته است. سواد هر دو را فرستادم ملاحظه فرمایید، معلوم خواهد شد.

تصدقت شوم! دیروز جنرال قونسول با سوار شیخ از راه مراغه عازم تبریز شده، دیگر نمی‌دانم در آن جا چه خیالی داشته است. کاغذی هم به فدوی نوشته بود.

امامقلی بن لطفعلی

سواد کاغذ جنرال قونسول دولت انگلیس است:

جناب جلالت‌مآب امیرالامراء العظام اقبال‌الدوله را اظهار کرده، حال که به قلعه رسیدم، از قرار مذکور گویا چهارده هزار نفر قشون شیخ از کوه پایین آمده که به شهر هجوم نمایند؛ یعنی امشب می‌خواهند به شهر هجوم نمایند و خود شیخ امشب در دیزج است. در عالم دوستی به شما می‌نویسم که با سه فوج چه می‌توانید بکنید. اگر از من بشنوید تسلیم شدن بهتر است و آلاً اختیار با شما است. شما حاضر باشید. من با شیخ ملاقات خواهم نمود. پیغام به شما خواهم رسانید. در هر صورت حاضر باشید. اگر تسلیم، اگر جنگ، زیاده، زیاده است.

سواد رقعۀ عالی‌جاه جنرال قونسول دولت انگلیس است:

فخامت و جلالت دستگاه امیرالامراء العظام دولت مهربان اقبال‌الدوله، معلوم می‌دارد وقتی که من به طرف اردوی جناب شیخ می‌رفتم در بین راه امین شرعی و چند نفر دیگر را دیدم به شیخ رسیده، از طرف اهل شهر وکالت نمودند در دادن شهر و شیخ هم فرمودند که من دیگر به شهر نمی‌روم. هرگاه اقبال‌الدوله جنگ می‌نمایند از شهر بیرون آمده، با هم بجنگیم. هرگاه بخواهید از جانب قشون شیخ مستحضر باشید، چهار هزار نزد خود شیخ است و چهار هزار شیخ صدیق و سه هزار خلیفه، همه‌اش یازده هزار از قراری که مذکور می‌دارند گویا هفت هزار از طرف وان می‌آید.

۲۶ [ذی‌قعدة]

دست‌خط مبارک به تبریز:

جناب سپهسالار اعظم! صاحب‌منصب فوج تخته‌قاپو طهران نیست. بیدق را با چاپار فرستادم. یک یاور مانده است که آن هم امروز روانه شد.

۲۶ [ذی‌قعدة]

از تبریز

به خاک پای جواهر آسای اقدس اعلی - روحنا فداه:

بحمدالله در این مدت قلیل مفسدین دین و دولت بالمره قلع و قمع شده و خاطر

مبارک همایونی -روحنا فداه- خرسند شده. امیدوار است این غلام طوری خدمت نماید که پسند طبع مبارک شود. به خصوص حالا که با جناب سپهسالار اعظم دست به دست داده، در حقیقت این غلامان هم خود را بر این قرار داده که إن شاء الله من بعد طوری خدمت جان نثاری نماییم که خاطر مبارک از هر جهت آسوده باشد. دست خط‌های همایونی -روحنا فداه- هم که به جناب معزی‌الیه به توسط تلگراف شرف صدور یافته بود، زیارت نموده، إن شاء الله بدون ذره‌ای کم و زیاد احکاماتش را صادر کرده، رفتار خواهد شد و إن شاء الله از اقبال همایونی این غلام و جناب سپهسالار اعظم چند روزی بعد از رسیدن اردوی حشمت‌الدوله با اردو رفته، تنبیه کامله از اکراد نموده که مقبول طبع مبارک باشد.

کمترین غلام: مظفرالدین - ۲۶ ذی‌قعدة

دست خط مبارک:

به ولیعهد تلگراف شود: تلگراف شما را دیدم. از موافقت شما با جناب سپهسالار اعظم در انتظام کارها بسیار بسیار خوش وقت شدم. إن شاء الله من بعد آسودگی و راحت خود و انتظام امور را از هر جهت ملاحظه خواهد کرد. قدر مثل سپهسالار را البته باید خیلی بدانید. إن شاء الله تعالی ده روز دیگر که اردوی حشمت‌الدوله به ساوجبلاغ می‌رسد، شما و جناب سپهسالار اعظم هر دو به اتفاق به چاپاری بروید. به اردو و سرحد قرار نظم حالیه و مالیة آن اطراف را بدهد، إن شاء الله. روزی که فردا باید بروید، هر دوی شما را به تلگرافخانه خواسته، آن چه لازم است دستورالعمل خواهیم داد و به خصوص رفتن شما به اردو و تفقد احوال قشون مأموره و حشمت‌الدوله و سایر صاحب‌منصبان از جمله لوازم است. الحمدالله اردوی خیلی بزرگ آراسته‌ای است از هر جهت.

۲۶ [ذی‌قعدة]

دست خط مبارک به تبریز:

به سپهسالار زده شود تلگراف: تلگراف شما رسید. کاغذ اقبال‌الدوله را که قاصدی

آورده بود، خواندم. انصافاً اقبال‌الدوله خوب خدمت کرده است. از طرف من کمال التفات و مرحمت را الان به او برسان و سواد کاغذهای قونسول را دیدم. اصل این کاغذها را حتماً از شما می‌خواهم. بنویسید اصل کاغذها را بفرستند. البته به چاپار مخصوص بدهید بیاورند. ورود قونسول را هم به تبریز هر وقت رسید، اعلام دارید. عباها را البته زود به اردو برسانید. هوا سرد است، به قشون بد نگذرد. از آمدن بعضی آقایان قرآپاق به اردوی اعتمادالسلطنه مطلع شدیم، بسیار خوب است. بنویسید محمد آقا و سایر را هم اطمینان و استمالت داده بیاورند و خودش هم حرکت کرده، یواش یواش پیش برود. إن شاء الله ده روز دیگر شما و ولیعهد هر دو باید به چاپاری عازم اردو و سرحدات بشوید. خیلی خیلی رفتن شما به اردو و سرحد لازم است و آلاً کارهای سرحد منظم نخواهد شد. این که تاریخ کاغذ اقبال‌الدوله در ایام محاصره ارومیه بوده است، البته با تاریخ کاغذ تیمورپاشا مطابق کرده‌اید که قبل از تلگراف و کاغذ تیمور پاشا این کاغذ را نوشته است. به هر جهت الان از خوی و آن طرف‌ها خبر بگیرید که درست اطراف ارومیه خالی شده، شیخ و اکراد رفته‌اند یا نه؟ و تیمور پاشا حالا کجا است؟ هر خبری از اطراف ارومیه باشد خیلی زود به عرض برسانید.

شب ۲۷ [ذی‌قعدة]

دست خط مبارک به تبریز:

امین‌الملک! جواب به سپهسالار زده شود. الان تلگرافهای جوابیه شما را دیدم. قورخانه فردا حمل می‌شود، إن شاء الله، تا این قورخانه برسد شما هرطور است به قشون اقبال‌الدوله و اعتمادالسلطنه قورخانه لازم را برسانید و إن شاء الله حاضر باشید برای حرکت به طرف سرحد، هر ساعتی که تلگراف کردم فوراً بروید به اردو تا شما به اردو نروید کارهای حالیه و مالییه سرحدی آن طوری که من خاطر جمع بشوم هرگز صورت نخواهد گرفت. روزی که باید بروید در تلگرافخانه شما را خواسته دستورالعمل لازمه خواهم داد. چون زمستان است، دو سه هزار ثوب عبا خیلی خیلی زود حاضر کرده

بفرستید طرف ساوجبلاغ که به محض رسیدن اردوی حشمت‌الدوله عباها را به حشمت‌الدوله بدهند به افواج تقسیم نماید. فرستادن عبا خیلی لازم است، زود بفرستید. اعتمادالسلطنه هم این‌شاءالله حرکت کرده، پیش برود. وزیر فواید که یقین در اردوی دولت نمی‌داند چادر و قورخانه فوج گروس به اردوی اعتمادالسلطنه رسیده است یا نه، برای اطمینان ما عرض کنید. نگذارید پسرهای شیخ در بروند، ان‌شاءالله. اگر ساوجبلاغی می‌خواهد رفع روسیاهی خود را بکند، باید پسرهای شیخ را گرفته تسلیم نمایند این‌شاءالله. از تیمور پاشا و خوی هر خبری باشد زود عرض کنید و همچنین از اردوی اعتمادالسلطنه.

۲۶ [ذی‌قعدة]

دست خط مبارک به تبریز:

به سپهسالار تلگراف شود: امروز که نوشتجات وزارت خارجه را از صدیق‌الملک خواستم پاکتی آورد که در روی آن به خط خود نوشته است: «عهدنامه تلگرافی چکشر با روس‌ها». وقتی که باز شد معلوم شد اصل قرارنامه و اجاره شیلات است که شما از قزوین نوشته بودید کم شده است و بعد سواد او را به امضای سفارت روس تقدیم گردید. حالا معلوم می‌شود که صدیق‌الملک سهو کرده بود و این همه شما را در قزوین به زحمت انداخت. حالا برای اطلاع شما نوشته شد؛ لیکن معلوم نیست عهدنامه تلگرافی چکشر کجا است؟ پیش شما است یا طهران است؟ به عرض برسانید. اگر آن جا است بفرستید. اگر این جا است در کجا باشد؟

۲۶ ذی‌قعدة

جواب

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست خط مبارک تلگراف همایونی - روحنا فداه - که در فقره پیدا شدن اصل اجاره‌نامه شیلات در نزد

صدیق‌الملک مشرف و مباهی گردیدم و مثل این بود که تمام دنیا را به این غلام خانه‌زاد مرحمت فرمودید؛ زیرا که صداقت من در خاک‌پای انور ظاهر و معلوم شد. وقتی که عرض می‌کردم مفقود شده است، صدق بوده است. اگر عرض نمایم که صدمه پیدا نشدن این اجاره‌نامه در قزوین به جهت این خانه‌زاد بالاتر از جمیع صدمات وارده بود، اغراق عرض نکرده‌ام؛ زیرا که احتمال می‌دادم شاید تصور بفرمایید که در این عرض خود صادق نیستم و حال آن که بحمدالله تعالی غلام در این عوالم نیست و به جز صدق و راستی و تمکین به فرمایشات ولی‌نعمت مذهب دیگر ندارم. قرارنامه تلگرافی چکش‌لر که یکسال مدت داشت و حالا مدتی است از موعد او می‌گذرد و در دفترخانه و در نزد میرزا نصرالله خان است، مقرر بفرمایند از او جویا شوند، تا آورده از لحاظ انور بگذارند. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - شب ۲۷ ذی‌قعدة

به جناب مخبرالدوله:

صورت استنطاق دو نفر گرد را که برحسب امر همایونی تلگراف نموده بودید، ملاحظه نمودم. این شیخ وسیله‌ای نمانده است که دست نبرده است. آن چه این دو نفر درباره دولت عثمانی و معاونت باطنی او با شیخ مذکور نموده‌اند، در پیش من چندان مستبعد به نظر نمی‌آید؛ زیرا که از آن وعده‌های تلگرافی هیچ یک را وفا نکرده، شیخ به آزادی در مملکت ما قتال و جدال می‌نماید.

حسین - شب ۲۷ ذی‌قعدة

از تبریز

به خاک‌پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: دیشب نوشتجات مفصل مورخه بیست و ششم شهر حال از اعتماد السلطنه رسید. بعد از اطمینان از کمال امنیت و انتظام اردو و تفرقه اکراد کلیتاً می‌نویسد که وزیر فواید در بیست و ششم با فوج گروس و چهارصد

و پنجاه سوار دوبرن و یکصد نفر سوار قادر آقا وارد اردو شده بودند و قرار دیروز که سه شنبه بیست و هفتم بوده است، اردو را با هیئت اجماع حرکت داده، به قریه قراقشلاق واقع در ساوجبلاغ ملکی گلایی آقا وارد شوند. دو فوج جنرال با دو عراده توپ در مراغه بوده است، به آن‌ها هم حکم داده‌اند که دیروز از مراغه حرکت نموده، در وسط راه به اردوی بزرگ ملحق شوند و شب را به قراقشلاق ساوجبلاغ بروند؛ و قرار بوده است محمد آقای مامش با سوار خودش در قراقشلاق ملحق به اردو بشود. فرمایشات حکمت‌آیات همایونی - روحنا فداه - را که مقرر بود اردوی اعتمادالسلطنه به تائی روزی یک فرسخ و دو فرسنگ حرکت نمایند؛ و به اعتمادالسلطنه نوشته بودم هنوز به مشارالیه نرسیده و دیروز صبح می‌رسیده است. سیصد سوار و قورخانه و یک هزار و پانصد تومان نقد که به جهت اردو فرستاده بودم، حامل این نوشتجات آن‌ها در قریه عجیشیر دو فرسنگی اردو دیده بوده است که دو ساعت دیگر وارد اردو می‌شده‌اند. پسر شیخ با حمزه آقا و پسر عبدالله خان زرزا در ساوجبلاغ بوده‌اند. پاره‌ای می‌گفته‌اند که انتظار کمک از طرف شیخ داشته است و پاره‌ای می‌گویند اهالی ساوجبلاغ از حرکت و فرار او مانع شده‌اند که تو آمدی و ما را به این بلیه انداختی، حالا بمان و جواب دولت را بده. جمعیت پسر شیخ را به اختلاف از بابت سواره و پیاده از هشتصد نفر الی سه هزار می‌گویند و اعتمادالسلطنه دو رای داده و تکلیف خواسته است: یکی آن که حاجی صدرالدوله حاکم ساوجبلاغ را با دو فوج و دو عراده توپ و جمعی سوار بروند؛ یک رای دیگر که با همین جمعیتی که دارد به ساوجبلاغ رفته منتظر حشمت‌الدوله باشند. حالا به هر یک از این دو شق یا شق ثالثی که خارج از این‌ها باشد و به نظر مبارک درست بیاید و امر قدر قدرت صادر شود فوراً مرقوم خواهد شد که امروز جواب اعتمادالسلطنه نوشته و فرستاده شود. از وزیر فواید هم نوشتجات مورخه بیست و پنجم از مراغه الان رسید که می‌نویسد بیست و ششم وارد اردو می‌شوم و اردو را باید حرکت داد. مراتب به جهت استحضار خاطر خطیر انور جسارت به عرض رفت. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

از تبریز به طهران

به حضور حضرت اشرف والا آقای نایب‌السلطنه امیرکبیر - دامت شوکتہ:

جمعه شانزدهم ذی‌قعدة در آخر خاک گروس از سمت شمالی افشار صابین‌قلعه از کوه‌های سخت و راه‌های غیرمعمول عبور نموده، خود را به رودخانه آیدوغمش رساندم و از آن جا از راه هشترود و قوری‌چای و محال مراغه گرفته تا به خود شهر مراغه از اتلاف نفوس و غارت اموال و خرابی دهات و تفرقه رعیت و وحشت و اضطراب مردم که خود فدوی عبوراً به رأی‌العین مشاهده کرده، در این حدود چه روی داده و از این فتنه غیر مترقبه چه خسارت‌ها و خرابی‌ها واقع شده است. دیروز که وارد مراغه شدم عامه مردم و ساکنین این شهر را با جمعیت کثیر که از اطراف اضطرار آمده، در این جا جمع شده‌اند، در نهایت درجه دل شکستگی و پریشانی دیدم. امروز را که یک‌شنبه بیست و پنجم است، عمداً در این جا اقامت کرده، از اردو به شهر رفتم و ساکنین مراغه را به اقسام مختلف به مرحمت‌ها و عنایت‌های اعلی‌حضرت قوی‌شوکت شاهنشاهی - روحنا فداه - و مأموریت اردوهای متعدد از هر طرف و عزم جزم شاهانه به تلافی و تدارک خون و مال و اعاده امنیت آن‌ها دلداری‌ها و اطمینان زیاد دادم و باعث تسکین خاطر و امیدواری آن‌ها گشته، عمر و دولت شاهنشاه را دعا گفتند. مقصود اصلی از عرض این تلگراف این است که فردا که دوشنبه بیست و ششم است، با این سواره و سربازی که همراه است، وارد بناب خواهم شد و چون تا به حال نواب والا حشمت‌الدوله که ریاست کلیه دارند، وارد نشده‌اند و تکلیف عامه چاکران است که در این مورد متفقاً و متحداً با عزمی ثابت به انجام این خدمت و رفع این فساد بپردازند. قصد و نیت چاکر این است که بعد از ملاقات اعتمادالسلطنه بدون تأخیر قرار تشکیل مجلس شورای نظامی بدهد و بر هر چه رای‌ها متفق شد این چاکر و اعتمادالسلطنه با موافقتی هر چه تمام‌تر به لوازم آن اقدام نمایم که تعطیل در مقتضیات مصلحت یومیه و تأخیری در اعمال لازمه نظامیه واقع نشود. پس از تشریف آوردن حشمت‌الدوله ریاست مخصوص ایشان را از چاکران اطاعت خواهد بود و چون محقق است که اختلافی در میانه اشراز واقع شده و از این طرف استعداد

کاملی در این اردو به هم رسیده، جان‌نثار به این قصد و نیت و این اعتقاد است که زیاده بر این توقف اردو در بناب جایز نیست و با تدابیر لازمه حرکت کرده، پیش باید رفت؛ و بالجمله بعد از ملاقات با اعتمادالسلطنه آن چه مصلحت و مقتضی باشد، عرض خواهد شد.

چاکر فدوی: حسنعلی - ۲۸ ذی‌قعدة

از تبریز به طهران

به عرض خاک‌پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحانفاده:

در کمال عبودیت و خاکساری می‌رساند: امر قدر قدرت ملوکانه - روحنا فداه - به عزیمت حضرت ولیعهد به اردو مقرر آمده است و خودشان هم به درجه‌ای مایل و شایق به این عزیمت هستند که مافوقی بر او متصور نیست. موقع عزیمت هم نزدیک می‌شود. کارگزاران حضرت والا تهیه و تدارک این سفر را با لوازم او به سی و پنج هزار و پانصد تومان برآورد نموده بودند. این غلام خان‌زاد فرد مزبور را ملاحظه و خیلی از مخارج برآوردی را تغییر و متروک داشته، تا با چهارده هزار و سیصد تومان وادار کرده‌ام. دستگاه حضرت ولیعهد یک دستگاهی است که خرج و دخل با خیلی زحمت مطابقه می‌نماید. ده تومان مخارج فوق‌العاده که روی بدهد، در زمین است. در هذه‌السنه هم اکثری از وجه مقرری ایشان که حواله ساوجبلاغ و مراغه و ارومیه و خوی بوده است، نرسیده و به منزله لم‌یصل است. حالا این غلام خان‌زاد را خواستند و فرمودند که حقیقت مسئله را به خاک‌پای مبارک عرض نمایم و عرض کنم که در یکی از جواب عرایض ایشان یه دست‌خط مبارک همایونی - روحنا فداه - مرقوم شده است که هر چه ولیعهد می‌خواهد باید مستقیماً به خاک‌پای انور عرضه داشته و استدعا نمایند که از جانب سنی‌الجوانب شاهانه بدون مضایقه مرحمت خواهد شد. عرض مینمایند که آن دست‌خط مبارک مرا جرأت و جسارت به این عرض داده است که حقیقت امر را به خاک‌پای مبارک مشهود دارم. هرگاه مرحمتی از جانب سنی‌الجوانب می‌شود کمال

امتنان و افتخار را حاصل خواهیم کرد، و آلا به هر چه مالک و متصرفم از تصدق خاک‌پای مبارک است. اسباب فروخته، تهیه خود را حاضر نموده می‌روم. موقوف به امر قدر قدرت همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - است.

غلام‌خان‌زاد: حسین - ۲۸ ذی‌قعدة

از تبریز به طهران

حضور جناب جلالت‌مآب اجل اکرم آقایی - مدّ ظلّه العالی:

دیروز که شنبه بیست و چهارم بود، با فوج گروس و چهار صد و پنجاه نفر سواره دیرین وارد مراغه شدم. همان طور که سابقاً عرض شده، قادر آقا و سه پسرش هم با یکصد نفر سوار همراه است. محمد باقر بیگ گماشته اجلّ عالی به واسطه ناامنی راه‌ها و گرفتاری خودش در حوالی مراغه احکام و تعلیقات مصحوب خود را امروز که یک‌شنبه است، به قادر آقا رساند و بر مراتب امیدواری او افزود. همان طور که در تلگراف‌های متعدّد عرض شده کمترین و قادر آقا بر طبق نیت بندگان عالی رفتار کرده، از روز حرکت از گروس تا امروز برای وقوع اختلاف و تفریق فی‌مابین اعیان اکراد، به تدبیر مختلفه کاغذها و قاصدها به آن‌ها رسانده و اسباب‌ها فراهم آورده‌ام که نتیجه‌اش هم ظاهر شده و تا به حال گلایی آقا و خان باباخان پسر مجیدخان و بیوک‌خان قراپایاق از آن‌ها جدا گشته، به اردو آمده‌اند و باز هم خواهند آمد. امروز و فردا هم به هر طور هست، سواد احکام و تعلیقات بندگان عالی را برای حمزه آقا و دیگران می‌فرستم و نتیجه‌اش عرض خواهد شد.

حسنعلی - ۲۸ ذی‌قعدة

از تبریز به طهران

به خاک‌پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظلّ الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: الان که وقت مغرب روز چهارشنبه بیست و هشتم است، پاکتی از شیخعلی خان سرتیب فوج دهم خوبی از ارومیه رسید.

قبل از ورود تیمور پاشا از شهر جنگ خوبی نموده و به قدر چهارصد نفر از اکراد را به درک واصل نموده، شیخ و اتباعش محاصره ارومیه را ترک و فرار نموده، خود را به کوه زده‌اند و بحمدالله ارومیه کلیتاً و به طور یقین از محاصره خلاص شده است. به جهت استحضار خاطر مبارک جسارت به عرض رفت. شیخعلی خان این فتح و دواندن شیخ را نسبت به خودش می‌دهد. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین - شب ۲۹ ذی‌قعدة

از تبریز به طهران

روزنامه وقایع اردو به تاریخ بیست و پنجم شهر ذی‌قعدة الحرام به توسط جناب جلال‌ت‌مآب مخبرالدوله:

در روزنامجات سابق معروض داشته بود که به خوانین و بیگ‌زادگان و آقایان مگری و قراپایاق و مامش نوشتجات متعدّد نوشته، آن‌ها را اطمینان داده، آدم فرستاده، پریشب که شب شنبه بیست و چهارم بود، قاصد ساوجبلاغ مراجعت کرده، خان باباخان پسر مجید خان نوشته بود به دو فرسخی اردو آمده‌ام، آدم بفرستید همراه آن‌ها به اردو بیایم. اذان صبح محمد حسین خان بختیاری را با بیست سوار و گلابی آقا و آدم‌های خود فرستاده، قریب به ظهر خان باباخان را با جمعی از بیگ‌زادگان مگری به اردو آوردند. دیگر آدمی هم که نزد خوانین قراپایاق فرستاده بود، دو ساعت به غروب مانده مراجعت کرده، بیوک خان نایب آجودانباشی و حسینعلی خان سرهنگ سواره قراپایاق و محمدعلی خان پسر مرحوم حسن خان و چند نفر از خوانین و آقایان قراپایاق را آورده، وارد اردو شدند. محمد آقای مامش را هم در سلدوز با سوار گذاشته آمده‌اند و از قراری که محقق شد پسر شیخ عبیدالله با چهل پنجاه نفر سواره حمزه آقا و چهل پنجاه نفر سواره زرزا به ساوجبلاغ رفته است. گویا قریب ششصد نفر سواره و پیاده طایفه منکور حمزه آقا به ساوجبلاغ آمده‌اند. پسر قادر آقا و جمعی دیگر از آن قبیل در پیش پسر شیخ هستند. می‌گویند به پدرش کاغذ نوشته، امداد خواسته است. سواره قراپایاق و مامش را به اعتقاد

خود مأمور محاصره دور شهر ارومی کرده، یک نفر شیخ همراه آنها فرستاده است که آنها را ببرد. پریروز که آدم آنها این خبر را آورد، فدوی به آنها نوشت که باید شیخی را که همراه شما فرستاده‌اند نگاه داشته، خودتان به اردو بیایید. بحمدالله تعالی این‌ها هم آمدند و آمدن خان‌باباخان مثل این است که این‌شاءالله تعالی عمل ساوجبلاغ گذشته باشد؛ زیرا که رییس و بزرگ طایفه بیگزادگان مگری خان‌باباخان است و بیگزادگان هم از اطاعت او بیرون نیستند. طایفه دیگر است، قادر آقا بزرگ تر از همه است که در اردوی وزیر فواید هم با فوج و سوار روز شنبه بیست و چهارم به مراغه وارد شده، دیروز و امروز تأکید کرده نوشتیم که توقف اردو زیاده بر این آن جا مصلحت نیست. به اردو بیایید از این جا کوچ کنیم. جواب نوشته است فردا خواهیم آمد. این‌شاءالله تعالی پس فردا که بیست و هفتم است به اقبال بی‌زوال اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاه اسلامیان پناه -روح العالمین فداه- اردو حرکت کرده، همه روزه وقایع را روزنامه کرده، به خاک‌پای مبارک می‌رساند و به زودی خاطر مبارک همایونی را از فتنه و شرارت اشرار این صفحات آسوده خواهد کرد. بیوک خان قراپایاق اطمینان مجدد برای آمدن محمد آقا به اردو خواهش کرد. مجدد اطمینان لازمه به او نوشته فرستاده، این‌شاءالله تعالی فردا او هم با سوار خود به اردو ملحق خواهد شد.

اعتمادالسلطنه - شب ۲۹ [ذی قعدة]

از تبریز

به خاک‌پای جواهر آسای اقدس اعلی - روحنا فداه:

تا حالا سه چهار مرتبه تفصیل حالت حالیه این مملکت را به عرض خاک‌پای جواهر آسای مبارک رسانیده، چون این اوقات طوری است که عرصه خیلی تنگ است، لازم آمد به طور صریح به خاک‌پای مبارک جسارت ورزد و چاره از خاک‌پای مبارک مسئلت نماید. حالت ارومیه و مراغه و خوی و ساوجبلاغ و محالات این صفحات که از ولایت معتبر این مملکت است، بالمره از دست رفته و خراب شده است، یکی ارومیه

است. حالتش معلوم است در خاک پای مبارک، ساوجبلاغ است که معلوم است، مراغه است که بالکلیه از دست رفته، دهاتش غارت شده، مردمش کشته شده، جزئی هم که باقی مانده گدای محض که الان در حالت تکتدی هستند و گذران باید کنند. این‌ها رعیت مالیات‌بده دولت بودند. حالا باید به آن‌ها رعایت کرد و به هیچ وجه نمی‌توان مطالبه مالیات نمود و اغلب مالیات آذربایجان هم در این چهار ولایت است. یکی دو سه جای دیگر می‌ماند که اردبیل و خلخال و شقاقی است. آن‌ها هم به واسطه آن که اغلب رعیتش از عشایر ایلات است، در همچو موقع نمی‌توان زیاد سخت گرفت و حال آن که سخت هم گرفته‌ام، ولی آن‌ها هم خرجی دارد که در خود ولایت موجب و مستمری مردم است، وجهی حاصل شود که به درد همچو کاری بخورد نیست. در این موقع دو چیز لازم است: یکی تنخواه نقد است که علی‌الاصول باید به سرباز و توپچی و سوار داد و روانه خدمت کرد؛ یکی هم آذوقه است که نوکر را سر خدمت بی‌آذوقه در این هوای سرد در بیابان نمی‌توان نگاه داشت و مفاصد دیگر دارد و دستگاه حضرت ولیعهد است که مبالغ کلی تا آمدن این غلام به قرض و زحمت زیاد برای انجام خدمت داده بودند. از وقتی هم که این غلام جان‌نثار وارد شده، یک فقره ده هزار تومان همان دو سه روزه اول قرض نموده، تحویل حاجی علیقلی‌خان نموده که به مصرف فوج و فرستادن به اردو و مصرف قورخانه و چادر و ملبوس و سایر رسانیده، بیست هزار تومان هم که درثانی مقرر شد مرحمت فرمایند. این چاکر این جا به تجار و صراف‌ها گفته به مرور در این چند روز تحویل حاجی علیقلی‌خان نمودند و هنوز جواب براتی که این غلام به طهران گفته است نرسیده، آن هم به مصرف رسیده است. سه چهار هزار تومان در نزد تاجر باقی مانده، آن هم این چند روز خرج خواهد شد. من جمله همین دو سه روزه یک فوج و سیصد چهارصد سوار و پنجاه شصت بار قورخانه به اردوی اعتمادالسلطنه فرستاده شد. قریب پنج هزار تومان به مصرف رسیده، یک فوج و دو بیست سوار و قورخانه که به طرف ارومیه می‌فرستند آن‌ها هم مبالغی خرج دارند. نمی‌داند تکلیف این غلام چه چیز است؟ در این موقع به جز وجه نقد هیچ چیز به مصرف نمی‌رسد. به وعده نمی‌توان کار کرد. چادردوز پول می‌خواهد، سرباز موجب می‌خواهد، لباس می‌خواهد، مال کرایه می‌خواهد، این‌ها

به جز وجه نقد چاره ندارد. کار بزرگی است پیش آمده و باید این‌شاءالله به اقبال مبارک به خوبی تمام کرد. هرگاه تنخواهی هم از دولت در محل است، عیب نمی‌کند. وقتی از این کار فراغت حاصل شود گرفته می‌شود. عرض این غلام جان‌نثار این است مقرر فرمایند در این موقع سختی نشود و به مسامحه نگذرانند. یک فقره جیره این اردوها است که مکرر عرض نموده، دو سال است در این مملکت قحطی است و سختی کار آسمانی است، دخلی به کسی ندارد و حالا هم که این اردوها منعقد شده و اردوی دولتی به همراهی نواب حشمت‌الدوله می‌رسد، قریب سی هزار نفر سرباز و سوار و توپچی، این‌ها آذوقه می‌خواهند، جنس آن چه در ولایت حالت نقدی را دارد از شقاقی و هشتروند و سایر هم جنس بتوان دست و پا کرد، برای آذوقه شهر باید حاضر نمود. با این وضع این غلام حیرت دارد که چه باید کرد؟ استدعا دارد مقرر فرمایند فکر درستی در این فقرات بشود و یک قراری بدهند که کار پیشرفت داشته باشد. یک هزار مال هرگاه حاضر باشد، ممکن است که از گروس و زنجان علی‌الآتصال غله بیاورند به اردوها برسانند و آلا با مال آذربایجان ابداً ممکن نخواهد شد. مقرر شده که عبا به جهت اردوی حشمت‌الدوله گرفته، دو سه هزار قواره عبا اقلأ چهار پنج هزار تومان پول نقد می‌خواهد. الان سپرده‌ام مشغول باشند. در هر صورت این غلام آنی غفلت ندارد.

غلام خان‌زاد: حسین - ۲۸ ذی‌قعدة

از تبریز

به جناب جلالت‌آب معتمد‌الملک:

الان که وقت مغرب روز چهارشنبه است، پاکتی از شیخ‌علی خان سرتیب فوج دهم خوی رسید و به طور یقین قبل از وصول تیمورپاشا زده‌اند، شیخ را از دور ارومیه دوآند و فرار به کوه کرده است و به قدر چهار صد نفر از او کشته‌اند. مراتب را به عرض خاک‌پای مبارک برسانید. الحمدلله ثمّ الحمدلله.

حسین - شب ۲۹ ذی‌قعدة

از تبریز

خدمت جناب جلالتمآب مخبرالدوله - دام مجده العالی:

تلگرافی که بعد از رسیدن خبر فتح ثانوی اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی - روح العالمین فداہ - به قلم معجز رقم به دست خط مبارک در اظهار مرحمت به فدوی چاکر و سایر اہالی اردوی دولتی خطاب بہ جناب اجل اشرف سپہسالار اعظم صادر فرمودہ بودند، همان تلگراف را بعینہ برای افتخار و مزید مباہات چاکران بہ اردوی دولتی فرستادہ بودند و برای آحاد و افراد صاحب منصبان و سوار توپچی و سرباز قرائت کردہ، ہمگی نہایت امیدواری از مراحم اعلی حضرت اقدس همایونی - روح العالمین فداہ - حاصل نمودہ، از صمیم قلب دعاگوی وجود مبارک همایونی شدہ، کمر خدمت و جان نثاری بہ میان بستہ، این چاکر این خدمات را لایق پیشگاہ حضور باہرانور اعلی حضرت همایونی - روحنا فداہ - نمی داند کہ مورد مرحمت و عاطفت شاہانہ شویم. خدوند متعال جان نالایق چاکران را تصدق خاک پای مبارک گرداند. امیدوار است در ازای این مرحمت کاملہ تا بہ حال در ہیچ اردویی و در حق ہیچ یک از جان نثاران نشدہ است، نوعی جان نثاری کند و از اقبال بی زوال اعلی حضرت اقدس همایونی - روح العالمین فداہ - طایفہ ضالّہ اشرار و اکراد این صفحات را مخذول و منکوب کردہ، بالمرہ قلع و قمع نماید.

اعتمادالسلطنہ - شب ۲۹ [ذی قعدہ]

از تبریز بہ طهران

بہ جناب جلالتمآب معتمدالملک:

تلگراف شما در باب یا تائی حرکت نمودن اردوی اعتمادالسلطنہ رسید. من ہم بر حسب امر قدر قدرت همایونی - روحنا فداہ - ہمین قسم نوشتہ بودم کہ روزی یک فرسنگ و دو فرسنگ حرکت نمایند تا اردوی حشمت الدولہ برسد؛ لیکن ہنوز نوشتجات من نرسیدہ، وزیر فواید روز بیست و ششم وارد اردوی بناب شدہ، قرار دادہ است با

اعتمادالسلطنه که روز بیست هفتم که دیروز باشد، اردو را حرکت بدهند و یکسر به قریه قراقشلاق که خاک ساوجبلاغ و ده گلایی آقا است، بروند. نوشتجات من هم صبح بیست و هفتم به آن‌ها می‌رسیده است. دیگر نمی‌دانم تغییری در خیال خود بدهند یا همان قسم که تعیین نموده بودند، بروند. مراتب را صبح به خاک‌پای مبارک عرض نموده‌ام و تا به حال به زیارت جواب مشرف نشده‌ام. از ارومیه إن‌شاءالله تا فردا خبرهای خیلی خوب خواهد رسید.

حسین - شب ۲۹ ذی‌قعدة

از تبریز به طهران

به خاک‌پای جواهر آسای اقدس اعلی - روحنا فداه:

الان که روز چهارشنبه بیست و هشتم است، نوشتجاتی از علی‌خان حاکم مراغه رسید که یکی از رقعجات نوشتجات او لازم بود به عین از لحاظ انور ملوکانه - روحنا فداه - بگذرد و خاطر مبارک قرین استحضار از حالت آن صفحات گردد؛ لهذا همان رقعہ را عیناً تلگراف نمودم و هر طور مقرر شود، این غلام جان‌نثار اطاعت نماید. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین

«در باب جیره و علیق افواج کار خیلی سخت خواهد شد. اکراد تمام جنس محال گاودول و ساتلمش را بردند و جنس محال سراجو و بناجو را نیز گرد و اشرار خودممانی تلف کرده‌اند. گویا جزئی جنس در محال دیزجرود باقی مانده باشد. الان قریب شصت هزار نفر جمعیت از غریب و بومی در بلده مراغه و بناب است و در اردوی دولتی هم البته چند روز دیگر بیست هزار جمعیت جمع خواهد شد. مسلم است این جزئی جنس که در این جا باقی مانده، کفایت نخواهد کرد. زمستان هم در پیش است. از هیچ جا مددی نخواهد رسید. قحط و غلا شدت می‌نماید و کار بر عموم مردم سخت خواهد شد. اینک که مجالی هست و هنوز زمستان نرسیده، بندگان حضرت اجل اکرم - مدّ ظلّه - اگر

لازم بدانند قبل از وقت تدبیری فرمایند که اقلأ سیورسات قشون ظفرنمون از خارج بیاید، جمع کشیری از مرگ نجات خواهند یافت.

علی - ۲۸ [ذی‌قعدة].»

از تبریز به طهران

به خاک پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظلّ الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: دست خط تلگرافی همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - که محض افتخار تشویق جمعیت اردوی اعتمادالسلطنه به عنوان این غلام خانه‌زاد شرف صدور یافته بود و امر شده بود بعینها نزد اعتمادالسلطنه بفرستم که به جهت جمیع اهالی اردو قرائت نماید. امر مبارک را فوراً مجری داشتم. دیشب تحریرات اعتمادالسلطنه که رسید می‌نویسد بعد از زیارت دست خط مبارک شاهنشاهی فردای آن روز جمیع قشون اردو را از افواج و توپچی و سواره و غیره حاضر باش نموده، دست خط مبارک به آواز بلند جهت آن‌ها قرائت شد و نسخجات متعدّد حاضر شده بود که به هر فوج و دسته یک نسخه از دست خط مبارک داده‌اند. بعد از استماع فرمایشات ملوکانه - روحنا فداه - به طوری قشون به هیجان آمده به قسمی متفقاً زبان به دعای وجود مسعود مبارک گشودند که تحریری نیست و یک غیرت و یک قدرت تازه به آحاد و افراد قشون رسید و مثل این بود که پنجاه فوج به معاونت این اردو فرستاده باشند و افواج و سوار و توپچی بعد از زیارت دست خط مبارک عجله و اصرار در تعقیب اکراد داشته‌اند؛ و الحمدلله به همه جهت این سه روز جنگ از قشون همایونی هفت نفر تلف و یازده نفر مجروح شده‌اند. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۲۸ [ذی‌قعدة]

از تبریز به طهران

حضور جناب جلالت‌مآب اجلّ اکرم آقای مستوفی‌الممالک - مدّ ظلّه العالی:

عالیجاه محمد باقر بیگ تعلیقجات جناب عالی را رسانیده و هزار درجه بر سرافرازی

و امیدواری چاکر افزود و اگرچه هر چه داشتیم رفته است، اما شکر می‌کنم که مثل دیگران خاین و روسیاه دولت نشدم و جانی که دارم وقف چاکری دولت است و تفصیل همان است که جناب وزیر فواید عرض کرده‌اند.

قادر - ۲۸ [ذی‌قعدة]

حضوری از عمارت مبارکه با تبریز:

مقصود از زحمت شما به تلگرافخانه سؤال و جواب مطالب تلگرافیّه جنابعالی است که حکم مبارک همایونی اظهار می‌شود: اولاً در باب عزیمت حضرت والا ولیعهد -دامت شوکتہ- است به اردو، می‌فرمایند اجازه عزیمت حضرت والا بنا به عرض و اظهار خودشان بود. در این وقت که ملاحظه اطراف کار را فرمودیم، دور شدن ایشان را از تبریز به بعضی ملاحظات مناسب ندیدیم. از جمله جناب عالی که تشریف می‌برند شهر تبریز را نمی‌توان بی حکمران گذاشت و شرایط احتیاط را از دست داد و چون سفر ایشان خرج گزاف دارد، در این موقع تحمل این مخارج هم بی‌فایده است. در این صورت حضرت والا ترک عزیمت خواهند فرمود.

مستوفی‌الممالک

جواب

خدمت جناب مستطاب اجلّ افخم آقا -مدّ ظلّه العالی-

حضرت ولیعهد به قدری شایق و مایل این سفر هستند و می‌خواهند این یک اردوی بزرگ نظامی ملاحظه فرمایند و معركة جنگ دیده باشند که اگر این خبر را به ایشان بدهم خیلی مایه ملالت و افسردگی و کدورت ایشان خواهد شد. اگر ممکن است یک شقّ ثالثی بتوانید با عرض به خاک پای مبارک همایونی شاهنشاهی -روحنا فداه- اختیار نمایید که مانع عزیمت ایشان نشود، بهتر خواهد بود والا امر و اختیار در ید قدرت همایون ظلّ الله - روحنا فداه - است.

خلاصه مطالب جناب عالی خالی از چهار فقره نیست:

اولاً عزیمت حضرت والا است به اردو که علی حده جواب داده شد.

ثانیاً سیورسات اردوها است. دیوان قریب بیست و چهار پنج هزار خروار غله در آذربایجان دارد و آن را به اختیار جناب عالی وا می‌گذرد. هر جا که از صدمه اشراک تلف شده است و به دست نمی‌آید واضح است، چیز معدوم موجود نمی‌شود، آنجایی که دست نخورده است و می‌توان گرفت اختیار دارید که حمل و نقل اردوها کرده، به مصرف سیورسات برسانید، یا در محل فروخته، قیمت آن را از حول و حوش هر جا که سراغ جنس بکنید، خریداری کرده، یا کرایه حمل و نقل اردو بکنید. در حقیقت نه جناب عالی خواهند فرمود که تمام جنس آذربایجان تلف شده است و نه دیوان می‌تواند قبول این معنی را بکند. قرار سیورسات اردو را همین طور بدهید که از جنس آذربایجان به آن‌ها برسانید.

ثالثاً در فقره مواجب افواج و سواره است که علاوه از مواجب شش ماهه محلی هر قدر در سر خدمت باشند، مواجب می‌خواهند.

رابعاً تدارک این نوکر است از قبیل قورخانه و ملبوس و چادر و بالاپوش و غیره، چون میزان این کار در دست خودتان است، لازم است برآورد این‌ها را کرده به جزو تلگراف کنید که به عرض خاک‌پای مبارک رسیده قرار و حکم آن را مقرر بفرمایند.

مستوفی‌الممالک

جواب

خدمت جناب مستناب اجل اکرم افخم آقا - مد ظله العالی:

این بنده نه دهات مخروبه را دیده‌ام و نه اطلاع کامل دارم؛ زیرا که من تازه رسیده‌ام و در این مدت قلیل جز تهیه قشون و قورخانه و تدابیر قشونی به هیچ کار دست نزده‌ام و نمی‌توانم هم عجالاً دست زد. آن چه عرض می‌نمایم جمیعاً مسموعات و تحریرات است که می‌رسد، مثل وزیر فواید که دیروز وارد شده است، یک شرحی از خرابی مراغه

و دهات آن جا می‌نویسد که هیچ چیز باقی نمانده است. نوشته‌ی علی‌خان حاکم مراغه آن است که به توسط تلگراف عیناً به عرض رسیده است. الآن که در تلگرافخانه می‌باشم عریضه‌ی اهالی مراغه رسیده می‌نویسد در شهر مراغه به سنگ مراغه سه هزار است و یافت نمی‌شود و استدعا کرده‌اند از تبریز به جهت آن‌ها غله فرستاده شود. بیست و چهار هزار خروار غله‌ی دیوانی را کلاً به موجب بروات به مہر حضرت ولیعهد تحویل گماشته‌ی جناب امین السلطان داده و به همه جا آدم خود را فرستاده است. خود او بهتر خواهد دانست که از کجا وصول و از کجا لاوصول خواهد ماند. به جهت شهر تبریز اگر ده هزار خروار هزار مثقال از آذربایجان و پنج هزار خروار هشت عباسی از خمسه اگر تهیه نشود، باید از شهر تبریز حقیقت چشم پوشید. از بیست و چهار هزار خروار غله‌ی دیوانی شش هزار خروار در مراغه، هزار و چهارصد خروار از ارومیه، هزار چهارصد خروار صابین قلعه، یک هزار شش صد خروار که جمعاً ده هزار چهار صد خروار می‌شود حالتش معلوم است و ضرور به عرض من نیست. باقی سه هزار خروار در اردبیل، یک هزار و چهارصد خروار در قراداغ، ششصد خروار خالصجات، دو هزار و یکصد خروار گرمرو و یک هزار پانصد خروار هم هشتروند است. پانصد خروار مرنند، سیصد خروار بلوکات ثلاثه خلخال و طالش هم سیصد خروار تتمه در پای مالکین اربابی است و سه هزار و هفتصد خروار هم بار کرده است که در خرواری سه تومان دیوان مسعر فرموده است و ده هزار خروار هم انبار شهر حتماً لازم دارد. حالا بفرمایید کجا را به جهت جیره این همه قشون نقل و حمل کنیم؟ و کجا را به فروش برسانیم، جای دیگر ابتیاع نماییم؟ درست از روی دقت ملاحظه فرموده و دستورالعمل بدهید.

حسین

در باب حرکت و سکون اردوی اعتمادالسلطنه که به کدام طرف برود؟ و مأمور کجا بشود؟ و کدام سمت مناسب‌تر است؟ تلگراف فرموده بودند. اعتمادالسلطنه و سایر رؤسای قشون علم و اطلاعاتشان زیادتر از ماها است و به علاوه جناب عالی اعلم و ابصر از ماها و آن‌ها می‌باشند. به هر طرف که جناب عالی مناسب بدانند و پیشرفت کار را در آن

ببینند حکم بدهند به آن طرف حرکت نمایند. بعد از ورود اردوی نوآب حشمت‌الدوله هم تکلیف همین خواهد بود. هنگام ظهور حوادث و وقوع جنگ و جدال ملاحظه حالات محلی و صلاح وقت و کار باید بشود. امکان ندارد که بتوان طرح حرکات و سکنات اردو و قشون هنگام ظهور جنگ و حوادث از طهران، بلکه از تبریز هم ریخته شود.

مستوفی‌الممالک

جواب

خدمت جناب مستطاب اجلّ اکرم افخم آقا - مدّ ظلّه العالی:

در باب حرکت و سکون اردو به آن قسم که مرقوم فرموده‌اید، بنده به اعتمادالسلطنه و وزیر فواید خواهم نوشت که با هم شور نموده، هر طریق و هر شقّ را که اسلم و اصلح می‌دانند، به اتفاق آرا شقّ را اختیار نموده و به بخت مبارک همایونی -روحنا فداه- متوسّل شده، حرکت نمایند.

حسین

جناب عالی خود بهتر می‌دانند که اهالی ساوجبلاغ و طایفه بلباس و قراپایاق و سایر همه از حرکات ناهنجار شرارت‌آمیز و خیانت‌های خودشان مشوّش و مضطرب هستند. خاصه که از مأموریت نواب حشمت‌الدوله و عزیمت اردوی بزرگ مطلع شده باشند. آیا فراهم آوردن اسباب اطمینان خاطر و رفع حشمت آن‌ها را در این موقع صلاح می‌دانند یا خیر؟ در صورتی که صلاح دانند کسی را که صلاحیت این کار را داشته باشد آن جا دارند یا خیر؟ هرگاه دارند که خواهد بود؟ اطلاعی از این فقرات لازم است.

مستوفی‌الممالک

جواب:

جناب جلالت‌مآب اجلّ اکرم آقا -مدّ ظلّه العالی! در فقره اطمینان دادن به آقایان مکری و قراپایاق و مامش عجالتاً کسی بهتر از اعتمادالسلطنه نخواهد بود. زیرا که تا

حال هم این فقره را به او رجوع کرده‌ام و بد از عهده نیامده است. اغلب را از قرار نوشتجات اطمینان داده و آورده است به اردو و نواب حشمت‌الدوله هم که برسند، آن وقت إن شاء الله تعالی بهتر خواهد شد.

حسین

می‌فرمایند حالا که اشرار چه مضمحل شده و چه فرار کرده‌اند و ارومیه و مراغه و سایر در حالت امنیّت و آرامی است، سواره و پیاده تازه چه لزوم دارد که روانه اردوها بشود. بهتر این است که موقوف بدارند.

می‌فرمایند رعایای دهات غارت شده را که از پریشانی آن‌ها اطلاع داده بودند، بهتر این است که حالات آن‌ها را اجمالی که نزدیک به تفصیل باشد، زودتر استفسار فرموده، اطلاع بدهند که بزر و تقاوی و قوت و گذران چه لازم دارند؟ رعایا که متفرق شده‌اند چه قدر هستند؟ و کجاها رفته‌اند؟ و چه باید کرد؟ تا فکری درباره آن‌ها هم شده باشد.

مستوفی‌الممالک

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقا - مدّ ظلّه العالی:

مرقوم فرموده‌اید اشرار چه مضمحل شده و چه فرار نموده‌اند، ارومیه و مراغه و سایر در حالت امنیّت است، سواره و پیاده تازه چه لازم کرده است که مأمور اردوها شود؟ بهتر این است موقوف نمایم با وجودی که یک اردویی مرکب از دوازده هزار نفر و ده عرّاده توپ در حرکت است و اردوی حشمت‌الدوله با آن عظمت از دنبال می‌رسد، هنوز پسر شیخ در ساوجبلاغ نشسته و خود شیخ ملعون در سیرداغی ارومیه سنگر کرده است. می‌توان گفت کار تمام شد و مضمحل شدند، دیگر سواره و پیاده نفرستید؟ هیچ می‌دانید این سواره‌ها را من به چه زحمت و نیّت حاضر نموده‌ام؟ این‌ها که نوکر دیوان نیستند. این‌ها اشخاصی هستند که هرگز روی تبریز را ندیده بودند و اگر به جهت هر یک ده هزار تومان مخارج قشون‌کشی می‌شد ممکن نبود آن‌ها را به دست آورد. حالا به قول خودشان به جهت قربانی من آمده‌اند. اگر این‌ها را از دست بدهم بعد لازم بشود،

دیگر چگونه می‌تواند تهیه نماید. در هر صورت امر و اراده و قدرت در ید همایونی - روحنا فداه - است. به هر قسم مقرر فرمایند، اطاعت می‌شود.

حسین

دست خط مبارک:

امروز صبح این مجلس را از حالا الی انتهای این عمل که إن شاء الله تعالی به خوبی و شأن دولت بگذرد و به اتمام برسد، مختار کردم که هر چه صلاح بدانند، به صلاحید سپهسالار معمول بدارند. با صرفه دولت البته هر چه را لازم بدانند معمول بدارند یا ندارند منوط به مصلحت مجلس است. ما را هیچ حرفی نیست. خود مختار هستند که إن شاء الله عمل را به خوبی و خوشی زود خوب به آخر برسانند.

خدمت جناب مستطاب اجل اشرف سپهسالار اعظم - دام اقباله:

تلگراف جناب عالی از عرض خاک پای مبارک همایونی - روحنا فداه - گذشت. می‌فرمایند در کار غیر لازم و بی‌نتیجه و پرخرج اقدام به هیچ وجه شایسته نیست. شأن حضرت ولیعهد هم نخواهد بود که تشریف از شهر تبریز بیرون ببرند. إن شاء الله تعالی به سلامت وجود مبارک اردوهای بزرگ خواهند دید حرکت ایشان را هیچ لازم نمی‌دانند؛ و نیز فرمودند همین حالا سفیر کبیر شرفیاب حضور همایونی بودند. صریح عرض کردند که سامح پاشا با استعداد شایسته به سرحد خواهد آمد. جناب عالی تا شش روز دیگر باید به حکم همایون حرکت کرده، تشریف ببرند که سامح پاشا در سرحد معطل نماند. به همراهی او قرار امور سرحدیه را به همه جهت بدهند که خاطرها در همه اوقات آسوده باشد.

مستوفی الممالک

به جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقا - مدّ ظلّه العالی:

در فقره مخارج و مواجب نقدی و غیره مرقوم فرموده‌اید که برآوردی کرده، به عرض

برساند. دیگر قدری در اصل مسئله تعمق بفرمایید چه قدر با صرفه تا به حال حرکت شده است. هر سال که جنگ و جدال و اردو کشی نبود. دولت از طهران بیست هزار تومان نقد به جهت قورخانه و ملبوس این جا می‌فرستاد و این بیست هزار تومان در جزو وجوه خزانه نظام و هر ساله و امساله هم منظور است و خرج تازه فوق‌العاده نیست. امسال با جمیع این معرکه‌ها سی هزار تومان به تحویلدار خزانه نظام داده شده است که ده هزار تومان بنده داده‌ام و بیست هزار تومان حواله طهران شده است. قورخانه، ملبوس، کرایه، جیره، مواجب، انعام، و غیره کارسازی شده و هنوز باز هر قدری تنخواه موجود باشد و هر قدر قشون فرستاده‌ام جیره یک ماهه به نرخ روز داده شده است و از این مصارف که شده است اکثری عوض دارد که بعد از وصول تنخواه وجه نظام در حینی که حاجی علیقلی خان محاسبه خود را به خزانه نظام بدهد، باید عوض کارسازی دارد. مخارج اردوی چمن در شک را با وجودی که جنگ نبود ملاحظه بفرمایید و ببینید چه قدر صرفه به کار رفته. حالا هم هر چه تنخواه بدهید تحویل صاحب‌جمع خودتان است. خرج لازمی اتفاق افتاد، می‌کند، لازم نشد، در نزد خودش است، به خزانه مالیه یا خزانه نظام رد می‌نماید.

حسین

به جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقا - مدّ ظلّه العالی:

مرقوم فرموده‌اید که ایلچی کبیر عثمانی به خاک پای مبارک عرض نموده است که سامح پاشا با قشون خواهد رسید و امر همایونی شرف صدور یافته است که این بنده تا شش روز دیگر بروم. بنده در اطاعت امر همایونی حاضرم. شش ساعت دیگر هم بفرمایند حرکت کن خواهم رفت. چون آن جا دیگر به چاپاری و بدون اسباب نمی‌توان رفت. در تهیه تدارک بوده، خواهم رفت.

حسین

تمام ارومیه و تمام دهات مراغه که به نهب و غارت نرفته است، به صابین قلعه هم که صدمه وارد نیامده است. این سؤال و جواب‌ها زیادی است. باید به حکم همایونی خودتان

دقت در این کار بفرمایید. فرضاً شش هزار خروار جنس مراغه و هزار و چهارصد خروار جنس ارومی بی‌پا شد. این‌ها هفت هزار و چهار صد خروار می‌شود. باز هفده هزار خروار جنس دیوان باقی می‌ماند. نمی‌توان از جنس دیوان صرف نظر کرد. جنس صابین قلعه و گروس و خمسه هم به شما واگذر می‌شود. از این جنس‌ها هر قدر صلاح می‌دانند به مخارج اردو برسانند. هر قدر برای خوراک اهل لازم می‌دانند به آن مصرف برسانند. غیر از این جنس دیوان جنس دیگر ندارد که به مصرف آذربایجان برساند. جنس بار کرده، هم در دستورالعمل هیچ مسعر نشده است، دیوان بار کرده آن را موقوف کرد که رعایتی از مردم شده باشد. دیگر چرا جنس خودش را نقدی می‌کند؟ در محل جنس خودشان را مردم بدهند، کرایه را رعایت خودشان بدانند، دیوان کرایه داده وارد تبریز خواهد کرد و به مصرف خودشان خواهد رساند. علاوه از این‌ها مگر خوراک اهل تبریز را باید دیوان بدهد؟ همه مردم جنس دارند. رسیدگی که فرمودند نخواهند گذارد مردم جنس خودشان را احتکار نمایند و به خارج بفروشند. عمده کار این است که جنس آذربایجان به خارج نرود.

مستوفی‌الممالک

جواب

خدمت جناب اجل اکرم افخم آقا - مدّ ظلّه:

در خصوص جنس آذوقه اردو و شهر مرقوم داشته‌اند که باید به حکم مبارک همایونی بنده در این کار دقت نمایم و با این جنس آذربایجان این دو فقره کار عمده بگذرد. خیلی تعجب دارم! هرگاه من هم قبول کنم شما چرا قبول می‌نمایید. به همه جهت بیست هزار خروار جنس هست. ده هزار خروار آن به آن ترتیب که عرض شده، ثمری به حال هیچ یک این دو فقره نخواهد داد و چیزی دستگیر نخواهد شد. ده هزار خروار دیگر که باقی می‌ماند، محل آن‌ها را هم نوشته که بدانید از اردبیل و قراجه‌داغ و سایر نمی‌توان کرایه داد و به ارومیه رسانید و حقیقت این است کار مشکل است و یقین

من تعهد نمی‌توانم بکنم که جیره اردو را با این تفصیل رسانید و هرگاه خدای نکرده قدری هم سختی در آذوقه اردو بشود، خیلی بد و مایه ندامت‌های کلی خواهد بود. فکر درستی نکنید و جواب صحیح بدهید که اسباب آسودگی باشد و تا وقت است تهیه این کار شود. در باب جنس بار کرده هم این کاری است نشدنی؛ زیرا که چهار سال قبل صاحب دیوان که الآن حاضر مجلس است، با چه اصرار از جانب حضرت ولیعهد از خاک‌پای همایونی -روحنا فداه- استدعا کرده و این کار را موقوف کرد و منتهی به اهل آذربایجان گذاشته و حال آن که این کار را من غلط می‌دانستم و در مجلس هم گفتم نصیرالدوله هم حاضر است او هم اصرار زیاد کرد، عاقبت نشد و این کار چهار سال است معمول شده و بعد از آمدن تبریز هم از بابت استحکام این حکم بود، سنگ کردند و در مسجد صاحب الامر گذاشتند. چگونه می‌شود حالا موقوف کرد؟ و تنخواه آن را هم صاحب‌جمع وجه نظام دریافت داشته که حالا جمع حسینقلی خان آدم جناب امین‌السلطان است. با این تفصیل ابدأ تغییر نمی‌توان داد. در باب غله شهر که ده هزار خروار نوشته شده، همچو تصور می‌شود که خوراک این شهر تا سر خرمن این است که دولت مگر باید آذوقه شهر را بدهند؟ این طور نیست، خوراک این شهر در سالی بعد از وضع اشخاصی که در خانه تهیه دارند، سی و شش هزار خروار غله می‌شود. ده هزار خروار را در همچو سال‌ها که سختی است، دولت کمک باید بکند. بیست و شش هزار خروار دیگر را هم هلاک و سایر باید بدهند و به فروش برسانند. تا این که کار به سهولت بگذرد و الاً واضح است. بنده این ملاحظات را کرده و می‌کنم و چیز بی‌قاعده و نرسیده نمی‌گویم. در باب غله گروس و زنجان که نوشته‌اید در اختیار من خواهد بود، بسیار خوب، ولی ملاحظه فرمایید این غله مال لازم دارد و از اول عرض نموده هر گاه هزار مال باشد که علی‌الاتصال از گروس و زنجان به این اردوها غله بکشد، امید هست طوری بشود که کار اردوها به خوبی صورت بگیرد و غله خوبی هم در زنجان و گروس تهیه باشد و الاً به نمک قبله عالم -روحنا فداه- آن چه از من برآید و ممکن بشود، ابدأ خودداری نکرده و نخواهم کرد و تا هر درجه که امکان و تصور شود اهتمام خواهد نمود.

من نه دخیل عمل مالیاتی هستم و نه جنسی، که این عرایض را خدای نکرده از بابت غبطه نمایم. من واقع را عرض می‌کنم که محل تردید نباشد. آن چه لازم سعی است، در رفاه حالت اردو خواهم کرد؛ ولیکن حقیقت آن چه تا به حال فهمیده‌ام، این است که عرض شد. دیگر مختارید.

حسین

این‌هایی را که خدمت جناب‌عالی زحمت می‌دهم، به جهت مذاکره است و آلا [در] صرفه‌جویی و دلسوزی و دولتخواهی جناب‌عالی محل تردید نیست. هر طور صلاح دیوان را می‌دانند اختیار دارند. افواج و نوکری که همراه نواب حشمت‌الدوله می‌باشند از بابت مواجب و قورخانه و تدارک هیچ زحمت به جناب‌عالی ندارند. مواجب و تدارک افواج و نوکری را که آذربایجان فرستاده آیا جیره آن‌ها و جیره اردوی حشمت‌الدوله را باید تدارک کرد؟ و هر طور هم صلاح می‌دانند به آن اقدام فرمایند. جای چون و چرا نیست و کسی ایرادی ندارد.

مستوفی‌الممالک

به جناب جلالت‌مآب اجلّ اکرم آقا:

تلگرافی که به جناب جلالت‌مآب اجلّ اکرم سپهسالار اعظم کرده بودید، دیدم، تعجب کردم. این سفر، سفر عیش و طرب نیست که من می‌خواهم به هوای نفس حرکت نمایم؛ بلکه خیلی واجب و لازم است. باری، جلوی این نوع مخارج را می‌گیرید که حالا باید شصت هزار تومان مخارج بکنید و به این قدر زحمت و مشقت بیفتید. در هر صورت من از خودم رای ندارم. منظورم خدمت به دولت است و یقین است که اگر ثمری نداشت جناب جلالت‌مآب اجلّ اکرم سپهسالار اعظم صحّه در رفتن من نمی‌گذاشتند.

ولیعهد

عرض و جسارت این بندگان حضور حضرت والا این است که این سفر را موقوف بفرمایید. خرج گزاف برای حضرت والا دارد و دیوان هم امروز آن حالت را ندارد که بتواند این مخارج را متحمل بشود و به علاوه ارتقای شأنی برای حضرت والا نخواهد بود و شاید خدا نکرده از تبریز که دور شدند، حادثه تازه اتفاق بیفتد که تدارک رفع آن ضرر و خسارت برای دولت داشته باشد.

مستوفی‌الممالک - ۲۹ شهر ذی‌قعدة

از تبریز به طهران

به خاک پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: الآن که یک ساعت از شب جمعه غرة ذی‌حجه می‌گذرد، تلگرافی از تیمور پاشا به واسطه سیم خوی رسید که در عرض راه سه فرسنگ به ارومی مانده، سوارهای پسر شیخ ملعون دُچار اردوی او شده‌اند و فتح نمایان کرده، دویست نفر از آن‌ها کشته که سرهای منحوس آن‌ها را به تبریز می‌فرستد و به قدر سه فرسنگ آن‌ها را تعاقب و متواری کرده است. تلگراف مشارالیه عیناً از عرض خاک پای مبارک خواهد گذشت. از تصدق سر مبارک اخبار فتح است که متوالیاً به عرض خاک پای مبارک معروض می‌دارد. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین - شب سلخ ذی‌قعدة

از خوی

به خاک پای مبارک اعلی حضرت قدر قدرت ظل‌اللهی - روحی و روح العالمین فداه:

پریروز از منزل قوشچی شش فرسخی ارومی مراتب احوالات را به طور روزنامه تلگرافاً به عرض خاک پای مبارک رسانید. دیروز از آن جا کوچ و به چمن خانقاه سه فرسخی ارومی وارد و امروز در طلوع آفتاب خبر رسید که شیخ صدیق پسر شیخ عبیدالله با یک هزار نفر سوار و پانصد نفر پیاده از پشت سر اردو آمده و پیش‌قراولشان چند رأس مال‌بند اردو را بردند. فوراً خود این جان‌نثار با آقایان ماکویی خان‌زادان دولت

با نصف سواره‌ای که همراه بود، سوار و نصف دیگر در کمال نظم با افواج قاهره و پیاده تفنگچی چریک و توپخانه مبارکه را که اردو را قلعه تشکیل داده بود، حاضر باش زده، هر کس را در جای خود منظم گذاشته، جمیع ملاحظات را نموده، یورش به مقابله شیخ صدیق برده. وقتی رسید که پیاده آن‌ها پانصد نفر متجاوز قریب به اردوی قلّه کوهی که بسیار سخت و به قزقلعه‌برنی مشهور است، سنگر نموده و سوار بیشتر از یک هزار از کمر کوه رو به اردو می‌آیند. جان‌نثاران دولت به یاری خداوند و به بخت بلند اعلی‌حضرت شاهنشاهی -روحنا و روح العالمین فداه- که به قدر نصف سوار طرف مقابل بود، جلوریز به تیغ کوه بالا رفته، پیاده را از سنگر به آن سختی برداشته، به روی سوار ریخته، دعوی خوبی نمود و از قشون صدیق پنجاه شصت در سنگر کشته و سواره و پیاده را به اقبال دولت مثل گلّه روباه پیش انداخته تا دو فرسخ راه دوانیدند. چون قشون عمده با خود شیخ عبداللّه در بالای شهر ارومی است و پیش روی اردو محل احتیاط که مبادا این فقره فریب بوده، از پشت سر سیاهی نموده، از پیش رو به اردو هجوم نمایند. به این ملاحظه فدوی بعد از دو سه فرسنگ تعاقب، مراجعت [نموده] و با بیشتر از دویست نفر ویل و سر بریده وارد اردو [شد]. به شکرانه این فتح و امیدواری اهالی ارومی چند تیر توپ شلیک نموده، شادمانه در اردو به عمل آورد. بحمدالله تعالی در اوّل دفعه ورود خاک ارومی شکار خوبی به گیر جان‌نثاران افتاد. داغ دلی از اکراد کشیده شد. آقایان ماکویی خانه‌زادان دولت که برای قربانی چنین روزی پروریده‌ن‌ان و نمک دولت ابد مدت می‌باشند، یکان یکان جلادت و رشادت‌های نمایان کرده، فرداً فرداً به دست خود سر بریده و ویل آورده‌اند. چاکرزاده مرتضی قلی هفت نفر با گلوله زده، چه سر و چه ویل آورده بود. به تفصیل خدمات و اسامی هر یک از آقایان ماکو رؤسای عشایر و سوار جمعی حاضری این دعوا را جداگانه بعد از این معروض خاک‌پای مبارک خواهد نمود. تشکر بسیار و سربلندی کلی و کمال افتخار برای این چاکر حاصل است که به یاری خداوند و به اقبال میمون اولیای دولت در اوّل ورود به خاک ارومی به وقوع این دفعه قلب اهالی ملک عموم ارومی را تسکین و بین‌الامثال روسفیدی حاصل نمود. این‌شاءالله فردا از این جا حرکت و نیم فرسخی شهر رفته، اهالی را از تحصن خلاص و افواج دهم

خویی و دو فوج افشار را از سنگر خاکریز بیرون آورده، اقبال‌الدوله و شیخ علی‌خان را به اردوی خود ملحق و امیدوار است که بعد از شور و صلاح و حصول اطلاع از حالات طرف مقابل در این دو سه روز دمار از خود آن‌ها برآورده و از خاک ارومی بیرون کرده و إن شاء الله سر خود شیخ گوی چوگان قشون ظفرنمون خواهم نمود. جماعت افشار و دهات ارومی را صدمه زیادی وارد آمده و قریب صد پارچه ده خراب و تالان شده است و از قرار خبر امروزی اقبال‌الدوله خود شیخ در پیش روی ارومی در کوه سیر و تعداد جمعیتش معلوم نیست. إن شاء الله بعد از ورود به ارومی تفصیل آن را با هر گونه وقایع عرض و به یاری اقبال بی‌زوال شهریاری - روحنا فداه - هر روز خبر فتح و نصرت و بالاتر از امروزی روزنامه معروض خواهد نمود و این دویست نفر سر و ویل را اگر ممکن گردد از راه کشتی روانه حضور حضرت اشرف اسعد والا - روحی فداه - می‌نمایم تا در حق اهل اردو مرحمت ملوکانه بشود که در اول کار به موجب سرافرازی و فخریه این جان‌نشانان در میان امثال و اقران باشد. واجب بود، به طور روزنامه در بیست و ششم شهر ذی‌قعدة عرض شد.

تیمور - شب سلخ ذی‌قعدة

از خوی به تبریز

به حضور حضرت اجل اشرف - روحی فداه:

پریروز از منزل توپچی شش فرسنگی ارومی مراتب به طور روزنامه تلگرافاً عرض شد. دیروز از آن جا کوچ و به چمن خانقاه وارد و امروز در طلوع آفتاب خبر رسید که شیخ صدیق پسر شیخ عبیدالله با یک هزار نفر سواره و پانصد نفر پیاده از پشت سر اردو آمده و پیش‌قراولش چند رأس از مال بئنه اردو بردند. فوراً این چاکر سواری را که همراه داشت، به شرحی که در عریضة خاک‌پای مبارک عرض کرده:

«مستدعی بر این امیدواری نوکر که اول خدمت است، در حق اردوی جمعی فدوی مرحمت مخصوص به عمل آید و قورخانه و لوازمی که استدعا شده است، از راه کشتی زود روانه فرمایند. از راه خشکی بعد از این غیر ممکن است؛ چرا که خانه و ایل مقتولین

و گرفتار شدگان امروزی اکثر در پشت سر و جوانب هستند. عرض راه بسیار احتیاط دارد و إن شاء الله همه قورخانه و لوازمات را خاصه فشنگ تفنگ تَه‌پر تباتیر را معجلاً از کشتی روانه دارند. دو تیر تفنگ مارتین مشهور به آینه به قدر وسع در دست سوار و پیاده جمعی فدوی بوده و انصافاً در این دفعه آن تفنگ‌ها بسیار به کار می‌آید، فشنگ او را بیشتر به قدر کفاف نداریم. در تبریز گویا به دست بیاید. مقرر شود به قدر ده هزار تیر هر چه زیادتر ممکن شود، زود از راه کشتی به این فدوی برسانند. إن شاء الله هر روز بعد از این تاریخ بالاتر از دفعه امروزی خبر فتح به عرض خاک‌پای مبارک و حضور حضرت والا - روحی فداه - عرض خواهد شد.

معروضه بیست و ششم شهر ذی‌قعدة»

تیمور - شب سلخ

[۴]

کتابچه ذکر وقایع فتنه و فساد شیخ عبیدالله و اکراد در سرحد آذربایجان
و قلع و قمع آنها به دست عساکر نصرت‌مآثر، به تاریخ شهر ذی‌حجه الحرام
لوی‌ئیل ۱۲۹۷

دست خط مبارک به تبریز

جواب:

به سپهسالار زده شود: عریضه تلگرافی شما را دیدم. از فتحی که تیمور پاشا خان به
تازگی کرده است، بسیار خوشحال شدیم. تمام سر و اسیری که کرده‌اند، تلگراف بکنید
بفرسته و اسرا را بدهید اهل تبریز یکی یکی پاره پاره بکنند. التفات مخصوص ما را به
تیمور پاشا خان برسانید و بنویسید که خیلی از خدمات او راضی هستیم. إن شاء الله در
ازای خدماتشان التفات‌ها خواهند دید و بنویسید که زور آورده، تمام آنها را به درک
فرستاده، برود الی خط سرحد و تعقب نماید، احدی را زنده نگذارند؛ و به اعتمادالسلطنه
و وزیر فواید بنویسید که حالا به تعجیل اردو را حرکت کرده، یک‌سر به ارومیه بروند؛
چرا که اردوی حشمت‌الدوله برای ساوجبلاغ و این طرف‌ها کافی است و زود می‌رسند،
این‌ها عجله کرده، خود را به کمک تیمور پاشا و اقبال‌الدوله برسانند که إن شاء الله
نگذارند کردها فرار نمایند و همه را به قتل برسانند.

غرة ذی‌حجه

دست خط مبارک به خوی:

به تیمور پاشا خان زده شود: عریضه تلگرافی شما را در سلخ ماه ذی قعدة خواندم. از فتحی که در نزدیکی ارومیه کرده بودید، دویست نفر سر و زنده از اکراد گرفته بودید، اطلاع حاصل شد. از خدمات تو و اهل ماکو و خوانین و آقایان آن جا بسیار راضی و خوشحال شدم شما همیشه پدر بر پدر خدمتگزار و دولتخواه بوده و هستید. خدمات شما تازگی ندارد و این شاءالله تعالی در ازای خدمات شما التفاتهای ملوکانه خواهد شد. هر کس هم که در این جنگ سر و ویل آورده است، به جناب سپهسالار بنویسد به همگی آنها به قدر مراتب التفات خواهد شد. البته همه را امیدوار نماید کردها را به اتفاق اقبال الدوله و شیخ علی خان تعاقب نمایند. احدی را زنده نگذارند. حکم شد اردوی اعتماداسلطنه و وزیر فواید هم از طرف مراغه اجماعاً رو به ارومیه حرکت کنند. از آن طرف هم در همین روزها اردوی بزرگ حشمت الدوله که قریب دوازده هزار نفر از سواره و پیاده و توپخانه همراه دارد، به ساوجبلاغ خواهند رسید و آنها هم همه جا خط سرحد را گرفته به سرحدات ارومیه و خوی مأمور هستند به زودی می‌رسند. با این همه جمعیت یک نفر از اشرار و تبعه شیخ باقی نباید بماند. این شاءالله دولت عثمانی هم تعهد کرده است که هر کس از یاغی‌ها و اشرار از سرحد ایران به آن طرف بگذرد گرفته تسلیم نمایند. سر و اسیر هم هر چه هست به تبریز بفرستید. همه روزه اخبار را زود زود به توسط تلگراف خوی به عرض برسانید.

غرة ذی حجه

از تبریز به طهران

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: قونسول انگلیس که از ارومیه مراجعت نموده بود، دو ساعت قبل نزد غلام خانه‌زاد آمده و الان رفت که به عرض این عریضه تلگرافی جسارت می‌ورزم: اول سؤالی که از او کردم این بود که شما چرا و به چه دلیل به اقبال الدوله نصیحت و اصرار در تسلیم شهر ارومیه به چند نفر دزد متقلب بی‌رحم و

خارج از عوالم انسانیت می‌کردید؟ گفت: من به اقبال‌الدوله می‌گفتم اگر قوّه مدافعه نداری و نمی‌توانی با شیخ و جمعیت او مقاومت نمایی، پس شهر را تسلیم نموده و مردم را از قتل و غارت و آن حرکاتی که در میاندوآب به وقوع رسید، حفظ نما. بعد از آن که دیدم اقبال‌الدوله شهر و قلعه را استحکام داد و خوب خودداری نموده، دیگر من حرفی نزدم و او را قوّت دادم. از شیخ و حالت او و جمعیتی که دارد و خیالات او و عده ملاقاتی که با او نموده است، سؤال کردم، گفت دو سه مرتبه شیخ را ملاقات نمودم و یک شب هم در اردوی او ماندم. خیال شیخ این است که کردستان ایران و عثمانی را یکی نموده و یک ایالت ممتازه در تحت حمایت یکی از دول فرنگستان به ریاست خودش برقرار نماید. گفتم: شما به او نگفتید که این خیال خام است و ابدأ صورت نخواهد گرفت؟ گفت: من در چنگ او بودم و بیانات خودم را با احتیاط می‌کردم، و لیکن هیچ وقت او را ترغیب و تشویق به این خیالات نمی‌کردم و می‌گفتم: این قبیل امور پولتیک است و من قونسول می‌باشم و نمی‌دانم مداخله در چنین کارها نمایم. می‌گفت: شیخ از دولت عثمانی اطمینان داشت و می‌گفت: تنخواه نقد تفنگ در مهمّات بعضی به من می‌رسانند، ولیکن باز خود قونسول می‌گفت: اگر چه شیخ این اظهارات را می‌کرد، ولیکن من همچو می‌دانم به جهت قوّت قلب همراهان خود می‌گفت و اصل نداشته باشد. از جمعیت او پرسیدم، می‌گفت: خود شیخ و صدیق پسرش به همه جهت چهار هزار سواره و پیاده دارند و این جمعیت را به سه اردو منقسم نموده، یکی در تحت ریاست خود شیخ و دیگری در تحت ریاست صدیق پسرش و نیمی در تحت ریاست سید محمد برادر زنش می‌باشند. وقت آمدن من خواستم از راه سلماس بیایم، شیخ مانع شد که تیمور آقا می‌آید و من شیخ صدیق را به سر راه او فرستاده‌ام، می‌ترسم شما در میان دو جمعیت گیر کرده صدمه بخورید؛ لهذا از راه اشنویه بروید. کاغذی به پسرش شیخ قادر نوشت و چند سوار همراه من کرد تا ساوجبلاغ آمده شیخ قادر را ملاقات نمودم. دیدیم فطرت این آدم برخلاف فطرت پدرش می‌باشد. آدم خونخوار غریبی است. حمزه آقا و پسر قادر آقا و ابراهیم خان زرزایی و عبدالله خان زرزا در نزد او می‌باشند و آن شب من از زندگانی خود مأیوس بودم. صبح دوشنبه سوار خواستم که تا اردو با من همراهی نمایند.

حمزه آقا را به ابراهیم خان زرزا و پسر قادر آقا را با من کردند، با سیصد سوار. هر آن و هر دقیقه من مرگ را در پیش چشم می دیدم، تا آن که سه فرسنگ به اردو مانده، مرا ول کردند و رفتند. بعد از لمحهای دیدم یک دهی را آتش زده‌اند و شعله او بالا می‌رود و از بی‌رحمی و بدرفتاری اکراد خیلی می‌گفت و مذمت می‌کرد. جمعیت پسر شیخ را به هزار الی هزار و پانصد سواره و پیاده تخمین می‌کرد و می‌گفت: اگر اردو حرکت نماید، فوراً همه متفرق می‌شوند. از بی‌پایی و بی‌نظمی آن‌ها زیاد می‌گفت. پاره‌ای چیزهای دیگر هم مذاکره شد که در عریضه بعد عرض خواهم نمود. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۳ ذی‌حجه

از تبریز به طهران

به خاک پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط مبارک جهان‌مطاع تلگرافی همایونی مشرف و مباهی گردیدم. امر قدر قدرت شرف صدور یافته است که این غلام حتماً روز هفتم از تبریز حرکت رو به اردو بروم. در این عزیمت از لوازم کار از واجبات و از این اردوها مخارج و زحمت مقصود نتیجه است و نتیجه بدون رفتن فدوی حاصل نخواهد شد. غلام خانه‌زاد مکرر عرض نموده‌ام که در مقابل او امر صریحه همایونی از خود رای و خیالی ندارم و به هر چه حکم شود فوراً اطاعت خواهم کرد؛ و حالا هم عرض می‌نمایم که از بابت عزیمت خودم ابداً عرضی ندارم و به همین قسم که مقرر شده است حرکت خواهم نمود؛ ولیکن سابقاً مرقوم شده بود که در تلگرافخانه دستورالعمل شفاهی مرحمت خواهد شد. حالا نمی‌دانم همین دست‌خط مبارک قایم‌مقام دستورالعمل شفاهی همایونی است یا باز فرمایشی خواهد شد و چهارصد رأس مال به جهت بُنه و تدارکات خودم و قدری قورخانه به جهت اردوی اعتمادالسلطنه و وزیر فواید لازم است همراه خود ببرم. همان که مال‌ها حاضر شد، دقیقه‌ای مکث نکرده، به اردوی ساوجبلاغ و پس از او تا هر جا لازم شود، خواهم رفت و هر قدر لازم است در

فقرة ایصال جیره به اردوها اهتمام و سعی فوق‌العاده خواهم نمود و خاطر مهر مظاهر همایونی -روحنا فداه- را امید دارم از خود راضی و خوشنود نمایم و از خداوند مسئلت می‌نمایم حسن ظنّ همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- را چه در این مسئله و چه در سایر مسائل درباره خودم ضایع ننمایم؛ ولیکن حالت حضرت ولیعهد از این منعی که در عزیمت ایشان فرموده، خیلی متأسّف و مکدّر است. اگر از اوّل اجازه مرحمت نشده بود، نقلی نداشت؛ اما بعد از آن که اجازه مرحمت شد و یک دو مرتبه هم تأکید فرمودید، حالا این منع که از بابت مخارج نشأت کرده است، خیلی بر ایشان مؤثر واقع شده است و حاضرند که اگر اجازه همایونی در عزیمت ایشان مرحمت شود، جمیع مخارج را از خود نموده، مزاحم اوقات مبارک شاهنشاهی -روحنا فداه- نشوند، موقوف به امر مبارک است. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام‌خانه‌زاد: حسین - ۳ ذی‌حجه

دست‌خط مبارک به تبریز:

جناب سپهسالار اعظم! شروح جوابیه شما به تلگراف دیروز عصر ما ملاحظه شد. همین است که نوشته‌اید. حسن ظنّ و ترتیبات ما همیشه به تأیید الهی مصاب است و این‌شاءالله تعالی نتیجه مأمول و مقصود ما خواهد بود. دستورالعمل شما منحصراً در رؤس مسایل همین است که تلگراف کرده‌ایم و تفصیل هر فقره از فقرات به توسط پُست و در ضمن احکام مقرر خواهیم داشت. شما هم هر چه به خاطرتان رسید، عرض خواهید کرد بلا تخلف، این‌شاءالله، هفتم ماه حرکت کنید و رفتن شما بدون پیرایه و زواید بهتر است که معطل مال زیاد و بعضی لوازم سنگین نشوید. پیش از موسم بارندگی و سرما باید کارها پیش رفته، برای شما و قشون متحرک فراغت حاصل شده باشد. نوشته بودید ولیعهد بعد از آن که از حرکت به اردو ممنوع شد، خیلی دلتنگی حاصل کرده است. دیروز مختصری عرض کرده بود، جوابی دادیم. حالا هم به شما نوشته می‌شود که راست است، بدوً اجازه حرکت به ولیعهد داده شد؛ لیکن بعد از ملاحظه و مشورت وزرا صلاح ندیدند و دور نیست شما هم بعد از دقت و تعمق یقین تصدیق خواهید کرد که مصلحت

در توقف ولیعهد است؛ چرا که تنها خرج سفر ولیعهد محل ملاحظه نیست و در این موقع که دولت همه قسم مخارج می‌کند، از مختصر اخراجات سفر ولیعهد مضایقه نمی‌شد.

اولاً: در مواقعی که هنوز حالت شهر تبریز نضج و قوامی پیدا نکرده و برای شما ولیعهد فرصت قرار و ترتیب لازم نشده است، یک مرتبه مرکز آذربایجان را از همه کس خالی گذاشتن و به حال خود رها کردن از حزم و قاعده دور است. شما که می‌روید و چندی از تبریز دور می‌مانید، لزوماً ولیعهد باید مقیم باشد و حفظ حالتی بشود.

ثانیاً: عبور ولیعهد از نقاطی می‌شود که غارت زده و تاراج شده، گدا و گرسنه اگر به شأن و مقام ولیعهدی بخواهد رفتار کند، اقلأً صد هزار تومان انفاق و رعایت ضرور است و اگر امساک شود، خیلی بدنما و نالایق خواهد بود. شما خود این نکات را بهتر می‌دانید. اصل مسئله را به ولیعهد حالی کنید که این حرکت مناسب نیست، و آلا از خرج سفر ولیعهد مضایقه نمی‌شد. ملاحظه بزرگتر در پیش بود که منع کردیم. با این دلایل اگر جای چنین استدعا است، بگوید همین تلگراف را بدهید خود ولیعهد ملاحظه کند. اگر این دو عیب و محذور خیالی در این عزیمت ایشان نباشد و تصویری است باطل، به عرض برسانید تا حکم مجدد بشود.

۳ ذی‌حجه

از تبریز به طهران:

جناب جلالت‌مآب معتمدالملک! امر قدر قدرت همایون شاهنشاه ظل‌الله -روحنا فداه- شرف صدور یافته است که من در هفتم این ماه از تبریز حرکت به ساوجبلاغ و به اردوها رفته سرکشی نمایم و حدود را معاینه کنم و با سامح پاشا داخل مخابره شده، قرار درستی به جهت امنیت آتی سرحدات و قطع این ریشه فساد داده، شیخ را با اولاد او ایستادگی نمایم که از سرحد تبعید نمایند؛ لهذا اطاعت امر نموده، فوراً خواهم رفت و إن شاء الله فرمایشات ملوکانه را بهتر و محکم‌تر از آن چه منظور دارند، صورت انجام

می‌دهم و به طور یقین اقلّ مخارج من اگر مسافرت بیشتر از دو ماه نکشد، بیست هزار تومان است و با کمال منت بدون هیچ اکراه این مخارج را می‌نمایم و اگر بیشتر هم لازم بشود باز خرج خواهم کرد؛ زیرا که همیشه گفته‌ام و باز تکرار می‌نمایم: این مال و جانی که امروز در تصرف دارم، هر دو ودیعهٔ امانت همایونی است که هر دو را در موقع و مقام خودش در راه مبارک همایونی صرف باید نمایم. امروز موقع رسیده و هر دو را در دست گرفته، روانه‌ام. مال را که قطعاً بذل در راه شکوه دولت شاهنشاهی خواهم نمود. اگر موقع نثار جان هم رسید، باز خواهید شنید که من از همه پیش‌قدم‌تر بوده‌ام. درجهٔ ارادت و عشق مرا در راه خدمات اعلیٰ حضرت همایونی خدا می‌داند و بس؛ و هنوز در خاک‌پای مبارک هم، کما هو حقّه، معلوم و مشهود نیست. اگر معلوم بود هر چند وقتی یک مرتبه به حرف مردمان با غرض و مفسد و حسود و خودخواه من بی‌چاره را این قسم ذلیل و خوار و آوارهٔ دیارها نمی‌فرمودند؛ لیکن باز خدا شاهد است که کمال تشکر را از خاک‌پای مبارک همایونی دارم که غرض مغرضین و حسد مفسدین را دربارهٔ من زود ملتفت شده و متدرجاً مرحمت می‌فرمایند. خداوند هزار مرتبه مال و جانم را به تصدّق چنین وجود مبارک نماید. فقرات آتیه در ذیل را به خاک‌پای انور اعلیٰ معروض داشته، فرمایشات شاهانه را به من برسانید که تکلیف معلوم شود. الحمدلله از تصدّق خاک‌پای مبارک با وجودی که با چاپاری و با دست خالی مرا مأمور فرمودند و بعد از ورود دیدم هیچ چیز موجود نیست و دشمن تا هشت فرسنگی تبریز در کمال جسارت و جلالت آمده، شهر تبریز در شرف تفرقه شدن است. قورخانه خالی و یک سوار نیست. اردوی بناب فریاد می‌زنند: یا قورخانه و سوار و پول، یا اردو متفرّق می‌شود. تیمور پاشا مدتی در خوی خوابیده حرکت نمی‌کرد و هر روز یک بهانه‌ای می‌آورد و پول می‌خواست. با زحمت فوج حاضر شده، نه ملبوس دارد، نه چادر، نه فشنگ و نه پول که اقلّاً جیرهٔ ده روزه به آن‌ها برسد. قونسول‌های خارجه همه بارهای خودشان را بسته و نوشتجات خودشان را جمع‌آوری نموده، که به محض وصول یک خیر دیگر حرکت نمایند. نان در شهر یافت نمی‌شد. زن و بچهٔ اهالی در کوچه‌ها داد و فریاد از دست

گرسنگی و قحطی می‌زدند. خداوند را به شهادت می‌خواهم و به نمک مبارک قسم می‌خورم که وضع و حالت خیلی بدتر و سخت‌تر از این بود که نوشته‌ام. چون توجه همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- با من بود و به زور و قوت آن توجه بحمدالله رفع همه آن نواقص و معایب را نموده، قشون از پیاده و سواره حاضر نموده، ملبوس و چادر تهیه کرده، قورخانه حاضر نموده، هر روز متصل به اردوها فرستادم و پول که در تبریز از همه چیز مشکل‌تر بود، پیدا کردم و اهل تبریز و قونسول‌ها را از صرافت حرکت و تفرقه شدن انداختم، و اگر ادعا نمایم که آذربایجانی از تازگی به جهت قبله علم -روحنا فداه- به دست آوردم، والله دروغ نگفتم و این حرف تنها از من نیست، بلکه اعتقادی جمیع اهل آذربایجان است؛ و بحمدالله غایله به این بزرگی را نزدیک به اتمام رسانیدم، با نبودن یک مثقال گندم در انبارهای تبریز و بی‌رحمی ارباب‌های این جا که کمال میل را داشته و دارند که امسال هم مثل پارسال خروار گندم را در سی و چهل تومان بفروشند. الحمدالله از تصدق خاک پای مبارک نان را فراوان و من هزار مثقال در هیجده شاهی که من تبریز در سه عباسی مثل قیمت حالیه طهران به فروش می‌رسد؛ و حالا هم می‌روم و از برای جیره قشون بدون این که وعده‌ای در خاک پای مبارک نمایم کمال سعی را در این فقره خواهم نمود که خاطر مبارک آسوده شود و امورات سرحدی و تنبیه اشرار و قرارهای آتیه را هم إن شاءالله به فضل خداوند و اقبال همایونی -روحنا فداه- به طوری بدهم که سال‌های دراز اسباب زحمت دولت نشود و موجب رفاه رعیت و آسودگی سرحد گردد و بعد از انجام و اتمام این خدمات آن وقت استدعا خواهم کرد که قبله عالم -روحنا فداه- شش ماه به من رجعت التفات فرموده و از جمیع خدمات بزرگ و کوچک مرا معاف فرمایند که در کنج خانه و در نزد عیال و در سر زندگانی خودم بوده، رفع خستگی صدمات وارده از خود را نمایم و البته مزاجم یک چندی آسودگی و راحتی لازم دارد. مگر غافل هستم امسال به این تن ضعیف من بی‌چاره چه قدر صدمه وارد آمده است. تا یک مدت مدیدی به تیمار بدن مشغول بشوم و خود را از جمیع خیالات فارغ بدارم. به زودی می‌میرم و آن وقت کلیتاً از خدمات دولت محروم خواهم ماند. به سامح پاشا اخبار

رسیده است که در این فقرات و تبعید شیخ با من داخل مذاکره بشود تا بعد از افتتاح مخبره به معاذیر عثمانیه، کی اهمال و امرار وقت نموده، اسباب معطلی حاصل خواهد کرد. بعد از ورود به سرحدات در هر جا لازم می‌دانم ساخلو گذارده شود تا بعد از عرض و استیذان، زیرا که دیروز قونسول انگلیس می‌گفت تا مرکور یک ساخلوی مُعدّ دایمی نداشته باشید، از این قبیل مرارت‌ها خلاص نخواهید شد. تیمور پاشا خان و اعتمادالسلطنه هر دو به جهت مخارج اردو از قبیل کرایهٔ مال و غیره و به خصوص تیمور پاشا به جهت دادن به چریک‌ها پول خواهد خواست، چه باید کرد؟ اقبال لدوله به جهت دو فوج افشار ملبوس خواسته است. جمیع افواج اردو از این هوای سرد بالا پوش زمستانی ندارند و همه ناخوش و متفرّق خواهند شد، چه باید کرد؟ سه هزار عبا که فرمایش شده است در تهیه می‌باشند و حاجی شیخ ابتیاع می‌نماید. تنخواه او از چه ممرّ عاید خواهد شد؟ ده هزار تومان که در اوّل ورود حسب‌الامر به حاجی علیقلی خان داده‌ام، حالا در حین عزیمت خودم به جهت مخارج لازمهٔ سفر لازم دارم. اگر مقرر می‌فرمایند از بابت قیمت غلهٔ آذربایجان دریافت دارم، قورخانه زود برسد که به اردوها برسانند. عجلتاً چیزی دیگر به نظرم نمی‌آید. اگر تا حین حرکت باز مطلبی ظهور نمود، زحمت می‌دهم که به عرض خاک‌پای مبارک برسانند.

حسین - ۴ [ذی‌حجه]

جواب:

تلگراف مستطاب اجلّ اشرف زیارت شد. آن چه را مرقوم فرموده‌اند کلاً از روی صدق و راستی و درستی است و دانسته باشید که خاطر مبارک از جمیع خدمات و زحمات بندگان عالی راضی و خشنود می‌باشند. چنان چه از فرستادن هیئت وزرا به تلگرافخانه معلوم خاطر مبارک گردید، همین تلگراف را هم به نظر انور می‌رسانم. إن شاء الله جواب‌های مساعد چنان چه تا حالا مرحمت شده است، نیز مرحمت خواهند فرمود و معجلاً به عرض می‌رسانم.

یحیی - ۴ شهر ذی‌حجه الحرام

از طهران به تبریز

خدمت جناب مستطاب اشرف سپهسالار اعظم - دام اقباله:

حسب الامر الاقدس امروز با ایلچی کبیر عثمانی مذاکراتی شد. بعد از عرض مراتب به خاک پای همایون مقرر فرمودند که اظهارات سفیر کبیر برای اطلاع جناب مستطاب عالی تلگراف شود. ایلچی کبیر گفته بود که از قرار تلگراف سامح پاشا مشیروان که رسید، دولت عثمانی عساکر کافیه در نقاط مهمه سرحد گذاشته و در این موقع بر عدد و قوت آن‌ها افزوده، موافق تعلیمات در سعادت مقرر است که آن‌ها راه تجاوز اکراد عثمانی را به خاک ایران و اتفاق با اشرار این طرف را مسدود نمایند و نیز نگذارند از اکراد و اشرار دولت علیّه ایران به طور فرار و التجا به خاک عثمانی بروند و موسی پاشا فریق با عسکر کافی برای محافظت حکاری مأمور شده. اردوی احتیاطی دیگر هم در تحت ریاست موسی پاشا حاضر است که برای ازدیاد قوت هر نقطه که لازم شد، مأمور نمایند و چنان که سابقاً به خاطر دولت ایران آورده بودیم، باز یادآورد می‌شویم که برای این که صدیق در مرکور جمعیت خود را زیاد و دایره شقاوت خود را وسیع نتواند کرد، برای دولت ایران یک‌آن اقدام لازم است که قوه کافیه عسکریه بر تنبیه و اضمحلال او بفرستند و او را مجال ندهند.

تا این جا حاصل تلگراف مشیروان بود. بعد ایلچی کبیر گفته بود که فرمایش‌های حضوری همایون را به باب عالی همان روز پنجشنبه بیست نهم ماه تلگراف کرده، منتظر جوابم و کمال اقدام در انجام فرمایش‌های همایونی دارم. به محض وصول جواب اطلاع خواهم داد.

فرمایش همایون یکی در خصوص شیخ عبیدالله بود که ایلچی کبیر از فرمایش همایون به باب عالی تلگراف کند که سزای او در هر شریعتی خاصه شریعت اسلام قتل است و اگر این نشود، اقلّ جزای او تبعید از سرحد و حبس ابدی است، و آلا هر چه بی‌نظمی و خسارت برسد، بر عهده دولت عثمانی خواهد بود.

یکی دیگر این بود که جناب سپهسالار اعظم مأمور است که قرار کارهای حالیه و

آینده سرحدات ما را بدهد. باید از دولت عثمانی کسی را مخصوصاً اختیار بدهند که سپهسالار با او مذاکره نمایند.

اگر مسامح پاشا مشیروان معین خواهد شد، باید دستورالعمل او برسد و ما بدانیم که طرف مقابل ما او خواهد بود. وعده جواب که ایلچی کبیر داده، برای این فقرات است و هر وقت رسید به اطلاع جناب مستطاب عالی خواهد رسید. بیشتر سبب گفتگوی امروز هم با ایلچی کبیر به جهت این بود که تکلیف جناب عالی در گفتگو قبل از حرکت از تبریز معین شده باشد. حسب الامر زحمت داد.

وزیر دول خارجه - ۴ [ذی‌حجه]

حضوری عمارت مبارکه با تبریز:

حضرت والا آقای نایب‌السلطنه و جناب آقای مستوفی الممالک و سایر وزرای عظام به این تفصیل حاضرند و احوال‌پرسی می‌نمایند. وزیر امور خارجه، علاءالدوله، نصیرالدوله، امین‌الملک، معتمدالملک، امین‌السلطان، ناصرالملک، معاون‌الملک، مخبرالدوله.

خدمت حضرت اشرف اسعد والا نایب‌السلطنه امیرکبیر و جناب مستطاب آقای مستوفی الممالک و سایر وزرای عظام سلام می‌رساند و احوال‌پرسی می‌کند.

حسین

قبله عالم - روحنا فداه - چاکران آستان مبارک را مأموریت داده‌اند که:

اولاً از جانب سنی‌الجوانب همایونی و از طرف وکلای دولت که حضور دارند، اظهار کمال رضامندی از زحمات و خدمات با فایده جناب عالی بشود.

ثانیاً می‌فرمایند دستورالعمل اجمالی ما خودمان داده‌ایم. بعد تلگراف کرده بودید که بعضی مطالب دارید، مطالب خودتان را تلگراف نمایید که به عرض خاک‌پای مبارک برسد.

ثالثاً می‌فرمایند هیچ کاری و هیچ مطلبی نباید مانع حرکت جناب عالی بشود و روز هفتم إن شاء الله تعالی به میمنت و اقبال باید حرکت کرده، به طرف اردرو بروید و عزیمت شما روز هفتم قطع نظر از لزوم اظهاریه سابقه چون به سفارت عثمانی و سایر جاها اظهار شده است، نمی‌توان به تعویق انداخت و البته باید روز هفتم روانه شد.

رابعاً می‌فرمایند هر چه از طرف جناب عالی خواسته شده است، داده‌ایم. باز هم هر چه لازم بدانیم از آن مضایقه نداریم و این موقوف به اظهار جناب عالی خواهد بود.

خامساً می‌فرمایند چیزی که کمال اهمیت را دارد این است که امروز در حقیقت جناب عالی را در امور آذربایجان مبسوط‌الید فرموده‌ایم آن که اعتمادالسلطنه و اقبال‌الدوله و تیمور پاشا خان و سایر هستند همه مطیع هستند نه مطاع، و کلاً در اطاعت جناب عالی می‌باشند؛ حتی نواب حشمت‌الدوله هم که با قشون زیاد مأمور شده‌اند، مأمور به اطاعت شما و حرکت و سکون ایشان همه به حکم و دستورالعمل جناب عالی موکول است. تکلیف آن‌ها این است که به دستورالعمل جناب عالی بروند و بزنند و بگیرند و ببندند و جنگ و دعوا نکنند. نه این است که اختیاری به آن‌ها داده شده است که در ماده فلان ایل چه کنند و با فلان طایفه چه نوع حرکت نمایند و امر فلان سرحد را چه قسم قرار بدهند. پس از این قرار نواب حشمت‌الدوله و سایرین کلاً در پیش جناب عالی مسئول و جناب عالی در خاک پای مبارک در همه مسایل مزبوره مسئول خواهند بود؛ یعنی همه این کارها را راجع به خود دانسته، إن شاء الله تعالی به اقتضای شأن و آبروی دولت سمت انجام داده، خاطر مبارک را آسوده و جمیع دولت‌خواهان و چاکران را خرسند و خشنود سازید.

سادساً می‌فرمایند إن شاء الله تعالی بعد از ورود سرحد و قرارداد بعضی کارهای لازمه باید دست به تنبیه اشرار زد. به این معنی که با سرحدداران عثمانی قرار داد که هر قدر از اشرار ما به خاک آن‌ها می‌روند اولاً راه ندهند، ثانیاً گرفته رد کنند که به سزای اعمال خودشان برسند؛ و اشرار آن طرف هم که به خاک ما آمده‌اند یا بیابند، بی‌سؤال و جواب راه ندهند و اگر در خاک ما باشند گرفته رد نمایند. این اشرار بی‌معنی چه مصرف دارند

که سال‌ها از آن‌ها حمایت کردیم و آخر اسباب انقلاب سرحد و این همه ضرر و خسارت ما شدند؟ باید تمام آن‌ها را قلع و قمع نمود و هیچ ملاحظه نکرد که باید از فلان ایل نگاهداری کرد، یا فلان شریر را حفظ نمود. هرگاه به یک ملاحظه که جناب‌عالی صلاح دانند از تقصیرات بعضی از اهالی مکرری یا قراپاپاق صرف نظر شود، از طایفه زرزا ابداً نباید گذشت کرد. اولاد غفور خان و صمد خان و طایفه آن‌ها را باید از دنیا نیست و نابود کرد، و این کار محسنات زیاد دارد، اولاً اسباب تنبیهی برای سایر عشایر ما خواهد شد که هر کس اقدام به خیانتی نماید این طورها مکافات خواهد دید؛ ثانیاً این طایفه از دنیا نیست و نابود شده، سرحد ما از شرارت حالیه و مآلیه آن‌ها آسوده خواهد شد؛ و نیز می‌فرمایند ایل مامش و منکور برای ما چه حاصلی دارند. مثل لاهیجان ولایتی سالیان دراز زیر لگد آن‌ها مانده، به حلیه آبادی نیامده است و برای دیوان منفعتی حاصل نمی‌شود و هر چند سال یک دفعه باید از تاخت و تاز و شرارت آن‌ها منتظر ویرانی یک ولایت و یک بلوکی باشیم. قلع و قمع آن‌ها هم از لوازم امور دولت است.

سابعاً می‌فرمایند باید قرار حکام ولایات سرحدیه را از قبیل خوی و ساوجبلاغ و سلماس و ارومی و مراغه و غیره را بدهید که مثل لطفعلی خان سفیه و بی‌عقل نباشند که از یک حرکت جاهلانه او این همه خسارت و ضرر و اتلاف نفوس به مملکت آذربایجان وارد آمد. آیا لازم می‌دانید از برای هر جا حاکمی علی‌حده معین نمایید، یا یکی دو تا سه ولایت را به یک حاکم بسپارید؟ هر چه صلاح دانید قرار آن را داده، مجری بدارید و از برای عرض خاک‌پای همایونی تلگراف نمایید. مقصود از این تفصیلات تذکار مطلب و یادآوری به خاطر جناب عالی است و آلا جناب عالی خود به همه این مراتب ملتفت می‌باشند؛ بلکه چیزهایی را ملتفت هستند که به خاطر ماها نمی‌رسد. لازم است که نهایت اهتمام را در کل این مواد به عمل آورده، خاطر مبارک را خشنود و مملکت آذربایجان را آرام و آسوده و اشرار تنبیه شایسته و قرار امورات سرحدیه را به طور اکمل بدهند که إن شاء الله تعالی سالیان دراز و قرون بی‌شمار به همان پیکره حرکت نماید.

دیشب به حکم همایون تلگرافی به شما شد که اساس امور سرحدیه را کاملاً متضمن

و شامل بود که معین‌الملک چه تلگراف کرد و به او چه تلگراف شد و سفیر کبیر عثمانی چه گفت و سواد تلگراف خودشان را چه داد و وعده چه داده‌اند و از آن طرف چه اقدام؟ آن تلگراف و حکم مطاع همایون در حقیقت برای جناب عالی یک دستورالعمل کافی خواهد بود.

داخل همین فرمایش‌های همایونی به جناب مستطاب اجلّ سپهسالار -دام اقباله- یکی از تکالیف مهمّه شما این است که نگذارید از برای قونسول جنرال در تبریز و وزیر مختار روس در طهران از بابت رعایای روس که در ساوجبلاغ مال و اسباب و علقه به هم رسانده‌اند و املاک چند در عوض مطالبات خود از آقایان مکرری از قرار اسناد دولتی در اجاره و حاصلی از منافع آن‌ها بالفعل در انبار دارند و در زمان اغتشاش و طغیان اکراد از آن‌ها آسیبی به مال و جان رعایای روس نرسیده بود، حرفی و دلیل شکایتی به هم رسد که زیاد اسباب مرارت و زحمت برای دولت و بلکه مایهٔ بدنامی خواهد شد که کارگزاران دولت نتوانسته باشند به قدر عده‌ای یاغی بی‌تربیت محافظت مال تبعهٔ خارجه را نمایند. تفصیل این فقرات را قونسول جنرال به ساعدالملک صورت داده و نظیر آن از سفارت به وزارت خارجه رسیده است. شما به هر طور که صلاح می‌دانید باید در همین بین حرکت قشون به سمت ساوجبلاغ اسباب اطمینان از این کار را فراهم آورید و بلکه اگر صلاح دانید، صاحب‌منصب عاقل و با اطلاعی از کارگزاری خارجه آذربایجان با آدمی از جنرال قونسول به ساعدالملک دستورالعمل بدهید که معین نماید قبل از وقت در ساوجبلاغ حاضر شوند. لوازم محافظت مال و اسباب و علاقه و امنیت کلّ تبعهٔ روس را به اسامی که از قونسولگری گرفته می‌شود، فراهم آورند و ابدأً بهانهٔ شکایتی به دست آن‌ها ندهند. به هر طور که قرار دادید به عرض برسانید که استحضار حاصل فرمایند.

جواب:

خدمت حضرت اشرف والا امیرکبیر و جناب مستطاب اجلّ افخم آقا -مدّ ظلّه- و سایر وزرای عظام با احتشام عرض می‌شود: فرمایشات و اوامر مطاعهٔ همایون شاهنشاه

ظلاًّ الله -روحنا فداه- را که ابلاغ فرموده‌اید، با کمال افتخار دریافت و موجب نهایت تشکر و مباحات بنده گردید در حقیقت دستورالعمل کافی و شافی این سفر با جمیع نکات و اطراف همین بود که مقرر فرموده‌اید و جای هیچ ابهام باقی نمانده است. از خداوند توفیق و از وزرای عظام همت می‌خواهم که إن شاء الله بتوانم منظورات و مقصودات ملوکانه را کما هو حقّه مجری داشت. به جهت پاره‌ای ملزومات اردوها از روی مستدعیات رؤسای آنها امروز صبح به جناب معتمدالملک تلگرافی نموده‌ام که به عرض آستان مبارک برساند. جواب آنها هم که مرحمت شود، معطلی باقی نخواهد ماند و جواب جزئیات این فرمایشات حاضره إن شاء الله بعد از وصول به اردو و موقع کار عرض خواهد شد. کلیته همین قدر عرض می‌نمایم که إن شاء الله جمیع فرمایشات را سعی خواهیم نمود که بدون نقص مجری خواهم داشت. در باب عزیمت خودم بر جنابان عالی واضح است که این سفر مثل سفر از قزوین به تبریز نیست که با دو نفر آدم و چاپاری روانه شوم. هوای سرد و معلوم نیست که چند وقت خواهد کشید، محتاج به تهیه و تدارک است. اقلّاً دویست سیصد سوار خوب باید همراه داشته باشم و اسباب این سفر باید با شأن باشد. چهارصد مال به جهت بُنه و قورخانه لازم است. إن شاء الله روز هفتم بیرون چادر می‌زنم و یازدهم یا دوازدهم می‌روم و پنج روزه إن شاء الله به ساوجبلاغ می‌رسم و عرایض تلگرافی و تحریرات من متوالیاً خواهد رسید.

حسین

فرمایشات مطاعه همایونی این بود که مفصلاً تلگراف شد. خاتمه اوامر علیه و فرمایش مطاعه این شد که به جناب سپهسالار اعظم از جانب ما تلگراف کنید که چون در کلیه امور آذربایجان با شما کارها داریم و این غائله همه را به تأخیر انداخته است، ملزوم همت شما است که کار اکراد و امر شیخ و قرارداد سرحدی هر چه زودتر فیصله بدهید و طوری قطع و ختم نمایید که رشته این کارها به کلی منقطع و یکباره از این امر فراغت حاصل شود و بعد به اقتضای آن منظورات مهمّه و مقاصد عالیّه که در کار

آذربایجان از قشونی و مملکتی و ذخایر و استحکامات و غیره و غیره است، شروع نمایید.
مستوفی الممالک

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقا - مدّ ظلّه العالی:

از فرمایش اخیره همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - که مرقوم داشته‌اید، استحضار و افتخار حاصل نمودم. به خاک پای انور عرضه دارید که این‌شاءالله با توجه و مرحمت همایونی - روحنا فداه - آن چه ممکن است و در قوه دارم، سعی در اتمام این فقره و آسودگی خاطر مبارک خواهم نمود تا تقدیر بر خداوند چه باشد.

حسین

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقا - مدّ ظلّه العالی:

عرض ارادت خالصانه می‌رسانم، مرحمت‌های متوالیه جناب عالی طوری مرا فدوی و متشکر نموده است که اگر بعد از این عمری در دنیا بخواهم به جهت خدمت شما است. آقا کوچک این‌شاءالله در کمال صحت و سلامت است. مرحمت فرموده، سلام مرا برسانید.

حسین

به اعتقاد خودم از من که هنوز خدمتی نسبت به شما ظهور نکرده است، این اظهارات از بابت حسن ظنی است که به من دارید. اگر من بعد از من خدمتی برآید، منت آن را باید به خودم بگذارم؛ چرا که کار شما کار خودم می‌باشد. فرزند آقا روزی نیست که گاه گاه مذاکره التفات‌های جناب عالی را نکنند. خدا این‌شاءالله شما را به این مهربانی برقرار بدارد.

مستوفی الممالک - ۴ ذی حجه

از تبریز

به جناب جلالت‌مآب معتمدالملک:

در باب امین نظام و قرار ماهیانه او با چاپار به شما نوشتم، حالا هم باید با من به

اردو بیاید. در خصوص ماهانه که دست‌خط مبارک صادر شده بود، چه مقرر آمد. چهار روز دیگر باید بیاید به اردو و تکلیفش را زود معین نمایید. خودتان می‌دانید که به چاپاری آمده است، هزار خرج لازم دارد. همراه بودن او هم لازم است. در اسفار سابق مثل قطور و عربستان و غیره ماهی یکصد تومان بود.

حسین - ۴ [ذی‌حجه]

دست‌خط مبارک به تبریز:

جناب سپهسالار اعظم! عریضه تلگرافی شما متضمن اخبار و تحریرات اقبال‌الدوله و اقداماتی که از او قبل از ورود تیمور پاشا خان شده بود، ملاحظه شد. با این قسم پیشرفت کار ارومی البته رسیدن تیمور پاشا و اقدامات او به کلی رشته اجتماع اشرار را گسیخته و کار آن سمت را تمام کرده است و این‌شاءالله تعالی برای شما چندان در خارج معطلی نمی‌ماند و فقط در امور معظمه مهمه سرحدی و گفتگو با مأمورین عثمانی و قرار مدار حکومت و تکالیف مأمورین این طرف اقدامات سریعه نموده، منظورات ما را انجام خواهید داد. محض اطلاع شما از وصول عریضه مزبوره مرقوم شد.

۴ [ذی‌حجه]

حضور حضرت مستطاب اجل اشرف سپهسالار اعظم - روحی فداه:

مخابرات تلگراف حضوری دیروز را تماماً فرستادم. در دوشان‌تپه از نظر آفتاب اثر همایونی - روحنا فداه - گذشت. دست‌خطی به افتخار فدوی شرف صدور یافته، مقرر فرموده‌اند عین دست‌خط را تلگراف کنم و اینک بعینه ابلاغ می‌شود:

«معمدالملک! امروز وزرا را فرستادم در تلگرافخانه در خصوص عزیمت جناب سپهسالار اعظم به سرحد با او گفتگو کنند و هر چه لازم باشد جواب و سؤال نمایند، قرارش داده شود.

تلگراف مفصل جناب سپهسالار اعظم را هم به تو کرده بود، خواندم. جواب مفصلی دارد که باید با چاپار پست بفرستم. با تلگراف همین قدر از قول من جواب بده که با

کمال قوت و قدرت این شاءالله بروید خدمات سرحدی را آن طوری که من می‌خواهم برای حالیه و مآلیه انجام بدهید. بعد از آن اول کار شما است که این شاءالله آذربایجان را آن طوی که باید باشد، منظم نمایید؛ چه جای خانه‌نشستن و اعتکاف است؟ آذربایجان خانه و مرکز دولت و همه چیز دولت است. ما در طهران یا جای دیگر هیچ کار نداریم. هر چه کمار هست و نیست در آذربایجان است و او را هم من به اعتمادی که به شما دارم تماماً به شما واگذاشته‌ام. هیچ کاری امروز در ایران و سلطنت ما از نظم و کار آذربایجان بالاتر نیست و آن همراهی و التفاتی که لازمه پیشرفت این کار بزرگ چه شده است و چه این شاءالله خواهد شد، از مثل شما نوکری بسیار حیف است که از زیر بار و کار دولت بخواند عقب برود و هرگز گوش ما دیگر همچو عرضی را نباید بشنود و تمام این دست‌خط را الآن به جناب ایشان تلگراف کن، البته. در فقره عبا برای قشون خیلی تأکید کن که اقلأ سه هزار عبا همراه برده، به قشون بدهند، البته».

این عین دست‌خط همایونی است و آنچه به عقل فدوی می‌رسد این است که دیگر در این مورد هیچ اظهاری نفرمایید. با توکل به خدا و توسل به التفات و همراهی‌های سایه خدا و قوت قلب خودتان عزیزتم بفرمایید. این شاءالله به سلامتی و عز و اقبال آن چه پیشرفت می‌شود به کار ببرید تا خواست خدا چه باشد. اگر خبر تازه‌ای در خدمت بندگان اجل عالی باشد مرقوم خواهید فرمود. امروز عصر هم موبک مسعود همایونی از شکار به مقر سلطنت عظمی معاودت خواهند فرمود. بعضی فقرات هم دیروز تلگرافاً عرض کرده بودم، اگر جوابی دارد بفرمایید.

فدوی: یحیی - ۵ [ذی‌حجه]

جواب:

جناب جلالت‌مآب معتمدالملک! دست‌خط مبارک همایون شاهنشاهی -روحنا فداء- را که در جواب تلگراف من به عنوان شما مرقوم فرموده بودند، زیارت نمودم. جواب مطلب و عرایض من که همه اسباب کار و قبل از عزیزتم من باید معلوم شود، مانده

است. من در عزیمت و رفتن عرض و حرفی ندارم. می‌روم و از اقبال همایونی -روحنا فداه- کارها را بهتر از آن چه تصوّر فرمایند، تمام خواهم کرد و از بابت اکراد و سرحد خاطر مبارکشان را آسوده می‌نمایم که تا سالها به هیچ وجه از این بابت‌ها پریشانی خاطر حاصل نفرمایند و پس از اتمام کارهای سرحدّی همان است که عرض نموده‌ام. شش ماه تمام مرخصی و آزادی و فراغت از جمیع خیالات لازم دارم. اگر سرکار اقدس همایونی -روحنا فداه- آذربایجان را دوست می‌دارند و نظم آن جا را می‌خواهند، من هم جان خودم را دوست می‌دارم و نمی‌توانم دانسته و فهمیده خودم را هلاک نمایم و حال آن که قبله عالم -روحنا فداه- به جهت انتظام آذربایجان عوض دارند؛ ولیکن من هیچ کس را ندارم که دوباره به من جان بدهد و قوای مرا به حالت اوّل بیاورد و در هیچ قانون و آیین نیست که بعد از این همه خدمت شش ماه رجعت را مضایقه نمایند؛ والله بالله از بندگی خدا خارج و زمره امتان پیغمبران محسوب نگردم که اگر در این عرض به جز احتیاج و ضرورت جسمانی و رفع خستگی هیچ خیالی یا نازی یا قهری یا حسن طلبی یا تدبیری باشد؛ بلکه علت همان راحتی و رفع خستگی زحمات چندین ساله و خدمات امساله است. خلاصه، حالا موقع این حرف‌ها نیست و وقت لزوم خدمت است. إن شاء الله بعد از انجام خدمت این عرض‌ها خواهد شد و رأفت قلب همایونی بالاتر از این است که رد فرمایند. عجالاً به جهت اطلاع است که عقیده راسخه خود را عرضه دارم که مطلع بوده، ضمناً در تهیه و تدارک عوض باشند. خلاصه جواب معروضات را هر قدر زودتر برسانید، بهتر تکلیف می‌شود. إن شاء الله همین دو روزه می‌روم. خیر تازه تا به حال از جایی نرسیده است.

حسین - ۵ [ذی‌حجه]

از تبریز

به خاک پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظلّ الله -روحنا فداه-:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: الان نوشتجات اعتماد السلطنه مورخه

پنجم شهر حال از قراشلاق رسید. بحمدالله از تصدق و توجه خاک پای مبارک همایونی -روحنا فده- ساوجبلاغ مفتوح، پسر شیخ با حمزه آقا شب سه شنبه چهار ساعت از شب گذشته قرار نموده‌اند و از اردو سوار و مأمور به تعاقب او فرستاده‌اند. خود اعتمادالسلطنه و اردو دیروز مهمان قادر آقا بوده‌اند و امروز که پنجشنبه هفتم است، وارد قصبه ساوجبلاغ می‌شده‌اند. حسین آقا پسرعموی گللابی آقا که با پسر شیخ بوده و با او هم فرار کرده است، شبانه فرستاده بوده است خیل و حشم و اهالی دهات خودش را حرکت داده، به خاک عثمانی ببرند و آن‌ها هم مخفیاً شب حرکت نموده، می‌رفته‌اند، خبر به اردو رسیده است، سوار شاهسون مشکین را مأمور نموده‌اند، رفته جمیع حشم و مال را برگردانیده و با اسیر بسیار به اردو آورده‌اند و به قدر دویست نفر هم از اکراد که مال‌ها را می‌برده‌اند، کشته‌اند و سرهای آن‌ها را به اردو آورده‌اند. مراتب به جهت استحضار خاطر مبارک جسارت به عرض شد که إن شاء الله آیت یأس نباشم. امرالاقدرس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۷ [ذی‌حجه]

از تبریز:

روزنامه اردوی دولتی مأمور ساوجبلاغ، به تاریخ پنجم شهر ذی‌حجه، خدمت جناب جلالت‌مآب مخبرالدوله -دام اقباله العالی- زحمت می‌دهد که به عرض خاک پای همایون برسانند:

روز پنجشنبه بیست و نهم شهر ذی‌قعدة اردوی دولتی را با کمال نظم حرکت داده به قریه قبیچاق و جمعه غره به قریه چلیک کنار رودخانه جقاتو آمدیم و متواتراً نوشتجات لازمه به علما و اعیان ساوجبلاغ نوشته، آن‌ها را به اطمینان و بیم و امید امیدوار و مخوف ساخت و در کنار جقاتو به انتظار خبر رسیدن از اهالی ساوجبلاغ و در روز توقّف نمود. دیروز که دوشنبه چهارم بود، از کنار جقاتو به قریه قراشلاق، ده عالی‌جاه گللابی آقا آمده، از آن جا هم عموزاده گللابی آقا را مجدداً نزد اهالی ساوجبلاغ

فرستاده، امروز که سه شنبه پنجم ذی‌حجه است، به انتظار جواب در قریه قراشلاق نیز توقف کرد. حالا وقت ظهر است و خیر آوردند شیخ قادر حمزه آقا و اتباع این‌ها دیشب از ساوجبلاغ فرار کرده رفتند و علما و سادات و اهالی ساوجبلاغ هم آمدند به اردو بیایند و تا یک فرسخی اردو رسیده‌اند. چند نفر فرستادم بروند آن‌ها را هم به اردو بیاورند و بحمدالله تعالی از اقبال بی‌زوال اعلی‌حضرت اقدس همایون شاهنشاه اسلامی‌پناه -روح العالمین فداه- دشمنان دین و دولت به قهر و غلبه مخذول و منکوب شده، ساوجبلاغ را تخلیه نمودند و فردا این‌شاءالله تعالی به ساوجبلاغ رفته، بعد از معلوم شدن محل اقامت آن‌ها را با تدابیر لازمه تعاقب خواهم نمود. امید دارم این‌شاءالله همین که ساوجبلاغ مفتوح شد و همه ولایات و سرحدات منظم و خاین همگی مخذول و منکوب و اسیر و مقتول شوند، این کمترین فدوی نیز کمال مفاخرت و تشکر دارد که بحمدالله در خاک‌پای همایون سرشکسته و خجل نشده، خدمت مرجوعه را به اتمام رساند.

اعتمادالسلطنه - ۷ [ذی‌حجه]

حضور از عمارت مبارکه به تبریز

خدمت جناب اجل اشرف سپهسالار اعظم -دام اقباله:

تلگراف مفصل که به جناب معتمدالملک کرده بودند، از نظر انور شاهانه -روحنا فداه- گذشت و دوستدار را مأمور فرمودند که جواب‌های آتیه را تلگراف نماید، این‌شاءالله تعالی. احوال جناب عالی خوب است، این‌شاءالله تعالی. در حرکت تأخیر جایز نیست. موقع موقع باریکی است. زودتر تشریف ببرید.

در باب انعام چریک تیمور پاشا خان هر قدر صلاح دانند باید داد.

در باب ملبوس دو فوج افشار، فرستادن آن از طهران دیر خواهد رسید، البته باید در آذربایجان برسانید. ملبوس فوج گروس هم همین حالت را دارد.

در باب بالاپوش زمستانی خواه نیم‌تنه و خواه عبا و خواه فرجی اعم از اردوی اعتمادالسلطنه و اردوی حشمت‌الدوله هر یک را که محتاج و لازم بدانند، البته باید داد.

هر قدر تمام بشود به اطلاع حاجی شیخ تمام کرده، قیمت آن را قطع کرده، از خزانه مرحمت شود. تلگراف که کردند، داده خواهد شد.

ده هزار تومانی را که قبل از پست هزار تومان قرض کرده، به حاجی علیقلی خان به جهت مصارف اردو داده بودند، مقرر آمد که از قیمت جنس برداشت نمایید.

قورخانه از طهران حمل شده است و به مرور به شما خواهد رسید. در مرکور، البته ساخلو لازم نیست بعد از رفع این فتنه و انقلاب باید یک فوج و پانصد نفر سوار با ملزومات آن چندی در آن جا ساخلو گذاشت.

مادام که امین نظام را مأمور به جایی می‌کنید و او را لازم دارید ماهی پنجاه تومان انعام به او بدهند، قبول است.

در باب تقاوی رعیت هر قدر لازم بدانید به قدر قوه و قدرتی که در آذربایجان دارید، باید داد و تمسک گرفت که در سر خرمن بدهند.

مستوفی الممالک

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! صاحب‌منصبان اردوی حشمت‌الدوله به تاریخ عصر چهارم ماه نوشته‌اند شاهزاده خیلی ناخوش است. اطبا مایوس شده‌اند. شرحی به آن‌ها دستورالعمل داده شد که صورت آن برای استحضار شما تلگراف شد. از تفصیل مستحضر می‌شوید؛ بنابراین این اتفاق این طور مصلحت دانستیم که شما همین امروز بدون معطلی عازم اردوی حشمت‌الدوله شده، آن اردو را حرکت بدهید به طرف مقصد و دیگر دقیقه‌ای اهمال و مسامحه بر نمی‌دارد. تا دیروز شما طور دیگر می‌رفتید و حالا تکلیف دیگرگونه شد. معطل مال و بینه و غیره نباید بشوید و در منازل بین راه اسب عوض کرده، خود را به زودی ملحق به اردوی حشمت‌الدوله نمایید. شجاع‌الملک را هم مأمور فرمودیم که به چپاری از راه مستقیم برود به اردو برسد و محصل حرکت و درست‌رفتاری صاحب‌منصبان و قشون باشد تا وقتی که ملحق به شما شوند. احکام و دستورالعمل هر

چه تا به حال به حشمت‌الدوله رسیده است که در دست صاحب‌منتصبان خواهد بود، من بعد هم هر چه فرستاده شود، به شما خواهد رسید. خود شما می‌دانید که در این موقع جای تأخیر نیست و خیلی معجلاً باید بروید که خیلی محل ملاحظه است. به اردو هم حکم شد متحرک باشد، توقف ننمایند.

خدمت جناب مستطاب سپهسالار اعظم - دام اقباله العالی:

در جواب تلگراف آخری تلگرافی که فرموده بودید، رفتم نماز بخوانم. قبله عالم - روحنا فداء - تشریف آوردند، من نخوانده، جواب را خواسته بودند. بعد از ملاحظه زیاد اظهار دلتنگی فرموده بودند. اگر قبل از ملاحظه همایونی خوانده بودم، هرگز نمی‌گذاشتم به نظر مبارک برسد. تفصیلی فرمایش فرمودند که به جناب عالی تلگراف می‌شود. تمام آن چه را نوشته بودید، صحیح و و راست و درست است. به خدا نمی‌توان یک فقره آن را منکر شد؛ اما حالا در این موقع چه باید کرد؟ به فرمایش همایونی راه آهن که نداریم که فوراً ملبوس و غله و سایر حمل نماییم. از قبله عالم - روحنا فداء - پول دادن است که مرحمت فرموده می‌فرمایند از جانب خودم محرمانه خدمت شما می‌نویسم. خاطر مبارک را مکدر نکنید. هر چاره که به نظرتان می‌رسد بکنید. اگر جناب عالی بفرمایند و پنج نفر ده نفر هم تصدیق نمایند که تدارک این کارها از قوه جناب عالی به فعل نمی‌آید، قبله عالم - روحنا فداء - و جمیع مردم تصدیق ندارند، چرا که جنابعالی را تجربه کرده‌اند و می‌دانند که در چاره فوری کمال قدرت را دارند. خلاصه، توقع و خواهش من از شما این است که هیچ زحمت به وجود مبارک ندهید و تمام کارها را به کفایت و کاردانی و اختیار کلیتاً خودتان صورت بدهید. جان کلام را فرزندى معتمدالملك اجمالاً عرض کردند. من هم زحمت دادم. تلگراف مختصری بفرمایید و تمام آن کارها را قبول فرمایید که خاطر مبارک خرسند و آسوده شود. خدا و سایه خدا با شما همراه است. به عون خدا در کارها عاجز نخواهید ماند.

قربان خاک پای جواهر آسای مبارک همایونت شوم! به زیارت دست خط مبارک تلگرافی مشرف و مباهی گردید و از مضمون تلگراف گروس و جواب همایونی نیز استحضار عاجزانه حاصل نمودم. اولاً خداوند این شاءالله در زیر سایه مبارک همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- به حشمت الدوله شفایی بدهد که حیف است و نوکر خوبی بود. ثانیاً در فقره عزیمت این غلام که مقرر شده است، امروز بروم. خاکسار در اطاعت اوامر ملوکانه بی اختیارم؛ لیکن در خاک پای مبارک چنین مشهود است که راهها امن و کارها تمام و می توان با یک دو سوار حرکت نمود، خیر چنین نیست. امروز از مراغه نوشته اند که چون اردو دور شده است، می ترسیم اکراد از پشت سر اردو آمده، مراغه را تمام نمایند. اگر غلام جان نثار به طوری که مقرر شده است با دو نفر بروم و در این راه گرفتار دست چند نفر کرد بشوم، آن وقت این بدنامی را قبله عالم -روحنا فداه- چه خواهند فرمود؟ اگر دو روز دیرتر و بهتر بروم، البته مناسبتر خواهد بود. اردوی حشمت الدوله که در حرکت است و اردوی اعتماد السلطنه در حرکت، غلام جان نثار هم پنج روزه به آن ها می رسم و الان هم یک نفر با نوشتجات به هر دو اردو روانه می نمایم. با وجود آن چه عرض شد، اگر بفرمایید الان از تلگرافخانه می روم. رفتن به اردو سهل است. مشکل نگهداری اردو است. پاره ای مطالب و عرایض در فقره اردو به توسط معتمد الملک دیروز و پریروز معروض داشته بودم. هنوز جواب مرحمت نشده است. امر الاقدس الاعلی مطاع. غلام خانه زاد: حسین

عرض می کند: این غلام مطیع اوامر ملوکانه است. کلیتاً از خیال و نیت عزیمت افتاده، حسب الامر متوقف تبریز خواهد بود.

غلام جان نثار: مظفرالدین

جواب عرض می کند: قراری که قبل داده بودم، فردا بیرون رفته تا تدارک سوار و ملبوس سیصد نفر سرباز و مال کرایه حاضر شود و روز یازدهم حرکت نمایم. حالا که

امر مبارک به این قسم و به این تأکید شرف صدور یافته است، هر قدر زودتر از یازدهم بتوانم حرکت نموده، می‌روم.

غلام خانہ زاد: حسین

می‌فرمایند کی حرکت کرده و چه روز به اردو خواهید رسید؟

جواب

خدمت جناب مستطاب اجلّ افخم آقا - مدّ ظلّه العالی:

تلگراف مرحمت‌آمیز حضرت عالی را زیارت نمودم. خداوند شما را از پدری و بزرگی به جهت من کم ننماید. والله بالله به نمک مبارک همایون شاهنشاه - روحنا فداه - و به سر مبارک جناب عالی قسم که حالت حالیه آذربایجان ده مرتبه بالاتر از آن است که در تلگراف عرض نموده‌ام. بیست و پنج هزار نفر قشون و هفت هزار مال را می‌فرمایند جیره جنسی بده و حال آن که یکصد و بیست شتر تنها کرایه نموده‌ام که گاه و جو به جهت مال‌های خودم تا ساوجبلاغ حمل نمایند. این قشون ملبوس زمستانی ندارند، بالاپوش ندارند. فردا داعیه مواجب خواهند کرد. مال قورخانه ماهی هفت هزار تومان هشت هزار تومان کرایه می‌خواهد. حقیقت امر که عرض می‌شود اوقات مبارکشان تلخ می‌گردد. حقیقت عرض نشود و فردا یک فسادی ظاهر می‌شود که انسان به کشتن می‌رود. با وجود همه این‌ها اختیار همه چیز من در دست شما است. به هر چه بفرمایید اطاعت دارم.

حسین

من شریک اعتقاد معتمدالملک هستم. دیگر اختیار با جناب عالی است.

مستوفی الممالک

جواب

خدمت جناب اجلّ افخم - مدّ ظلّه العالی:

فرمایشات همایون شاهنشاه - روحنا فداه - را که در جواب عرایض من مرقوم داشته

بودید زیارت نمودم. تأکید در حرکت فرموده‌اید. گویا حالت و طبیعت من در خدمت جناب عالی پوشیده نباشد که در خدمت دولت خاصه با تأکیدات جناب عالی بی‌اختیارم و این‌شاءالله خیلی زود می‌روم تا تقدیر خداوند بر چه باشد.

در باب انعام چریک تیمورپاشاخان مقرر فرموده‌اید هر قدر صلاح است باید داد. عرض می‌نمایم که از کجا باید داد؟

در باب ملبوس افواج ارومیه و فوج گروس می‌فرمایید از طهران نخواهد رسید، باید از آذربایجان برسانید. عرض می‌نمایم در آذربایجان مخزن و ذخیره که نیست در انبار را باز کرده بدهم. باید به زحمت پارچه پیدا کرد و دوخته و فرستاد. از کدام پول و از کدام خزانه؟

در باب بالا پوش زمستانی مقرر شده است به جهت اردوی اعتمادالسلطنه و اردوی حشمت‌الدوله حاجی شیخ حاضر نماید و قیمت او را قطع کرده از خزانه مرحمت خواهد شد. امروز او را خواسته تلگراف عالی را نشان خواهم داد. به هر چه جواب داد ثانیاً خدمت جناب عالی اطلاع خواهم داد.

در باب ده هزار تومان که سابقاً به حاجی علیقلی خان داده بودم، مقرر شده است از قیمت جنس بردارم. او را هم به گماشته امین‌السلطان می‌گویم، هر چه جواب گفت عرض خواهم نمود. در مرکور ساخلو لازم است، خواهم گذارد. لیکن باید در فکر جیره و علیق آن‌ها بود.

در باب تفاوتی رعیت مرقوم شده است به قدر قوه و قدرت که در آذربایجان داریم، باید داد و تمسک گرفت که در سرخرمن بدهند. با کمال تأسف ملاحظه می‌نمایم که هنوز آذربایجان و حالت آذربایجان در خدمت اولیای دولت علیّه مجهول است. چنان می‌دانند که در آذربایجان قدرت و مالیه دارند. کدام قوه؟ کدام قدرت؟ به حق خدا این سی هزار تومان که به حاجی علیقلی خان داده شد، مخارج ماضیه و حالیه از آن تنخواه به مصرف رسید. مگر پول هست؟ مگر پول پیدا می‌شود؟ مقرری حضرت ولیعهد چهار قسط تأخیر شده است و با کمال سختی و تنگی می‌گذرانند. مراغه، ساوجبلاغ، ارومی و

خوی که یک دینار مالیات نداده‌اند و نمی‌توانند بدهند. اردبیل، قراجه‌داغ، خلخال و گرمرد چهار قسط تأخیر افتاده است و می‌گویند هر گاه زور بیاوریم این عشایر هم هرزگی می‌نمایند. بر فرض که جمیع مالیات آذربایجان وصول هم شد، هر دیناری یک خرج معین دارد. از کجا و از کدم تنخواه به رعیت تقاوی باید داد؟ از جناب‌عالی انصاف می‌خواهم. به این قسم و با این بی‌اعتنایی می‌توان قشون کشی و رعیت‌داری نمود؟

حسین

می‌فرمایند اصل عمل و نکته اصلی از این تأکید و عجله که در عزیمت شما می‌شود، این است که حالت حشمت‌الدوله خوب نبوده است. اتفاقاً او که رئیس اردوی مأمور بود، فوت شود یا نتواند حرکت کند، با وجود صاحب‌منصبان مجرب و آزموده که با اردو هستند، محتمل است که باز نظم اردو به جا نمانده، خدا نخواستہ موافق مقصود رفتار نکنند. شما خود از وضع اردو و امور قشونی اطلاع دارید که مقام ریاست کلیه را نمی‌توان خالی گذاشت. شما که نوشته‌اید هشتم یا نهم حرکت خواهید کرد، بسیار خوب، حالا اردو در خاک صابین‌قلعه نزدیک ساوجبلاغ است. چند روزه می‌توانید این‌شاءالله خود را به اردو برسانید؟ به این ملاحظه است که از طرف ما عجله می‌شود. شما به طور تحقیق معین کنید که کی به اردو می‌رسید. حالا وجود شما در آن جا بسیار لازم است و عجله به این ملاحظات است. عجالتاً دستورالعمل تلگرافی به صاحب‌منصبان مأمور داده‌ایم، تأکیدات لازمه شده است. این‌شاءالله شما هم زود برسید، نقص و عیبی دارد نخواهد بود.

جواب

به خاک پای مبارک همایون شاهنشاه - روحنا فداه:

عرضه می‌دارد: این غلام خانه‌زاد بعد از حرکت در هیچ نقطه توقف نکرده، این‌شاءالله پنج شش روزه به اردوها می‌رسم. صاحب‌منصبانی که هستند به طور یقین اردو را در

کمال انتظام خواهند آورد. به هر قسم میل مبارک است اطاعت نموده، رفتار می‌شود.
 غلام جان‌نثار: حسین

می‌فرمایند جناب سپهسالار اعظم که تلگراف آخری شما که در جواب جناب آقا گفته بودید، ملاحظه کردیم. خیلی مایه حیرت است که در هر فقره جواب‌های شما آیت یأس و مایه معطلی است و هیچ ملاحظه نمی‌کنید که امروز در این حالت عجله این قسم بیانات شما را هرگز منتظر نبودیم. فرستادن شما مأموریت مثل شما برای این نبود که موقع کار به این حرف‌ها بگذرد و همه چیز را نیست بگویید. اگر یک آدم پست و سست فرستاده شده بود، غیر این طورها جواب نمی‌گفت. پس معنی و مقام شما اعتبار شخصی، اعتبار پولی و مالی شأن همه چیز و همه کار دارید، کجا رفت؟ می‌دانید که از این جا به آذربایجان راه آهن نیست. هر چه خواهیم بفرستیم تا به محل مقصود برسد، اقلاً چهل روز طول می‌کشد و تا این وعده باید شما کار خود را صورت داده، مراجعت کرده باشید. آذربایجان هر چه خراب شده باشد، برای این مختصر کار راه اندازی و تهیه این جزئی مهمات این قدر مشکلات نیست. شما را فرستادیم، اختیار همه چیز دادیم، قدرت همه کار دارید، و می‌دانید که تأخیر و تعطیل نمی‌توان کرد. چه جای این طور حرف‌هاست؟ باید با آن چابکی و زیرکی که در فراهم کردن اسباب دارید، زود و خوب کارها را روبه‌راه کنید و راه بیندازید. امور حالای ما و شما روزانه و فوری است. چون می‌دانستم در آذربایجان هیچ تهیه نشده است و اسباب کاری در میان نیست، شما را منتخب کردیم و فرستادیم. این حرف‌ها را قبل از حرکت از قزوین گفته بودید و از آن روز ما تهیه فرستادن بعضی مهمات به آن جا کرده بودیم و تکلیف معلوم شده بود، بهتر بود. امروز دیگر جای این نوع حرف‌ها و خیالات نیست. نوکر بزرگ باید خدمت بزرگ بکند. اسباب آماده به کار بردن کار همه کس است. پس شما امروز به این بیانات خودتان و ما را معطل بگذارید، کار را از موقع بگذرانید، با دیگری چه فرقی خواهید داشت؟ درست این موقع باریک را به نظر بیارید، بی‌جهت وقت گران‌بهای خودتان را

ضایع نگذارید، ما را پیش از این متحیر و مشغول نخواهید. امین‌السلطان اختیار نقد و جنس را به شما وا گذاشته است. هر چه گفته‌اید رد نشده است. این تکالیف در این موقع بسیار نامناسب و بی‌هنگام است. چاره‌جویی کنید نه بهانه‌جویی کار راه بیندازید، کار نکنید. وقت، وقت حرف نیست. جواب صریح بدهید که تکلیف خودمان را بفهمیم. در تلگراف‌های خودتان که پیش ما حاضر است، مکرر عرض کردید اگر پانصد سوار در آذربایجان می‌داشتم، حالا یک نفر کرد در خاک آذربایجان نمی‌ماند. به نقد متجاوز از سه هزار سوار آن جا است:

اینانلو، هزار نفر.

شاهسون افشار، پانصد نفر.

دویرن، پانصد نفر.

ایلات قزوین، چهار صد نفر.

سوار تیمور پاشاخان، به موجب قلمداد خودتان هفتصد هشتصد نفر.

سوار اردبیل و غیره، که می‌گویید حاضر کرده‌اید، هزار نفر.

با این جمعیت سواره چه کرده‌اند؟! دیگر چه عذر باقی است!؟

جواب:

قربان خاک‌پای جواهر‌آسای اقدس همایون مبارکت شوم! از زیارت دست‌خط تلگرافی همایونی - روحنا فداه - یک اعتقاد تازه بر بخت خود تحصیل نمودم. الحمدلله من هیچ وقت آیت یأس نبوده‌ام. همیشه از برکت تربیت شاهنشاهی منبع امیدوار خدمات دولت بوده‌ام و هستم؛ ولیکن مدعی خلافت نبوده‌ام. حرف راست و صحیح و واقع‌گویا معصیت کبیره است. از یک منزلی تبریز تا ساوجبلاغ به جز شهر مراغه و قصبه بناب آبادی نیست، ده نیست، رعیت نیست، علیق مال‌هایی که همراه می‌برم همه را از تبریز بار کرده با خود می‌برم. در مراغه و بناب نان منی سه هزار است. در همچه موقعی می‌فرمایید بیست و پنج هزار عدد قشون و هفت هزار مال را جیره و علیق

جنسی ایجاد نموده بدهد، بیست و چهار فوج در حرکت و لباس تابستانی در این سرمای سرحد در تن دارند. لباس زمستانی و بالا پوش لازم دارد. دولت با وجودی که لباس را حاضر دارد، در ایصال آن‌ها با قدرت دولتی اظهار عجز می‌فرماید و به غلام فرمایش می‌شود که با وجود رفتن خودت به اردو و حاضر نبودن و دست‌خالی این‌ها را به قدرت خلاقیت حاضر نموده، برسان. چریک و نوکر فردا پول می‌خواهند و مال قورخانه کرایه می‌خواهد و هر ماه مبلغ گزاف همان کرایه مال می‌شود، این‌ها را بده؛ و اگر حرف زده یا عرض حساسی کرده، پس تفاوت تو با دیگران چه چیز است؟ مگر من غلام فدوی علم غیب می‌دانستم که وضع و حالت آذربایجان چه چیز است که از قزوین این فقرات را عرضه دارم؟ امین‌السلطان اختیار کدام نقد و جنس را به دست من گذارده است؟ یا کدام نقد و جنس را دارد که به اختیار من بگذارد؟ در قزوین با عدم اطلاع و بصیرت اگر عرضی نکرده‌ام، حالا مؤاخذه می‌فرمایید. امروز با بصیرت تا مه اگر حقیقت را عرض نمی‌کردم و فردا عیب کلی ظاهر می‌شد، به کشتن می‌رفتم. فدوی خانه‌زاد عریض خود را نموده و از صرف جان و مالم ابداً دریغ در راه خدمت همایونی نخواهم کرد. آن چه در قوه دارم سعی می‌نمایم. هر قدر از این فرمایشات را انجام دادم بخت بلند همایونی معاونت کرده است و هر قدر ناقص ماند و نشد از قصور فدوی خواهد بود و بعد از اتمام امر و غلبه بر دشمن و اطمینان خاطرها آن وقت اراده مبارک به هر چه درباره این غلام قرار گیرد، شاکر خواهم بود.

مرقوم شده است سوار اینانلو، سوار افشار، سوار قزوین و غیره و غیره حاضرند. الحمدلله از تصدق خاک‌پای مبارک قبل از آن که یکی از این سوارها داخل خاک آذربایجان شوند، با همان سوار و استعدادی که خود حاضر نموده بودم، اکراد را دوانیده و خاک مراغه و سایر را از وجود آن‌ها خالی نمودم.

غلام خانه‌زاد: حسین

قربان خاک‌پای جواهرآسای مباک همایونت شوم! در جواب دست‌خط مبارک همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- عریضه تلگرافی عرض نموده‌ام که از لحاظ مبارک

خواهد گذشت و دقیقه‌ای خاطر انور مکدر و غبار آلود نمی‌توانم ملاحظه کرد و هیچ تعهدی هم در خاک پای انور نمی‌نمایم. متوکلّاً علی الله و متوسلاً به بخت بلند همایونی -روحنا فداه- پس فردا خواهیم رفت و إن شاء الله آن چه در قوه بشریت است، در ایثار مال و جان در راه خدمت ملوکانه - روحنا فداه - قصور نخواهم کرد. امیدوارم نظر توجه شاهانه با این غلام باشد که إن شاء الله موفق و منصور باشم.

غلام خانه‌زاد: حسین

قربانت شوم! دورت بگردم! تلگراف بندگان عالی از لحاظ انور گذشت. فرمودند: جواب نوکر کافی و کاردان همین است که عرض کرده‌اید. آفرین به شما! بروید خدمت کنید و آن چه بخواهید از شما مضایقه نخواهد شد. تفصیل فرمایشات که مفصل است فردا با چاپار عرض خواهد شد.

یحیی

قربانت شوم! از این تلگراف جوابیه به جناب آقا خیلی دلتنگ شدم. در خاک پای مبارک خیلی خجالت کشیدم. اگر دیده بودم نمی‌گذاشتم به ملاحظه همایونی برسد. حالا هیچ وقت این حرف‌ها نیست. همه وقت در کارهای دولتی صد هزار تومان خرج کردید، ابداً عرضی نگردید. حالا در این موقع نازک و باریک چه وقت چنین عرض‌ها است؟ جنابان امین‌الملک، معاون‌الملک و امین‌السلطان را فرستادند و جوابی در جواب تلگراف بندگان عالی فرموده‌اند. البته جز لفظ چشم و اطاعت هیچ نگویید که وقت این یأس‌ها نیست. البته به هیچ وجه انکار و نکول ننمایید و زودتر از همه حاضر خدمت از مال و جان باشید؛ چنان چه دیروز در تلگراف عرض کردید.

یحیی

جواب:

جناب جلالت‌مآب معتمد‌الملک! تلگراف شما موجب حیرت من شد. شما چرا خجالت کشیده‌اید؟ اگر امروز این عرایض را نمی‌کردم، چهار روز دیگر هزار مرتبه بیشتر

خجالت می کشیدید. بابا جان، بیست و پنج هزار نفر جمعیت و هفت هزار مال می فرستید و جیره علیق جنسی آن‌ها را از مملکتی می خواهند که مردم آن جا از قحطی و گرسنگی روزی چند نفر تلف می شوند. این قشون ملبوس زمستانی ندارند، بالا پوش ندارند، دو روز دیگر موجب خواهند خواست، من چه خاک بر سرم بریزم؟ می بینید، در دست خط مبارک مؤاخذه می فرمایند که چرا این فقرات را در قزوین که من هیچ اطلاع از حالت این جا نداشتم، عرض نکرده، اگر از این جا نمی نوشتم و نمی گفتم که تمام مقصّر و خاین بودم. خلاصه، جوابی به دست خط مبارک عرض نموده‌ام، ملاحظه کنید، اگر عیبی دارد زود اظهار دارید.

حسین

قربانت شوم! از جانب همه اینجا حضور دارید. عرض می کنم که جواب دست خط مبارک باز عیب دارد، تا حالا آن چه باید از معایب عرض بکنید، مکرر فرموده‌اید. حالا وقت این گونه عرض‌ها نیست. بندگان عالی هیچ وقت در راه خدمت از بذل مال مضایقه نفرموده‌اید، تا چه رسد به چنین موقع. در جواب همایونی عرض کنید که این‌ها همه محض اطلاع خاطر مبارک بود که خاطر انور مسبوق به حالت این مملکت باشد. حالا همه را راه می اندازم، خدمت را انجام می دهم. بعد هر چه رای ملوکانه اقتضا نماید، آن را خواهند فرمود.

یحیی

آقا جان! شماها در اطاق شمس‌العماره نشسته، دستی از دور بر آتش دارید. من هرچه تلگرافی عرض کنم و خودم را گیر بگذارم، شما بروید خانه‌هایتان و پیش عیالتان راحت بخوابید و فردا خدای نکرده عیبی ظاهر شود، آن وقت اهل طهران بنشینند و مرا تسخیر نمایند. عرض من همان است که کرده‌ام. اگر از این فرمایشات چیزی نتوانستم صورت بدهم، خدمت است کرده‌ام. اگر نشد در مسئولیت نیستم. می گوید شما از مال در راه دولت مضایقه نکرده‌ام، باز مضایقه ندارم. گندم از کجا بیاورم؟ پارچه ملبوس

زمستانی از کجا حاضر کنم؟ با چهار نفر خیاط به تبریز این قدر ملبوس را کی برسانم؟
درد این جاها است.

حسین - ۷ [ذی‌حجه]

از طهران به تبریز حضوری:

به جناب جلالت‌مآب معتمد‌الملک این‌شاءالله احوال شریف خوب است. نمی‌دانم جواب امروز را پسندیدید یا خیر؟ در خاک‌پای مبارک چه تأثیر کرد، اطلاع بدهید. عجالتاً این تلگراف را بدهید یک نفر سواره برده، به قمرالسلطنه داده، الآن جواب بیاورد.

حسین

می‌شود در کاری که دل حضرت اجلّ اشرف بخواهد و مطلب از قلم مبارک نوشته شود، آن تأثیر بد بکند؟ نهایت مسرت را به هم رساندند و کمال آسودگی را حالا دارند. این‌شاءالله امیدوارم که بعد از عزیمت همه فرمایشات ملوکانه به احسن‌الوجه صورت انجام بیاید. حسین را خانم با احوال‌پرسی بندگان عالی فرستاده‌اند. تلگراف را سوار برای نواب علیه قمرالسلطنه برد. حاجی مشیر لشکر در حضرت عبدالعظیم است. شب را هم خواهد ماند.

یحیی

خدمت جناب جلالت‌مآب اجلّ اشرف سپهسالار اعظم - دام اقباله:

به نیت صادق و تمنای خالص صحت وجود شریف را از خداوند مسئلت دارم که این‌شاءالله همه وقت از طرف جناب عالی اخبار مسرت‌آمیز بشنوم و از سلامت وجود شریف محظوظ باشم. این‌شاءالله جناب عالی و معتمد‌الملک و سایر متعلقان در حفظ حمایت خداوند محفوظ باشند. شما را به خداوند می‌سپارم و امیدوارم که لطف حق همه جا با شما همراه باشد.

مستوفی الممالک

به توسط جناب معتمدالملک

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقا - مدّ ظلّه:

بر حسب فرمایش جناب عالی اطاعت نموده، بدون هیچ اسباب متوکلاً علی الله فردا صبح که شنبه نهم است، عازم اردو می‌باشم و سر تا پایم به تشکر از التفات‌های پدران و بزرگ‌منشی‌ها که فرموده می‌فرمایند، می‌باشد. والله زندگی را نمی‌خواهم مگر این که به شما خدمت نمایم. شاید تلافی هزار یک از مرحمت‌های شما توانم نمود. این تلگراف را به معتمدالملک گفته‌ام خدمت سرکار بیاورد و وکالتاً از جانب من دست جناب عالی را ببوسد. معتمدالملک و سایر بستگان خودم را به جناب عالی، شما و آقا کوچک را به خداوند سپرده مرخص شدم. مشیر لشکر را هر قدر زودتر مرخص فرموده روانه‌اش دارید، خیلی از زحمت مرا تقلیل فرموده‌اید. مرحمت شما زیاد.

حسین

به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایونی شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: الآن که دو ساعت از شب شنبه می‌گذرد، در تلگرافخانه با معتمدالملک مخابره می‌کردم. نوشتجات اقبال‌الدوله و امامقلی میرزا پسر ملک قاسم میرزا که مخصوصاً به ارومیه به جهت تحصیل اخبارات فرستاده بودم، رسید. بحمدالله کار آن‌ها خوب بوده است. اسب شیخ گلوله خورده و شیخ صدیق پسر شیخ زخم منکر برداشته است. اقبال‌الدوله و تیمور پاشا خان تهیه می‌دیده‌اند که یک مرتبه معاً به سر وی رفته کار او را تمام نمایند. فراری‌های جمعیت شیخ قادر خورد خورد به سر شیخ عبیدالله جمع می‌شده‌اند. جزئی نقار باطنی فیما بین اقبال‌الدوله و تیمور پاشا خان بوده است. به قدری که از این نقار غلام خانه‌زاد تشویش دارد. از جمعیت شیخ و اکراد و مشویش نیستیم. اعتقاد غلام این است که اگر اجازه همایونی

باشد، اردوی اعتمادالسلطنه مستقیماً به طرف ارومیه حرکت نماید. الآن در تبریز به شدت برف می‌آید. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین

دست خط مبارک:

معمدالملک! الآن به سپهسالار تلگراف کن که از این اخبار بسیار خرسند شدیم. در رفتن اردوی اعتمادالسلطنه یک سر به ارومیه ده روز قبل از این تلگراف کردم که آن اردو یک‌سر به ارومیه بروند. اردوی حشمت‌الدوله برای ساوجبلاغ و غیره کافی است. البته آدم مخصوص بفرستید اردوی اعتمادالسلطنه را حرکت بدهد، بروند طرف ارومی، به اتفاق اقبال‌الدوله و تیمور پاشا خان پدر شیخ را آتش بزنند. در بروز نقار میانه این دو نفر بسیار بد است. البته، البته، با احکام سخت و تهدیدات رفع نماید و خود در کمال عجله فردا این‌شاءالله تعالی عازم اردوها و سرحد شده، موافق دستورالعملی که داده‌ایم، این‌شاءالله تعالی امور سرحد را منتظم نماید و همه روزه اخبار را از هر طرف به عرض برساند.

الحمدلله که شما راضی و خاطر مبارک آسوده شد؛ اما نمی‌دانید چه بار سنگین در دوش من مانده است؟ خداوند خود تفضل فرماید. قربان حسین بروم! خوب کردید که او را آوردید. مثل این است که در پهلوئی من نشسته باشد. در مراجعت به خانه باید عوض من دست سرکار نواب علیّه خانم را ببوسد و از جانب من اظهار تشکر از زحمات شما نماید و بگوید مرا از دعا فراموش نفرمایند.

حسین

نه تنها فدوی، همه ارادت‌کیشان از چنین جواب بندگان عالی مسرور و راضی شدند. بار سنگین شایسته بندگان عالی است: «نهنگ آن است که با دریا ستیزد!» در انجام کار لذتی که شما دارید، احدی نخواهد داشت. تلگراف جناب آقا را خود می‌رسانم.

فرمایشات دیگر به نواب علیه می‌رسانم. خدا شاهد است در ماده شما از همه دلسوزتر است. می‌توانم عرض کنم فرد واحده هستند.

یحیی

جناب جلالت‌مآب معتمدالملک! تا به حال از برای تدارک سفر از دوازده هزار تومان بیشتر خرج شده است. اولاً چهارصد شتر به جهت بنه و حمل آذوقه کرایه شده است که روزی هشتاد تومان کرایه آن‌ها می‌شود و دو ماهه را پیش گرفته‌اند، نوشته گرفته‌اند که اگر شتر آن‌ها از ضرب گلوله تلف شود یا گُرد ببرد، هر شتری بیست و دو تومان عوض بدهم. دو بقچه شال ترمه و چهار بقچه شال کرمانی و چند عدد انگشتر الماس و گل کمر احتیاطاً خریده‌ام. این‌ها تدارک است. حال اگر به مخارج برسد، دیگر اسب کالسکه و سایر تدارکات و بالا پوش نوکر و بهانه‌گیری این پدر سوخته‌ها که اندازه ندارد، همه را به جان خودت در کمال میل و منت خرج می‌نمایم و از خداوند می‌خواستم همچو موقعی برسد تا عرض خود را که مکرراً به خاک‌پای مبارک عرض می‌نمودم. مال و جانم هر دو را نگاه داشته‌ام در راه شما خرج نمایم. بدانند که عرایض من محض قول نبوده و مصداق خارجی داشته است.

حسین

خدا و سایه خدا عشر امثالها عوض و اعطا خواهند فرمود. من می‌دانم بعد از آن که رای بندگان عالی قرار گرفت، به کاری از خرج و ریزش ابداً مضایقه نمی‌فرمایند.

یحیی

برادر جان! من قربان تو بگردم! حالا که من رفتم و اصرار کردید آن قسم تلگراف عرض نمودم و خود را گیر دادم، می‌دانم که بعد از رفتن من احدی در فکر من نخواهد بود و هر چه فریاد بزنم اولاً راه دور و فریادم دیر به گوش شماها می‌رسد. بعد از رسیدن هم می‌دانم اعتنایی نمی‌شود و مرا درگیر سی هزار جمعیت گرسنه خواهید گذارد. با

این سرکرده‌های جاهل زبان‌نفهم باز مرحوم حشمت‌الدوله اگر زنده بود، مرد عاقل پخته بود، او هم که مُرد و رفت. والله حالت مملکت بدتر از آن است که در عریض تلگرافی نموده‌ام. به جان خودت از دلم خون می‌رود که چه خواهد شد؟ عجالاً کاری که کرده‌ام، سی هزار تومان پول با خودم می‌برم و بیست هزار تومان هم تهیه کرده‌ام از دنبال بیاورند؛ لیکن پول نه گندم می‌شود، نه جود، نه بالاپوش. اینجا سپرده‌ام که عبای گردی و کلیچه نیم‌تنه بفرستند، باید اهتمام کنید که این‌ها اهمال نکرده، زودتر برسانند؛ و اگر حاجی علیقلی خان پول بخواهد؛ مضایقه نکنید که والله در این مملکت خراب با پول هم کار از پیش نمی‌رود، تا چه رسد بی‌پول! هر چه از این مملکت بنویسم، کم است. خداوند به زودی و خوبی مرا نجات بدهد. البته از راه گروس و تیریز هر چه می‌توانید به من خبر برسانید که اگر بی‌خبری هم علاوه سایر دردها بشود، خیلی بر من سخت خواهد گذشت.

حسین

تلگراف اخبار ارومیه را فرستاده، در اندرون به نظر انور رسید. حالا جواب رسید. دست‌خط مبارک را عیناً تلگراف می‌کنم و جواب زود خواسته‌اند:

یحیی

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط مبارک تلگرافی همایونی - روحنا فداه - مشرف و مباهی گردیدم. خود این غلام فردا صبح چنان چه به خاک پای انور عرض نموده‌ام، بدون تأخیر عازم می‌باشم و قبل از عزیمت یک آدم به ساوجبلاغ و یک آدم به ارومیه خواهم فرستاد که اعتمادالسلطنه با اردوی خود به سمت ارومیه حرکت نماید و نوشتجات نصیحت و تهدیدآمیز به ارومیه می‌نویسم که طرفین ترک نفاق نموده، خدمت دولت را انجام برسانند و تمام کنند. آن وقت با هم هر سابقه‌ای که دارند ابتدا نمایند و خود خانه‌زاد هم زودتر بعد از قرارداد امورات ساوجبلاغ خود را به

ارومیه خواهم رسانید. عرایض مکتوبی و تلگرافی که خانه‌زاد متوالیاً چه از سمت تبریز و چه از سمت گروس به عرض آستان مبارک خواهد رسید، إن شاء الله توجه باطنی شاهانه که انجام و اتمام جمیع امور موقوف به او است، با این غلام خواهد بود.

غلام خانه‌زاد: حسین

مرقومات سلخ ذی‌قعدة دیروز رسید. امروز از لحاظ انور گذشت. حالا که از آستان مبارک مرخص می‌شدم، فرمودند که طومار اعتمادالسلطنه ملاحظه شد. بندگان عالی که به اردو تشریف خواهند برد، التفات ما را به آن‌ها برسانند که به فراخور حالت هر یک التفات به اندازه خواهد شد، خاطر جمع باشند.

یحیی

جناب جلالت‌مآب معتمدالملک! حالا که من به اردو می‌روم، به میرزا احمد منشی‌باشی به حقیقت آدم درست و کارکن و کارگشا است و محل وثوق من است، سپرده‌ام که اگر عرض و مطلبی داشته باشد به شما اظهار نماید و شما هم جواب‌های لازمه را زود به او برسانید و کمال تقویت را از او بنمایید. اگر آدمی که محل خطاب تواند شد، در این دستگاه باز او است. اگر او نبود آن وقت خراب‌کاری‌ها معلوم می‌شد که تا چه اندازه بود.

حسین

در باب میرزا احمد منشی‌باشی به چشم اطاعت خواهم نمود. خاطر مبارکتان آسوده باشد.

یحیی

به جناب جلالت‌مآب معتمدالملک:

در نوشتجات با پست اخیره نوشته‌اید که نصیرالدوله ادعای طلب از من می‌نماید، محققاً به قدر هفت هزار تومان بلکه زیاده‌تر باید من بدهد. چون این حرف‌ها و حرکات به

میان آمد و واقع شد، من خلاف نجابت دانستم که اصرار در اخذ تنخواه نمایم. یک قلم در عمل تنخواه خراسان که بیست و پنج هزار و خُرده از مستشار گرفته است، چهار هزار و یکصد تومان در نزد او باقی است. فرد محاسبه این عمل یک صورت در نزد مشیر لشکر و صورت دیگر در نزد میرزا سلمان است. خواسته ملاحظه کنید و از بابت محاسبه دستی هم محققاً به قدر سه هزار تومان طلبکار می‌شوم. تعجب این عمل از سایر کارها زیادتر است که با وجود این قدر بدهی حالا ادعای طلبکاری می‌نماید. صورت محاسبه را تماماً اگر از وسط راه هم باشد، نوشته، نزد شما خواهم فرستاد.

حسین - شب ۹ ذی‌حجه

دست خط مبارک:

به اعتمادالسلطنه تلگراف شود از ابتدای حرکت تو از تبریز که همه‌اش به‌قاعده و درست و از روی کمال رشادت و جلادت و غیرت و دولت‌نخواهی بود، الی رسیدن این روزنامه که فرار پسر شیخ و حمزه آقا را از ساوجبلاغ خبر می‌دهد و ورود شما به ساوجبلاغ کمال رضامندی را داریم. از خدمات تو و سرکردگان اردوی شما و آحاد و افراد قشون زایدالوصف خوش وقت هستیم. از جانب ما به همه اهل قشون التفات ما را برسانید. یکان یکان احوال‌پرسی نماید و اهالی ساوجبلاغ را هم به مرحمت ما امیدوار نماید. اردوی مأموره از طهران هم گویا چند روز دیگر به ساوجبلاغ برسد. بهتر این است به اتفاق اردوی تازه الی سرحد و همه خائنین و دشمنان دولت را تعاقب کرده دمار از روزگارشان درآورد و این‌شاءالله مترصد التفات‌های جدیده باشد.

۷ [ذی‌حجه]

از عمارت مبارکه به تبریز حضوری:

می‌فرمایند: احوال شما سپهسالار چطور است؟

خداوند سایه مبارک همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- را از سر این غلامان کم

نگرداند. از تصدق فرق مبارک زنده و مشغول انجام خدمات و فرمایشات ملوکانه می‌باشم.

غلام جان‌نثار: مظفرالدین و حسین

می‌فرمایند از اردوی اعتمادالسلطنه و تیمور پاشا خان و اقبال الدوله چه خبر دارید؟ عرض می‌کند ساعت قبل عریضه تلگرافی مشعر بر دخول عساکر منصوره به ساوجبلاغ و فرار پسر شیخ و حمزه آقا به عرض آستان مبارک رسانیده‌ام. معلوم می‌شود از لحاظ انور نگذرانیده‌اند و این‌شاءالله روز شنبه صبح عازم می‌باشم.

غلام خانه‌زاد: حسین

می‌فرمایند: همان دست‌خطی که به اعتمادالسلطنه کردیم، جواب شما است. تلگراف را هم ملاحظه فرمودیم.

دست‌خط مبارک همایونی -روحنا فداه- را در جواب عریضه خودم هنوز زیارت نکرده‌ام تا به جهت اعتمادالسلطنه بفرستم. پس از زیارت البته اطاعت خواهم کرد.

غلام خانه‌زاد: حسین

به ولیعهد می‌فرمایند: ایامی که سپهسالار می‌رود کمال مواظبت را باید به عمل بیاورید، هر دقیقه‌ای که از سپهسالار خبر می‌رسد یا جای دیگر، فوراً به عرض برسانید. البته کمال مواظبت را در امور شهر خواهم کرد و دیروز هم عرض نموده بودم که خاطر مبارک را آسوده دارید. اخباری هم که از سپهسالار اعظم برسد، فوراً به عرض خاک‌پای مبارک خواهم رسانید.

غلام جان‌نثار: مظفرالدین

می‌فرمایند الان تلگراف شما را داریم ملاحظه می‌فرماییم. در باب رفتن سریع و دویست نفر سر بردن و غیره را دیگر از شما یأس تلگرافی دیده نخواهد شد.

این غلام به قدری که در خاطر دارم، همیشه سعی داشته‌ام اخبار سارّه به عرض خاک‌پای مبارک برسانم و همیشه کارهای خیلی بزرگ و مشکل را در خاک‌پای مبارک سهل قلم‌داده‌ام و از هیچ امر و فرمایشی شانه خالی نکرده و همه را اطاعت نموده‌ام. باز نامساعدی بخت در دست خط نسبت آیت یأس به این غلام داده می‌شود. امیدوارم در این سفر به قدری اخبار خوب متوالی و نافع به عرض برسانم تا این عنوان جدید از این غلام فرار نماید.

غلام خانه‌زاد: حسین

این غلام بی‌مقدار هم جسارت به عرض می‌نماید که حقیقت جناب جلالت‌مآب سپهسالار اعظم، آیت بسیّ مژده‌ها و خوش‌وقتی‌های خاطر مبارک بوده و بعد هم این‌شاءالله خواهند بود. امیدوار است با دستگیری جناب سپهسالار اعظم این غلام هم از هر بابت خاطر همایونی را از خدمات خود راضی و خرسند نماید. بحمدالله قبل از ورود اردوی حشمت‌الدوله فتح و فیروزی خاطر مبارک را مسرور نموده.

غلام جان‌نثار: مظفرالدین

جناب سپهسالار اعظم! دیروز و دیشب که شما را به تلگرافخانه خواستیم، گفتگوها کردید و جواب آخری شما را معتمدالملک به عرض رسانید. جواب‌ها و فرمایشاتی که به مناسبت مقدمات معروضه شما از طرف ما صادر شد، همه از روی عجله و بی‌فرستی و خاطرماندگی بود. اردوهای متعدد در حرکت سختی زمستان در پیش احتمال کمی و فقدان آذوقه در نظر نقص و اشکال مهمات و ملزومات مسلم و محقق و ضرورت عجله و شتاب در رفع غایله آدمی را آزرده و کج‌خلق می‌کند. هر چه دیروز عرض کردید و پیش‌تر عرض کرده بودید، همه صحیح بود و هیچ یک برای ما مجهول و غیرمعلوم نیست. مشکلات زیاد، اسباب پراکنده، و به این جهت حواس غیرمجموع است و به این ملاحظات مأموریت مثل شما نوکر بزرگ و کافی را لازم دیدیم که شخص شما مشکلات را سهل و کارها را آسان کند؛ و اگر این مقصود نبود، آذربایجان را به حالت سابقه ابقاع

می‌کردیم. با نبودن راه‌آهن و وسایل سهل آن قدر که ممکن شد، از حرکت دادن قشون و رسانیدن لوازم و مهمات و تسهیل کار مضایقه نشد. شما هم در مدت قلیل که به آنجا رسیدید، فی‌الحقیقه فوق قدرت خود اهتمام کردید. سوار و جمعیت فراهم کردید، اردوها و مأمورین را تقویت نمودید، و از فضل خدا کار هم به خوبی پیش رفت. حالا مختصر ملبوس و مهمات فوجی از اینجا رسانیدن چون مدتی طول می‌کشید، فرمایش شد آنجا تهیه شود، برای مساعده و تقاوی دهات غارت شده مراغه و آن سمت‌ها اقدامات و صوابدید خود شما را کافی دانستیم و غیر این‌ها از حد امکان خارج بود و هر چه حکم و اقدام دیگر می‌شد به کار آن جا نمی‌آمد. خود شما از همه بهتر اطلاع دارید که امروز جز همین که شد و این احکام که می‌شود، نه فرصتی هست و نه به اقدامی که نافع و مفید باشد، دسترس داریم. شما باید با تقویت و توجه دولت کار را راه انداخته، از پیش بردارید و إن شاء الله تعالی اسباب کار به طوری که محل اطمینان آینده باشد، در کمال استحکام فراهم آید. باز حاضریم که هرچه را امروز لازم می‌دانید و ممکن باشد به وقت و موقع به شما برسد، به زودی انجام داده، شما را از هیچ جهت معطل نگذاریم. بدیهی است نوکری را که به خدمتی مأمور می‌کنیم تا همه جا حمایت و تقویت از او داریم که کار و خدمت را از پیش ببرد.

این نوع حوادث اتفاقی است و آدم عاقل و کافی نباید در این مقامات متزلزل و پریشان خاطر شود. یقین در تواریخ خوانده‌اید که مکرر از این وقایع در همه جا اتفاق افتاده و به پامردی کارگزاران دولت رفع غایله شده است. این امر نقلی نداشت و ندارد و قرارهای مالی و آتیه آن را باید محکم و مضبوط گذاشت که بعد از این حواس اولیای دولت آسوده باشد.

حالا بحمدالله خبر رسید که اعتمادالسلطنه به ساوجبلاغ رسید. آقایان و رؤسای متمرّد به جای خود نشستند. اردوی حشمت‌الدوله هم از تیکان‌تپه حرکت کرده، در حکم این است که به ساوجبلاغ رسیده باشد و در حقیقت قوای دولتی به یکدیگر ملحق و این اردوها هم زور شدند. وقت انجام کارهاست و باید شما خود زودتر برسید و فرصت

را از دست ندهید. دستورالعمل شما اگر چه مکرر فرمایش شده و اطلاعات خود شما از هر نوع دستورالعمل مستغنی است، چون پس فردا می‌روید و این‌شاءالله عاجلاً به موقع کار می‌رسید، مجدداً چند فقره تکلیف اصلی شما را توضیح می‌کنیم:

اولاً به کار داشتن این قشون مأمور کردن ریشه این فساد و نمودن شوکت و اقتدار دولت در موقع سرحد و در نظر عشایر و اکراد است که خیلی به نظم و با شوکت حرکت داده، این قدرت را در این موقع به خوبی و به طورهای لازم استعمال نمایید.

ثانیاً با اهالی آن نواحی که در این فتنه و خیال بودند، از روی کمال حکمت رفتار کرده، نیش و نوش به کار برید، نه کجا پاداش عمل آن‌ها را سهل بنمایید و از مکافات عمل غافل بنشینند، نه چندان سخت و بی‌اغماض باشید که راه چاره به خود مسدود ببینند. در میان بیم و امید، مهر و کین، نیش و نوش، با آن‌ها رفتار نمایید. قدر خدمت و مجازات خلاف هر دو را به چشم معاینه کنند و طبعاً به خدمتگزاری بگردند.

ثالثاً تعیین اشرار و متمردین که میر قلیچ شیخ و پسرش شده، در این هنگامه مایه آن همه بی‌رحمی‌ها و جسارت‌ها شده بودند که یکان یکان باید دستگیر شده، سرشان بریده و اجسادشان عبرتاً للناظرین به دار برود و این اقدام دولت، غارت‌زده‌های مراغه و میان‌دوآب را قدری تشقی و تسلی بدهد و سایرین ببینند که جزای این رفتارهای وحشیانه چیست؟

رابعاً قرار تقاوی و مساعده دهات خراب مراغه و میان‌دوآب و ارومی و غیره است که هر طور صلاح دانید موافق قاعده بدهید، رعیت را آسوده کنید. از قراجه‌داغ و مرند و جاهای دیگر که سمت و نزدیک باشد، قرار حمل و ایصال بذر و تقاوی بدهید. حتی از دیوان هم کرایه داده شود ضرر ندارد. طوری باشد که به قدر امکان از لوازم آسودگی رعیت خودداری نشده باشد.

خامساً سیورسات قشون و مخارج قشونی است. در ساوجبلاغ البته به قدر کفایت غله هست. چه ساوجبلاغ، چه دهات ستنی‌نشین ارومی و خوی و سلماس باید سیورسات اردو را بی‌عذر بدهند و منتهای رعایت از آن‌ها همین قدر است که سند مالیاتی از بابت

امساله و سند آتیه داده می‌شود و این نکته را درست ملتفت باشید که مصارف قشون در مملکت خاصه در وقت ضرورت به هر خرج مقدّم است، در چنین موقعی نباید ملاحظه تیول یا مواجب و مقرّری و وجه مستمری بشود و بعضی مصارف ولایتی را اسم ببرند. از نقد و جنس هر چه در ولایات این سمت آذربایجان هست، وقف مایحتاج قشون است. اگر چیزی به جا ماند، به دیگران می‌رسد، و آلا وفا به جان و مال و عرض و ناموس رعیت به همه چیز مقدّم و خرج قشون از همه چیز واجب‌تر است. سایر مصارف قضا دارد و شما می‌توانید به ارباب تیول و مقرّری و مستمری این ولایات سند بدهید که عوض حقوق آن‌ها را دولت از محل دیگر خواهد پرداخت. طوری قرار بدهید که قشون مأمور در حرکت و سکون از هیچ جهت معطلی نکشد.

سادساً قرارداد حکومت ولایات سرحدی است که به اقتضای وقت و مناسبات حال همه را از خوی و سلماس و ارومی و ساوجبلاغ مگری یک حکومت مستقله قرار می‌دهید یا در هر محل یک حاکم معتبر مقرر می‌دارید. موقوف به دقت ملاحظه و صوابدید شماست. حکام هم باید از اشخاصی منتخب و معین شوند که محل همه قسم اعتماد و اطمینان باشند و مثل لطفعلی خان سفیه به یک حرکت احمقانه این طور مایه زحمت دولت نشوند. باید طوری قرار این کار را بدهید که حقیقت دولت بتواند از نظم آتیه مطمئن بشود.

سابعاً قرار ساخلوی مرکور است که از فوج و سوار و توپخانه باید خیلی مضبوط و محکم شود و رئیس مستحفظین آدم باهوش کافی باشد و بتوان به شخص او اعتماد کرد و آن دهاتی که به تیول شیخ از عهد شاه مرحوم داده بودند، تماماً باید برگردد و جزو حکومت ارومیه بشود. به هیچ وجه به این اشخاص تیول در آتیه نباید داده شود.

ثامناً در مقاولات و قرارداهای آتیه سرحدی است که به موجب تلگرام اخیر معین‌الملک از باب عالی سامح پاشا مشیر اردوی وان را مأموریت داده‌اند و به صوب سرحد حرکت کرده است و از این طرف که شما سپهسالار و رئیس قشون هستید و اختیارات تامّه دارید، باید با او وارد گفتگو شده، حقیقه کار را به صورت حتمی و قطعی

بیاورید و این موقع را برای رفع حرف‌های سابق و لاحق غنیمت بشمرید. عثمانی‌ها را می‌شناسید که پشت گوش فراخ دارند و به اهمال مایلند. شما نگذارید دقیقه‌ای مسامحه بشود و حرف آن‌ها بفهمید، حرف ما را بگویید، اشرار هر کی شکاک و مامش و بلباس و غیره که از این طرف و آن طرف مایهٔ زحمتند، به این طرف آمده باشند، حتماً بگیرید آن سمت بروند، آن‌ها حکماً دستگیر کنند و عرصهٔ سرحد را از این اشخاص پاک نمایید. و هر چه از این اشرار به دست آمد، در همان اردوی دولتی سر ببرید، صلب کنید. دیگران بفهمند خلاف و شرارت چه نتیجه دارد و برای بعد از این آن وفاق و اتحادی که در میان مأمورین سرحدی جانبین مطلوب است، ایجاد شود، به دستگیری یکدیگر نگذارند فتنه و غایله‌ای بعد از این به میان بیاید.

شیخ و اولاد و اعوان او اگر إن شاء الله تعالی بی‌منت غیر در خاک خودمان به دست آمدند که باید سرش را ببرند و جسدش را به دار بکشند و دنیا از وجودشان پاک شود. اگر خدا نخواست به دست نیامدند، به طرف عثمانی گذشت، مأمورین عثمانی ملزم هستند که بگیرند و اگر به صلب و قتل آن‌ها تن ندادند، کمتر اقدامی که فرض آن‌ها است، تبعید و نفی آن‌ها به محل خیلی دور مثل روس و غیره است که مادام‌الحيات روی گرد و گردستان نبینند و این مطلب را شما باید با سامح پاشا قطع و فصل نموده، وعده‌های صریح اولیای دولت عثمانی و شخص سلطان را به اجرا بیاورید و طوری سرحد را از غلّ و غش و فساد و مغلطهٔ حالیه و مآلیه تطهیر نمایید که سالهای دراز از این امر آسوده باشیم و نوشته و سند دولتی بدهید و بگیرید برای آتیه.

تاسعاً مواد فتنه را که حمزه آقا و خوانین زرزااست، می‌دانید از سیاست آن‌ها نمی‌توان صرف نظر کرد؛ خاصه، حمزه آقا که منشأ و مصدر این فساد بود. إن شاء الله در این سمت دستگیر شد، چه بهتر؛ اگر احیاناً به آن سمت برود، حکماً باید مطالبه بکنید و با زنجیر به اردو آورده، در پیش روی همه به دار بزنید و از ذره‌ای سیاست و عقوبت آن‌ها نگذرید که همه این‌ها ریشهٔ عیب و مرض سرحدند و ابقای آن‌ها باعث بقای بی‌نظمی سرحد می‌شود. واجب است که این‌ها یک نفرشان زنده نماند، به خصوص حمزه آقا و کسان او.

عاشراً اگر مناسب افتد خود شما به سمت لاهیجان بروید. قلعه آن جا را ببینید. واگنر و مهندسین اتریشی با اردو هستند. نقطه مناسبی برای ساختن قلعه دولتی و حفظ و تعمیرات این قلعه حالیه معین نمایید. همچنین در محاذات ارومیه قریب به سرحد ساختن یک قطعه نظامی ضرور است که دو فوج و پانصد سوار و شش عراده توپ در آن جا بگنجد. موقع این اردو و خرج آن و لوازم بنای آن را معلوم کرده، به عرض برسانید و نقشه و برآورد خرجش به زودی به عرض برسد. موقع، محکم و مناسب قلعه باید باشد.

سایر فرمایشات همانها است که در احکام کتبی و تلگرافی مقرر شده است و اطلاع حاصل کرده‌اید. نکات دیگر کار را هم خود شما که نزدیک به کار و حاضران مملکت هستید، ملتفت هستید. احتیاج تکرار نیست. إن شاء الله زود می‌روید و به زودی و خوبی کارها را انجام می‌دهید. در معاودت و فراغت از این کارها همین دست‌خط تلگرافی ما سند شما خواهد بود که استدعای شما را در حق خودتان هر چه باشد مقبول و تأیید بداریم و در رجوع خدمت مجبور نباشید. مرحمت ما را نسبت به خود می‌دانید. البته به اقتضای این مرحمت قلبی راحت و رضای شما به همه طور منظور خواهیم داشت. مطمئن و آسوده باشید و به هر چه میل شما باشد، حکم خواهد شد.

به خاک پای جواهر آسای اقدس همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط مبارک تلگرافی که در حقیقت دستورالعملی جامع‌تر و بهتر از آن چه مرقوم شده بود، به تصور نمی‌آید. خداوند جان این غلام را هر آنی هزار مرتبه به تصدق رأفت و مرحمت چنین ولی نعمت تاجداری نماید که اگر به جهات خارجه در یک تلگراف قدری اظهار اغبرار می‌فرمایند فوراً در تلگراف دیگر این قسم اظهار مرحمت و رأفت و التفات می‌فرمایند. حالا چگونه ممکن است که در راه چنین ولی نعمت همایونی بی‌اختیار نثار مال و جان نکرد و إن شاء الله امیدوارم به خدمات و فعلیات در خاک پای انور اقدس اعلی ثابت نمایم که قدر

و قیمت این نوع مراحم ملوکانه را می‌دانم و بی‌جهت مورد این قسم مرحمت‌ها نشده‌ام و آن چه در باب وسایل تهیه‌ی اسباب شرف ترقیم یافته است، بعضی ممکن‌الاجراء و پاره‌ای ممتنع‌الاجراء است. مثل ارباب نعمت و صاحبان مستمری همه وجوهاتش را حواله‌ی قباله نموده، صاحب تیول محصول خود را برداشته یا فروخته یا حمل به شهر کرده است. دست به این کار زدن حالا که آخر پائیز است، به جز وحشت و اضطراب و فریاد عامه ثمر دیگر نخواهد داشت. عجالتاً فدوی متوکل علی الله و متوسطاً به بخت بلند همایونی - روحنا فداه - می‌روم یک مبلغی تنخواه حاضر نموده با خود می‌برم و یک مبلغ دیگر هم گفته‌ام تهیه نموده، از دنبال بفرستند و این مبلغ‌ها دخلی به تنخواه دیوان ندارد. خود حاضر نموده‌ام. قدری عبا‌ی گردی با خود می‌برم و قدری هم نیم‌تنه‌ی کولی تهیه نموده‌ام که از دنبال باید فرستاده شود و بیاورند. عجالتاً این تهیه‌ها شده است تا خودم به اردوها رسیده به رأی‌العین امورات آن جا را ملاحظه نمایم. آن وقت اگر چیزی باید عرض کرد و از رکاب مبارک استدعا نمود، از آن جا عرض خواهم نمود.

در سایر فقرات سرحدی و معامله با اکراد و عشایر داخله و مخبره با سامح پاشا به همان طور که مقرر رفته است، معمول خواهم داشت. از بابت ملبوس به حاجی علیقلی خان و دستورالعمل لازمه داده‌ام که هر قدر ممکن باشد دوخته و حاضر نموده برساند. تنخواه هم اگر لازم شود گرفته به جناب امین‌السلطان حواله نماید. باید از جانب سنی‌الجوانب همایونی - روحنا فداه - هم به حضرت ولیعهد تأکید شود که مواظبت بفرمایند و ملبوس را زود برسانند. حالا که فدوی خانه‌زاد رفت، استدعا می‌نماید که خاطر مبارکتان را از هر بابت آسوده بفرمایید که این‌شاءالله آن چه در قوه دارم، از بابت تحصیل رضای خاطر مبارک ملاً و جاناً مضایقه نخواهم کرد و این‌شاءالله جمیع امورات را به رونق و منظور همایونی صورت انجام خواهم داد. مرقوم شده است که همین دست‌خط مبارک را سند خود قرار بدهم که بعد از اتمام و انجام این غایله هر عرضی و استدعایی که در باب آسودگی و راحتی خود نمایم به درجه‌ی اجابت مقرون خواهد شد. مواعید لفظی و شفاهی شاهانه - روحنا فداه - الحمدلله هرگز تخلف نکرده است، تا چه

رسد به دست خط مبارک، و به این صراحت باز عرض می‌نمایم که خداوند جانم و مالم را به تصدق خاک پای مبارک نماید، آمین. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۸ ذی‌حجه

طهران به تبریز

خدمت جناب مستطاب اجل سپهسالار اعظم - دام اقباله:

تلگرافی از معین‌الملک در جواب تلگراف‌های درباری رسید که حسب‌الامر الاقدس عین عبارت را برای اطلاع جناب‌عالی تلگراف می‌کنم: سامح پاشا سردار قشون سرحد مأمور مخابره با سردار ما شد. با وجود اطمینان دادن باب عالی تقریرات نوشته در صورت عدم جلب شیخ متمرّد و امداد اکراد عثمانی مسئولیت به باب عالی گذاشتم، با سفرای واسطه مذاکره کردم، طلب اطمینان خواهند کرد. دیگر اعتماد به اطمینان آن‌ها ننموده، کار را محکم باید گرفت. اسلحه اکراد جدید و ممکن است با کثرت عدد مقابله لازم است. اخبارات آن جا اختلاف دارند. بی‌خبر بودن سفارت بدنما و مضرّ است. فرستادن اخبار اولیای دولت لازم است. با سلطان هنوز ملاقات نشده است. نتیجه بعد عرض خواهد شد. تا این جا تلگراف اسلامبول بود. وصول آن را جناب عالی با جواب‌های دیگر تلگراف فرمایند.

وزیر دول خارجه - ۸ [ذی‌حجه]

طهران به تبریز

حضور حضرت مستطاب اشرف سپهسالار اعظم - دام اقباله:

امر و مقررّ فرمودند که دیشب به توسط جناب معتمد‌الملک به عرض رسانیده‌اند که اسب شیخ گلوله خورد و پسر شیخ زخم کاری دارد؛ ولی شرح این مسئله را معلوم نداشته‌اند که موقع جنگ و محاصره شیخ در کجا بوده است؟ مگر خود شیخ داخل جنگ است؟ و پسر او کدام یکی است؟ جمعیت آن‌ها چه قدر است؟ در کدام نقطه این امر اتفاق افتاده؟ در نوشتجات اقبال‌الدوله یا تیمور پاشا خان یا دیگران هر چه نوشته‌اند،

چرا مفصل به عرض نرسیده است؟ اردوی دولت در کجاست؟ اقبال‌الدوله و تیمور پاشا خان معاً جنگ کرده‌اند یا به انفراد؟ و در نقاط مختلف هستند؟ پس از خبر بیست و ششم ذی‌قعدة تا دیشب از این طرف خبری عرض نشده است و خبر دیشب هم خیلی است که پس از این انتظار، خوب است مفصلاً خبرها به عرض برسد.

علیقلی - ۹ [ذی‌حجه]

جواب:

جناب مخیرالدوله! در شرف حرکت بودم که از تلگرافخانه اخبار به توقف و اصغای اوامر همایونی - روحنا فداه - نمودند. توقف کردم، تلگراف شما رسید. دیشب که در تلگرافخانه بودم و با معتمدالملک مخابره می‌کردم، نوشتجات اقبال‌الدوله رسید. از تیمور پاشا خان نوشته‌ قابلی نبود و خلاصه نوشتجات اقبال‌الدوله همان بود که با تلگراف شبانه به عرض خاک‌پای مبارک رسانیدم. خود شیخ حاضر است و جنگ می‌نماید. پسر شیخ که زخم منکر برداشته است، شیخ صدیق پسر بزرگ وی است، امروز صبح از خوی تلگراف طولانی از اقبال‌الدوله به عنوان شما رسیده است که من ملاحظه نمودم و جمیع تفصیل را آن جا درج نموده است. چیزی که در نوشتجات من بود و در تلگراف شما نیست، همان گلوله خوردن اسب شیخ است، و آلا هر دو تحریرات مثل هم است. امروز صبح زود جواب نوشتجات اقبال‌الدوله را به طوری که لازم بود، نوشته، فرستادم و به اعتمادالسلطنه هم نوشتم بعد از ورود اردوی حشمت‌الدوله به ساوجبلاغ بدون تأخیر عازم ارومیه شود و خودم هم الآن رفتم. مراتب را به عرض خاک‌پای مبارک برسانید.

حسین - ۹ [ذی‌حجه]

از خوی به طهران

خدمت جناب آقای مخیرالدوله:

تا حال احوالات را با تلگراف و قاصد تبریز رسانیده، امیدوار بود که همه به خاک‌پای همایونی عرض می‌شود. این که مرقوم داشته‌اید خدمت بنده از بی‌استحضاری مجهول

خواهد ماند، کار بنده از این‌ها گذشته، عمر به آخر رسید و همه جا خدمات به عکس نتیجه داد. بعد از این چه خواهد شد؟ اجمالاً احوالات ارومی و بنده این است. از اوّل اغتشاش شیخ که دو فوج افشار را در بیرون شهر اردو کرده، منتظر قورخانه و استعداد و تفنگ از تبریز شده، چهارم ذی‌قعدة شیخعلی خان سرتیپ با قورخانه و تفنگ به بنده رسیده، نهم به سمت مرکور روانه بود. خبر رسید هفت هزار قشون شیخ با شیخ محمد امین از سمت بردوست وارد قلعه اسمعیل آقا که خیلی سخت و اوّل جلگه و سه فرسخی شهر است، شده، فوج خوی را در شهر گذاشته، با فوج‌های افشار به جلو آن‌ها رفتیم. سه روز در آن جا اتصالاً از دو سمت جنگ بود. متجاوز از صد نفر از آن‌ها کشته شد و چند نفر از صاحب منصب و سرباز هم از این طرف، شب سیزدهم از شهر بعضی نوشتجات رسید. خود شیخ با چهارده هزار جمعیت از کوه سیر به سر شهر سرازیر شده، به توسط قونسول انگلیس و غیره با تهدیدات سخت از اهالی شهر تبعیت و تسلیم می‌خواهد و اهالی را مضطرب کرده، همان شب را مهلت گرفته‌اند شهر هم بی‌برج و حصار است و ثلث اهل شهر تسنن و یهود و غیره. مردم هم در فقرة میان‌دوآب وحشتی داشتند. نوشتجات محرمانه رسید. اگر تا غروب به شهر نیایی شهر رفته است. ملاحظه کرد اگر خدا نکرده به شهر داخل شود، ارومی سهل است باید از تبریز و آذربایجان مایوس شد. کار آن جا را ناتمام گذاشته، شبانه خود را رسانید. فی‌الحقیقه اگر آن شب نرسیده بود، شهر رفته بود. به جهت بودن ملل مختلفه و عدم برج و بارو از خود شهر مطمئن نبود. سه فوج افشار و خویی را به دور شهر که یک فرسخ متجاوز است، گذاشته، در اکثر جا ابدأ بنده نداشته، سنگر بسته، علما و اعیان و اهالی را یک‌دل نموده و جرأت داده، در کمال تعصب به مقام جان‌فشانی بر آمده و روسفیدی خودشان را در دولت به مال و جان ترجیح دادند. علما سلاح بسته به سنگرها درآمدند. شب شانزدهم یک ساعت به غروب مانده، از هر طرف قسمی هجوم به سر شهر آوردند که دیده نشده بود. چهار شبانه روز مفاصله امتداد این دعوا بود، بی این که کسی بخورد و بخوابد. گلوله از طرفین می‌بارید. از افراد در این چهار روز زیاد از پانصد نفر مردند. روز پنجم جمعیت

کثیر اکراد به باغ دلگشای خود بنده که در بیرون شهر دم دروازه که خود بنده واقع بود و تعریف آن مکرر در خاک‌پای همایون گذشته، داخل شده، بالای عمارت‌ها را سنگر بسته، گلوله باران به سر توپ و سنگر و شهر کردند. به همه [جا] سرکوب بود. ملاحظه کردم کم مانده که سرباز و توپچی از سنگر پا شوند. توپ‌ها را به عمارت بسته خراب کردم. سرباز به باغ ریخته، قریب پنجاه نفر کشته، چند بیدق آوردند. باقی به اردوی خود فرار کردند. بعد از آن از گرفتن شهر مأیوس شده، بنا را به غارت اطراف گذاشته، یک کرور به خود و رعیت بنده خسارت رسیده، ارومی را از این قیاس کنید؛ و شب‌ها تا برآمدن ماه باز آمده دعوا می‌کردند، تا این که شب بیست و پنجم و شب بیست و ششم سخت دعوا کرده، از کسانش خیلی کشته شده، چهار ساعت از شب بیست و ششم گذشته، دعوا ساکت شد. صبح دیدم که شب حوالی شهر متفرق شده، به قلعه اسمعیل آقا که سه فرسخی شهر است، فرار نموده، از اقبال شاهنشاه -روحنا فداه- متجاوز از هزار و یکصد نفر آدمش تلف شد و از قشونش خیلی متفرق شدند. عیب کار این است دعوای این‌ها سوار می‌خواهد، سوار نداشتیم، و آلا خودش را به آسانی می‌گرفتم. دعوای اینها مثل ترکمان است. سوار در کار است. هر روز سوارش از یک طرف کوه زده می‌رود دهات را می‌چاپند، پیاده نمی‌رسد. روز بیست و ششم که از اینجا می‌روند، پانصد نفر سواره و پیاده‌شان به حوالی قزقلعه به چپاول رفته بوده‌اند. اردوی تیمور پاشا خان سرتیپ در آن جا شترهای اردو را دوانیده، آن‌ها هم تعاقب کرده‌اند. سوار از میان رفته و اهالی اردو به قدر یک صد و سی نفر از پیادگان گرفته و سر بریده‌اند. غالباً اهالی دهات خود ارومی بوده‌اند. در بیست و نهم تیمور پاشا خان هم وارد کنار شهر شده و شیخ در قلعه اسمعیل آقا سقتاق کرده، گویا از پسر خود که در ساوجبلاغ است، استمداد کرده است. امیدوار است که این خدمت بنده در خاک‌پای همایون جلوه کند. با این حالت شهر و حالت نوکر که ثلث آن اهل تسنن بوده و این ملعون عداوت را ملت‌تی کرده و مال و اهل و عیال نوکر و اهالی در دست دشمن بوده، این ثبات و خدمت بالاتر از خدمتی است که افشار در عهد سرکشی سالار کرده‌اند و اگر خدا نکرده امری در این جا واقع می‌شد،

جمع آذربایجان محل احتیاط بود. حالا داده‌ایم دیوارها و شکست‌های قلعه را تعمیر می‌کنند. از شهر خاطر جمع شده، به قلع مادهٔ او بپردازیم.

خدمت سرکار آقای امیرتومان و سرکار آقای آجودانباشی سلام فراوان و عرض اخلاص زیاد دارم. حالت افشار و خرابی ولایت شنبه شنیدنی نیست. از جمله وقایع روز بیست و هفتم از قشون شیخ قدری سوار به جهت صدمه زدن به اردوی تیمور پاشا خان به قریهٔ عسکرآباد، ملکی بنده، رسیده، بنای دعوا با اهالی آن جا می‌کند. از نه تا سه ساعت از روزها مانده دعوا می‌کنند. چون جمعیت آن‌ها زیاد بود، از مقرب‌الخاقان تیمور پاشا خان که اردوی ایشان نزدیک بوده، استمداد می‌کنند. ایشان هم در کمال جوانمردی توپ و سوار فوج برداشته، سه ساعت مانده به تیررس ده می‌رسند. یکی دو تیر توپ می‌اندازند، ولی صلاح را در جنگ ندیده، خودداری می‌نمایند. قشون شیخ غلبه کرده، یکصد و شصت و هفت نفر از مرد و زن می‌کشند و ده را آتش می‌زنند، به طریقی که نوشتنی نیست. این فقره اول بنای قتل بود. حالا بنا را به این طورها در بعضی جاها گذاشته‌اند. شیخ صدیق پسر بزرگ شیخ هم از عسکرآبادی‌ها زخم منکر برداشته.

امام‌قلی افشار - ۹ ذی‌حجه

دست خط مبارک:

ولیعهد برای ملبوس افواج مأمور که جناب سپهسالار اعظم موافق فرمایش ما باید عاجلاً تهیه نموده، به محل خود برساند، قرار داده‌اند حاجی علیقلی خان متصدی باشد. حالا که معزی‌الیه به اردو می‌رود باید شما مراقبت مخصوص کرده، محصل بگمارید، تأکید بکنید این ملبوس را هر چه زودتر تدارک نموده، سریعاً برای فوج گروس و افواج افشار و غیره برسانند. مخصوصاً شما را محصل قرار می‌دهیم که نگذارید دقیقه‌ای تأخیر شود.

شب ۹ ذی‌حجه]

جواب

به خاک پای اعلیٰ حضرت اقدس شهرباری - روحی و روح العالمین فداه:

دست‌خطی که به توسط تلگراف به سرافرازی این غلام بی‌مقدار شرف صدور یافته بود، زیارت نمود. سر مفاخرت به اوج سماوات سوده، این‌شاءالله تعالیٰ به نوعی که در دست‌خط مبارک مرقوم رفته اطاعت و خدمت خواهد کرد. این غلام همیشه از خداوند مسئلت می‌نماید که محل رجوع خدمت بشود که به خاک پای اقدس همایونی - روحنا فداه - معلوم بشود که این غلام نوکر بی‌قابلیت و بی‌کفایت نیست. جمیع لوازمات اردو را که باقی مانده است و باید بعد فرستاده بشود، این‌شاءالله همه را درست می‌نماید و می‌فرستد، ملاحظه می‌فرمایند، هنوز که قشون دارالخلافه وارد نشده است، قشونی که این غلام بی‌مقدار حرکت داده است، چه نوع حرکت می‌کنند و چند فتح تا به حال کرده‌اند، به خصوص حالا که جناب جلالت‌مآب اجلّ اکرم سپهسالار اعظم هم که می‌روند، یقین است که بهتر و خوب‌تر جان‌فشانی و جان‌نشاری خواهند کرد؛ چرا که خود جناب سپهسالار به طوری با شوق و دلخوشی می‌روند که حد ندارد، از جان و مال گذشته می‌بینم او را.

غلام بی‌مقدار جان‌نثار: مظفرالدین - ۱۰ [ذی‌حجه]

از تبریز:

روحی فداک! الحمد عمل ساوجبلاغ هم به طور دلخواه گذشت. روزنامه تلگرافی علی‌حده ننوشتیم. دیروز بعد از فرستادن روزنامه علما و سادات و اعیان ساوجبلاغ آمده، اظهار عجز و بندگی کرده، شب را در چادر بنده ماندند. صبح با نایب‌الحکومه حاجی صدرالدوله روانه ساوجبلاغ شدند. فردا هم خود حاجی صدرالدوله را با یک فوج سرباز و دو عرّاده توپ و سیصد سوار روانه خواهد کرد. حرکت اردو را از این جا به ملاحظات چند صلاح ندانست:

اولین که شیخ قدر به سمت اشنویه فرار کرده، خبر رسید قریب هزار نفر جمعیت

دارد. می‌خواهد به قراپاپاق و سلدوز تاخت بیندازد. پانصد سوار همراه حاجی رضا قلی خان و محمد حسین خان مأمور کرده و سواره و پیاده قراپاپاق را که اردو بودند، روانه نموده و میرزا محمد لشکرنویس را که قراپاپاق و مامش تمرّد از حرف او نداشتند، فرستاد که شاید بعون الله شیخ قادر و عبدالله خان و ابراهیم خان و غیره را گرفته بیاورند.

ثانیاً اگر اردو را یک جا حرکت می‌داد احتمال می‌رفت اهل اردو و جمعیتی که از مراغه و هشترود و غیره جمع شده‌اند دهات عرض راه سهل است، بلده ساوجبلاغ را هم تاخت نمایند و غارت کنند. هم سی هزار تومان مالیات دیوان سوخت می‌کرد، هم مال مردم که در این مدت غارت کرده برده‌اند از میان می‌رفت، هم تجار و کسبه از تجارت می‌افتاد. اردو را چند روز در این جا نگاه داشت. تفصیل را خدمت حضرت اجل اشرف سپهسالار اعظم ممدّ ظلّه - عرض کرده، یقین همان را تلگراف خواهند فرمود. دیگر از این مفصل‌تر مجال نشد. فردا باز وقایع را روزنامه خواهد کرد. زیاده زحمتی نیست.

اعتمادالسلطنه - شب ۱۰ [ذی‌حجه]

دست‌خط مبارک:

در جواب شرحی که اعتمادالسلطنه تلگراف کرده بود، از جانب سنی‌الجوانب همایون تلگراف شود: تلگراف شما متضمّن روزنامه اردو و صورت اقدامات خودتان ملحوظ افتاد. این که علما و اعیان ساوجبلاغ نزد شما آمدند و نسبت به آن‌ها تأمینات دادید، حاجی صدرالدوله را با جمعیت و استعداد روانه نموده، ملاحظه امر قراپاپاق و تآنی و تأمل خود برای امر شیخ قادر و سایر و حفظ هیجان و حرکت رعایای متفرقه غارت زده همه بالاطراف معلوم شد. تمام اقدامات شما موافق حزم و احتیاط و از روی کمال قاعده‌دانی بوده است و بیش از پیش به شخص شما و خدمات شما معتقد و مطمئن شدیم. البته با همین دقت و اهتمامات خدمت آن صفحات را انجام خواهید داد.

۱۰ [ذی‌حجه]

از تبریز

به خاک‌پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط تلگرافی همایونی امروز که روز عید است، در قریه خسروشاه مشرف و مباهی گردیده، بعد از عرض جواب به گوگان می‌روم و بدون تأخیر این‌شاءالله سه روز دیگر در ساوجبلاغ خواهم بود و اوامر ملوکانه - روحنا فداه - را کلمه به کلمه در موقع اجری خواهم گذارد. دیشب از اردوی حشمت‌الدوله قبل از فوت معزی‌الیه و از اردوی اعتمادالسلطنه هر دو نوشتجات رسید. حاکم صایین‌قلعه که به استقبال اردو رفته بوده است، از بی‌انتظامی اردوی مزبور و از تعدیاتی که از افواج به دهات صایین‌قلعه رسیده است، خیلی اظهار شکایت کرده و نوشته بود که اگر اکراد وارد شده بودند، بیشتر و علاوه‌تر از خسارتی که از اهل اردو به دهات رسید نمی‌رسانیدند؛ و همچنین از اردوی اعتمادالسلطنه هم از بابت تعدیات اهل اردو خوب ننوشته بودند؛ لهذا همان دیشب شروح مؤکد به اعتمادالسلطنه و وزیر فواید و حسام‌الدوله و نصیرالملک و عزیزالله خان نوشته، از این عدم انتظام اردو آن‌ها را ضرب زده و به نتیجه بدی که می‌تواند تولید شد، ملتفتشان نمودم و خودم هم خیلی زود خود را به اردوها رسانیده و این‌شاءالله از تصدق فرق مبارک اردو و عساکر را به حالت انتظام آورده و مراتب را فوراً به عرض خاک‌پای مبارک خواهم رسانید و اردوی حشمت‌الدوله دیروز که عرفه بوده است، از صایین‌قلعه حرکت می‌کرده‌اند. مقارن ورود غلام آنها هم وارد ساوجبلاغ خواهند شد. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد حسین - ۱۱ [ذی‌حجه]

از تبریز

به خاک‌پای اقدس شهر یاری - روحی و روح العالمین فداه:

حال که سه ساعت به غروب مانده است، از خوی تلگرافی از تیمور پاشا خان رسید. به جهت اطلاع به خاک‌پای مبارک بعینه عرض شد. این غلام بی‌مقدار در خدمتگزاری

الی حال فرو گذاشت نکرده و این شاءالله تعالی دقیقه‌ای غفلت نخواهد کرد. مستدعی است درباره تیمور پاشا خان و این غلام و سایر غلامان که در این خدمات با جدّ و جهد تمام سعی می‌کنیم، یک نوع امتیازی داده شود که باعث امیدواری این غلام گردد. خداوند جان ناقابل این غلام را تصدّق خاک پای مبارک نماید. همین صورت را هم به جهت اطلاع جناب سپهسالار اعظم خواهم فرستاد. در باب تهیه و تدارک هم که برای افواج فرستاده شود، این غلام را محصل فرموده‌اند تلگرافی به جناب معتمدالملک نموده، استدعا دارد مقرر فرمایند زودتر تنخواه برسانند که سرباز در بیابان لخت و بی‌چادر نمانند که خدای نخواستہ اسباب صدمه شود. امیدوارم به اقبال مبارک این غلام تهیه و اسباب داشته باشد. در هیچ کاری عاجز نماند؛ و در باب فرار کردن شیخ هم اگر چه این غلام آن چه لازم بود، به جناب سپهسالار اعظم سپرده‌ام که هرگاه به خاک خارج رفت، جواب و سؤال کند. آن جا هم مقرر فرمایند جناب وزیر امور خارجه ملتفت این فقره باشند.

غلام بی‌مقدار: مظفرالدین - ۱۳ [ذی‌حجه]

از خوی

به خاک پای مبارک اعلی حضرت قدر قدرت همایونی - روحنا و روح العالمین فداه:
 وقایع از روز ورود اردو به خاک ارومی و دعواها که در دور شهر با خود و اتباع شیخ عبیدالله شده است، روزنامه آن به حضور حضرت اشرف والا ولیعهد - روحی فداه - عرض و البته به خاک پای مبارک معروض داشته‌اند. امروز که نهم شهر ذی‌حجه الحرام است، به یاری خدوند عالم به اقبال بی‌زوال و بخت بلند شاهنشاه اعظم - روحنا و روح العالمین فداه - به این جمعیت قلیل جمعیت زیاد و استعداد کثیر شیخ را شکست فاحش داده شد و از این خدمت تشکر و افتخار به چاکران و خانه‌زادان دولت ابد مدّت حاصل آمد. کلّ طائفه افشار زنده و از سایه همایونی اهالی و رعایای ارومی آسوده شدند، تا برای سرافراز و سربلندی و افتخار در بین امثال و اقران مرحمت و التفات اولیای دولت در حقّ این خانه‌زاد و عموم اجزای اردوی گردون‌شکوه چه باشد. فردا که دهم است، پشت سر

شیخ اردو را حرکت می‌دهد تا اقبال دولت بی‌زوال او را در کجا به گیر آورده و آه مظلومان گرفته و سزا داده شود. این‌شاءالله تعالی به بخت بلند اعلی‌حضرت شاهنشاهی - روح العالمین فداه- کاری به سر خود و اتباع شیخ خواهد آورد تا انقراض عالم در داخله و خارجه به تاریخها نوشته شود و کاری که او در این صفحات کرده است، عرض تفصیل آن موجب تکدّر خاطر مبارک است. اگر خداوند یاری فرماید امیدوار است عوض این بی‌حسابی‌ها و ظلم‌ها را به طور خوب نموده و داغ دل مظلومان از شیخ و اتباع او گرفته شود؛ ولی مستدعی است این چاکر که پشت سر او می‌رود اگر به نقطه سرحدی رسیده و هیچ به خاک خارجه داخل شود و مأمورین عثمانلو ممانعت نکرده و تنبیه نمایند، تکلیف این چاکر در این صورت چیست؟ امر مبارک صادر شود. اقبال‌الدوله اگر توانست پشت سر فدوی حرکت خواهد کرد و آلا از سایه مبارک همایونی بحمدالله کمال تشکر برای این خانه‌زاد و عساکر منصوره اجزای این اردو حاصل است که محتاج به حمایت احدی نبوده و احتیاج به مدد کسی ندارند. خدمات شایان و جان‌نثاری‌های نمایان و جسارت‌های پُردلانه که در دعوای چندین روزه از خانه‌زادان دولت ظاهر شده است، بعد از این در خاک پای مبارک معلوم و اهالی شهر ارومی دیده و دانستند. اقبال بخت بلند دولت ابد مدت بود در این دعوای که گلوله تفنگ مارتین در صف جنگ مثل تگرگ می‌آید، آسیبی به جان‌نثار و خانه‌زادان دولت که بی‌محابا خود را به قلب قشون دشمن می‌زدند، وارد نیامد. بحمدالله سر گرفته و سر ندادند. سرهای مقتولین از راه کشتی روانه تبریز و به حضور حضرت اشرف والا -روحی فداه- فرستاده شد. شرط خدمت و جان‌نثاری تا حال به عمل آمده است تا برای سرافرازی و افتخار مرحمت ملوکانه در حق خانه‌زاد و اجزای عساکر منصوره چه باشد. واجب بود جسارت شد.

تیمور - ۱۳ [ذی‌حجه]

دست خط مبارک

جواب:

به ولیعهد تلگراف شود: عریضه تلگرافی شما را دیدم و عریضه تیمور پاشا خان را هم

دیدم. از فرار شیخ و اتباع او نوشته بود. استحضار حاصل شد، شیخ هر جا برود این شاءالله دستگیر خواهد شد. با دولت عثمانلو قرار داده شده است که از او حمایت نکند. خدمتی که شما کرده‌اید، البته در نظر هست. حقیقتاً این مدت خیلی خیلی زحمت کشیده‌اید. این شاءالله تلافی زحمت شما را با التفات‌های مخصوص خواهیم کرد. به تیمور پاشا هم تلگرافی شده است، بدهید به خوی بزنند. از آن جا یک نفر مأمور ببرد، هر جا تیمور پاشا هست به او بدهد که امیدوار باشد تلگرافی به شما به توسط معتمدالملک کرده بودیم که به سپهسالار برسانید. فقره گرفتن اسلحه از دست اکراد بود، هنوز رسید آن به عرض نرسیده است. به معتمدالملک تلگرافی در فقره تنخواه کرده بودید، جوابش را به مستوفی‌الممالک حکم شد، به شما می‌دهند.

۱۴ [ذی‌حجه]

دست خط مبارک:

به تیمور پاشا خان تلگراف بشود: عریضه تلگرافی شما را دیدم. از فرار کردن و شکست اکراد و خدمات خود و همراهان خود به تفصیل نوشته بود، اطلاع حاصل شد. بسیار مسرور شدیم و از خدمات تو که در این قلیل مدت انجام داده است، خیلی راضی شدیم. حقیقت خیلی با غیرت و دولتخواهی و رشادت حرکت کرده است و پدر شیخ و اتباعش را خوب از گور درآورده است، اما حیف شد او فرار کرد؛ و در فقره این شیخ با دولت عثمانلو قرار داده شده است که او پسرهایش را یا گرفته به این دولت بدهند، یا همه را گرفته زنجیر کرده ببرند در خاک خیلی دور دست عثمانلو حبس نمایند. سپهسالار که به سرحد می‌رسد، در این فقرات هر طور مصلحت بدانند، دستورالعمل خواهد داد. این شاءالله طوری می‌شد که به چنگ شماها می‌افتاد، بهتر بود. در ازای خدمات شما و همه همراهان شما که داخل خدمت بوده‌اند البته به اندازه هر یک التفات نمایان خواهد شد که باعث سرافرازی شماها باشد. این که شیخ و اتباع او را تعاقب کرده است، خیلی خوب کرده است.

۱۴ [ذی‌حجه]

به تبریز به توسط آقا خان سرهنگ

به خاک‌پای مبارک حضرت اسعد اعظم والا ولیعهد - روحی فداه:

معروض می‌دارد: دیروز وقتی که عریضه تلگرافی مبارک و سواد عریضه تیمور پاشا خان رسید، فدوی زیارت نمود، وقت غروب بود، فوراً به میدان توپخانه آمده، منتظر نزول اجلال همایونی از سواری بودم. یک ساعت از شب گذشته که تشریف فرما شدند، تلگراف‌ها را تقدیم خاک‌پای اقدس همایونی نمودم و به عرض شفاهی هم جسارت کردم. این جواب به دست خط اقدس مبارک - روح العالمین فداه - تلگراف شد. تلگراف تیمور پاشا خان را مقرر فرمودند ملاحظه فرموده، بعد به خوی ابلاغ و از آن جا به توسط مأمور تندروی که زود به او برسد، انقاد فرمایند.

فدوی: علیقلی - ۱۴ ذیحجه

طهرن به تبریز

حضور مبارک حضرت ارفع اشرف امجد والا ولیعهد دولت ابد مدّت - دامت شوکتہ:

بر حسب امر قدر قدرت اعلی حضرت اقدس همایونی شاهنشاهی - روحنا فداه - معروض می‌دارد: از قرار تلگرافی که امروز از معین‌الملک ایلچی کبیر دولت علیّه مقیم اسلامبول رسید، دولت علیّه عثمانی سامح پاشا را عزل و نافذ پاشا را به جای او منصوب کرده است. این معنی در نظر اقدس همایون مایه تأمل شد؛ چرا که دولت عثمانی قرار مخابره سردار عساکر این دولت علیّه را در باب مقدمه شیخ عبیدالله و اکراد و قراردادهای آینده نظم عدد و موافق اعلامی که چندی قبل به ایلچی کبیر این دولت کرده، محول یا سامح پاشا کرده بود. اگر نافذ پاشا در وان و حدود نزدیک آن جا باشد، برای سردار عساکر ما تفاوت ندارد؛ و اگر باید از اسلامبول حرکت کرده، به وان برسد، سبب معطلی و خسارت برای دولت و مأمورین دولت خواهد شد؛ و در صورتی که باید نافذ پاشا از اسلامبول بیاید، مأموریت به ایلچی کبیر داده شد که تنها در مخابره کار اکراد و حدود مأموریت سامح پاشا را که حاضر در سرحد است مطالبه و ابقا نماید. به

این چاکر هم امر و مقرر فرموده‌اند که در این جا با جناب فخری بیگ ایلچی کبیر آن دولت از همین قرار گفتگو و مطالبه مطلب مزبور را بکند.

عجالتاً تا وصول خبر ثانی از اسلامبول و اتمام مذاکره در این جا با ایلچی کبیر امر قَدَر قدرت همایون بر این علاقه گرفت که مراتب را به حضور مبارک حضرت ارفع والا عرضه دارد که از تبریز همین مراتب را به توسط چاپار مخصوص معجلاً برای اطلاع جناب مستطاب اشرف سپهسالار اعظم مرقوم و ارسال فرمایند که مطلع باشند تا در ثانی هر چه قرار داده شد مجدداً به واسطه تلگراف به عرض حضور مبارک برسد. چون امر فوری است لازم است امر فوری هم از جناب حضرت ارفع والا شرف صدور یابد.

وزیر دول خارجه - ۱۶ [ذی حجه]

طهران به تبریز

به حضور مبارک حضرت مستطاب ارفع اسعد والا ولیعهد - روحی فداه:

صورت اسامی افواج و سوار توپخانه و عدد چریک که در اردوی اعتمادالسلطنه، اقبال الدوله و تیمور پاشا به طرف اکراد رفته‌اند، برای عرض خاک‌پای مبارک - روحنا فداه - لازم شده است. مستدعی است که خدام حضرت اسعد والا اسامی افواج که هر فوجی چند نفر هستند و عدد توپچی و سوار را مرقوم دارند که از کدام تاریخ مأمور شده‌اند و همچنین فوج و سوار و توپخانه که با جناب مستطاب سپهسالار اعظم رفته‌اند، آن‌ها را هم مرقوم فرمایند و مستدعی است که خیلی زود تلگرافاً مرحمت فرمایند.

چاکر فدوی: یحیی - ۱۶ [ذی حجه]

از طهران به تبریز

به حضور مبارک حضرت مستطاب اسعد ارفع والا ولیعهد - روحی فداه:

قربان حضور مبارکت شوم! جناب مستطاب اجل اشرف سپهسالار اعظم از بناب عریضه تلگرافی به حضور مبارک اعلی حضرت شاهنشاهی - روحنا فداه - عرض کرده

بودند. جواب مرحمت فرمودند و مقرر رفت این غلام به عرض خدام آستان مبارک برساند که مقرر فرمایند آدم مخصوص برده برساند.

چاکر فدوی: یحیی - ۱۶ [ذی‌حجه]

از تبریز به طهران، به توسط معتمدالملک

به خاک‌پای مبارک جواهر آسای همایون شاهنشاهی - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط مبارک تلگرافی همایونی به عنوان معتمدالملک خطاب به حضرت ولیعهد که در حقیقت دستورالعمل این غلام خانه‌زاد در فقره گرفتن اسلحه اهل ساوجبلاغ بود، در روز چهارشنبه سیزدهم، در بناب زیارت نمودم و این‌شاءالله به همان قسم که امر قدر قدرت شرف صدور یافته است، اطاعت نموده، انجام خواهم داد. خیال خانه‌زاد این بود که شب چهاردهم را در بناب توقف نموده، به امورات آن جا و دهات مخروبه که می‌گفتند گردها سوزانیده‌اند، قراری از بابت نسق آتیه داده، روز چهاردهم به مراغه وارد شوم و یک شب هم به جهت کارهای مراغه توقف نموده عازم گردم. در بناب که بودم نوشتجات اعتمادالسلطنه و وزیر فواید رسید؛ اولاً معلوم شد که شیخ قادر و حمزه آقا متفقاً در یک جا نرفته‌اند. شیخ قادر به اشنویه رفته و آن جا را به جهت خود سقناق قرار داده و مستحکم کرده بوده است و حمزه آقا هم به میان ایل منکور رفته بوده است. اعتمادالسلطنه به قدر پانصد سوار از سوارهای زبده شاهسون اردبیل و مشکین منتخب نموده، به تعاقب شیخ قادر و تصرف اشنویه فرستاده بوده است. حاجی رضاقلی خان برادر حاجی صدرالدوله هم با آن سوارها بوده است. بحمدالله از تصدق خاک‌پای مبارک سنگرهای آن‌ها به زور یورش از آن‌ها گرفته و اشنویه را متصرف گردیده و پسر شیخ را تا نزدیک مرکور تعاقب نموده‌اند. چون تفصیل در کاغذی که حاجی رضاقلی خان به اعتمادالسلطنه نوشته و عیناً به واسطه تلگراف از عرض خاک‌پای مبارک خواهد گذشت، زیاده بر این جسارت نرفت؛ و ثانیاً اعتمادالسلطنه و وزیر فواید شرح مفصلی از بی‌نظمی و بی‌اعتدالی اردوی طهران

نوشته و کاغذی که خان باباخان حاکم صایین قلعه به وزیر فواید نوشته بود، عیناً فرستاده بودند. در اوّل ورود به خاک ساوجبلاغ هم نوشته‌اند که دهات فیض‌الله بیگ را کلاً به ضرب توپ خراب کرده و سوزانیده‌اند و در بناب جمعی از تبعه روس را دیدم به تبریز می‌رفتند و شکایت زیاده از حدّ از بی‌نظمی و بی‌اعتدالی اردوی اعتمادالسلطنه کرده و می‌گفتند قشون اردوی مشارالیه تا پریروز چهل و دو قطعه از دهات ساوجبلاغ را چاپیده و سوزانیده و خراب کرده‌اند که از آن جمله خیلی از دهات متعلق به تبعه روس بوده است. ملاحظه آن نوشتجات و شنیدن این اخبار زیاده از آن چه باید، اسباب ملالت و تأسف غلام خانه‌زاد گردید. توقّف شب را در بناب موقوف داشته و فوراً فوج و بُنه را به مراغه فرستادم و نوشتجات در کمال ضرب و تغیر به اعتمادالسلطنه و وزیر فواید از یک طرف و به حسام‌الدوله و نصرالملک و حسام‌الملک و عزیزالله خان از طرف دیگر، نوشته، فرستادم و ورود خودم را روز شنبه شانزدهم معین کرده، اخبار دادم و فوراً سوار شده، به مراغه آمدم. امورات این جا را به قدری که ممکن بود سر و صورت داده، الآن که صبح روز پنجشنبه چهاردهم است، از مراغه به قلی‌کندی می‌روم و إن شاء الله در ورود به ساوجبلاغ جمیع این بی‌نظمی‌ها را از تصدّق سر مبارک به زیر نظم و قاعده آورده و مبنای حرکت خودم را از روی فرمایشات و دستورالعمل‌های مکتوبی و تلگرافی همایونی قرار داده، فوراً مراتب را به عرض خاک‌پای مبارک خواهم رسانید. نوشتجاتی که با این عریضه تلگرافی عیناً به واسطه تلگراف به عرض آستان همایونی می‌رسد و نوشته اعتمادالسلطنه یک نوشته وزیر فواید، یک نوشته حاکم صایین قلعه به عنوان وزیر فواید، و یک نوشته حاجی رضاقلی خان از اشنوبه به عنوان اعتمادالسلطنه است. همین قدر عرض می‌نمایم به فضل خدا و توجه و مرحمت سایه خدا - روحنا فداه - همان که پای خانه‌زاد به ساوجبلاغ رسید و زمام اختیار اردوها را به دست گرفتم این مفاسد و معایب را إن شاء الله دو روزه رفع خواهم کرد. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۱۶ [ذی‌حجه]

کاغذ حاجی رضاقلی خان برادر حاجی صدرالدوله به اعتمادالسلطنه:

فدایت شوم! تفصیل مختصری از فتح شهر اشنویه عرض شده بود. الآن که دو ساعت از شب شنبه گذشته است، همه سواره و سرکرده‌ها مراجعت کرده‌ایم. تفصیل را عرض می‌کنیم: اولاً صبح که سوار یورش برد، به جهت قصبه چهار سنگر داشت. در شهر شیخ قادر دو نفر از قراپاپاق سر اول کشته شد، بعد بنده و بیوک خان با سرکرده‌ها یک دفعه یا علی کشیده، یورش بردیم، سنگر شهر را گذشته، با صد سواره و دویست پیاده‌ی مارتین‌انداز رو به کوه گذاشت. چند نفر از آقایان قراپاپاق با رحیم خان سرکرده، سیف‌الله خان، قربانعلی خان، محمدرقی خان، سردار نجفقلی خان که در حقیقت کمال رشادت را کرده، آن‌ها کوه را سنگر کرده، بسیار کوه سختی است. سوار اسب خودش را سنگر کرده، یورش برده، خلاصه به سر مبارک حضرت اسعد والا به قدر هزار تفنگ انداخته شد. چهار سنگر در کوه کرده همه را از دست آن‌ها گرفتیم. به قدر هفتاد نفر از سواره شیخ کشتیم. صد نفر هم از پیاده آن‌ها کشته شد. چهار نفر از سواره ما کشته شد. دو نفر آدم محمد ولی خان، یک نفر سوار رشید رحیم خان، یک نفر هم سلیم خان نوکر بنده بود. شش فرسنگ شیخ را تعاقب کردیم. خودش با مادیان سفید فرار کرد؛ اما خودش هم خوب جنگ کرد. قهرمان خان یک گلوله خوب نینداخت. کم مانده بود کشته بشود. خلاصه، تا نزدیک مرکور تعاقب کردیم. دیگر همه اسب‌ها از حالت رفته بود، مراجعت کرده بودیم، روی در بنه، سوار هم متفرق بود. یک دفعه دویست سوار بیرون که سابقاً به کمک شیخ ارومی رفته بودند، از ارومی مراجعت می‌کرد، برود خانه خودش لاهیجان. در بین راه به سوار و پیاده ما و قراپاپاق برمی‌خورد و چند نفر از پیاده قراپاپاق را کشتند. خبر به ما رسید. تا سوار برگشت به آن‌ها رسید، چهار نفر از آقایان قراپاپاق که اسم آن‌ها از قرار تفصیل است: حسین خان، اسمعیل آقای سفیر اردوی بناب، یکی پاشا آقا، یکی هم عبدالقادر بیگ. این چهار سوار جلوی این دویست سوار را نگاه داشته، مثل رستم جنگ کردند. به طوری که همه سرکرده‌های خودمان تصدیق کردند رشادت این قدر نمی‌شود که این چهار نفر سوار کردند، و آلا دویست نفر از ما

کشته می‌شد. اگر این‌ها جلوی سوار را نگاه نداشته بودند، دو نفر از ما باقی نمی‌ماند. تا سواره مراجعت کرد فرار کردند. خلاصه، الآن اشنویه بی‌صاحب است. البته خودتان بهتر می‌دانید، دو فوج دو توپ لازم است و آلا این سوار شهر را نمی‌تواند نگاه داری کند، یا تدارک چادر و قورخانه نماید، روانه کنید. به قدر چهار صد نفر از آن‌ها در جنگ امروز در چهار طرف شهر کشته شده است. به قدر صد تفنگ از آن‌ها گرفته‌اند، سی چهل اسیر آورده‌اند، الان مال آن‌ها هم در کوه است. قدری هم اسباب سواره آورده‌اند. با فراپایاق بنده همه را دوندگی کردم که خدا نکرده سر شکستگی نشود. الحمدلله از اقبال حضرت اسعد ولیعهد اجل اکرم و قلب پاک سرکار عالی هم چه فتحی نمود همچو دعوی‌ی نخواهد شد. حالا تکلیف نگاهداری شهر با خودمان است. تفصل همین است که عرض شد. تکلیف ما را هم معلوم کنید. خداوند رحم کرد یک گلوله به کلاه سیف الله خان خورده است، کم مانده است به سرش بخورد. سر چهار نفر از بزرگان آدم‌های مخصوص شیخ پیش سیف الله خان است. خلعت انعام نشان باید در حق همه مخصوص سیف الله خان مرحمت شود. زیاده عرضی نیست.

رضاقلی - ۱۶ [ذی‌حجه]

کاغذ جناب وزیر فواید است:

قربانت شوم! اخبار اتفاقیه و وقایع این اردو را در عریضجات دیگر به اتفاق امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه امیرتومان عرض کرده‌ایم و آن چه مخصوصاً در این عریضه عرض می‌شود، رسیدن اخبار متواتر و از کثرت بی‌نظمی و بی‌اعتدالی‌های فوق‌العاده اردوی دارالخلافه است. از خرابی و خسارت‌هایی که از عبور آن‌ها در خاک گروس نسبت به مردم واقع شده و محمد خان حاکم و دیگران تفصل‌ها نوشته‌اند، هر چه عرض نمایم کم است. تفصیل بی‌اعتدالی‌ها در خاک صابین قلعه را نیز چهار روز قبل به موجب نوشتجات مقرب‌الخاقان خان باباخان حاکم عرض کرده و عین کاغذ او را فرستاده‌ایم. البته به ملاحظه بندگان اشرف رسیده است. دیشب هم از خان باباخان با دو نفر آدمی که از

گروس فرستاده بودند، شرحی مبنی بر بقیه بی‌نظمی‌ها و بی‌اعتدالی‌های اردوی دارالخلافه در خاک صابین‌قلعه و مقدمه شروع بی‌نظمی در اول خاک ساوجبلاغ و نهب و غارت دهات فیض الله بیگ به کمترین رسید که ملفوف این عریضه ملاحظه خواهند فرمود و این دو نفر آدم خود کمترین که از ولایت آمده، به رأی‌العین دیده‌اند که تیکان‌تپه متعلق به فیض‌الله بیگ را که در برابر اردوی دولتی تمکین و تسلیم صرف بوده‌اند، به ضرب گلوله توپ و خمپاره، عالی‌ها سافل‌ها کرده‌اند و بالجمله از رسیدن این اخبار موخسه برای عامه مردم ساوجبلاغ که کمترین و امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه به هزار تهیه و تدبیر و لطایف‌الحیل سر آن‌ها را نگاه داشته‌ایم، به طوری وحشت و اضطراب به هم رسیده که مزید بر آن متصور نیست و بیم آن است که خدای نخواستہ این همه زحمت‌ها و این همه تدابیر به هدر رفته، یا دیاری در این ولایات نماند و یا از روی ناچاری و اضطراب که مال و جان خود را به این‌طورها در معرض تلف می‌بینند، یک مرتبه حرکتی از آن‌ها ظاهر شود که چاره و اصلاح آن دشوار باشد و از حالا که این اخبار موخسه متواتر به آن‌ها می‌رسد، حالتی دیگر در آن‌ها مشاهده می‌شود و همگی به فکر این افتاده‌اند که خانه و عیال خودشان را دیار به دیار ببرند. کمترین و اعتمادالسلطنه در عالم چاکری خودمان صلاح دولت و تکلیف چاکری را در تأمین این مردم و حفظ این ولایات دیدیم و به نمک اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی -روحنا فداء- که در حفظ نظم و ضبط عنان اجزای این اردو و ممانعت آن‌ها از دست‌اندازی به مال مردم این ولایات زحمتی کشیده و سعی و اهمّامی به کار برده‌ایم که مافوقش متصور نیست؛ و اما انتشار اخبار بی‌اعتدالی آن اردو نزدیک به آن است که همه این تدابیر را باطل و همه این زحمات و ملاحظات را ضایع نماید و این فقره مخصوصاً برای کمترین بیشتر محل ملاحظه شده است که از بعضی ملاحظات صرف نظر کرده، محض صلاح دولت فوج گروس را به ساخلوی و اقامت به ساوجبلاغ فرستادم و از آن می‌ترسم که خدای نخواستہ با این وصف‌ها مایه ندامت شود. لازم بود گزارش را عرض نمایم. زیاده جسارت است. امرکم العالی مطاع.

کاغذ:

فدایت شوم! الان که صبح جمعه است، در قریه قزلو هستم. عباس بیگ و فضل الله بیگ گماشتگان سرکار خان حاکم آمده، نوشتجات به جهت جناب جلالت مآب عالی دارند. لابد بنده هم با نهایت پریشانی و بی حالی به عرض این مختصر برمی آیم. آن چه کشتیم ز خجالت نتوان کرد درو تخمی از نو به کف آریم و بکاریم ز نو

تا کوک آقاج تفصیل را به عرض جناب عالی رسانیدم. از کوک آقاج منزل اردو سانجود بود. با حضرات قرارها دادیم امیرالامراء العظام حاجی حسام الدوله رئیس اردو شد. عمده الامراء العظام حسام الملک ناظم شده، حرکت کرده، بنده رفتم سانجود تهیه سیورسات به اندازه ای که در مقابل این افواج با نظم می آمدند، نان پخته حاضر بود. دو دسته سرباز [او] چندین صاحب منصب آمدند تا بعد از ظهر قدری نظم داشت. بعد از ظهر سیورسات خانه و انبار غله دیوان را خواستند. باری مجلسی آراسته که آیا از راه دهات فیض الله بیک باید رفت یا از راه صابین قلعه. تا چهار ساعتی مشورت با فرنگی و غیره شد. بنا شد از دهات فیض الله بیگ بروند. آدم بنده از نزد فیض الله بیک آمد که متقبل ده هزار تومان پیشکش می شود و چهار پسرش را گرو می دهد. باری، بنده را فرستادند که از او استمالت نمایم. او هم آمد نزدیک به فاصله دو هزار قدم با هم داشتیم. ملاحظه کرد دهات افشار را آتش زده، در کار غارت هستند. پیغام داد تو اگر می توانی برو دهات خودت را محافظت کن. بنده برگشتم به اردو. شش ده افشار را چاپیدند و آتش زدند. در دم رودخانه ساروق و قورقان که پنجاه قدم با دهات مگری فاصله دارد، منزل اردو را قرار داده بودم. به ورود رسیدن ده را چاپیدند و پس از آن سیورسات که از اطراف آمده بود، بنای چاپیدن گذاردند و سه نفر زن را آوردند آتش زدند. رفتم در میان آن جنجال خودی انداختم، مانع شدم. قدری کتک خورده، از میانه بیرون آمدم. دیدم که سرباز افتاده میان آدم های خودم، قدری هم خوانین تفنگچی و غیره همراه آورده بودند تا شش نفر از شیعه و سنی را کشتند. تحمل کرده، دیدم نزدیک است سرباز برگردد رو به خودم، به تاخت رفتم در میان صاحب منصبها گفتم:

ای بی‌غیرت‌ها این دشمن است، مقابل شما رعیت پادشاه را تمام کردند، کشتند، مزد خدمت‌های مرا دادند. باری، دیدم جای توقف برایم نمانده، آن چه هست و نیست بود از میان رفت. لابد همان قسم یک نفر از میان اردو خارج شده، چند نفر سوار افشار رسیدند. رفتم در میان کوه سه ده آن جا داشتم. باغ علیا، باغ سفلی، یکی دیگر آن‌ها را هم از اموال ومواشی شاهسون افشار چاپیده، یک دو نفر هم آن جا کشتند. نمی‌دانم چه عرض بکنم. خدمتی که به افشار کردم در حکومت خودم این بود که مردم از ترس شیخ و اکراد جمیع مایملک خود را به کوه‌ها برده بودند. حکم کردم برگشتند. حکماً اموال خود را آوردند به دست خود تسلیم قشون کردند. می‌توانم قسم بخورم این اموال مردم که رفت همه تقصیر شما است. با این نظم و قاعده که از خاک افشار عبور کردید، بیچاره کرده‌ها چنان پنداشتند که قشون همه به همین نظم و قاعده هستند. به این جهت مال مردم رفت و البته مسئول مردم اول این بنده هستم، و ثانیاً نظم جناب جلالت‌مآب. باری، تا به حال جز دو سه نفر از آدم‌های بنده پیدا شدند، دیگر کسی نیامده که بدانم از صندوق‌خانه و اموال شخصی خودم چه مانده. به سر خودتان، خجالت می‌کشم به حضور حضرت اسعد ارفع والا - روحنا فداه - چیزی عرض کنم. خدا شاهد است اگر قوه می‌داشتیم متحمل مال دیوان و ضرر رعیت می‌شدم. چه کنم که قوه ندارم؟ آن قدر که با قبض و برات هم گرفتند، بعضی قبض ندادند، بعضی هم که دادند قبض نایب یا آجودن به هیچ حسابی نمی‌آید. فرصت ردّ و بدل نشد. البته این شش هفت روز قیامت برای من گذشته است. از اردو از بیوک خان کاغذی رسید فرستادم ملاحظه فرمایید. او قدری همراه بنده آمد برگشت.

رستم - ۱۶ [ذی‌حجه]

کاغذ:

قربان حضور مبارکت شوم! بعد از فرار کردن شیخ قادر و اتباع او فدوی محض اطمینان اهل ولایت و خراب نشدن خانه و متفرق نشدن اهالی ساوجبلاغ و دهات و بلوکات ساخلو و حاکم ساوجبلاغ را با علما و سادات و اعیان ساوجبلاغ فرستاده، محض

این که مالیات دیوان و اموال منهوبه اهالی مراغه و بناب و بلوکات مراغه و هشتروند و قوری چای و چهاردولی و غیره وصول شود و اردو را از قراقلشلاق حرکت نداده، فرستاد گلابی آقا رفت با یزید آقا و اسمعیل آقا و رسول آقا و جمعی از آقایان را اطمینان داده، به اردو آورد. قادر آقا را فرستاده چند نفر از متعلقین خود را به اردو آورد. مردم را جمیعاً اطمینان داد که مشغول خدمت و رعیتی خود باشند. پانصد نفر سوار از اردو با خوانین و آقایان قراپایاق فرستاد و پسر شیخ را تعاقب کرده، به اشنویه برده، اشنویه را نیز بر هم زده، پسر شیخ و اتباع او را تا مرکور تعاقب کردند. عثمان آقای کورک و خضر آقای کورک را اطمینان داده، تعهد کردند حمزه آقا را تعاقب کرده، بگیرند و ایل او را چاپیده بر هم بزنند و همچنین به محمد آقای مامش نوشت که از سمت لاهیجان جلوی حمزه آقا و ایل منکور را بگیرند و ایل او را چاپیده، بر هم بزنند که نتوانند به خاک عثمانی فرار نمایند و راه فرار نداشته باشند. از دیروز وحشت عظیمی به حضرات ساوجبلاغی رو داده اهل و عیال خود را می‌گریزانند. از قرار مذکور از آن اردو خبر رسیده است که محض ورود به خاک ساوجبلاغ به هر ده می‌رسند به ضرب توپ خراب و هر چه آدم بدست می‌آورند به قتل می‌رسانند. گویا دهات فیض‌الله بیک و آقا پاشا برادرزاده قادر آقا و جمعی را به ضرب توپ خراب و آن چه آدم به دست آورده‌اند کشته و بعضی را سوزانیده‌اند. با وجودی که این دهات دور است و این طرف ساوجبلاغ است، همگی متوحش و مضطرب شده، بنای متفرق شدن و بردن اهل و عیال خود می‌باشند. با وجودی که این ولایات را در حقیقت این اردو فتح کرده و جنگ را با سی هزار نفر اهالی این اردو کرده‌اند و ده دوازده روز است که ساوجبلاغ مفتوح‌العنده این اردو است، فدوی خرابی ولایت و تفرقه رعیت را صلاح ندانسته، مردم را اطمینان داده، جمع‌آوری می‌نماید. اگر بنای آن اردو به آن طور باشد همه مردم فرار کرده، مجدداً به دور پسر شیخ جمع خواهند شد، یا به هلاکت خواهند افتاد. لازم بود مراتب را معروض دارد. هرطور مصلحت دانند صاحب اختیارند. امرکم الاشرف الاعلی مطاع.

کاغذ اعتماد السلطنه:

قربان حضور مبارکت شوم! حالا که چهار ساعت از شب سه شنبه دوازدهم ذی‌حجه الحرام می‌گذرد، اسدالله بیگ تفنگدار وارد، به زیارت احکام مطاعه کمال افتخار حاصل، و از مزده تشریف‌فرمایی موکب مسعود حضرت اجل اشرف امجد - روحی فداه - به حدی خوشحال و مسرور شد، مافوق آن متصوّر نیست. خداوند این‌شاءالله سایه مرحمت و عنایت حضرت اجل اشرف امجد را بر فرق این چاکر مستدام و برقرار دارد. به محمد وآله الاطهار در باب اطلاع از حالات ارومی مقرر شده بود سه چهار روز قبل کاغذی به خوانین قراپاپاق نوشته بودند که شیخ عبیدالله عقب نشسته، در قلعه اسمعیل آقا محصور است. جمعیتی هم که از طایفه پیران و مامش در پیش او افتاده بوده است که بعد از رفتن سواره که فدوی با سواره قراپاپاق تعاقب پسر شیخ فرستاده بودم، رفته، آن‌ها را از اشنویه متفرّق کرده، تا مرکور تعاقب کرده‌اند. روز بعد جمعیت پیران و مامش از پیش شیخ برگشته‌اند. کاغذی هم به آقاخان سرتیب اول نوشته، از او هم اغتشاش عمل شیخ و همراهان او مفهوم می‌شد. بعد کاغذی از عمده‌الامراء العظام اقبال الدوله رسید. آن هم خیلی تعریف و تمجید از خودشان نوشته بود. بعد از همه کاغذی عمده‌الامراء العظام تیمور پاشا به خوانین قراپاپاق نوشته بود، همان کاغذ را لفاً انقاد حضور مبارک داشت. بحمدالله کار شیخ و اتباع او خراب و تباه است. فدوی از این نوشتجات از عمل ارومی فی‌الجمله اطمینانی به هم رساند. از این طرف چون فرستادن ساخلوی ساوجبلاغ و امیرالامراء العظام حاجی صدرالدوله و انتظام کار او سه چهار روز طول کشید و از اردوی مرحوم حشمت‌الدوله هم به هیچ وجه خبری نرسید، با وجودی که نوشتجات متعدده نوشته‌ام، سوای کاغذ عمده‌الامراء العظام حسام‌الملک دیگر کاغذی نرسیده، احتیاط کردیم که مبدا قبل از رسیدن اردوی حشمت‌الدوله و انضباط کار حاجی صدرالدوله برویم خدا نخواستہ اغتشاش مجدّدی بشود. چند روز تأخیر انداختیم. هنوز هم از آن خبری نرسیده است. چنان چه آن اردو برسد، دیگر معطل نشده روانه اشنویه و مرکور و خانه شیخ می‌شویم. اگر آن اردو نرسد ناچار باید توقف کرد تا آن اردو

برسد. حالا که احکام مطاعه زیارت شد، معجلاً این سوارها را فرستاده، چنان چه مقرر شود معطل نشده، به آن سمت می‌رویم. حکم مبارک صادر شود و آلاً منتظر ورود آن اردو شدن لازم است. دیگر هرگاه حضرت اجل اشرف - روحی فداه - از بناب تشریف فرمای این اردو شوند، گویا بهتر باشد. هنوز معلوم نیست آن اردو در کجا است؟ چنان چه خداوند روزی کند، زیارت حضرت اجل اشرف را کرده به سمت اردو برویم، بسیار خوب است، و آلاً هر چه حکم فرمایند به جان مطیع و بنده است. امرکم الاشراف الاعلی مطاع.

اعتمادالسلطنه - ۱۶ [ذی‌حجه]

طهران به تبریز

خدمت جناب مستطاب اجل اشرف سپهسالار اعظم - زید شوکته العالی:

عریضه تلگرافی بندگان اجل اشرف که از منزل بناب در سیزدهم عرض کرده بودند، امروز که روز شنبه شانزدهم است، رسید و از لحاظ مبارک شاهنشاهی - روحنا فداه - گذشته، جواب به دست خط مبارک از این قرار شرف صدور یافته، عیناً تلگراف می‌شود:

«جناب سپهسالار اعظم از تفضیل ورود خودتان به بناب و مراغه و این که توقف خود را جایز ندیده، به سرعت به ساوجبلاغ به اردو رفته‌اید، بسیار خوب و لازم بود. معلوم است به محض ورود شما به اردوها این شاءالله تعالی آن طورها که دلخواه است منظم می‌شود. معلوم است اردویی که سردار و رئیس مرده باشد، قدری بی نظم می‌شود. در فقره براق چینی و گرفتن اسلحه از افراد ساوجبلاغ و سایر بلباس باید کوتاهی نشود. تمام اسلحه آن‌ها را باید گرفت. حتی یک خنجر هم نداشته باشند.

همه روزه اخبار اردوی خودتان و سرحدات را به عرض برسانید. در فقره بعضی امور سرحدی از تغییر سامح پاشا و نصب نافذ پاشا برای گفتگو با شما و غیره را وزیر خارجه تلگراف کرده است. البته به شما ولیعهد خواهد رساند که مطلع شوید».

تا این جا دست خط مبارک است. این شاءالله تعالی به سلامتی وارد مرکز شده‌اید.

بحمدالله تعالی که خدّام حضرت مستطاب اسعد والا ولیعهد -روحی فداه- نهایت مواظبت را در کارها دارند، این شاءالله فرمایشاتی و مقرّراتی که فرموده‌اند، به زودی صورت انجام داده، به عرض حضور مبارکشان می‌رسانم. یقین است که به اطلاع جناب مستطاب اجلّ اشرف خواهد رساند. با چاپاران هفته قبل عرایض مفصل عرض شده است. شب و روز گوش همه به رسیدن اخبارات از طرف بندگان اجلّ می‌باشم.

یحیی - ۱۶ [ذی‌حجه]

از تبریز

به جناب مخبرالدوله:

این روزنامه اردوی ساوجبلاغ است که بحمدالله تعالی از اقبال مصون از زوال، باز هم خبر فتح و نصرت تازه داشت. فوراً از قول این غلام به خاک پای جواهرآسای اقدس اعلا -روحنا فداه- عرضه دارید، زود جواب گرفته، بدهید که بفرستم به اردو.

ولیعهد

روزنامه وقایع اردو به تاریخ یازدهم شهر ذی‌حجه الحرام به توسط جناب جلالت‌مآب مخبرالدوله به عرض خاک پای همایونی برسد. تفصیل گذشتن عمل ساوجبلاغ را بعد از ورود به قریه قراقشلاق ده گلایی آقا و فرستادن نایب‌الحکومه از جانب حاجی صدرالدوله به ساوجبلاغ و اطمینان دادن به علما و سادات و اهالی ساوجبلاغ معروض داشت. روز نهم ذی‌حجه خود حاجی صدرالدوله را هم با توپ و فوج گروس، صد نفر سواره افشار صابین قلعه روانه ساوجبلاغ نمود و مشغول حکومت و جمع‌آوری تفرقه سکنه ساوجبلاغ است. این شاءالله تعالی مردم به زودی اطمینان حاصل نموده، به هر جا رفته‌اند، بر سر رعیتی خودشان عود خواهند کرد. پس از رسیدن به قریه قراقشلاق خبر رسید پسر شیخ و عبدالله خان و ابراهیم خان زرزا فراراً به اشنویه رفته‌اند. فدوی هم پانصد نفر سوار از شاهسون اردبیل و مشکین و یورتچی و چلبیانلو و قوجه‌بیگلو و حاجیلو و غیره همراه حاجی رضاقلی خان برادر حاجی صدرالدوله و قهرمان خان پسر فرضی خان و

سیف‌الله بیگ پسر نجفقلی بیگ یورتچی و رحیم خان چلبیانلو و رستم خان حاجی علیلو و سایر سرکردگان با دویست سیصد نفر سواره و پیاده قراپایاق به تعاقب پسر شیخ و عبدالله خان و ابراهیم خان فرساتد. آن‌ها هم رفته داخل اشنویه شده، مدتی با آن‌ها جنگ کرده، از اقبال بی‌زوال اعلی‌حضرت اقدس همایون شاهنشاه اسلامیان‌پناه -روح العالمین فدا- شکست داده و قریب دویست نفر از آن‌ها به درک فرستاده، تا حد مرکور تعاقب آن‌ها رفته، از آن جا برگشته، بعضی از دکاکین و خانه‌های اشنویه را که خالی بوده، غارت نموده‌اند و چون توپ و سرباز همراه نداشته‌اند، در دربند مابین اشنویه و قراپایاق که اردوگاه خودشان بوده، اقامت کرده‌اند و مراتب را به فدوی نوشته‌اند. از این طرف هم می‌خواست جمعیتی از سواره و پیاده به تعاقب حمزه آقای منکور بفرستد، چون دهات ولایت منکور کوهستان است و حرکت توپ ممکن نیست، سرباز و سوار نابلد هم احتمال دارد نتوانند از عهده گرفتن او و استیصال ایل منکور برآیند و گرفتاری و تمامی آن‌ها موقوف به اقدام مامش و کورک است؛ لهذا به هر تدبیر بود عثمان آقای کورک و محمد آقای مامش را وادار کرد و متعهد شده‌اند حمزه آقا و ایل منکور را مستأصل و تعاقب کنند و قرار داده‌اند جمعیت فرستادن را موقوف کرده، خود عثمان آقا و خضر آقای کورک از طرفی و محمد آقای مامش با جمعیت خودش از طرفی حمزه آقا و جمیع ایل منکور را نگذارند به خاک روم بروند و گرفتار و مستأصل نمایند. امیدوار است از قوت اقبال بی‌زوال اعلی‌حضرت صاحب‌قران -روح العالمین فدا- این‌شاءالله تعالی اسبابی فراهم آورد مخالفین دین و دولت بالتمام از این صفحات قلع و قمع شده، به وجه اکمل به سزای خودشان برسند. هر ساعت نوشتجات لازمه به عثمان آقا و خضر آقا و محمد آقا بنویسند و تأکیدات لازمه می‌کند که آن‌ها در استیصال و گرفتن حمزه آقا و ایل منکور تعجیل و اهتمام نمایند که به زودی خیر گرفتاری آن طایفه را به عرض خاک‌پای همایون برساند و به ملاحظه این که می‌آید از جانب اهالی اردو دست تعدی به مال اهالی ساوجبلاغ دراز شود و مالیات دیوان سوخت نشود و مردم به رفاه و آسودگی خیال مشغول کسب و رعیتی شوند، اردو را در همین قریه قراقشلاق ملکی گلابی آقا که سه فرسخی ساوجبلاغ است، توقف کرد و گلابی آقا را راضی نمود. اندک توجه مراجع

کامله اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی - روح العالمین فداه - تلافی هر نوع ضرر و خسارت‌ها را می‌کند؛ و در باب روانه کردن یک فوج به ساوجبلاغ متحیر بود، اگر از افواج آذربایجانی بفرستد به جهت شدت بغض و عداوت اکراد و اتراک که به هم رسیده است، ممکن نیست بدون فساد و اغتشاش با یکدیگر معاشرت کنند و هم زبان نیستند، و سرهنگان و صاحب منصبان افواج حاضر اردو به جهت جوانی و عدم تسلط و غرض شخصی شایستگی این مأموریت را ندارند. بالاخره به هر طور و هر تدبیر بود وزیر فواید را مجبور و ملجا کرد و به او حالی نمود به چندین جهت مصلحت دولت در این است. فوج گروس به ساوجبلاغ برود و او هم هر عذری آورد، جوابی شافی شنید. ناچار به قبول کردن و فرستادن فوج مزبور شده، روز نهم ذی‌حجه فوج گروس را با توپ و سوار همراه حاجی صدرالدوله به ساوجبلاغ فرستاد. الحمدلله والمنة از این جهت اطمینان کلی حاصل نموده، فردا هم که روز دوازدهم ذی‌حجه است، خیال دارد خود فدوی برای سرکشی به ساوجبلاغ رفته، شام مراجعت کند.

اعتمادالسلطنه - ۱۵ [ذی‌حجه]

دست‌خط مبارک:

جواب به ولیعهد: که الحمدلله اتصالاً اخبار خوب به حضور می‌فرستید، این‌شاءالله همیشه اخبار فتح و ظفر از شما به عرض خواهد رسید. جواب به اعتمادالسلطنه نوشتم، البته زود برسان. از سپهسالار چه خبر دارید؟ از اردوی بزرگ حشمت‌الدوله چه خبر دارید؟ تلگرافی که به سپهسالار در باب یراق‌چین اکراد کرده بودم نمی‌دانم فرستاده است یا نه؟

به اعتمادالسلطنه: اخباری که فرستاده بودید، ملاحظه شد. بحمدالله همه فتح و ظفر و پیشرفت امر است. با کمال عقل و درستی و کفایت حرکت کرده است، هزار آفرین. فرستادن وزیر فواید را با فوج گروس به ساوجبلاغ خیلی صحیح و به‌قاعده است. جنگی که در اشنویه سواره و پیاده کرده‌اند و اشرار را الی سرحد دوانده‌اند بسیار بسیار خوب شده است. غارتی هم که در اشنویه کرده‌اند، بسیار خوب است. ایل و طایفه زرزا بسیار

شربر هستند. تمام طایفه زرزا باید قتل و غارت بشوند. هنوز کم کرده‌اند آن‌ها را بالمره باید تمام نیست و نابود کرد. تدبیری که در گرفتن و استیصال ایل منکور و حمزه آقا کرده است، بسیار صحیح است؛ اما باید طوری به محمد آقا و عثمان آقا و خضر آقا سخت بگیرد که این خدمت را به انجام برسانند.

[۱۶ ذی‌حجه]

طهران به تبریز:

حضور مبارک حضرت اشرف مستطاب اسعد اعظم والا ولیعهد - دامت شوکته:

حساب‌الامر قدر قدرت اقدس همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - چیزی که از همه واجب‌تر است اطلاعات لازمه از اردوهای دولتی است. حالا هر ده روز یک خبر ناقص می‌رسد، مثل اخبار طرف ارومیه. گاهی از تیمورپاشاخان، گاهی از اقبال‌الدوله، و خیلی طول می‌کشد تا از ایشان یک خبر به تبریز می‌رسد و هیچ عیبی بدتر از این نمی‌شود که دولت از حالت قشون و اردوی خود تا این درجه بی‌خبر باشد. وقتی هم که اخبار می‌رسد ناقص است، تاریخ، وقت ندارد، موقع و مقام جنگ معلوم نیست در کدام نقطه است، رؤسای طرف قشون خصم اسمشان معلوم نیست، صاحب‌منصبان داخله هم معلوم نمی‌شود متفقاً جنگ می‌کنند یا اختلافی دارند، اردوی دولتی هیچ معلوم نیست که در این عرض مدت کجا هستند و چه می‌کنند، جناب اشرف مستطاب سپهسالار اعظم هیچ نوشته‌اند که تا کجا رفته و در چه کار هستند؟ این‌ها همه اسباب نگرانی و ملاحظات است. می‌فرمایند بندگان حضرت مستطاب اشرف والا - دامت شوکته - یک قرار درستی برای تحصیل اخبار و اطلاعات لازمه دولت بدهید که از این بی‌خبری فراغت حاصل گردد. اگر بر سبیل استمرار همه روزه به توسط قاصد و غیره اخبار را بفرستند، چه ضرر دارد. مگر راه‌ها مسدود است که عبور نمی‌شود؟

فدوی: علیقلی - ۱۶ [ذی‌حجه]

جواب:

جناب مخبرالدوله! تلگراف شما را ملاحظه کردم. در خصوص اخبار اردوها نوشته‌اید که به طور قاعده نمی‌رسد و اسم رؤسای قشون خصم معلوم نیست. حیرت دارم مگر شما تا حالا این تلگرافها را نخوانده‌اید. آن که اسم رؤسای خصم است، تا حالا کسی که طرف ساوجبلاغ بود، شیخ عبدالقادر پسر شیخ عبیدالله و حمزه آقا و جمعی از آقایان. حالا که آنها متفرق و منهدم شدند، طرف ارومیه هم یک اردو خود شیخ عبیدالله دارد و یک جمعیتی هم همراه شیخ صدیق پسر دیگرش بوده. از این طرف هم که معلوم است دعاها را هم من از روی اخبار تلگرافی می‌دهم و از روی نوشتجاتی که در جواب نوشتجات من می‌رسد می‌نویسم. خودم هم علی‌الاتصال آدم است که می‌فرستم و کسب استحضار می‌نمایم. الان پنج نفر تفنگدار من در عرض راه هستند چاپارخانه هم به طرف ساوجبلاغ بسته‌ام. جناب اجلّ سپهسالار اعظم هم امروز که شانزدهم است، از قرار نوشتجاتی که امروز رسید، وارد ساوجبلاغ باید شده باشند و تفصیلاتی هم که نوشته بودند با روزنامه اعتمادالسلطنه و سایر نوشتجات اهالی اردوی اعتمادالسلطنه تلگراف کرده، به حاجی محمود خان حاکم خوی هم ده مرتبه تلگراف کرده‌ام که علی‌الاتصال آدم بفرستد به اردوهای طرف ارومیه و خبر حاصل نموده بیاورند که به عرض خاک‌پای مبارک برسانم. این که نوشته‌اید مگر راهها مسدود است؟ بلی راههای طرف ارومیه حالا اغتشاش دارد. این طرف مراغه خوب است، ولی آن طرف مغشوش است. وقتی إن شاء الله ترتیب افتاد، خبر درست می‌رسد. من خیلی از شما نگران تر هستم. باید اول اخبار به من برسد، بعد به آنجا گفته شود. هیچ ساعتی نیست که انتظار خبر را نداشته باشم. خیلی تعجب دارم که این کار به این سختی را عجب سهل آن جا شمرده‌اند. والله بאלله بلای ناگهانی بود، خداوند تفضّل کرده است. خدوند طوری کند که به اقبال مبارک تا آخر به خیر بگذرد. شما حق دارید، این جا به من یکروز یک سال می‌گذرد. نمی‌دانم چرا جوابهای تلگرافی که تنخواه خواسته شده است، نمی‌رسد. جناب مخبرالدوله شما را به نمک مبارک قسم می‌دهد به عرض برسانید که زودتر قراری در باب این وجهی که

حاجی علیقلی خان خواسته است بدهند که می‌ترسم اردوها متفرق شوند. آن وقت بدنامی بار خواهد آمد. تیمور آقا تلگراف‌های مفصل کرده بود، از بابت بی‌آذوقگی و بی‌چادری. این طرف هم جناب سپهسالار معطل خواهند بود. از من عرض کردن است. ولیعهد - ۱۶ [ذی‌حجه]

از تبریز

جواب به جناب جلالت‌مآب اجلّ وزیر امور خارجه:

تلگرافی که در خصوص تغییر سامح پاشا کرده بودند، دیدم. حقیقت خیلی بد موقعی این کار شده است. جناب مستطاب اجلّ حالا به ساوجبلاغ رسیده‌اند و چند روز دیگر به ارومیه می‌روند و آن جا موقع جواب و سوال است. فوراً تلگراف را با چاپار مخصوص به جهت معزی‌الیه فرستادم به ساوجبلاغ، هر چه جواب رسید به شما اطلاع می‌دهم. ولیعهد - شب ۱۷ [ذی‌حجه]

از تبریز

به خاک‌پای جواهر آسای اقدس اعلی - روحنا فداه:

دست‌خط تلگرافی که به افتخار کمترین غلام سه چهار روز قبل شرف صدور یافته بود، زیارت کرده، چون در حقیقت دستورالعمل به جهت جناب اجلّ سپهسالار اعظم بود، فوراً شرحی هم خود این غلام به او نوشته، با آدم مخصوص روانه کرده، الان جوابی به این غلام نوشته، عریضه تلگرافی هم به خاک‌پای اقدس اعلی - روحنا فداه - عرض کرده که از لحاظ انور ملوکانه - روحنا فداه - خواهد گذشت. بحمدالله تعالی از اقبال مبارک فتح و ظفر است که از قشون نصرت‌اثر مبارک علی‌التوالی می‌رسد؛ ولی چیزی که خیلی مایه تأسّف است بی‌نظمی اردوی عراق است که می‌ترسم خدای نخواستہ اسباب زحمتی شود. اگر چه جناب اجلّ سپهسالار اعظم به این غلام اطمینان داده که به مجرد رسیدن منظم می‌نماید، امیدوار است که به محض ورود از قرار دستورالعمل که قبله عالم - روحنا فداه - مرحمت فرموده‌اند، همه امورات منظم شود. استدعایی که این

غلام دارد این است که مقرر شود تنخواه حواله حاجی علیقلی خان را زودتر به جناب معتمدالملک قرار آن را بدهند که تهیه اردو فرستاده شود. هوا سرد است، سرباز بی چادر و لباس زمستانی و بی جیره نمی‌توان زندگانی نماید.

کمترین غلام: مظفرالدین - ۱۶ [ذی‌حجه]

از تبریز به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: دیروز از مراغه به عریضه تلگرافی به خاک پای مبارک جسارت نموده، به تبریز فرستاده‌ام که عرضه دارند و وقایعات اردوی اعتمادالسلطنه و اردوی طهران در همان عریضه مفصلاً به عرض رسیده است. دیروز بعد از گذاشتن قرارهای لازمه به جهت نسق و زراعت دهات مخروبه از مراغه حرکت و به قریه ملک‌کندی که یکی از دهات مخروبه و محروقه است، رسیدم. نوشتجات اقبال‌الدوله به توسط قاصد مورخه یازدهم ذی‌حجه رسید. بعد از آن که شیخ قادر از ساوجبلاغ و اشنویه فراراً با چند سوار نزد شیخ رفته است و از خاک عثمانی هم خبر رسیده است که قشون دولت مشارالیها در حرکت است، توقف در اطراف ارومی را طاقت نیاورده، شیخ قادر را به مرکور فرستاده، خود فرارا به برادوست به میان طایفه شکاک فراراً التجا برده است. اقبال‌الدوله و تیمورپاشاخان در تهیه حرکت از دو سمت و استیلا بر او داشته‌اند؛ ولیکن اقبال‌الدوله کمال شکایت را از حرکات و عدم موافقت تیمور پاشا نوشته بود و درج کرده است که اهل شهر ارومیه و دهات طاقت اعمال شیخ را آورده مقاومت نمودند لیکن میترسم از دست تعدیات و بدرفتاری تیمورپاشا طاقت اعمال شیخ را آورده مقاومت نمودند؛ لیکن می‌ترسند از دست تعدیات و بدرفتاری تیمور پاشا طاقت نیاورده، شورش نمایند. جمیع نوشتجات واصله اقبال‌الدوله را نزد معتمدالملک فرستادم که از لحاظ انور همایون شاهنشاه - روحنا فداه - بگذراند. فوراً همان دیشب شروح مؤکده به اقبال‌الدوله و تیمورپاشاخان نوشته، با آدم مخصوص خودم فرستادم و هر دو را نصیحت نموده و ضرب ددم و نوشتم که تا پانزده روز دیگر من خود وارد ارومیه خواهم شد. اول تکلیف شما این

است کار که بحمدالله این جا رسیده است، باید دست به دست داده، متفقاً شیخ را با پسرهایش زنده یا مرده دستگیر نمایید و خودتان هم با یکدیگر برادرانه حرکت کنید که بعد از ورود من به ارومیه تحقیقات لازمه هر یک درباره آن دیگری اهانت یا قصوری نموده باشید، البته مورد مؤاخذه شدید خواهید شد. اعتقاد قاصر غلام این است که در ساوجبلاغ زیاده بر یک هفته معطل نشده، قرار کارهای ساوجبلاغ را داده، زودتر به ارومیه بروم؛ زیرا که اصل مسئله حال آن جا است و مخابراتی که باید با سامح پاشا بشود و از آن سر حد و از آن طرف باید معمول گردد، اخبارات اردوی طهران که به تواتر می‌رسد، خیلی بد است و لفظ بی‌انتظامی کفایت معنی حرکات آن‌ها را نمی‌تواند نمود؛ بالجمله در آن سمت ساوجبلاغ که اردو عبور نموده است، آبادی باقی نگذارده‌اند. هر چه بوده است سوزانیده و خراب و یغما نموده‌اند و هر کس بوده است از بزرگ و کوچک کشته‌اند. خان‌باباخان پسر مجیدخان که در بناب به اردوی اعتمادالسلطنه آمده بود و دهاتش در نزد تبعه روس به اجاره و حاصل مباح است و در معبر اردو واقع شده است، خود مشارالیه از اعتمادالسلطنه قراول گرفته، به جهت محافظت دهات خود برده بوده است، تمام دهات را سوزانیده و خراب کرده‌اند و اهالی را با خود خان‌باباخان کشته‌اند. «بارون لاتیز» صاحب منصب اتریش دیروز در وسط راه به استقبال این غلام آمده بود. جمیع این فقرات را مذکور می‌نمود و اظهار خیلی تأسف می‌کرد و می‌گفت: البته ساوجبلاغی یک شورش خواهند کرد. اردوی مزبور امروز که پانزدهم است وارد اردوی اعتمادالسلطنه خواهد شد. بارون مشارالیه را با نوشتجات لازمه امروز اعاده دادم، لکن کار از کار گذشته است و خیلی از این وقوعات مکدر و متأسفم؛ زیرا که طرحی که از روی دست خط مبارک در نظر داشتیم که اجرای نمایم، این حرکات همه مخالف آن‌ها است. عجالتاً مراتب به جهت استحضار خاطر خطیر انور جسارت به عرض رفت و فردا خود إن‌شاءالله وارد ساوجبلاغ شده و هر قدر مقدور است، در صدد اصلاح و چاره کار بر خواهم آمد. خاطر مبارک آسوده باشد. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

از خوی به تبریز

حضور حضرت اجل اشرف اکرم سپهسالار اعظم - روحی فداه:

با قشون شیخ پهلوی شهر دعوا داریم. معلوم است دو فوج افشار و پانصد نفر و کسری سواره دیوان دارند. سوای این که شهر بیست هزار خانوار است. چریک آن و آقایان که هیچ نباشد دو هزار نفر نوکر مخصوص خودشان می‌شود. اگر چریک هم نیز بیاید، معلوم است استعداد خوب خواهد شد. وقت جنگ آن هم سیاهه لشکر نشان می‌دادند، بالمره دور آن‌ها گرفته تمام می‌کردیم. ملاحظه می‌کنیم حالت آن‌ها به نظر خوب نمی‌آید. از این طرف هم ملاحظه دارم خدا نکرده عیب در قشون فدوی برسد این صفحات بالمره تمام است. از قول علما و غیره اهل ارومی اکثر این‌ها با قاعده با صداقت رفتار ندارند. اگر غوررسی شود، بعد از این به دولت معلوم خواهد شد علی‌الحساب این مطالب لازم نیست. باید اسبابی فراهم آورد رفع ظلم مردم بشود و هم این ناپاک در میان رد می‌شود، ولایت ارومی و شهر آسوده باشد. یک طرف بی‌آذوقگی، یک طرف در شهر نان پیدا نمی‌شود، و یک طرف حيله‌کاری‌های این اهل ولایت فدوی را زیاد پریشان کرده است. بی‌آذوقه می‌خواهم بروم اردو خالی می‌ماند، نروم مردم گرسنه می‌مانند، و از حالت این‌ها معلوم می‌شود اسباب که بیاورم به نظر نمی‌آید، یا اردو بزنند، این که چریک یا از فوج‌ها و سوارهای دولتی فراهم کرده، به اردوی این چاکر ملحق شده، بلکه بلد کار هستند، اوضاع شیخ را به هم بزنییم و علی‌الحساب این چاکر از حالت آن‌ها مایوس کلی جمعیت شیخ فراهم کرده است، می‌خواهند فدوی را هم مثل آن‌ها نمایند و این را هم فدوی می‌دانم استعداد فدوی در این صفحات نباشد بالمره این صفحات خالی و پریشان خواهد شد؛ و از این طرف هم از اعتماد السلطنه تا امروز آثاری نیست و امروز قاصد پیش اعتماد السلطنه فرستادم حسب الامر حرکت کنند، پشت سر آن‌ها طرف مرکور بیابند. ما هم پیش را دور کنیم که اگر از این طرف شکست خورد، فراری‌ها را آن‌ها بگیرند بیاورند. از دعوای این چاکر خیلی واهمه دارند و همه جا فرستاده‌اند، حتی از قشونی که در نزد عبدالقادر پسر شیخ در سمت ساوجبلاغ بود، امداد خواسته

است و هر روز هم می‌رسد. از قرار تقریر مردم پانزده بیست هزار جمعیت فراهم آورده است. آن چه فدوی ملاحظه می‌کنم الان به نظر دوازده هزار نفر زیادتر نمی‌آید. امروز فردا امداد به آن‌ها برسد، باری از این‌ها گذشته است. اگر از طرف اقبال‌الدوله و اهالی ولایت ارومی حمایت و جمعیت فراهم نشود، فدوی لابد با آن‌ها جنگ عظیم خواهد کرد، تا خداوند عالم چه یاری کند و بخت بلند پادشاهی چه نماید. از این طرف هم سرکار اقبال‌الدوله و آقایان شهر و علما را هر روز به غیرت و همت می‌آورم، بلکه به غیرت آیند. کاری که در نظر داریم به عمل بیاوریم. دو روز است با هزار زبان به این مقام آمده‌اند. به قدر دو هزار نفر سرباز سواره و آقایان و چریک شهر و دهات فراهم بیاورند. با وجود این‌ها گویا این قول را که داده‌اند فراهم نتوانند بیاورند. دو فوج افشار پانصد نفر در این شهر دور و بر اقبال‌الدوله جمع نشده است. نوعی این‌ها را ترسانیده‌اند نمی‌شود عرض کرد و اکثر علما و غیره به جهت این قبیل کیفیت‌ها از سرکار اقبال‌الدوله مأیوس شده‌اند و خوب هم نمی‌گویند؛ اما این طور نیست. می‌خواهند خدمت کنند و سرانجامی نماید سررشته از دست او رفته است. حالا خود شهر نان به دست نمی‌آید، نه اسبابی و غله هم که مردم داشتند، اکثر دهات را غارت و سوخته‌اند و مالش را برده‌اند، همه حیران و سرگردان. اگر این چاکر خدمتی کردم نصف مردم می‌شود گذران نمایند و آلا بالمره پامال شده و می‌شوند. خسارت ارومی از این‌ها گذشته است و فدوی هم به یک پاره ملاحظات نمی‌توانم سخت‌گیری کنم. برای آسودگی این اردو و گذران این اردو این است، آدمهای اردوی این فدوی هم به جهت بی‌آذوقگی و بی‌تدارکی پریشان شده‌اند. یک طرف گرسنه و یک طرف هم سرما و بی‌چادر میان باران مانده، علی‌الحساب حمایتی که لازم است تفصیل جداگانه عرض شده است، به زودی برسانند، قدری از این بابت‌ها آسوده شده، فکر رفع دشمن را بکنم. منظور از این کیفیت‌ها این است که با اطلاع باشید. فدوی هم جان و مال در راه دولت و ملت گذاشته‌ام تا خواست خداوند چه باشد و بخت بلند پادشاه جم‌جاه -روحنا فداه- چه یاری کند. اگراد جماعت، شیخ را همه جهت متوجه این نقطه و چون لاعلاج و لابداً راه

فراری نداشته و به جایی مفرّ ندارند، تا یک نفرشان بماند، ایستاده و خواهند زد. تا خداوند چه خواسته باشد. واجب بود جسارت نمود.

معروضه هشتم ذی‌حجه الحرام - تیمور

طهران به تبریز:

حضرت اسعد امجد والا - دامت شوکته! تلگراف‌های حضرت والا چه مستقیماً به حضور باهرالنور همایون و چه به توسط جناب معتمدالملک به عرض لحاظ مبارک رسید و از همه فدوی را اطلاع دادند. مقرّرات علیه هم آن‌هاست که علی‌التوالی به عرض حضور والا رسیده است. بحمدالله تعالی سیاق امور از هر طرف مایه مسرت و متضمّن آثار شوکت و قدرت دولت علیه است. اگر از افواج مأمور قدری بدرفتاری و بی‌اعتدالی شده باشد، با این که هر چه باشد، نسبت به رعیت پادشاه و مایه ضرر مملکت است، چندان هم جای ملامت نیست. حرکت اکراد و بی‌رحمی‌هایی که از این طایفه ناشی شد، تر و خشک را بسوزاند و قدری مورد خسارت شوند، نقلی نیست. در جواب معروضات جناب اجل اشرف سپهسالار اعظم حسب‌المقرّر شرحی نوشته‌ام که البته ملاحظه خواهید فرمود.

فرمایش همایونی این است که قدغن فرمایید این جواب تلگرافی را عاجلاً برای ایشان بفرستند و متوالیاً اخبار آن طرف برسد و تلگراف شود که ساعتی خاطر مبارک از کارهای آن طرف بی‌خبر نماند. اهتمامات و مراقبت حضرت اسعد والا هم در این امور بلاتهایه مرضی خاطر خطیر همایون است. توجهات خاطر والا نباید ذره‌ای سلب فرمایند. لوازم و مایحتاج اردوها به‌قاعده و بی‌فوت فرصت فرستاده شود. عجالتاً مقرّر فرمودند جناب امین‌السلطان پانزده هزار تومان علاوه بر سی هزار تومان سابق حواله داده، به کارگزاردن والا برساند و لازم است که صورت مصرف این وجوه و وجوه سابقه، چه قدر برای تهیه ملبوس و مهمّات، چه قدر از بابت جیره و سیورسات، و چه مبلغ از بابت سایر حقوق، برای وصول و ایصال عوض این وجوه هم می‌فرمایند حضرت امجد والا شخصاً مسئول هستند و باید به اقتضای تکلیف خودشان حساب دیوان را مضبوط و صحیح نگاه

دارند. دیگر لازم نیست که چاکر فدوی در مزید توجهات و مراقبت حضرت امجد والا تأکیدات همایونی را شرح دهیم. إن شاء الله تعالی تمام این امور به توجه و اهتمام حضرت اسعد والا قرین کمال انتظام خواهد بود. سبب و علت رفتار اردوی مأمور از رکاب نسبت به دهات فیض الله بیگ که باعث شهرت بی‌اعتدالی شده است، در تلگرافی که به جناب سپهسالار اعظم شده است، درج فرموده، ملاحظه فرموده، مطلع خواهند شد. این فقره را هم در ذیل این تلگرام معروض می‌دارم که ده هزار تومان مصحوب غلامان اینانلو از عقب اردوی مأمور از رکاب فرستاده شد و مبلغ مزبور را شجاع‌الملک از صایین‌قلعه با خود حرکت داده، به ساوجبلاغ برده است. این پول هم در اختیار جناب اشرف سپهسالار اعظم خواهد بود که من حیث المجموع پنجاه و پنج هزار تومان داده شده است. ده هزار تومان مزبور هم مبلغی کارگشایی خواهد کرد. خوب است قدغن فرمایید صورت همین تلگرام هم که نصّ فرمایشات همایونی است، برای اطلاع جناب اشرف سپهسالار اعظم بفرستید.

مستوفی‌الممالک - شب ۱۸ [ذی‌حجه]

خدمت جناب مستطاب اشرف سپهسالار اعظم - دام اقباله:

عریضه تلگرافی جناب عالی از مراغه به توسط جناب معتمدالملک از عرض خاک‌پای مبارک همایونی - روحنا فداه - گذشت. از فرار کردن شیخ عبدالقادر از ساوجبلاغ و اشنویه و به مرکور رفتن و فرار کردن شیخ عبیدالله و به میان طایفه شکاک رفتن و اختلافی که فیما بین اردوی تیمور پاشاخان و اقبال‌الدوله واقع شده است و بی‌نظمی‌هایی که از اردوی مرحوم حشمت‌الدوله ظهور نموده است، خاطر مبارک قرین اطلاع گردید. می‌فرمایند ما خود آن ساعت که خبر فوت مرحوم حشمت‌الدوله را شنیدیم، این بی‌نظمی‌ها را احتمال می‌دادیم؛ اما چون به عقل و کفایت و قشون‌کشی حسام‌الدوله و نصرالملک و حسام‌الملک معتقد بودیم، گمان نمی‌کردیم که این قسم‌ها از آن اردو ظهور نماید و همچنین از تیمورپاشاخان و اقبال‌الدوله هم این گمان‌ها را نداشتیم. حالا به کاری که شده است، نمی‌توان افسوس خورد. این اردوها و این

جمعیت‌ها که همه در تحت قدرت و حکومت جناب عالی آمدند، رفع تمام این نگرانی‌ها خواهد شد و خاطر ما آسوده می‌شود و حین نگارش این تلگراف قطعاً همه قدغن‌ها و تحدیدات و نظم‌های عاجلانه ظاهر شده است.

اگر چه شما خود به همه کارهای آن جا بینا و بصیر می‌باشید، ولی از بابت تذکره مقرر فرمودند نگاشته شود که به ساوجبلاغ که رفتید تمام مردم ساوجبلاغ را اطمینان و امیدوار نمایید و به آن‌ها اعلام نمایید هر قدر از اموال شما را سربازان اردوی حشمت‌الدوله و دیگران برده‌اند الی دینار آخر گرفته به شما می‌رسانم؛ چنان که هر یک از ایلات ساوجبلاغ و سایر اموالی از اهل مراغه و ارومیه و سایر برده‌اند آن‌ها را هم گرفته خواهم رساند. نوعی به آن‌ها اطمینان بدهید که مأیوس و آواره نشوند و إن شاء الله تعالی در اردوها و افواج و سرکرده‌ها بدهید که قدرت بی‌نظمی نداشته باشند و از رئیس و مرؤوس حرکتی برخلاف نظام ناشی نشود؛ و می‌فرمایند ما هم شریک اعتقاد شما هستیم. باید پنج شش روز زیادتر در ساوجبلاغ نماند و خود را به ارومی برساند؛ چرا که همه کارهای ما در ارومی است. اگر به اهتمام شما طوری می‌شد که شیخ عبیدالله و پسرهایش به زودی به دست ما می‌آمدند، نصف زحمت ما کم می‌شد. کمال اهتمام را به عمل بیاورند و سوارها را به سر غیرت بیاورید، بلکه إن شاء الله تعالی آن‌ها را بگیرند.

می‌فرمایند از قرار خبری که به ما رسیده است و صحیح است، سامح پاشا را دولت عثمانی معزول و نافذ پاشا را منصوب کرده است و قرار همه دولت خاصه عثمانی بر این است که تا مأمور جدید نرسیده است، مأمور سابق تکلیف خود را ترک نخواهد کرد. بعد از ورود ارومی بنای کار را بگذارید و با نوکر اردوی خودتان دنبال شیخ‌ها بگیرید. اگر در خاک خودمان آن‌ها را دستگیر کردید، خیلی خوب، و آلا اگر فرار کرده به خاک عثمانی رفتند، آدم مخصوص زبان فهم فرستاده، آن‌ها را از سامح پاشا یا نافذ پاشا بخواهید. آن‌ها را باید به دار بکشند یا از سرحد به مسافت خیلی دور تبعید نمایند. اقلّ تنبیه آن‌ها این است که آن‌ها را در خاک بعیده عثمانی مثل فرنگستان و سایر دورتر ببرند. مثل بایی‌های ما که به مکه برده حبس کرده‌اند. این تکلیف آخری است و آلا شما باید ابتدا با اصرار زیاد قتل آن‌ها را کلاً بخواهید و البته بخواهید.

اما حمزه آقای منکور خواه در خاک ایران و خواه در خاک عثمانی باید گرفتار شده، به دار بکشند و آن‌هایی که با شیخ‌ها بوده‌اند، همه را دستگیر نمایند و مکافات شایسته بدهند. خودتان از امور دولتی و این کارها و قرار و مدار اشرار و ایلات بهتر از همه کس سررشته و اطلاع دارید. لازم نکرده است به شما دستورالعمل داده شود و بعد از آن که قرار این امورات را دادید، قرار حکام سرحدیه را از قبیل ساوجبلاغ و ارومی و مراغه و خوی و سایر بدهید. صلاح دانستید یک حاکم یا دو حاکم برقرار نمایید خوب و اگر صلاح دانستید در هر جا حاکمی منصوب نمایید اختیار دارید. مقصود این است باید آن صفحات را طوری منظم نمایید که تا چهل پنجاه سال دیگر احدی احتمال ندهد که بی‌نظمی در آن صفحات ظهور نماید.

حضرت ولیعهد هم تلگراف‌های عدیده فرموده بودند و پولی هم خواسته بودند. پانزده هزار تومان امر و مقرر آمد که جناب امین‌السلطان به حضرت ولیعهد برسانند که هر طور خودشان اطلاع دارند و جناب عالی دستورالعمل داده باشید، معمول بدارند. البته جناب عالی دستورالعمل داده‌اند که چه قدر خودشان به مصارف معینه برسانند و چه قدر پیش جناب عالی روانه دارند که به مصارف سیورسات و سایر اردو برسد. می‌فرمایند سی هزار تومان سابقاً مرحمت فرموده بودیم، حالا هم پانزده پانزده هزار تومان مرحمت کردیم. این دو تنخواه چهل و پنج هزار تومان می‌شود. صورتی نوشته ارسال دارند که این تنخواه به چه مصرف رسیده است و چه قدر آن عوض دارد که باید عوض آن به امین‌السلطان برسد. می‌فرمایند هر چه خواسته بودید، از تنخواه و سایر بی‌مضایقه مرحمت فرمودیم. حالا وقت آن است که نتیجه بزرگ حاصل نمایید.

ده هزار تومان هم جناب امین‌السلطان وجه نقد فرستاد که به حاجی ابوالفتح خان برسد برای سیورسات و غیره اردوی حشمت‌الدوله و البته رسیده است. رسید آن را هم به زودی اطلاع بدهند. این ده هزار تومان هم به اختیار شما است. این پول و پول سابق پنجاه و پنج هزار تومان می‌شود که به شما رسیده است. خرج آن را البته بفرستید. در باب بی‌نظمی اردوی حشمت‌الدوله که به جناب عالی اطلاع داده بودند و تلگراف

فرموده بودید، سرکار همایونی -روحنا فداه- می‌فرمایند عریضهٔ حسام الدوله و نصرالملک و حسام‌الملک در پیش ما ضبط است که عرض کرده‌اند ما می‌خواستیم اردو را از راه صابین قلعه و راه راست حرکت داده برویم. خان‌باباخان و اهالی صابین قلعه پیش ما آمدند که فیض‌الله بیگ در تیکان تپه استعداد زیاد دارد. هرگاه او را به حالت خودش و با این استعداد بگذارید و بروید، صابین قلعه و تمام دهات ما را قتل و غارت خواهد کرد. ما دیدیم راست می‌گوید. به طرف تیکان تپه حرکت کردیم. فیض‌الله بیگ هم با تمام جمعیت خودش روی قشون دولتی ایستاد و بنای تیر و تفنگ را گذارد. قشون دولت با غلبه تیکان تپه را گرفت و خراب کرد و از اتفاقات در کاه‌انبار او به قدر سی چهل سر بریده از شیعیان بیرون آمد. در این صورت اگر این فقره راست باشد، چندان ایراد به قشون و سرکرده‌ها نیست و کاغذ آن‌ها حاضر است. بعد از آن که خان‌باباخان آن‌طور اظهار نماید، تکلیف قشون دولت چه چیز است. خاصه که در مقابل قشون دولت تیر بیندازد و دعوا بکند، اگر دروغ است سرکرده‌های مزبوره مسئول خواهند بود. موقوف به رسیدگی خودتان خواهد بود.

مستوفی‌الممالک - شب ۱۸ [ذی‌حجه]

طهران به تبریز

حضور مبارک حضرت مستطاب اشرف والا شاهنشاهزادهٔ اعظم ولیعهد دولت ابد مدت
-روحی فداه:

اگر چه دیروز تلگرافی که در طبق اظهار سفارت انگلیس راجع به دو قریهٔ موسومه به انهار و بالو، و کیفیت قتل و نهب در آن جا به جناب اشرف سپهسالار اعظم نموده بود، به عرض اطلاع حضرت مستطاب اشرف اعظم والا -روحی فداه- رسیده است.
چون امروز اوامر علیّهٔ همایونی -روحنا فداه- صادر شد، مخصوصاً نیز عرضه دارد که قدغن فرمایند در آن خصوص کمال تحقیق و رسیدگی را به عمل آورده، از روی حقیقت‌رسی اطلاع داده شود که به عرض حضور باهرالنور برسد. إن شاء الله تعالی هر قدر

زود تحقیق فرموده، استحضار خواهند داد که به عرض برسد. الامر الاشرف الاعلیٰ مطاع.
وزیر دول خارجه - ۱۸ [ذی حجه]

خوی به تبریز

حضور حضرت اجل اشرف سپهسالار اعظم - روحی فداه:

روزنامه وقایع منزل چمن خانقاه سه فرسخی از ارومی و هجوم صدیق پسر شیخ با سوار و پیاده زیاد به سر اردو و سنگر کردن قلعه کوه قزقلعه و هجوم سواره قشون ظفرنمون با خود فدوی و آقایان جلوریز به سنگر به آن سختی آن‌ها و برداشتن آن‌ها از سنگر و تا دو فرسخ راه تعاقب نمودن و کشته و گرفتار شدن متجاوز از دویست نفر آن‌ها به اقبال دولت بی‌زوال به طور تفصیل به حضور مرحمت دستور تلگرافاً عرض شد. روزنامه وقایع بعد الی حال به طوری است که عرض می‌شود. از قرار خبر درست و اطلاع صریح صدیق در همان دعوا یعنی در قزقلعه گلوله از آرنجش خورد و از سر شانه‌اش بیرون آمده و دو نفر از رؤسای معتبر به نام قاسم آقا پسر جلا، ریش سفید طایفه کاردار و رئیس هفتصد خانوار ایل است و یک نفر دیگر هم از آقایان ایلات آن طرف است، به قتل رسیده، صدیق همان شب این واقعه را به شیخ که با جمعیت خود در مقابل شهر ارومی بود، خبر داده، فردای آن روز خبر رسید که شیخ از سر ارومی برخاسته و به سمت قلعه اسمعیل آقا که در دو فرسخی سمت غربی اردو واقع است می‌آید. فدوی فوراً قاصد به شهر فرستاده و به اقبال‌الدوله خبر داد که او با افواج افشار و فوج دهم خویی از قلعه بیرون آمده، عقب سر شیخ حرکت نماید و فدوی هم از پیش رو حرکت شیخ را به میان انداخته کاری ساخته شود. تا عصر منتظر وصول جواب اقبال‌الدوله بودم. هنگام عصر دو ساعت به غروب مانده خبر آوردند که شیخ با استعداد خود به قلعه اسمعیل آقا رسیده مشغول نهب و غارت آن جا می‌باشد. فدوی فوراً سواره و پیاده را با یک عراده توپ برداشته، نیم ساعت به غروب مانده به آن جا رسیده، قدری دعوا نمود و چون آن‌ها در آبادانی پس دیوارها و وقت تنگ بود، مقصود درست به عمل

آوردن را فرصت نشده، به قدر چهل پنجاه نفر از آن‌ها به ضرب گلوله کشته شده، هوا تاریک و تفنگ از قراول افتاد. تا دو ساعت از شب رفته در آن جا مانده، مراجعت و در چهار ساعتی وارد اردو شد. هفت نفر از سرباز فوج نهم و ماکو و دو سه نفر از سوار زخم‌دار گلوله خورده، ولی بحمدالله بی‌ضرر و مهلک نیست. روز فردای آن روز منتظر حرکت اقبال‌الدوله شده و چون خبری از او نرسیده و تزلزل و حالت واهمه و پریشانی اهالی شهر متواتراً معلوم و اسب‌های سوار بسیار خسته و تدارک و سیورسات چند روزه و رفع خستگی قشون به یک دو روز اقامت که دست پای خود را جمع نمایند، لازم بود، لهذا لابداً اردو را به سمت شهر حرکت داد که هم اهل شهر را امیدوار و هم به جمعیت اقبال‌الدوله و افشار رسیده و هم تدارک دیده، بعد به سمتی که صلاح شد، حرکت کند. در بین راه چمن‌خانقاه‌الی شهر همه باغات و راه مثل کوچه واقع است. ده پانزده نفر سوار از قشون شیخ به دم راه پیش قراول‌ها در آمده، دعوا و شلیک کرده دو نفر آن‌ها مقتول و سربریده شد. باقی سوار و پیاده خود را به میان باغات انداخته فرار کردند. همان ساعت جاسوسی که شب را در میان قشون شیخ بود رسیده و تقریر کرد که این ده پانزده نفر سوار عیسی آقا پسر حمایل خانم رئیس و بزرگ ششصد خانوار ایل و از جانب دولت روم حاکم و مدیر دره‌دری‌خاک روم بوده است که با سوار و پیاده خود در قشون شیخ داوطلب گشته و تعهد نموده بوده است که در راه گذر اردو کمین یا صدمه به قورخانه زده یا آسیبی به فدوی برساند. بحدالله اقبال و بخت بلند امنای دولت یاری کرده و به جزای خود رسید و همان دو نفر که کشته شده است، یکی خود عیسی آقای مزبور و دیگری پسر او بوده است. از میان باغات با هزار جور احتیاط و ملاحظه همه جور گذشته، هنگام غروب وارد کنار شهر ارومی و از ازدحام و حالت جشن و شغف اصناف و اعیان و علما و عامی شهر که بعد از مدتی محصوری از تحصن بیرون آمده و از وصول اردو مستظهر گشته بودند، وضع و حالتی بود که به عرض و تحریر نمی‌گنجد. شب را اردو جا به جا، صبح با اقبال‌الدوله و علما و اعیان و تجار ملاقات و استحضار جزئی از حالت آن‌ها حاصل نمود آن چه دهات است بیشتر از نصف به کلی خراب و پامال

جمعیت شیخ گشته، باقی نیز از صدمه فارغ نبوده‌اند و خود اهل شهر هم از بس که چشمشان ترسیده و در میان خودشان حرف‌های نیک و بد بوده است و البته از علما و غیره به حضور مبارک عرض کرده‌اند، از این جهات واهمه بسیاری داشته، دست و پای خود گم و سررشته تدبیر از دست داده، طوری با فوج دهم که همه را به خاک ریزهای بدنه قلعه طرف مقابل جمعیت شیخ گذاشته بودند و با هفتصد هشتصد نفر از فوج افشار شهر خود را نگاه داشته و فوج دهم به تقریر عموم افشار سه روز و شب اتصالاً در سنگر مشغول دعوا و خدمت خوب کرده‌اند. اقبال‌الدوله در این مدت شب و روز بی‌خور و خواب به حفظ شهر مشغول بوده و از خدمت مضایقه نکرده است؛ ولی نمی‌داند چه وضعی است که از پنجاه شصت هزار خانوار افشار کاری ساخته نشده، لااقل دو سه هزار تفنگچی و سوار هم سرانجام جمع نشده است. وضع و حالت خودشان را البته به حضور مبارک عرض کرده‌اند. از چند طرف چه از واهمه دشمن خارج و چه از ترس دشمن خانگی که در همه جا قاطی هم‌اند، دست و پای خود را گم و هیچ کس در خیال سرانجام کاری و جمع کردن پیاده و سواری نبوده است. دو سه روز است که اردوی فدوی در کنار شهر و اهل شهر آسوده‌اند و بند آب شهر را که شیخ خراب و آب را بسته بود، بند را از نو تعمیر و آب جاری شد. پریشب ده نفر پیاده پا برهنه یک لا پیراهن از کسان شیخ در حوالی اذان صبح به اطراف قورخانه آمده، قراولین دیده و تا پرسیده بودند چه کنند، آن‌ها رو به فرار گذاشته و قراول‌ها از عقب چند تفنگ خالی، یک نفر کشته و سرش را بریده آوردند. باقی دو نفر زخمی و سایرین فرار کرده رفته‌اند. امروز چهار پنج روز است که اهل اردو را از بابت سیورسات عسرت تمام حاصل و فدوی هر چه اصرار و ابرام در گرفتن سیورسات دارد اقبال‌الدوله را ممکن نبوده و کار سخت تنگ شده است. در شهر انباری نداشته و هر کس هم دارد مخفی نموده و دهات که دسترس است خراب و هر چه غله و غیره بوده است، قشون شیخ برده، گاه و علف را سوخته و اسباب‌ها را خراب نموده‌اند. همه اصرار فدوی و جهت اقامت در کنار شهر این است، بلکه این‌شاءالله امروز و فردا هر طور است به صواب دید اقبال‌الدوله از اعیان ولایت سیورسات

چند روزه اردو را تدارک و با وضع قوت به طرفی که صلاح است حرکت نماید و نیز اصرار داد که اقبال‌الدوله افواج افشار و سوار افشار و چریک هرچه ممکن شود بیرون شهر آورده، یا با اردو یا در جایی جداگانه اردو نموده و در همه جا با هم بوده و چون آن‌ها بلد این سامان هستند، در هرگاه به شور همدیگر رفتار شود. خود اقبال‌الدوله در اقدام به این امر حاضر است، اما چنین به نظر می‌آید به جهاتی که معروض شد به جز سرباز حاضری شهر جمع شدن سایرین دست نخواهد داد و حفظ همه حدود این نقاط به عهده این اردو خواهد افتاد. شیخ در قلعه اسمعیل آقا دو فرسخی شهر و جمعیت از هر جور از داخله و خارجه دارد و خالی از استعداد درست کلتی هم نیست و هر روز از هر طرف کمک می‌رسد و با قوت می‌گردد و اجزای قشونش حالت مرید و مرشدی بلکه جان‌نثاری و فدویت و تفویض محض را دارند. حتی اسیرهایی که از آن‌ها گرفتار شده است، در زنجیر در میان اردو نامربوطات گفته، داد می‌کشند که ما را بکشید، زود بم حضور شیخ برسیم. در راه او شهید و از نو زنده خواهیم شد! احوالات تا امروز این بود که عرض شد و بحمدالله تا حال فدوی و ابواب‌جمعی فدوی در جان‌نثاری در راه دولت به طوع طبع خودداری نکرده و خدمت‌های نمایان نموده‌اند و عمده خدمتی که خلاصی شهر از تحصن و صدمه و اهالی از تشویش و تزلزل است، چه به تدبیر سابق فدوی که در عرض راه کرده و تفصیل آن را معروض داشته است، و چه از ضرب دستی که در قزقلعه خوردند، به عمل آمده است؛ ولی خدمت عمده‌تر از این‌ها امید دارم به یاری خدا و به اقبال دولت بی‌زوال سر خود شیخ به خاک پای مبارک فرستاده شود. اکثر قورخانه که بنا بود از خوی به فدوی برسانند، با همراهی ایرملو فرستاده‌اند. خبر آن‌ها رسید و چون راه محل خطر است، فدوی کشتی روانه به راه گانا قرا‌باغ‌لار کرده و به آقا خان سرکرده ایرملو نوشت و قاصد فرستاد که قورخانه را به کشتی گذاشته و چند نفر همراه کرده و خودشان اول شب از آن جا سوار و از راه کنار دریا به اردو ملحق شوند. تا حال که نه از قورخانه و کشتی و نه از سوار خبری نیست؛ اما امید دارم إن شاء الله تعالی امروز خبر وصول آن‌ها به سلامتی برسد.

تعلیقۀ رفیعۀ مصحوب نواب امامقلی میرزا زیارت و چون آمدن فوج و سوار و قورخانه و توپ مرسولی از دارالسلطنه از راه سلماس نیز همین حکم را داشته، گذراندن توپ از گدوک در کوه که آوانیاق اکراد، و ده پر خطری است، احتیاط کلی داشت؛ لهذا نواب امامقلی میرزا را با کشتی روانه به راه گانا کنگرلوی سلماس نمود که توپ را در سلماس گذاشته و قورخانه را با بنه سرباز و سوار یا به کشتی حمل سوار و سرباز را از راه قراباغلار آورده و اول شب از قراباغ سوار، بلکه اگر بتواند سرباز را به ترک سوار داده، از راه دریا کنار به اردو برسانند؛ و این شاءالله امیدوار است به این دستورالعمل که داده شده است آنها نیز به سلامتی وارد شوند. عرایض مفصل مشروح و مستدعیات لازمه از قورخانه و غیره مصحوب فرستاده خود که با سرها و اسیرها ز راه کشتی روانه می شود، معروض خواهد نمود؛ ولی فقراتی که لازم است از بابت وجوب عرض می نماید: شتر قورخانه که بیشتر از چهارصد نفر و روزی از قرار نفری سی شاهی شصت تومان کرایه می خواهد جلودارها هر روز در مقام مطالبه و حق هم دارند. یومیۀ شتر نواله و شتردارها نان و خورش می خواهند. اگر اقبال الدوله خواهد داد حکم تلگرافی صادر شود. ده پانزده روزه کرایه آنها را برسانند یا این که اگر از دارالسلطنه مرحمت خواهد شد، زود از راه دریا ارسال فرمایند. نصف قشون جمعی فدوی از چریک و سوار و بعضی از سرباز بی چادر و هوای ارومی بسیار سرد و اگر به سمت بالا حرکت شود سردتر و از صدمه سرما و زحمت و مرارت شبانه روزی اکثر ناخوش و اگر چند روزی هم به این منوال باشد نصف اردو ناخوش بستری خواهند شد. خیام های ارومی را احضار کرده، بلکه پنجاه شصت باب چادر دوخته شود، ملاحظه می شود خیام دو سه نفر معدود به این زودی وصلت نخواهد داد. مستدعی است هر طور است یا به دوختن و یا از اعیان ولایت تبریز هر یکی یک باب گرفتن به هر نحو که ممکن شود، به قدر کفاف دو هزار نفر چادر به زودی از راه کشتی ارسال شود و آلا نصف اهل اردو از سرما در معرض تلف خواهد بود؛ و اگر مقرر شود و از ایلات نزدیک از مرند و غیره آلچوق پیدا کرده، برای اردو مرحمت شود، موجب آسودگی کلی است. ملبوس به افواج مرحمت نشده، همه سرباز پا برهنه و

تفاوت و امتیازی از چریک ندارند. ملبوس به افواج هر طور است از راه کشتی مرحمت شود که هم حافظ سرما و هم موجب شکوه لشکر است. بالاپوش از قبیل کرک و برمه اگر در حق اهل اردوی فدوی که در دامنه محالات ییلاق واقع‌اند، مرحمت شود، بسیار صلاح است. هوای این طرف‌ها اعتباری ندارد. اگر برف و بارشی بشود، بی‌بالاپوش حرکت غیرممکن است. اکثر تفنگ سوار مارتین و فشنگ آن در این چند روز صرف حال قدری کم مانده است. در ماکو به دست می‌آمد و فدوی فرستاده است بیاورند؛ ولی چون آوردن آن از این راه مشکل و احتمال می‌رود که نرسد، اگر ممکن شود، بلکه هر طور است مقرر دارند از بازار تبریز از تجار و اصناف که زیاد جمع کرده‌اند، به قدر ده هزار تیر پیدا کرده، از راه کشتی روانه فرمایند. متجاوز از دویست نفر سوار و پیاده چریک همراه است و همه از گرسنگی پارسال خلاص و مفلوک محض هستند. یومیه از بابت گرانی نرخ ولایت خرج زیاد خارج از اندازه خود دارند. در حق آن‌ها رعایتی نشود، مشکل است. سوار و پیاده را انعامی معین وجه آن از دارالسلطنه از راه کشتی ارسال شود که مردم به امیدواری اقدام به جان‌نثاری بنمایند. بیش از همه اردوها، باید این اردو ملحوظ نظر انور باشد؛ زیرا که محل توجه همه به این اردو و اصل جان مقصود پیشروی این اردو است. فدوی و اجزا در جان‌نثاری و صرف مال و جان حتی‌الامکان مضایقه نداریم؛ اما این جور حمایت‌ها از جانب اولیای دولت موجب دلگرمی و امیدواری نوکر و إن شاء الله امید به خداوند که مخارج دولت به هدر نرود و کاری و خدمتی از این اردو ساخته شود که موجب آسودگی سایر اردوها باشد. یومیه از سوار و سرباز خدمت می‌نمایند، باید امتیازی از خلعت و نشان و انعام در حق آن‌ها داده شود و مستدعی است هر قدر و هر چند قطعه نشان و شال خلعتی که رای مبارک علاقه‌گیرد از راه کشتی روانه نزد فدوی بشود که خدمت‌کننده در حین خدمت مأیوس نبوده، به اعطای خلعت و نشان و انعام ممتاز و در میان اقران سر فراز شود؛ و نیز آورنده سر و ویل را این چاکر پنج تومان انعام قرار داده است و وجهی مخصوص صرف این فقره مرحمت شود. إن شاء الله به حول و قوه الهی و به بخت بلند پادشاهی - روحنا و روح العالمین فداه - اگر این دو دشمن قوی را یکی

سرما و دیگری عدم گذران است، کارگزاران دیوان اعلا بذل توجهی فرموده، رفع فرمایند و به اعطای چادر و بالاپوش و ملبوس نوکر را مستظهر دارند، امیدوار است این اردو چنان چه تا حال بوده است، حافظ این ولایات و سده محکم این صفحات آمده و روزی یک صد هزار تومان خسارت را که به اهالی ملک وارد می‌شود، رفع و این قشون شیخ را به زودی از داخله خارج و خدمات عمده بزرگ خواهند کرد. اقبال الدوله قدرت تشکیل اردو جداگانه نداشتند و اگر هم سربازی حاضر کرده و بیرون شهر بیاید، در جزو اردوی فدوی بوده و همه خدمات عمده به عهده فدوی خواهد افتاد. فدوی هم در صرف جان و بذل مال در راه دولت ابد مدت خودداری نداشته و ندارد. تا خداوند چه خواهد و مرحمت اولیای دولت در حق فدوی و اجزا چه باشد. واجب بود به طور تفصیل جسارت شد.

چهارم شهر ذی حجه - تیمور

از تبریز

خدمت جناب جلالت‌مآب مخبرالدوله - دام لطفه:

تلگرافی مقرب‌الخاقان تیمورپاشاخان سرتیب به بنده کرده بودند. تلگراف‌های مفصلی هم خدمت جناب مستطاب حضرت اجل اشرف سپهسالار اعظم کرده، همه به نظر مبارک حضرت والا - روحی فداه - رسید، جواب هم داده شده است؛ ولی تاریخ این تلگراف‌ها همه پنجم و ششم الی هشتم بوده؛ ولی آن تلگراف فتح و فیروزی او همان بوده که برای تقدیم خاک پای جواهرآسای اقدس ملوکانه همایون - روحنا فداه - چند روز قبل تلگراف شده بود. آن‌ها را هم حضرت والا - روحی فداه - از بابت آن که اولیای دولت علیه بدانند، به چه تفصیل چادر و ملبوس لازم است و به چه درجه از اردوها اصرار می‌شود فرمودند به شما اطلاع بدهند که به خاک پای مبارک عرض شود. إن شاء الله تعالی زود برات حواله حاجی علیقلی خان داده شود که چادر و ملبوس فرستاده بشود و جناب مستطاب اجل سپهسالار اعظم در صحرا معطل نمانند. جناب

معظم‌الیه هم روز شانزدهم به ساوجبلاغ رسیده‌اند. به جهت استحضار نوشته شد.

منشی باشی - ۱۸ [ذی‌حجه]

دست‌خط مبارک به تبریز:

به ولیعهد تلگراف شود: همین تلگراف را الآن بده ببرند به جناب سپهسالار اعظم بدهند و زود و جواب بگیرند:

اولاً آن چه دستورالعملی که به جناب سپهسالار اعظم و مرحوم حشمت‌الدوله داده شده است که صورتش در اردوی حسام‌الدوله است، هیچ کدام حکمی و حتمی نیست. جناب سپهسالار اعظم باید به اقتضای وقت حرکت کنند و بیشتر کاری بکنند که مردم گُرد و سنی را از وحشت بیرون بیاورند و استمالت نمایند. قتل و غارت به هیچ وجه لازم نیست. به جذب قلوب و مهربانی حال کار کنند، بهتر است.

دیگر ده هزار تومانی که از طهران به اردوی حشمت‌الدوله فرستاده شده است، هر طور که جناب سپهسالار اعظم صلاح بدانند و حواله کنند، حاجی ابوالفتح خان تحویلدار خزانه از همان قرار به خرج برساند. ۱۸ [ذی‌حجه]

جواب

به خاک پای اعلی‌حضرت اقدس ملوکانه - روحنا فداه:

دست‌خط تلگرافی را این غلام زیارت نموده، موجب فخر و مباهات این غلام گردیده، به همن قسمی که امر و مقرر فرموده‌اند، همین حالا به جهت جناب جلالت‌مآب سپهسالار اعظم خواهم فرستاد. خود این غلام هم در وقت رفتن جناب مشارالیه به همین نحو دستورالعمل داده و تا به حال جناب سپهسالار اعظم دست به غارت و تنبیه آن‌ها نزده است. من بعد هم البته به طوری که مقرر فرموده‌اند، رفتار خواهد نمود؛ لیکن اگر به این اشرار فی‌الجمله گوشمالی داده نشود، به نمک مبارک قسم است که خیلی جری می‌شوند. صاحب اختیار جان و مال همه خود قبله عالم - روحنا فداه - هستند.

غلام حقیر: مظفرالدین - شب ۱۹ [ذی‌حجه]

از تبریز:

صورت مأمورین قشون نصرت به اردوی دولتی ساوجبلاغ و ارومیه سوای قشونی که از اطراف ولایات آذربایجان به طور چریک در اردوها حاضر شده‌اند: سیزده هزار و نهصد و چهل سه نفر.

دفعه‌تاً از بابت مأمورین اردوی دولتی ساوجبلاغ، ولی روزنامه سان حاضری اردو هنوز نرسیده است: شش هزار و هفتصد و بیست و شش نفر.

سرکردگان، دوازده نفر:

امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه؛ عمده‌الامراء العظام آقاخان سرتیب؛ مقرب‌الخاقان محمد صادق خان آجودانباشی؛ مقرب‌اعلی‌حضرت‌العلیه‌میرزا سید محمد لشکر نویس؛ میرزا عبدالصمد طبیب؛ میرزا یوسف جراح؛ حمزه خان نایب آجودان؛ نجفقلی خان ایضاً نصرالله خان نایب آجودان، محمد علیخان ایضاً؛ میرزا اسمعیل سررشته‌دار؛ سلیم خان سرکرده چهار دولی؛ پیشتازان صد و پنجاه و چهار نفر؛ توپخانه مبارکه صد و بیست و پنج نفر؛ توپچیان شقاقی بیست و پنجم شوال پنجاه نفر.

ارباب مناصب سه نفر، سایر چهل و هفت نفر: بیوک خان یاور؛ بهلول سلطان مصطفی بیک وکیل‌باشی؛ توپچیان مقدم شهر شوال پنجاه و شش نفر.

ارباب مناصب شش نفر: بیوک خان سرهنگ؛ محمد صادق خان یاور سلطان؛ نایب اول مباشر؛ وکیل‌باشی.

سایر پنجاه نفر توپچیان تبریزی و غیره شهر شوال سه نفر، تبریزی دو نفر، بهارلو یک نفر.

توپچیان شقاقی و غیره شهر ذی‌حجه در رکاب حضرت اجل اکرم رفته‌اند شانزده نفر.

قورخانه چیان و غیره بیست و نه نفر.

ارباب مناصب سه نفر: علی بیک یاور در شهر شوال؛ حاجی جبار سلطان؛ صادق بیگ

وکیل.

سایر بیست و شش نفر: قورخانه‌چیان شهر شوال سیزده نفر؛ قورخانه‌چیان شهر ذی‌قعدة و غیره سه نفر؛ شهر ذی‌قعدة دو نفر؛ ذی‌حجه یک نفر.
از بابت اصطبل همراه آقاخان سرتیب بیست و پنجم شوال سی رأس.
همراه امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه غرّه ذی‌قعدة بیست و چهار رأس.
اصناف ده نفر، چقماق‌ساز شوال دو نفر، استاد کاظم و استاد رضا، حدّاد و نجّار ذی‌قعدة دو نفر.

استاد محمد جعفر و استاد اسمعیل سوهان که ذی‌قعدة دو نفر، استاد محمود، استاد شفیع، حدّاد و نجّار شوال دو نفر، استاد محمد حسن و استاد عباسعلی شوال دو نفر.
افواج پنج هزار و صد و هشتاد و هشت نفر، فوج بهادران بیست و پنجم شهر شوال اوّل مأموریت آقاخان سرتیب همراه سید محمد خان یاور ششصد و شصت و یک نفر فوج دویم خاصه که در اوّل مأموریت آقاخان سرتیب همراه حاجی میرزا علی‌خان سرهنگ غرّه شهر ذی‌قعدة هفتصد و پنجاه نفر، ارباب منصب چهل و هفت نفر، ملبوس داده شده، هفتصد و سه نفر فوج چهارم تبریزی که در اوّل مأموریت آقاخان بیست و سیم شهر شوال چهار صد نفر ارباب منصب، هفده نفر ملبوس گرفته‌اند. چهار صد نفر فوج قهرمانیه همراه عمده‌الامراء العظام جنرال غرّه ذی‌حجه ششصد و هشتاد نفر ارباب منصب سی و هشت نفر ملبوس داده شده، ششصد و پنجاه نفر از خانه‌هاشان به اردو رفته‌اند.

فوج امیریه همراه لطفعلی‌خان سرهنگ هشتصد و هشتاد و یک نفر بیست چهارم شوال، هشتصد و چهل نفر دوازدهم ذی‌قعدة، از بابت عقب مانده هفت نفر فوج هفتم شقاقی همراه جلیل خان سرهنگ غرّه ذی‌حجه، ششصد و چهل و هشت نفر ارباب منصب، سی و هشت نفر ملبوس داده شده، ششصد و پنجاه نفر از خانه‌هاشان به اردو رفته‌اند. فوج پنجم شقاقی هفتصد و سی و شش نفر، دهم ذی‌قعدة ششصد پنجاه و یک نفر، پنجم ذی‌حجه هشتاد و پنج نفر فوج خلخال، بیست و هفتم ذی‌قعدة سیصد و شصت و هفت نفر، خارج نظام هزار و سیصد و هفتاد و سه نفر، دفعه حاضر از قراجه

داغ هفتصد و بیست و هشت نفر، نوکر قدیمی چهارصد و سیزده نفر، غلامان طهماسب‌قلی خان یوزباشی شهر شوال هشتاد و دو نفر، سواره چلبیانلو جمعی رحیم خان شهر رمضان صد هشت نفر، سواره نصرت جمعی ابراهیم آقا ذی‌قعه سی نفر، سواره محمودلی خان پسر محمود خان ذی‌قعه پنجاه و دو نفر، سواره حاجی علیلو جمعی رستم خان چهاردهم ذی‌قعه نود نفر، سواره عبدالصمد خان پسر محمود خان هشتم ذی‌حجه چهل نفر، سواره نصرت جمعی فوج بیگ شهر ذی‌قعه یازده نفر، داوطلب سیصد و پانزده نفر، قراجه‌داغی که مقرب‌الخاقان محمد صادق خان آجودانباشی حاضر کرده شهر شوال سی و هفت نفر، ایضاً به توسط ایضاً شهر شوال بیست و دو نفر، سواره چلبیانلو قهرمان خان حاضر کرده چهاردهم ذی‌قعه بیست نفر.

سواره حاجی علیلو جمعی خان‌جان هشتم ذی‌حجه بیست نفر، سواره چلبیانلو جمعی جوادخان چهاردهم شهر ذی‌قعه پنجاه نفر.

سواره چلبیانلو جمعی رستم خان هفتم ذی‌قعه پنجاه و پنج نفر.

سواره قراچورلو جمعی فوج سلطان بیست و نهم ذی‌قعه شصت و یک نفر.

سواره رانکوتی اسمعیل خان هشتم ذی‌حجه پنجاه نفر.

دفعتاً حاضری اردبیل و مشکین سیصد و چهل و هشت نفر.

سواره داوطلب حاجی قربانعلی خان بیست و یکم ذی‌قعه سی نفر، ایضاً جمعی

سیف‌الله بیگ یورتچی پسر نجفقلی بیگ بیست و یکم ایضاً هفتاد و هشت نفر.

سواره جمعی محمدقلی خان شاهسون مشکین بیست و سیم ذی‌قعه شصت و

شش نفر.

سواره قوجه بیگلو بیست و چهارم ذی‌قعه چهل و دو نفر.

سواره اینانلو جمیع بیوک خان بیست و ششم ذی‌قعه بیست و یک نفر.

سواره طالش مهاجر جعفرقلی خان ذی‌حجه نه نفر.

مهاجران اردبیل شهر ذی‌حجه دوازده نفر تازه روانه می‌شود.

سواره نصرت جمعی نجفقلی بیست و سیم ذی‌قعه بیست و پنج نفر.

سواره نصرت جمعی آقا بیگ نهم ذی‌حجه بیست و پنج نفر. دفعتهاً حاضری شقاقی صد و ده نفر.

سواره یکانلو جمعی یوسف خان از بابت قدیمی بیست و پنجم ذی‌قعدة هشتاد نفر، از بابت داوطلب سی نفر.

سواره حسینقلی بیگ یاور فوج پنجم شقاقی دهم ذی‌قعدة ده نفر.
سواره داوطلب یوسف علی خان بیست و پنجم ذی‌قعدة بیست نفر، دفعتهاً حاضری متفرقه صد و هشتاد و هفت نفر.

سواره مقدم جمعی محمد صادق خان سرکرده از بابت سواره قدیمی به تاریخ رمضان صد نفر.

سواره بختیاری جمعی حسین خان شهر رمضان بیست و پنج نفر.
سواره تبریزی حسین بیگ و غیره ذی‌حجه دو نفر.
سواره چهاردولی از بابت قدیمی و جدیدی ذی‌قعدة پنجاه نفر؛ قدیمی بیست نفر، جدیدی سی نفر.

سواره تبریزی جمعی احمد بیگ پسر حاجی اللهیار به تاریخ پانزدهم ذی‌قعدة ده نفر، دفعتهاً از بابت مأمورین ارومیه سواى قشونی که در خود ارومیه بودند و علی‌حده قلمداد شده سه هزار و هفتصد و بیست و هشت نفر.

توپچیان و غیره بیست و سه نفر، توپچیان شقاقی به تاریخ شهر ذی‌قعدة شانزده نفر، اسبان اصطبل بیست شش رأس، قورخانه‌چیان هفت نفر، محمد بیگ یاور شهر شوال یک نفر، استاد محمد علی سراج بیست و هشتم ذی‌قعدة یک نفر، استاد کاظم و استاد محمد حداد و نجار بیست و هفتم ذی‌قعدة دو نفر، حسین و کاظم قورخانه‌چی شهر ذی‌قعدة دو نفر، رسول بیگ قورخانه‌چی شهر ذی‌قعدة یک نفر، افواج سه هزار و سیصد و بیست و شش نفر، از بابت افواج خوبی که از خوی روانه شده و سان حاضری آن‌ها از ارومیه هنوز نرسیده است، دو هزار شش صد هشتاد نه نفر.

فوج دهم خوبی همراه مقرب الخاقان شیخ علی خان سرتیپ نهصد و نود و شش نفر،

منهای کسر سی نفر، نهصد و پنجاه و هفت نفر، فوج نهم خوبی همراه عمده الامراء العظام تیمور پاشا خان سرتیپ روانه شده، نهصد و نود شش نفر، منهای کسر چهل و یک نفر، باقی نهصد و پنجاه پنج نفر، فوج ماکوئی ایضاً هفتصد و نود و هفت نفر منهای کسری بیست نفر، باقی هفتصد و هفت نفر، هشتم شهر ذی قعدة پانصد و هشتاد نفر، پنجم ذی حجه هفت نفر، بیست و هفتم ذی قعدة بیست و یک نفر، پنجم ذی حجه چهارده نفر، یازدهم ذی قعدة بیست و پنج نفر.

سواره سیصد و هفتاد و نه نفر:

سواره طالش بیست و چهارم ذی قعدة پنجاه و یک نفر، گورانلو جمعی حیدر خان بیست و ششم ذی قعدة پنجاه و نه نفر.

سواره ماکویی از خوی روانه شده صد نفر.

سواره نصرت حسین خان بیست و هفتم ذی قعدة پنجاه نفر.

سواره شقاقی با فوج ششم شقاقی رفته اند، بیستم ذی قعدة ده نفر.

سواره شقاقی بیست و هفتم ذی قعدة شش نفر.

سواره کلیبری داوطلب همراه باقرخان کلیبری بیست و هفت نفر.

سواره کلیبری قدیمی بیست و پنجم شهر ذی قعدة پنجاه نفر.

سواره نصرت جمعی حسین خان بیست و هشتم ذی قعدة شش نفر.

سواره اینانلو دهم ذی قعدة بیست نفر.

دفعه‌ای از بابت قشونی که در خود ارومیه هستند، ولی روزنامه حاضری نرسیده، دو هزار و چهارصد و هفت نفر.

توپخانه چهارصد و پنجاه و دو نفر، فوج بهادران افشار دویست و سی و هشت نفر، فوج اول افشار دویست و چهارده نفر، فوج هفتم افشار نهصد نود و هفت نفر، فوج هشتم افشار نهصد نود و هشت نفر.

دفعه‌ای از بابت قشونی که الآن در تبریز حاضر هستند، به جهت مأموریت اردو سواهی قراولین شهر هزار و چهل و یک نفر، فوج تخته‌قاپو ششصد و شانزده نفر.

- سوارۀ داوطلب قراجه داغی جمعی علی اکبر خان پنجاه و چهار نفر.
سوارۀ داوطلب انگوتی شصت و پنج نفر سابق رفته‌اند پنجاه نفر، باقی پانزده نفر.
سوارۀ ارومی جمعی علی اکبر خان پنجاه نفر.
سوارۀ داوطلب طالش صد و نود و هفت نفر.
سوارۀ صفر علی بیگ انگوتی داوطلب چهل و دو نفر.
سوارۀ نصرت ابراهیم آقا بیست و یک نفر.
سوارۀ حبیب الله بیگ نصرت ده نفر.
سوارۀ عبدالغفار خان مهاجر طالش بیست و یک نفر.
سوارۀ بادکوبه اولاد حسینقلی خان مهاجر پانزده نفر.
سوارۀ احمد خان چلبیانلو داوطلب بیست نفر.

به جناب معتمدالملک صورتی که خواسته بودید فرستادم. ملاحظه بکنید که با این بی‌پولی ممکن بود که این همه فوج و سوار و توپ و توپچی روانه کرد؟ مع‌ذلک باز در روزنامه دولتی نه اسمی و نه رسمی ذکر نشده است که سهل است، کسر هم کرده‌اند که پنج هزار قشون روانه داشته‌اند. این‌ها را همه من دو ماه قبل از این فرستاده‌ام. از تازه چیزی نرفته است. هر چه رفته‌اند همه را من خبر کرده بودم. به خاک‌پای مبارک عرض نمایم که این غلام حلقه به گوش بحمدالله در خاک‌پای مبارک روسیاه نشده، والله که اگر مرخص فرموده بودند که می‌رفتم هیچ مضایقه نداشتم که جان خودم را هم تصدق نمایم؛ زیرا که زندگی دنیا به جهت آبرو و شأن است. کدام آبرو و شأن است که بالا تر از این باشد که انسان جان خودش را در راه خداوند اعظم و ولی نعمت خودش نثار کند؟ حقیقت جناب سپهسالار هم خوب خدمت کرده و می‌کند. إن شاء الله تمام روسفیدی مرا ایشان تمام خواهند کرد.

ولیعهد - ۱۹ [ذی‌حجه]

از تبریز:

جناب معتمدالملک! این کاغذی است که تیمور پاشا خان نوشته است و کاغذی هم

رضاقلی خان پیشخدمت من نوشته است. هر دو را عیناً گفتم تلگراف بکنند، به جهت اطلاع خاطر همایونی، ملاحظه بکنید که غلامشان چه نوع زحمت و چه قدر خدمت می‌کند. صد و ده نیزه سر هم آورده‌اند. گفته‌ام در سردرود نگاه بدارند تا حکم همایونی چه شود. هر طوری که حکم می‌فرمایید اطاعت شود.

ولیعهد

تصدّق خاک‌پای مبارکت شوم! وقایع احوالات و تفصیل خدمات از روز حرکت اردوی همایونی از خوی الی حال به طور روزنامه یوماً به یوم به وسیله جناب اجل اشرف اکرم سپهسالار اعظم عریضه تلگرافی به خاک‌پای مبارک عرض و شکست عبیدالله و اتباع او را در دعوی کنار شهر ارومی و فرار کردن او و تعاقب این چاکر با اردوی جمعی خود در دهم ماه ذی‌حجه الحرام معروض داشته و حال که چهاردهم ماه است، از محال دشت که در سمت غربی ارومی فیما بین محلات ترکور و مرکور واقع و قریب به نقطه سرحدی روم است، محض عرض دعاگویی به وجود مبارک -روحنا فداه- به عرض عریضه جسارت می‌شود. سراغ شیخ و اتباع او را در دو محل که هر دو در این محلات است، نموده، إن شاء الله تعالی بعد از آن که درست محل توقف و موقف اجتماع خود و اتباع او را محقق نمود، به یاری خدا یورش به روی او خواهد برد. با اقبال بی‌زوال دولت جاوید مدّت و بخت بلند چاکران آستان مقدّس حضرت اشرف امجد اسعد والا -روحنا فداه- او را در کدام نقطه دستگیر نموده و در کجا مکافات اعمال و جزای کردار او داده شود. اگرچه بحمدالله تعالی از اقبال کارگزاران حضرت اشرف اسعد والا -روحی فداه- تا حال خدمات عمده نمایان و جان‌نثاری‌های شایسته و شایان از این چاکر جان‌نثار و عموم خانه‌زادان دولت ابد مدّت و قاطبه نوکر و اجزای عساکر منصوره این اردو به عمل آمده است، دعواهای بزرگ و عمده نموده، در همه مظفر و منصور و دشمن را منکوب و مخذول کرده و کلّ طایفه افشار و اهل ولایت ارومی را به عواطف کارگزاران والا -روحنا فداه- از آسیب و صدمه دشمن خلاص و به اقرار و اعتراف خودشان از نو زنده و مادام‌الحویات

دعاگوی دوام دولت ابد مدت داشته و عمده خدمت بزرگ خلاصی اهل شهر از تحصن بود، به عمل آورده‌اند، ولی اصل خدمت گرفتاری و به گیر آمدن زنده یا اسیر یا کشته خود شیخ است که چاکران را دغ دلی که حاصل است رفع گردد؛ و إن شاء الله امیدوار است در این نقاط اگر تخطی به خاک خارجه ننمایند، چاکران به مقصود خود نایل شوند. سرهایی که از اتباع شیخ به دست قشون ظفرنمون بریده شده بود، حسب الامر مبارک معادل یکصد و ده نیزه سر مصحوب علی بیگ یاور سواره نظام ماکویی روانه خاک پای مبارک نمود. اسیرها را نیز که مقرر بود روانه شود، به ملاحظه پاره‌ای جهات فرستادن آن‌ها صلح نبوده و تفصیل را به وسیله جناب اجل اشرف اکرم سپهسالار اعظم معروض داشته است و چون شیوه نوکر جان‌نثاری و خدمتگزاری است، اگر این چاکر خدمات و جسارت‌های اجزای جمعی خود را معروض نماید، مستحسن نیست إن شاء الله تعالی تفصیل درست جلادت و رشادت و شجاعت عساکر منصوره را که با قلت عدد و استعداد در مقابل چنان دشمن با قوت و مستعد چه جور ایستاد و جان‌بازی و جلادت نموده‌اند، از اهل ارومی و خارج استفسار فرمایند، خدمات جان‌نثار در حضور مبارک و خاک پای مسعود نمایان و مشهود خواهد شد. إن شاء الله بعد از آن که خدمت را به انجام رسانید، تصدیق خدمت کننده و تفصیل جان‌نثارها را به خاک پای مبارک معروض داشته و استدعای مرحمت و الثفات از آستان مبارک اعلی حضرت قَدَر قدرت ظلّ اللّهی - روحی و روح العالمین فداه - و چاکران دربار معدلت مدار حضرت اشرف والا - روحنا فداه - خواهد نمود که خدمتکار سرافراز خاین مخذول و منکوب و شرمسار گشته، موجب سرافرازی خدمتگزاران و جان‌نثاران باشد. واجب بود جسارت به عرض نمود. امر امر کارگزاران حضرت اشرف - روحی فداه - است.

تیمور بن علی - ۱۹ [ذی‌حجه]

کاغذ رضاقلی خان:

فدایت شوم! بعد از مرخصی از خدمت سرکار با سواره در کنار جقتو به اردو رسیدیم.

همان شب اول البته به عرض رسیده، در ده عزیز فتاح جنگ خوبی کردیم. به قدر دویست نفر کشته [و] اسیر گردید. تا قراقشلاق رسیدیم خبر رسید شیخ قادر از ساوجبلاغ فرار کرده است. البته تفصیل او هم عرض شده است. چند روز قبل خبر رسید شیخ قادر رفته است اشنویه، جمعیتی سرخود جمع کرده است. باز هم همه روزه مشغول جمع‌آوری سپاه است. سرکار اعتمادالسلطنه خواست به قدر هزار سوار که پانصد در اردو باشد، پانصد قراپایاق، به همراهی بنده و محمد حسین خان روانه کنند، شیخ را دستگیر کنیم. بعد محمد حسین خان به ملاحظه آن که سواره شاهسون اطاعت او را نخواهند کرد، مبادا هرزگی کنند، همراه نیامد. بنده را با پانصد سواره، سیصد نفر سواره شاهسون که همراه خودم است، با سواره رحیم خان و رستم خان و قهرمان خان روانه کردند. صبح از اردو سوار شده، هفت فرسنگ تاخت کردیم و تا دهنه دریند که آخر سلدوز باشد، بیوک خان با سایر خوانین قراپایاق هم رسیدند. با صد سوار شب را در دریند میانه صحرا بودیم. صبح بسیار زود سوار شده، دو فرسنگ و نیم راه است. دو ساعت از آفتاب گذشته، دور شهر را گرفتیم. اول یکی از خوانین قراپایاق با پسر آقا نام با چند سواره رو به شهر تاخت کرد. یک دفعه دو نفر آدم او از سنگر شهر گلوله خورد. خبر که به سواره ما رسید یک دفعه سه قسمت شده، یکی رو به شهر، دو دسته از دو طرف شهر یورش بردند. سواره قوجه بیگلو در شهر سنگر را از دست آن‌ها گرفت. چند نفر کشته، شیخ با چهل و دو سواره و دویست تفنگچی خودش را به کوه زد. اشنویه را ملاحظه نکرده‌اید، مثل سوهانک شمیران است. سوار هم او را رو به کوه تعاقب کرد. چه عرض کنم چه رشادت کردند؟ گلوله‌های مارتین مثل باران می‌ریخت. خلاصه کنم هشت سنگر در کوه کرد، همه را سر بالا سوار در پایین همه را از دست شیخ گرفتیم. خودش شخصاً بسیار خوب جنگ کرد. به طوری سخت به آن‌ها گرفتیم که علمدار داشت کشتیم. شیخ جیم که خلیفه و همه کاره اوست و از بستگان مخصوص بود کشته شد. زیاده چه عرض کنم، از چهل و دو نفر نه سوار در رفت. سه فرسنگ تعاقب کردیم. عمامه افتاد، بیدق‌ها سرنگون شد، سر برهنه مادیان سفیدی سوار بود، او را در حالت افتضاح اسبها هم از کار افتاده، مراجعت کردیم. پیاده قراپایاق دید ما شهر را گرفتیم به

خیال چپاول داخل شهر شد، تا وقت غروب مشغول اسباب جمع کردن بودند. وقتی که سوار ما داخل دریند شده بود، از عقب خبر رسید سواره پیران که مامند آقا باشد، با یکصد سوار که کمک شیخ بزرگ رفته بود، فراراً مراجعت می‌کرده است لاهیجان برود سر خانه خودش. در بین راه می‌رسند به پیاده قراپاق، به قدر ده بیست نفر آن‌ها را می‌کشند و آلا از سوار که در جنگ بود پنج نفر کشته شد. دو نفر زخمی با چند اسب باقی همه سلامت برگشته، از آدم‌های شیخ سی و سه نفر سواره و هشتاد نفر پیاده کشته شده بود. در کوه به قدر دویست نفر هم سایر سواره در شهر کشته بودند. در کمال خواری فرار کرد، غلط کرد دیگر ادعای سلطنت کند. این خدمت‌های من حالت مرا از میرزا محمود خان جوینا شوید، قسم بدهید، یک یابو گیر من نیامده است، این اسب‌های چلاق را سوار نشوم. جان و مال را امسال در راه خدا داده‌ام تا التفات مرحمت حضرت اسعد والا و التفات شما چه کند. زیاده عرضی نیست.

رضاقلی - ۱۹ [ذی‌حجه]

از ارومی به توسط تبریز

خدمت جناب آقای مخبرالدوله:

چون حسب الامر قدر قدرت همایونی مرقوم داشته بودید که احوالات عرض شود، بعد از ورود تیمور پاشاخان احوالات را استحضار نداده بود. محض فرمایش جهان‌مطاع تفصیل را زحمت می‌دهد که به عرض خاک‌پای جواهرآسای همایون برسانید. عرضه سابقه را هم جواب لازم بود، التفات نفرمودید. شیخ عبیدالله در قلعه اسمعیل آقا بود و تیمور پاشا خان راست آمده در پهلوی دیوار شهر اردو کرد. شیخ هم از مقدمه عسکرآباد که در پیش چشم مشارالیه قتل عام کرده، مشارالیه اقدامی نکرده بود، جسور شده، روز دیگر جمعیت خود را برداشته، به یک فرسخی شهر آمد، دور از آنجا نشست. از این طرف اقدامی نشد. جسورتر شده به سر اردو و شهر حرکت کرد. تیمور پاشا خان از طرف اردو جمعیت بیرون آورد. بنده هم از این طرف دو فوج افشار را حاضر کرد که دعوا ابتدا شود، عقب او را بگیرد. جایی بودند که همه گرفتار می‌شدند. سوار ایرملو زد و خورد

مختصری در جلو کرده شش نفر کشتند. سرتیپ اقدام به دعوا نکرده، ایرملو هم برگشتند. از دو فوج افشار به تنهایی حاصلی نبود. بنده هم برگشتم. روز دوم هم شیخ باز در همانجا خودنمایی کرد. سرتیپ از آن طرف و بنده از این طرف حاضر شدیم. باز صلاح در دعوا ندیده، تا غروب به همدیگر نگاه کردیم، دعوا نشد. بنده که جز تسلط دو فوج پر شکسته خود چیزی نداشت که تنها اقدام کند. روز دیگر که صبح شد، اثری از شیخ و قشون او باقی نبود. شبانه مثل مرغ گرفتاری که از قفس بیرون رود خود با جمعیت به طرف برادوست و پسرش صدیق به طرف مرکور رفته‌اند و مامند آقای پیران با یک دو هزار به امداد شیخ می‌آمد. در محال براندوز به تاخت و تاز آن جا و خرابی قلعه آنجا مشغول بود. از سوار و سرباز افشار به کمک جمعیت آنجا فرستاده بود. شصت نفر از آن‌ها کشته و چهارده سر آوردند. او هم از آنجا شکست، به شیخ صدیق ملحق شده به مرکور رفته. از اشنویه هم خبر رسید که قادر پسر شیخ از ساوجبلاغ خود را با سیزده سوار به اشنویه انداخته، او هم از آنجا به مرکور رفته، آنجا را محکم می‌کند. به قدر دو سه هزار جمعیت در آنجا دارند و خود شیخ عجالاً در میان شکاک است و آن قدرها جمعیت ندارد. چون عزیمت از یک طرف به سر آن‌ها مستلزم است به احتیاط شهر از طرف دیگر بود. لابد شدیم که جمعیت را دو حصه کرده، هر یک به طرفی برویم. تیمور پاشا خان برادوست را اختیار کرده، امروز که دوازدهم شهر است، او به طرف برادوست و خانه‌زاد به طرف مرکور کوچیدم. تیمور پاشا خان عوض این که جمعیت را دو حصه کند از دو هزار سوار دیوانی و غیره که همراه داشت به دو بیست و سیصد نفر راضی شدم، نداد، سهل است، حسب‌الحکم کارگزاران دیوانی چهارصد هزار فشنگ برای فوج‌های افشار آورده بود، با این که یک تیر تفنگ در اینجا صرف نکرد، همه را بار کرده برد. فدوی است و دو فوج افشار و صد و پنجاه نفر سوار افشار که چهار سال سفر کشیده، به هیچ کار ساخته نیست. یک فوج و دو بیست سوار هم از تبریز فرستاده‌اند، در راه است که به بنده ملحق خواهد شد. جلوی قورخانه به کنار دریا سرباز و شتر فرستاده که مال آن فوج است که در راه است. در این نزدیکی سوار فرستاده، جلو آن را هم

گرفته‌اند. نمی‌داند چه منظور دارد؟ بنده قورخانه توپ دارد؛ ولی فشنگ سربازی به قدر پنج دقیقه دعوا نیست. به او امیدوار بودم نشد. معجلاً به جناب سپهسالار اعظم تلگراف کرد که بفرستند؛ ولی معامله‌ای که تیمور پاشا خان می‌بایست با افشار کند با شیخ کرد و معامله‌ای که می‌بایست با شیخ و کردستان کند با افشار نمود. از این دو معامله از طرفی که او می‌رود نسبت به شهر بنده را وسوسه قول عارض شده، بی‌حق هم نیستم. نمی‌دانم تکلیف چیست؟ سزای خدمت و صدمات افشار را سرتیپ به درجه‌ای که عقل تصور نمی‌کرد و او به نمک با محک اعلی‌حضرت قَدَر قدرت اقدس همایونی -روحنا فداه- شیخ این بی‌حسابی در ارومی از غارت دهات و دست درازی اهالی شهر و عرض مردم نکرده بود که مشارالیه کرد. از قتل شیعه و نهب اسب داغدار سوار و تفنگ سرباز هم ابقا نکردند. البته از خارجها به عرض خواهد رسید. از اوّل بی‌پروایی او را در خدمت دولت و ملت و غرض و کینه او را به جهت مأموریت مرحوم شجاع‌الدوله به ماکو می‌دانست و اندیشه از حرکات او داشت، ولی نخواست جسارت کند و ملاحظه نموده، پنج فقره بی‌حسابی او را متحمل شده، به راهش برمی‌دارد. او هم کینه خود را در این موقع نمی‌تواند پُربروز بدهد. عمده مقصودش وقوع مفسده در میان افشار و ماکویی بود. هر کاری کرد مردم را به مفسده بیندازد، نگذاشتم. از حکایت سوار چگنی و فوج افشار هنوز تزلزل در جان بنده باقی است. از ترس غضب دولت علیه سر نداده، مردم را باز داشت. غارت شیخ و تیمور پاشا خان را داده، الآن به این یک فقره شاکر است که افشار از آبروی بنده نگذشت و خدمت خود را هدر نکرده، امروز در یک فرسخی شهر افتاده، از دو فرسخ تا دو فرسخ سوار و پیاده خود را متفرّق کرده تا دروازه شهر دهات غارت می‌کند. زن و مرد و سوار و سرباز است که لخت می‌نمایند. نمی‌خواهد از این ولایات بی‌مفسده برود. کلانتر شهر را برای گفتگوی استعداد و این فقرات با بیست سوار فرستاده بودم، نتوانسته بود بگذرد. بعضی از سوارش را لخت کرده، خود فرار کرده آمده، اولاً دور از مروّت است افشاری که با جان و مال و عرض و عیال خدمت کرده این معامله با آنها بشود، ثانیاً تکلیف بنده با این عدم استعداد چیست؟ بنده را دو فوج و یک هزار

سوار برای کمک لازم بود که مزد شیخ و پسرش را بدهم. نه اینکه دشمن به لباس دوستی آمده و دشمن دولت را ول کرده، انتقام از افشار بکشد و بنده را هم از دشمن مشغول دارد.

امامقلی سرباز افشار

دست خط مبارک به تبریز:

ولیعهد! تلگراف‌های تیمور پاشا خان را که ملاحظه کردیم. با بعضی اخبار و تلگراف‌های آخری جناب سپهسالار اعظم و اعتمادالسلطنه و خود تیمور پاشا قدری مختلف به نظر آمد. گویا تاریخ این نوشته از پیش بوده است. چرا که این اخبار اظهارات سابقه خود تیمور پاشا را تکذیب می‌کند. درست دقت کرده از تاریخ کاغذ و تقریر عامل وجه اختلاف را معلوم داشته به عرض برسانید. بالجمله اصل حرف در دو چیز است: یکی آذوقه اردو، دیگر ملبوس و چادر و مهمات؛ اما در امر آذوقه اگرچه اردوی مأمور از رکاب آرد و تهیه بیست روزه با خود داشت و در ساوجبلاغ هم عجلتاً وسعت و فراوانی است، لیکن برای رفاه آتیه حکم کرده‌ایم که از جنس دیوانی صابین قلعه پانصد خروار آرد کرده و حاضر نموده‌اند. چهارصد خروار هم از گروس آرد حمل می‌شود که در موقع ضرورت در اردو فروخته شود. شما هم به حاکم صابین قلعه قدغن نمایند یعنی مخصوصاً بنویسید که به زودی مال کرایه حاضر کرده آرد را با مستحفظ به اردو برساند. کذلک آرد گروس که می‌رسد محفوظاً به اردو برسانند. شما هم البته برای سهولت امر آذوقه تدابیر لازمه به کار برده‌اید. یک فقره هم برای ملبوس و چادر است. البته در اظهارات تیمور پاشا هم می‌بینید که از سرما و نداشتن چادر شکایت کرده است. پانزده هزار تومان که حواله شد، شما به قدر امکان در رسانیدن ملبوس و عبا و چادر خودداری و فوت وقت نکنید. هر روز هر چه حاضر می‌شود پی در پی بفرستید، بلکه بنویسید که در میان ایلات آلاچیق و سیاه چادر پیدا کنند، موقتاً بهتر از چادر به کار قشون خواهد آمد. برای فشنگ مارتینی هم که تیمور پاشا خواسته است قدغن کنید متفرقه هر چه پیدا کنند خریداری نموده بفرستند. جواب فرمایشاتی که پریروز یعنی عصر عید به شما ابلاغ

شد هنوز ملاحظه نکرده‌ایم. البته از فقرات مقررّه مطلع شده، اقدامات لازمه کرده‌اید. در باب مهمات و ملزومات اردو خیلی مراقبت کنید و صورت اقدامات خود را به عرض رسانید. در مال کرایه، مال اصطبل توپخانه مبارکه در دارالخلافه یک ماهه کرایه به مال‌ها داده شده، به جناب سپهسالار اعظم بنویسید تا هر مدّت که مال در زیر بنه توپخانه می‌باشد کرایه آن را بدهند.

دست خط مبارک

به ولیعهد:

یک ساعت قبل بعد از ملاحظه تلگراف تیمور پاشا خان شرحی به شما تلگراف کردیم. مجدداً تلگرافی از اقبال‌الدوله رسید که اگر ندیده باشید صورت آن را از تلگرافخانه بخواهید و ملاحظه کنید. در موقع کار اختلاف میان مأمورین گناهی است که نمی‌توان اغماض کرد. عجلتاً عزیمت جناب سپهسالار اعظم به آن سمت‌ها رفع این اختلافات را می‌کند. صورت همین تلگراف اقبال‌الدوله را هم برای اطلاع جناب سپهسالار اعظم بفرستید. معلوم شد که آنچه از اظهارات تیمور پاشاخان محل اشتباه شده بود، قابل تحقیق نیست. در باب آذوقه و مهمات و ملبوس و غیره دستورالعمل شما همان است که مرقوم شده است. باید خیلی مراقبت کنید و فرصت از دست ندهید.

جواب

به خاک‌پای اعلی‌حضرت اقدس اعلی - روحنا فداه:

دست‌خط‌های تلگرافی که به افتخار این غلام بی‌مقدار عزّ وصول یافته بود، این غلام به زیارت آن‌ها مفتخر و مباهی گردید؛ چنانچه اعلی‌حضرت اقدس ملوکانه فرموده‌اند همه را به جهت اطلاع جناب جلالت‌مآب سپهسالار اعظم همین حالا با چپار می‌فرستم و این‌شاء‌الله بعد از رفتن جناب سپهسالار اعظم این کارها خوب خواهد شد. تلگراف‌های مفضلّ تیمور پاشاخان همان طور است که به خاطر الهام مظاهر مبارک رسیده، تاریخ آن‌ها از پنجم و ششم الی هشتم بوده و آن فتحی که تلگراف کرده است شب دهم بوده.

آن تلگرافها مقدمه است به جهت آن فتح. چادر و ملبوس را هم از همان دیروز که مقرر فرموده‌اید و تنخواه حواله رسیده است مشغول شده است. دقیقه‌ای این غلام آرام ندارد. چگونه می‌شود که این غلام غفلت کند؟ قدری چادر و عبا و کلیچه نیم‌تنه در شهر حاضر کرده بودم، فرستادم نزد جناب سپهسالار اعظم. حالا هم هر روز علی‌التوالی فرستاده می‌شود، هر چه حاضر می‌شود فرصت نمی‌دهم. در باب آذوقه هم در ساوجبلاغ بحمدالله خوب است. قدری که آن طرف رفتند بر حسب فرمایش اطاعت خواهد شد.

کمترین غلام: مظفالدین

دست خط مبارک به تبریز:

امین‌الملک! این دست خط را بده مخبرالدوله به ولیعهد از این قرار تلگراف نماید: به ولیعهد: جواب شما از تلگراف رسید. در فقره این که جناب سپهسالار اعظم به اکراد و اهل تسنن استمالت بدهد، نوشته بودیم، نه این است که جزای آن‌ها را بی‌تنبیه و بی‌سیاست بگذارند که باعث جرأت متمرّدین دین و دولت بشود. مقصّر و خاین و یاغی را باید کشت، سوزاند، آتش زد، زن بچه اش را اسیر کرد، خانه‌اش را باید ویران نمود؛ اما غیر مقصّر و بعضی از اهالی را هم باید استمالت داد و عفو و اغماض نمود؛ اما آن هم تنبیهی وضع دیگری دارد که آن این است این قسم اشخاص را باید جریمه نقدی و جنسی برای سیورسات و مخارج اردو و پیشکش حضوری قرار داد و اسلحه آن‌ها را باید گرفت. شما همین تلگراف ما را با چاپاری که به اردو می‌رود برای جناب سپهسالار اعظم البته البته بفرستید. از این‌ها گذشته خود جناب ایشان عاقل و کامل و کافی هستند و همه سبک دولت‌داری و سیاست و انصاف را هر یک در جای خود در کمال خوبی می‌دانند و جای تلگرافی نیست. البته زود بفرستید سپهسالار ملاحظه نماید.

جواب

به خاک پای مبارک اقدس اعلی - روحنا فداه:

دست خط مبارک تلگرافی که به توسط جناب امین‌الملک به افتخار این غلام شرف

صدور یافته بود، زیارت نمود، موجب افتخار این غلام گردید. آدمی که به جهت تحصیل استحضار از حالات اردوها سه چهار روز بود فرستاده بود، به محض زیارت دست‌خط مبارک رسید. عریضه تلگرافی و روزنامه مفصل حالات را جناب مستطاب اجل اشرف سپهسالار اعظم نزد این غلام فرستاده بود، به توسط جناب معتمدالملک به عرض می‌رسد و بحمدالله تعالی از اقبال مبارک همه اردوها در نهایت آسودگی است و به همان طور که به قلب الهام‌پذیر مبارک رسیده، بعضی از متمرّدین مورد کیفر اعمال خود گشته، مابقی هم به مرور خواهند شد و همین طور هم این غلام بر حسب امر مبارک به جناب معظم‌الیه دستورالعمل داده بود، حالا هم فوراً دست‌خط تلگرافی با شرح مبسوطی نوشته، به جهت جناب سپهسالار اعظم می‌فرستد. *إن شاء الله* به همین طور که مقرر فرموده‌اند حرکت نموده و خواهد کرد. امید کلتی است که از بخت و اقبال مصون از زوال مبارک عن‌قریب اخبار خوش حاصل نموده، به عرض برساند. به قدر ششصد سوار هم در شهر حاضر کرده بودم. سیصد نفر را انعام و جیره علیق داده، دویست نفر به طرف ارومی و یکصد نفر هم باز به همراهی قدری تنخواه و چادر و نیم‌تنه و عبا به اردوها فرستاد. از بابت استحضار خاطر مبارک به عرض رسانید.

کمترین غلام: مظفرالدین - ۲۳ [ذی‌حجه]

از تبریز به توسط معتمدالملک

به خاک‌پای جواهر آسای مبارک همایونی شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: چنانچه از دو عریضه تلگرافی از بین راه به عرض خاک‌پای مبارک رسانیده‌ام، پس از اطلاع از چاپیدن و غارت نمودن و سوزانیدن دهات ساوجبلاغ هر چه لازم بود از نصیحت و تغییر و راهنمایی به رؤسای قشون اردوی طهران و اعتمادالسلطنه نوشته فرستادم و خود هم با وجود کثرت بار و شتر و فوج پیاده دو منزل شکسته به همان قسم که عرض شده بود، روز شنبه شانزدهم چهار ساعت به غروب مانده وارد شدم. اعتمادالسلطنه، وزیر فواید و سایر سرکردگان به

استقبال آمده، قشون و توپخانه را هم بیرون آورده بودند. غلام خانه‌زاد یکسر به ملاحظه قشون رفته، از آن‌ها از جانب سنی‌الجوانب همایونی احوال‌پرسی کرده، اظهار مراسم شاهنشاهی -روحنا فداه- را به هر یک رسانیدم. همه با کمال شوق اظهار تشکر و دعا به وجود مسعود مبارک نمودند. حالت قشون همه خوب و تردماغ بود. بعد وارد منزل شدم. معلوم شد که اردوی طهران هنوز وارد نشده و روز هفدهم وارد خواهند شد؛ لیکن فوج طرح اطریش روز پانزدهم وارد شده بودند، رفته آن‌ها را هم سرکشی نمودم و احوال‌پرسی کردم و جهت پیش افتادن آن‌ها را سوال کردم. کاپیتان واگنر گفت: چون دیدم می‌خواهند این بی‌نظمی و غارت و سوزانیدن دهات و قتل مردم را به ما نسبت بدهند یا ما را هم شریک خودشان قرار بدهند، به آن جهت یک منزل پیش افتادم تا معلوم شود بی‌نظمی و غارت از که بوده است. خلاصه، فوراً به حسام‌الدوله نوشتم که دیگر معطل نشده، البته در یکشنبه هفدهم ملحق به اردو بشود. شبانه جواب رسید که خواهد آمد. در روز هفدهم سه فوج با جمیع صاحب منصبان و سوار و یدک به استقبال اردوی مزبور فرستادم و بعد از ظهر وارد شدند. در دست راست منزل خودم جای آن اردو معین شده بود. هر یک در مکان خودشان به ترتیب چادر زده قرار گرفتند. اما در تمام ساوجبلاغ یک نفر مرد یا زن یا بچه به هم نمی‌رسد. قدری که از اول وحشت از اعمال خودشان داشتند و رفته بودند. بعد از آنکه خبر نهب و غارت و سوزانیدن دهات را شنیده‌اند بقیه هم دهات و خانه و انبار خود را گذاشته و رفته‌اند؛ لیکن قادر آقا و گلابی آقا و امثال آن‌ها با ملالت و افسردگی بوده‌اند، همان که فقره قتل خان‌باباخان پسر مجید خان واقع شده است، آن‌ها هم کلاً فرار نموده و رفته‌اند. روزی که خانه‌زاد وارد شدم در جمیع ساوجبلاغ از ذکور و اناث صغیر و کبیر رعیت و آقایان یک نفر وجود نداشتند. به جز قدر قلیلی در خود قصبه ساوجبلاغ که آن‌ها هم بعد از وقوع این واقعات در تهیه فرار و مهاجرت بودند. حتی آقایان قراپایاق هم جمعاً از اردو رفته بودند و دهات هم غارت شده و سوخته پاره‌ای تمام سوخته بودند و پاره‌ای هنوز دود داشت. در این که اردو علاوه بر آنچه بار خود را از بقیه یغمای سرباز و سوار بسته و رفته بودند، بی‌اغراق به قدر ده هزار نفر از اهل صابین‌قلعه و هشتروند و شقاقی و مراغه و میان‌دوآبی و

بنایی و دهخوارقانی و ارونق و انزابی بودند که باز منتظر نهب و غارت تازہ بودند که بقیه‌السیف را آن‌ها جمع نموده ببرند. وجود این قبیل اشخاص اولاً مضرّ انتظام؛ وثانیاً اگر خدای نکرده یک سانحه روی بدهد، این‌ها از دشمن زیادتر از بابت جین واهمه وسیلهٔ بر هم خوردن اردو می‌توانند شد؛ لهذا اول کاری که کردم این‌ها را قدغن نمودم از اردوها خارج شده بروند. این‌ها می‌روند، یک دستهٔ دیگر از تازگی با مال و جوال وارد می‌گردند. خلاصه، جمیع ساوجبلاغ ده دست‌نخورده و یغما و خراب نشده، به جز یک قریهٔ اندر قاج قادر آقا باقی نمانده است که او را هم محمدصادق خان آجودانباشی رفته آنجا نشسته بود و در عرض راه هم کاغذی نوشته و آدمی نزد فدوی فرستاده بود. کاغذ تأکیدی به سرکردگان اردوی طهران در منع تعرّض به قریهٔ مزبوره نوشته و پنجاه سوار هم با یک سرکرده به جهت محافظت آنجا فرستادم. آن یک ده از خرابی و سوختن نجات یافته، لیکن از گاو و گوسفندش خیلی برده‌اند. سایر دهاتی که قادر آقا داشت همه، سوخته و خراب شده و یغما گردیده، محققاً اگر این اعمال واقع نشده بود، آذوقهٔ شش ماهه تمام اردو در ساوجبلاغ موجود و یقیناً ممکن بود، یکصد هزار تومان از این‌ها تنخواه جریمه و روسیاهی گرفت. چه فایده که یک خبط و بی‌نظامی و جلوی نوکر را ول دادن، مملکت را خراب و فدوی را به جهت آذوقهٔ قشون به یک زحمت و مرارت فوق‌العاده دچار ساخته و دولت را از اخذ صد هزار تومان جریمه که تلافی قدری از مخارج را می‌توانست نمود، محروم ساخت. وقتی از حضرات سرکردگان و صاحب‌منصبان افواج سؤال می‌نمایم که چرا این طور حرکت نموده‌اید گاهی می‌گویند که این اعمال از ما ناشی نشده و این لجّاره قبل از ورود اردو می‌رفتند و دهات را خالی از سکنه ملاحظه نموده، شروع به غارت و سوزاندن می‌کردند. قشون هم که می‌رسید چیزی می‌برد. هیمن قدر جهت اطلاع خاطر مبارک عرضه می‌دارم که محققاً علاوه بر پنجاه هزار گوسفند و گاو میش و مادبان و قاطر و چهارپایان گیر قشون آمده، چه فروخته و چه میان ایل خودشان فرستاده‌اند و چه الآن موجود دارند و گاهی می‌گویند ما محکوم بودیم و فرمایش شده بود این قسم رفتار کنیم و کرده‌ایم. عزیزالله خان متمسک به دست خط مبارک است که مستقلاً به افتخار او شرف صدور یافته است که این قسم

حرکت نماید. فدوی خانه زاد دست خط مبارک را زیارت نکرده‌ام، لیکن می‌گویند که موجود و در نزد خود حاضر دارد. چون حالا امری است واقع شده، پس از وقوع دیگر محاکمه و مؤاخذه شدید ثمری به جز آزرده خاطر شدن رؤسای قشون ندارد. نه این است که جمیع این اعمال از قشون اردوی طهران صادر شده و قشون اردوی اعتمادالسلطنه معصوم مانده‌اند، خیر، این‌ها هم بی‌نظمی و سوزانیدن و نهب و غارت نموده‌اند؛ لیکن اولاً بعد از آنکه شنیده و فهمیده‌اند که از آن اردو این حرکات واقع می‌شود جسور در عمل شده‌اند؛ ثانیاً شدت عملشان به آن قدرها نبوده است.

این‌هایی که تا اینجا عرض شد محض از بابت این است که خاطر مبارک همایونی - روحنا فداه - از جمیع وقایع استحضار کامل حاصل فرمایند. حالا آنچه از روز ورود فدوی تا به حال شده است، جسارت به عرض می‌رود: اولاً محض ورود سوار به جمیع دهات خاصه به دهاتی که محصول آن‌ها تعلق به تبعه روسیه دارد، مأمور نمودم که بقیه‌السیف آن‌ها را از خانه و انبار حفظ نمایند و بحمدالله محفوظ هم شدند و بعد کاغذی به قراپاپاق‌ها نوشته آن‌ها را احضار نمودم و نوشتم شما همیشه نوکر صدیق دولت بوده‌اید. کشته شدن پسر مجید خان که قضا بوده است، چه دخلی به شماها دارد که وحشت نموده‌اید. البته برخواسته بیابید و بیوک خان نایب آجودان قراپاپاق را مأموریت دادم که رفته محمد آقای مامش را بیاورد. دیروز جمیع قراپاپاق‌ها به آشنایی بیوک خان که دنبال مأموریت خود رفته است، آمده‌اند. به همه اظهار محبت نموده، همان دیروز مراجعتشان دادم که بروند، هم درست اطمینان قلب حاصل نمایند و هم به جهت قشونی که از برای تنبیه طایفه بلباس و گرفتن حمزه آقا مأمور می‌باشند و قشونی که به جانب مرکور به جهت تسخیر مرکور و کمک ارومیه مأمور هستند و از خاک قراپاپاق باید عبور نمایند، تهیه و سیورسات حاضر کنند و کاغذی هم به قادر آقا نوشتم، برخاسته او هم دیروز عصری با محمدصادق خان آجودانباشی آمد و چادر به او داده، در اردوی نزدیک به خودم منزل کرد و حالا مشغول به اطمینان دادن و جمع کردن این تفرقه می‌باشم تا قرار حاله و آتیه را توان داد و امیدوارم تا سه چهار روز دیگر به سبکی

که پیش گرفته شده است، خورد خورد قلب از وحشت خارج شده، رؤساشان جمع و حاضر شوند. همان روز هفدهم که اردوی طهران وارد شد، بدون تأخیر دو ساعت به غروب مانده، جمیع رؤسای قشون هر دو اردو را با صاحب منصبان اطریشی حاضر نموده، مجلسی منعقد و شور کردیم که حالا چه باید کرد؟ بعد از مذاکرات طولانی به اتفاق آرا قرار چنین شد که اردوی مرکزی تا چند روز دیگر در محال ساوجبلاغ متوقف باشد و یکشنبه قشون مسکنی از فوج و سواره و توپخانه به جهت تنبیه و تخریب طایفه بلباس و گرفتن حمزه آقا مأمور شوند؛ لهذا عزیزالله خان و اسفندیار خان با هزار و دویست سوار و جنرال را با سه فوج و دو عرّاده توپ خاندان و دو عرّاده قیز مأمور نمودم که از راه لاهیجان به امداد و معاونت محمد آقای مامش یا بی‌امداد و معاونت او به سر طایفه بلباس رفته آن‌ها را یک تنبیه و گوشمال بسیار خوبی داده و این‌شاءالله حمزه آقا را هم حیاً یا میتاً گرفته، مراجعت نمایند. خواستم دسته شاهسون را با این شعبه مأمور نمایم که در کوهستان به کار خواهند آمد. صاحب‌منصبان اطریشی گفتند که فی‌مابین وزیر مختار اطریش و اولیای دولت قرارنامه منعقد شده است که یکی از فصولش این است که این دسته قشون را هم از هم جدا نکرده، هر جا مأمور می‌نمایند یک جا و متفقاً مأمور نمایند. چون همه آن‌ها به جهت این کار لازم نبود، مأموریت آن‌ها را موقوف نمودم و چون نقطه مرکور در این مسئله یکی از نقاط مهمه و می‌توان گفت که روح این مسئله است و هرگاه در نظر مبارک باشد سامح پاشا در تلگراف‌نامجات خودش به سفیر کبیر مکرر می‌نوشت که تا قشون ایران مرکور را متصرف نشود، این مسئله را تمام شده نمی‌توان تصوّر کرد. راه قرار و رسیدن معاونت به شیخ از مرکور است. آنجا را باید متصرف شد و مضبوط کرد. تا راه امید آن‌ها کلیتاً مسدود گردد؛ لهذا به جهت تصرف مرکور و به جهت معاونت و تقویت اردوهای ارومیه لازم شد که یک شعبه قشون قوی به مرکور فرستاده شود؛ علی‌هذا حسام‌الملک را با سه فوج قراگوزلو و آقاخان افشار را با چهارصد نفر از فوج چهارم به جهت بلدیت و اطلاع و هزار و یکصد سوار زبده و چهار عرّاده توپ که دو عرّاده از توپ‌های اطریشی و دو عرّاده خاندان معین کرده، جیره و

سیورسات و علیق پانزده روزه و کرایه مال و سایر ملزومات این دو اردو را تماماً نقد و جنس کارسازی نموده‌ام که هیچ چیز باقی نگذارده‌ام. فردا که روز بیستم است، اردوی مأمور به تنبیه بلباس و گرفتن حمزه آقا می‌روند و پس فردا که روز بیست و یکم هست، اردوی مأمور به مرکور خواهند رفت، و این‌شاءالله از برکت بخت بلند همایونی -روحنا فداه- عن قریب خیر فتح و نصرت هر دو اردو را به عرض خاک‌پای مبارک می‌رسانم. هواها بحمدالله در کمال اعتدال است. هنوز برف نیامد و می‌گویند در سنه ماضیه اینجاها یک ذرع برف داشته است. اگر خدای نکرده برف افتاده بود حالت قشون و حرکت آن‌ها خیلی دشوار می‌شد. از بخت همایونی -روحنا فداه- خیلی خوب است و روزها می‌توان گفت گرم است. در تهیه بالاپوش به جهت نوکر می‌باشم. قدری داده‌ام و تتمه را هم خواهم رسانید. ده هزار تومان نقد امروز به حاجی ابوالفتح خان داده، قبض گرفتم که به مصارف قشون برساند. همان که تمام شد یازده هزار تومان دیگر خواهم داد و هیچ عرض نمی‌کنم که به چه زحمت و مرارت گرفتارم و چه می‌کشم تا آنکه این‌شاءالله این مسئله تمام شده و کار به انجام برسد؛ لیکن همین قدر را عرضه می‌دارم حالا که غلام خانه‌زاد گرفتار این مشقت سخت و صعب است، اقللاً خاطر مبارک از خیال این طرف‌ها و اردو و آذوقه و غیره و غیره آسوده باشد. تا زنده ام نخواهم گذاشت به فضل خداوند و توجه همایونی -روحنا فداه- عیب و نقصی حاصل نماید. عبدالقادر خان شجاع‌الملک هم روز هفدهم شهر حال دو ساعت قبل از اردوی طهران وارد شد. از سامح پاشا هنوز خبری ندارم و مخابره واقع نشده است و تا اردوی مرکزی به ارومیه نرسد، مخابره با مشارالیه مشکل است؛ زیرا که مقر اقامت آن طرف ارومیه است.

در فقره حکومت ساوجبلاغ که مکرر در دست‌خط مبارک مکتوبی و دست‌خط مبارک تلگرافی مرقوم و امر شده است که فکر درستی از بابت حکومت این سرحدات بشود، حاجی صدرالدوله که بر حسب امر قدر قدرت حاکم شده است و آمده، الان هم در قصبه ساوجبلاغ نشسته است و اگر نهب و غارت و سوزانیدن اتفاق نیفتاده بود و مردم به این درجه متوحش و متواری نشده بودند، حکومت مشارالیه عیبی نداشت؛ لکن

حالا تا اردو در ساوجبلاغ است، امکان ندارد به جز چند نفر از آقایان آن هم به زحمت زیاد مرئی شوند. باید حاکم کسی باشد که بعد از اردو این مردم را اطمینان داده، به سرخانه خود بیاورند و کسی باشد که قدری با خود این مردم هم زبانی داشته باشد که محل اطمینان آن‌ها واقع تواند شد و خودش شخصی باشد. دستورالعملی که به او داده می‌شود بعد از عزیمت اردو آن دستورالعمل را، کما هو حقّه، مجری تواند داشت. به نظر این غلام وزیر فواید به جهت این کار خیلی مناسب است که حکومت ساوجبلاغ و صابین قلعه و گروس با او باشد. فوج گروس هم در ساخلو بماند و این سه حکومت موجب قوت یکدیگر در حین لزوم بشوند؛ لیکن شرط عمده این کار این است که گروس را هم به حضرت ولیعهد التفات فرموده و جزو آذربایجان بفرمایید. هنوز به وزیر فواید و به احدی این فقره را اظهار ننموده‌ام. در صورتی که به نظر مبارک درست و مناسب بیاید، در جواب این عریضه تلگرافی امر همایونی شرف صدور خواهد یافت و مجری می‌شود و آلا مسکوت‌عنه خواهد ماند. به جز آنچه جسارت ورزیده عرض شد چیزی که قابل باشد نیست و هر چه بعد از این به وقوع برسد، بدون تأخیر به عرض آستان مبارک خواهیم رسانید. الآن که مشغول اتمام عریضه می‌باشم رؤسای عشیرت کورک آمده‌اند، هنوز آن‌ها را ندیده‌ام. دهات مخروبه و محروقه را به جزو گفته‌ام اسامی بنویسند. در عرایض تلگرافی آتیه معروض می‌دارم. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین

از تبریز به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایونی شاهنشاه ظل‌الله -روحنا فداء:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: تفصیل حالات اردو و وقایعات را مشروحاً در نوزدهم شهر حال در طی عریضه مشروح تلگرافی به عرض آستان مبارک رسانیده‌ام، إن شاء الله از لحاظ انور همایونی -روحنا فداء- گذشته است. بحمدالله از تصدق فرق مبارک اردو در کمال انتظام و از روز ورود غلام خانه‌زاد تا این دقیقه که به

عرض عریضه عبودیت فریضه جسارت می‌ورزم، یک بی‌نظمی اتفاق نیفتاده و از دهاتی که تا ورود غلام باقی مانده بود، دیگر غارت و نهب و سوزاندنی به وقوع نرسیده و از اردو بدون بلیط احدی خارج و داخل نمی‌تواند شد؛ و بحمدالله از تصدق خاک‌پای مبارک صحرا و مملکت در کمال امنیت و سطوت همایونی طوری این اراضی و محالات را فرا گرفته است که اگر به هزار زحمت به جهت نمونه یک گرد بخواهید یافت نمی‌شود و چنانچه در عریضه تلگرافی سابق به عرض رسانیده‌ام اردویی که به جهت تنبیه طایفه منقور و دستگیر نمودن حمزه آقا معین و مأمور شده بود به همان عدد و تفصیل روز بیستم حرکت و عازم شدند و همچنین اردوی مأمور مرکور باز به همان تفصیل دیروز که بیست و یکم بود عزیمت نمودند و فردا مکان اردو را از این جایی که هست تغییر داده، قدری پیش‌تر خواهیم رفت که هم یورت عوض شده و هم رو به مقصد حرکت شده باشد. به هر قسم است، از تصدق خاک‌پای مبارک از اطراف جنسی حاضر نموده، در اردو کمال وسعت است. روزی که غلام خانه‌زاد وارد شد نان در اردو و یک من چهار هزار بود و امروز که بیست و دویم شهر ذی‌حجه است از تصدق سر مبارک نان یک من هزار دینار و فراوان است. قدری از بابت کاه تنگی بود و اهل اردو در زحمت بودند، هشتصد خروار کاه در دهات مراغه حاضر نمودم و خریدم. مال‌های بُنه اردو را فرستادم رفته، حالا هر روزه کاه به قدر کفاف اردو، بلکه زیادتر وارد می‌شود. جیره نقدی پانزده روزه و کرایه مال قورخانه و غیره را پانزده روزه نقداً پرداختم. از توجه همایونی -روحنا فداه- هیچ منقصتی در امور نیست به جز وحشت فوق‌العاده مردم که هیچ کس یافت نمی‌شود؛ مثلاً محمد آقای مامش الان کاغذ نوشته و آدم فرستاده است و اظهار کمال عبودیت و خاکساری و خدمت را نموده و نوشته است: «جان چیز عزیزی است و از فقره قتل خانباباخان چنان وحشت بر من مستولی شده است که قدرت آمدن به اردو ندارم که خدمتی به من رجوع نمایید که آن خدمت را انجام داده به قوت آن خدمت رفع وحشت از خود کرده، بیایم». فدوی خانه‌زاد نیز خیال دارم بنویسم ملحق به اردوی

عزیزالله خان شده، به جهت تنبیه طایفه منقور و اخذ حمزه آقا برود؛ اگرچه حالا خبری رسید که حمزه آقا با عشیرت خود به خاک عثمانی فرار کرده است. در این بین هم تبدیل سامح پاشا و نصب نافذ پاشا از جانب دولت عثمانی می‌ترسم یک اسباب تأخیر در رت فراریان و قرارداد آتیه بشود و معلوم هم نیست که نافذ پاشا حالا در کجا است؟ همین قدر که جواب عریضه تلگرافی اولی این خانه‌زاد برسد و از رای مبارک درباره حکومت ساوجبلاغ استحضار به هم برسانم، قرار امورات اینجا را داده، ساخلوی درستی به جهت ساوجبلاغ معین، جیره و علیق سه ماهه ساخلوی مزبور را حاضر کرده، دستورالعمل کافی به جهت اجرای اوامر علییه همایونی داده، از راه لاهیجان عازم ارومیه خواهم شد که مسکن و موقف نافذ پاشا را معین کرده، با مشارالیه داخل مخابره رسمی و قرارداد امور آتیه سرحدات بشوم. بحمدالله از شیخ عبیدالله و از پسرهایش اثر و خبری نیست. خاطر مبارک همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- از بابت امورات اردو و از بابت امورات این سرحدات کاملاً آسوده و مطمئن باشد. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۲۵ [ذی‌حجه]

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! عریضه تلگرافی اول شما که از ساوجبلاغ نوشته بودید رسید و جواب او را نوشتیم. مفضلاً از شکارگاه جاجرود دادیم به معتمدالملک به شما بزنند. بلافاصله عریضه تلگرافی مجددی از شما رسید. او را هم معتمدالملک فرستاد به جاجرود که حالا جواب او را می‌نویسیم: از مأموریت اردوها به طرف سرحدات مجدداً اخبار داده بودید، اطلاع حاصل شد، إن شاء الله به زودی مأموریت خودشان را به عمل خواهند آورد. اهتمام کنید که هر چه زودتر کارها انجام بگیرد و آسودگی حاصل شود، بهتر است. این که نوشته بودید حمزه آقا با ایلش به خاک عثمانلو گذشته‌اند، شما و همه کس می‌دانند که حمزه آقا و ایل منکور رعیت و تبعه این دولت و از جمله متمرّدین و اشرار نمره اول می‌باشند. دولت عثمانلو هرگز آن‌ها را جلب و نگاه داری نخواهد کرد و شما مأمور

هستید که قویاً حمزه آقا و ایل او را که رعیت خالص متمرّد این دولت هستند، مطالبه نمایید از کارگذار دولت عثمانلو.

در فقره وحشت اکراد ساوجبلاغ و محمد آقا مامش و سایر نوشته بودید. وحشت آن‌ها حالا بیجا است؛ چرا که شما که سپهسالار اعظم هستید، در آن حدود صورت حکم ناطق ما هستید. هر کسی را که اطمینان بدهید از جان و مال باید بدون هیچ واهمه و خیالی برخیزد و پیش شما بیاید که ابداً به او اذیتی نخواهد شد. حتی اگر خود شیخ عبیدالله و حمزه آقا و پسرهایش هم باشند، تا چه رسد به محمد آقا و دیگران. البته همین تلگراف و حکم ما را گوشزد جمیع اهالی بنمایید که از منظور ما آگاه باشند. در فقره اهتمامی که در فراوانی آذوقه کرده بودید، خیلی خیلی موجب مسرت و آسودگی خاطر ما شد. البته عبا و لباس زمستانی هم به قشون بدهید که در این زمستان بی‌بالاپوش نباشند.

نوشته بودید که مکان اردو را تغییر خواهم داد و پیش می‌روم. البته یک جا ماندن خوب نیست. همین طور تغییر بدهید تا به سرحدات برسید و بنای مکالمه را به کارگزاران سرحدیه دولت عثمانلو بدهید. تا نافذ پاشا پیدا نشود باید موافق قراردادی که این جا با سفیر کبیر داده شده است، با سامح پاشا گفتگو بنمایید و امر را معوق نگذارید. در فقره حکومت وزیر فواید در تلگراف جوابیه شما دیروز حکم صریح او شد. از همان قرار بلاتردید معمول دارید.

۲۷ [ذی‌حجه]

دست خط مبارک:

ولیعهد! تلگراف‌های شما متضمن صورت تحریرات تیمور پاشا خان و حاجی رضاقلی خان و بلافاصله با اظهارات جناب سپهسالار اعظم ملاحظه شد و خاطر ما را قرین مسرت داشت. البته از طرف ما به عموم خدمتگزاران تحسین نموده، التفات ما را برای دلگرمی آن‌ها شرح داده‌اید. مراقبت شما مخصوصاً خیلی مایه رضامندی ماست. به

تیمور پاشا بنویسید که در حسن ختام و انجام کار اهتمام کنند. مواد فساد قلع و قمع شود. این نوع اظهارات و اقدامات که تالی مقدمات حرکت اوست، دون انتظار ماست. البته پس از حرکت جناب سپهسالار اعظم به سمت ارومیه کارها به خوبی قرین انجام و انجام خواهد شد. همه روزه اخبار و احوال آن سمت را در ضمن سلامت حالات خود عرض بکنید.

۲۶ [ذی‌حجه]

به تبریز دست‌خط مبارک:

ولیعهد! شرحی به جناب سپهسالار اعظم تلگراف کرده‌ایم، محرمانه ملاحظه کنید و احدی به جز تلگرافی و خود شما مطلع نشود. با چاپار مخصوص بفرستید و مخصوصاً التزام بگیرید که حکماً دو روزه به ایشان ابلاغ کرده، جواب بخواهند رسید. این تلگراف و فرستادن دست‌خط تلگرافی را برای جناب سپهسالار اعظم عرض کنید. اهتمام کنید این دستورالعمل‌ها و احکامی که برای جناب سپهسالار اعظم فرستاده می‌شود، مکتوم بماند. کسی جز خود شما مطلع نشود.

شب ۲۹ [ذی‌حجه]

دست‌خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! امروز که بیست و هشتم ذی‌حجه است از جاجرود معاودت کردیم. اگرچه دو فقره عرایض تلگرافی شما را که در جاجرود ملاحظه کرده بودیم، جواب مفصل نوشتیم و به شما تلگراف شده است، لازم شد این تلگراف را مستقلاً و مستقیماً صادر کنیم و عاجلاً به شما ابلاغ شود. این دو روزه آخر توقف جاجرود به سبب تواتر بارندگی و انقلاب هوا آثار زمستان ظاهر شده است. می‌توان قیاس کرد که در آن سرحدات و مواقع بیلاق هوا چه طور است و حالت قشون و مأمورین چگونه می‌گذرد. شما که خود با اختیارات تامه دستورالعمل ناطق دولت هستید و مصلحت روز را ترک نخواهید کرد، با وجود این، اعتقادات خودمان را برای شما شرح می‌دهیم و شما اختیار

دارید که مقتضیات احوال را به نظر آورده، آنچه را مناسب وقت دیدید، اقدام کنید. از قشون مأمور از رکاب و نوکر آذربایجان و جمعیت تیمور پاشا خان و سوار و اجماع ولایتی قریب بیست و پنج هزار نفر در حرکت و زیر سلاح است و می‌دانید که بعضی از این نوکر سفر کشیده و خسته بودند، ضرورت وقت سبب مأموریت آن‌ها شد. چه برای آن‌ها و چه برای سایر افواج و دسته‌جات هوای زمستان و برف و بوران مایه خستگی و زحمت کلی است و مسلماً اشرار و متمردین کرد هم زمستان را برای معطلی و زحمت قشون دولت کافی شمرده، خود را به بیغوله‌ها کشیده، تا بهار حرکتی نخواهند کرد. پس مصلحت وقت را نباید از دست داد. بهتر این که به دقت هر چه از نوکر خسته و سفر دیده است، معین و نخبه و تازه نفس افواج و نوکر مأمور را تشخیص و نقاط مهمه آن حدود را که از یک استعداد کافی ناگزیر است، به نظر بگیرید.

عجالتاً مرکور که بنگاه اشرار است، فوری و قابل کمال اعتناست، چنان که اقدام کرده‌اید، هم مرکور را باید از اشرار و اتباع شیخ خالی کرد، هم کار تنبیه منکور و حمزه آقا را باید انجام داد. موانع فصل و برف و سرما هر چه باشد مانع این دو قضیه نیست. از این دو فقره گذشته بعضی جاها هم اگر ماده فسادى سراغ شود، در دفع و قلع آن نباید تأخیر نمود و حتی المقدور حدود را از مواد فتنه پاک کرد. بعد یک مقدار کافی در خود ساوجبلاغ قسمتی به اندازه در ارومی و دسته‌ای در خوی از توپخانه و سوار و سرباز ساخلو باشد و چون آبادی و شهر است، لوازم زندگی موجود است. قشون دولت می‌تواند به راحت قیشلامیشی کرده خود را به بهار برساند و این سه نقطه به یکدیگر دسترس دارد که اگر قبل از بهار خدا نخواستہ امری حادث شود ممکن است به آسانی همدیگر را امداد کنند. در بعضی جاها مثل مرکور و غیره به عدد مناسب محل که تواند نظم و محافظه محلی را کافی باشد و در آن آبادی به راحت و سلامت زیست نمایند، ساخلو معین کنید. آذوقه و مایحتاج این ساخلوها تا اول بهار تهیه شود و بقیه سوار و پیاده را رخصت بدهید بروند در خانه‌های خود استراحت کرده، هم نفس تازه کنند هم به مرمت سلاح و تکمیل قوه و استعداد خود پرداخته، به حالتی بیابند که اگر در بهار وجودشان

لازم شود، تازه نفس و تردماغ به خدمت بیایند. خود شما هم به سمت ارومی رفته تا وقتی که لازم باشد همانجا را محل توقف خود قرار دهید. شهر معتبر بزرگی است. به موقع سرحد نزدیک است. از همانجا با مأمورین عثمانی گفتگو خواهید کرد، قرارهای آتیه را خواهید داد و بالنسبه چون مرکز آن حدود است، از همه سمت به خوبی می‌توانید اطلاعات داشته باشید.

هر چه از قشون متوقف و ساخلوی نقاط مزبوره می‌شود، بالاپوش زمستانی بدهید. برای قورخانه و مهمات هر نقطه و هر موقع و لباس و مایحتاج اردوها هر چه لازم دانید، موجود آن را مشخص کرده، نواقص را چه از تبریز می‌توانید بخواهید و برسانید معین کنید و چه از این‌جا باید فرستاد معلوم باشد متوالیاً برسد؛ و إن شاء الله تعالی از هر جهت کار قشون به سهولت و اعتبار و اطمینان مقرون باشد. باز تکرار می‌کنیم که شما خود آنجا حضور دارید و مقتضی وقت را خوبتر می‌دانید. در این حکم فقط منظور رعایت حال قشون و لکنته و پی‌با نشدن نوکر و گذرانیدن فصل زمستان به سلامت و راحت است که اگر خدا نخواست در بهار ضرورتی به هم رسد قشون همه جا به همه جهت تردماغ و تازه نفس و بدون هیچ نوع خستگی باشند. اگر به فوج طرح اتریش هم حاجتی نباشد و در ضمن نوکر مرخص به طهران روانه کنید بهتر است تا صوابدید شما در این فقرات چه باشد.

این فقره هم به لزوم مرقوم می‌شود که در تلگراف‌های خود نوشته بودید از شیخ و پسرهای او اثر و خبری نیست. نباید این طور روز ما به بی‌خبری بگذرد، بلکه قدم به قدم همه جا اثر آن‌ها را بردارید و همیشه تحقیقاً بدانید که این‌ها کجا هستند. بی‌خبری شما سبب ابقا و دوام فتنه و طول انتظار دولت و معطلی همه می‌شود. البته خبر درست باید از آن‌ها تحصیل کرده، اطلاع بدهید. برای گفتگوی ما با دولت عثمانی، بلکه گفتگو با سایر مأمورین دول تعیین محل و موقف شیخ و پسرهای او واجب است؛ بلکه محرمانه به شما حکم می‌شود که باید از مرکز کردستان و پلتیک دولت عثمانی در آن سمت و طرز کارهاشان و خیالات و اوضاع آنجا روز به روز اطلاعات داشته باشید. از طرف وزارت

امور خارجه به معين الملک هم تلگراف شد که به باب عالی اخطار کند یک نفر آدم خیلی زیرک باهوش معين کنيد به سمت قونسولی برود و قرار بدهيد به هر خرجی که لازم شود، از همه جا مخصوصاً از سمت حکاری و نواحی حدود ايران اخبار درست و صحيح گرفته، روز به روز شما را اطلاع بدهد و شما ما را اطلاعات بدهيد و از روی آن معلومات اقدامات مقتضيه بشود. اين فقره بسيار لازم است. آدم خوب درست قول زیرک دقيقی معين کنيد که از عهده این مقصود دولت برآيد.

فقرات مرقومه را به نظر تامل ملاحظه کرده، اعتقادات خود را به عرض برسانيد. يقين است که آدم مجهولی از طرف معين الملک دروان هست. نبايد به همان مأمور سابق اکتفا کرد. اين مأمور جديد بايد آدم خیلی زیرک منتخبي باشد و خود شما به او مطمئن شده دستورالعمل او را بدهيد.

باز هم می نویسم که در هيچ فقره شما را مجبور نمی کنیم. صوابديد شما به همه جهت در حضور ما معتبر است.

شب ۲۹ [ذی حجه]

جواب

به خاک پای جواهر آسای اقدس مبارک ملوکانه - روحنا فداه:

دست خط تلگرافی که به سرافرازی این غلام بی مقدار عزّ وصول بخشیده بود، زیارت نموده و سر مباحثات به اوج سموات سوده، دستورالعملی که به سرافرازی جناب جلالت مآب اجلّ اکرم سپهسالار اعظم مرقوم رفته بود، این غلام زیارت نموده، اگر مرخص بفرمایند چیزی که به عقل ناقص این غلام می رسد عرض نماید تا رای جهان آرای اقدس ملوکانه چه اقتضا فرماید. اگر این اسم منتشر بشود در اردو که بعضی افواج و سوار را خیال دارند مرخص نمایند، دیگر یک نفر از سرباز و یک نفر سوار باقی نخواهد ماند؛ وان گهی اغلب از آن آقایان که حالا هستند همین قدری که بفهمند قشون دولتی بعضی مرخص شده اند، آن ها باز اوضاع فساد و هرزگی را پیش می گیرند. قربان

خاک‌پای مبارک اقدست شوم! هنوز شیخ و اتباع او قلع و قمع نشده‌اند و حالا هم باز در معرض خوف هستیم که آیا این شیخ از کجا طلوع کند. اگر رای مبارک علاقه بگیرد این حکم را بعد از دستگیر شدن حمزه آقا و شیخ و پسرهایش بفرمایند مناسب‌تر است، و آلاً رای، رای ملوکانه است. همه مطیع و منقادیم. دستورالعمل را هم فردا صبح زود با چاپار مخصوص خواهیم فرستاد.

کمترین غلام: مظفرالدین - شب ۲۹ [ذی‌حجه]

دست‌خط مبارک:

ولیعهد! تلگراف جوابیه شما را ملاحظه نمودیم. اولاً حکمی که دیروز نوشتیم، همانجا فرمودیم که در تلگرافخانه احدی جز ما و شما و جناب سپهسالار اعظم مطلع نشود؛ چرا که مطلب محرمانه است. جناب سپهسالار اعظم در نقطه‌ای که هست نهایت اختیار را دارد و حکم ناطق ماست. هر چه را مصلحت بدانند و بگویند باید اطاعت نمایند. البته اگر او کاری را مصلحت نداند یک نفر سرباز و سوار مرخص نکرده و نخواهد کرد. در چنین موارد و اوقات و هر وقتی که چیزی به خاطر می‌رسد، لابد باید به آن شخص که رئیس کار است، اطلاع بدهد. اگر آن رئیس مصلحت وقت را در اجرا دید عمل نماید. در آخر تلگراف دیروزی البته خواندید که سپهسالار را مجبور در کاری نکرده‌ایم و مؤکداً مرقوم رفته بود هر طوری که صلاح وقت را می‌داند عمل نماید. حالا هم به شما می‌نویسیم که در تبریز و سایر جاها نباید احدی مطلع بشود که دولت چنین احکام را کرده است. چون در آن تلگراف پاره‌ای احکام دیگر مرقوم شده بود که بایستی سپهسالار مطلع شود و از همه آن احکام هم اطلاع او بی‌ضرر است. شما همان حکم را بدهید چاپار مخصوص معجلاً برساند. بعد از آنکه آن حکم به سپهسالار رسید، مجبور نیست که در اردو بدهد جار بکشند که چنین احکام تلگرافی رسیده است. در جیب خود نگاه می‌دارد. هر یک از احکام را که صلاح می‌داند بیان خواهد کرد و هر یک را که صلاح وقت نمی‌داند مکتوم نگاه می‌دارد. بهتر این است که شما تلگراف دیروز را با تلگراف

جوابیہ خودتان و این جواب کہ بہ شما می‌نویسیم ہمہ را برای سپہسالار بفرستید. ایرادات شما ہم بجا و درست بود کہ سپہسالار از این سؤال و جواب ثانوی نیز مطلع شود. البتہ ہمہ را روی ہم رفته روانہ کنید ببیند.

۲۹ ذی‌حجہ

طهران بہ تبریز:

حضور مبارک حضرت ارفع اسعد والا ولیعهد - روحی فداه:

قربان حضور مبارک شوم! تلگراف‌های پریروز حضوری حضرت ارفع اسعد والا - روحی فداه - در مقامی شایسته بہ عرض آستان مبارک رسانیدہ، دست‌خط تلگرافی کہ ہمہ مرحمت و التفات است، بہ عنوان بندگان حضرت والا شرف صدور یافتہ کہ اینک ملاحظہ خواهند فرمود و خواهند دید کہ خاطر مبارک چہ قدرها از خدمات حضرت ارفع والا و کارگزاران و گماشتگان مبارک رضایت دارند و این چاکر فدوی استدعا دارد کہ ابدأ من بعد اقران و امثال برای خودشان قرار ندهند. پایہ و مقام خداداد را از ہمہ چیز بالاتر دانستہ و آنچه رضای خاطر خطیر ملوکانہ است بہ همان دلخوش باشند.

چاکر فدوی: یحیی - ۲۹ [ذی‌حجہ]

دست‌خط مبارک

ولیعهد! از خدمات و مراقبت شما در امورات مملکت آذربایجان نہایت رضایت را داریم، خاصہ در این وقت کہ اوقات شبانہ روز خود را مصروف تہیہ قشون و موجبات نظم و آسایش اردوہا دارید. مراحم ما را در حق خودتان بہ درجہ کامل بدانید و از شنیدن بعضی اخبارات بی‌اصل بہ ہیچ وجہ دلتنگ نباشید. بحمداللہ بہ ہمہ صفات خوب آراستہ‌اید. مراتب مراحم ما را بہ جمیع کارگزاران اعم از مأمور و متوقف برسانید کہ خدمات آن‌ها در پیشگاہ اعلا معین و مقبول است و ہمہ مورد مراحم ملوکانہ خواهند شد.

۲۹ ذی‌حجہ

از تبریز به طهران:

روزنامه اردوی مأمور ساوجبلاغ به تاریخ ۲۳ شهر ذی‌حجه الحرام ۱۲۹۷:

به توسط جناب جلالت‌مآب مخیرالدوله -دام اقباله- روز جمعه پانزدهم یک باطری توپخانه با دو فوج اطیش به اردوی دولتی آمده، در نزدیکی به فاصله پانصد قدم اردو زدند. روز شنبه شانزدهم سپهسالار اعظم به اردو وارد شدند. روز شنبه هجدهم اردوهای مأمور دارالخلافه هم همراه حاجی حسام‌الدوله و حسام‌الملک و سایر سرکردگان به اردو آمدند. پریروز که چهارشنبه بیستم بود، عزیزالله خان سرتیپ سواره اینانلو را با هزار و پانصد نفر سوار و دو فوج شقاقی جمعی حسنعلی خان جنرال و فوج پنجم شقاقی جمعی مرتضی‌قلی آقا سرهنگ، سپهسالار اعظم به جهت قلع و قمع طایفه منکور روانه کردند؛ و حسام‌الملک را هم با سه فوج همدانی و فوج چهارم و فوج اطیش و دو عراده توپ سوزنی و چهار عراده توپ‌هایی که از دارالخلافه آورده بودند، با هزار و چهارصد نفر سوار به مرکور مأمور کردند که این‌شاءالله تعالی شیخ و پسرها و حمزه آقا و اتباع او را دستگیر نمایند. این‌شاءالله تعالی از اقبال اعلی‌حضرت اقدس همایونی - روحنا فداه- با فتح و فیروزی قشون منصور مراجعت خواهد کرد. از قراری که خبر رسید شیخ عبیدالله انتظار داشته است که پسر او دوباره جمعیتی فراهم بیاورد. بعد از شکست خوردن از بناب و رفتن سوار به اشنویه و فرار دادن پسر او را با نه سوار به نوچه رفته، حالا آنجا است. این‌شاءالله تعالی به زودی همه دشمنان دین و دولت مخذول و منکوب خواهند شد.

اعتمادالسلطنه - ۲۹ [ذی‌حجه]

از تبریز:

جناب جلالت‌مآب معتمدالملک! حالات و وقایع اردو و سرحد و رعیت را همه روزه مبسوط و مشروح و مفصل در عریضه تلگرافی به توسط شما نوشته‌ام و البته مراتبی را که عرض کرده‌ام مطلع هستید، لیکن جواب که باید به ترتیب زیارت شود، هنوز زیارت

نشده، آلا یک فقره صورت دست خط مبارک که دیروز وصول آن را نوشته‌ام و تلگراف کرده‌ام. حالا هم که عصر روز بیست و سیم ذی‌حجه است، این تلگراف را از اردوی مرکزی می‌نویسم. الحمدلله تعالی حالت اردو خوب است و دو فقره قشونی که به سر طایفه منکور و به مرکور فرستاده‌ام، از سلدوز گذشته‌اند و همه جا منظم خواهد شد. از اکراد آثاری باقی نمانده. همه چیز هم در اردو فراوان است. هوا قدری برودت سخت گرفته، تازه نیست، آلا این که خوب مرا به زحمت و رنج صحرا و چادرنشینی در قوس دچار کردید. به خدا چون آسایش خاطر مبارک اعلی حضرت ولی نعمت -روحنا فداه- را متضمن است، بسیار بر من گواراست. بیست و پنج هزار نفر را باید نان بدهم، بالاپوش بدهم، جیره و علیق آن‌ها را برسانم، با دست خالی و زمینه خالی ببینید چه می‌گذرانم. پول که نمی‌فرستید. با این حالت مرا در اینجا گذاشتید. همه این کارها و زحمت‌ها را متحملم که آسایش خاطر مبارک در آن باشد تا بعد ببینم چه وقت از این کارها فارغ می‌شوم.

حسین - ۲۹ [ذی‌حجه]

به توسط معتمدالملک

به خاک‌پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله -روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: امورات اتفاقیه در ضمن عرایض تلگرافی معروضه نوزدهم و بیست و دویم شهر حال جسارت به عرض رفته است. الحمدلله از تصدق خاک‌پای مبارک مملکت امن و اردو در کمال انتظام و قشون در نهایت رفاهیت و آسودگی عساکر منصوره به هر جا می‌روند فتح و ظفر و فیروزی از توجه مبارک با آن‌ها همراه است. اثر و نشانی از طایفه اکراد بحمدالله نیست. از سطوت عساکر منصور همایونی پانزده نفر که دور یک سوراخ موشی پنهان می‌شوند. اردوی مأمور به تنبیه طایفه منکور و اردوی مأمور به تصرف مرکور هر دو در انتظام از سلدوز عبور نموده و به یک خانه و گوسفند اهالی قراپایاق دست نخورده است و طایفه منکور به قسمی متوحش و پریشان بوده‌اند که از کوه‌ها و آله‌ک صعب خود و اولادشان را به جهت

سبقت در فرار پرت می‌کرده‌اند؛ و الآن یک خبر شفاهی به روایت قراپایاق‌ها رسیده است که طایفه مزبور با حمزه آقا به رودخانه زده، خیلی مال و نفوس از آن‌ها تلف شده و به خاک عثمانی عبور نموده‌اند و از طرف کارگذاران عثمانی عسکر و مأموری به جهت ممانعت آن‌ها نبوده است. چون هنوز از عزیزالله خان راپورتی در این فقره نرسیده است. غلام خانه‌زاد هم رسماً و به طور یقین عرضه نمی‌دارم و همان روایت را به استحضار خدام آستان مبارک می‌رسانم. بعد هر خبر صریح و صحیح که رسید جسارت ورزیده عرضه خواهم داشت. در این که این سرحدات ساوجبلاغ هم‌جوار خاک متعلق به ایالت بغداد است، حرفی نیست و در این که سامح پاشا یا نافذ پاشا هر یک که بیایند این عذر را خواهند آورد که آن موانع در جزو اقتدار عسکریه ما نیست و متعلق به اردوی ششم شبیه نمی‌رود، نمی‌دانم در صورتی که فرار و عبور حمزه آقا و طایفه منقور به خاک عثمانی صحیح و درست باشد، رد آن‌ها را از که باید مطالبه کرد؟ و طرف خطاب که خواهد بود؟ خوب است که از وزارت جلیله خارجه در این مسئله با جناب ایلچی کبیر عثمانی مذاکره نموده، قرار این مسئله را داده و از قرارداد خودشان غلام خانه‌زاد را هر چه زودتر اطلاع بدهند. والی بغداد را هم عزل نموده، تقی‌دین پاشا نامی را والی نموده‌اند. حقیقت این است این عزل‌های بی‌موقع سامح پاشا و والی بغداد اسباب معطلی اردوی همایونی می‌تواند شد. در هر صورت از تصدق خاک‌پای انور جمیع امورات تا امروز در نهایت خوبی و عظم و شأن از پیش رفته و این‌شاءالله از توجه همایونی تا آخر هم به همین قسم خواهد رفت. البته در عزل سامح پاشا و والی بغداد یک لزومی ملاحظه کرده‌اند که وکلای دولت عثمانی عجله در عزل آن‌ها نموده‌اند.

از ارومیه از ورود به اردو به هیچ وجه خبری ندارم. سه آدم تا به حال فرستاده و نوشتجات لازمه که موجب قوت قلب آن‌ها تواند شد، نوشته‌ام؛ لیکن هنوز از آن‌ها جواب نرسیده است. اگر جواب عریضه تلگرافی معروضه نوزدهم شهر حال غلام جان‌نثار برسد و تکلیف حکومت ساوجبلاغ را معین بفرمایند، فدوی خانه‌زاد سه چهار روزه کارهای اینجا را صورت انجام داده، دستورالعمل حاکم ساوجبلاغ را چنانچه باید نوشته و ساخلوی فوج و سوار و توپخانه که باید در اینجا متوقف باشند، معین نموده، فوراً بقیه

قشون را برداشته، عازم ارومیه می‌شوم که زودتر با مأمور دولت عثمانی داخل مخابره شده، قرارهای لازمه در همهٔ امور سرحدات را داده، پس از تعیین ساخلوی مرکور و ارومیه به سلماس و خوی رفته، یک قرار محکمی در کار شکاک و اطمینان از همهٔ آنها بدهم. امیدوارم به زیارت جواب عریضهٔ تلگراف تا دو روز دیگر مشرف و مباهی گردم. از بابت این که این غلام را باز آیت یأس تصوّر نفرمایید باز عرضه می‌دارم که بحمدالله در اردوی همایونی نظم و قاعده و حفظ اموال مردم و آذوقه از آرد و گندم و جو و گاه همه چیز فراوان و ارزان است. به هیچ وجه سختی و صعوبت به جهت قشون نیست؛ لیکن خود و خانه‌زاد در چه حالت می‌باشم و به چه زحمت این راحتی را از برای قشون فراهم نموده‌ام نه عرض کردنی است و نه تقریری است. باید حالت غلام را به رأی‌العین دید و ترحم نمود. هیمن قدر که قلب مبارک از خیالات اردو راحت و آسوده باشد، هزار همچه زحمت را عین راحت می‌دانم.

معروضه عصر بیست و سیم شهر ذی‌حجه ۹۷

غلام خانه‌زاد: حسین - ۲۹ ذی‌حجه

کتابچه ذکر وقایع فتنه و فساد شیخ عبیدالله و اکراد در سرحد آذربایجان
و قلع و قمع آنها به دست عساکر نصرت‌مآثر، به تاریخ شهر محرم الحرام

۱۲۹۸

از خوی به طهران:

به وسیله جناب مخبرالدوله به عرض خاک‌پای مبارک برسد و خدمت جناب ایشان
به عرض سلام مصدّم که بحمدالله در جان‌نثاری و خدمتگزاری روسفیدی حاصل آمد.
ان‌شاءالله از عرض این مزده جناب عالی مشمول عنایت ملوکانه خواهند شد.

تیمور - شب ۲ محرم

به خاک‌پای جواهر آسای اعلیٰ حضرت قَدَرِ قَدَرْتِ ظِلِّ اَللّٰهِ - روحنا و روح العالمین فداه:
روزنامه و وقایع ورود اردو به خاک ارومی و دعوای سخت با اتباع شیخ عبیدالله و
فتح‌های نمایان و جان‌نثاری‌های شایان که از اجزای اردوی همایونی جمعی این خانه‌زاد
دولت به ظهور رسیده و فقره شکست و فرار شیخ و اتباع با آن همه استعداد و پسرش
صدیق را از کنار شهر ارومی از مقابل اردوی گردون‌پوی و خلاصی اهل شهر ارومی از
تحصّن و از نو زنده و نجات یافتن یک کرور نفس و ده کرور مال طایفه افشار از خدمات
این چاکران جان‌نثار و تعاقب شیخ، حرکت کردن اردو به سمت محاللات برادوست و

ترک‌ور که سراغ شیخ در آن حدود داده می‌شد، همه مشروح به طور روزنامه یوماً یوماً به وسیله جناب اجل اکرم سپهسالار اعظم به حضور مرحمت ظهور حضرت اسعد امجد اشرف افخم اکرم شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد گردون‌مهد - روحنا فداه - عریضه تلگرافی تا شانزدهم شهر ذی‌حجه الحرام عرض و جسارت شده است. البته عیناً معروض خاک‌پای اقدس همایونی فرموده‌اند خدمت این چاکر و خانه‌زادان و عموم سرکردگان سوار و پیاده و صاحب‌منصبان افواج قاهره در عتبه مقدسه به عرصه ظهور رسیده است. بحمدالله تعالی نان و نعمت و مرحمت و تربیت یکصد و پنجاه ساله دولت ابد مدت در حق چاکر و طایفه و اولاد به هدر نرفته بین امثال سرافرازی و روسفیدی از انجام این خدمت بزرگ حاصل شد. از اقبال بی‌زوال دولت ابد مدت و به بخت بلند پادشاه جم‌جاه عالمیان پناه - روحنا روح العالمین فداه - بعد از چند دفعه دعوی سخت و جنگ عمده و بزرگ و جسارت و شجاعت و رشادت که تماشاجی اهل ارومی دربند دیده و اهل سه دولت که در ارومی ساکن‌اند، همه به رأی‌العین مشاهده کردند. کرات آن‌ها را با استعداد کلی که داشت از سنگرهای سخت و کوه مرتفع برداشته و پایین آورده، در نهم ماه نصف شب رو به فرار و اردو به عزم تعاقب او حرکت نمود. سایرین همه در خیال کسب مال و دولت و نهب و غارت آنجا روانه، از همه چشم پوشیده، پشت او را و گرفتاری خود او را که اصل منبع فساد است در نظر گرفته و زدن زدن او را به این نقطه رسانیده است. ولی حال دو روز است محل انزوا و توقف اجتماع معلوم نبوده، در برادوست و قلعه بنار مرکور سراغ می‌دهند. این‌شاءالله بعد از تحقیق به سمتی که بودن او معلوم شد، حرکت و این‌شاءالله امید دارم که از گرفتاری او چاکران به مقصود خود نایل شوند. بنا بود اردوی اعتمادالسلطنه و آقاخان از سمت اشنویه به این حدود حرکت و اقبال‌الدوله از راه بالای ارومی با افواج افشار به مرکور آمده و این چاکر از سمت پایین ارومی به محال دشت و ترکور وارد شود که این سه اردو دشمن را جرگه و گرفتار نمایند؛ ولی حال سه روز است فدوی وارد این محال، نه از اعتمادالسلطنه خبری و نه از اقبال‌الدوله اثری ظاهر نشده است. این چاکر به میان شش جهت یاغی خاین افتاده و این اردو در پای کوه مرتفعی بسیار سخت شبیه به کوهستان شمیران افتاده و این کوه خط فاصله مابین دو سرحد

دولتین علیین از چهریق الی اشنویه، ممتد غربی آن خاک روم و شرقی خاک دولت علییه است و استعدادی که در دور شیخ جمع بودند، همه از سکنه این طرف و آن طرف این کوه بوده و حال که شکست خورده فرار کرده‌اند، همه در سینه‌های پیشرو و پشت سر این کوه از چهریق الی اشنویه در جاهای سخت سقناق کرده، از جان مأوس و در سر عیال تا جان دارند خواهند کوشید و از قرار تخمین متجاوز از پانزده هزار خانوار ایل و رعیت خاین و خایف و یاغی در آن کوه در جاهای عدیده در سقناق‌اند. فدوی چاکر اعتنا به هیچ یک نداشته، در جستجوی خود شیخ در هر جا تا خط داخله سرحدی خواهد رفت؛ بلکه إن شاء الله تعالی خود آن منبع فساد گرفتار شود و اگر چنانچه یقین کرد که خود و اتباع او به خاک خارجه داخل شده، از نقطه‌ای که عبور کرده است، مقابل آنجا اردو زده، منع و طرد یا اخذ و ردّ خود و اتباع را از مدیر و رئیس عسکریه و سرحداران نقطه دولت روم خواسته و مراتب را به خاک‌پای مبارک اقدس معروض و منتظر صدور امر مقدس خواهد شد.

کاغذی سامح پاشا مشیروان در تاریخ سلخ شهر ذی‌قعدة به چاکر دولت نوشته بود. در رسانیدن آن تأخیر کرده، در پانزدهم به چاکر رساندند. اجتماع اردو و استعداد عسکری و توپخانه خودشان را به جهت ممانعت و تنبیه و تأدیب تبعه داخله خودشان که با شیخ همراه بوده‌اند، در چند نقطه اظهار کرده است. عیناً مکتوب او را روانه تلگرافخانه مبارکه خوی نمود که به وسیله جناب اجل اکرم سپهسالار اعظم به عرض خاک‌پای مبارک برسانند و جوابی نیز از ما به پاشای معروض نوشته، به محال کور، که به این حدود نزدیک است، روانه، نزد موسی پاشا فریق آنجا نمود که بدان برساند. سواد آن را نیز به عرض خاک‌پای مبارک می‌رسانند. از جمله حیل‌هایی که شیخ به کار برده بود، عشایر خارجه سمت خوی و سلماس و ماکو را محرک به اغتشاش و نهب و غارت دهات آنجاها گشته و می‌خواست که بدین وسیله نوکر مجتمعه در این اردو از پریشانی اوطان خود مشوش و اردو در کار جنگ و دعوا ضعیف‌القلب باشند؛ ولی نمی‌دانست که این اجزا در نمک‌خوراکی جان‌نثار راه دولت ابد مدت نموده‌اند تا به مال چه برسند. از قرار اخباری که از خوی و سلماس می‌رسد و از ماکو می‌نویسند، اکراه خارجه زیاد

هرزگی نموده‌اند. چاکر به سامح پاشا نوشت، و از آستان اقدس همایونی استدعا می‌شود که در این امر اولیای دولت ابد مدّت با سفیر روم سؤال و جواب و قدغن سخت به منع عشایر خودشان از این حرکات نمایند و نیز برای سرپرستی و حفظ بازماندگان نوکر مجتمعه در این اردو مادامی که در این خطوطانند و استعداد قشونی از سوار و پیاده مأمور فرمایند که عیال ایشان در ولایت آسوده و دعاگوی دوام دولت قاهره و خودشان در سفر به فراغت مشغول جان‌نثاری و خدمت باشند. از افشار و سایر تبعه دولت ابد مدّت در این واقعه از چند نفر خیانت ظاهر آشکار و بلکه محرک شیخ به این مراتب ایشان بوده‌اند و ابدأ در ایّام محصورى یا در دعوای این چاکر حرکت چاکرانه از آن‌ها ملحوظ نشده و به انجام خدمتی اقدام نکرده‌اند. این شاءالله تعالی اگر اولیای دولت تحقیق و غوررسی فرمایند خاین معلوم و به عبرت سایرین مورد بازخواست و تنبیه و خدمتکار واضح و به شمول مرحمت ملوکانه برای سربلندی بین الامثال مباهی و مفتخر خواهند شد. به شیوه جان‌نثاری که فرض طبقه نوکر است، این چاکر در بذل جان و مال در راه دولت خودداری نکرده و تفصیل خدمات نمایان و شایان این اردو از حدّ وصف خارج و عرض آن محتاج به کتابچه مشروح است. بحمدالله خدمت محوّله به طور خوبی به انجام رسید. حال می‌باید مرحمت مخصوص ملوکانه شامل حال این چاکر و اجزا بوده، در میان چاکران سربلند و خدمتکار از جان‌نثاری خود امیدوار شود. چون حسب‌الامر الاقدس مقرر بود روزنامه وقایع معروض شود، لهذا به رسم روزنامه جسارت به عرض شد. امر، امر چاکران آستان اقدس همایونی - روحنا و روح العالمین فداه - است.

تیمور - شب ۲ [محرم]

از تبریز به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظلّ الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: عریضه تلگرافی پنجم است که بعد از ورود به اردوی ساوجبلاغ جسارت ورزیده، به خاک پای مبارک همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - عرضه داشته‌ام و هنوز به جواب و خطاب مبارک هیچ یک از آن‌ها افتخار و

سرافرازی حاصل نکرده‌ام و تأخیر جواب موجب توقف بی‌جهت فدوی خانه‌زاد در ساوجبلاغ شده است، اگر جواب عریضهٔ خانه‌زاد که در نوزدهم شهر حال و نمرهٔ اول می‌رسید و تکلیف در تعیین حکومت ساوجبلاغ معین می‌شد، فدوی خانه‌زاد حالا کار اینجا را تمام کرده، عازم ارومیه که عمده کار آنجا است، شده بودم. حالا هم هر وقت که به زیارت اوامر مبارک مباحثات حاصل نمایم، به فاصلهٔ دو روز عزیمت خواهم نمود. هواها تغییر کلی نموده، سرد است و امروز شش روز و شش شب است که به طور اتصال باران می‌آید؛ لیکن اردو از توجه همایونی در کمال امنیت و در نهایت انضباط است. از روزی که غلام خانه‌زاد وارد شده و در اردو به یکدیگر ملحق گردیده است، بحمدالله یک بی‌نظمی و یک قتل و غارت یا تعدی به مال مردم واقع نشده است. اردوهای مأمور تنبیه طایفهٔ منقور و مأمور تصرف مرکور در کمال انتظام و قاعده از هر جا حرکت نموده‌اند. اردوی مرکور امروز که بیست و هفتم شهر ذی‌حجه است، باید وارد شده باشد. همه روزه راپورتشان می‌رسد. اردوی مأمور تنبیه حمزه آقا و طایفهٔ منقور بعد از آن قراردادها با محمد آقای مامش که در عریضهٔ تلگرافی سابق به عرض و اطلاع خاک‌پای مبارک رسانیده بودم و قرار بود خود مشارالیه نزد عزیزالله خان برود، باز اظهار وحشت نموده و نرفته بود. حتی عزیزالله خان راضی شده بود که در مکانی خارج از اردو یکدیگر را ملاقات نمایند. وعده داده بود باز متقاعد نشده فرار کرده بوده است. مراتب را عزیزالله خان به غلام خانه‌زاد نوشته، حکم صریح نوشتم که گور پدر محمد آقای مامش، او هم پیش دست حمزه آقا برود، مأذون هستی با توپ ایل و طایفه و خانه و زندگانی و خود او را معدوم نمایی؛ لیکن از بابت اتمام حجت از این حکم من او را اطلاع بده، بعد فوراً اقدام کن. عزیزالله خان هم آن کاغذ مرا با یک سوار نزد او فرستاده بود. محمد آقای که در خارج اردو و تمکین ملاقات نمی‌کرد، فوراً سوار شده، به توپخانهٔ اردو به بست آمده، عزیزالله خان را واسطه قرار داده، همان شرایط و تقبلات را تماماً قبول نموده و عزیزالله خان را ضامن اجرای آن تعهدات قرار داد. شرحی خود او و شرحی عزیزالله خان به من نوشته توسط نمود و خود محمد آقا دستگیر نمودن حمزه آقا را شرط عمدهٔ رفع

روسپاهی خود قرار داده است و در توپخانه اردو با چهارصد سوار به طرف مسکن طایفه منقور حرکت می‌کرده است و عزیزالله خان استدعای خلعتی نموده بود که با خلعت از بست توپخانه خارج شود. فوراً یک طاقه شال نزد عزیزالله خان فرستادم که از جانب این غلام خان‌زاد به او بدهد. الحمدلله به همان قسم که میل مبارک بود، رعب و سطوت همایونی طوری اکراد را گرفته است که از این دلیل‌تر و خفیف‌تر ممکن نبود به تصور آید. إن شاءالله همین دو روزه خبر اتمام عمل منقور می‌رسد؛ و به عرض خاک‌پای مبارک می‌رسانم اختلاف فیما بین اقبال‌الدوله و تیمور پاشا خان از روی نوشتجات خودشان که می‌رسد به جایی رسیده که محل تشویش این غلام خان‌زاد گردیده است. هر روزه بر سبیل استمرار یک نصیحت نامه با تهدید به طرفین نوشته می‌فرستم.

کار شهر تبریز از تصدق فرق مبارک خیلی خوب است. در فقره نان که کار مهم است و در سایر فقرات همان قسم که دستورالعمل داده‌ام، بحمدالله نان در کمال وفور و شهر امن بوده است. حضرت ولیعهد سواد تلگرافی که جناب وزیر خارجه جواباً به معین‌الملک نوشته‌اند فرستاده بودند. اگرچه اصل تلگراف معین‌الملک که مطالب از او فهمیده می‌شود نبود، ولیکن از جواب چنین استنباط نمودم که گویا شیخ و پسرهایش به دعوت کارگزاران عثمانی معاودت نموده‌اند و گویا حرف شیخ این بوده است که از حکام دولت علیه نسبت به سنی‌ها ظلم و تعدی می‌شده است و شیخ ترجماً این کارها را کرده است و حالا دولت عثمانی یک کومسیون خواسته است که تحقیق این فقرات را نماید. حقیقت این است اگر عمل به این بزرگی و واضحی که سابقه و امثال ندارد، اگر در نزد دولت عثمانی غیرمعلوم و به جهت تحقیق و توضیح احتیاج به تشکیل کومسیون است، پس جای خیلی تأسف باید باشد و اگر مطالبه کومسیون از برای امرار وقت و مامله طرد یا تبعید شیخ می‌باشد، باز در مقابل آن همه وعده‌های سلطان جای خیلی ملالت خواهد بود. چون از اصل مطلب اطلاع درست ندارم و تلگراف معین‌الملک را ندیده‌ام، آنچه عرض نمودم، از بابت حدس است. بعد از ورود ارومیه و مخابره با مشیر اردوی عثمانی مطلب معلوم خواهد شد و فوراً به عرض خاک‌پای مبارک خواهد رسانید. به

زیارت دست خط مبارک تلگرافی که به افتخار حضرت ولیعهد شرف صدور یافته و مقرر فرموده بودند، به جهت افتخار و زیارت این غلام خانه زاد بفرستند. مشرف و مباهی گردیدم مقرر شده است دستورالعملی که سابقاً به حشمت الدوله مرحوم و بعد به این غلام مرحمت شده، همه را باطل دانسته و قرار را با اکراد و غیره به طور رأفت و مهربانی گذارده، آن‌ها را جمع‌آوری نمایم و به مراحم همایونی امیدوار سازم که مراحم شاهانه تلافی خسارات وارده به آن‌ها را خواهد فرمود. بعد از زیارت این دست خط مبارک به جنبه قهر و غضب خود تخفیف داده، شروع به مهربانی نموده، آقایان مگری که در کوه‌ها متواری بودند، فرستادم آن‌ها را بیاورند تا قرار کار آتیه آن‌ها را داده و مراحم شاهانه را به ایشان برسانم. الحمدلله نعمت و آذوقه از تصدق سر مبارک زیاد و فراوان، به هیچ وجه جای عرض شکایت نیست. جمیع زحمات و خدمات آذوقه و غیره را غلام خانه زاد قبول نموده‌ام و مشغول هستم که خاطر مهر مظاهر همایون -روحنا فداه- از بابت این اردو آسوده باشد. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع.

مورخه ۲۷ ذی حجه ۹۷ - غلام خانه زاد: حسین

از تبریز به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله -روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: بعد از ورود به اردوی ساوجبلاغ این عریضه تلگرافی ششم است که جسارت ورزیده، به خاک پای مبارک شاهانه -روحنا فداه- عرضه داشته‌ام و تا این دقیقه که ظهر روز جمعه بیست ذی حجه است، هنوز به جواب هیچ یک از عرایض تلگرافی خود مشرف و مباهی نگشته‌ام و به همین جهت بدون لزوم اینجا معطل مانده‌ام. بحمدالله از تصدق فرق مبارک همایونی -روحنا فداه- و از سطوت عساکر منصور شاهانه جمیع امورات منظم و مملکت از خوی تا صابین قلعه در کمال امنیت و آسودگی است. یک موقع که محل تردید بود و می‌گفتند شیخ قادر آنجا را استحکام داده است و متوقف است همان مرکور بود که عرض نموده بودم. حسام الملک را با اردوی کاملی به جهت ضبط و تصرف آنجا مأمور کرده فرستاده‌ام. بحمدالله

همان که آوازه حرکت اردوی همایونی را شنیده‌اند شیخ قادر هم با تبعه خود فرار کرده و به نوچه خاک عثمانی رفته است و اردوی همایونی در بیست و هفتم وارد مرکور شده، موافق دستورالعملی که داده‌ام مشغول استحکام دادن نوچه می‌باشند. تیمور پاشا هم که در ترکور بود و شنید اردوی کاملی مأمور مرکور شده است، او هم با جمعیت خود به مرکور آمده است. عزیزالله خان هم با اردوی خود به منقور رفته است. اگرچه امروز هنوز از او خبری نرسیده است، ولیکن شبهه ندارم که از بخت بلند همایونی تنبیهی که لازم است از طایفه منقور خواهد کرد و امور داخله بحمدالله امروز کاملاً تمام است و هیچ جای تشویش و تردید باقی نمانده است. کاری که حالا داریم فقره پولتیکی و چند مسئله خارجه است که باید ردّ یا اقلّاً تبعید اشرار یاغی خواسته شود که بی‌جهت از بابت نرسیدن جواب عرایض معطل شده‌ام. نمی‌دانم عرایض خانه‌زاد قابل جواب نیست یا فرمایشات و اوامر ملوکانه -روحنا فداه- که در جواب عرایض فدوی شرف صدور یافته است در تبریز معطل شده است. به هر جهت همان دقیقه‌ای که جواب عریضه زیارت شود و تکلیف حکومت ساوجبلاغ معین شود، به فاصله یک روز حرکت نموده، از راه لاهیجان و اشنویه و مرکور به ارومیه رفته، فوراً افتتاح مخبرات خود را با سامح پاشا یا نافذ پاشا هر یک که باشند، در فقره مقصرین دولت خواهم نمود و مراتب را از تلگرافخانه خوی به عرض خاک‌پای مبارک خواهم رسانید. آقایان و بیگزادگان مگری که فراری و متواری بودند، همه جمع شده و در اردوی مبارک می‌باشند و اردو در کمال انتظام و انضباط است و از تصدق سر مبارک همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- به سرکردگان صاحب‌منصبان و آحاد و افراد قشون به همه خوش می‌گذرد. ارزانی و فراوانی موجود است. با کمال افتخار و عبودیت عرضه می‌دارم که کارهای اکراد را کلاً تمام شده بدانید و به هیچ وجه تشویش به خاطر مبارک راه ندهید. خیلی شکر به درگاه خداوند می‌نمایم که در آخر نوکری این خدمت بزرگ از این ذره بی‌مقدار به ذات مقدس همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- صادر شد. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

معروضه ۲۹ شهر ذی‌حجه الحرام ۹۷ - غلام خانه‌زاد: حسین - ۳ [محرم]

دست خط مبارک:

ولیعهد! عریضه تلگرافی جناب سپهسالار اعظم را جوابی صادر کرده‌ایم، محرمانه ملاحظه کرده، عاجلاً برای ایشان بفرستید؛ چنانکه دیشب هم تأکید کرده بودیم، اسباب سرعت و سهولت مخابره را تا اردوی دولتی فراهم بیاورید زودتر خبر برسد. از بابت بالاپوش و نیم‌تنه هم آنچه حاجی شیخ حاضر کرده است و هنوز فرستاده نشده است، به زودی قدغن نمایید حمل نموده، به اردو برسانند. إن شاء الله مهمّات و مایحتاج اردوها خوب و زود پی در پی برسد. با اهتمامات شما به تأکید حاجت نیست.

شب ۴ [محرم]

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! تلگرام شما که در صبح دوشنبه بیست و پنجم ذی‌حجه تاریخ داشت، دوم محرم رسید. تلگراف‌های سابق شما هم متوالیاً ملاحظه شد. جواب همه را بلا تأخیر صادر کرده‌ایم. به ولیعهد هم تأکید شده است که بلا تعطیل بی‌درنگ جواب‌ها را عاجلاً به شما برساند و ساعتی تأخیر نشود. اگر قدری مخابرات دیر می‌شود، شاید به سبب سوارها و اسباب ابلاغ آن‌هاست که ایصال اخبار را قدری به تعویق می‌گذارد.

این‌که از نظم اردو و شیاع سطوت و شوکت دولت و خذلان و اضمحلال اشرار و وفور آذوقه و ارزانی ارزاق و تقسیم عبا و بالاپوش زمستانی به افواج و تواتر بارندگی و زحمت زمستان نوشته بودید، اطلاع حاصل شد. حقیقت این است که از بدو ورود شما به آن صفحات بی‌نظمی‌ها مبدّل به نظم شد، گرانی و تسعیر غلات از عسر به یسر رسید. همه این‌ها را از اهتمام شخص شما می‌دانیم؛ چنانکه از ابتدای نوکری شما چه در خارج مملکت، چه در داخل، چه در دربار، چه دور از حضور خدمات عمده و مشکل از پیش بردید. به مراقبت و دولت‌خواهی شما امور دقیق و باریک و مسائل صعب و سخت زود و آسان انجام گرفت. حالا هم إن شاء الله تعالی این خدمت عمده را که به عهده شما رجوع

شده است، در کمال خوبی مثل خدمات سابقه انجام خواهید داد و باز هم خاطر ما را از کفایت و کارگزاری خود مسرور خواهید داشت.

این که نوشته بودید قرار کارهای ساوجبلاغ را این دو روزه داده، به سمت ارودمی می‌رویم بسیار خوب است. عزیمت شما به سمت ارودمی قدری هم دیر شده بود، البته تا حال عزیمت کرده و به آن سمت رفته‌اید و با مأمورین دولت عثمانی داخل گفتگو خواهید شد و به زودی قرارهای درست و محکم در تنظیمات آتیه می‌دهید. برای ساوجبلاغ هم صوابدید شما را در احکام تلگرافی سابق تصویب کرده، گذاشتن وزیر فواید را برای انتظامات آنجا تصدیق نموده بودیم. یقین از اراده ما استحضار حاصل نموده، ترتیبات لازمه در کار آنجا داده‌اید. نوشته بودید با مؤتمن محمد آقای مامش به شرط زن طلاق آن طورها قرار داده و صورت قرارهای خود را برای عزیزالله خان فرستاده‌اید مستحضر شدیم. همه درست و مقرون به قاعده است که هم او را تأمین کرده، به دولت امید داده‌اید. هم در ضمن همه برای دولت صرفه و غبطه منظور شده است. دو هزار تومان هم که وجه روسیاهی قرار داده‌اید، بسیار خوب است. قدغن کنید به همین وجه نیم‌تنه و عبا و بالاپوش زمستانی برای رفاه و راحت سرباز خریداری شود و به دقت به آن‌ها که لازم دارند تقسیم کنید. نظیر همین قرارداد با سایر آقایان و رؤسای مکرری و سردشت و غیره قرار داده، همگی را به دولت امیدوار و آتیه را برای خدمتگزاری آن‌ها سهل و آسان نمایید. وحشت و اضطراب آن‌ها به امکان تعهد خدمت رفع شود، مثل عثمان آقای کورک و سایر آقایان رام و دلگرم و آسوده شوند.

از شرحی که اقبال الدوله نوشته بود اشعار کرده بودید. این که می‌نویسد شیخ و صدیق پسرش حالا در نوچه است، مطلع شدیم و گفتیم که به سفیر کبیر عثمانی هم اطلاع بدهند. همین بود که سفیر کبیر اصرار داشت زودتر معلوم کنید شیخ و اولاد و اتباع او کجا هستند؟ و به خاک عثمانی گذشته‌اند یا نه؟ چنان که دیروز هم در جواب شما صورت مقالات او مشروحاً تلگراف شد، حالا هم اگرچه اقبال الدوله واهی نمی‌گوید و بی‌خبر نیست، اما باز لازم است که مأموری دقیق و خوب معین کنید به طرف عثمانی

برود، همه جا جواسیس شما در کار باشند، قدم به قدم حرکات و سکنات و خیالات آن‌ها را بدانید، از اوضاع و احوال کردستانان عثمانی مستحضر باشید. انتظار اخبار آتیۀ شما را از روی صحت و دقت داریم.

از بابت بعضی کثافت‌کاری‌های شخصی که میان اقبال‌الدوله و تیمور پاشا به هم رسیده است، شما که به ارومی رفتید، به طورهایی که نوشته بودید رفع و منع کنید. حالا چه جای این خیالات و اغراض شخصی است؟ البته باید به کلی این حالات را از میانشان بردارید. نوشته بودید که قادر در مرکور است و به حمل غلات خودشان مشغول شده است و قلعه بنار را بعضی استحکامات می‌دهند. بدیهی است که ورود قشون به آنجا که إن شاء الله به سلامت و فیروزی رسیده‌اند، به آن‌ها فرصت حمل و نقل انبارها را نداده، ذخایرشان به دست قشون دولت می‌افتد. برای استحکامات بنار و غیره این نکته را درست معلوم کنید که در این نوع امور مخصوصاً در استحکامات خودشان به طرز کردی خود کار می‌کنند یا معلّمین خارجی دارند؟ باید جاسوس شما این معنی را درست کشف کند و بعد از استیلای قشون مأمور باید قدغن کنید قلعه بنار را که از قدیم محل فساد بود، خراب و با خاک یکسان نمایند و در آن حدود به هیچ وجه یادگاری از شرارت و فتنه باقی نماند. این فقره را خارج از مبحث آنجا و متعلق به امور شخصی شما می‌گوییم که عمل «کازو فابیوس» از جهت نرسیدن تنخواه معوق مانده و آنچه می‌گوید دچار بعضی مشکلات شده است. پیش‌تر هم به توسط معتمدالملک فرمایش شده بود و به شما تلگراف کرده است که رفع عذر او را نموده، زودتر قرار بدهید پول به او برسد و کارش به تعویق نیفتد. برای سرعت وصول اخبار هم قرار بدهید طوری سوارها و چاپارها را ترتیب بدهند که دست به دست زود رود، خبر شما به تبریز و احکام تلگرافی ما به شما برسد.

این فقره را ثانیاً می‌نویسم که چند نوبت سفیر کبیر عثمانی اظهار کرده و بیانات تأسف آمیز از او روایت شده است. مشعر به این که بعضی رعایای ضعیف گرد که در سسلک اشرار و اشقیان نمی‌توان معدود کرد، مثل زن و طفل و مرد دهقان، پی در پی به خاک عثمانی مهاجرت می‌کنند و این اخبار را از روی مکاتیب سرحدداران و بمأمورین آن

سمت گفته است. معنی این است که حرکات عسکریه ما برای این طبقه رعایا تولید ناامنی نموده است. جواب داده‌ایم که حدوث ناامنی از رفتار عساکر ما و وقوع ظلمی به اهالی آنجا نیست، بلکه شناعت عملکرد این اکراد را هم از جزای عمل وحشت داده، بی‌موجبی مهاجرت نموده‌اند. لازم است شما پس از قرب به حدود عثمانی مأمورین کدخدانمش فرستاده، هر چه از این قبیل مردم که به مجرد واهمه هجرت کرده‌اند، استیمان و اطمینان داده، به محل خودشان اعاده دهید و نگذارید خرابی کردستان ما کردستانات عثمانی را آباد کند.

دست‌خط مبارک:

ولیعهد! شرحی در جواب عریضه تلگرافی جناب سپهسالار اعظم صادر کرده‌ایم. محرمانه ملاحظه کرده، فوراً با چاپار مخصوص بفرستید و قدغن کنید که حکماً دو روزه ابلاغ نموده، جواب بگیرند. از طرف خودتان هم حسب‌الامر تأکید کنید که چاپار را بلاتعطیل فوراً با جواب مراجعت دهد.

دست‌خط مبارک به خوی:

تیمور پاشاخان! روزنامه مفصل شما به عرض رسید. از اهتمامات شما و همراهان شما در خدمت و طرز جان‌فشانی و مراقبتی که در ادای تکلیف خود دارید مطلع و مسرور شدیم. منتظریم که به زودی موافق تعهداتی که کرده‌اید خدمت‌های خود انجام داده، مقاصد ما را مجری دارید و مورد مرحمت‌های بزرگ از جانب ما بشوید. التفات ما را برای دلگرمی عموم صاحب‌منصبان که با شما هستند، ابلاغ نموده همه را به خدمت تحریص کنید. مطالب و مشکلاتی که بعد از این برای شما پیش می‌آید، چون جناب سپهسالار اعظم نزدیک است و پیشکار و کارگزار آذربایجان اوست، به او اطلاع داده، جواب بخواهید. در این فقره عرض کرده بودند، به وزارت امور خارجه قدغن شد با سفارت کبرای عثمانی گفتگو کرده، قراری که لازم است بدهند.

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! عریضه تلگرافی شما مورخه ۲۳ ذی حجه شب غره محرم ملحوظ افتاد. از انتظام امور قشون و رفاه اردو از جهت آذوقه و امنیت اهالی مملکت آنچه عرض کرده بودید مایه مسرت خاطر و اطمینان قلب ما شد و همه اینها موافق منظورات و انتظار ما بود که از مأموریت شما و همت و کفایتی که در شما سراغ داریم، اینها سهلترین توقع است. چون می دانید که آسودگی و رفاه قشون و رعیت به چه درجه ما را راحت و آسوده می کند. در فراهم آوردن موجبات این مقصود خودداری نکرده‌اید و اهتمام خواهید کرد که این معنی تکمیل شده رضامندی ما از شما بیشتر و کامل تر باشد.

در فقراتی که از خبر فرار حمزه آقا به خاک عثمانی و وقوع عزل و نصب بی موقع والی بغداد و سامح پاشا و احتمال طفره سامح پاشا و این که امر سرحدات ساوجبلاغ به اردوی ششم متعلق باشد، شروع معروضه شما را به وزرا ارائه نموده، چنان مناسب دیدیم که بی فوت وقت سفیر کبیر عثمانی را به دربار خواسته، فقرات مزبوره را با او به میان بیاورند. معزی‌الیه بر حسب دعوت وزارت خارجه فوراً حاضر شده، جناب آقا، جناب وزیر امور خارجه، علاءالدوله، ناصرالملک، نصیرالدوله، امین‌الملک حاضر بودند. امین‌الملک از تلگرام شما خلاصه حاضر کرده بود. بعد از مقدمات شفاهی خلاصه تلگرافی را برای سفیر کبیر خواندند. معزی‌الیه سه نقطه آن را محلّ جواب قرار داده، گفته بود: به شرف حضور چنین مجلس و اختصاصی که به من ارزانی داشته‌اید خوب است. حقایق امر را بی پرده و راست بگویم:

اولاً از امنیت مملکت و اهالی که نوشته‌اند، مخالف اخباری است که به من می‌رسد و این خود یک مسئله بسیار مهم است. همین که در میان طوایف مغایرت مذهبی عنوان شد و به ذهن عوام جا گرفت، قوت و اقتدار دولتی از طرفین نمی‌تواند غایله را رفع و منع کند. این یاغیان مردم وحشی و شریر بودند، حرکتی به خلاف انسانیت کردند. حالا که از قشون و غیر قشون نسبت به آنها رفتاری که می‌شود به عنوان تشیع و تسنن

است و این کار مایه فتنه دایمی و عیب کلی است.

امین الملک چون از سابقه گفتگوها و احکام صادره اطلاع داشت، جواب گفته بود که انگار شما در حصول امنیت البته از روی حوادث پیش است؛ چنانکه عرایض تلگرافی دو روز قبل سپهسالار اعظم مشعر به همین چیزها بود. در رفع و اصلاح این ناامنی آنجا اقدامات سریعه کرده‌اند. احکام مؤکد تلگرافی هم نه تنها به ایشان صادر شد، بلکه به همه ولایات که رعیت کرد یا سنی هست، قدغن بلیغ فرموده‌اند ذره‌ای از احدی تغییر سلوک ظاهر نشود. سفیر کبیر ساکت شده، مسئله دوم را عنوان کرده گفته بود که اگر عبور حمزه آقا و عشیره منکور به خاک عثمانی متحقق باشد، نمی‌گویم که مأمورین آن طرف همه را دستگیر می‌کنند، اما البته رؤسا را خواهند گرفت. برای من تردید حاصل است که از سرحد گذشته باشند؛ چنان که در این تلگرام هم به روایت قرآپایاق عطف شده است، فوراً به وان و موصل تلگراف کرده حقیقت را می‌پرسم.

ثالثاً در احتمال طفره سامح پاشا و تعلق آن حدود به بغداد و بی‌موقعی این عزل و نصب باید دانست که بعضی حدود ساوجبلاغ به ایالت موصل تعلق دارد و سامح پاشا به سمت مخصوص به محاکمات سرحدیه آمده است. برای او و موقع او ایالت وان و موصل و هر نوع روابط مختلفه مساوی است و هر وقت که تحقیقاً امری قابل گفتگو شد، همین موقع مأموریت سامح پاشا حاضر و مستعد قلع و فصل آن است. چون علاوه بر مسایل معروضه شما هم به این مجلس تعلیمات داده بودیم که با سفیر کبیر در سرعت تحصیل نتیجه و انجام کار شیخ و فراغت قشون از سفر زمستان گفتگو کنند. در این باب هم اظهاری کرده، از معزیه‌الیه قول و قرار صریحی خواسته بودند.

اول سفیر کبیر به اظهارات شفاهیه چند روز قبل خود با جناب وزیر خارجه رجوع کرده تکلیف پرسیده بود. بالمناسبه خوب است شما را هم از این مبحث اطلاع داده، از رای و اعتقاد شما استفاده نماییم که کار یک جهت اقدامات سفیر کبیر و دولت عثمانی واگذار باشد، یا وساطت و مداخله مأمورین دولی دیگر را ایفا کنیم. مختصر این که قبل از رفتن ما به شکارگاه اجارود از میعن الملک تلگرافی رسید، مهم این که مسئله را آنجا به

این درجه اهمیت نگرفته، انجام کار را به کمیسیون و بعضی وسایل تأخیرپذیر راجع داشته‌اند. چنان مناسب دیدیم که علاوه بر گفتگوی شفاهی با سفیر کبیر عثمانی ایلچی‌های انگلیس و روس را به حضور خواسته، قضیه را به آن‌ها اطلاع دهیم تا از طرف دولتین هم به سفرای خودشان مقیمان اسلامبول مأموریت بدهند نهایت مسئله را که موجب چنین ناامنی مردم سرحدی و غایله بین‌الدولتین ایران و عثمانی است، به زودی مطالبه نمایند.

سفیر کبیر عثمانی از این گفتگو مطلع شده، به جناب وزیر خارجه اظهار کرد که تا حالا من در طهران تعهدات کرده اقدامات جدی کرده‌ام. از طرف اعلی حضرت سلطان هم وعده‌ها شده، کارگذاران دربار ما از کمال موافقت قصور نکرده‌اند. امروز که شما مأمورین اجنبی را خواستید، توسط آن‌ها را دخیل امر کردید، مسلک دوستانه خودمانی ما تغییر می‌کند. اگر طرز سابق خودمان خوب و کافی بود، به این دو وزیر مختار تقریر مجدد فرستاده وساطت آن‌ها را توقیف نمایید، و آلا من هم سبک خود را به این طرح جدید شما مطابق کنم. تفصیل را جناب وزیر امور خارجه به جاجرود نوشت، جوابی دادیم و مطابق دستورالعمل ما تقریری نوشتند. چون تأمیناتی را که علت توقیف توسط غیر می‌شد، به مقالات سفیر کبیر راجع کردیم، او راضی نشد و این کار به حالت تردید ماند. همین جواب و تکلیف را سفیر کبیر در مجلس خواسته اظهارات سابقه خود را تجدید کرده بود.

دیگر این که گفته است بالطبع دولت عثمانی مکلف خواهد شد. رؤسای متمردین این طرف را اگر به خاک عثمانی تجاوز کنند، بگیرد و رد کند و در کار شیخ و پسرهای او از روی قواعد مملکتی خود اقدامات لازمه نماید؛ لیکن تا این‌ها در خاک ایران هستند، تکلیفی به دولت عثمانی نمی‌توانید وارد آورد. اهتمام کنید که آن‌ها را یا در خاک ایران بگیرید و بکشید یا این که به فرار به خاک عثمانی مجبور نمایید. نه تنها برای دانستن حالت این‌ها که بودندشان در این سمت یا فرارشان به خاک عثمانی خبر صریح و درست داشته باشیم، بلکه برای رفع شبهات دیگر مثل وقوع نهب و غارت و قتل سنی‌ها که حالا

محل حرف شده است و امنیت اهالی و بعضی اطلاعات و فواید دیگر واجب است که از شما در ناحیه حکاری و نزد سامح پاشا و در معیت موسی پاشا فرمانده عساکر آن طرف و در مرکز ایالت وان مأمورین مثل آتاشه حنبلیته برود. از ما هم در اردوهای شما مأمورین باشد و بر طبق راپرت آن‌ها از هر مقوله اطلاعات گرفته، در هیچ مورد به تردید گفتگو نکنیم. این عقیده سفیر کبیر عثمانی مطابق همان اعتقاد ماست که در دست‌خط سابق خودمان به شما تلگراف کردیم. باید مأمورین این طرف اشخاص قابل و درستکار و معتبر و مقبول‌القول باشند. برای هر نقطه اشخاصی را که معین می‌کنید به عرض برسانید. بالجمله خاتمه بیانات سفیر کبیر طرح مطلب را عوض کرده، آنچه را ما از او می‌خواستیم از ما مطالبه کرده است. به این معنی که ما از تأخیر امر و بطی حصول نتیجه و معطلی اردوهای دولتی شکایت داشتیم. او به ما می‌گوید که مأموریت قشون شما برای انتظامات مملکتی خودتان و دفع و قمع اشرار اضطراری بود. قشونی را که ما به سرحد آورده‌ایم، برای وقایه عبور اتباع شیخ و مدد رسیدن به اوست و این‌که از متمرّدین هر کس بخواهد به خاک ما بگذرد بگیریم. قشون ما معطل مانده و خرج ما کلی می‌شود. تعیین یک وعده به طور صریح ضرور است که تا آن مدت عساکر ایران شیخ و اولاد و اتباع او را در خاک خودشان بگیرند یا به خاک عثمانی بگریزانند. این حرف سفیر کبیر هم درست است. تا حال آنچه شنیده‌ایم و تلگراف شده است، از حرکت و سکون شیخ و پسرهای او و سایر رؤسای کرد تبعه عثمانی به تردید و مطلق روایت بوده است و خودمان هم ندانسته‌ایم که تحقیقاً این اشرار هنوز در خاک ما هستند یا به طرف عثمانی گریخته‌اند. بر شما لازم است زودتر تحقیقات صحیحه خود را به عرض برسانید، یا خیلی زود اسباب این کار را فراهم آورید که در جواب سفیر کبیر بتوانیم به علم قطعی چیزی بگوییم. تمام گفتگو را چون به این مسئله راجع و به جواب اظهارات شما متعلق بود، مختصراً به شما تلگراف کردیم. بعد از حصول اطلاع عاجلاً اعتقادات خودتان را به عرض برسانید. روزنامه‌های هم از تیمور پاشا خان به عرض رسید. برای اطلاع شما خلاصه آن را گفتیم تلگراف شود. البته در فقراتی که اظهار کرده است، جوابی که لازم می‌دانید خواهید داد.

از تبریز

به توسط جناب معتمدالملک:

قربان خاک پای جواهرآسای اقدس مبارکت شوم! دست خط تلگرافی دیشب را این غلام زیارت نموده و دستورالعمل جناب سپهسالار را هم زیارت نموده، از وضعی که سفیر کبیر گفتگو کرده بود، این غلام بصیرت حاصل نمود. به جقّه مبارک قسم است از دیشب تا به حال از فکر خارج نشده که خیال آن‌ها با دولت علیّه چه چیز است؟ این غلام چنین تصوّر می‌کند که اوّل دفعه خود آن‌ها اطلاع حاصل نموده‌اند از این مقدمه و از سؤال و جواب سفیر کبیر چنین مفهوم می‌شود که ایل منکور به تمامه رعیت آن دولت است. چه حقی دارند آن‌ها که بخواهند از آن‌ها نگاهداری نمایند؟ اگر معتذر باشند که بعضی از طوایف ما به خاک دولت ایران آمده است رد نمایند، تا ما هم رد بکنیم، البته اوّل آن‌ها رد نمایند، بعد هر چه طوایف آن‌ها باشد، البته سرحداران دولت علیه رد خواهند نمود. مقرر فرمایید جناب وزیر امور خارجه درست با سفیر کبیر سؤال و جواب نمایند از کما هو حقه، کار خاطر مبارک را بصیر نمایند که هر چه خیال آن‌هاست اولیای دولت قاهره بدانند. در باب دولت‌های واسطه هم به عقل ناقص این غلام می‌رسد که عیبی ندارد که آن‌ها هم حرفی بزنند خدا نکرده فردا ماده‌ای غلیظ باشد، آن‌ها هم دست در کار داشته باشند. دیگر هر طور رای مبارک علاقه بگیرد، این غلام مطیع است.

چاکر، غلام جان‌نثار: مظفرالدین - ۳ [محرم]

از تبریز مؤخر است

به خاک پای اقدس اعلی:

قربان خاک پای جواهرآسای اقدس مبارک شوم! دست خط‌های تلگرافی همایونی که به سرافرازی این غلام بی‌مقدار شرف صدور یافته بود، به زیارت آن مفتخر و مباهی گردید. در باب دیر رسیدن تلگراف‌ها به اردو مرقوم فرموده بودند. به نمک مبارک قسم

است که ابدأً قصوری از جانب این غلام نشده است. این غلام جمیع تلگراف‌های همایونی را فرستاده‌ام و هیچ کدام را شش هفت ساعت بیشتر معطل نکرده‌ام، آن هم یا اغلب شب بوده است که رسیده است و صبح زود این غلام همه را به خط خود چیزی نوشته و فرستاده است، یا به جهت حاضر شدن آدم. این که مرقوم فرموده‌اند به جهت یک خیال نباید حکم دولت را معطل کرد، والله به حق خداوند قسم است که آن هم به جز یک روز بیشتر در نزد این غلام نمانده است و فرستاده‌ام. اگر تأخیر در راه از چاپار و یا سوار شده باشد، به علت بارندگی و سردی هوا، او را این غلام مطلع نیست. این قدر هست که خاطر مبارک آسوده باشد. آنچه که تلگراف فرموده‌اند بدون ساعتی تأخیر فرستاده شده است. این غلام جان و مال خود را نثار خاک پای همایون می‌نماید. چگونه می‌شود در مقامی که بداند آبروی دولت می‌رود به جهت یک خیال خود حکم دولت را تأخیر بیندازد. پس چنین معلوم می‌شود که هنوز دولت‌خواهی این غلام در حضور مبارک مکتوم و پوشیده است. خداوند رستگار نکند آن شخصی را که صلاح خودش را بیشتر از صلاح ولی‌نعمت خودش بخواهد. تحقیق بفرمایید در این مدت این غلام چه قدر زحمت کشیده است. خود جناب سپهسالار اعظم هم مکرر می‌گفت که همه چیز آماده بود که من آمدم این غلام از تصدق فرق مبارک جمیع لوازمات اردو را حاضر کرده بودم و حالا هم مشغول حاضر کردن هستم. این قدر بشود که از طهران به جهت پول این غلام را معطل نگذارند. این غلام هم جناب سپهسالار اعظم را از جهت مایحتاج اردو معطل نخواهم گذاشت. در باب کسر فوج اردبیل و مشکین و در باب مواجب محلی آن‌ها و در باب تفنگ آن‌ها چنانچه مقرر رفته است، همه را رسیدگی کرده عرض خواهد نمود. در باب فوج افشار که مأمور خراسان بودند، مقرر شده بود به همان نحوی که امر و مقرر شده است، به جمیع امورات آن‌ها یکان یکان رسیدگی کرده و به عرض اقدس اعلی خواهد رسانید و قورخانه‌چی هم به جهت تعمیر تفنگ‌های آن‌ها به ارومی خواهد فرستاد که آن‌ها را تعمیر کرده در همان جا بگذارد که در وقت خدمت حاضر باشند؛ ولیکن این غلام مستدعی است که امر فرمایند تفنگ فوج اردبیل و مشکین را هم بعد از

مرمت کردن زود روانه نمایند که فوج بی‌تفنگ نباشند؛ چرا که ملاحظه فرمودند خدای نکرده مثل اوضاع امسال اگر وقتی اتفاقی بیفتد، انسان معطل و سرگردان نباشد.

تصدق خاک پای مبارکت گردم! والله آذربایجان باید قورخانه و جبّه‌خانه خیلی معتبر داشته باشد؛ چرا که سرحد دو دولت است و همه‌اش ایلات‌نشین است. مکرر در این خصوص این غلام عرض کرده است. به هیچ وجه وقعی به عرایض این غلام گذاشته نشده، تا عاقبت معلوم شد که این غلام صحیح عرض کرده بود. همچنین در باب این مواجب کهنه افواج به نمک مبارک از آن بقایایی که صاحب‌دیوان قلمداد کرده است، ثمری نخواهد داشت و تفصیل آن‌ها را مصحوب رستم خان تفنگدار به عرض رسانیده است. در این فقرات هم مکرر جسارت نموده که وجوهات نقد از میان رفته و بقایای ده ساله به عوض مواجب افواج گذاشته شده، باز مقرر می‌فرمایند که به این حرف‌های بی‌معنی نمی‌توان جواب گفت. این غلام هم از بابت اطاعت و انقیاد به خاک پای مبارک دیگر جرأت جسارت ندارد؛ ولی چون حالا مقرر فرموده‌اند لاعلاج به عرض می‌رساند که بعد از آمدن رستم خان تفنگدار مقرر فرمایند کتابچه و عرایض غلام را به نظر مبارک برسانند و از حالا در فکر باشند که این وجوه بقایا وصول شود؛ یعنی هر کاری باید بشود، حالا حکم آن را بفرمایند. پس فردا این افواج که احضار شوند تا مواجب خود را نگیرند نخواهند آمد یا آمدند در دارالخلافه اسباب زحمت می‌شوند. باقی ده سال دوازده سال قبل که آن هم نه اصلی دارد، نه مؤدی دارد، نه مأخذی، مواجب به جهت افواج نخواهد شد.

کمترین غلام: مظفرالدین - ۵ [محرم]

دست خط مبارک:

ولیعهدا عریضه تلگرافی شما و معروضات جناب سپهسالار اعظم ملاحظه شد و اطلاعات لازمه حاصل گردید. در تلگرافی که به عنوان معتمدالملک نوشته بودید از سبب تأخیر جواب‌ها و احکامی که باید به ایشان برسد اشعار نموده، گفته بودید مبادا

باعث تغییر ما شود. شما خود ملاحظه کنید که در چنین موقعی که حواس ظاهر و باطن دولت به آن سمت مشغول و هر دقیقه منتظر اخبار آنجا هستیم و باید حکم و دستورالعمل ما پی در پی به مأمورین برسد، برای یک خیال جزئی مخابرات را تعطیل کردن و طرفین را به تردید و انتظار گذاشتن مایه تغییر ما نشود چه خواهد شد؟ حالا که گذشته است و البته چنان که عرض کرده بودید، احکام تلگرافی را متوالیاً فرستاده‌اید و این‌شاءالله غفلت این موقع را به مزید مراقبت‌های آینده تلافی می‌کنید. جواب این عرایض جناب سپهسالار اعظم را نوشتیم، فوراً بفرستید و طوری قرار بدهید که مرکز اردو هر جا هست احکام را دست به دست برده، هر چه زودتر ممکن شود برسانند و جواب بگیرند. در اصل مسئله و گفتگوی دولتی اینجا و اسلامبول تعلیمات داده‌ایم، اقدامات شده است و می‌شود و البته در حفظ و اجرای حقوق دولت خودداری نخواهد شد. بقیه بالاپوش زمستانی افواج را باز تأکید کنید که زود حمل نموده، به اردو برسانند.

شب ۵ [محرم]

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! عرایض تلگرافی نمرة پنجم و ششم شما مورخه ۲۷ و ۲۹ عصر سوم به طهران رسیده، صبح چهارم که امروز است ملاحظه شد، فوراً جواب صادر کرده، به تلگرافخانه می‌فرستیم:

از این که جواب عرایض شما نرسیده و به انتظار احکام مانده‌اید خیلی موجب حیرت شد و بیشتر از این حیرت می‌کنیم که نوشته‌اید شاید عرایض شما محل اعتنا و قابل جواب فوری نبوده است. معتمدالملک که واسطه عرایض شماست و امین‌الملک که جواب عرایض شما را به خط او صادر کرده‌ایم و سایر وزرا می‌دانند که در صدور جواب‌های شما یک دقیقه تأخیر جایز ندیده‌ایم و بدیهی است در موقعی که تمام حواس دولت ظاهراً و باطناً متوجه یک نقطه است و بیست و پنج شش هزار قشون در حرکت داریم و مثل شما نوکر بزرگ خودمان را به این خدمت عمده مأمور می‌کنیم، چگونه در صدور احکام و تعیین تکلیف و دستورالعمل شما آنی به تأخیر راضی می‌شویم.

ولیعهد تلگراف کرده بود که احکام را عاجلاً فرستاده است و یقین داریم تا حالا همه رسیده و اطلاعات لازمه حاصل کرده‌اید. اقدام شما در امر محمد آقای مامش و آن طورها که به عزیزالله خان دستورالعمل داده، بعد از تهدید به پست توپخانه ملجأ و با قبول شروط و تکالیف مُخَلَع شده، به خدمت آمده است. سایر آقایان هم اطمینان حاصل کرده آمده‌اند. همه خوب و درست و مقرون به صلاح بوده است. همین قدر رعب و تخویف و اظهار سطوت دولت برای آن‌ها کافی بود. راه امیدشان باز باشد و به خدمتگزاری مستمال شوند، اولی است. رسیدن اردوی حسام الملک به مرکور هم خوب شد که تحقیقاً فرار شیخ و اولاد او به خاک عثمانی معلوم شده است و عذر عثمانی‌ها در انجام این کار مرتفع گردید. البته در صورت تقریرات سفیر کبیر عثمانی ملاحظه کرده‌اید که نهایت مسئله به گرفتاری این‌ها یا عبورشان به خاک عثمانی حصر بود و فی الحقیقه از امروز عنوان کار و ابتدای گفتگو است. از صورت جواب تلگرام معین الملک هر چه استنباط کرده بودید همه صحیح است. تفصیلات بعد را هم اجمالاً در ضمن احکام تلگرافی درج کرده بودیم. کار شرارت شیخ و پسرهای او و رؤسای اکراد تبعه عثمانی به اندازه‌ای نیست که این طور سکوت و اهمال تحمل توان کرد. شما هم به مجرد رسیدن به ارومی با مأمور دولت عثمانی مخابره نموده، شروع به قرارهای لازمه بکنید. اختلافات میان اقبال الدوله و تیمور پاشا خان هم پُر بی‌مزه شده است. شما باید هر دو را تنبیه کنید و بفهمند که در این موقع چه قدر بد حرکت کرده، وقت خدمت را به اغراض شخصی صرف کرده‌اند. کار تنبیه منکور هم تا حالا البته به انجام رسیده است. حالت حمزه آقا هم زودتر معلوم شود بهتر است که اگر به خاک عثمانی گذشته باشد تحقیقاً بدانیم و در مذاکرات رسمیه به تردید گفتگو نشود.

از تواتر بارندگی نوشته بودید، امیدوریم از این جهت به قشون بد نگذرد و لوازم آسایش آن‌ها از جهات دیگر فراهم باشد. فی الحقیقه آخر کار است و چنانکه عرض کرده بودید، برای قشون تکلیفی باقی نمانده، فقط حفظ انتظامات و گفتگوهای دولتی است که به مقتضای کار چه اینجا و چه در آنجا و چه در اسلامبول در دست داریم. اهتمامات شما تا این نقطه کاملاً و بلانهایه مایه مسرت و رضامندی ماست. از عموم صاحب‌منصبان

که در خدمت بوده‌اند، رضامندی داریم. البته هر یک به قدر خدمت و اندازه جان‌نشاری مورد مرحمت مخصوص ما خواهند شد. التفات ما را به همه ابلاغ نموده، از همه احوال‌پرسی کنید.

وفور و ارزانی آذوقه و رفاه اردوها از این حیثیت خیلی خاطر ما را مطمئن کرده است و اهتمامات شما در تهیه لوازم آسودگی و رفاه قشون در نظر ما قدر و قیمت مخصوص دارد. بقیه بالاپوش زمستانی سرباز هم که در تیریز آماده کرده بودند، تأکید شد زودتر به شما برسانند و از همه کار لازم‌تر ترتیب اسباب مخابره است که زودتر حالات شما را مستحضر شده احکام خود را به شما برسانیم. به این معنی که در میان خوی و ارومی سوارها گماشته دست به دست اخبار را به تلگرافخانه خوی ابلاغ نموده، برای شما جواب بگیرد. بعد از این که شما به موقع مذاکرات رسمیه با مأمورین عثمانی می‌رسید و حل مسایل به تأکید است، اینجا و اسلامبول محتاج می‌شود اهمیت سرعت و سهولت مخابرات بیشتر است.

شب ۵ [محرم]

دست‌خط مبارک:

ولیعهدا با تلگراف‌هایی که به جناب سپهسالار اعظم شده است، این تلگراف را هم بدهید ببرند، از این احکام که شما مجری باید بدارید، مطلع شود:

فوج اردبیل که از شیراز مراجعت کرده است و فوج افشار که از خراسان آمده است تشریح حالت این دو فوج را برای اطلاع شما لازم دانستیم. اولاً فوج اردبیل است به سرتیپی میرزا زکی خان، در ریاست و سرتیپی میرزا حالا حرفی نمی‌رود، خلاف قاعده نکرده است که تغییر داده شود؛ ولی خود فوج از سانی که در رکاب مبارک دادند، عدد حاضری آن‌ها ششصد و نود نفر است. مأخذ این فوج چنانچه خود شما می‌دانید، یک هزار نفر بود. در حقیقت سیصد نفر کسر مأخذ دارد. جهت را سؤال کردیم، می‌گویند دویست نفر از اصل در وقت احضار این فوج از اردبیل و مشکین نیامده بودند. یکصد نفر

هم فراری و کسر و متوقی داشتند. حالت تفنگ این فوج به طوری معیوب بود و بد نگاشته‌اند که از تفنگشان چوب فقط باقی است. چون فوج از راه خلخال به خانه خودشان می‌رفتند و نمی‌شد بیایند تبریز، و تفنگ‌های خود را به جبهه‌خانه تبریز برای تعمیر بدهند، تفنگ‌ها را دادیم در قورخانه طهران تعمیر نمایند. یک هفته دیگر تعمیر کرده، به جبهه‌خانه تبریز فرستاده خواهد شد، ولی در تفنگ این‌ها خیلی اختلاف است و مسئول این تفنگ جنرال است که سر کرده این فوج بود. باید حساب یک هزار قبضه تفنگ این فوج را از جنرال خواسته، به زودی بفرستید که بدانیم عمل این تفنگ چه شده است.

در باب کسر این فوج که سیصد نفر است، باید قرار بدهید که به زودی گرفته شود و مأخذ فوج تماماً در یک هزار نفر باشد که در وقت رجوع خدمت نقصی نداشته باشد. در باب محل توشقان‌نیل فوج دیوان وجه نقد در فارس به این‌ها داده است. حالا شما باید عوض از محل گرفته، به امین‌السلطان برسانید. به این معنی که محلی این فوج در یک هزار نفر به خرج آذربایجان آمده است، باید تنخواه آن‌ها را در مأخذ یک هزار نفر گرفته، به امین‌السلطان برسانید.

از بابت بارس‌نیل و سنواتی ادعای طلب داشتند. چون اطلاع نداشتیم شما باید به طلب سنواتی آن‌ها رسیدگی کرده، آنچه حق آن‌ها است در هر جا و نزد هر کس است، گرفته برسانید که دیگر فوج حرفی نداشته باشد.

ثانیاً در باب فوج افشار است که مأمور خراسان بود، میان این فوج اختلاف آرا و هرزگی زیاد است؛ چنانچه از اول سپرده به میرزا علی‌خان بود، از او تمکین نکردند. وقت رفتن به خراسان به شجاع‌السلطنه سپرده شد. از برادر او هم تمکین و اطاعت نداشتند و همه را به خودسری حرکت می‌کنند. مراجعت از خراسان به جهت دهه عاشورا مجال سان دیدن آن‌ها نشد، یکسر روانه اوطان خود شدند. تفنگ آن‌ها هم معیوب است. باید از تبریز قورخانه‌چی بفرستید که رفته در ارومیه تعمیر نماید. بعد از تعمیر در خود ارومیه در جای مناسب درستی انبار نمایند که در وقت مأموریت فوج حاضر باشد؛

اگرچه مجال سان نشد، ولی از قراری که از خراسان نوشته‌اند دویست نفر کسر نفری دارند. دیوان شش ماهه محلی این فوج را در خراسان داده است، باید شما عوض را از محل در مأخذ هشتصد نفر که به خرج آذربایجان آمده است، گرفته به امین‌السلطان برسانید و کسر نفری را هم گرفته، در مأخذ هشتصد نفر تمام نمایند که در وقت احضار حاضر باشد.

از بابت بارس‌ئیل و سنوات دیگر ادعای طلب می‌کند و حرف دارند. آن را هم شما بهتر می‌دانید رسیدگی نمایید در نزد هر کس است و هر جاست گرفته برسانید که فوج به حقوق خود که دیوان داده است برسد که من بعد هنگام مأموریت از این گونه عرایض نکند و صورت همین تلگراف را هم برای جناب سپهسالار اعظم بفرستید.

شب ۵ [محرم]

دست خط مبارک به توسط تبریز:

جناب سپهسالار اعظم! دیروز که چهارم محرم بود، ایلچی کبیر عثمانی از جناب وزیر امور خارجه وقت ملاقات خواسته و از روی تلگرامی که از باب عالی به او رسیده بود، بیاناتی کرده است. لازم بود که شما از تفصیل مطلع باشید. در اقدامات و گفتگوها مناسب مقام رفتار شود.

یک فقره این بود که قریب هفتاد هزار نفر از رعایای سرحدنشین ایران مرد و زن، صغیر و کبیر به سبب ورود عساکر ایران و سختگیری‌های آن‌ها به خاک عثمانی مهاجرت و به جناح سلطنت سنیه التجا کرده‌اند. مراتب را به کارگزاران دولت ایران اظهار کنید قراری در تأمین اهالی داده شود. پیش از این به مهاجرت و التجا ملجأ نشوند. سفیر کبیر ایران رد آن‌ها را تکلیف می‌کند و چگونه می‌شود این جمع کثیر از ضعفا را پناه نداده، به عنف اخراج کنیم. مخالف رسم همه دول و از طریقه انسانیت خارج است.

فقره دیگر این که در میان جمعیت مهاجرین اگر از رؤسای اشرار مثل حمزه آقا و

نظایر او باشد، مستحق حمایت نخواهند بود. دولت عثمانی دربارهٔ این قبیل اشرار حاضر است که آن‌ها را گرفته به دولت ایران رو نماید و فقرات اکراد که در تبعیت او دست به اسلحه برده باشند، بعد از ترک سلاح و استیمان با آن‌ها مثل محاربین که اسلحهٔ خود را ریخته تسلیم شوند، رفتار خواهد شد.

فقرهٔ دیگر اشقیا و رؤسای اکراد تبعهٔ عثمانی که به خاک ایران تجاوز کرده، تبعیت شیخ و پسرهای او را کرده باشند، دولت عثمانی هیأتی ترتیب داده به مقام تحقیق برمی‌آید. هر یک به سمت ریاست و هنگامه‌طلبی داخل مفسده شده باشند، جزای آن‌ها را به اندازهٔ تقصیر و اقتضای حال خواهد داد. نفرت تابعین آن‌ها را عاری از سلاح و مثل یکی از آحاد خواهند کرد.

بعد سفیر کبیر اظهار کرده بود که صورت تلگرامی که به معین الملک نوشته بودید، خیلی خوب بود؛ مگر این که انکار از کمیسیون در خصوص شیخ و پسران او به نظر خوب نمی‌آید؛ چرا که کمیسیون برای ابطال حقوق دولت ایران نیست؛ بلکه چون دولت عثمانی مخالف تنظیمات مقررّه خود نمی‌تواند رفتار کند این کمیسیون برای ثبوت و وضوح تقصیرات آن‌ها و تشخیص مخابرات هر یک است. می‌خواهید بهتر باشد یک شخص معتبری هم از جانب ایران در کمیسیون باشد و آن‌ها را به سرعت در اجرای مجازات تضییق کند.

و باز اظهار کرد که دولت ایران حق دارد جزای شیخ و پسرهای او و حمزه آقا و هر یک از اشرار ایرانی را که نظیر حمزه آقا باشد، از دولت عثمانی بخواهد؛ یعنی هر کدام تبعهٔ عثمانی باشند، خود جزای لازم بدهد و هر کدام تبعهٔ ایران باشد، به دولت ایران رو نماید. در این باب قویاً به سفیر کبیر خود حکم مطالبه بدهید. من هم از این قرار به باب عالی می‌نویسم. با این همه دادن یک امنیت عمومی به اهالی مملکت از جانب همایونی لازم است و متضمن منافع کثیره برای دولت ایران خواهد شد. در فقرات تلگراف و بیاناتی که سفیر کبیر کرده بود جواب‌هایی که لازم بود، گفته شده است. از روی اطلاعات تلگرافی بیست و نهم ذی‌حجهٔ شما هم آنچه لازم بود به مشارالیه اطلاع

داده‌ایم. در تأمین اهالی و رفع وحشت آقایان و رؤسا چنان‌که پیش‌تر هم به شما تأکید شده بود، خوب است مراقبت مخصوص مبذول دارید که به هر حال صرفه دولت در این است.

ولیعهد! این شرح تلگرافی که برای اطلاع جناب سپهسالار اعظم نوشته شده است، خود ملاحظه کرده، به زودی برای ایشان بفرستید.

شب ۶ [محرم]

دست خط مبارک:

ولیعهد! عریضه تلگرافی شما به نظر رسید. در تأخیر وصول احکام به جناب سپهسالار اعظم یقین است که شما تأخیر و تعلل نکرده، اهمیت کار را دانسته‌اید؛ لیکن باز حیرت ما رفع نمی‌شود که سبب تأخیر چیست؟ متوالیاً عرایض و اخبار جناب سپهسالار اعظم به تبریز می‌رسد و احکام متوالی ما به ایشان نرسیده است. اگر بعد راه یا عدم امنیت یا علت دیگر گفته شود، چرا فقط برای احکام این طرف است و ایصال مخابرات آن سمت مانعی ندارد؟ باید درست از این فقره حیرت ما را رفع کنید. حالا یک دست خط تلگرافی به عنوان جناب سپهسالار اعظم صادر کرده‌ایم که خیلی زود باید به ایشان برسد. به مجرد وصول تلگراف فوراً یک نفر آدم چابک و زرنگ خود را معین نموده، اسماً و شخصاً او را به معرفی کنید و بدون یک دقیقه تعویق روانه شود، خیلی زود این حکم را به جناب سپهسالار اعظم رسانیده، جواب بگیرند. البته البته خیلی زود بفرستید و در سرعت ایصال آن زیاد تأکید کنید. رستم خان تفنگدار هنوز نیامده است. اگر تا حال آنجا باشد زودتر با توضیحات لازمه و صورت حساب بقایا و میرزا عبدالله که باید محاسبه سابق و حساب توشقان‌نیل را بیارد، روانه نمایید.

صورت احکامی که در امر فوج اردبیل و مشکین و فوج افشار به شما مرقوم شد، بعینه برای جناب سپهسالار اعظم بفرستید، مستحضر باشند.

شب ۶ [محرم]

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! از تأخیر وصول احکام متوالیه خودمان به شما کمال حیرت را داریم و از این که شما به انتظار بعضی احکام فرصت و وقت را از دست داده‌اید، باز جای کمال حیرت است؛ چنان که در امر ساوجبلاغ منتظر جواب ما شده، چندین روز حرکت خود را به سمت ارومی که محل کار و موقع اقدامات مفیده بود، به تعویق گذاشتید، و حال آنکه برای شخص شما با اختیارات تامه که دارید در این نوع مسائل حق انتظار حکم و دستورالعمل مخصوص نیست. تکالیف شما همان بود که در مقدمه مأموریت شما کتبی و تلگرافی مرقوم داشتیم و مثل شما نوکر مجرب خودمان را به امور آن سمت مختار کردیم. قرارداد حکومت ساوجبلاغ سهل‌ترین مطلب بود و هیچ دلیل نداشت که مدتی برای این کار حرکت خود را معوق گذاشته، منتظر امضا و تصدیق ما باشید. امروز مجدداً برای رفع این محذور همان دستورالعمل اول شما را تجدید کرده، به یک کلمه تردیدات شما را رفع می‌کنیم. شخص شما محل امنیت و اعتماد خاطر ماست و حالا که در آن مملکت مأموریت مخصوص دارید و به کار آنجا نزدیکتر از ما هستید، صلاح وقت و مناسبات امر را بهتر از ما می‌بینید و به خوبی می‌توانید اختیارات تامه و کامله خود را مقرون به صرفه دولت به کار برید. صریح بدانید در قرار امور مملکت ترتیب حکومت‌ها سیاست اشعار، عفو و اغماض، منع و ردّ جلب و استمالت، رعایت و التفات، حتی در مهمام سرحدی و گفتگو با مأمورین عثمانی همان علم و اطلاع و دولت‌خواهی شخص شما کافی است. همیشه به صوابدید خود لسی‌الاقتضا قرار کار را داده، بعد به طور روزنامه صورت اقدامات خود را راپرت کنید و بگویید که به فلان ملاحظه و دلیل چنین صلاح دیدم و چنان اقدام کردم و بی‌موجبی وقت خود را به انتظار و تعطیل ضایع نکنید. گویا همین حکم تلگرافی برای همه قسم قدرت و اختیار شما کفایت می‌کند.

یک فقره هم خیلی لازم است که مخصوصاً به اهتمام مخصوص شما رجوع می‌شود، باید قشون حاضر اردوها را از افواج و سوار و توپخانه و غیره قدغن کنید به دقت سان دیده صورت صحیح سان نفرات را بلاتحریف و تغییر بنویسند و بایست برای بعضی

اطلاعات واجبه ما ایفا دارید؛ مخصوصاً سوار آذربایجانی و بخصوص سوار شاهسون که ما از این طرف فرستادیم باید معلوم کنید همان سوار مؤظف دیوانی است، یا موقتاً عوض آورده‌اند. درست این فقره را به دقت و رسیدگی خودتان صحیحاً معلوم کنید و یک ثبت درست بی‌اختلاف بفرستید.

۶ [محرم]

از تبریز به توسط جناب معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: این عریضه تلگرافی هفتم است که بعد از ورود به اردوی ساوجبلاغ جسارت ورزیده به خاک پای مبارک همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - عرضه داشته‌ام و به جواب هیچ یک از آن‌ها تا این دقیقه که صبح روز دویم محرم است مشرف و مباهی نگشته‌ام و از برای نوکر خاصه در مأموریت قشونی هیچ دردی بدتر از بی‌خبری و انتظار نمی‌تواند شد که فدوی خانه‌زاد امروز مبتلا می‌باشم. به هر حال، از تصدق فرق مبارک و از توجهی که به اردوی مبارک دارید کارها و امورات به قدری منظم و پیشرفت امور به قدری خوب شده است که مافوقی بر او به تصور نمی‌آید. بحمدالله یک تنبیه سخت و شدیدی از طایفه منکور و بلباس که همیشه اسباب ضرر و زحمت دولت بوده‌اند و معاندی به جهت اهل تشیع در این اطراف بدتر و سفیه‌تر از این‌ها نبود، نمودم که از روزی که به خاک ایران آمدند چنین صدمه نخورده. سابقاً عرض شده بود که عزیزالله خان را با یک اردوی کامل و چهار عراده توپ به جهت تنبیه آن‌ها فرستاده‌ام و متصل هم آذوقه و تقویت روحانی همه روزه به اردوی مزبور فرستاده و ترغیب و تأکید در تنبیه آن‌ها نمودم و محمد آقای مامش هم تفصیلی که در عرایض تلگرافی سابق به عرض رسانیده‌ام آمد و خدمت کرد و به جهت تنبیه این طایفه شریر رفتند. امروز صبح آدم عزیزالله خان وارد و نوشته مشارالیه را آورد که همان نوشته را فرستادم عیناً تلگراف نمایند که خاطر مبارک همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - قرین

استحضار. حمزه آقای پدرسوخته و طایفه او در مقابل قشون دولت ایستادگی نموده و بحمدالله چنان مخذول و منکوب شده‌اند که سال‌های دراز به خیال فساد و شرارت نخواهند افتاد. قریب دو هزار نفر مقتول و اسیر شده‌اند. اموال زیاد از گاو و گوسفند و شتر و گاومیش و سایر چیزها غارت، به قدری به گیر عساکر منصوره آمده است که نمی‌توانند جمع نمایند. اگرچه خود عزیزالله خان فقره غارت را از راه زرنگی ننوشته است، ولیکن آنچه عرض می‌شود از روی تقریر گماشته خود عزیزالله خان که یکی از سلطان‌های سواره اینانلو است می‌باشد و جمیع دهات و خانه‌های آن‌ها را کلاً خراب کرده و آتش زده‌اند و به خصوص در موقع موسوم به نعلین که حمزه آقا از روی نقشه و طرح خانه‌های اسلامبول خانه خودش در کمال شکوه ساخته بود، سپرده بودم که حتماً آنجا را خراب نمایند، به قسمی خراب نموده‌اند که با خاک یکسان شده است. بالاخره خود حمزه آقا با سه نفر فراراً به خاک عثمانی گذشته، چون قشون مزبور اجازه تجاوز نداشتند ساکت مانده‌اند. بحمدالله به طوری که میل مبارک بود، بالاتر و سخت‌تر این‌ها را تنبیه نمودم و این خدمت عمده را به دولت همایونی و ملت شیعه اثنی عشریه در سایه مبارک همایونی - روحنا فداه - نمودم. خدا کند که إن شاءالله خاطر مبارک شاهنشاهانه - روحنا فداه - یک دقیقه از این غلام خانه‌زاد راضی بشود. حالا نوشتم به عزیزالله خان که قشون را به لاهیجان آورده، توپ‌های دولت را که در چاه انداخته‌اند بیرون بیاورد، تا خود غلام خانه‌زاد حسب‌الفرموده همایونی به لاهیجان رفته توپ‌ها را سوار و حرکت بدهم و جای قلعه جدیدی که باید ساخته شود، به راهنمایی کاپیتان واگنر معین نموده، به عرض خاک‌پای مبارک برساند. از حسام‌الملک هم تحریرات مجدد رسید. از بابت سختی و صعوبت راه در حمل و نقل توپ‌ها خیلی زحمت کشیده‌اند؛ ولیکن بحمدالله توپ‌ها را خیلی درست و صحیح و بی‌عیب به مرکور رسانیده‌اند و حالا موافق دستورالعملی که دارند، مشغول استحکام دادن دهنه بوغاز نوجه می‌باشند. حالا امروز شیخ عبیدالله با دو پسرش در نوجه خاک عثمانی هستند و

حمزه آقا در خاک قایم مقامی سلیمانیه می باشد. این شاءالله در کمال قوت قلب رده یا تبعید همه آنها را از مأمور دولت عثمانی خواهم خواست و کار آتیۀ سرحدات را به طوری که منظور مکنونی همایونی است صورت خواهم داد و از درگاه الهی مستدعی می باشم که جان این غلام خانه زاد را به تصدق خاک پای مبارک نماید. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

معروضه دویم شهر محرم الحرام ۱۲۹۸ - غلام خانه زاد: حسین

کاغذ عزیزالله خان سرتیپ:

قربان حضور مبارکت شوم! حال که چهار ساعت از روز شنبه غره ماه می گذرد، در نعلین و پای عمارت جدیدالبنای حمزه آقا اردو زده، به عرض عریضه جسارت می نماید. بعد از آنکه محمد آقای مامش چاره را منحصر دید و خود را به سیاه چادر شاهسونی انداخت، اطمینان داده و با شکرالله سلطان اینانلو مرخص و روانه نمودم که ایل خود را اطمینان داده جمع آوری نماید. دیگر معطل نشده با وصف شدت باران و توسل به اولیای خدا به طرف منکور حرکت شد. روز جمعه را وارد خاک منکور شدیم. معلوم شد حمزه آقا آنچه مقدر شده خود را سبک و مهیای جنگ کرده، با جمیعت سواره و پیاده و محکمه و سنگر در کمال قوت قلب منتظر جنگ است. سوار پیش قراول اردو که رسید مشارالیه بنای خودنمایی را گذاشت. اگر بخواهم تفصیل عرض کنم طولانی خواهد شد. مختصراً جنگ درگرفت. اگرچه از شش ساعت به غروب مانده، شروع به تیر تفنگ شد و تا غروب پاداری نمودند، ولی بعد از فضل خدا و اقبال بی زوال اعلی حضرت قدر قدرت همایونی - روحنا و روح العالمین فداه - و بخت بلند حضرت اجل اشرف اعظم افخم مد ظله العالی - با آتش فشانی توپخانه مبارکه و یورش و جان فشانی افواج قاهره و اسب تازی و سر افشانی عموم سوار از اینانلو و بختیاری و دویرن و قراپاپاق و یورتچی که از اطراف به کوه و سنگ نگاه نکرده هجوم می آوردند. حمزه آقا با آن اسم و رسمی که در این سرحدات به خود بسته و عوام را فریب داده بود، طاقت نیاورده رو به فرار گذاشت.

سوار دست برنداشته تعاقب نمودند، تا قریب به خاک عثمانی، چون اجازه نداشتیم از آنجا مراجعت نمودند و کمال تأسف را داشتند که چرا زنده دررفت و چه فایده که ممنوع بودند و این طاعی فعلاً جان مفتی به در برد. به سر مبارک حضرت اجل اشرف اعظم -روحی فداه- اگر عرض کنم که اکثر این کوه و سنگ و دره نعلش گشته بود، اغراق قصور نفرمایید. بعد از فضل خدا گوشمالی داده شد که عبرت صد سال بعد از این متمرّدین هم خواهد بود و همان طوری که حکم شده بود، دهات منکور را آتش زده، عمارت جدیدالبناء که واقعاً تفصیل داشت و دیدنی بود، حسینقلی بیگ یاور فوج پنجم با سرباز کوبیده، با خاک یکسان کردند و آتشی زده شد که دودش به آسمان رفت. چه ستون‌ها و در و پنجره سوخته شد که قابل تعریف بود. شکر می‌کنم خداوند قادر قهار را که این فدوی و صاحب‌منصبان مأمور را در این مأموریت که سختی و اهمیت او در حضور مبارک واضح است، روسیاه نفرموده، به طوری که میل خاطر مبارک بود، از عهده برآمدند و اگر هر قدر عرض نمایم که مقرب‌الخاقان حسنعلی‌خان جنرال آجودان مخصوص و اسفندیارخان سرتیپ و علیرضا خان سرهنگ توپخانه و کریم‌خان سرکرده سواره دویرن و بیوک خان و حسینعلی خان قراپایاق و سیف‌الله بیگ یورتچی و سایر سرهنگان و یاورهای افواج و عموم صاحب‌منصب و آحاد و افراد نظام و سوار چگونه از عهده جان‌نثاری برآمده و تا چه درجه در جان‌فشانی ساعی بودند. به نمک اعلی حضرت قدر قدرت همایونی -روحنا فداه- عشرش را عرض نکرده‌ام. حالت جان‌نثاری سواره اینانلو هم اظهر من الشمس است و حاجت عرض و جسارت نیست. فدوی در باب خود عرضی ندارم و اظهار خدمتی نمی‌کنم؛ ولی استدعا دارم موافق فرمایشات مطاعه نوعی توجه بفرمایید که در نزد حضرات صاحب‌منصبان شرمنده و خجل نباشد. این‌شاءالله از اینجا حسب‌الامر به طرف قلعه لاهیجان به جهت درآوردن توپ‌ها حرکت خواهد شد.

در باب توپ‌های لاهیجان هم اگرچه قبل از حکم علیرضا خان سرهنگ توپخانه مبارکه در این مذاکره و تدارک بود، حال هم که حکم شد، این‌شاءالله اطاعت می‌شود؛ ولی در این باب مقصود خاطر مبارک را نمی‌دانم توپ‌ها باید در همانجا بماند یا همراه

خود بیاوریم. اگر مقصود آنجا ماندن است، توپ بی‌ساختو که نمی‌شود. حکم او را بفرمایید. اگر باید همراه آورد اسباب حرکت لازم است، یا باید فقط لوله را بار کرده آورد. چون لوله‌اش سنگین است احتمال خطر مال است، کرایه زیاد خواهد بود، یا این که ملزومات حرکت را که در فرد علی حده عرض شده است، برسانند. در هر حال تکلیف این فقره را معین فرمایید؛ ولی آنچه به نظر فدوی می‌آید، در صورت حرکت دادن همان حمل لوله آسان‌تر از همه قسم خواهد بود؛ و به دلیل این که با این کمی آذوقه و عریانی سرباز نمی‌توان ده روز در لاهیجان ماند، منظور استحضار خاطر مبارک بود. فدوی در این قسم موارد پرمعتقد به دستورالعمل این جزئیات نمی‌باشد. هر قسم مقتضی شد، باید اقدام کرد. تکلیف حرکت این اردو را از کدام راه و شرفیابی حضور مبارک را در هر جا باید باشد مقرر فرمایید که اطاعت شود. این فقره از برای صاحب منصبان عظام که مأمور این خدمت بودند، خیلی تشکر دارد که همان قسمی که میل خاطر مبارک بود و ایل بزرگ را یکی استمالت نموده، آسوده نمودند، دیگری را سر کوبیده به سزای خود رساندند و خیلی کم اتفاق می‌افتد که تدبیر با تقدیر موافق بیاید. حسینعلی خان سرهنگ قراپایاق با شکرالله سلطان اینانلو که همراه محمد آقا محض اطمینان آن‌ها به میان ایل مامش رفته بودند، وارد شدند، عقبه ایل را اطمینان داده، به مکان خود مراجعت داده‌اند. جلوی ایل که به خاک عثمانی رفته بوده است، خود محمد آقا رفته است، دو سه روزه مراجعت داده آسوده نماید. دو نفر اقوام با سی چهل نفر سوار همراه این‌ها روانه نموده، کاغذی هم به فدوی نوشته و پیغام داده که سه چهار روزه با شرایطی که شما را ضامن داده‌ام خواهیم رسید. از ایل کورک هیچ اثری ظاهر نشد. جواب این عریضه خیلی زود از راه سلدوز باید به قلعه لاهیجان برسد. کاغذی در جیب یکی از اسرا به عنوان حمزه آقا بود، مذکور شد، از شیخ عبدالرحمن امام جمعه ساوجبلاغ است، لفاً انقاد نمود، به نظر مبارک می‌رسد؛ ولی آذوقه خیلی کمیاب است. زیاد بد می‌گذرد و تفصیل حالت الی حال که هشت ساعت از روز شنبه غره ماه می‌گذرد، این بود که جسارت گردید.

عرض دیگر این که غلامان اینانو که از طهران خزانه آورده بودند، مذکور شد، هشت نفر آن‌ها را مرخص کرده، ده نفر آن‌ها را در رکاب مبارک نگاه داشته‌اید. چون آن‌ها خیلی جریده آمده و بی‌تدارک می‌باشند، مخصوصاً استدعا دارم حکم مرخصی آن‌ها مرحمت بشود بروند. فدوی با هشتصد نفر سواره اینانو منتظر فرمایشات است. دیگر از آن ده نفر کاری ساخته نخواهد شد. بدیهی است یذل مرحمت خواهند فرمود. محض استحضار خاطر مبارک عرض شد. امرکم الاشرف الاعلی مطاع.

قاسم سلطان اینانو حامل عریضه مزده فتح و مستحق خلعت است که زیب پیکر خود سازد. امرکم مطاع.

عزیزالله - ۶ [محرم]

از تبریز به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: چون جواب عرایض تلگرافی این غلام خانه‌زاد از حضور مهر ظهور همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - نرسید و زیارت نشد و توقف غلام خانه‌زاد در اردوی مرکزی ساوجبلاغ طول کشید و از حد اعتدال گذشت، کارهای عمده در ارومیه ومخابره با کارگزاران عثمانی معطل و معوق ماند، لهذا توقف زیاده بر این را در منافع خدمات دولت جایز ندانسته، به عزم جزم ان شاء الله روز چهارشنبه شهر حال اردو را از ساوجبلاغ حرکت داده، از راه سلدوز و لاهیجان و اشنویه و مرکور به ارومیه خواهم رفت و قرار آتیۀ ساوجبلاغ را به طوری که جسارت ورزیده عرضه می‌دارد، داده و سند ممهور از آقایان مکرری و غیره گرفته‌ام، وزیر فواید را حاکم ساوجبلاغ و صابین قلعه نمودم. مالیات هذه السنة ساوجبلاغ را که بیست و هشت هزار تومان و خُرده می‌باشد، هفت هزار تومان او را لطفعلی خان کشیکچی باشی حضرت ولیعهد دریافت نموده و همه در زمین بود. تماماً را آقایان مکرری کارسازی نموده و بعد از سوختن و خرابی دهات خود و غارتی که ادعا می‌نمایند مالیات را تأخیر بیندازند، اسرایی که بودند همه از مرحمت همایونی خلاص و آزاد شدند. غارتی که از میان‌دو آب و

دهات مراغه آورده‌اند به صیغه زن طلاق متعهد شده‌اند که هر چه در طایفه هر یک بوده باشد، با اسیری اگر احیاناً باقی مانده باشد، همه را آورده، تسلیم وزیر فواید نمایند که به اطلاع حاکم و علمای مراغه به صاحبانش تسلیم نمایند و مبلغ چهل هزار تومان به اسم پیشکش روسیاهی به خاک پای مبارک تقدیم نمایند و در اخذ این پیشکش با آن‌ها به مهلت و مدارا حرکت شود و اگر از حالا تا یک ماه دیگر بعد از نوروز خود آقایان ساوجبلاغ را حمزه آقا را حیاتاً یا میتاً دستگیر نموده بیاورند، سرکار اقدس همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - از پیشکش مزبور عفو و گذشتی درباره آقایان مکرری نمایند. اشخاصی که از ترس و واهمه فرار نموده، از نزد شیخ یا از خاک عثمانی می‌باشند از امروز تا ده روز اگر آمدند جریمه خود را در ضمن چهل هزار تومان بدهند و در امان باشند، و آلا از روز یازدهم جمیع املاک آن‌ها از خانه و ده و غیره ضبط و خالصه دیوان اعلی باشد. بعد از قبول و تعهد این شرایط به جمیع آن‌ها خلعت داده و در کمال امیدواری مرخص نمودم و رفتند که در تهیه آبادی دهات خود برآیند. گمان دارم که در این موقع و با این صدمه که به ساوجبلاغی وارد آمده است، بهتر از این شرط و قرار به تصور هم نیاید. تا در نظر همایون ظل‌اللهی چه قسم جلوه نماید، موقع قبول بیابد یا خیر؛ و چون در این اوقات و به خاصه در اول بهار یک قدرت کافی دولت در ساوجبلاغ و سلدوز و لاهیجان از لوازم احتیاط و شرایط حزم است، لهذا سه فوج که عبارت از فوج گروس و فوج پنجم و فوج هفتم شقاقی باشد، با چهارصد سوار و چهار عراده توپ با توپچی و قورخانه لازم به جهت ساخلوی ساوجبلاغ معین و به وزیر فواید سپردم جیره و علیق سه ماهه این قشون را که دیگر حرفی نباشد و اسباب خیال خاطر مهر مظاهر همایونی - روحنا فداه - نگردد، عین جنس از گندم و جو که قریب دو هزار و پانصد خروار می‌شد، از تبعه روس که در اینجا غله داشتند، گرفته و نوشته سپردم که در تبریز یا قیمتی یا عین جنس به آن‌ها بدهم. از این فقره هم خاطر مبارک آسوده و مطمئن باشد و چون می‌گویند در ارومیه به جهت جنس و غله خیلی تنگی، بلکه قریب به قحطی است و این قدر قشون که حالا هست لزومی ندارد و خرج زاید به جهت دولت است و اگر در بهار قشونی لازم شود، دیگر در آذربایجان از فوج و سوار چیزی نمانده

است که در زیر اسلحه نباشد؛ لهذا از ساوجبلاغ فوج اول خاصه و فوج ایلات و فوج فدوی و فوج قهرمانیه را مرخص خانه نمودم. بعد از ورود به ارومیه باز به قدر مقدور از افواج و سواره آذربایجانی مرخص خانه خواهم کرد که به جهت بهار در صورت لزوم حاضر خدمت باشند مراتب به جهت استحضار خاطر خطیر مبارک جسارت به عرض رفت. معروضه دویم شهر محرم ۱۲۹۸. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۶ [محرم]

از تبریز به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای همایون مبارک شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: بعد از عرض دو عریضه عبودیت فریضه که با این عریضه هر سه دفعتاً واحداً تقدیم حضور مبارک می‌گردد، چاپار تبریز وارد و به زیارت دو دست‌خط مبارک تلگرافی همایونی که در جواب عرایض تلگرافی مورخه نوزدهم و بیست و دویم ذی‌حجه این غلام خانه‌زاد شرف صدور یافته بود، مشرف و مفتخر و مباهی گردیدم. خداوند جان این بنده بی‌مقدار را به تصدق خاک پای مبارک نماید که کار در حضور مبارک چه در سفر و چه در حضر و چه در شکار و چه در تفریح، یک دقیقه معطل نمی‌ماند؛ چنانچه در عریضه تلگرافی دیگر به عرض خاک پای مبارک رسانیده‌ام، الحمدلله از تصدق سر مبارک شاهنشاهی - روحنا فداه - فتوحات است که به تواتر و توالی می‌رسد. اثری از شیخ پیدا نیست. اردوی همایونی در کمال انضباط مثل یکی از اردوهای فرنگستان است. کار ساوجبلاغ از بابت مالیات و پیشکش و سایر امورات را به احسن‌الوجه صورت دادم. مردم آسوده دنبال رعیتی خود می‌باشند، دعا به وجود مبارک می‌نمایند. حکومت وزیر فواید را هم که تصدیق فرموده‌اید فرداً رسماً اعلان خواهم نمود. در این موقع مشکل از برای حکومت اینجا بهتر و مناسبتر از او نبود. امید است که دستورالعمل خود را تماماً در کمال خوبی انجام بدهد و خودش را در خاک پای مبارک و خدمت حضرت ولیعهد روسفید و مفتخر نماید. طایفه منقور به طوری تنبیه و تأدیب شدند که سال‌ها در خیال هرزگی نخواهند بود؛ اگرچه چیزی از آن‌ها باقی نمانده

است، یک پدری از خود ساوجبلاغی سوخته است که مدت‌ها می‌خواهد به حال بیایند؛ چنانچه عرض شده است، روز چهارشنبه ساخلوی ساوجبلاغ را گذارده، بقیه اردو را برداشته، از راه سلدوز و لاهیجان و اشنویه و مرکور به ارومیه می‌روم. در اشنویه یک مختصر کاری با بقیه طایفه زرزا دارم که بعد به عرض خاک‌پای مبارک خواهم رسانید. در فقرة ده هزار تومان تنخواه که از خزانه عامره با سوارهای اینانلو به جهت حاجی ابوالفتح خان فرستاده بودند، استفسار فرموده بودید، وجه مزبور را قبل از ورود اردوی طهران به اردوی ساوجبلاغ رسانیده‌اند و از حاجی ابوالفتح خان قبض گرفته آورده‌اند و جیره پانزده روزه به قشون داده تمام کرده بودند. قبض صاحب‌منصبان را که لشکرنویس در حاشیه او تصدیق نوشته است، حاجی ابوالفتح خان بعد از ورود آورد. فدوی در حاشیه حواله دادم حالت اردو از توجه مرحمت همایون شاهانه -روحنا فداه- خوب و در کمال وسعت است و ارزانی و فراوانی است؛ لیکن غلام خانه‌زاد به چه زحمت غله و آرد حاضر می‌نمایم و جو و گاه تهیه می‌کنم خدا می‌داند و بس. همین قدر که خاطر مبارک آسوده باشد، جمیع زحمات به جهت این غلام عین راحت است. چهارصد خروار آردی که در گروس به افواج سپرده و خرواری دو تومان هم کرایه گرفته‌اند، یک مثقال حمل ننموده، همه را در گروس فروخته‌اند. آرد صابین قلعه و آرد مجدد گروس هم نرسیده است والحمدلله فراوانی است؛ لیکن از ارومیه خیلی مرا به وحشت انداخته‌اند که نزدیک قحطی است. این شاءالله بخت بلند همایونی -روحنا فداه- را معین و یاور خود نموده، آن مشکل را هم به فضل خدا و توجه و مرحمت سایه خدا -روحنا فداه- از پیش خواهم برداشت. معروضه شب سیم شهر محرم ۹۸. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۶ [محرم]

از خوی به طهران

به خاک‌پای مبارک اعلی حضرت قَدَر قدرت همایونی -روحنا و روح العالمین فداه-:

روزنامه احوالات تا بیست و ششم شهر ذی‌حجه به خاک‌پای مبارک عرض شد و

امروز که غره شهر محرم الحرام است، به عرض روزنامه وقایع جسارت می‌شود:

بعد از ورود اردو به خاک مرکور عبدالقادر پسر شیخ که در این محال با استعدادی مشغول کوچانیدن رعایا و کشیدن غله بود، فراراً داخل خاک روم و اتباع او از اهالی مرکور و غیره در قلعه بنار مرکور و در درّه‌های متصله به خاک روم در سقناق بودند. دو سه سقناق آن‌ها را به جهت این‌که سیاهه نشان داده و مجمع برای مخالفین نماند، از قشون ظفرنمون تطاول انداخته، دو سه نفر از سواره این طرف و ده پانزده نفر از اکراد یاغی سقناق مقتول و سقناق‌ها داغون شده، به خاک روم داخل شدند و حال خود شیخ در نوچه در خاک خود مشغول کاغذنویسی به عشایر اطراف و جمع‌آوری استعداد جدید و طلب استمداد از اطراف بوده، عبدالقادر پسرش در قریه‌هالانه اول خاک نوچه دانه‌ل عثمانی قریب به قلعه بنار مرکور ساکن می‌باشد و نیز عشایر و رعایای داخله و خارجه که از میان‌دوآب و مراغه در ساوجبلاغ و ارومی و غیره به غارت برده‌اند همه به طوری که در روزنامه سابق عرض شده است، داخل خاک دولت عثمانی و این چاکر از تخطی ممنوع و غیر مأذون با اردوی جمعی در محال مرکور که مقطع طریق ذهاب و ایاب داخله به خارجه و خارجه به داخله است، توقف و حسب الامر الاقدس منتظر ورود جناب مستطاب اجل سپهسالار اعظم می‌باشد که در این مواد بر حسب دستورالعمل ایشان رفتار شود و هر روز وقایع را به طور روزنامه به جناب ایشان اطلاع می‌دهد و از قرار حکمی که به فدوی غلام نوشته‌اند، گویا چند روزی برای قرار و مدار عمل ساوجبلاغ در آنجا بوده، بعد به سمت ارومی و سرکشی این اردو خواهند آمد. حسام‌الملک و آقا خان سرتیپ را با سه فوج همدانی و یک فوج چهارم مرنندی و یک هزار و دویست نفر سواره و پیاده نظام اتریشی بود و توپخانه مبارکه که مأمور مرکور فرموده بودند، دیروز وارد و در مقابل اردوی جمعی چاکر اردوی دیگری تشکیل دادند. اگرچه از اقبال دولت بی‌زوال این چاکر تا وصول آن‌ها و حرکت سایر اردوهای مبارکه از جای خود کار شیخ را پرداخته و صفحه ارومی و محالات را از وجود آنها پاک ساخته و در مابین چاکران از این خدمات شایان سر فخریه به آسمان افراخته است، نظم سرحدات را محتاج به قشون ظفرنمون جداگانه نبود؛ ولی بر حسب دستورالعمل سپهسالار اعظم تا ورود خودش با حسام‌الملک یک دل و یک جهت درصدد انجام خدمت خواهد بود. این‌شاءالله که تفصیل

خدمات این خانہ زاد در این سفر در این اندک مدت و عدم تدارک درست بہ خاک پای مبارک عرض شود. امیدوار است کہ مورد مراحم ملوکانہ بودہ و بین الامثال سربلندی تمام حاصل خواهد نمود و در خاک پای مبارک مشہود خواهد افتاد کہ این چاکر مقابل ہمہ اردوہای مأمورہ بہ این سرحدات خدمتگزاری کردہ و جان نثاری نمودہ است. از مأمورین دولت عثمانی بہ طوری کہ قرارداد دولتین است، در ممانعت دخول عشایر یاغی بہ خاک آنہا یا در اخذ و ردّ و طرد و منع عشایر داخلہ خودشان ہنوز اقداماتی بہ ظہور نرسیدہ و ہر کس از داخلہ و خارجہ داخل خاک سرحد آنہا شدہ است، ممانعتی نکرده اند. مستدعی است امر اقدس شرف صدور پذیرد و در این مواد وزرای عظام مہام خارجہ با موارد لازمہ گفتگو فرمودہ، قرار قطعی دفع و رفع شیخ عبداللہ و اتباع او را از این سرحد بگذرانند و آلا اگر بہ ہمین حال چنانچہ ہست باقی بماند درصدد جمع آوری اسباب لازمہ و خیالات فاسدہ بودہ، در این زمستان یا در بہار باز موجب زحمت عساکر نصرت مآثر و مایہ بی نظمی ولایات و محالات سرحدی خواهد شد و نیز مستدعی است کہ در تحقیق و غوررسی و تنبیہ و تأدیب خائنین داخلہ ارومیہ و غیرہ امر مبارک مقدس بہ جناب مستطاب سپہسالار اعظم مؤکداً صدور پذیرد کہ تنبیہ خاینین از جملہ فرایض است. ہم باعث عبرت سایرین و ہم موجب آسودگی رعایا و اہل این صفحات و ہم جہت امتیاز و امیدواری خاین و خدمتگزار خواهد بود. واجب بود بہ طور روزنامہ جسارت بہ عرض نمود.

تیمور - شب ۷ [محرم]

عریضہ جناب سپہسالار اعظم بہ حضرت ولیعهد:

قربان حضور مبارکت شوم! چہار کہ بیست و ہفتم از تبریز مأمور شدہ بود، صبح دویم رسید و دو فقرہ پاکت دست خط عنایت نمط حضرت والا - ادام اللہ تعالی ایام شوکتہ - زیارت شد. از شمول الطاف و ظہور اعطاف والا افتخار حاصل گردید. در مسئلہ گروس کہ اشارہ فرمودہ بودید، اگرچہ در عریضہ سابق اختصاراً عرض شد، اینک عرض می نمایم کہ تا وقتی این بندہ در خدمات حضرت والا افتخار دارد و امیدوار است کہ

خراسان هم ضمیمه گروس و آذربایجان شود، حضرت والا با وجود این بنده ابداً تصوّر این مسایل را نفرمایند. حالت اردو و وقایع و حالات را که در طی عرایض خاک‌پای اقدس اعلیٰ -روحنا فداء- معروض داشته‌ام، محض استحضار خاطر قرین‌الشرف این عریضه را تقدیم داشتم، از ملاحظه مبارک خواهد گذشت. بحمدالله تعالی از هیچ جهت دیگر منقصتی در این صفحه نیست. امر مالیات هذه‌السنه را منظم و سند از آقایان دریافت شد که میان خودشان تقسیم کرده بدهند، نگذارند ضرری به دولت وارد شود؛ و همچنین تفصیلات دیگر از طرد اشرار و غارت‌ها و تقدیم چهل هزار تومان وجه روسیاهی و گرفتن حمزه آقا شرحی که در عریضه تلگرافی عرض کرده‌ام نمودند و ملتزم شدند مأمورین مرکور و منکور هم فاتح و منصور آمدند. مرکور تسخیر شد و منکور تنبیه. آن عمارت جدیدالبنای حمزه آقا و طایفه و محل سکنه‌اش معدوم گردید. سزای خیانت را دیدند و به جزای خود رسیدند و عبرت سایر طوایف گردید. حمزه آقا خودش که کار را خیلی سخت دیده، یگه و تنها به خاک عثمانی فرار کرده است. شیخ قادر هم از مرکور فراراً به خاک عثمانی و نزد پدرش گریخته، سایر اهالی و آقایان و بیگزادگان همه به عواطف دولت امیدوار و جان‌نثار آمدند. خلعت گرفته و مرحمت دیدند و پشت سر رعیتی خود می‌روند. این بنده هم روز پنجم از این جا به اشنویه و از آنجا به لاهیجان و مرکور و ارومیه خواهم رفت که در آنجا قرار استرداد مقصرین از خاک عثمانی نیز داده شود. امر الوالا مطاع.

سپهسالار اعظم - شب ۷ [محرم]

دست خط مبارک:

ولیعهد! عریضه تلگرافی جناب سپهسالار اعظم مشعر به وصول احکام رسید و انتظاری که برای خاطر ما حاصل شده بود، رفع شد. از اهتمام شما قلباً راضی و خشنود شدیم. این دو روزه که در ضمن تأکیدات شما سخت نوشته شد، از روی نگرانی خاطر بود که به تصوّر امتداد بی‌خبری جناب سپهسالار اعظم داشتیم. شما البته از این طور

تأکیدات تغییرآمیز ما آزرده نمی‌شوید و هر چه این قسم‌ها سخت و مؤکد بنویسیم بدون دل‌سردی به مراقبت خود خواهید افزود. از اهتمام شما خیلی خیلی راضی هستیم و نتیجه این رضامندی ما برای شما بسیار است. در جواب جناب سپهسالار اعظم دست‌خطی نوشته‌ایم، قدغن کنید عاجلاً برسانند و جواب بگیرند و اگر از سمت خوی مخابرات سهل‌تر خواهد رسید، قدغن نمایید تلگراف‌ها را به خوی بگویند و حاکم خوی فوراً با سوار مخصوص نزد جناب سپهسالار اعظم بفرستد. مقصود این است که زود برسد.

شب ۸ [محرم]

دست‌خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! عریضه تلگرافی شما مورخه شب سوم محرم عصر ششم رسید. بحمدالله معروضات شما همه متضمن بشارت‌هاست و هر فقره آن که دلیل یک نوع اهتمام و مراقبت شماست، در نظر ما یک تحسین و قبول مخصوص پیدا می‌کند؛ خاصه توجه و اهمتامی که در فراهم آوردن لوازم رفاه و راحت اردو از جهت آذوقه دارید، کار ارزاق ارومی را چنان‌که نوشته بودید، خالی از صعوبت نیست؛ چرا که مقدمات امر آنجا مقتضی همین مشکلات بود؛ اما فرصتی که در تدبیر و تهیه لوازم اردو داشتید، امیدواریم کار آنجا را هم سهل کرده باشد. اقلأ مال و دواب خود اردو می‌توانست مصرف بیست روزه اردو را به آن سمت حمل کند. آرد گروس و صابون قلعه هم به موجب قرارداد سابق برای مصرف آنجا خواهد رسید و با مزید اهتمامات شما از این جهت نیز نگرانی نخواهد ماند.

وزیر فواید را که در ساوجبلاغ گذاشته‌اید، البته دستورالعمل کافی و کامل دارد. خبرهایی که با اختلاف می‌رسد، امر صابون قلعه چندان منتظم نبوده است. از طرف بیوک خان گویا نسبت به خان‌باباخان حاکم نهب و غارتی واقع شده است. رفع و تسویه این امور به عهده حکومت جدید خواهد بود. حقیقت امر را معلوم نموده با قراری که در

رفع آن داده‌اید اطلاع بدهید. از تنبیه طایفه منکور اشعار کرده بودید که به طور لازم تأدیب شدند. بعد از ورود ارومی اول کار شماس‌ت و لازم نمی‌بینیم به شما دستورالعمل بدهیم. نکات کار را خود می‌دانید. حقوق دولت آشکار است. خسارت‌ها و جسارت‌ها که واقع شده است، به رأی‌العین مشاهده کرده‌اید و از آن طرف سبک و طرز عثمانی‌ها بهتر از همه در دست شماس‌ت. باید فوراً و بلامهلت عنوان گفتگو کنید و به آن طور کاردانی و کارسازی که مخصوص خود شماس‌ت طرف مقابل را به اقدامات فوریه الزام نمایید. دور نیست که بالاخره تحقیق عمل اشرار را به کمیسیون تحویل نمایند. از طرف شما یک آدم آگاه هوشمند پل‌تیک‌دان باید آنجا حاضر باشد و مجال طفره و تعلل به آن‌ها نگذارد. پیشتر گفته بودیم که در اغلب امور نباید از کارگزاران عثمانی منت برد. چون در گرفتاری رؤسای فساد به دل‌خواه کاری دست نداد و به آن طرف رفتند، حالا هم تا ممکن است به همه قسم اسباب‌چینی طوری کنید که از آن طرف منت نبرید. حتی حمزه آقا و غیره و غیره را به لطایف‌الحیل و اگرچه به تأمین صریح و صحیح باشد، به طرف خود بیارید و پیش از همه در جلب مهاجرین و اعاده آن‌ها اهتمام کنید تا هر درجه که امکان‌پذیرد خودداری نکنید که به عقیده ما از امور فرضیه است و باید به مراقبت و اهتمام شما یک خانوار رعیت‌گرد ما در خارج نماند. حتی تبعه و لحقه مقصرین را که فراری شده‌اند، هر طور هست، امنیت و اعاده بدهید که خیلی لازم است.

شب ۸ [محرم]

دست‌خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! تلگراف‌های مفصل شما که از دوم محرم تاریخ داشت، به توسط معتمد‌الملک بعد از شرحی رسید که سوم محرم عرض کرده بودید. از قرارداد عمل ساوجبلاغ و استقلال وزیر فواید و کار آقایان و اهالی ساوجبلاغ و وجه روسیاهی و تعهداتی که در ردّ اسرا و استرداد غارت‌ها و غیره به عهده آن‌ها گذاشته‌اید، مستحضر شدیم. همچنین در سایر اقدامات که قبل از وصول دستورالعمل ما و مطابق فرمایشات

ما بود، اطلاع حاصل کردیم و باز به حسن انتخاب خودمان تحسین می‌کنیم که مثل شما نوکری را برای این خدمت معین و مأمور کردیم و چنان به کار دولت آگاه و به سلیقه و اراده ما مطلع بودید که مکنونات ضمیر ما را از پیش خوانده‌اید و قبل از آنکه دستورالعمل ما به شما رسیده باشد، همان طور اقدام کردید که ما خواسته بودیم. مأموریت اردوهای حسام‌الملک و عزیزالله خان در موقعی که هنوز برای اشرار فرصت استحکام مأمون و مسکن خودشان ممکن نشد، از کارهایی است که مستوجب کمال تحسین است و با اینکه مکرر به طور کلیه رضامندی خودمان را از شما شرح داده‌ایم، باز جای آن هست که جزو اقدامات شما را تمجید نموده، کمال مسرت خودمان را از هر فقره بگوییم.

قرارها با ساوجبلاغی همان طور که عرض کرده‌اید، ممضی است. مجدداً هم به همه عفو و مرحمت ما را ابلاغ نموده تأکید کنید که در صورت آوردن حمزه آقا، کشته یا زنده، یک مبلغی از وجه روسیاهی آن‌ها به تخفیف منظور می‌شود.

تفصیل تنبیه منکور و فرار حمزه آقا موافق اظهارات عزیزالله خان معلوم شد. حقیقت این است که خیلی خوب حرکت کرده و از تکلیف نوکری دولت قصور ننموده‌اند. همه صاحب‌منصبان مستحق تحسین زیادند. به موجب این تلگراف ما به عزیزالله خان و عموم صاحب‌منصب و تأمین اینانلو اسفندیار خان و بختیاری‌ها جنرال و فوج جمعی علیرضا خان سرهنگ و یوتچیان گروهی کریم خان و سوارة دویرن و بیوک خان و حسنعلی خان قراپایاق سیف الله بیگ یورتچی و سایر صاحب‌منصبان مرحمت ما را ابلاغ کنید. غنیمتی که در تأدیب منکور به دست قشون آمده است، حق خود آن‌هاست و باید هر چه هر کس آورده است، به خودش واگذار باشد. از طرف دولت هم جایزه خدمت خواهند یافت و چون شما خود آنجا بوده اندازه خدمت و جان‌فشانی هر یک را دیده‌اید، به دقت معین خواهید کرد که هر کدام از رؤسا و نفرات مستحق چه مرحمت و شایسته چه التفاتند. حتی برای خدمتگزاران اردوی بناب هم که سابقاً طومار اسامی فرستاده بودید، مصلحت دید خود شما را مقرون به دقت و صحت می‌دانیم. ضرور نیست که از

اینجا بی تحقیق چیزی معین شود. شما به طور کلیه حق خدمت هر کس را موافق قاعده معلوم نموده، به عرض برسانید. البته صوابدید شما مقبول و ممضی خواهد بود.

در تعیین ساخلوها و مرخصی افواج اقدام شما بسیار درست بوده است. البته دست خطی که روز مراجعت از جاجرود به شما صادر کردیم، رسیده است و دیده‌اید که همین تقلیل قشون را مقرون به صوابدید شما محکم کرده بودیم. آنچه قرار داده‌اید، صحیح است؛ اما از ساخلوی مرکور و ارومی و خوی اسمی نبرده‌اید. باید استحکامات و استعداد هر نقطه را به صورت آن موقع منظور دارید.

امر قلعه لاهیجان را هم چنان که عرض کرده‌اید عبوراً خود ملاحظه کرده، محل و طرح قلعه جدید را طوری معین کنید که مثل قلعه سابق نشود و بعد از مبلغ‌ها مخارج دولت در حکم عدم نیفتد. خوب است قلعه قدیم را هم خود به رأی‌العین ملاحظه کنید که حقیقتاً وضع بنا و حالت حالیه آنجا چه چیز است و با این حالت قابلیت و استعداد و حفظ و نگاهداری دارد یا نه؟ همچنین در مرکور موقع مناسبی را ضرور است که دولت استحکام داده، همیشه توپ و سربازی که آنجا ساخلو می‌ماند، در همان موقع جنگی و نظامی اقامت کنند.

در امر آذوقه ارومی چه ایام توقف شما و اردویی که با شما خواهد بود و چه بعد از آن تا موقع محصول آتیه تدابیر لازمه به کار برید. از سمت ساوجبلاغ و طرف خوی یا سمت دیگر که مناسب دانید، تحصیل و تدارک آذوقه آنجا بشود، اهتمام شما از این نوع تأکیدات مستغنی است و چنان‌که تا امروز ذره‌ای از مقتضیات تکلیف خود را ترک نکرده‌اید، اطمینان کامل داریم که لوازم هر کار را مرعی می‌دارید.

باز به عرض رسید که سمت صابین قلعه مغشوش است؛ بلکه در کنار جغتو کلیتاً به عنوانات مختلفه تاخت و تاراج می‌شود. خاصه، از قراپاقا درست به این فقرات رسیدگی کرده، قرارداد خود را به عرض برسانید.

جواب

به خاک پای مبارک اقدس اعلی:

دست خط تلگرافی که به سرافرازی کمترین غلام شرف صدور یافته بود، زیارت، از ظهور مراحم خسروانه که درباره کمترین غلام مبذول افتاده بود، نهایت افتخار حاصل نمود. این که مقرر فرموده که خدمات نالایق این غلام در آستان همایونی -روحنا فداه- مقبول افتاده، این فقره منتهای آمال و آرزوی غلام است که به آن درجه نایل آمده است. خداوند جان ناقابل غلام را تصدق فرقی مبارک نماید و ظهور الطاف ملوکانه را هم درباره کارگزاران تبریز و مأمورین اردو مقرر فرموده بودند، به همه آنها ابلاغ داشته، موجب امیدواری آنها گشته و این شاءالله تعالی در ظلّ مراحم مبارک به طوری که مقرر آمده، درباره آنها وعده التفات مخصوص ملوکانه را از طرف قرین الشرف داده، از جان و دل همگی مشغول جان نثاری هستند.

کمترین غلام: مظفرالدین - ۸ [محرم]

جواب

به خاک پای اعلی حضرت اقدس ملوکانه - روحی و روح العالمین فداه:

دست خط تلگرافی که به افتخار این غلام بی مقدار عزّ و وصول بخشیده بود، به زیارت آن مفاخرت حاصل نموده. این که مقرر رفته بود که تلگرافهای سابق فی الجمله کم مرحمتی نسبت به این غلام بی مقدار شده است، مبادا این غلام بی مقدار آزرده خاطر شده باشد. خداوند جان این غلام را تصدق لطف و مرحمت چنین رئوف رحیم نماید که راضی نمی شوند به قدر جزئی اجر خدمت غلام روسیاهشان به هدر برود. والله اگر جمیع عمر خود را به خدمت صرف نمایم و همه را زحمت و رنج بکشم، برابری به یک چنین مرحمتی نخواهد شد. قربان خاک پای اقدس مبارک همایونت بشوم! به نمک مبارک قسم است که این غلام آنی غفلت از این امر نداشته و ندارم. همه وقت از خداوند مستلت می کنم طوری شود که این خدمات نالایق این غلام پسند طبع مبارک گردد. در

خاک پای مبارک واضح است که این اشرار اول هر چه زور داشتند به این غلام زدند و بعد از فضل الهی و توجه ملوکانه این غلام هم طوری اسباب را مهیا کرده که احدی باور نمی کرد به این زودی این اسباب فراهم بیاید. اصل اشکال در اول مرحله بود. حالا چندان اشکالی ندارد. آن ها هم همان سر اول که از اردوی اعتمادالسلطنه شکست خوردند، به هیچ وجه تاب مقاومت دیگر نمی آوردند و انصافاً جناب جلالت مآب اجل و اکرم هم خیلی خیلی خوب بیخ و ریشه آن ها را قلع و قمع کردند. مقام انصاف خیلی زحمت کشیده و می کشند. اعلی حضرت اقدس همایونی باید خیلی قدر زحمات و خدمات جناب مشارالیه را بدانند؛ چرا که این دو اردو را آذوقه رسانیدن و منظم نگاه داشتن خیلی کار عمده بود. الحمدلله جناب سپهسالار اعظم هم هر دو عمل را در کمال تنظیف و پاکیزگی نگاهداری کرده اند. دست خط تلگرافی که به جناب سپهسالار اعظم صادر شده بود، دادم چاپار ببرد. چون هنوز رسیدن جناب مشارالیه به سمت ارومیه معلوم نبود، لهذا از این راه ساوجبلاغ به توسط چاپار فرستاده، امیدوار هستم که به زودی به مقصد برسد.

غلام بی مقدار حلقه به گوش، جان نثار، اقل چاکر: مظفرالدین - ۹ [محرم]

از تبریز به طهران به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می دارد: چنانچه در عریضه تلگرافی سابق به عرض آستان مبارک همایونی - روحنا فداه - رسانیده بودم که روز چهارشنبه پنجم محرم اردو را از ساوجبلاغ به طرف ارومیه از راه سلدوز و لاهیجان و اشنویه و مرکور حرکت خواهم داد، الان که صبح روز چهارشنبه است، از مرحمت همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - اردو در کمال انتظام و در نهایت تردماغی و خوبی حرکت کرده، غلام خانزاد این عریضه عبودیت فریضه را عرض و روانه تبریز داشته، خود عازم می شوم. بحمدالله امورات این صفحه در کمال خوبی بالاتر و بهتر از انتظار و امید خود خانزاد گذشت. سطوت و

رأفت شاهنشاهی -روحنا فداه- هر دو و هر یک در موقع خود استعمال شدند و کمال انتظام در اردو بود. به طوری که از روز ورود این خانه‌زاد به اردو تا امروز که حرکت می‌شود، یک دینار به احدی تعدتی و بی‌حسابی نشده و یک خلاف نظام از اردوهای متوقف و متحرک به وقوع نرسیده، مردم در کمال دعاگویی و امیدواری به وجود مبارک هستند و به اهل قشون هم خیلی خوب و خوش از تصدق فرق مبارک گذشت. روزی که غلام وارد اردو شد، نان خرواری چهل تومان و جو خرواری از سی تومان الی بیست تومان در کمال صعوبت یافت می‌شد. سایر چیزها که قحط بود بحمدالله از کثرت توجه و مراحم همایونی به فاصله بیست و چهار ساعت نان را به خرواری ده تومان و جو را به خرواری شش تومان رسانیدم و به فاصله دو روز نان و جو هر دو در خرواری چهار تومان و سایر ضروریات و لوازمات در کمال وفور و می‌توانم عرض نمود که اردو از تبریز و طهران ارزان‌تر و فراوان‌تر بود. اردوهای مرکور و منقور هم نتیجه مطلوبه را در کمال خوبی دادند. آن یکی مرکور را متصرف و پسر شیخ را متواری و فراری به خاک عثمانی نمود، این یکی تنبیه کامل از طایفه منقور به عمل آورد، یعنی به قسمی پدر آن‌ها را سوزانید که تا پنجاه سال دیگر به حالت اول نخواهند آمد. خانه و دهات آن‌ها را خراب و ویران، خودشان را مقتول و اسیر و خانه خود حمزه آقا را که در کمال خوبی تازه به طرح عمارات اسلامبول ساخته بود، به خاک یکسان کردند و خود حمزه آقا را فراراً به خاک عثمانی رفت. حکومت ساوجبلاغ و صابین قلعه بر حسب امر قدر قدرت ملوکانه -روحنا فداه- به حسنعلی خان وزیر فواید تسلیم سه فوج و چهارصد سوار و چهار عرّاده توپ با قورخانه کامل به جهت ساخلوی این صفحات به مشارالیه سپرده شد. جیره و سیورسات افواج و سواره و توپچی را از غرّه محرم الی چهار ماه از حالا جنسی به مشارالیه تحویل داده که به وجه من‌الوجه دل‌نگرانی از بابت ساخلوی مزبور تا یک ماه بعد از عید نداشته باشیم و خاطر مهر مظاهر خسروانه -روحنا فداه- کاملاً آسوده باشد؛ اگرچه از کمی آذوقه ارومیه و قحطی در آنجا غلام را خیلی می‌ترسانند، ولی امیدوار به درگاه خداوند می‌باشم که از تصدق سر مبارک بعد از آنجا خداوند به این غلام خانه‌زاد ترحم فرموده، مشکلات آنجا را هم آسان کرده و کدورتی نگذارم به خاطر انور وارد شود.

به نمک مبارک همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- قسم است که در ساوجبلاغ قریب به سه هزار تومان خلعت و انعام و احسان دادم و یک دینار پیشکش و تعارف و هدیه از احدی قبول نکردم و همین عریضه تلگرافی من در خاک پای مبارک به طور التزام باشد که اگر برخلاف آنچه عرض نموده‌ام معلوم شود، پس این غلام خاین دولت بوده باشم و همین چیز قبول نکردن مایه کثرت رعب در قلوب و پیشرفت کارها به این خوبی شد.

به زیارت دست خط تلگرافی طولانی همایونی -روحنا فداه- که در حقیقت یک دستورالعمل قشونی کافی که گمان ندارم امروز در ایران به جز از قلم و افکار همایونی -روحنا فداه- چنین دستورالعمل جامع و نافی خارج تواند شد، اما بحمدالله از عریضه تلگرافی سابق خانه‌زاد بر خاک پای جواهرآسای مبارک مشهود و ثابت شده است که این غلام هم دست پرورده و تربیت شده آستان مبارک می‌باشم. مدلول همین دستورالعمل را قبل از وقت مجری داشته و افواج خاصه اول و ایلات و قهرمانیه و فدوی را از همین جا برای بهار خودسازی نموده حاضر باشند، در دویم محرم مرخص خانه نموده‌ام و رفته‌اند. سوار ایلات قزوین هم که به کار نمی‌آمدند. دیروز مرخص و رفتند. سوار شاهسون افشار و دوبرین هم حاضر نبودند و به اردوهای حسام‌الملک و عزیزالله خان مأمور بودند. پس از اجتماع جمیع اردوها آن‌ها را نیز مرخص خواهم کرد و بعد از ورود به ارومیه این شاءالله دو فوج افشار و دو فوج خوی و یک فوج ماکو را با فوج بهادران که به جهت قراولی وجود مسعود مبارک باید تهیه نموده حاضر شوند، مرخص خواهم نمود که هم نوکر قدری آسوده و راحت شود و از برای خدمات آتی دولت مهیا باشد و هم بی جهت جیره مفت نگرفته، موجب ضرر دولت نشود. هزار مرتبه شکر به درگاه خداوند نموده و حقیقت افتخار می‌نمایم چیزی که در طهران از خیال مبارک همایونی می‌گذرد در اینجا این غلام خانه‌زاد از برکت تربیت‌های همایونی -روحنا فداه- مجری داشته‌ام.

این که مرقوم شده است از احوال شیخ و پسرهای او و حمزه آقا نباید بی‌خبر مانده باشم، به هیچ وجه بی‌خبر نیستم. شیخ در دفعه اول و بعد پسرهایش در دفعه ثانی که آخرین آن‌ها شیخ قادر بود که از مرکور از سطوت عساکر همایونی فرار نموده به خاک

عثمانی و در نوچه و دهات نوچه که متعلق به عثمانی است، می‌باشند و حمزه آقا هم از واهمه قشون اردوی عزیزالله خان بعد از ایستادگی در جلوی قشون و شکست خوردن فرار نموده، میان خاک عثمانی رفته است، دیگر از آنجا حالا گویا مخفی شده باشد، عجالاً اطلاعی ندارم؛ لیکن همین روزها استحضار حاصل نموده، به عرض خاک‌پای مبارک می‌رسانم. اگر در این چند روزه عریضه تلگرافی بنده خاکسار دیرتر به عرض خاک‌پای انور اقدس اعلیٰ برسد، از بابت حرکت اردو به ارومیه است. پس از ورود به ارومیه همه روزه عریض غلام به توسط تلگرافخانه خوی به عرض آستان مبارک خواهد رسید. عبا و نیم‌تنه هر قدر رسیده است به افواج قسمت شده و هر قدر برسد باز قسمت خواهند شد. همین قدر عرض که خاطر مبارک را به همه جهت از بابت اردو و این صفحات کاملاً آسوده بدارید. حالا که این غلام خانه‌زاد به این درجه گرفتار زحمت و مشقت و مرارت می‌باشم اقلأ خاطر مهر مظاهر مبارک آسوده باشد که رفع خستگی این غلام گردد. امر الاقدس الاعلیٰ مطاع مطاع مطاع. معروضه صبح چهارشنبه پنجم شهر محرم ۱۲۹۸، از اردوی ساوجبلاغ حین حرکت به ارومیه.

غلام خانه‌زاد: حسین - شب ۱۰ [محرم]

از تبریز به طهران به توسط معتمدالملک

به خاک‌پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: عریضه تلگرافی جداگانه به عرض خاک‌پای مبارک همایونی - روحنا فداه - رسانیده‌ام که اگر صلاح باشد و بخواهند، به سفیر کبیر عثمانی عیناً بنمایند ممکن باشد. این که مرقوم شده است که با سفرای روس و انگلیس در این فقره اظهار شده و سفیر کبیر عثمانی از برای این اظهار پاره‌ای بیانات نموده و رای عاجزانه این غلام خانه‌زاد را از راه مرحمت استفسار فرموده بودند، جسارت ورزیده، در کمال ضراعت عرضه می‌دارم در این که دولت عثمانی به آن قسم که ما موقّع و منتظر هستیم که صمیمی حرکت نموده و شیخ را بی‌عذر و بهانه گرفته

به ما تسلیم نمایند، یا بدون اصرار و ابرام و مکاتبات طولانی او را تبعید نمایند، حرفی نیست؛ ولیکن چون حالا سلطان عجالاً و عدهٔ مکتوبی به حضور مبارک نموده است و سفیر کبیر هم اولیای دولت علیّهٔ ایران را اطمینان در موافقت داده است، از بابت این که همین مداخلهٔ دولتین واسطه را یک وسیلهٔ طفره و بهانهٔ خود قرار نداده، خوب است. عجالاً مداخلهٔ آن‌ها را نخواست، ولیکن آنچه فیما بین وزارت جلیلهٔ خارجه و سفارت عثمانی می‌گذرد، تحریراً یا تقریراً همه به وزرای مختار روس و انگلیس محرمانه اطلاع بدهید و تا چند روز دیگر که غلام خانه‌زاد وارد ارومیه شده و با سامح پاشا افتتاح مخابرهٔ رسمیه نموده، مطالب و مقاصد را اظهار دارم. آن وقت از سبک پذیرایی اظهارات این غلام و جواب‌هایی که می‌دهد منظور آن‌ها معلوم و آشکار خواهد شد. اگر ان شاء الله بر حسب وعده‌ای که داده‌اند موافقت نمودند، نعم‌الاتفاق. باید خیلی از آن‌ها ممنون و متشکر شد و آلا اگر مقصودشان را امرار وقت و سر هم بندی دیدیم، از روی حق به دولتین واسطه مداخله و معاونت آن‌ها را مطالبه باید کرد. آنچه عرض شد اعتقاد عاجزانهٔ این غلام است. البته اولیای دولت علیّه هر قسم که مقتضی وقت و صلاح حالیهٔ دولت را ملاحظه نمایند به خاک‌پای مبارک عرض و معمول خواهند داشت. از امنیت مملکت و انتظام اردو به طوری که در عریضهٔ تلگرافی جداگانه معروض داشته‌ام عین واقع و صحت کامل دارد؛ لیکن برف و بوران و کلّ بلائی به سر این خانه‌زاد و جمیع اهل اردو آورده و می‌آورد که عرض کردنی نیست و به یک زحمت و مشقتی آذوقه تحصیل نموده و می‌رسانم که مافوقی بر او به تصور نمی‌آید؛ لیکن جان می‌کنم و مرارت می‌برم؛ اما آذوقهٔ قشون را تماماً جنس به آن‌ها می‌رسانم و به قسمی که جیره دریافت نموده‌اند می‌دهم که حرفی به جهت قشون باقی نماند که آن حرف را وسیله و بهانهٔ بی‌نظمی قرار بدهند و به نمک مبارک قسم است که در انتظام و عدم تعرض به مال مردم مثل اردوهای فرنگستان حرکت می‌نمایم. خاطر مبارک آسوده باشد. با وجودی که در خاک‌پای مبارک مشهود است، طبیعتاً طاقت به سرما ندارم و اکثر در زمستان‌ها با وجود اطاق‌های گرم و غیره مریض و علیل بودم. حالا در این برف و سرما و یخ شبی چند

مرتبه تمام اردو را می‌گردم و این‌ها برای این است که خاطر مبارک آسوده بوده راحت بفرمایند و ابدأ خیال مبارک خودتان را مشغول این صفحات نفرمایند. حالا که بر حسب لزوم از بابت سد راه بهانه عثمانی‌ها یکسره عازم ارومیه می‌گردم، إن شاء الله صبح دوازدهم وارد شده و فوراً به توسط تلگرافخانه خوی حالات را معروض داشته و فوراً در تهیه فرستادن میرزارضا خان نزد سامح پاشا خواهم برآمد و آنچه به او نوشتم صورت او را عیناً به واسطه تلگراف معروض خواهم داشت. معروضه صبح هفتم محرم ۱۲۹۸. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۱۱ [محرم]

به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط تلگرافی مبارک همایونی - روحنا فداه - که در جواب عریضه تلگرافی معروضه بیست و سیم ماه گذشته این غلام خانه‌زاد که در شب سیم شهر حال شرف صدور یافته بود، در اول مغرب شب پنجشنبه هفتم در آخر خاک سلدوز مشرف و مباهی گردیده، از بذل مرحام شاهنشاهی که درباره این غلام بی‌مقدار فرمودند، سر افتخار به اوج سماوات رسانیدم. مکرر عرض کرده‌ام و یقین در عرض خود صادق می‌باشم، جان و مالی که دارم از برای نثار در راه خدمت همایون شاهنشاهی روحنا فداه است. اگر باز به درجه ثبوت نرسیده و محل تردید است، تا به هر اندازه که درست در خاک پای انور موقع ثبوت یابد، امتحان بفرمایید تا درست خاطر مهر مظاهر شاهنشاهی - روحنا فداه - مطمئن شوم. مرقوم شده است که در نظر مبارک چنین مناسب آمده است که خلاصه از عریضه تلگرافی مورخه بیست و سیم جناب امین الملک خارج‌نویس نموده و جناب ایلچی کبیر عثمانی را به مجلس وزرا با حضور جناب اجل آقا - دام مجده - و سایر وزرای عظام احضار فرموده و از فقرات معروضه جناب مشارالیه را اطلاع بدهند. این که ایشان در اول وهله از بابت امنیت مملکت و انتظام تمام اردوی همایونی گفته‌اند، مخالف اخباری است که به ایشان

می‌رسد. به هیچ وجه اختلالی به اصل حقیقت و واقع امر نمی‌تواند رسانید. اگر از تبریز یا جای دیگر پاره‌ای اخبار اراجیف و جعلیات به ایشان بنویسند، به اصل مسئله وهنی وارد نمی‌آورد. از روز شانزدهم شهر ذی‌حجه که این غلام خانه‌زاد وارد اردوی ساوجبلاغ شده‌ام تا این دقیقه که اول شب هفتم محرم است، با کمال جرأت و اطمینان به خاک‌پای مبارک عرضه می‌دارم که صد دینار ضرر مالی به احدی از اهالی ساوجبلاغ و غیره از قشون و غیر قشون واقع نشده است، تا چه رسد به ضرر جانی و اذیت بدنی و از برای صدق این ادعا اولاً به نمک مبارک همایونی -روحنا فداه- قسم می‌خورم؛ و ثانیاً اگر این فقره را برخلاف واقع عرض نموده باشم، از زمره انسان و جمیع شرف انسانیت خود را خارج می‌نمایم؛ و ثالثاً شش نفر شاهد خارج از ملت ایران که صاحب‌منصبان اتریشی باشند، در میان این اردو هستند و می‌توانند ادای شهادت نموده و رفع شبهه از جمیع دنیا کرد. خود این غلام کتمان نمی‌نمایم که قبل از ورود این غلام و در ابتدای نزول قشون جمعی از مصیبت‌زدگان میان‌دوآب و مراغه و غیر آن‌ها پاره‌ای حرکات واقع شده بود؛ لیکن پستان زن بردن و امثال و اشباه این قبیل حرکت حاشا و کلا اگر به وقوع رسیده باشد. اشخاصی که این نوع اخبار را جعل نموده و انتشار می‌دهند منظورشان این است که اهمیت و بزرگی حرکات صادره از شیخ و متابعین او را در انظار تخفیف بدهند. این افتراها نسبت به قشون ایران چه قدر شبیه است به افتراهایی که روزنامه‌نویسان فرنگستان و تبعه مسیحی دولت عثمانی نسبت به عساکر با تربیت دولت مشارالیها داده، می‌گفتند و می‌نوشتند که عساکر عثمانی اطفال مسیحی را به سیخ کشیده کباب می‌کردند، یا پستان آن‌ها را می‌بریدند، با دخترها و زن‌های آن‌ها چه نوع رفتار می‌کنند و حال آنکه جمیع این‌ها دروغ و افترا بود و ابدأ واقعیت نداشت و دشمنان دولت عثمانی می‌خواستند به زور و قوت این بهتان‌های دول و ملل فرنگستان را به هیجان آورده و بر ضد و خلاف آن دولت اقدامات نمایند. این که جناب مشارالیه گفته‌اند از طرف ما مسئله به اختلاف مذهبی تحویل شده و حکایت سنتی و شیعه به میان آورده شده است، این عمل به قدری مهم است که اقتدار دولت در رفع او عاجز می‌ماند. خدا شاهد است و به خاک‌پای مبارک سوگند یاد می‌نمایم اول دفعه است که این حرف را

می‌شنوم. در اینجا این قبیل حرف‌ها نیست. به قدری غلام خانه‌زاد درباره آقایان و اهالی ساوجبلاغ محبت و مهربانی و احسان نمودم و کارهای آن‌ها را عادلانه صورت داده و رأفت نمودم و حاکمی هم از هم جنس و هم زبان آن‌ها بر حسب اجازه همایونی -روحنا فداه- معین نمودم که سالها و قرن‌ها فراموش نخواهند کرد و کمال امتنان و تشکر و مسرت را از غلام خانه‌زاد دارند. این‌ها چه حرف و اسباب مغلظه است. این شیخ داعیه دارد و دماغش عیب کرده است. صریح روایت متراتب قونسول انگلیس است که به غلام خانه‌زاد می‌گفت که شیخ عبیدالله به او گفته است جمیع کردستان ایران و عثمانی باید یک ایالت ممتازه و در تحت حکومت و اقتدار من باشد و در زیر حمایت یکی از دولت‌های فرنگستان بماند و خود را سلطان آن عشایر می‌نامیده. در همچو صورتی ضرر و خسارت دولت عثمانی به مراتب از ما بیشتر و زیادتر است. این حرف‌ها و خیالات را باید ریخت و کنار گذارد. به همت درست و صمیمی از طرفین باید در قلع و قمع این یاغیان کوشید. این که جناب ایلچی کبیر گفته‌اند که تعلق سرحدات ساوجبلاغ به موصل مانع قطع و فصل امورات اظهارتیه ما نمی‌تواند شد، هر چه اظهار شود سامح پاشا اختیار تامه دارد، موجب امتنان این غلام خانه‌زاد گردیده و اینکه جناب مشارالیه هنوز از موقف و مکان شیخ و پسرهایش و حمزه آقا در تردید بوده‌اند، اگر سابقاً از روی روایت عرض نموده‌ام، الان به طور یقین جسارت ورزیده عرضه می‌دارم که حمزه آقا بعد از هزیمت از اردوی عزیزالله خان فرار نموده، به کرمیان خاک عثمانی که طایفه بلباس تبعه عثمانی آنجا مسکن دارند، رفته است و احتمال می‌رود تغییر مکان بدهد؛ ولیکن حتماً به طور یقین در خاک عثمانی است و خود شیخ عبیدالله در قریه موسومه به شهری من توابع نوجه خاک عثمانی متوقف است و شیخ قادر پسرش در یکی از دهات توابع نوجه که در دو فرسخی بناار است، می‌باشد. از مسکن شیخ صدیق هنوز درست مطلع نیستم که به طور یقین عرضه دارم. این که جناب مشارالیه از بابت معطلی اردوهای خودشان می‌گفته‌اند و سرعت در شروع و اقدام مخایره با سامح پاشا را طالب بوده‌اند، غلام خانه‌زاد که خیال داشت از این منزل به لاهیجان و اشنویه و مرکور رفته، به جهت اواخر محرم وارد ارومیه بشوم، محض به جهت اطاعت امر همایونی و انجام میل جناب

مشارالیه فسخ آن عزیمت را نموده، یکسر به ارومیه خواهم رفت و فوراً شروع به مخابره با سامح پاشا خواهم نمود و این شاءالله صبح چهارشنبه دوازدهم در ارومیه خواهم بود و فوراً میرزا رضا خان سرتیپ را با نوشتجات نزد سامح پاشا می فرستم و از جانب ایشان هم هر صاحب منصبی که نزد بنده بی مقدار بیاید در کمال میل و موذت قبول خواهم کرد تا این شاءالله در کمال موذت و اتفاق رفع مسایل لازمه بشود. معروضه صبح جمعه هفتم محرم ۹۸. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه زاد: حسین - ۱۱ [محرم]

از تبریز

به خاک پای همایونی - روحی و روح العالمین فداه:

قربان خاک پای اقدس همایونت گردم! دست خط آفتاب نمط مبارک که به افتخار این غلام جان نثار در فقره فوج اردبیل و مشکین و جدید افشار شرف اصدار یافته بود، زیارت نمود و تارک مفاخرت به اوج سماوات سود و بر حسب امر قدر قدرت ملوکانه برای جناب اجل سپهسالار اعظم فوراً ایفاد داشت و چنان که مقرر شده بود خود این غلام هم کمال مراقبت در اجرای اوامر علیه که در فقره مواجب و تفنگ این دو فوج فرموده بودند، به عمل می آورد. اولاً در فقره فوج اردبیل و نفری آنها که در رکاب مبارک ششصد نفر سان داده و به عرض رسانیده اند که دویست نفر از اصل مأخذ زمان احضار فوج به دربار جهان مدار کسر داشته، یکصد نفر هم فراری و متوفی به هم رسانیده اند، موافق سانی که در تنگوزئیل این فوج احضار به رکاب همایونی شد، نود و دو نفر کسر نفری داشتند. در سنه اودئیل هم که در ثانی بعد از سفر کرمانشاهان برای مأموریت فارس احضار شدند، یکصد و بیست و پنج نفر کسر سان دادند و روانه رکاب همایون گردیدند. در این سنوات هیچ وقت چنین نبوده که از اصل مأخذ دویست نفر کسر داشته باشند. اگر در دارالخلافة فارس فراری و متوفی به هم رسانیده یا صاحب منصبان مرخص نموده باشند، آن امر علی حده است؛ ولی کسر مأخذ همین

قدرها بود که این غلام به عرض رسانید. محل کسر هم معین است. سرکرده و صاحب‌منصبان کافی می‌خواهد که آمده از روی جزو بنیچه که در دفتر لشکر آذربایجان می‌باشد، صورت گرفته، برده، به تقویت این غلام کسر نفری را بگیرد. فراری را پادار کند یا عوضش از محلش بگیرد. صاحب‌منصبان فوج حال که فوج مرخص شده به تبریز می‌آیند این غلام آنچه لازمه اتمام باشد به عمل می‌آورد که کسر نفری را بگیرند. چنانچه سی نفر از سرباز فراری این فوج در تبریز حاضر نموده، سان دادند، دو روز قبل مرخص شده به اردبیل رفتند؛ و در فقرهٔ موجب این فوج دو ساله اودئیل و بارس‌ئیل آن‌ها به موجب ذیل از بابت سه ماههٔ ثانی در عمل معامله جناب صاحب‌دیوان باقی مانده که در جزو طومار سه ماههٔ ثانی اودئیل که برات قبض صادر نشده، هزار و پانصد و هشتاد و سه تومان، هفت هزار و هشتصد و بیست و چهار دینار، سه ماههٔ ثانی بارس‌ئیل که برات و قبض صادر نشده، دو هزار و یکصد و چهل و سه تومان، یک‌هزار و هفتصد و هفتاد و پنج دینار، طلب سنواتی قشون قلمداد شده بود و از نظر انور همایون البته گذشته، حال هم منوط و موقوف به امر قدر قدرت ملوکانه می‌باشد. موجب توشقان‌ئیل این فوج هم یک سه ماهه محلی به صاحب‌منصبان فوج که مأمور پرداخت بودند، حواله شده، سه ماههٔ ثانی فوج مزبور از بابت بقایای وجه نظام جمعی حاجی علیقلی خان است که در معاملهٔ جناب امین لشکر در اردبیل قلمداد نموده‌اند و از وجه نظام آنجا سه هزار و پانصد و هفتاد تومان باقی می‌باشد و حاجی سیف‌الدوله دو فقره تنخواه در مقابل بدین موجب قلمداد می‌نماید که حکم آن با اعلیٰ حضرت اقدس همایون ظل‌الله - روحی و روح العالمین فداه - می‌باشد. در فقرهٔ تفاوت عمل موجب بارس‌ئیل فوج مزبور از روی روزنامهٔ سان حاضری فارس که جناب وزیر لشکر سابقاً ایفاد نموده بود، هفتصد و پنجاه و چهار نفر حاضر فارس و پنج نفر مأمور ولایت بوده، دویست و سی و نه نفر که فراری و کسر نفری داشتند در جزو تفاوت عمل قشونی تفاوت موجب آن‌ها جمع شده و به دیوان اعلیٰ می‌رسد. چنین نیست که تنخواه دیوان از میان برود؛ و در فقرهٔ تفنگ این فوج که حسب‌الامر حساب آن را از جنرال می‌باید بخواهند مشارالیه حالا در اردو

مشغول خدمت می‌باشد. در مراجعت افواج به آذربایجان حساب تفنگ فوج مزبور را از او می‌خواهد و به عرض می‌رساند. ولی اگر امر و مقرر می‌شد که در مراجعت افواج به آذربایجان تفنگ آن‌ها را از دستشان نمی‌گرفتند و این غلام مطمئن بود که فوج‌ها تفنگ دارند یا به ورود تبریز تفنگ هر فوجی را گرفته، در قورخانه تبریز انبار می‌نمود و در مأموریت پرداخت و تعمیر شده به آن‌ها می‌داد یا از سرکردگان آن‌ها التزام می‌گرفت که خود آن‌ها تفنگ فوج ابواب جمععی خود را بعد از مرخصی گرفته، در خانه‌های خودشان یا در هر ولایتی که قورخانه دیوانی دارد، در آنجا تحویل و انبار بکنند که در دست سرباز نماند که از میان برود، در وقت رجوع خدمتی یا احضار به رکاب همایون مجدداً به فوج داده بشود. این نوع که شد برای سرکرده هر وقت که حساب تفنگ و زیاد و کم آن را از او بخواهند، راه عذر باقی نمی‌ماند که بگوید در طهران تحویل داده‌ام یا اطلاع ندارم. تفنگ فوج جدید افشار را هم به نحوی که امر و مقرر شده بود چقماق‌ساز می‌فرستد که برود در ارومیه تفنگ آن‌ها را مرمت نموده و در قورخانه ارومیه انبار نمایند که در وقت مأموریت مجدداً بی‌عیب به آن‌ها داده بشود؛ اما عمل موجب آن‌ها آن‌که سنواتی است به جز بارس‌ئیل طلب آن‌ها چیزی نمانده، در بارس‌ئیل هم یکصد و هشتاد و دو تومان و کسری از طلب آن‌ها در معامله جناب صاحب دیوان باقی مانده و در جزو طومار طلب کلیه سنواتی قشون آذربایجان هم قلمداد شده بود که البته به عرض رسیده، قبض و برات مبلغ مزبور هم از دفتر لشکر آذربایجان گذشته، ولی جناب صاحب دیوان ضبط نموده، تتمه طلب آن‌ها را هم نداده، موقوف به حکم همایون است. در توشقان‌ئیل سه ماهه محلی آن‌ها از روی اسامی به جزو سان دارالخلافة که در مأموریت خراسان داده بودند و از دارالخلافة به دفتر لشکر آذربایجان فرستاده بودند، در مأخذ هشتصد نفر، نود و هشت نفر کسر داشته‌اند و تفاوت موجب این نبود و هشت نفر از طلب فوج موضوع و در جزو تفاوت عمل قشون معین و جمع شده که به دیوان اعلیٰ برسد و سه ماهه ثانی این فوج هم در جزو باقی وجه نظام سنه ماضیه که معین الدوله حاکم بود و در نزد شکاک و غیره باقی قلمداد نموده بود، مانده است. بعد از انتظام عمل

آن صفحات می‌باید اقبال‌الدوله وصول نموده، به توسط حاجی علیقلی خان برای جناب امین‌السلطان ایفاد دارد. این غلام هم کمال تقویت را در وصول این باقی نموده و خواهد نمود. مکرر در فقره طلب سنواتی قشون چه اوقاتی که خود این غلام شرفیابی خاک‌پای همایون را درک نمود، در ضمن مطالب عرض گردد، و چه بعد از مرخصی از آذربایجان طومار طلب قشون را به خاک‌پای همایونی ایفاد داشت که از نظر انور ملوکانه گذشت. هنگام روانه شدن رستم خان تفنگدار که برای وصول بقایای قلمدادی جناب صاحب‌دیوان مأمور شده بود، نیز مفصلاً جسارت به عرض نمود. حال هم در طی این عریضه تلگرافی عرض می‌نماید که قشون که طلب از سنواتی دارند، هر وقت آن‌ها را برای خدمتی دولت احضار کند، به جهت حقوق گذشته خودشان عارض خواهند شد. مثل آن که این فوج اردبیل بالفعل سه ماهه طلبش مانده که تفضیل آن را عرض نمود تا این دفعه که آنها را برای خدمتی اولیای دولت احضار کنند. اگر حقوق گذشته‌شان نرسیده باشد خواهند ایستاد که طلب گذشته ما را بدهید؛ و همچنین سایر افواجی که طلب دارند، چنان چه در سنه ماضیه که چند فوج از توپچی و سرباز احضار شدند تا طلب سنواتی خود را نگرفته حرکت ننمودند، این غلام هم لاعلاج از تنخواه نظام سنه توشقان‌نیل بر حسب قرارداد جناب اجل افخم سپهسالار اعظم به تحویلدار نظام قدغن نمود دادند. منظور از جسارت این است که برای طلب سنواتی قشون هر نوع رای جهان‌آرای همایونی تعلق می‌گیرد و هر کس می‌باید بدهد، حکم صریح و امر ملوکانه بفرمایند که به قشونی که حقوقشان باقی مانده طلبشان برسد و در وقت احضار مایه دردرس نباشد.

مع هذا رای، رای ملوکانه است. دریافتی مرحوم شعاع‌الدوله از بابت مالیات توشقان‌نیل در اول سال قبل از حکومت حاجی سیف‌الدوله به ادعای این که در عمل بارس‌نیل که با جناب صاحب‌دیوان بوده، بدین موجب فاضل حساب داشته و می‌گفت در مفصالی که در دست دارم، فاضل من معلوم است. حال هم ورثه شعاع‌الدوله با مفصالی که دارند در طهران هستند و هم جناب صاحب‌دیوان امر و مقرر فرمایند به

عمل طرفین رسیدگی کنند. آن چه در دفترخانه مبارکه ملزمی هر یک شد، بدون عذر از عهده برآیند. هشتصد و نود و دو تومان از بابت مالیات برزند، در سنه توشقان نیل در کتابچه دیوانی جمع نموده‌اند و حاجی سیف‌الدوله مدعی این است که یک تومان از این تنخواه از آن جا وصول نخواهد شد. موقوف به امر قَدَر قدرت ملوکانه است هزار چهار صد تومان.

غلام فدوی: مظفر - شب ۱۲ [محرم]

دست‌خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! عرایض تلگرافی شما از تاریخ پنجم محرم قبل از حرکت به سمت سلدوز به تاریخ هفتم از منزل محمدیار یک دفعه به عرض رسید و بحمدالله همه متضمن خیر خوش و مبشر آسودگی و رفاه اردوها بود. همان است که پیش‌تر تلگراف کرده‌ایم. مساعدت مقدرات و تأییدات غیبی در سهولت این کارها فوق حد شکر و حمد ماست. مساعی و اهتمامات شما هم از تحسین ما بالاتر است. امیدواریم که به خواست خدا در سمت ارومی هم این مشکلات که از قَلت و تنگی آذوقه تصور کرده‌اید، رفع شود؛ بلکه قدم شما و قدوم اردوی دولتی برای اهالی و سکنه آن جا مایه سهولت و وفور ارزاق بشود و تا آن جا هستید، قرار درستی در حمل جنس و تسهیل معاش آن جا بدهید.

حسن انتقال و کار آزمودگی شما را در تلگرام پریروز خودمان تحسین کردیم که قبل از رسیدن دستورالعمل ما همان طور اقدام کردید که خواسته بودیم. یک سره به طرف ارومی حرکت کردن به این ملاحظات که نوشته‌اید خوب بود و حالا لازم است که در کار لاهیجان به شرح فرمایشات سابقه قراری بدهید که نتوان گفت کار آن جا از نظر افتاده و سهل انگاری شده است. بقیه قشون مرخص شدنی را هم در وقت خود روانه کنید؛ اما سان سوار افشار و دویرن را آن طور که پیش‌تر فرمایش کردیم، دقت نموده، صورت صحیح بفرستید.

۱۳ [محرم]

از ارومی به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: امروز که روز چهارشنبه دوازدهم است، بحمدالله از تصدق فرق مبارک همایونی - روحنا فداه - جمیع عساکر منصوره را بعد از آن چه مرخص کرده‌ام، الان بیست فوج و چهار هزار سوار در خارج شهر ارومیه صحیح و سالم اردو زده حاضر دارم؛ لکن اگر بخواهم صدماتی که در توقف ساوجبلاغ و عرض راه از برف و باران و طوفان رسیده عرض نمایم، موجب اوقات تلخی ذات اقدس ملوکانه - روحنا فداه - خواهد شد. همین قدر عرض می‌نمایم که بعد از فضل خداوند همان توجه مخصوص همایونی - روحنا فداه - موجب نجات و خلاص این غلام و همه قشون گردید و آلا با این راه‌های سخت و گدوک‌های دشوار و شدت برف و طوفان و فقدان آذوقه که توقف ممکن نبود، یک نفر از این جمعیت زنده و سلامت نمی‌بایست بیرون بیاید. به نمک مبارک، گاهی از شب‌ها تا نصف شب به جهت رسانیدن توپ‌ها به سلامت معطل می‌ماندم تا همه آن‌ها را وارد منزل کرده، بعد به چادر خود می‌آمدم، و بحمدالله نه یک نفر آدم و نه یک اجزایی از توپ عیب نکرد و امروز که جمیع وارد ارومیه شده‌ایم با وجود کثرت برودت این جا مثل این است که تازه به دنیا آمده‌ایم، در همین صورت و حالت باز جمیع قشون از دل و جان به جهت انجام منظور و مقصود همایونی حاضرند که اگر ده سال هم با این تعب و مشقت فرمایش شود، دوام نمایند تا شاید این‌شاءالله مورد توجه خاطر عاطر همایونی گردند. اردوهای حسام‌الملک و عزیزالله خان و تیمور پاشا خان همه قبل از ارومیه ملحق به اردوی مرکزی گردیدند. در اول ورود دادم در شهر ارومیه جار کشیدند که اهل سنت و جماعت برادر دینی و مذهبی ما می‌باشند. اگر یک نفر از آن‌ها مرتکب حرکتی شده است، از بابت سفاهت و خبط دماغی بوده است که داشته است، به سزای عمل خود رسیده و خواهد رسید. بر سایر مردم حرف و بحثی نیست. از اردوی همایونی به احدی اذیت نخواهد رسید. هر کسی در کمال اطمینان مشغول کسب و صناعت خود باشند و همچنین سایر مذاهب از قبیل

مسیحی و یهود و غیره و غیره مطمئن و آسوده باشند؛ و بعد از فراغت از این کار مشغول تهیه آذوقه و سیورسات اردو شدم. جو در این ولایات به منزله قحط است که یافت نمی‌شود و می‌ترسم خیلی اسباب زحمت این غلام خانه‌زاده بشود و لابد باید از خارج تحصیل شود. بعد از فراغت از تهیه آذوقه مشغول عرض عرایض تلگرافی به خاک‌پای مبارک گردیدم که به تلگرافخانه خوی بفرستم زودتر به عرض آستان مبارک برسد. از این جا به خوی در چهار مرکز قرار داده‌ام در مرکزی پنج سوار بماند که معروضات تلگرافی غلام خانه‌زاد و اوامر جهان‌مطاع همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- را دست به دست در کمال عجله برسانند و فردا مشغول تحریرات به عنون سامح پاشا خواهم گردید که میرزا رضاخان را با عجله نزد مشارالیه بفرستم؛ زیرا که جمیع اکراد از رئیس و مرؤوس از روی روایت تیمور پاشا خان همه در خاک عثمانی می‌باشند و همه حسن قبول یافته‌اند. شیخ با هر دو و پسرش محققاً و بدون هیچ تردید در خاک عثمانی و در محال نوجه متوقف می‌باشند. خود موسی پاشای فریق در یکی از نوشتجاتی که به تیمو پاشاخان نوشته است، اعتراف می‌نماید که شیخ عبیدالله به خاک عثمانی آمده و به میان طایفه هرکی رفته است. نوشته مزبور در نزد این غلام خانه‌زاد حاضر و ضبط است. حمزه آقا و امین آقا پسر قادر آقا که با پدرش مخالف است، با فتح الله خان حرامزاده پسر مظفردوله که در فوج مراغه یاور است و خواهرش را به پسر حمزه آقا داده است و در جمیع شقاوت‌ها با او شریک بوده است، با بقیه طایفه منقور که از طرف سلیمانیه رفته‌اند و در آن جا می‌باشند و همچنین سایر اکراد و سرحدات که جمیعاً به خاک عثمانی گذشته‌اند، امید دارم که کارگزاران عسکره عثمانی به موجب وعده صریحه اعلی حضرت سلطان و به موجب تعهدات جناب ایلچی کبیر که در خاک‌پای مبارک همایونی -روحنا فداه- در وزارت خارجه نموده‌اند، به زودی قرار رد مقصرین یا اقلماً تبعید فوری آن‌ها را بدهند که توقف عساکر منصوره در این موقع سخت علاوه بر مخارج گزاف خیلی اسباب صدمه نوکر و تلف شدن مال خواهد گردید؛ و آن چه به سامح پاشا نوشته می‌شود در ضمن عرایض تلگرافی آتیه به عرض خاک‌پای مبارک خواهم رسانید و هر

جوابی که از سامح پاشا برسد، فوراً به اطلاع خدّام آستان ملایک پاسبان همایونی -روحنا فداه- خواهم رسانید. معروضه دوازدهم شهر محرم ۱۲۹۸ از ارومی. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۱۴ [محرم]

از ارومی به توسط معتمدالملک، محرمانه

به خاک پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظلّ الله -روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: این فقرات معروضه مکتوبات خاطر این غلام خانه‌زاد است که محرمانه به جهت اطلاع و استحضار خاطر خطیر انور عرضه می‌دارم تا در موقع خود مجری سازم. اولاً وضع این سرحدات و کوه‌های بزرگ فوق‌العاده و گدوکه‌های مشکل و سختی که موجود است و برف زیادی که افتاده است و سرمای سختی که هست و شدت خواهد نمود، به طوری است که به طور قطع و یقین از حال تحریر عریضه تا چهار ماه دیگر احدی قدرت حرکت و تجاوز ندارد و هیچ احتمال خطر ندارد؛ و ثانیاً از افواج و سوار و سایر قشون آذربایجان هر چه هست، تماماً در زیر اسلحه می‌باشند و یک نفر در خانه متوقف نیست. یا در اردو حاضر می‌باشند و یا در خراسان و سایر ولایات عراق ساخلو هستند. اگر بی‌جهت و بدون ضرورت این‌ها را در زیر اسلحه نگاه داریم، به جز لکنتی و تلف شدن قشون و مخارج فوق‌العاده دولت و خرابی ولایات هیچ ثمر و نتیجه به جهت دولت نخواهد داشت و اگر خدای نکرده در بهار احتیاجی به وجود و حرکت قشون داشته باشیم، از اینها کاری ساخته نمی‌شود و قشون تازه نفس هم نداریم که احضار شده به کار بخورند. تا قشونی از عراق و از رکاب مبارک بیاید، باز خدای نکرده، یک صدمه دیگری مثل امسال به وقوع خواهد رسید. خیال دارم جمیع افواج و سواره آذربایجان که الان در اردوی همایونی و در زیر اسلحه می‌باشند، جمیعاً راحتی کنند. دو فوج افشار را مرخص خانه نمایم، به شرط احضار در بهار بروند در خانه‌های خودشان که همه نزدیک است قدری راحت و خودسازی نموده، حاضر احضار

دولت باشند و در این فرصت هم یاور آذربایجان و یاور طهران تدارک پانزده فوج ملبوس و چادر دیده، در تبریز انبار نمایند که عنداللزوم اسباب معطلی و دست‌تنگی نشود و حالا عجالاً و موقتاً دو فوج قزوین و سه فوج همدان و هزار سوار به جهت اردو کافی است. مال‌های قورخانه را هم که کرایه گزاف دریافت می‌نمایند مرخص نماییم، مگر قدر قلیلی تا میرزا رضاخان برود نزد سامح پاشا و نوشتجات مرا برده برساند و جواب تحصیل نماید. اگر چنانچه این‌شاءالله کارگزاران عثمانی به قدم صدق و درستی و وفای به وعده رفتار نمودند و شیخ را تبعید کردند، مقصود حاصل و این افواج عراقی هم مرخص خواهند شد؛ و هرگاه چنانچه جواب‌های آن‌ها موافق منظور ما و وعده خودشان نشد آن وقت باید در تهیه و تدارک تدابیر دیگر شد. در باب فوج و توپخانه طرح اطریشی هم اعتقاد خانه‌زاد این است که کاپیتان واگنر با توپخانه بماند و تفنگ‌های فوج را با قورخانه‌ای که همراه دارند، تحویل و تسلیم کاپیتان واگنر نمایند و خودشان را مرخص کنم که به طهران بیایند. اگر در بهار به قشون‌کشی احتیاج شد، از همین تفنگ‌ها به افواج خودمان هم که داده شود، خیلی کار از پیش خواهند برد؛ و آلا کاپیتان واگنر با توپخانه معاودت خواهد داد. اما در فقره فوج و توپخانه طرح اطریشی این نیت خودم را به موقع اجرا نمی‌گذارم تا جواب این عریضه عبودیت فریضه تلگرافی زیارت شود؛ لکن مرخص کردن افواج و سواره آذربایجانی صلاح دولت و صلاح وقت است. همان که موقع رسید مجری خواهم داشت و جمیع تکالیف آتیه این اردو و دولت از جوابی که سامح پاشا بدهد و اقداماتی که نماید، معلوم و آشکار خواهد شد. معروضه دوازدهم شهر محرم ۱۲۹۸. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - شب ۱۵ [محرم]

از ارومی به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال خاکساری و عبودیت عرضه می‌دارد: الان که مشغول بستن پاکت تلگراف

عرایض خاک پای مبارک بودم که به توسط تلگراف خوی إن شاء الله از عرض بگذرد، تفنگدار حضرت ولیعهد رسید. تلگراف و صورت دست خط مبارک را دایر به اظهارات جناب سفیر کبیر بر طبق تلگرافی که از باب عالی به ایشان رسیده و مساعدت که در موافقت دولت علیّه در ردّ رؤسا و اشقیای تبعه ایران و تنبیه اشقیا و اشرار دولت عثمانی که در این مقدمه تجاوزات کرده اند، زیارت گردید. اولاً معروض می دارد این که به عرض رسیده است هفتاد هزار خانوار از عشایر و تبعه دولت علیّه التجائاً به خاک عثمانی رفته اند، این مسئله صورت وقوع ندارد. عشایر سکنه ساوجبلاغ کلاً با کمال اطمینان به محل های خود معاودت کرده اند. حالت تأمین و آسایش برای آنها فراهم است. از عشایر صفحه ارومیه اشخاصی که متواری شده اند، حالا که این غلام وارد شده است و تأمینات را خواهند دید، همه به جای خود معاودت خواهند کرد. معدودی که رفته اند مخصوص آن اشقیا و اشراری هستند که مصدر این خلاف ها شدند. حالا اگر دولت عثمانی به شرحی که باب عالی اظهار داشته است، اشرار تبعه دولت ایران را از قبیل حمزه آقا و غیره گرفته، رد نمایند و رؤسای اشرار تبعه خودشان را هم تنبیه نمایند، کمال موافقت و جای امتنان است و هیچ حرفی دیگر باقی نخواهد ماند. جواب سایر مقررات علیّه در عرایض بعد معروض خواهد افتاد. معروضه دوازدهم شهر محرم ۱۲۹۸. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه زاد: حسین - شب ۱۵ [محرم]

از ارومیه به توسط معتمد الملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می دارد: زیارت دو طغرای توقیع رفیع تلگرافی همایونی مرقومه سیم و چهارم محرم که در جواب عرایض تلگرافی بیست و پنجم و بیست و هشتم و بیست و نهم ذی حجه این غلام خانه زاد شرف صدور یافته بود، در روز عاشورا و در دو منزل ارومیه به اهتمام و ایصال خدام حضرت ولیعهد مشرف و مباهی گردیده، از وصول عرایض خود اطمینان عاجزانه حاصل گردید. اظهار الطاف و مراحم

شاهنشاهانه که دربارهٔ این غلام بی‌مقدار مبذول شده بود، خود را و خدماتی که نموده‌ام قابل و لایق این قسم التفات‌ها نمی‌دانم. چون خداوند از راه مرحمت بندگان ضعیف خود جزئی عبادت را وسیلهٔ احسان‌ها و اجرهای کلی قرار می‌دهد، سایهٔ خدا -روحنا فداه- هم از بابت تأسی به مبدأ کلّ در مقابل خدمت کم این قسم مراحم زیاد مبذول می‌فرماید. از برای این غلام وسیله‌ای در ازای این نوع توجهات شاهانه به جز سعی در خدمت و دعا به وجود مسعود مبارک باقی نمی‌ماند. الحمدلله کار ساوجبلاغ به طوری که بهتر از او به تصوّر نمی‌تواند آمد تمام شد و تفصیل او در صحن عریضهٔ تلگرافی معروضهٔ سیم محرم به خاک پای مبارک رسانیده‌ام. آنچه صدمه باید بخورند خوردند. آنچه امیدواری و اطمینان باید حاصل نمایند نمودند. آنچه تعهد خدمت بایست بکنند کردند. حاکم ساخلو و احتیاطات آتیه همه درست و خوب دربارهٔ آن‌ها ملحوظ و منظور گردید. هم غضب دولت را دیدند، هم مرحمت دولت را ملاحظه کردند، و تفرقهٔ آن‌ها جمع شد. مشغول رعیتی خود می‌باشند. به جز حمزه آقا و چند نفر از اشقیا که با او همدست و هم عهد بودند، با بقیهٔ طایفهٔ منقور که فرار به خاک عثمانی نموده‌اند از اهل ساوجبلاغ از آقایان و رعیت و غیره احدی در خاک عثمانی نیست؛ اما اکراد اطراف ارومی و غیره همین است که به عرض خاک پای مبارک رسانیده‌اند. همه فرار نموده، به خاک عثمانی رفته‌اند. *إن شاء الله* متدرجاً رؤسای آن‌ها که قابل عفو هستند، اطمینان داده می‌آورم که آن‌ها رعیت جزو را تأمین نموده، به سر جا و مکان خودشان بیاورند. حالا کار ما منحصر به یک فقره است. اگر دولت عثمانی با ما متفق و در وعده‌های خود صادق باشند و خدای نکرده محرک و مشوق واقع نشوند، چنان صدمه از سطوت و شوکت عساکر همایونی به شیخ و اکراد رسیده است و آن قدر در کوه‌ها از سرما و خوف به هلاکت رسیده‌اند که تا پنجاه سال دیگر فراموش نمی‌توانند کرد و ابداً به خیال هرزگی نخواهند افتاد. نمی‌توانم درست کماهو حقه عرض نمود که امروز دولت در این صفحات بحمدالله چه سطوت و شوکت و قدرتی دارد و اکراد به چه درجه ذلیل و ضعیف و نحیف و جبان می‌باشند و چه طور واسطه‌ها تعیین می‌نمایند و باز می‌ترسند؛ و اگر

إن شاء الله دولت عثمانی از جاده مستقیمه انحراف نکند و خیر و صلاح حقیقی خود را ملاحظه کند، در این مقام تأسی به پاره‌ای پولتیک‌های فرنگی‌ها ننماید، به قدری بحمدالله کارها خوب است و خوب پیشرفت نموده است و بالاخره یک زحمت و خسارت بزرگی به جهت خودش تهیه دیده است و این فقره هم در جواب سامح پاشا که به غلام خانه‌زاد خواهد داد، فردا معلوم می‌شود و با کمال عجله به عرض آستان مبارک خواهیم رسانید. اختلاف فیما بین تیمور پاشا و اقبال‌الدوله خیلی اسباب وهن شده و آنا شیخ و پسرهایش و رؤسای آنها حتماً گرفتار می‌شده‌اند. إن شاء الله در عرایض آتیه حالت مملکت و حالت هر یک از آنها و قراری که در آتیه باید داده شود، به عرض خاک‌پای انور می‌رسانم و به هر چه رای مبارک قرار گرفت و صلاح دولت را ملاحظه فرمودند، احکام و اوامر از مصدر جلالت شرف صدور خواهد یافت. معروضه ۱۲ محرم ۱۲۹۸. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - شب ۱۵ [محرم]

جواب:

جناب سپهسالار اعظم! معروضات تلگرافی شما مورخه چهاردهم محرم دیروز که هفدهم بود، هنگام عصر رسید و بحمدالله این اوقات چنان که از کفایت شما منتظر بودیم، خبرها همه خوب و اقدامات شما نکته به نکته مطابق میل و اراده قلبی ماست. در جواب عرایض سابق شما چه تحسینات خودمان و چه احکام لازمه را شرح داده ایم. مرخصی افواج و سوار متضمن همین فایده‌ها است که عرض کرده‌اید. فوج طرح اتریشی را هم مرخص کنید بیایند. موجب نگاه داشتن نصف فوج خلخال چیست؟ این فقره را معلوم کنید.

از این که خود شما بعد از قرارداد امور ارومیه و ترتیب ساخلو و استحکامات آنجا اواخر محرم به خوی می‌آیید، البته موافق مصلحت خواهد بود. برای سهولت مخابرات و گفتگو با مأمورین عثمانی بقین مناسبتر است. سواد کاغذ شما را به سامح پاشا ملاحظه

کردیم. سراپا خوب و درست و جامع نکات لازمه بود و باید این طور باشد؛ چرا که هم در فن دیپلماسی بر همه فایقید. هم اصول و اساس مسئله را به درستی اطلاع دارید. گفتگوهای اینجا و اسلامبول هم به هر نقطه مهم و قابل ملاحظه رسید، شما را مستحضر خواهیم داشت. إن شاء الله تعالی با این اقدامات قلمی و لفظی که می‌شود، استعداد معنوی هم رعایت خواهد شد. کار آذربایجان به همان طورها که در تلگرام سابق شما اشعار شده بود و خودمان هم در نظر داشتیم باید به دلخواه تکمیل شود.

یک اردوی مختصری هم مرکب از پنج شش فوج و ده عرّاده توپ و هزار سوار قرار داده‌ایم که بعد از نوروز در سمت صابین قلعه تشکیل شود و تا وقتی که لازم باشد همان سمت‌ها به مشق و حرکات نظامی مشغول باشند.

در باب چادر و ملبوس پانزده فوج و صورت قورخانه موجودی و لازم آذربایجان جواب و تحقیقات شما را منتظریم.

۱۸ [محرم]

حضورى از باغ به تبریز:

حضرت ولیعهد! بندگان اقدس همایون -روحنا فداه- بعد از اظهار مرحمت و تفقد حالات حضرت اسعد والا، ما فدویان را برای ابلاغ اوامر علیّه همایونی به تلگرافخانه فرستادند. شرحی از سفارت روس به وزارت امور خارجه نوشته شده است که حسب الامر الاعلی بعینه به حضور والا تلگراف می‌شود. جناب ساعدالملک هم که البته حاضر است از مراتب مشروحه و اوامر علیّه مستحضر شود. مراسله سفارت روس این است که «پولکونیک اگرناویچ» مأمور سرحد، تلگراف نموده است خاک مغان کمال اغتشاش را دارد. ایل قوجه بیگلو عیسی بیگی عنقا از سرحد گذشته، داخل مغان شده، قهرمان بیگ ریش سفید علی بیگلو را کشته‌اند. فرج الله خان ایل بیگی به مأمور سرحد ایران اطاعت نمی‌نماید. شاهسون‌ها قشلاقات اهالی سالیان را جبراً متصرف شده، اموال آن‌ها را غارت و سرقت می‌نمایند. فرستادن سرباز نزد مأمور سرحد ایران و رفتن حاکم اردبیل به

بیله‌سوار برای رفع این بی‌نظمی به زودی از واجبات است. دوستار مراتب فوق را اظهار و با کمال توقیر خواهشمند است که اولیای دولت ایران را از فقرات مسطوره مستحضر ساخته، تدابیر مفیده در انتظام سرحد از مراجعت دادن ایل قوجه‌بیگلو و استرداد اموال منهوبه و انتزاع قشلاقات رعایای روس از شاهسون‌ها و فرستادن سرباز و مأموریت حاکم اردبیل چنان‌که پولکونیک خواهش کرده است، معجلاً به عمل آورده، از نتیجه اقدامات خود دوستار را مستحضر دارند.

فرمایش همایونی این است که سابقه این گفتگو و تأکیدات و سختی سفارت روس را اطلاع دارید؟ و مقدمات کار همان بود که از دو سال قبل عنوان شده. مأموریت حاجی میرزا حسین خان احکام و تأکیدات پی در پی و بالاخره فرستادن میرزا معصوم خان به چاپاری با آن دستورالعمل و تعلیمات مفصل محض وقایه و رفع شکایت سرحداران روس بود.

اوقاتی که هنوز جناب اجل اشرف سپهسالار اعظم به تبریز نیامده و به آذربایجان مأمور نشده بودند، در این مبحث اوامر تلگرافی صادر شده، کتباً نیز احکام فرستاده‌اند که البته از نظر مبارک والا فراموش نشده و ثبت تلگراف‌ها را می‌توانند در همین تلگرافخانه بخواهند ملاحظه فرمایند. اهمیت امر نه تنها به رعایت دوستی دولت روس و ضرورت نظم سرحد و امنیت قیشلامیشی مغان بود، بلکه برای این تأکید می‌فرمودند که مآلاً کارگزاران ایالت قفقاز را حق ندهیم از مسامحه ما ناچار شده دسته‌جات قزاق و سرباز بفرستند. اشرار شاهسون رعیت ما را بگیرند و بدوانند و همین معامله در نفس الامر شاهسون ما را از دستمان بیرون ببرد، غیر خجلت و سرافکنندگی که به اجرای حکم دولت و انتظام ایل و رعیت خودمان قدرت نیافته‌ایم منع قوجه‌بیگلو و نظم ایلات همه معوق ماند و می‌توان گفت که وقوع حوادث اکراد و سرحدات عثمانی حواس حضرت اسعد والا و کارگزاران آذربایجان را طوری مشغول نمود که مجال توجه به اصلاحات آن طرف نداشتند؛ اما ترتیب لوازم مأموریت میرزا معصوم خان و مراقبت پیشرفت تکالیف او مختصر توجهی در کار داشت. این‌که ایل بیگی هیچ به مأمور ما اعتنا

نکند و حاکم اردبیل مقید انتظام ایل و اجرای احکام دولت نباشد، به هیچ وجه دلیل موجه ندارد و ممکن بود، بآی نحو کان، مختصر جمعیتی از سوار یا سرباز برود و اقلأً مأمور روس علامت مساعدتی از کارگزاران ما مشاهده نموده، به این درجه شکایت حیرت‌آمیز نکنند. غیر این‌که درین موقع ادای تکلیف و رعایت نظم کار خودمان را کرده‌ایم. مخصوصاً رضاجویی دولت روس و حسن مرآوده ما از هر باب با روس‌ها خیلی اهمیت دارد و نباید این اوقات یک رابطه مغتنم دولت علیه را به این نوع چیزهای نالایق مشوب و مغشوش کرد. ملاحظات بسیار دقیق و باریک در این نکته است که باید حضرت امجد والا به نظر دقت معلوم فرموده باشند. حالا عذر گذشته را باید به اقدامات آتیه خواست و إن شاء الله به توجهات مخصوصه حضرت اسعد والا خیلی زود قرار درستی داده شود که حکومت اردبیل مخصوصاً به نیت همایونی و اهمیت امر ملتفت شود، ایل بیگی را به موافقت و اطاعت مأمور دولت علیه ملتفت و مجبور کنند. حاکم اردبیل از حرکت به سمت بیل‌سوار مضایقه نکند. در استرداد غارت و انتزاع قشلاقات منصوبه و رفع بی‌نظمی ایل و سایر مواد شکایت تا آنجا که مقدور باشد اهتمام کنند.

ساعداالملک آنجا از اقدامات فوریه کارگزاران آذربایجان جنرال قونسول روس را مطمئن کند و به زودی تلگراف جنرال قونسول به سفارت روس مقیم طهران برسد. ما هم موافق تأمینات حضرت اسعد والا بتوانیم سفیر روس را در جواب این اظهار اطمینان بدهیم و طوری نباشد که به مجرد قبول باشد، بلکه پولکونیک اگر ناویج، مأمور سرحدی روس، از حسن اقدامات کارگزاران دولت علیه رضامندی کند و نیز مقرر می‌فرمایند که همین تلگراف را حسب الامر عرض شده است، برای اطلاع جناب اجل اشرف سپهسالار اعظم - دام اجلاله - بفرستید که از طرف ایشان هم مخصوصاً و موگدأ دستورالعمل مخصوص به اردبیل برود. عجالتاً حضرت اسعد والا چه قسم اقدامات خواهند فرمود و لازم است که سریعاً معلوم و مرقوم فرمایند که به وزیر مختار روس اطلاع بدهیم. در جواب تلگراف مضطربانه مأمور سرحدی خودشان دستورالعمل در تأمینات بدهند.

وزیر دول خارجه، معتمدالملک و امین‌الملک

جواب:

جناب جلالتماب وزیر امور خارجه! تلگراف مفصل که نوشته بودید دیدم. از تفصیل کاغذ سفارت دولت بهیّه مطلع شدم. به همین مضمون هم از قونسولگری اینجا رسماً به جناب ساعد الملک نوشته بودند من خودم درصدد بودم که در این فقرات با شما گفتگو نموده و قراری بدهم که در این بین تلگرافاً مقرر آمد که در تلگرافخانه حاضر شوم. حالا که آمدم و از فرمایش قبله عالم -روحنا فداه- مفتخرم نمودید، کمال مباهات حاصل آمد. لازم آمد جواب بنویسیم:

اولاً در خصوص مأموریت حاجی میرزا حسین خان همان طور که مقرر شده بود، بعینه مطابق همان کتابچه احکام صادر نموده دادم؛ ولی در حالتی که خود مأمور نتواند به موقع اجرا بگذارد، آن وقت مشکلات پیش بیندازد، تکلیف چه خواهد بود؟ در هذه السنه هم میرزا معصوم خان که آمد جناب مستطاب اجل سپهسالار اعظم این جا بود، نوشتجات و دست خطهای مبارک را هم زیارت کرده، احکام لازمه را گفتم ساعد الملک صادر کرده، داد جناب معزی الیه هم دیده، او را روانه نموده. این که در فرستادن سوار سرباز قدری تعلل شد، از بابت این مقدمه اکراد بود و الا چگونه می شد که در این مقدمه که خیلی لازم است کوتاهی شود. حالا هم که سفارت دولت بهیّه خواسته اند حکومت اردبیل برود به مغان، مضایقه نمی شود. چیزی که می خواهید سه فقره است: یکی سرباز است که از فوج تخته قاپو که الان در تبریز و لباس زمستانی هم به آن ها داده شده است، دویست سیصد نفر فرستاده می شود. پنجاه نفر هم سوار از سواره حاضری تبریز می فرستم بروند. مخارج رفتن مغان هم هر ساله به حاکم داده می شد. حاجی سیف الدوله هم خواسته است چه مقرر میشود داده شود برود. احکام هم که مقرر آمده است. به جهت کلیه انتظام آن صفحات از روی تمام فرمایشات سابق همایونی -روحنا فداه- و این فرمایشات صادر نموده می فرستد؛ ولی از آن طرف هم آن جناب جلالتماب باید بخواهند که در انجام کارهای این طرف و بعضی خواهش ها که در

حقیقت مایه گذاشتن امورات است از طرف مأمورین این دولت می‌شود، قبول کنند و دیگر سخت‌گیری در بعضی جزئیات نشود، و آلا فرج الله خان غلط می‌کند. چگونه می‌تواند از امتثال حکم تجاوز نماید؟ در واقع همه آن اشخاصی را که آن‌ها خواهش کرده‌اند از سرحد تبریز تبعید نموده، حالا اسباب علی‌حده برای خواهش آن‌ها فراهم است. ایل بیگی تجدید شده، حاجی میرزا حسین خان عوض و میرزا معصوم خان رفته است. حاکم را هم که خواسته‌اند می‌رود و ایل قوجه‌بیگلو هم که از رفتن ممنوع بوده‌اند. در حقیقت مثل این است که نرفته باشند؛ زیرا که آن اشخاصی که در آن‌ها حرفی می‌رفت این جا هستند. به این طور نورالله که رئیس آن‌ها بود، محبوس است. پسر و کسانش هم در ارومیه هستند. پسر عیسی‌بیگ با کسانش در ارومی در اردو می‌باشند. احتمال می‌رود چند خانوار از رعیت فقیر که ناچار برای گذران زمستان به آن جاها رفته‌اند آن‌ها هم بنا بود بیایند، امسال به طرف ساوجبلاغ و مراغه که این حرکت شیخ عبیدالله به میان آمد و مانع گردید. عجالاً امساله را باید هر طور است طوری گذرانید. به جهت سال نو خیالات خوب من کرده‌ام که با چاپارهای بعد می‌نویسم به عرض برسانید. إن شاء الله در موقع رفع همه این فقرات بشود. حالا در این وقت به جز این طور چیزی به نظر من نمی‌آید. همین دست‌خط تلگرافی را هم می‌فرستم جناب مستطاب سپهسالار اعظم هم زیارت نمایند. آن چه هم او لازم می‌داند، تهیه نماید.

ولیعهد

خدمت جناب مستطاب وزیر امور خارجه - دام اقباله:

یک ساعت پیش از این که با مدیر جنرال قونسولگری ملاقات اتفاق افتاد، اظهار خشنودی از نواب تفنگدارباشی حاکم قراجه‌داغ و پولکونیک آگرناویچ که هر دو در پل خدا آفرین مشغول تسویه امورات طرفین هستند، می‌کرد. بنده همین قدر جواب داد: رای مبارک حضرت والا - روحی فداه - همیشه بر این جاری است که در همجواری دولت روس تا هر درجه که مقدور بشود، کمال موافقت از جانب کارگزاران حضرت والا ظاهر

بشود. بدیهی است که قدری امورات اتفاقیه زودتر انجام پذیر بشود و رضامندی دولت روس حاصل آید، بهتر خواهد بود. اجمالاً که از سرحد قراجه داغ و گذشتن کارها کمال رضامندی را دارند، چون استحضار بندگان مستطاب عالی لازم بود، جسارت نمود.

ساعداالملک

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! چهار فقره عرایض تلگرافی شما که همه بعد از ورود ارومی و از دوازدهم محرم تاریخ داشت، متوالیاً عصر چهاردهم صبح پانزدهم رسید. اگر چه از صدمات بارندگی و سرما و صعوبت راه اشعاری داشت، چون مال کار سلامت حال شما و صاحب منصبان و عموم قشون و پیشرفت منظورات دولت است، مایه شکر و مسرت ما شد. در مزاج شما با عشق و شوقی که به خدمت دارید و درجه رضامندی و خرسندی ما را دانسته اید، یقین داریم زحمت و صدمه خستگی نمی آرد و به صاحب منصبان و عامه قشون مرحمت ما را ابلاغ کنید، از همه احوال پرسی نمایید. بعد از رسیدن به ارومی البته با توجه و مواظبتی که شما دارید، لوازم رفاه و راحت قشون کاملاً فراهم آمده است و از جهت آذوقه و علیق به هیچ وجه عسرتی نمانده است. فرستادن میرزا رضا خان نزد سامح پاشا و عنوان مخبره بسیار لازم بود؛ اگر چه سفیر کبیر عثمانی اظهار می کرد که سامح پاشا به مذاکرات پلتیکی نیست و اگر لازم باشد فقط او را مأموریت دهند مواد حاضره را آن جا به موقع اجرا و انجام بیارد، چون موهم طفره و دفع وقت بود، گفتیم سفرای طرفین در دربار دو دولت به گفتگو مشغولند و تعلیمات و اطلاعات علی التوالی به مأمورین حدود فرستاده می شود.

تا امروز هم به همه طور اینجا و اسلامبول اقدامات مقتضیه شده است و اسباب قوت کار معین الملک و اجرای حقوق دولت از همه طرف فراهم است تا نتیجه چه قسم ظهور کند. شما زودتر استنباط خود را از رفتار و خیالات مأمورین آن جا اشعار خواهید نمود که خیلی به کار گفتگوهای این ایام می آید.

در باب تأمین و اعادت فراری ها آن طور که عرض کرده بودید، اهتمام خواهید کرد و

مسلم است که رعیت از خانه و علاقه خودش دل نمی‌کند؛ مخصوصاً نباید از عثمانی‌ها در کار فراری‌ها منت کشید.

از اسامی همراهان حمزه آقا آن چه را که اطلاع داده بودید، قدغن کردیم به سفارت عثمانی اطلاع بدهند.

سندی که از موسی پاشا در معاودت شیخ و اولاد او به دست آورده‌اید بسیار خوب است. بعضی مستندات هم که با پست فرستاده بودید، ملاحظه کرده، به توسط جناب وزیر امور خارجه به جاهای لازم ارائه نمودم و به معتمدالملک رد شد که باز نزد شما بفرستد، لدی‌الضرورة حاضر داشته باشید.

در فقراتی که محرمانه اظهار کرده بودید، ملاحظات شما درست و مسلم است. رخصت افواج آذربایجانی به ملاحظه تکلیف احتمالی بهار لازم و مطابق اعتماد ما بود و به همین مناسبت ما هم از تفرقه نوکر مأمور آذربایجان معاودت می‌دهیم که استعداد مملکتی قوت بگیرد، مثل فوج افشار که از خراسان معاودت کرد، فوج اردبیل و مشکین که از فارس مراجعت کرده بود، فوج مراغه که از لرستان معاودت می‌کند، همه در این زمستان نفسی تازه کرده آماده بهار خواهند بود. تهیه پانزده فوج لباس و چادر هم در تبریز واجب است و باید از حالا شروع به تدارک آن بکنید. از طهران لباس و چادر حاضر کردن و حمل نمودن به قلات مال و گرانی کرایه ضرر دیوان است. به همان طور که مأخذ و میزان در دست خود شماست زودتر قدغن کنید این تهیه را ببینند. پارچه لباس از قدک یا کیش‌باف یا عبایی که در آذربایجان دست دهد بگیرند، خیاط و کارگر جمع کنند، زود و خوب و به‌نمونه لباس اتریشی بدوزند. چادر هم با کرباس خوب و محکم دوخته شود. قیمت آن را از وجوهات آنجا که دست می‌دهد و اقساط قراردادی با اهالی ساوجبلاغ یا پول دیگر برسانید، یا از اینجا باید تنخواه برسانم، مضایقه نیست و به زودی می‌رسانیم. مقصود این است که امر واجبی است و تأخیر نباید کرد. هر چه زودتر ممکن شود، لوازم این کار را ترتیب دهید. مرخصی فوج اتریش خوب است و توقیف کاپیتان واگنر و نگاه داشتن توپ و تفنگ‌ها و فشنگ و قورخانه اتریشی بسیار درست خیالی

است. البته در خود ارومی که مرکز نظامی شما می‌شود و این توپ‌ها و تفنگ‌ها و فشنگ‌ها و قورخانه توپ را به دستورالعمل و مباحثی خود واگنر جابه‌جا کرده، محل محفوظ بی‌رطوبت معین کنید. به توسط خود واگنر همه را مرتب و محفوظ نگاه دارند؛ و چون توپ‌های اتریشی توقیف می‌شود، توقف توپچی‌های طرز اتریشی هم لازم می‌شود. از این فقره استفسار نکرده بودید. همچنین بعد از وضع ساخلوی ساوجبلاغ در لاهیجان و مرکور ننوشته‌اید که چه استعداد سواره و پیاده و توپخانه خواهید گذاشت؟ و نیز معلوم نشد که افواج قزوین و همدان در چه نقطه و تا چه مدت توقف می‌کنند؟ به قرینه چنان دانستیم که ارومیه را مرکز اردو قرار می‌دهید و چون به همه طرف دسترس دارد، خوب موقعی است. از خیال شخص خودتان ننوشته‌اید که بعد از انجام کار اردوها کجا اقامت خواهید کرد و تا چه وقت توقف خود را در آن سمت لازم دیده‌اید. برای افواج و سواری که تا بهار در زیر سلاح و متوقف اردو خواهند بود، مثل ساخلوی ساوجبلاغ تهیه سیورسات و جیره الی دو سه ماه از سال نو ضرور است و یقین می‌دانیم که شما خود پیش‌تر به این فقره مقید بوده و به طور لازم چاره‌جویی کرده‌اید. طوری خواهد بود که محل هیچ‌گونه ملاحظه و تشویش نباشد.

از بابت قورخانه هم لازم است که زود به دقت رسیدگی کرده بنویسد که از موجودی سابق و انفادی از رکاب و آنچه با اردوی مأمور از رکاب فرستاده شد، چه دارید؟ چه مصرف شده است؟ و چه حاضر است؟ و بعد از وضع حاضری و موجودی دیگر چه لازم خواهید داشت؟ و آنکه لازم دارید تهیه آن در خود آذربایجان ممکن است یا باید از قورخانه طهران بفرستیم؟ مقصود این است که تا در این زمستان فرصت و مجال هست اینجا و آنجا از تهیه و تدارک ملزومات خودداری نشود و استعداد عسکریه آذربایجان من جمیع‌الجهات به طوری تکمیل شود که بتوانیم مطمئن باشیم.

در سوء نتیجه اختلافات میان اقبال‌الدوله و تیمور پاشا خان تردیدی نیست که اگر به یکدیگر مشغول نمی‌شدند، مبلغی کار می‌دیدند. حالا از گذشته باید صرف نظر کرده و در آتیه قراری بدهید که راه این مفاسد مسدود در این امور و سایر مسایل فطانت و بصیرت و دولت‌خواهی شما به دستورالعمل و تأکیدات ما احتیاج ندارد.

و قرار دیگر هم جزو دستورالعمل شما بود و بایستی در این موقع اقدام می کردید. معلوم نشد چه خیال کرده اید؟ حکومت ارومی و خوی را باید مقرون به خیلی ملاحظات دقیق قراری داد و اعتقاد خود ما این است که اگر در حکومت یکی شود، بر قوت حکمرانی این نقطه افزوده شود بهتر و برای انتظام آن حدود بیشتر در کار خواهد بود. اراده و نیت خود را در این باب زودتر معلوم و معروض خواهید داشت.

۱۶ [محرم]

دست خط مبارک:

ولیعهد! در باب اسمعیل خان شرحی که عرض کرده بودید، ملاحظه شد. اگر شجاع الملک به شما اطمینان داد که فرار نخواهد کرد و باز اسباب زحمت نخواهد شد، با التزام سخت و محکم او را به شجاع الملک که پدرش است، بسپارید. در صورتی که خاطر جمع نشوید، در همان محبس شما باقی بماند.

به جناب معتمد الملک: امروز صبح تلگرافی به جناب مستطاب اجل سپهسالار اعظم نموده که از ورود خودشان به ارومی و حالات اطلاع بدهند. سه ساعت فاصله تلگرافی از جناب معزی الیه رسید از حالات مفصلاً نوشته و حقیقت خیلی خوب از عهده برآمده اند. فوراً مراتب را کلیتاً به عرض خاک پای مبارک برسانید، جواب گرفته بدهید که آنجا انتظار دارند. پول هم هر طور است برای اردو باید بگیرید که معجلاً بفرستیم. تلگراف های آخری را هم که همراه اسدخان نایب تفنگدار خودم فرستاده بودم، در یک فرسخی ارومی از طرف ساوجبلاغ رسانیده، جواب آنها را هم به من نوشته بودند که گفتم به عین تلگراف رسیده را هم از تلگرافخانه به شما بگویند که به عرض برسانید و خاطر مبارک استحضار حاصل فرمایند که به چه طور تلگرافها را رسانیده ام و آدم من علی التوالی در راه بوده است.

جواب:

قربان حضور مبارکت شوم! تلگرافها کلاً رسید و از لحاظ انور گذشت. خاطر مبارک

در نهایت درجه از مراقبت و مواظبت حضرت ارفع والا رضایت دارند. جوابها را یا امشب یا فردا صبح به عرض می‌رساند که خدام حضرت والا مقرر فرمایند برسانند. در باب تنخواه هم چند روز قبل عرض کرده بودم که باید منتظر جواب جناب مستطاب سپهسالار اعظم شد.

چاکر فدوی: یحیی - ۱۶ [محرم]

صورت کاغذی است که باید در ضمن عریضه به طهران تلگراف شود:

به مقام جلیل مشیریت اردوی رابعه دولت علیه عثمانی دولتو افندیم حضرتلری! بر آن جناب جلالت‌مآب واضح است که در هذه‌السنه شیخ عبیدالله و شیخ صدیق و شیخ قادر جمعی از رؤسا و عشایر متعلق به دولت علیه عثمانی و جمعی از رؤسا و عشایر دولت علیه ایران را به سر خود جمع نموده و بغتاً خود شیخ عبیدالله با شیخ صدیق و جمعی دیگر هجوم به محالات و شهر ارومیه و شیخ قادر و حمزه آقای شقی و مامند آقای پیران و جمعی دیگر هجوم به محالات و شهر مراغه آوردند و البته به سمع جناب عالی رسیده است که به هر جا وارد شدند به طوری غدارانه حرکت کردند و به قسمی وحشیانه و بی‌رحمانه از قتل نفس ذکور و اناث صغیر و کبیر رفتار نمودند که تا امروز در تاریخ دنیا این نوع حرکات از هیچ ملتی سابقه و امثال نداشته است. اگر تفصیل اعمال شنیعه آنها را جزء بدهم به جهت حضرت عالی نه وقت دست خواهد داد. به همین قسم اعمال ناهنجار خودشان را دوام دادند. به هر جا رسیدند کشتند، غارت کردند، سوزانیدند، و هیچ نکته از بی‌رحمی و وحشیگری به اعلا درجه را فروگذار نکرده‌اند تا صیت تقرب ورود عساکر دولت را شنیدند، آن وقت متدرجاً شیخ و دو پسرش فرار کرده، به خاک دولت عثمانی آمدند و الان در محال نوجه متوقف می‌باشند. حمزه آقا و جمعی از رؤسای اشقیا که به متانت موقع و مکان خودشان مطمئن بودند، آنجا رفتند. بعد از آنکه یک فرقه از عساکر همایونی به جهت تنبیه سر آنها مأمور شد و به مکان‌های سخت و صعب آنها به سهولت وارد شدند، بعد از جزئی مقاومت از سرحد سلیمانیه فراراً به خاک دولت علیه عثمانی داخل گشته، تأمین یافتند و جمعی هم از رعیت حقیر

را با خود همدست نموده برده‌اند که در سایه آن‌ها خودشان هم در امن بمانند. حالا دوستدار به موجب تعلیماتی که از دولت متبوعه معظمه خود دریافت نموده‌ام، مأموریت دارم که با آن جناب جلالت‌مآب شرف افتتاح مخابره رسمی را داشته موافق وعده‌های تلگرافی که از باب عالی به توسط جناب جلالت‌مآب فخری بیگ افتدی سفیر کبیر دولت علیه به وزارت خارجه ایران رسید و به موجب وعده‌هایی که به جناب جلالت‌مآب حاجی محسن خان معین الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران در اسلامبول داده شده است، مطالبه اخذ و ردّ روسای اشقیای تبعه ایران را که به خاک عثمانی آمده‌اند، نموده و مطالبه اخذ و مجازات روسای اشقیای تبعه عثمانی را که در این عمل و شقاوت با شیخ عبیدالله شراکت و رفاقت نموده‌اند داشته باشم. علی‌هذا، در کمال احترام از حضرت عالی فقرات آتیه در ذیل را مستدعی و مطالب می‌باشم:

اولاً شیخ عبیدالله با دو پسرش که الان در قریه نهری، من توابع محالات نوچه خاک عثمانی می‌باشند، آن‌ها را در تحت نظر و محفوظاً نگاه دارید که نتوانند من بعد حرکتی نمایند، تا وکلای دولت علیه عثمانی قرار مجازات و تنبیه آن‌ها را به طوری که سزاوار و لایق این قبیل اشخاص مفسدین فی الارض است، از سیاست یا اقلّاً تبعید به ولایات بعیده به طور نفی و حبس ابدی بدهند. صورت اسامی رؤسای اشقیای تبعه ایران که بالفعل از سرحد ساوجبلاغ و ارومیه به خاک دولت علیه عثمانی آمده متوقف می‌باشند و بر حسب وعده باب عالی و جناب فخری بیگ افتدی باید جناب جلالت‌مآب عالی گرفته، به کارگزاران ایران تسلیم نمایند، در جوف از ملاحظه اسامی خواهد گذشت و همچنین سیاهه اسامی رؤسای اشقیای تبعه دولت علیه عثمانی که با اتباع خود مسلماً تجاوز حدود نموده و به شیخ تبعیت کرده، مصدر این فتنه بزرگ و قتل نفوس و نهب اموال و تخریب دهات و بلوکات شده‌اند در جوف است که باز بنا به وعده کریمه دولت علیه عثمانی باید حضرت عالی آن‌ها را اخذ و گرفتار نموده، مجازاتی که در این موارد به مرتکبین این قسم شقاوت داده می‌شود، درباره آن‌ها مجری شود. از برای انفراد این ذریعه، وسیله و بیانات شفاهیه که جناب عالی را درست، کما هو حقّه، از واقعه تألیه اطلاع بدهد و افکار سالمه حضرت عالی را در این مواد به این جانب برساند،

مقرب الخاقان میرزا رضاخان سرتیپ که از صاحب‌منصبان آتامازور است، خدمت جناب عالی فرستادم. امیدوارم مورد عنایت و الطاف حضرت مشیری خواهد گردید و به همان قسم که معتمد و موثق این جانب است، امیدوارم که اعتماد حضرت عالی را نیز نسبت به خود جلب نماید و پاره‌ای پیغامات شفاهیه مومی‌الیه در وخامت این عمل که اگر سست گرفته شود، بالاخره چه قدر از برای دولتین علیتین مضرّ است، گفته‌ام که عرض نماید. متوقعم که به سمع لطف بیانات مزبوره را اصفا فرمایند.

مورخه ۱۴ شهر محرم ۱۲۹۸

از ارومی به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظلّ الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: بعد از ورود به ارومی یک روز به فاصله وقایع و حالات اردوی همایونی را جسارت ورزیده، به عرض آستان مبارک رسانیده‌اند و این عریضه سیم است که از ارومیه عرض و به تلگرافخانه خوی فرستاده‌ام. امیدوارم هر یک در موقع خود از لحاظ نظر انور همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - گذشته باشد. بحمدالله از تصدق فرق مبارک، اردو در کمال انتظام افواج و سواری که مرخص شدند همه رفته‌اند و آن‌هایی که متوقف می‌باشند چون خیلی به شدت زیاده بر آن چه توانم عرض نمایم، سرما و برف شدت نموده است، از برای افواج متوقف با زحمت زیاد کاروانسرا و حجرات خالی و کرایه نموده، کرایه این‌ها را پیش داده‌ام که سرباز و سوار را از زیر چادر بیرون آورده، در کاروانسراها منزل بدهم و از امروز شروع نموده به اماکن خود نقل و تحویل می‌نمایند. آذوقه اگرچه قدری گران است، لیکن خیلی اهتمام نموده‌ام که فراوان باشد و دیروز باز اهتمام نمودم خرواری پانزده هزار تنزل کرده و حالا گندم خرواری هفت تومان و جو خرواری هشت تومان است. این شاءالله این جمعیت که تماماً رفتند باز ارزان‌تر خواهد شد. خاطر مبارک همایونی - روحنا فداه - آسوده و مطمئن باشد. آن چه لازمه سعی و اهتمام است درباره آسودگی نوکر و رفاه رعیت به عمل

آورده‌ام و ذره‌ای قصور نشده. نوکر و رعیت هر دو به اعلی درجه شاکر و دعاگو می‌باشند. میرزارضاخان را با نوشته‌ی لازمه نزد سامح پاشا فرستاده‌ام و سواد کاغذی که به جهت سامح پاشا نوشته بودم فرستادم که از تلگرافخانه عیناً به خاک‌پای مبارک تلگراف شود و رقعه‌ای دیگری هم که در همان پاکت به عنوان مشارالیه فرستاده‌ام الان در جوف این عریضه تقدیم نمودم که تلگراف شود. دیشب تحریرات محمد آقا رئیس عشیرت مامش رسید و عین نوشتجات که از قایم مقام رواندوز به عنوان مشارالیه رسیده است، نزد فدوی خانه‌زاد فرستاده و یکی از آن‌ها را که مطلب و منظور درست معلوم و مفهوم می‌شود و سوادش را در ضمن این عرایض فرستادم که عیناً تلگراف شود و خیال عثمانی‌ها مشهود و خاک‌پای انور گردد. از همین نوشته می‌توان فهمید که مخابرات خانه‌زاد با کارگزاران عثمانی چه قدر طول خواهد کشید و در سرحد ارومیه احدی از مأمورین عثمانی نیستند، یعنی در این سرحدات الان به جز برف زیاد فوق‌العاده چیز دیگر نیست و مرکز توقف سامح پاشا در وان است و وان تا خوی اقرب و به جهت مخابره اسهل است؛ لهذا تا بیست و پنجم محرم در ارومیه توقف نموده، امورات این جا را تا به اندازه‌ای که می‌توان اصلاح کرد و منظم نمود به رشته انتظام آورده، جاسوس‌های متعدد که فرستاده‌ام مراجعت می‌نمایند. در بیست و پنجم ان شاءالله عزیمت به خوی نموده و از آن جا به جهت وجود تلگراف دلپسند به قاعده مطالب و عرایض زودتر و بهتر به عرض خاک‌پای مبارک می‌رسد و اوامر ملوکانه -روحنا فداه- هر یک در موقع خود و بلا تأخیر صورت انجام خواهد گرفت. معروضه ۱۶ شهر محرم ۱۲۹۸، از ارومی. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین = شب ۱۹ [محرم]

از ارومی:

صورت مراسله رسمی که مورخه ۱۴ محرم از اردوی ارومیه به عنوان مشیریت اردوی رابعه دولت عثمانی نوشته شده و ارسال شده است:

دولتو افندییم حضرتلری! جناب سعادت‌مآب موسی پاشای فریق، در مراسله مورخه ۲۶ ذی‌حجه خودشان به عمده‌الامراء العظام تیمور پاشاخان سرتیب اول نوشته است که اگر چه از مقام جلیل مشیریت اردوی رابعه احکام نرسیده است که فراریان ایرانی را گرفته رده نماییم، لیکن جمعی از ضعفا و فقرای مساکین و ذکور و اناث وحشت کرده آمده‌اند و در خاک عثمانی و در میان عشایر عثمانی متفرق می‌باشند. اخذ و رد آن‌ها مغایر انسانیت است؛ لهذا لازم دانستم که خدمت حضرت عالی زحمت عرض بدهم که به جز رؤسای اشقیای مزبوره که سیاهه آن‌ها جداگانه ارسال خدمت عالی شد، از جانب سنی‌الجوانب سرکار شوکت مدار اعلی حضرت همایون شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه - ولی نعمت دوستدار عفو عمومی و امنیت تامه در حق سایر عنایت و مرحمت شده است که جمیع آن‌ها آناً و سالماً در کمال اطمینان به اوطان خودشان مراجعت نمایند؛ لهذا به جهت استحضار حضرت عالی مراتب را نوشتم که عذری به جهت اعاده دادن آن‌ها باقی نماند. امیدوارم که امر و قدغن به اعاده دادن آن‌ها فرمایید. امر و اراده با حضرت عالی است.

مورخه ۱۴ شهر محرم‌الحرام ۱۲۹۸ - شب ۱۹ [محرم]

از ارومی

سواد کاغذ حاجی مصطفی افندی، قایم مقام رواندوز:

عالی‌جاه مجددت و نجدت همراه، محمد آقای رئیس عشیرت مامش، عالی‌جاه مجددت و نجدت همراه، مهربانا کامکارا، پیش از این در خصوص قبول نکردن عشایر دولت ایران به خاک دولت علیّه عثمانی و اگر شاید بیایند ایشان را گرفته، باز اعاده دولت ایران نمودن امرنامه شرف توارد شده بود، و ما نیز بدان قرار جهت آن برادر ایما و اشعار نموده بودیم، فقط دیروز که یوم یکشنبه دوم ماه حال از طرف قومانداز پاشا، امرنامه صادر گشته، بر این‌که هرگاه از عشایر و تبعه ایران هر کدامی که دخالت دولت علیّه عثمانیه کرده، خواهش آمدن کرده باشند، ایشان قبول و با کمال حرمت و رعایت اسکان نموده

شوند. بنابراین این که از محسوبان خودم نبی نام روانه و اعزام خدمت وافی بهجت داشتم، مادامی که خواهش و میل حرکت و انتقال این اطراف می‌دارند مهیّا و حاضر شده، هر جایی که جهت اسکان مطلوب می‌فرمایند، اشعار و ابراز کرده، آن گاه اگر می‌فرمایند خودم و یا فرزندم احمد افندی به نزد شما آمده در جابه‌جا نمودن و تسویۀ کار و بار واقعۀ مدینه اهتمام به عمل خواهد آمد، دل داشته نباشید، إن شاء الله حسب المرام خواهد شد؛ و دیگر در امرنامه مذکوره نوشته شده که عشایر و تبعۀ ایران را قبول و اسکان شوند. فقط اگر تفنگ مارتینی و قپاغلی دولت عثمانی در دست عشایر ایران شده باشد، ستانیده و باز یافت گردد. دیگر سلامت باشند. فی دوم شهر محرم ۱۲۹۸.

حاجی مصطفی افندی - شب ۱۹ [محرم]

از ارومی به توسط معتمد الملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: در عریضۀ تلگرافی آخری خود جسارت و عرض نمودم که وضع ارومیه و حالت آنجا را با وقوعات اتفاقیه در آن ولایت و حالت حکومت و اهالی را در یکی از عرایض خود انحصاراً به همین فقرات عرضه خواهد داشت؛ لهذا جسارت می‌ورزم که اولاً در جمیع ممالک محروسۀ ایران مثل ارومیه ولایتی از حیثیت خاک و آب و هوا و چمن و کوه‌های نافع یافت نمی‌شود. از ابتدای خاک ارومیه که اردوی همایونی داخل شد و به محال موسوم به دول معروف است، تا خود شهر که نه فرسخ است، از بابت کثرت دهات و باغات که اتصال به یکدیگر دارد، مثل این است که این نه فرسخ یک پارچه باغ می‌باشد و از هر گونه نهرهای بزرگ که هر یک دارای ده دوازده سنگ آب جاری می‌باشد. حالا که عین شدت زمستان و سرما است، این طور خوش منظر می‌باشد، در بهار و وقت سبزی و طراوت عدیل نخواهد داشت. می‌گویند از این سمت هم که اتصال به سلماس دارد و هفت فرسخ است، باز همین قسم دهات فراوان و باغات متصل به یکدیگر است. ارومیه عبارت از محال و قریه و دهات

می‌باشد. خود شهر ارومیه را تا الآن که به این عریضه جسارت می‌ورزم ندیده‌ام؛ لکن می‌گویند شهر خوب و خانه‌های عالی و بازار و کاروانسراهای معتبر دارد. قریب هشت هزار خانوار می‌باشند. قلعه از سابق داشته است که حالا مخروبه است و در این واقعه اگر او قدری دست‌کاری و تعمیرات جزئی فوری نموده‌اند، لیکن این‌ها به کار وقت لازم نخواهد آمد و باید حتماً دولت قلعه ارومیه را محکم و مضبوطه درست نماید. سپرده‌ام یک برآوردی به جهت مخارج قلعه نمایند. گویا آن قدرها نشود و مخارج زیاد نداشته باشد. سابقاً خندقی هم داشته است که متدرجاً جمیع خندق را درخت بید کاشته بودند که مثل جنگل شده است و در این مقدمه احتیاطاً درخت‌ها را بریده‌اند. اما به طور لزوم شهر ارومیه و موقعی که دارد محتاج به قلعه و خندق می‌باشد. در اوّل بهار عبدالقادر پسر شیخ به ارومیه آمده و با اقبال‌الدوله ملاقات و خیلی خصوصیت کرده و به روایت اقبال‌الدوله تجدید تبعیت نموده است و تعهدات می‌کرده است که جمیع طوایف اکراد عثمانی را تبعه ایران نماید و همین امسال خیال مخالفت با دولت عثمانی داشته است. خلاصه، بنا به روایت اقبال‌الدوله همان تنها ریاست مرکور و بناب روایت سایرین خالی از مخالفت با مشارالیه نیستند. می‌گویند ریاست صومای برادوست ترکور و مرکور و اشنویه و لاهیجان را به عبدالقادر داده، روانه می‌سازند و به فاصله قلیل حکایت حمزه آقا در ساوجبلاغ واقع می‌شود و حمزه آقا از راه مرکور نزد شیخ عبیدالله رفته او و ابراهیم خان زرزا را شیخ منحرف نموده، همان تهیه‌ای که به جهت خاک عثمانی دیده بوده است، به خیال ایران صرف می‌نماید و شیخ قادر به مرکور آمده، با نوشتجات مردم و رؤسای اکراد را دعوت می‌نماید. این خبر بعد از مدتی به گوش اقبال‌الدوله می‌خورد. شرحی به شیخ قادر نوشته، جهت این خیالات را استفسار می‌نماید. مشارالیه در جواب انگار صرف و استبعاد از چنین خیالات کرده بود، اقبال‌الدوله به همین جواب مطمئن شده، آرام گرفته است و شیخ قادر متصل در کار جمع‌آوری قشون بوده است و آدمی هم که اقبال‌الدوله به جهت اخذ مالیات نزد شیخ قادر فرستاده بوده است، او را هم در مرکور گرفته، حبس نموده و اقبال‌الدوله چنین می‌دانسته است که آدم او تنخواه جمع‌آوری

می‌کند. تا این که یک دفعه خبر به اقبال الدوله می‌رسد که شیخ قادر با دوازده هزار سوار و پیاده به طرف ساوجبلاغ رفت و شیخ صدیق با شش هزار جمعیت به سر ارومیه می‌آید. آن وقت اقبال الدوله درصدد تهیه و تدارک و خودسازی برآمده، از تبریز استمداد می‌طلبد و اسباب می‌خواهد. در این بین خبر وصول شیخ صدیق به سه فرسخی می‌رسد. اقبال الدوله دو فوج افشار و قدری سوار و چند عرّاده توپ و قیز به جهت مدافعه می‌رود و دو روز هم جنگ می‌نمایند. جمعیت آن‌ها زیادتر بوده، یک عرّاده توپ و یک قیز هم از این‌ها در میان رودخانه و گل می‌ماند. در این بین از شهر خبر می‌آورند که خود شیخ عبیدالله با جمعیت گزاف وارد شهر می‌شود. اقبال الدوله با عجله تمام وارد شهر می‌گردد و شیخ هم در نیم فرسخی شهر با عجله می‌آمده است که وارد شود. بالاخره علما و اعیان چنین صلاح دیده‌اند که چند نفری نزد شیخ فرستاده، یک شب از او مهلت بخواهند. چهار نفر معین کرده نزد شیخ می‌فرستند که امشب را صبر نماید تا ما فیما بین خودمان قراری گذارده، بعد شهر را تسلیم نماییم. این چهار نفر در نیم فرسخی شهر به شیخ می‌رسند و مطلب خود را اظهار می‌دارند. شیخ می‌خواسته است قبول نماید. چند نفر اطرافی به صدا آمده‌اند که این‌ها دروغ می‌گویند و می‌خواهند تو را فریب بدهند، مهلت قبول نکن و یکسر داخل شهر بشو. شیخ ساعت خود را بیرون آورده، چهار ساعت ربع کم به غروب مانده بوده است. می‌گوید: دو ساعت ربع کم به اهل شهر مهلت می‌دهم. اگر اقبال الدوله و افواج را از شهر خارج نمودید، من با شهر کار ندارم و با اقبال الدوله می‌جنگم و آلا وارد شهر شده، قتل عام می‌نمایم. این‌ها مراجعت نموده، یک نفر هم از آدم‌های خود او با خودشان می‌آورند که جواب ببرد. بعد از ورود به شهر اقبال الدوله نوشته می‌نویسد و مهر می‌نماید که من فردا صبح با افواجم از شهر خارج شده، در خارج محاربه می‌نمایم. این جواب که به شیخ می‌رسد قناعت نکرده، رو به شهر می‌آید. نزدیک به دروازه که می‌شود از شهر شلیک نموده، خیلی از اکراد تلف می‌شوند. باز حمله می‌آورند. باز خیلی از آن‌ها به ضرب گلوله می‌افتند. چندین مرتبه این قسم می‌شود، تا آفتاب غروب نموده، اکراد مراجعت کرده، در باغات و اطراف شهر

منزل می‌نمایند و خود شیخ در باغ دلگشای اقبال‌الدوله که خیلی به شهر نزدیک بلکه متصل است، منزل می‌نماید؛ ولیکن از انصاف نمی‌توان گذشت که از آن شب به بعد علما و اعیان و اشراف و خود اقبال‌الدوله و اجزای حکومت و اهالی از کسبه و رعیت و غیره به قدری همت نموده ایستادگی کرده‌اند که مافوقی بر او متصور نیست و تا سه روز وحشت و اضطراب داشته‌اند و پس از او به جرأت و غیرت آمده، به هیچ وجه اضطرابی نداشته و در کمال خوبی مشغول مدافعه بوده‌اند و فوج دهم خوبی جمعی شیخعلی خان سرتیپ و خود مشارالیه در این ایام محاصره و قبل از محاصره به قدری خوب خدمت کرده‌اند و به قدری مردم را راضی نگاه داشته‌اند که هیچ کس از اهالی ارومیه از علما و اعیان و اهالی را ندیدم که از خود شیخعلی خان و فوج او اظهار تشکر و امتنان نداشته باشند؛ و این ایام محاصره چهارده روز طول کشیده، ولیکن سه روز در مخاطره و مردم در اضطراب بوده‌اند. باقی را مطمئن گردیده و به جزأت می‌زده‌اند. باغ دلگشای اقبال‌الدوله که سابقاً شنیده بودم به ضرب گلوله خراب و منهدم شده است، چنین نبوده است. خرابی باغ مزبور چه از شهر با گلوله تفنگ و چه در و پنجره او که اکراد شکسته‌اند، چهارصد تومان نمی‌شود. عموماً جسارت و بی‌رحمی که در سمت میاندوآب و محالات مراغه نموده‌اند، دخلی به این سمت ارومیه ندارد. در این سمت ملاحظه‌شان بیشتر بوده است. اگرچه تا به حال صورت دهات مخروبه و محروقه را که خواسته‌ام هنوز به غلام خانه‌زاد نداده‌اند ولیکن محققاً آنچه سابق می‌شنیدیم خالی از اغراق زیاد نبوده است.

کشیش بزرگ کاتولیک‌ها که کلوزل باشد، خیلی درست و با معقولیت رفتار نموده‌اند. خودشان شب‌ها تفنگ در دوش و در سنگرها با اهالی مشغول مدافعه و تیراندازی بوده‌اند. شیخ کاغذی به مسیو کلوزل نوشته بوده است که شما از ارومیه خارج شوید. می‌ترسم در عین دخول قشون من به ارومیه به شخص شما و اتباع شما آسیب و صدمه برسد. کلوزل در جواب نوشته است: سی سال است که من در این ولایت بوده، با این مردم به سر برده‌ام. خون من از خون اینها رنگین‌تر نیست، هر چه به سر آنها آمد به سر من هم بیاید. به همین قسم تا آخر باقی ماند، ولیکن ینگی‌دنیایی‌ها از شهر خارج

و در قلعه‌ای که ساخته‌اند و در مکانی که در سیاه‌داغی داشته‌اند، آنجا رفته بودند. تیمور پاشا چهار روز بعد از آن که محاصرهٔ ارومیه برداشته شده بوده است وارد شهر ارومی شده است. اهالی ارومیه از اعلی و ادنی، از علما تا کسبه و رعیت، جمیعاً از اردوی تیمور پاشا شکایت دارند و اظهار می‌نمایند که هرگز زحمت و اذیت و خسارت و قتل و غارت که از تیمور پاشا دیدیم، از شیخ و اکراد ندیده‌ایم. در کمال بی‌طرفی حقیقت امر را به جهت استحضار خاطر مبارک عرضه می‌دارم. هر قدر ممکن بوده است، اذیت و بی‌نظمی از بابت عادت و فطرت جبلی و از بابت نثار سابقه که با اقبال‌الدوله و طایفهٔ افشار داشته است به عمل آورده، لکن اگر گفته شود که تیمور پاشاخان در دفع شیخ شرکت و حصه ندارد، بی‌رحمی و بی‌انصافی نموده است، هم وحشیگری نموده، هم خدمت کرده است؛ لکن از شخص خلیفه کلوزل شنیدم می‌گفت: روزی که تیمور پاشاخان در جهودداغی که نزدیک به شهر است با شیخ دعوا می‌کرد من در بالای بام خانه خود ایستاده با دوربین ملاحظه می‌کردم و از بابت تأسف دست خود را گاز می‌گرفتم که تیمور پاشاخان در کمال سهولت می‌توانست شیخ را دستگیر نماید و راه فرار از برای او کلیتاً مسدود بود و عمداً او را با چهل سوارش راه فرار دادند، العهده علی‌الراوی. در هر حال غلام خانه‌زاد اعتقاد ندارم که اینها کلیتاً مایوس شوند. شاید باز در آتیه به کار خدمتی بیایند.

آنچه عرض شد محض از برای استحضار خاطر خطیر انور از امورات کما هو الواقع می‌باشد. اما اقبال‌الدوله مبتلا است به ناخوشی ضیق نفس و قدرت چهار قدم حرکت پیاده ندارد و خیلی ضعیف و علیل شده است. نوکرها و اطرافی‌ها که دارد بر او مسلط می‌باشند و چندان اعتنایی به اقوال و احکام او ندارند. طایفهٔ بیگلربیگی‌ها و سایر افشاریه که سابقاً همیشه از حکومت اینها شاکی و متأذی بودند، حالا و این دفعه چندان شکایت نداشته، بلکه اظهار رضامندی هم می‌نمایند. تفصیل وقایعات در ارومیه و حالت حالیهٔ این مملکت از حاکم و محکوم این است که بدون ذره‌ای خلاف به عرض آستان ملایک پاسبان همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- رسانیدم. بعد از آن که این عریضه از لحاظ مبارک ملوکانه -روحنا فداه- گذشت، به هر چه امر قدر قدرت در باب آتیهٔ امور ارومیه

شرف صدور یابد مجری و معمول خواهد گردید. معروضه شانزدهم شهر محرم ۱۲۹۸.
امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۱۹ [محرم]

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! معروضات شما مورخه ۱۶ محرم صبح نوزدهم ملحوظ افتاد. مندرجات آن تالی فقراتی بود که پیشتر عرض کرده بودید و جواب همان‌ها است که در ضمن احکام این چند روز مندرج بود و البته همه رسیده، مطلع شده‌اید. فقط چیزی که در این تلگراف توضیح کرده بودید و مایه مسرت خاطر ما شد، ارزانی و فراوانی آذوقه در ارومیه است؛ و چنان‌که نوشته‌اید یقین است که بعد از رخصت افواج و تفرقه قشون به وفور ارزاق و ارزانی ولایت می‌افزاید.

خود شما هم تا بیست و پنجم این ماه به سمت خوی بروید، به هر ملاحظه خوب است، و بعد از رفتن شما به خوی بدیهی است که بیشتر سبب توسعه ارزاق آنجا می‌شود. سواد رقعۀ مختصر شما هم که به سامح پاشا نوشته بودید و تلگراف شده بود، ملاحظه کردیم، خوب و درست نوشته‌اید. امید ما این است که نتیجه گفتگوهای شما و اقداماتی که اینجا و اسلامبول می‌شود به زودی موافق منظورات ما حاصل شود. از نوشتجاتی که تازه به دست آورده‌اید و از جمله یک کاغذ قایم مقام رواندوز به محمد آقای مامش است، اشعار کرده بودید حالت و رویۀ عثمانی‌ها آشکار است و شما با اطلاعات سابقه وضع و سبک آن‌ها را خوب می‌دانید. طبعاً به امرار وقت و تعطیل امر و تکثیر مشکلات و مشغله خاطر همسایه مایلند و بالفرض که اینطور هم نباشد، تکلیف دولت این است که کار خود را در داخله و سرحد خود استحکام بدهد و بی‌حاجت معاونت غیرسالم بنشینند. آن‌که حالا به ما واجب است همین انتظام و استحکام کارهای خودمان است، چنان‌که دیروز و پریروز در ضمن احکام خودمان تأکید کردیم، لوازم پانزده فوج را از ملبوس و چادر باید زود و خوب در خود آذربایجان تهیه کنید و

دقیقه‌ای وقت خود را در این زمستان که فرصت کار است، به هدر ندهید. برای چادر اگر ممکن و مناسب تمام شود، می‌توانید در ارومی و خوی هم فرمایش بدهید که زودتر و خوبتر انجام بگیرد.

این که افواج ساخلو ارومی را به ملاحظه سرما و برف به کاروانسراهای شهر جا داده‌اید، بسیار لازم بوده است. راحت قشون را از هر جهت باید منظور داشت. یک فقره در ضمن احکام سابقه فراموش شده، حالا به شما یادآوری می‌کنیم این افواج مرخص، همه لباس و چادر نو گرفتند و ایام سفرشان آن قدر طول نکشید. همان چادر و لباس را یقین قدغن کرده‌اید طوری حفظ کنند که به کار آینده بیاید. قرارداد خود را در این باب به عرض برسانید. نه این است که چادر و ملبوس سابق افواج را بخواهید از تدارک پانزده فوج فرمایشی محسوب بدارید. تهیه پانزده فوج دخلی به این فقرات ندارد. همین قدر که چادر موجود و از ملبوس هر چه باقی است، در میانه تلف نشود.

یکی هم در امر قطور لازم می‌دانیم در این موقع که شما خود به سمت خوی می‌روید تأکید کنیم که در این قضیه اگراد تقریباً امر قطور متروک شد و حال آن که اهمیت موقع مزبور حالا قابل خیلی ملاحظه و نقطه قطور محل ملاحظات استراتژیک است و بایستی کار آنجا به نظر دقت مخصوص ملحوظ شود. سابقاً صورت تلگرام عبدالرحیم خان حاکم آنجا را به شما تلگراف کردیم که تحقیقات لازمه بکنید. هنوز جوابی عرض نکرده‌اید. در خوی نزدیک نزدیک هستید، باید به دقت رسیدگی نمایید، اگر عبدالرحیم خان خوب است، اسباب کار او را به قاعده ترتیب دهید، اگر مستوجب تغییر است، آدم کافی خوب معین کنید. اداره آنجا باید خیلی درست و خیلی منظم و خیلی دلفریب باشد و از هر جهت رعایت موجبات موقع مزبور بشود. عارف افندی نام که پیش‌تر برای اطلاعات حاکم قطور معین کرده بودید، چه کرد؟ نتیجه چه شد؟ معلومات خودتان را به عرض برسانید. در کار قطور هم به زودی صوابدید شما معروض خواهد افتاد عارف افندی حالا در طهران است. مقصود تحصیل اطلاعات صحیحه شماست.

از ارومی به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای اقدس همایون شاهنشاه جم جمه - روحنا فداه:

با کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: بعد از افواج مرخص الآن در ارومیه پنج فوج عراقی و هفتصد سوار و توپخانه در اینجا در زیر اسلحه موجود است و در هر ماه تحقیقاً ده هزار تومان جیره می‌خواهند. نزد حاجی ابوالفتح خان دیناری تنخواه نیست. دو فقره هر دفعه ده هزار تومان که به او تحویل شده تمام شده. این غلام خانه‌زاد هم از بابت تنخواهی که به حاجی علیقلی خان تحویل شده، چهار هزار تومان به حاجی ابوالفتح خان داده‌ام. مبلغ پنج هزار تومان هم از خود کارگشایی نموده، به حاجی ابوالفتح خان داده‌ام به جیره نوکر داده است و الان پول ندارد و از غرّه محرم تا به حال هم دیناری به نوکر جیره داده نشده است و طلب دارند؛ و در ارومیه و محالات هم اقبال‌الدوله می‌گوید از مالیات و جنس و نقد چیزی باقی نمانده. آنچه در این مدت قبل از این حادثه دریافت شده است، محل معین دارد. باقی هم محالات و دهات محروقه و خراب است که لم‌یصل است. در هر صورت نوکر جیره نقد روز به روز می‌خواهد و سوارش گاه و جو لازم دارد. موقوف به امر قَدَر قدرت همایون - روحنا فداه - است. مبلغی از بابت وجه نظام و مقرری حضرت ولیعهد باقی مانده و بلامحل است که از بابت مرکور و اشنویه و صومای برادوست و دشت و این محلات باقی مانده و مالیاتش را نگرفته‌اند. هر قدر زودتر مقرر شود به حاجی ابوالفتح خان تنخواه برسانند، بهتر است که خدا نخواست از بابت بی‌پولی صدمه به نوکر نرسد. معروضه ۲۰ محرم. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - شب ۲۳ [محرم]

از ارومی به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای همایون شاهنشاه - روحنا فداه:

با کمال ضراعت و خاکساری عرضه می‌دارد: شهر ارومیه چون قلعه و حصاری که

دارد مخروبه و آن استحکام ندارد، مخصوصاً غلام خانه‌زاد به واگنر دستورالعمل داده است که یک استحکام و قاعده در ارومی به طرز فرنگستان بسازد و عملۀ او را قرار داده، اهل شهر مجاناً بدهند. فوج طرز اتریشی را هم که اجازهٔ مراجعت مرحمت فرموده‌اند، به آن‌ها اخبار می‌شود که در هر دسته ده تفنگ احتیاطاً نگاه داشته تتمۀ تفنگ‌ها و فشنگ‌ها را تحویل واگنر داده، در موقع عازم شوند. جای بسیار خوبی هم معین نموده‌ام که قفسه بسازند و تفنگ‌ها را به ترتیب آنجا بگذارند. فردا هم جمیع اهل شهر را از علما و اعیان و اشراف و اهالی از شیعه و سنی و کُرد و غیره را اخبار نموده‌ام که در خارج شهر چند تیر توپ از توپ‌های اتریشی انداخته شود که این مردم هنر اسلحهٔ دولت را ببینند و سایرین هم بشنوند موجب منافع کلیه است. معروضهٔ ۲۰ محرم. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - شب ۲۳ [محرم]

از ارومی به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای همایون شاهنشاه ظلّ الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: بحمدالله در عصر روز هیجدهم شهر محرم به زیارت دست‌خط‌های مبارک همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - که در جواب معروضات تلگرافی خانه‌زاد مورخهٔ دویم و پنجم محرم از ساوجبلاغ و هفتم محرم از عرض راه و دوازدهم محرم از ارومی شرف صدور یافته بود، مشرف و مفتخر و مباهی گردیدم. خداوند جان و مال این غلام خانه‌زاد را به تصدق مرحمت‌ها و قدردانی‌های همایونی - روحنا فداه - نماید که از برای خدمت قلیل این همه مرحمت و التفات کثیر می‌فرمایند. عجالتاً غلام خانه‌زاد خود را قابل و لایق این همه مراجع شاهانه نمی‌داند. مگر اینکه در آتیه خداوند توفیق خدمت عنایت فرماید و از شرمندگی‌های متوالیهٔ متکثره در خاک پای انور بتوانم بیرون بیایم. امور این صفحات به قسمی که در عرایض تلگرافی معروض افتاده و آنچه تعلق به خانه‌زاد داشته است، جمیعاً موافق شأن و شوکت دولت و صلاح رعیت و مملکت تمام شده، دشمن بحمدالله کلیتاً مفقود و مقهور خواهد

شد. مقصر و مخالف به قدری که دسترس بود تنبیه شدند. عظمت و قدرت دولت در انظار داخله و خارجه به اعلا درجه بود و به ثبوت رسید. رعیت گُرد از گُرد و غیر گُرد بعد از آنکه مظهر عفو و اغماض همایونی شدند، همه با کمال امنیت به مسکن خود معاودت نمودند و می‌نمایند. ترتیبات درست و صحیح به جهت آتیه در ولایت سرحدیه داده شده است که اگر مواظبت تمام به آن‌ها شود، هیچ عیب و نقصی حاصل نخواهد شد. معروضه ۲۰ محرم از ارومیه. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین - شب ۲۳ [محرم]

از ارومی به توسط معتمدالملک

به خاک‌پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: این عریضه تلگرافی چهارم است که بعد از ورود به ارومیه به عرض آستان مبارک همایون - روحنا فداه - می‌رسانم. هنوز به زیارت اوامر مطاعه ملوکانه - روحنا فداه - مشرف و مباهی نگردیده‌ام. عرایض تلگرافی که از غره محرم تا به حال چه از ساوجبلاغ و چه از عرض راه و چه پس از ورود به ارومیه کلتیاً بلاجواب مانده است و یقین دارم که اوامر شاهانه در جواب عرایض عبیدانه این غلام بدون دقیقه‌ای تأخیر شرف صدور یافته است، لکن از بابت تغییر مکان و حالت حرکت تا به حال به زیارت آن‌ها مشرف نشده‌ام، امیدوارم که در همین دو روز متوالیاً و متواتراً از زیارت جواب عرایض تلگرافی خودم و احکام جهان‌مطاع شاهنشاهی - روحنا فداه - افتخار و مباهات کامل حاصل نمایم. الحمدلله از تصدق خاک‌پای انور امورات این صفحات و اردو در کمال انتظام است. قاضی جماعت اهل سنت را آورده اطمینان از مراحم و عفو همایونی - روحنا فداه - دادم و از روز ورود فدوی خان‌زاد تا امروز خیلی جمعیت به شهر و دهات مراجعت نموده و همه روزه می‌آیند. از اکراد اثر و خبری نیست. برف به طوری گرفته است که پرنده نمی‌تواند پرواز نماید. چون در بیرون سرما به قدری شدت داشت که احتمال تلف به جهت قشون بود، لهذا بقیه قشون را هر قسم بود، در شهر و در کاروانسراها از افواج و سواره و توپچی جابه‌جا نمودم و دیروز بعد از

آن که جمیع قشون در زیر سقف متمکن شدند و جای تشویش باقی نماند، خود غلام خانه‌زاد هم به شهر آمده، منزل گرفتیم. ارومیه شهری است بالنسبه به سایر ولایات ایران آباد و معمور و می‌توان عنوان سواد اعظم به او داد. خانه‌های بسیار عالی و بناهای خوب دارد و به قدر قلعه سابق شهر طهران وسیع است؛ لیکن چنان که سابقاً جسارت ورزیده عرضه داشته‌ام قلعه و خندق سابق او منهدم و ایجاد قلعه و خندق جدید از برای این شهر و موقعی که دارد از جمله لوازم و واجبات است. از میرزا رضاخان هنوز خبری نیست. یعنی چهار روز دیگر باید وارد وان بشود، تا چه وقت جواب و چه قسم جواب بدهند. این شاءالله امیدوارم که امورات ارومیه را از بابت ساخلو و مالیات و غیره همه را صورت انجام داده، چنان چه عرض شده است در بیست و پنجم محرم به طرف خوی عزیمت نموده و در آنجا منتظر جواب سامح پاشا بوده و دنباله مخابرات را به هر قسم که مقتضی است، از دست نداده، تا کار را این شاءالله به جایی برسانم. حسام الملک را با دو فوج همدان چند روز دیگر به خوی خواهم فرستاد که در سر بازخانه آنجا متوقف باشند تا خانه‌زاد وارد شود. چون از خوی نوشته بودند که از بابت نبودن ساخلو شهر و اطراف در حالت طبیعی و منظم نیست امورات ساوجبلاغ خیلی خوب است. همه مردم اطمینان حاصل نموده جمع شده‌اند و مشغول تعمیر دهات و زراعت می‌باشند. وزیر فواید هم مالیات حواله می‌کرده است. طرق و شوارع امن و آسوده بوده است. همین قدر مختصراً عرضه می‌دارم که خاطر خطیر انور کلیتاً از این طرف‌ها مطمئن و آسوده باشد. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع. معروضه ۱۸ شهر محرم ۱۲۹۸، از ارومیه.

غلام خانه‌زاد: حسین - شب ۲۳ [محرم]

از ارومی به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: دو نفر از اشخاصی که به جاسوسی فرستاده بودم مراجعت نموده‌اند، از روایت اکراد می‌گویند که شیخ عبیدالله این اوقات شیخ سعید نام خلیفه خود را نزد سامح پاشا مشیر اردوی چهارم فرستاده و از او

اطمینان حاصل کرده، به جمیع رؤسای طوایف کاغذ می‌نوشته است که از برای بهار حاضر باشید و نیز مذکور بوده است که شیخ عبیدالله آدمی میان ترکمان‌های استرآباد و مکه و آدم دیگر نزد افغان‌ها فرستاده و آن‌ها را ترغیب و تحریص به اضلال و جهاد می‌کرده است و از جمله روایت این بوده است که از برای شیخ از اسلامبول نشان مرصع می‌آورده‌اند. این‌هایی که عرض شد روایت گردی است، اکثرش دروغ و اگر جزئی هم راست باشد، اغراق زیاد دارد؛ لیکن چیزی که از برای ما امروز خیلی لازم است باید بدانیم دولت عثمانی با ما متفق است یا مخالف، بی‌طرف است یا محرک، خیالات این شیخ را مضر دولت خود می‌داند یا نافع؟ به وعده‌های سابقه خود وفا خواهند کرد یا طفره می‌زنند؟ که ما طرح آتیه خودمان را از حالا از روی بصیرت بتوانیم حاضر نماییم. از جمله حق صریحی که بالفعل دولت علیّه ایران دارد این است که این شخص مفسد را که امسال این همه خسارت به دولت و رعیت ایران رسانید و الآن در خاک عثمانی به جهت خود در کمال راحت نشسته و در تهیه فتنه مجدد می‌باشد، به شهادت و اطلاع دولتین روس و انگلیس او را به دولت عثمانی بسپارد که اقلأً از جانب دولت مشارالیه دور از سرحد تحت‌الحفظ باشد که نتواند حرکتی نماید و اسباب آشوب مجددی بشود. در صورت حرکت و فتنه‌جویی مجدد مثل این می‌نماید که دولت عثمانی خودش اعلان حرب نموده باشد. دیشب از وزیر فواید خیر رسید که می‌گویند عساکر عثمانی حمزه آقا را تعقیب نموده‌اند و او هم آمده وارد سردشت شده است. من هم جمعیتی از قشون و اهل ساوجبلاغ و مکرری برداشته، روز هیجدهم محرم حرکت به طرف سردشت نمودم که إن شاء الله حمزه آقا را دستگیر نمایم و احتیاطاً دو بیست سوار هم از اینجا کمک خواسته بود، فوراً امروز صبح نهصد و پنجاه تومان جیره یک ماهه به دو بیست سوار داده، نزد مشارالیه فرستادم؛ ولیکن هرگز گمان نمی‌کنم که عساکر عثمانی حمزه آقا را تعقیب کرده باشند. خود او از بابت خیانات سابقه که در خاک عثمانی دارد جرأت و جسارت این‌که ظاهراً نزد کارگزاران عثمانی برود ندارد. یقین به رضای اهل سردشت خودی به آنجا انداخته است و رفتن خود وزیر فواید را هم بشخصه نپسندیدم. شاید خدای نکرده در میان این برف و سرما وهنی به مشارالیه برسد. خلاصه، حالا که رفته

است امیدوارم این شاءالله خبر خوب به زودی از مشارالیه رسیده عرض نمایم. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع. بیستم شهر محرم ۹۸ از ارومیه.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۲۳ [محرم]

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! معروضات تلگرافی شما که از هیجدهم محرم الی بیستم تاریخ داشت، یک دفعه و با هم رسید. از حالات شما و اقدامات مفیده که به همه قسم کرده‌اید مستحضر و مسرور شدیم. امیدواریم که نتیجه اهتمات شما همه خوب و موافق منظورات ما باشد. فرستادن حسام الملک و افواج همدانی به خوی مناسب بود. خود شما هم که عن‌قرب به خوی می‌روید باید قرار درستی در انتظامات آتیه آنجا بدهید. خاصه عمل شکاک و رفع بعضی ناامنی‌ها که باید به طور لازم در تحت قرار و قاعده درستی بیاید. در باب قلعه ارومی و خندق آنجا به طوری که صلاح دیده‌اید صحیح است و کاپیتان واگنر طرح و دستورالعمل یک قلعه نظامی خواهد داد که شایسته موقع آنجا باشد. عمله را اهالی ارومیه می‌دهند. سایر مصارف قلعه را هم معین کنید. از بابت سیورسات و مصارف قشون هم ده هزار تومان حاضر است. از خوی یا تبریز برات بگیرید، اینجا نقد داده شود. سیورسات افواج ساخلو و متوقف ارومی را البته طوری قرار داده‌اید که محل تشویش نباشد.

شرحی که از روی اطلاعات جاسوس‌ها و موافق روایات اکراد نوشته و در ذیل آن حق دولت را در رفع و ردّ فساد سرحد به مساعدت دولتین واسطه اشعار نموده بودید، متضمن نکته‌های خوب و صحیح بود و مطابق همان تلگرام شما به جناب وزیر امور خارجه مقرر شد به معین‌الملک تلگرام به رمز بفرستد و او را ملتفت این نکات بکند.

در فقره سردشت و آمدن حمزه آقا به آن سمت و رفتن وزیر فواید این شاءالله اقدامی که شده است، به خیریت مقرون بوده و نتیجه خوب به دست می‌آید. باید طوری قرار بدهید که پی در پی از ساوجبلاغ باخبر باشید و هر خبری که رسیده باشد زود برسانید.

از جواسیس آن سمت هم خبرهایی که تحصیل می‌شود، آنچه را مقرون به صحت و حقیقت دانستید، اطلاع بدهید.

یک فقره از احکام سابقه ما را که در همین مطلب بود، هنوز جواب نگفته‌اید و به این دلیل باید هنوز اقدام نکرده باشید. پیش‌تر گفتیم که مأموری به سمت قونسولگری به وان برود و آدم باهوش و زیرکی باشد و مخصوصاً از حالات و اوضاع حقیقی و خیالات باطنی آن‌ها اطلاعات درست بدهد. میرزا رضا خان که رفته است، مأمور دایمی نیست. یک نفر آدم به عنوان مأموریت دایم لازم است. این فقره را زودتر اقدام کنید.

به مرخصی فوج اتریشی البته اقدام کرده‌اید. بعضی مطالب لازم‌الجواب که در باب ملبوس و قورخانه و امر لاهیجان غیره و غیره در ضمن احکام سابقه مندرج بود، از آن فقرات هم در معروضات آتیه خود اشعار خواهید نمود.

شب ۲۵ [محرم]

از ارومی به توسط معتمدالملک

به خاک‌پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: این روزها شیخ عبیدالله کاغذی به حکیم کشیشان یمگی‌دنیایی که در ارومیه هستند نوشته است و آن‌ها هم کاغذهای مزبوره را نزد من آوردند که سواد هر دو را در ضمن همین عریضه عبودیت فریضه تلگرافی به تلگرافخانه خوی فرستادم که عیناً به خاک‌پای انور تلگراف شود. بعد از آن که از ملاحظه همایونی گذشت به شهود خاک‌پای مبارک خواهد رسید که از کشیش‌های مزبوره شهادت‌نامه خواسته است که قشون شیخ به ملت مسیحی آزار و اذیت نرسانیده، از او و از قشون او راضی می‌باشند و در نوشته دیگر می‌نویسد: مال فلان مسیحی را که اکراد برده بودند همه را گرفته‌ام و در منزل من حاضر است بفرستید دریافت نمایند. از این شهادت‌نامه خواستن مشارالیه می‌توان انستنباط نمود که یا از برای مجلس کومسیونی که دولت عثمانی تشکیل نموده بود می‌خواهد سندی از برای خود حاصل

نماید و یا آن که می‌خواهد به اسلامبول آدمی فرستاده و در حسن سلوک خود با ملت مسیحی در نزد سفرای خارجه سند و دلیلی ابراز نماید. از کشیشهای ینگه‌دنیایی پرسیدم که شما چنین سندی به آن‌ها دادید یا خیر؟ گفتند که خیر نداده‌ایم و نخواهیم داد؛ زیرا که در اطراف ارومی و در میان‌دوآب خیلی از ملت مسیحی را کشته و نهب نموده‌اند. فدوی گفتم: امسال پنجاه سال است شماها به این ولایت راه پیدا کرده و در سایه دولت آسوده و محترم بوده‌اید. حالا از شماها اگر قلماً و قدماً حرکتی برخلاف صلاح و نفع و پولتیک دولت به وقوع برسد و معلوم شود، آن وقت خودتان به دولت حق داده‌اید که عذر شماها را از ارومیه بخواهد و زحمت پنجاه ساله خودتان را ضایع خواهید نمود. تصور نکنید که دولت ایران درجه حقوق خودش را در امور مملکت و درباره شماها نمی‌داند. ملاحظه می‌کنید که در این روزها دولت فرانسه چند هزار کشیش از مملکت خود جبراً و قهراً به دستگیری پلیس بیرون کرده و چقدر کلیساها مسدود و از مراوده جمعیت ممنوع داشت. جمیع این حقوق از برای دولت ایران هم باقی و برقرار است. همگی اعتراف نموده و گفتند: اگر از ماها حرکتی برخلاف صلاح و پولتیک دولت ناشی شود، شبهه‌ای نیست که خودمان این نوع عقوبت‌ها را به جهت خود تهیه کرده‌ایم؛ لیکن تا امروز نه برخلاف پولتیک دولت حرکت نموده‌ایم و نه خواهیم نمود.

اخباراتی که از جانب شیخ عبیدالله به تواتر می‌رسد همه شفاهی و از روایت اکراد است. در قریه نه‌ری من محال نوچه که خانه و مسکن اوست، توقف دارد و پسرهایش با چند نفر از رؤسای قبایل در نزد او می‌باشد، مثل عبدالله خان زرزا و امثال او خیلی وحشت داشته است که مبادا قشون دولت علیه از مرکور تجاوز نموده به سرخانه او برود. در دهنه‌ها و در بندهای نوچه همه جا سوار به جهت قراولی گذاشته بوده است و با رؤسای عشایر هم در مکاتبه می‌باشد. یک روایت ضعیفی هم هست که یکی از پسرهای شیخ را به عراق عرب نزد مشایخ اعراب فرستاده و استمداد نموده است. این عرایض معروضه جمعاً روایتهای شفاهی است. چیزی که محقق است وحشتی که سابقاً شیخ عبیدالله از اعمال خودش از دولت عثمانی داشت این اوقات کمتر شده است و در نوچه

گرانی و کمی غلّه به اعلا درجه بوده است، بالخاصه نمک که هر من تبریز دو تومان و پنج هزار قیمت داشته است؛ زیرا که نمک آن صفحات همیشه به واسطهٔ اکراد از کنار دریای شاهی برده می‌شد. حالا که کرد جرأت عبور به این اطراف ندارد، لهذا گران و قحط شده است. خلاصه، حالتشان خیلی بدتر از این‌ها است که به ما می‌گویند. اگر جواب سامح پاشا به نوشتهٔ من بنده بی‌مقدار زودتر برسد آن وقت می‌توانم عرض نمود که تکلیف آتیۀ دولت چه خواهد بود. معروضهٔ صبح بیست و دویم شهر محرم ۱۲۹۸. امر الاقدس الاعلیٰ مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۲۵ [محرم]

سواد کاغذ شیخ عبیدالله به حکیم صاحب امریکایی:

جناب حکمت پناه، دوست مهربان، حکیم صاحب ملاحظه فرماید:

جناب حکمت پناه! اولاً سلامتی آن جناب مطلوب است و همیشه در لباس صحت و عافیت کامیاب بوده باشید؛ در ثانی این که خودت می‌دانی داعی چه قدر خاطر ملت انگلیس و سایر ملت مسیحی را می‌خواهم. از هر جهت در استراحت و آسودگی آن‌ها ساعی و جاهد هستم؛ لهذا مقتضی میل و مودت دوستی این است یک قطعه کاغذ رضامندی‌نامه را بنویسند، هم جناب شما مهر فرمایید و هم خلیفهٔ فرنگ مهر نموده که ماها کمال رضامندی از لشکر شیخ داریم و هیچ ضرر از دست لشکر او به ملت مسیحی نرسیده. إن شاء الله شیوهٔ دوستی و اتحاد را به جا آورده، به زودی این کاغذ را برای ما ارسال فرمایند. زیاده سلامتی است.

آئی: عبیدالله - ۲۵ [محرم]

کاغذ دیگر شیخ عبیدالله به حکیم صاحب امریکایی:

جناب حکمت پناه! پس از سلام، این است: در باب اموال قریهٔ چاربخش دو دفعه داعی از لشکریان ستانیدم، تسلیم سیمون نمودم. ندانستم تسلیم جناب شما نموده یا نه؟ و بعضی حلیهٔ زنان هم نزدیک داعی بود عموزادهٔ داعی از او ستانیده بود. این وقت

در نه‌ری حاضر است. کدام کس را می‌فرمایند تسلیم خواهم نمود. زیاده سلامتی است. چون اشیایا وقت نوشتن کاغذ حاضر نبودند، از آن سبب همراه حامل روانه نداشتم. مُهر: اَنی: عبیدالله - ۲۵ [محرم]

از ارومی

به خاک پای جواهر آسای اقدس همایون شاهنشاه ظلّ الله - روحنا فداه:

با کمال عبودیت و ضراعت و خاکساری عرضه می‌دارد: دست‌خط مطاع مبارک تلگرافی که در جواب معروضات ۱۴ خانه‌زاد در روز هیجدهم شرف صدور یافته بود، ظهر روز بیستم بعد از آنکه عرایض خود را تقدیم و ارسال داشته بود، زیارت نمود. از ظهور الطاف و عواطف شاهانه افتخار و مباهات حاصل نمود. جان عالمی تصدق خاک‌پای اقدس همایون - روحنا فداه - باد که در هر موقع و مقام از بذل عنایات حیات تازه عطا می‌فرمایند. وقایع و عرایض که بود در طی معروضات مورخه بیستم راپورت و تقدیم داشت. البته از تلگرافخانه خوی به عرض پیشگاه اقدس رسیده است. اکنون هم که بیست و دویم است و دو فقره اوامری را که استفسار رفته است، در مقام عرض و جسارت برآمده، اولاً در باب نصف فوج خلخال که نگاه داشته است، تفصیل این است اوقاتی که غلام خانه‌زاد در تبریز بود و از هر طرف فوج و سوار به هر ترتیب بود حاضر می‌نمود. فوج خلخال را هم احضار کرد. دو‌یست نفر از آن نزد عمیدالدوله در خلخال باقی ماند، تتمه در اردبیل. این سیصد نفر را خیال داشت در آن ایام به قوری‌چای هشت‌رود بفرستد که در آنجا دهنه قوری چای را حفظ کنند. بعد که این فوج رسید و به هشت‌رود احتیاج نشد، خود غلام که به اردوی ساوجبلاغ روانه شد، این سیصد نفر را قراول خود قرار داده، همراه آورده است و با خود هم خیال دارد تا به تبریز بیاورد.

ثانیاً در خصوص تشکیل اردویی که بعد از نوروز عزم فرمودند، به سلامتی در سمت صابین قلعه ترتیب شود، بسیار بسیار خوب و از افکار صائبة اعلی حضرت اقدس صاحبقرانی - روحنا فداه - است هم تعیین نقطه آن از هر حیثیت خوب است و هم برای

امنیت داخله و خارجه خیلی منافع را متضمن است، هم نوکر در زیر اسلحه تکمیل می‌شود و هم عشایر و طوایف و آن صفحات و حدود از هر حیثیت قرین کمال انتظام خواهد بود.

اما در باب چادر و ملبوس پانزده فوج و قورخانه آنجا که مقرر رفته بود، خاطر مبارک در انتظار وصول عرایض و تحقیقات عیبدانه خان‌زاد خواهد بود. آنچه صورت موجودی قورخانه ارومیه و آذربایجان است، صورت تحقیقی را به عرض عاکفان حضور خواهد رسانید. گویا امروز در ارومیه از قورخانه حملی طهران و آذربایجان و آنچه موجودی قورخانه ارومی است کافی باشد. اما در باب تهیه چادر و ملبوس پانزده فوج که احتیاطاً عرض کرده بود به جهت بهار حاضر شود و مقرر شده است که خیال بسیار خوبی است و خود این غلام در تبریز اسباب آن را حاضر کرده بدهم بدوزند و فرستادن از طهران به تبریز خلاف صرفه است. غلام خان‌زاد که حالا گرفتار مخابره مأمورین عثمانی می‌باشم و نمی‌دانم چه وقت فارغ می‌شوم و بعد از فراغت هم چنان چه سابقاً عرض نموده‌ام به نمک مبارک قسم است بدنم خسته و علیل است و احتیاج به یک راحت و مداوای طولانی دارم و اقلأ شش ماه بدون اشتغال به هیچ کاری و هیچ مسئولیتی باید در خانه خود بنشینم تا یک تصحیح مزاجی نمایم. در سایر دول وزیر دولت در هر سالی چهار پنج ماه از کار خارج می‌شوند و راحت می‌نمایند تا بتوانند باز مصدر کاری شوند. حالا سی و هشت سال است که این غلام بر و بحر دنیا را در راه خدمت دولت گردش می‌نمایم و آسودگی نداشته‌ام. خاصه ده سال است که سنگین‌ترین بارهای دولت در دوش این غلام بوده است. شب و روز بدناً و حواساً مشغول کار بوده‌ام. بالخاصه در هذلسنه صدمات فوق‌الطاقه از هر قسم به این غلام وارد آمد. اگر بعد از این فقرات معروضه تنها استدعای من بنده بی‌مقدار منحصر به این باشد که شش ماه در خانه و سر عیال و زندگانی خود راحتی نمایم، نه من با احدی کاری داشته باشم و نه کسی با من رجوعی داشته باشد، گویا استدعای گزافی نکرده باشم؛ و به همین جهت است که از ارومی ورود به آذربایجان تا به امروز به جز تهیه و تدارک تجهیز قشون و سوق اردو و امنیت عامه به چیز دیگر مداخله نکرده و خود را مشغول نموده‌ام و ابدأً دخیل عمل

مالیات نشده‌ام و نخواهم شد و اگر این انزوای شش ماهه به جهت تصحیح بدن و به جهت انتظام کارهای شخصی خودم که به همه جهت پراکنده است، لازم و به درجهٔ وجوب نبود، والله باز جسارت نمی‌کردم. بعد از شش ماه اگر زنده ماندم باز هر خدمتی که رجوع فرمایند، از کَلّی و جزئی، دور و نزدیک، پرزحمت و کم‌زحمت حاضر خواهم بود که به محض فرمایش سر قدم ساخته اطاعت نمایم؛ لهذا فرمایش تهیهٔ ملبوس و غیره را به خدّام حضرت ولیعهد مقرر خواهند فرمود که فدوی بعد از اتمام مخابرات با مأمورین عثمانی به جز دو روز با اجازهٔ همایونی -روحنا فداه- در تبریز توقف نخواهم کرد. خداوند صادق و عادل را شاهد می‌آورم و به نمک مبارک و حقوق عظیمه‌ای که در ذمّهٔ این بنده خاکسار دارید، قسم می‌خورم که آنچه عرض نموده‌ام، مشوب به هیچ خیال و غرضی نیست و عین حقیقت و لزوم است که در کمال عجز و قصور و خاکساری عرضه داشتم. امر، امر قَدَر قدرت همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- است. معروضهٔ بیست و دویم شهر محرم ۱۲۹۸، از ارومی. امر الاقدس الاعلیٰ مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین - ۲۵ [محرم]

دست خط مبارک، به توسط تلگرافخانهٔ خوی:

جناب سپهسالار اعظم! تلگرام مورخ ۲۵ محرم شما که قبل از حرکت خود از ارومی فرستاده بودید، عصر ۲۶ ملحوظ افتاد. وصول دو فقره احکام تلگرافی ما را اشعار کرده، از تحسینات و رضامندی که اظهار نموده بودیم، عرض انفعال نموده بودید. باز مقامات رضا و مسرتّ خودمان را از خدمات و اهتمامات شما تجدید کرده، شما را اطمینان می‌دهم که خشنودی و رضامندی خاطر ما حقیقی و صمیمی است. نظم ارومیه و تألیف و تأمین رؤسای عشایر برادوست و صومای و دشت بیل و قرار کار و تحصیل اسناد مالیاتی آن‌ها بسیار خوب و محمول به کمال مراقبت شماسست. در امر رؤسای اشنویه و مرکور و غیره نیز که هنوز متواری و در وحشت باقی هستند، اهتمام نموده اطمینان خواهید داد در عبور از سلماس که علی‌خان شکاک را خواسته‌اید و قرار کار او را خواهید داد، بسیار لازم است و البته ترتیبی خواهید کرد که من بعد شکایت سرحداران عثمانی مرتفع و

نواحی خوی و سلماس به کلی امن باشد و اطاعت اوامر و نواهی دولت را به خود فرض بدانند. قرار محکمی در این خصوص لازم است.

توقیف حسام‌الملک و افواج همدان عجلتاً در ارومی و این که اگر ضرورتی داعی شود به ساوجبلاغ امداد کنند، مقرون به ملاحظات صحیح و دوراندیشی کامل است. بعد از رفع این ملاحظه افواج همدانی یا دو فوج قزوین را به خوی خواهید خواست.

اجتماع و ذخیره تمام قورخانه و توپخانه در ارومی به ملاحظاتی که شرح داده بودید، خیال درست و موافق قاعده است و مسلماً اسلحه و قورخانه دولت باید در نقاط سرحدی موجود و به موقع کار و احتیاج نزدیک باشد، نه اینکه تا رسیدن به پای کار مدتی طول بکشد و موقع از دست برود.

در ضمن ترتیبات جدید مقرر داشته‌ایم که در ولایات سرحدی مثل مخزن ذخایر طهران این طور ذخیره‌ها موجود و در جمع امین‌السلطنه باشد و هر چه به مصارف لازمه می‌رسد فرستاده‌های او بدهند و سند بگیرند و در خرج و حساب آن هرگز اختلافی نماند؛ چنان که تحویلدار و گماشته او با احکام و دستورالعمل به آنجا هم خواهد آمد. پس از حصول اطمینان که در بهار این‌شاءالله موقع و سببی برای استعمال اسلحه و قورخانه به هم نمی‌رسد. هر قدر صلاح دیدید در ارومی و بقیه در خوی یا نقطه دیگر نقل و تحویل خواهد شد و متدرجاً این نوع ذخایر دولتی در هر موقع و مورد به حد کمال و به اندازه حاجت آن مکان ترتیب و تکمیل می‌شود، تهیه و پرداخت جیره و سیورسات ساخلوی ارومی بجنسه و این که یک ماهه بعد از بیستم صفر را هم جنس معین کرده‌اید، از آن اهتمامات مستحسن مخصوص به خود شماست و یا حالت نواحی ارومی و مشکلاتی که در کار آذوقه بود، می‌توان این امر را از معجزات شما معدود کرد. مخصوصاً از این جهت کمال رضامندی حاصل کرده، اقدامات شما را بلانهایه تمجید می‌کنم.

در تعدیات و تظلمات ولایتی قراری که داده‌اید خیلی خوب است. البته رفع تعدیات داخلی مقدم بر تطاول خارجی است. مطلع نبودیم که گرنامه‌ی نزد شماست. او را خوب

پیدا کرده‌اید و یقین داریم که به دستورالعمل شما بی‌غرضانه رفع اختلافات و احقاق حقوق خواهد کرد.

از امر سردشت و رفتن وزیر فواید برای گرفتن حمزه آقا عجب است که خبر صحیح نفرستاده‌اند. به فضل خدا امید داریم که خبر خوب برسد. امداد و مساعدت مادی و معنوی شما موجب پیشرفت کار و حصول این مقصود است.

روایات جواسیس شما از حالت شیخ و تبعه او گویا مقرون به صحت باشد و جنات حال مشعر به پریشانی کار و حال اوست. خبرهای اسلامبول هم خوب و مساعد است. این‌شاءالله جواب وان و خبر میرزا رضا خان هم به دلخواه خواهد رسید. اخبار کشیشان ینگ‌دنیایی هم از مأموریت عساکر عثمانی محتمل است بی‌حقیقت نباشد.

در باب مخابره شیخ صدیق و اشعارات او که اشاره کرده بودید، البته می‌دانید که چه موقع باریک و قابل ملاحظه است. مسئله را مسکوت‌عنه بگذارید. این کار حالا زود است و لازم نیست، تا بعد چه شود. خود شما هم به موجب این وعده که عرض کرده‌اید البته بیست و ششم حرکت کرده و در راه خواهید بود. ورود شما را برای سوم صفر به خوی منتظریم و خودمان در این تاریخ در دوشان‌تپه خواهیم بود و لدی‌الورود با تلگراف خبر خواهید فرستاد و از تلگرافخانه دوشان‌تپه یکسره به خوی و با شما حضور را مخابره خواهیم کرد و فرمایشاتی که هست بلا تأخیر تکمیلًا گفتگو می‌شود

۲۷ [محرم]

از خوی به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دو طغرا دست‌خط توقیع مبارک همایون ملوکانه - روحنا فداه - یکی مرقومه نوزدهم محرم در بیست و دوم و دیگری مرقومه بیستم محرم در بیست و چهارم که هر دو جواب معروضات شانزدهم شهر حال خانه‌زاد بود مشرف و مباهی گردیدم و از مراحم مبذوله که محض تفضل و

عنایت بدون هیچ استحقاق درباره این غلام بی‌مقدار همه روزه مرحمت و عنایت می‌شود، بر خجالت و شرمندگی این غلام می‌افزاید و در مقابل به جز دعا به وجود مسعود مبارک و طلب توفیق خدمتی لایق از درگاه الهی کاری از دست بنده ضعیف بر نمی‌آید. الحمدلله از تصدق فرق مبارک امورات ارومیه منظم و درست، رؤسای عشایر ساکنین صومای برادوست ترکور و دشت بیل را اطمینان دادم به شهر آمدند، قرار کار خودشان را دادند، تمسک مالیاتی خود را به حکومت سپردند، خلعت گرفته رفتند و رعایای گرد متفرق شده را جمع نموده به دهات آوردند، مشغول تعمیر خانه‌های محروقه و مخروبه خود می‌باشند. جایی که باقی مانده است مرکور و اشنویه است که رؤسای آن‌ها در نزد شیخ هستند. به آن‌ها هم پیغام فرستاده‌ام که بیایند؛ اگر آمدند بسیار خوب، در جاهای خودشان به وطیره سایرین آمده بنشینند و آلا محل آن‌ها را به دیگری بدهند که مشغول زراعت و رعیتی باشند. علی‌خان شکاک را هم خواسته‌ام در قصبه سلماس حاضر باشد که در عبور او را هم دیده قدری تهدید نمایم و دستورالعمل آتیه او را داده، روانه‌اش سازم. ساخلوی ارومیه را سه فوج همدان و دو فوج قزوین قرار داده‌ام که عجلتاً هر پنج فوج باشند. اگر چنانچه احیاناً و احتیاطاً به جهت وزیر فواید کمکی لازم شد حسام‌الملک با دو فوج و دو عراده توپ و یکصد سوار دیگر به معاونت مشارالیه برود و آلا بعد از چند روز دیگر به خوی بیاید. توپخانه که از طهران آمده است، اعم از اطریشی و غیر اطریشی، با جمیع قورخانه که از طهران آورده‌اند، با توپخانه و قورخانه تبریز همه را عجلتاً در ارومیه جابه‌جا کرده گذارده‌ام و مرکز ارومیه را قرار داده‌ام؛ اگر چنان‌چه خدای نکرده در بهار استعمال آن‌ها به جهت دولت لازم شود در ارومیه حاضر به قدر حاجت خود اینجا نگاه می‌دارند و تتمه را به هر جا که دولت حکم نماید نقل خواهند کرد؛ و اگر چنان‌چه این‌شاءالله استعمال لازم نشد، باز دولت لابداً یک مرکزی در این صفحات از خوی یا ارومیه لازم دارد، به آنجاها خواهند برد. عجلتاً ساخلوی ارومیه مرگب است از پنج فوج و پانصد سوار و توپخانه که در فوق عرض شد. جیره آن‌ها را جنسی از بیستم محرم تا بیستم صفر که یک ماه است تماماً جنسی عین در ارومیه داده‌ام و یک ماه دیگر را هم باز جنسی زیر سر نموده‌ام که بعد از دادن تنخواه

اسباب درد سر نشود. یکی از کارهای بزرگ ارومیه ظلم و تعدی بود که فیما بین خودشان به یکدیگر کرده بودند و محققاً از تعدیات شیخ عبیدالله و جمیع اکراد و تیمور پاشاخان بیشتر است. در این فقره هم کومسیونری مرکب از هشت نفر از اهل ولایت از ملا و اعیان به ریاست حاجی میرزا حسین خان گرانمایه تشکیل نموده، در ارومیه گذارده‌ام که متظلمین عرایض خود را به آن مجلس اظهار و از حاجی میرزا حسین خان احقاق حق بخواهند. او هم صورت عرایض و قراری که در حقوق مردم می‌دهند جمیع را کتابچه نموده، در ذیل هر یک از فقرات مدعی و مدعی علیه اتمام عمل را به هر نحو که تمام شده است، مهر نمایند، بعد آورده، از ملاحظه نظر انور همایون شاهنشاهی -رو.نا فداه- بگذرانند.

در عرایض سابق عرض نموده‌ام که وزیر فواید نوشته بود می‌گویند حمزه آقا را قشون عثمانی تعاقب نموده، او هم به معاونت عشیرت سوسینی به سردشت آمده، جمعیتی برداشته. به جهت دستگیر نمودن به سردشت رفتم، دویست سوار به جهت من بفرستید. فدوی خانه‌زاد هم فوراً دویست سوار چلبیانلو و قوچاق و زرنک نزد مشارالیه فرستادم. دیگر از آن روز تا به حال خبری از مشارالیه نرسیده و نمی‌دانم چه کرده است. افواهاً دو خبر از سلدوز روایت می‌شود: یکی آنکه حمزه آقا را گرفته‌اند، و دومی آنکه فرار نموده است؛ لیکن به هیچ یک اعتبار نمی‌توان کرد. تا خبر صحیح از خود وزیر فواید برسد، لکن غلام خانه‌زاد دو فوج و دو عراده توپ و یکصد سوار با قورخانه لازم حاضر گذارده‌ام که هر وقت اگر از مشارالیه خبری رسید و معاونتی خواست فوراً از ارومیه بفرستند. نظر به اشعاری که در یکی از تلگراف‌نامجات همایونی شده بود، به وزیر فواید نوشتیم که اگر بتواند به توسط قادر آقا حمزه آقا را اطمینان داده استمالت نماید، مأذون خواهد بود.

جاسوسی که به قریه نهری مسکن شیخ عبیدالله فرستاده بودم، دیروز عصر مراجعت نمود. روایات از قراری است که نوشته می‌شود: حالت شیخ و کسان او در نهایت افسردگی و پریشانی است. به قول راوی مثل این که خاکستر به سر آنها بیخته باشند. شیخ خودش را به ناخوشی زده دوازده روز بوده است که از اندرون بیرون نمی‌آمده، از

رؤسای عشایر به جز چند نفر مرکوری و زرزایی دیگر کسی آنجا نبوده است. مردمان لچاره هم جواب می‌گفتند و نان نمی‌داده‌اند. رؤسای عشایر هم شیخ را جواب گفته‌اند که به حرکت لغو پدر ما را سوزانیدی و خانه‌خراب کردی. دیگر به ریسمان پوسیده تو چاه نمی‌رویم. شیخ هم اکراد را فحش می‌داده است که بدتر از مردمان کوفی هستند اعتباری در عهد و شرط آن‌ها نیست! گندم خرواری بیست تومان و هر چیز به این پیکره گران بوده است، روایت این شخص که فهمیده حرف می‌زد این بود که عرض شد. کشیشان ینگی‌دنیایی دیروز فدوی را ملاقات نموده می‌گفتند از نصاراهای سرحد متوطنین خاک عثمانی نوشته به جهت آن‌ها رسیده است که از جانب دولت عثمانی چهار فوج مأمور شده است که به نوچه رفته شیخ را بگیرند و رؤسای عشایر را هم یک یک خواهند گرفت. این هم روایت کشیشان مزبوره است. میان شیخ صدیق هم با پدرش به شدت اختلاف ظاهر شده، شیخ صدیق قهر کرده به دهی در دو فرسخی نهر رفته منزل نموده و به توسط یکی از اهالی ارومیه با فدوی خانه‌زاد در مخابره است و اطمینان می‌خواهد که نزد بنده بیاید به شرط دادن مرکور و تیولات و وظیفه‌ای که پدرش داشت. به مشارالیه بعد نتیجه هر چه شده معروض خواهد افتاد.

غلام خانه زاد هم فردا که بیست و ششم محرم است این‌شاءالله از ارومیه حرکت نموده و روز سه شنبه سیم شهر صفر وارد خوی خواهد شد و فوراً به عریضه تلگرافی و حضوری خودم را در خوی جسارت ورزیده، عرضه خواهم داشت. اخبار قابل عرض از وزیر فواید یا از میرزا رضا خان یا هر نقطه دیگر برسد، جسارت ورزیده، از بین راه به عرض خاک پای مبارک خواهم رسانید. فرمایشاتی که در فقره قطور شده بود این‌شاءالله بعد از ورود به خوی رسیدگی و انجام داده به عرض خواهم رسانید. معروضه صبح ۲۵ شهر محرم از ارومی. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - شب ۲۸ [محرم]

کتابچه ذکر وقایع فتنه و فساد شیخ عبیدالله و اکراد در سرحد آذربایجان
و قلع و قمع آنها به دست عساکر نصرت‌مآثر، به تاریخ شهر صفرالمظفر ۱۲۹۸

به توسط جناب معتمدالملک

به خاک‌پای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: این عریضه عبودیت فریضه از قریه موسوم به قوشچی که آخر خاک ارومیه است، جسارت می‌ورزم. به طوری که به خاک‌پای انور عرض نموده بودم، روز چهارشنبه بیست و ششم از ارومیه حرکت نمودم و در بیست و پنجم از وزیر فواید خبر رسید، نوشته بود حمزه آقا طاقت توقف در سردشت را نیاورده بود، به قدر دو ساعت مانده و فوراً فرار نموده است و کمکی خواسته بودم، لازم نیست. اگر هم در سردشت می‌ماند اهالی ساوجبلاغ به طوری در اخذ و گرفتاری او به عزم جزم ثابت قدم می‌باشند که به هیچ وجه تردیدی به جهت من باقی نیست. کاغذی تمجید به آقایان نوشتیم و به وزیر فواید هم نگاشتیم که دویست سوار که از اردوی ارومیه به کمک فرستاده بودم، معاودت به ارومیه بدهید. محمد آقای مامش هم به فدوی نوشته بود که ایل خودم را از خاک عثمانی مراجعت در لاهیجان جابه‌جا نموده مسکن دادم و سوار اسب خودم گردیده، دیگر آرام نخواهم گرفت، تا حمزه آقا را یا در

خاک ایران یا در خاک عثمانی کشته و سر او را برداشته در خوی نزد شما بیاورم. جوابی مشعر بر تشویق و وعده‌های زیاد نوشته، به جهت او فرستادم. شیخ عبیدالله هم به طور یقین در کمال شدت ناخوش است و صورتش باد سرخ آورده، هر دو طرف صورتش سیاه شده، خود و پسرها و اطراف‌های او در کمال فلاکت و ندامت و افسردگی می‌باشند و در خاک مقدس ایران از تصدق فرق مبارک یک نفر از مخالفین نیست و در همه جا امنیت و رفاهیت و آسودگی برقرار است و الحمدلله امورات ارومیه از هر جهت از بابت قشون و امنیت ولایت امورات داخله و خارجه و رفاهیت رعیت همه جا را به طوری که منظور خاطر مبارک همایونی از امیدواری علما و اعیان و اشراف و تجار و کسبه صورت انجام و قرارهای لازمه را داده‌ام که تفصیل را بعد از ورود به خوی به عرض آستان مبارک خواهم رسانید. چیزی که باقی مانده است فقره حکومت آنجا است که از خوی محسنات و معایب عمل را کما هو حق به عرض رسانده و بدان چه اراده مبارک مطاعه همایونی - روحنا فداه - عز صدور یابد فوراً مجری خواهد شد. اهل سلماس هم از تاخت و تاز دایمی شکاک شکایت زیاد دارند. این شاءالله قرار امورات آنجا را هم بر وفق منظور همایونی داده، عازم خواهم شد. معروضه روز جمعه ۲۸ محرم ۱۲۹۸، از قریه قوشچی. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - غره صفر

حضوری از عمارت مبارکه به تبریز

به خاک پای حضرت اسعد والا ولیعهد - دامت شوکته:

بعد از عرض فدویت و چاکری جسارت می‌شود که اگر دیرتر به تلگرافخانه حاضر شدیم، سبب شرفیابی حضور همایون - روحنا فداه - و اخذ دستورالعمل همایونی در ابلاغ اوامر علیه به حضرت والا بود. فدوی و امین الملک را مقرر فرمودند حاضر شده به شرف مخابره حضرت اسعد والا نایل گردیم. تمهید مقدمه ضرور نیست. در همین مبحث مغان و شکایت سفارت روس چندی قبل آنچه لازم بود، عرض نموده، مسئله را در حضور

مبارک والا تشریح کردیم. دیروز از سفارت مشارالیهها به این شرح کاغذ رسمی مجدّد رسیده است که بعینه تلگراف می‌شود. بعنوانه از اخباراتی که مجدداً از کارگزاران سرحد دولت روس به دوستار می‌رسد معلوم است که بی‌نظمی صحرای مغان روز به روز در تزیاید است و به درجه‌ای رسیده که دوستار شرح و بیان آن را بالکلیه لازم نمی‌داند. آشکار و هویدا حاکم اردبیل و فرج الله خان ایل بیگی و میرزا معصوم‌خان مأمور سرحد دولت ایران یا برخلاف منافع دولت روس عمل می‌کنند یا آنکه از تاخت و تاز به مواجهه خودشان چشم پوشی و اغماض می‌نمایند و در حقیقت اشخاص مزبوره به جهت این‌که دیگران عبرت بگیرند، مستحق مؤاخذه سخت می‌باشند؛ چرا که از عدم حسن سلوک ایشان ولایت اردبیل دزدگانه شده است و چنان‌که دوستار به کرات به آن جناب عالی اظهار داشته است، شاهسون و کارگزاران حکومت اردبیل به فرامین همایونی هم اعتنا ننموده و ندارند. هرگاه از برای اولیای دولت علیّه ایران ممکن نمی‌شود که وعده صریح و اطمینان قطعی در همین روزها به دوستار بدهند و به قدر کفایت قشون به طرف شاهسون بفرستند و جمیع مقصرین و اشخاصی را که از حکم همایونی سر پیچیده اطاعت ننموده‌اند، بدون ملاحظه شأن و منصب تنبیه سخت و مجازات نمایند و تمام اظهارات کثیره سفارت عالی حضرت امپراطوری که اولیای دولت عالی حضرت شهریار در نظر دارند، عن‌قریب صورت انجام نگیرد. دوستار مجبور خواهد شد که به توسط تلگراف به اداره عمده ولایات قفقازیه اطلاع بدهد. اولاً جمیع اهمات و اقدامات دوستار در نزد اولیای دولت عالی حضرت شهریار در منظم نمودن امور سرحدی بی‌نتیجه گردیده؛ ثانیاً لزوماً کارگزاران دولت علیّه روسیه از این تاریخ به بعد خود تدابیر لازمه مفیده در منع و طعن طوایف شاهسون از شرارت و حرکات خودسرانه ایشان به عمل بیاورند. امیدوار چنان است که آن جناب بدون افاتۀ وقت از قرارداد اولیای دولت عالی حضرت شهریار در این خصوص دوستار را مستحضر دارند. می‌فرمایند ملاحظه و قبول این طور اظهار سفارت روس فوق طاقت و دون غیرت ماست و همان مطلب است که از چهار ماه پیش از این تا حالا با شما به میان آورده، همین خیال آخری دولت روس را قبل از وقت به شما یادآوری کردیم. با توسعه وقت و امکان هر نوع قرار و ترتیب

عاجل و حاضر کردن دلیل و سند برای ردّ تکالیف طرف مقابل تا امروز کاری ساخته نشده و دولت را دچار چنین اشکال کرده‌اید.

سفیر روس مکرّر شفاهاً وضع مأمورین این طرف مثل محمدصادق خان و غیره و حالات حکومت اردبیل و رفتار فرج الله خان ایل بیگی را طوری تشریح کرده است که خیلی مؤثر مایه کمال شرمساری و افسوس است. وزارت امور خارجه به اقتضای تکلیف خود از روی تعلیمات همایونی در تأمین خاطر سفیر روس و وعده‌های صریح شفاهی و در این نوع مراسلات رسمیه آن‌ها که *إلی الأبد ننگ* وزارتخانه ماست، قصور نکرده است. اما دیگر مجال سرهم بندی و دفع وقت و اسکات سفارت روس باقی نمانده و به این صراحت این طور کاغذ تهدیدآمیز می‌نویسند. جای حیرت است که چرا توجه حضرت اسعد والا مفید واقع نشد و کارگزاران ایالت آذربایجان به تکلیف لازم خود ملتفت نشدند و در این کار دولت علیّه را به یک مخمصه و زحمت ابدی مبتلا ننمایند و سفیر روس برنارد در کاغذ رسمی خود بنویسد که حاکم و ایل بیگی و غیره به حکم همایون اعتنا ندارند. حالا موقع گفتگو گذشته است. باید نقطه را به کلی از میان برداشت و صدق عمل پیش آورد. جای آن نمانده است که مثل سابق تنها به وعده و تعهدات، خودمان و سفارت روس را اqtناع کنیم. اقدام فوری و جدّی ضرور است. به این طور که بی‌افاته وقت به یک اندازه کافی سرباز و سوار معین شود و فوراً این قوّت را به سرحد مغان برسانند. میرزا معصوم‌خان که مأمور مخصوص دولت است و علاوه بر اطلاعات و معلومات شخصی دستورالعمل و تعلیمات کتبی و شفاهی از حضور همایون دارد، به وسیله همین قوّت و استعداد دولتی امور پولتیکی و دعاوی سرحدی و مواد مشکله را حل و فصل کند و از حالت معطله امروزی خود را بیرون بیاورد و یک نفر رئیس کافی و کامل که این قوّت دولتی سوار و سرباز را به سرحد می‌رساند، از جانب حضرت اسعد والا مأموریت مخصوصه داشته باشد، متمرّدین و مرتکبین جسارت را از رئیس و مرؤوس به مقام تحقیق آورده، به اطلاع و تصدیق میرزا معصوم‌خان در نظر مأمورین آن طرف مجازات و تنبیهات بدهد و آثار نفاذ حکم دولت را آشکار و معلوم کند و طایفه قوجه‌بیگلو را که عمده نظر روس‌ها به آن‌هاست، از مغان بیرون کند.

و باز بر حسب امر قَدَر قدرت همایون -روحنا فداه- عرض می‌شود که این اقدام و ترتیب چنین اسباب باید یک دقیقه تأخیر نشود و طوری عجله فرمایید که اثر اقدامات کارگزاران والا ما را مطمئن کرده، به علاوه ساعدالملک بتواند جنرال قونسولگری روس را در تبریز شاهد این کار بیارد و سفارت روس بدانند دیگر آنچه گفتیم حرف نبود و بتوانیم که به این وسیله مراسله رسمی سفارت مشارالیه را قبول نکرده، این عیب و ننگ ابدی را در دفتر وزارت خارجه باقی نگذاریم و بعد از آن میرزا معصوم خان مأمور این دولت زبان آن را داشته باشد که حقوق ما را هم از آن طرف مطالبه نماید. در جواب این حکم و فرمایش همایون -روحنا فداه- آنچه از طرف حضرت امجد والا مرقوم شود، به عرض خاک پای مبارک برسانیم؛ و نیز مقرر فرمودند که صورت همین فرمایشات همایونی و سواد مراسله سفارت روس را به زودی نزد جناب اجل اشرف سپهسالار اعظم فرستاده، ایشان را هم از این فقرات مستحضر دارید.

وزیر امور خارجه - صفر

جواب

به جناب جلالت‌مآب وزیر امور خارجه:

تلگراف مفصل و مشروحي که در خصوص عمل مغان نوشته بودید، دیدم. خیلی تعجب دارم که چگونه است این اخبار را به سفارت سنیه دولت بهیه روسیه از کجا می‌دهند؟ منشأ از کی است؟ شما چند روز قبل در خصوص رفتن عم اکرم حاجی سیف‌الدوله به مغان و انتظام کار آن صفحات اعلان نموده، با وصف آن که من مشغول این طرف اکراد بودم؛ مع هذا این کار را هم مقدم شمردم. احکام لازمه صادر کردم، دوپست و پنجاه نفر سرباز و پنجاه نفر هم سواره فرستاده‌ام که بروند به اردبیل و از آنجا به همراهی حاکم روانه مغان شوند و با معیت میرزا معصوم خان سرتیپ و حضور مأمور دولت بهیه روسیه مشغول به رسیدگی کارهای مغان شوند. احتمال می‌رود تازه سوار و سرباز به اردبیل رسیده باشد. هنوز از اردبیل حرکت ننموده‌اند و محتمل است فردا پس

فردا روانه شوند. خبر تازه هم از بی‌نظمی مغان نرسیده است. من در این بیست سی فرسخی نشسته‌ام. کارگزاری مهمام خارجه هم هست. چه بی‌اعتدالی در مغان واقع شده است که خبر داده‌اند فوراً اقدام نشده و کی قادر بر این است که در اجرای اوامر ملوکانه -روحنا فداه- خودداری کند که من فوراً پدرش را بسوزانم؟ بسیار از این فقرات تعجب می‌نمایم که کی است بی‌جهت این طور مجعولات را خبر می‌دهد؟ مگر این شاهسون تازه به مغان رفته است، چندین سال است که این شاهسون در این مغان بوده، چرا این قدر اسباب شکایت نبوده، حالا دو سال است علی‌الاتصال اسباب شکایت فراهم شده است؟ پارسال حاجی میرزا حسین خان آمد و رفت چند فقره از کارهای آن‌ها را تمام کرده، نوشته از مأمور سرحدی آن‌ها گرفته حاضر است. از کارهای طرف این دولت علیه ده فقره نگذشته است و باز من به ملاحظه آنکه رضای آن‌ها را مقدم بر کار خودمان شمرده، اظهار نمودم. فرضی خان را خواهش کردند معزول شود و تبعید گردد. او را معزول و حالا در تبریز محبوس است. پسرهای او را خواستند آنجا نباشند، آن‌ها را هم با اینکه سال‌های سال پدر بر پدر آنجا خانه و زندگی داشتند. محض خواهش سفارت سنیه آن‌ها را هم تبعید کردم. نورالله را گفتند نباشد، او را هم گرفتیم، الان در تبریز محبوس است. ده روز قبل خواهش کردند که حاجی سیف الدوله را به مغان بفرستم نوشتیم. تهیه خود را دیده با سرباز و سوار در جناح حرکت است و احتمال دارد رفته باشد. فرج الله خان را تازه ایل بیگی یعنی کدخداباشی نموده‌ام، هنوز مصدرکاری نشده است، از او شکایت می‌شود. حال آنکه من منتظر بوده و هستم که جناب وزیر مختار از این اقدامات من در خاک پای اقدس اعلی اظهار خوشوقتی نماید. حالا هم صریحاً اظهار کنند که کدام شخص مصدر خلافی شده یا می‌شود، فوراً بنویسم حکومت اردبیل که به آنجا رسید، تنبیه نماید طرد کند. لا علی‌التعین که نمی‌توان از کسی مؤاخذه نمود. خوب است قدری تأمل کنند که حکومت به آنجا برسد و این مأمورین آنجا حاضر شوند و اظهار مطالب طرفین بشود. آن وقت معلوم می‌شود هر یک نگذرد یا مهمل بماند، در همان مسئله مخصوص شکایت کنند، حق دارند، و آلا با این که امسال من کل حواسم صرف انتظام این طرف‌ها بوده باز از آن طرف غفلت نشده و اقدامات لازم به عمل آمده.

باز هم هر طور بخواهند مضایقه نمی‌شود به فضل الله تعالی عجزی نشده است. فدوی هم خوب است از سفارت به مأمور مغان نوشته شود که او هم به ملاحظه دولت‌خواهی جناب وزیر مختار به خوبی حرکت نماید، اتفاقات آنجا را بی‌غرضانه اظهار بدارد و مقصودش انجام کار باشد و لجاج نباشد؛ و الآن هم که این تلگراف‌ها رسید، احکام صادر و صورت همین مخابرات که بر حسب امر اقدس اعلی -روحنا فداه- نموده بودید می‌فرستم به جهت حاجی سیف الدوله که به محض ورود به هیچ کاری اقدام نکرده، اول مشغول تسویه امور و مطالب مأمور دولت بهیه باشد و هر چه تمام می‌کنند مطالب را کتابچه کرده روانه کنند. در باب فرستادن یک نفر رئیس به همراهی این قوت قشونی به آنجا اظهار داشته‌اند، ندانستم به چه وضع آدم باید باشد. هرگاه رئیس است که مثل خود حاجی سیف‌الدوله حاکم هست، هرگاه کسی علی‌حده هم به درجه سرتیپی و غیره فرستاده شود، مثل پارسال خواهد شد که علی‌الاتصال شکایت می‌شد که فلان تحریک شده است و فلان کار از پیش نرفت. می‌خواهید یک نفر نایب تفنگدار یا یک نفر سرهنگ بفرستم. این قوت قشونی را که دویست و پنجاه نفر سرباز و پنجاه نفر سواره است، ببرد برساند به حاجی سیف الدوله و او را از آنجا برداشته ببرد در مغان. همین که مشغول شدند آن وقت آن شخص مراجعت کند و آن‌ها مشغول به اتمام کارها باشند؛ و هرگاه طور دیگر هم باید کرد، از حالا بگویید که باز فردا نگوید که کار از پیش نرفته و این غلام شاهنشاه و کلّ اهالی آذربایجان نوکر و مطیع به اوامر و نواهی ملوکانه -روحنا فداه- هستیم. به اعتقاد من خوب است تأمل شود تا حاجی سیف‌الدوله به مغان برسد و شروع نماید به کارها. آن وقت مطلب معلوم می‌شود و هرگاه مقصود تنبیه بعضی اشخاص است، گفتم اسم آن‌ها را بنویسند تا آنکه به حاجی سیف‌الدوله نوشته شود که آن‌ها را تنبیه کند و هرگاه مقصود قوجه‌بیگلوها است، آن‌هایی که اشرار هستند که الآن اینجا حبس هستند و اگر چهار نفر رعیت است، تنبیه آن‌ها را همین استعداد کافی است و اگر باید آن‌ها را از مغان بیرون کرد، ملاحظه کنید با این استعداد که نمی‌شود. باید چند فوج فرستاد و حالا هم در این زمستان که تازه افواج را مرخص خانه کرده‌ام، موقع نیست؛ و آلا با توجه ملوکانه -روحنا فداه- دولت عجز ندارد. مگر ندیدند که در

ظرف یک ماه نکشیده که آن همه اجتماع اکراد تمام و هر کس خلاف کرده بود به سزای عمل خود رسید؟ و این شاءالله تعالی این یک دو ماه که گذشت به همان طور که سابقاً نوشته بودم به جهت اول بهار باید اردویی تعیین کرد و تفصیل را هم مفصلاً به جناب ساعدالملک گفته‌ام که به شما اظهار نماید که یک مرتبه قرار کلیه به جهت این طوایف شاهسون داده شود که من بعد اسباب آسودگی شود؛ ولیکن حالا که هیچ معلوم نیست که کی تخطی کرده یا آنکه کی اطاعت امر ننموده، یک قشون مستعدی به آنجا فرستاده شد که در این زمستان جان و مال مردم به هدر برود، قطعاً جناب وزیر مختار هم راضی نمی‌شوند؛ ولی در موقع بدون این فقرات این کارها صورت می‌یابد و اقداماتی هم که شده و می‌شود جناب ساعدالملک البته به جنرال قونسولگری خبر خواهد داد که استحضار حاصل کنند. این تلگراف را هم به جهت جناب سپهسالار اعظم می‌فرستم که مستحضر باشند.

ولیعهد

محرمانه، به جناب جلالت‌مآب وزیر امور خارجه:

تلگراف مفصل در خصوص مغان نموده بودید، دیدم. جواب علی‌حده نوشته‌ام. تعجب می‌کنم تا حالا در کدام یک از فقرات که آن‌ها خواسته‌اند یا از دارالخلافه امر فرموده‌اند کوتاهی شده است که این همه مایه شکایت و حکایت شده است. همه خواهش‌های آن‌ها را به عمل آورده‌ام، سهل است، هر طور هم از دربار همایونی امر شده است، اطاعت شده، دیگر این همه شکایت از کی است؟ آنچه من می‌دانم دو علت است: یکی این است این آگرانویج خیلی در آن سرحد کهنه شده است و خیالش حکومت به شاهسون طرف ماست. این‌ها تمکین نمی‌کنند. این است که هر روز این اسباب تحریک فراهم می‌آورد و این اسباب‌ها را می‌چیند و آلا این مغان تازگی ندارد، یا چهار فقره دعوای شاهسون تازگی نبوده، شما خودتان صدمبار دیده‌اید که این طوایف نزاع کرده‌اند، خون کرده‌اند، باز به طور اهلّیت تمام کرده‌اند؛ و حال آنکه در این تازگی کاری که باعث بی‌نظمی یا تخطی به آن طرف باشد نشده. یک علت دیگر هم آنچه به تحقیق فهمیده‌ام این است

که گویا آن‌ها مایل نیستند از ایلات به مغان بروند و هرگاه این فقره صورت می‌گرفت خیلی خوب بود که آن‌ها هم تخته‌قاپو می‌شدند و جان عالمی فارغ می‌شد. در هر صورت شما خوب است اصل جان کلام و درد کار را خودتان محرمانه حالی شوید و به من بنویسید که همان طور اقدام شود و رفع این شکایت‌ها بشود. از این گذشته نمی‌دانم هرگاه آن‌ها استحضار ندارند از حالت شما که مطلع هستید.

ولیعهد

محرمانه، به خاک پای جواهر آسای اقدس اعلی - روحنا فداه:

این باباخان که جلودار طویله این غلام بود و این همه خیانت‌ها از او بروز نمود، او را این غلام خارج کرده و ده مرتبه هم قبله عالم - روحنا فداه - دست خط‌های غضب‌آمیز در نفی و طرد او صادر فرمودند و حالا هم در این موقع این هرزگی‌ها از او و برادرانش و پسرش بروز کرد. این غلام خواست او را بگیرد و به سزای خودش برساند. فرار کرده، به طهران آمده، مبالغ کلی هم از بابت مالیات هذله‌السنه نقداً و جنساً از دهات که در این مدت به عنف ضبط کرده بود باید بدهد که این غلام فرستاده‌ام از بابت املاک مزبور بگیرند. حالا عوض تنبیه درباره او هر روز اخبار و نوشتجات می‌رسد که مقرب‌الخاقان باباخان در حضور مبارک مشغول خدمت است، دهات او را حفظ نمایند. این غلام متحیرم که چه وقت او داخل آدم شد؟ آیا این فقرات اصل دارد یا به اشتباه است؟ هرگاه این فقرات صدق دارد ملاحظه فرمایید دیگر برای کسی امیدی باقی می‌ماند. این غلام عرضی ندارد.

کمترین غلام: مظفرالدین

خدمت جناب مستطاب وزیر امور خارجه - دام اقباله العالی:

تلگراف مفصل و مشروح جناب عالی را که به خاک پای حضرت والا - روحی فداه - تقدیم فرموده بودید، این بنده هم زیارت نمود. از مضمون کاغذ رسمی جناب وزیر مختار هم استحضار کامل حاصل نمود. جواب جناب عالی را از جانب حضرت والا نوشته

فرستاده شد. به نمک شاهنشاهی -روحنا فداه- قسم است، اوقات شبانه روزی حضرت والا و جمیع کارگزاران آذربایجان صرف انتظام سرحدات و امورات اتفاقیه آنها است؛ چنان که احکام لازمه به سرحد قراجه‌داغ صادر کرده و تأکید و سپرده شده است که مطالب معوقه تبعه روس را هر چه زودتر تمام نمایند و نگذارند دوباره به مقام شکایت برآیند لازمه اهتمام را به عمل آورده و می‌آورد. حتی جنرال قونسولگری کمال رضایت را دارد. هرگاه در مغان قدری مطالب اظهاریه این‌ها تأخیر به هم رسانده است، امید کلی داریم بعد از ورود شاهزاده رفع همه آنها بشود. چنان نیست که اهمیت این گونه کارها را در اینجا ملتفت نباشند. هرگاه عالی‌جاه مسیو آگرنوویچ قدری بی‌جهت تعاقب نکند و بی‌غرضانه بعضی چیزها را به جناب وزیر مختار حالی نمایند، بالقطع جناب وزیر مختار با آن همه نصفت و حقانیت که دارند، انصاف خواهند داد که از کارگزاران آذربایجان به هیچ وجه قصوری نبوده است و نخواهد بود. درد بی‌درمان در اینجا است که همه امورات اتفاقیه را با اشتباه کاری به جناب وزیر مختار می‌نویسند و عرض می‌کنند. ایشان هم تصور می‌نمایند که واقعاً در اظهارات آن‌ها فروگذاری می‌شود.

ساعداالملک

حضور مبارک حضرت اسعد افخم والا ولیعهد - روحی فداه:

به موجب اخباری که به عرض خاک‌پای همایون می‌رسد، مأمورین دیوانی که از اطراف حمل غله به شهر می‌کردند متعرض مکاری‌ها شده و برای معافی مال آن‌ها تعارفات می‌گرفته‌اند.

نان شهر تبریز را هم بد و کمیاب می‌گویند. از نورمحمدخان سرهنگ هم که جهت مطالبه شترهای مسروقه از قلی‌خان مأموریت داشت، بعضی معاملات روایت می‌شود. آنچه به عرض حضور والا رسیده است و اقدامی که در رفع و اصلاح آن فرموده‌اید، مرقوم دارید، به عرض خاک‌پای همایون برسد.

امین‌الملک

جناب جلالت‌مآب وزیر امور خارجه!

حالا تازه گل قشون آذربایجان از دعوا مراجعت کرده، به خانه‌های خود رفته‌اند و به هیچ وجه قدرت نیست که دیگر دوباره آن‌ها را احضار و باز یک اردویی به آن طور فرستاد مبالغی هم خرج دارد. هرگاه دولت می‌دهد من حاضرم که باز به هر طور دستورالعمل داده می‌شود قشون حاضر کرده روانه نمایم. الآن چهار ماه است من بیست هزار تومان قرض کرده تنزیل می‌دهم و یک دینار داده نمی‌شود و باید به هزار لیت و لعل به جهت همین ساخلوی شهر و جیره افواج به قرض جیره آن‌ها را برسانند. جناب ساعدالملک همه روزه حاضر است می‌بیند این قوت حالا مقدر نیست، مگر به جهت اوّل سال و نقشه علی حده هر قسم صلاح می‌دانید بنویسید من حاضرم به جهت انجام هر قسم خدمت دولت.

ولیعهد - غره صفر

از خوی به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسانی مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دو طغرا توقيع تلگرافی همایونی - روحنا فداه - یکی مرقومه بیست و پنجم و دیگری بیست و ششم محرم، در عرض راه از ارومیه به خوی مشرف و مباحی گردیدم و از بذل مرحام و عواطف شاهانه - روحنا فداه - خداوند تبارک و تعالی را شکر و به وجود مسعود مبارک همایونی از صمیم قلب دعا کردم و این عریضه را از قصبه سلماس که دیلمقان است، جسارت به عرض می‌نمایم. بحمدالله از تصدق فرق مبارک امورات جمیعاً منظم، علی‌خان شکاک را که قبل از وقت احضار نموده بودم، در دیلمقان حاضر بود. قرارهای معروضه در ذیل به جهت آتیه با مشارالیه داده و التزام مضبوط از او دریافت نمودم که اوّل فراری‌های ایل شکاک را جمیعاً آورده، در چهریق و صومای برادوست اسکان نماید و مظهر عفو عمومی شاهنشاهی - روحنا فداه - بشوند.

و ثانیاً جمیع اموری که طایفه مطیعه و غیرمطیعه شکاک از دهات و اهالی سلماس و از دهات و اهالی جلگه ارومیه برده‌اند، به شرط صیغه زن طلاق به دستکاری مأموری از جانب دولت جمع‌آوری نموده، رد نمایند.

و ثالثاً یکی از پسرهای علی‌خان با پنجاه سوار همیشه در تبریز در رکاب حضرت ولیعهد بوده، خدمت نمایند و متوقف تبریز باشند.

و رابعاً پنجاه سوار قراسوران به ریاست یکی از پسرهای علی‌خان از طایفه شکاک گرفته شود. از محال صومای برادوست و چهریق و دشت سلماس جمیعاً و دشت غربی ارومیه و دشت خوی تا رودخانه قطور هر چه از هر جا برود و سرقت و غارت نمایند، اعم از کاروان یا رعیت دهات و غیره و کلاً بر ذمه علی‌خان باشد که عیناً یا غرامتاً رو نمایند.

و خامساً مالیات دیوانی و دفتری ایل شکاک را آنچه به دیوان اعلی می‌رسد، بدون دیناری کسر و نقص حتی مالیات هذه السنه لوی‌ئیل را از خودش تا شب عید بدهد و در مقابل این خدمت مشارالیه دولت هم مرحمت فرموده، علی‌خان و ایل شکاک را از تعدی و تجاوز مالیات و پیشکش حکام خوی و ارومیه حفظ فرماید. اهالی سلماس از این قرارداد و تعهدات علی‌خان به قدری مشعوف و مسرور و متشکرند که حد ندارد. غلام خانه‌زاد هم به خود او و پسرهایش از جانب دولت علیه خلعت داده و روانه کردم به چهریق رفتند که عفو همایونی را به عشایر خود رسانیده، بعد به خوی بیایند. مراتب به جهت استحضار باریافتگان آستان مبارک جسارت به عرض رفت.

از اخبار متوالیه که می‌رسد اوضاع شیخ در کمال انقلاب، خودش و پسرهایش در نهایت اضطراب می‌باشند و گویا دولت عثمانی هم در تهیه گرفتن شیخ است. این عرایض از روایات نزدیک به یقین است؛ لیکن هنوز از میرزا رضا خان خبر نرسیده، امید هست تا ورود خانه‌زاد به خوی از او هم اخبار ساره برسد که فوراً به عرض آستان مبارک برسانم. از اینجا مأموری فرستادم به قطور که عبدالرحیم خان و درواز آقا و احمد آقای مدیر را به خوی بیاورند تا قرار کار آنجا را هم موافق منظور همایون داده، نتیجه را

عرضه دارم. فوج طرح اطریشی چند روز است مرخص شده و از راه تبریز عازم گردید. سایر فرمایشات و اوامری که در هر دو دست خط مبارک عزّ صدور یافته بود، کلاً را انجام داده‌ام که تفصیل هر یک را بعد از ورود به خوی جداگانه به عرض خاک‌پای مبارک خواهم رسانید. ساوجبلاغ در کمال امنیّت است. خاطر مبارک آسوده باشد. معروضه غره شهر صفر ۹۸، از سلماس عرض شد. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین - شب ۳ [صفر]

از خوی به توسط معتمدالملک

به خاک‌پای جواهر آسای اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی - روحنا فداه:

با کمال عبودیت و ضراعت و خاکساری عرضه می‌دارد الآن که ظهر روز دوشنبه دویم است، با فراغت از امورات صفحات آرومیه و سلماس به شرحی که معروض خاک‌پای اقدس داشت، وارد خوی شده و محض تقدیم عرض غلامی و خانه‌زادی به عرض این عریضه جسارت ورزید. بحمدالله تعالی از تفقّادات وجود مسعود مبارک جمیع آحاد قشون سالم و به دعاگویی ذات اقدس مشغول و رؤسا و صاحب‌منصبان نیز از صمیم قلب به مراتب دعوات دوام دولت ابد مدّت قاهره قیام و به جان‌نثاری اقدام دارند. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین - شب ۳ [صفر]

از خوی به توسط معتمدالملک

به خاک‌پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظلّ الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: امر قدر قدرت همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - شرف صدور یافته بود که چون میرزا رضا خان در وان مأمور دایمی نیست، لازم است که یک نفر آدم باهوش و فراستی به جهت وان معین و مأمور نمایم که وقایعات و اخبارات آن صفحات را از روی واقع و حقیقت مطلع شده و اولیای دولت را در وقت و موقع خود استحضار بدهد. این خیال همایونی بسیار خوب و درست و مطابق

حزم و احتیاط است؛ لیکن این مأمور باید از وزارت خارجه معین و به ایلچی کبیر عثمانی و به معین‌الملک اخبار رسمی از وزارت مشارالیها داده و فرستاده شود و مأموریت او به سمت کاربردازی باشد؛ اما باید امر همایونی شرف صدور یابد که آدم خیلی زرنگ که زبان فرانسه و ترکی یا اقللاً ترکی را خوب بداند، مأمور نمایند. مقصود پیدا نمودن مأمور به جهت دولت باشد، نه پیدا کردن مأموریت به جهت آن شخص. همان که شخصی مأمور خوب و درست منتخب شود، در حسن نتیجه حرفی نخواهد بود. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۳ [صفر]

از خوی به توسط معتمدالملک

به خاک‌پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: بعد از آنکه خبر آمدن حمزه آقا به سردشت رسید، کمکی که فوراً به جهت وزیر فواید فرستادم، شرحی هم به خط خودم در حاشیه کاغذ وزیر فواید خطاب به اهل ساوجبلاغ مشعر بر تغییر و تهدید نوشته و به وزیر فواید حکم کردم آن خانه که حمزه آقا به آنجا وارد شده و صاحب‌خانه رضا به ورود و توقف او داده است، باید حتماً از بیخ و بنیاد کنده گردیده و خراب شود و همچنین اهل سردشت باید جریمه شوند که چرا فوراً مغضوب دولت را نگرفته و نکشته‌اند؟ این سختی را محض این نمودم که چشم مردم ترسیده، در آتیه مراقب خود باشند و بدانند حسابی در کار هست. تحریرات مورخه بیست و چهارم از وزیر فواید رسید. بعد از اظهار تشکر زیاد از زود فرستادن کمک به این عبارت می‌نویسد آنچه به خط شریف خود حضرت عالی در حاشیه تعلیقه مرقوم داشته بودید، قوت روحانی او و اطمینان معنویش با قوت بیست فوج سرباز و پنجاه عراده توپ برابر بود. خداوند نعمت و مرحمت پادشاه - روحنا فداه - را در ماده جناب‌عالی حلال فرماید که حق نوکری و داد آقاپرستی را کاملاً در این سفر ادا فرمودید؛ و می‌نویسد اهالی سردشت محض اطلاع از این حکم خودشان منفعیل شده و خانه مزبور را خراب نموده‌اند و متعهد پانصد تومان جریمه شده‌اند که ده

روزه ادا نمایند؛ و نوشته بود پانصد تومان را گرفته، نزد غلام خواهد فرستاد. این بنده خانه‌زاد هم عرضه می‌دارم که مبلغ مزبور مال خاص همایونی و پول بسیار خوبی است. همان آنی که آوردند، تقدیم به خاک‌پای انور خواهد شد و به نمک مبارک و تاج و تخت همایونی -روحنا فداه- قسم است و همین عریضه تلگرافی به منزله التزام در خاک‌پای مبارک ضبط باشد، از روز ورود به آذربایجان تا این دقیقه که به عرض این عریضه عبودیت فریضه جسارت می‌ورزم، اگر یک دینار به هیچ اسم و رسم از احدی قبول نموده باشم و این مسافرت خانه‌زاد به سرحدات و قشون‌کشی سال‌ها به یادگار در نزد اهالی داخله و خارجه و گرد و غیره خواهد ماند؛ زیرا که زیاده بر ده هزار تومان انعام و خلعت و شمشیر و انگشتر و گل کمر و غیره داده‌ام و زیاده بر سی هزار تومان مخارج نموده، یک حبه و یک من جو از احدی قبول نکرده‌ام و اگر می‌خواستم ممکن بود پنجاه هزار تومان مداخل نمایم، لیکن نیک‌نامی در نظر مردم و روسفیدی در خاک‌پای انور را ترجیح بر همه چیز داده، به خود ضرر وارد آوردم و از همین حرکت یک رعبی در قلوب اهل سرحد داخل شد که سال‌ها باقی خواهد ماند. حتی این چند شبی که در ارومیه از چادر نقل به شهر نموده و در خانه اقبال‌الدوله منزل کردم، جمیع مخارج را خود نمودم و راضی نشدم یک چراغ از مشارالیه در نزد خانه‌زاد سوخته شود. این فقرات را به این وضوح عرضه می‌دارم تا به هر وسیله خارجی که بخواهند تحقیق فرمایند و اگر یک ذره خلاف آنچه عرض شد، معلوم گردد، پس نمک ولی‌نعمت همایونی -روحنا فداه- بر من حرام بوده و خواهد بود. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع. معروضه سیم شهر صفر ۱۲۹۸.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۳ [صفر]

از خوی به توسط معتمدالملک

به خاک‌پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظلّ الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: بعد از ورود به خوی معلوم شد که فاصله فیما بین خوی و وان این قدرها نیست و سه روزه می‌توان به آنجا رفت؛ لهذا صبح

امروز که سیم شهر صفر است، یک نفر آدم بلد با نوشتجات لازمه نزد میرزا رضا خان فرستاده و تأکید نمودم که زودتر جواب مراسلات فدوی را از مشیر اردو تحصیل نموده بفرستد و عجالتاً استنباطات اطلاعات خود را فوراً نوشته، با حامل بدون تأخیر بفرستد. امیدوارم تا یک هفته جواب از مشارالیه رسیده و فوراً به عرض آستان مبارک برسانم. لازم است که این غلام خانه‌زاد از اقدامات معین‌الملک و اجوبه باب عالی درست مطلع باشم. امر قدر قدرت همایونی شرف صدور یابد که صورت مخابرات تلگرافی معین‌الملک را با وزارت خارجه از سؤال و جواب بدون تأخیر به من اطلاع بدهند و اگر مطلب مخفی و مهم هم باشد با وزارت خارجه خط رمز دارم که صدیق‌الملک می‌داند، به رمز اطلاع بدهند. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۳ [صفر]

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! معروضات تلگرافی شما که از دیلمقان و خوی بود، ملاحظه شد. از ورود شما به خوی و سلامت و راحت قشون و اختلال حال شیخ و اعوان او مستحضر و مسرور شدیم. قرارهایی که در سلماس با علی‌خان شکاک داده‌اید همه خوب است و البته طوری قرار داده‌اید که جای خلاف و تزلزل نمانده باشد و بقای آن محل تردید نشود. مخصوصاً باید اطمینان حاصل کنید و ما را مطمئن نمایید که علی‌خان این تعهدات و تقبلات را به مناسبت حضور شما نکرده، بعد از این همان عادت دیرینه خود را تجدید و همه این وعده‌ها را نکول نخواهد کرد.

در امر قطور به طوری که عرض کرده‌اید، عاجلاً اقدامات لازمه کرده، قرار مضبوط و درست بدهید و صورت قرارداد خود را به عرض برسانید. اطلاعات و دولت‌خواهی شما از تجدید تأکید و دستورالعمل مخصوص مستغنی است و در هر کار همان طور اقدام کرده‌اید که میل و مقصود ما بوده است. نهایت رضامندی قلبی از خدمات شما داریم و برای این که فقط به فرمایشات مرحمت‌آمیز ما که البته مایه کمال دلگرمی شماست،

اكتفا نشده باشد، به پشت گرمی شما هم يك خرقهٔ بطانۀ خز مرصع فرستادیم؛ و إن شاء الله تعالى روز شنبه هفتم صفر شما را به تلگرافخانه خواسته، حضوراً فرمایشات خواهیم کرد. خبر تازه رسیده باشد، به عرض برسانید.

۴ [صفر]

از خوی:

جناب سپهسالار اعظم! عریضه تلگرافی شما که از قریۀ قوشچی، بیست و هشتم محرم تاریخ داشت غرۀ صفر در دوشان تپه ملاحظه شد. خبرها همه خوب بود و از همه جهت خوشوقت شدیم. معاودت وزیر فواید به سلامت، فرار حمزه آقا و بلیات وارده به شیخ و تعهد محمد آقای مامش و حالت خدمتگزاری صمیمی اهالی ساوجبلاغ همه اسباب مسرت خاطر شد و بیشتر از این خوشنودیم که شما به تلگراف نزدیک شده، موافق وعده‌ای که کرده بودید امروز یا فردا در خوی خواهید بود و آن اطلاعات و توضیحات که در کلیات امور آنجا ضرور داریم و فرمایشاتی که هست بلاواسطه می‌شود. خبر وان و میرزا رضاخان هم البته مقارن ورود شما به خوی خواهد رسید. به این لحاظ جواب را مختصر و به بیانات حضوری تلگرافی موقوف می‌داریم.

۵ [صفر]

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! در امر مغان و شکایت سفارت روس سابقاً و لاحقاً به ولیعهد تلگراف شده و مقرر داشتیم صورت همان تلگرافها و سواد اظهارات سفارت مشارالیه را برای اطلاع شما بفرستند. این تلگرافهای آخری که بر طبق مراسلهٔ اخیره وزیر مختار روس است، برای تأکید مسئله و توضیح اهمیت موقع کافی است و چون سابقاً این طور اظهارات سفارت را که متضمن بعضی نکات ناگوار بود، وزارت امور خارجه به وعده‌های نزدیک رو نموده، از اصلاح و تسویهٔ این امور به سفارت مزبوره تأمینات صریحه داده‌اند.

حالا وسیله اسکات و اقناع سفارت روس مشکل شده است. شما خود دقایق امر و سختی سفارت روس را در این باب خوب می‌دانید و باز بهتر می‌دانید که از کی امر مغان را به میان آورده‌اند و فی‌الحقیقه کارگزاران این طرف با چه قدر مسامحه و دفع‌الوقت این ماده را غلیظ کرده، روس‌ها را به این سختی و عجله حق داده‌اند عجالتاً چیزی که به نظر ما آمد و بالاخره به جناب وزیر امور خارجه دستورالعمل فرستادیم، اولاً تلگرافی به ولیعهد است که البته سواد آن را به خوی تلگراف می‌کنند و مطلع می‌شوید و تمام حواس خود را جمع کرده، به آن قسم چابکی و کاردانی که مخصوص خود شما است، عاجلاً تدبیر و ترتیبی به کار برید مثل سوابق ایام که امور سرحدی روس آذربایجان در خود آنجا به توسط جنرال قونسولگری روس فیصل می‌گرفت باز هم به اینجا راجع نکنند و توالی اظهارات سخت و تند سفارت ما را از کارهای دیگران باز ندارد و البته همین که قونسولگری روس اقدام جدی کارگزاران آذربایجان را در حلّ و فصل مطالب حقه خود راجع به سرحد مغان و شاهسون دید و به سفارت خودشان تلگراف کرد، این‌ها ساکت و ما آسوده می‌شویم و شما می‌دانید که این کار مشکل نیست. چون روس‌ها دیدند که در سه چهار ماه با احکام مؤکد و تأکیدات تلگرافی و فرستادن مأمور مخصوص هیچ کار نشد، بلکه حالت بهت مأمور مغان و حاکم اردبیل شدت کرد. این طور سختی می‌کنند و دیگر به وعده وزارت امور خارجه قانع نمی‌شوند؛ چنانکه این طور اقدام فوری و فراهم آوردن اسباب اسکات و امید قونسولگری تبریز را ممکن ندیدید، ناچار لازم است که از طهران و پیش چشم سفارت روس یک آدم معتبر مثل جهانسوز میرزا یا عضدالدوله به اسم حکومت اردبیل و مأموریت مخصوص در تنبیه اشرار سرحدی و تسویه مهمام و دعاوی طرفین معین کنیم و سفارت روس ببیند که ما چنین اقدامی کردیم، به این وسیله آن‌ها را ساکت و ضمناً برای خودمان هم فرصتی تحصیل کنیم و از روی جدّاً إن شاء الله تعالی اقدامات نافع و قرارهای درست داده شود. بر شما لازم است که در اطراف امر غور و تأمل کرده، آنچه را که مقرون به صواب و صلاح می‌دانید اشعار نمایید، زودتر رفع این غایله بشود.

طهران به تبریز

حضور مبارک حضرت ارفع امجد والا ولیعهد دولت ابد آیت - روحنا فداه:

جواب تلگرافی از جانب حضرت اشرف والا باعث استحضار و افتخار شد و چون شب دیر و وجود مبارک خسته شده بود، مجال عرض تشکر و فدویت و معذرت از دادن آن قدر رحمت برای چاکران نشد و آلا بسی عرض‌ها از این مقوله به حضور انور داشتیم. تفصیل به عرض خاک‌پای اقدس همایون رسید. در این‌که همه آن دلایل که از جانب مرحمت جوانب حضرت ارفع والا - دامت شوکتہ - در طی تلگراف جوابی مندرج شده بود و همه صحیح و زحمات وجود ذی‌جود حضرت والا در خاک‌پای اقدس مشهود و آشکار است، حرفی نمی‌رود؛ ولیکن به اقتضای این مقام به طوری که نکته کار بر خاطر مهر مظاهر اقدس همایون اعلی حضرت شاهنشاهی - روح العالمین فداه - مشهود است، گویا بر خاطر هیچ کس حتی بر خاطر مبارک حضرت والا هم که تشریف در دارالخلافه و تشرّف در خاک‌پای همایون ندارند، واضح نباشد، این است که چاکران حسب الاقدس مأمور به عرض آن تفصیل تلگرافی می‌شوند. چون چنین است امیدواریم که خاطر مبارک والا را ملالی نرسد و بلکه خود درصدد چاره فوری و آسودگی خیال همایونی برآیند. اصل نکته این است که در عرض دو سال متصل از سفارت در بی‌نظمی مغان و رفع مواد شکایت روس‌ها اظهارات رسمیه به وزارت خارجه شده و در هر مقام دولت علیّه وعده‌های صریحه در رفع این شکایت به سفارت روس داده است تا بالاخره چهار ماه قبل قرار آخری به مأموریت مقرب‌الخاقان میرزا معصوم‌خان سرتیپ با دستورالعمل و احکام لازمه منتهی شده است و دیده‌اند که به این مأموریت هم تا حال ثمری مرتب نگشته است. حالا دیگر از آن گذشته است که به این جواب‌ها و وعده‌های صریحه تازه سفارت را بتوان ساکت و قانع کرد. یک اقدام فوری فعلی از دولت می‌خواهد و اگر نشد، خود را حاضر کرده که مقصودات دولت خود را بر عهده خودش گرفته، هر کاری که در رفع بی‌نظمی صلاح داند، مستقلاً بکند. اگر خدا نکرده به واسطه سستی از طرف کارگزاران دولت علیّه و تأخیر انجام کار بهانه و دلیلی به دست سفارت افتاد، نتیجه آن تا هر درجه که تصور فرمایند، بر قدرت و شأن و مصالح دولت علیّه و سلطنت سنیه مضرّ

و با خطر خواهد بود. می‌فرمایند بسیار خوب، اگر حضرت ارفع امجد والا آن جواب‌ها را که در تلگراف مرقوم فرموده‌اند برای حصول منظور دولت کافی می‌دانند ما را حرفی نیست؛ چنان‌که همیشه قرار بود که امور سرحدی آذربایجان میان قونسول جنرال دولت روس با کارگزاران آنجا می‌گذشت و نادر بود که مطلبی از آن قبیل مطالب را به دارالخلافه و وزارت خارجه اظهار نمایند، حضرت ارفع امجد والا به اطلاع جناب اشرف سپهسالار اعظم و بودن جناب ساعدالملک با قونسول جنرال مشارالیه قراری بدهند و دلایل و اقدامات کافی به نظر او بدهند که او قانع و ساکت و مصدق شود و به وزیر مختار دولت خود تلگراف کند که امر در اینجا گذشت و من آسوده شدم، شما هم آسوده شوید که این کارها به زودی می‌گذرد. البته در این صورت وزیر مختار آسوده شده، خاطر اقدس همایون هم قرین اطمینان خواهد شد و مقصود به عمل خواهد آمد و آلا باید یک اقدام معجل و عمده از دربار اقدس همایون به مأموریت شخص مجرب کافی که به محض ورود سرحد از عهده نظم جمیع کارها برآید به عمل آید که چشم وزیر مختار را اعلانیه پر کند و او ساکت و آسوده باشد و از آن حالت که دارد و معایب آن در نظر دولت بسیار عمده است، پایین بیاید و منتظر انجام کارهای سرحد مغان باشد. هر کدام را که خاطر انور والا تصویب فرماید اعلام فرمایند، ولیکن واضح است که مادام که کار در همانجا به دست کارگزاران حضرت والا ممکن است که صورت بگیرد حاجت به اقدام از دربار همایون نخواهد بود. البته تفصیل تلگراف سابق را حسب الامر به جناب مستطاب سپهسالار اعظم هم تلگراف فرموده‌اند. رای مبارک و صوابدید جناب معظم هر چه باشد زود به واسطه تلگراف مرقوم و مقرر فرمایند که تکلیف به همه جهت معلوم شود.

وزیر دول خارجه: امین الملک

جواب

به جناب جلالت‌مآب وزیر دول خارجه و امین‌الملک:

تلگراف مبسوط را دیدم و از اوامر مقدس شاهانه استحضار و آگاهی به حصول

پیوست. به نمک مبارک قبله عالم -روحنا فداه- از پارسال تا حال در فقره مغان ابدأً از اینجا کوتاهی نشده است؛ ولی چه فایده؟ که اغراض نفسانی مانع هر کار است. آنکه پارسال است حاجی میرزا حسین خان به جهات چند و علاقه‌ای که در اردبیل داشت چنین به نظر آمد که خیال حکومت آنجاها را دارد. حاجی سیف الدوله حواسش پریشان شد، مع‌هذا حاجی سیف الدوله ممنوع از رفتن مغان شد. خود حاجی میرزا حسین خان رفت و به قدر یکصد فقره کار از آن طرف گذشت و مابقی ماند به امسال که تمام شود. امسال هم تا شروع شد اوضاع اکراد به میان آمد و اوقات من صرف این طرف شد. حاجی میرزا حسین خان هم از این کار عزل شد. میرزا معصوم‌خان با دستورالعمل کافی مأمور این خدمت شد، آمد امضای احکام او را داده روانه نمود. بعد به ملاحظه نداشتن سوار و سرباز قدری کارش پیشرفت نکرد تا آنکه بنا به خواهش جناب وزیر مختار و قونسولگری قرار شد حاکم اردبیل هم به جهت معاونت برود. فردای آن روز که در آن هفته در تلگراف بودم، فوراً دویست و پنجاه نفر سرباز از فوج تخته‌قاپو را مواجب تمام داده، با جیره عرض راه و لباس مأموریت با نهایت آراستگی روانه کرده با پنجاه نفر سوار رفتند. باز هم از بابت احتیاط اسدخان نایب تفنگدار خودم را هم با احکام علی‌حده خیلی مؤکد سخت فرستاده که سرباز و سوار را ببرد به اردبیل و شاهزاده را حرکت داده ببرد به مغان برساند و شروع نماید. آن وقت آن نایب تفنگدار خبر شروع به مطالب و آسودگی آن‌ها را بیاورد. حالا وضع دیگر تلگراف می‌نماید. آنچه رای من است خوب است. این قدر تأمل و صبر کنید که این اسباب که حالا تهیه شده، در یک جا جمع شود و شروع به مطالب بکنند. هرگاه خدای نکرده بی‌نتیجه ماند، آن وقت فکر علی‌حده بشود و آلا می‌ترسم حالا به وسیله‌ای دیگر دست بزنید، یا از آنجا، یا از اینجا باز یک ماه طول بکشد و کم کم موقع و وقت بگذرد. حالا که موقع و وقت است از دست برود. تلگراف شما را هم گفتم به جناب مستطاب اجل سپهسالار اعظم که الان در تلگرافخانه خوی حاضر کرده و مشغول جواب و سؤال آن صفحات هستم بگویند. از او هم شوراً جویا می‌شوم، ببینم چه به نظرش می‌آید. در خصوص جواب و سؤال کلیه که باید در حقیقت

راجع به اینجا باشد، همه وقت هم همین طورها بود. این هم از پارسال درآمد که آگرانویچ را به طهران خواستند. از آنجا هم حاجی میرزا حسین خان را مأمور کردند همه را به زحمت این کار انداختند. به نمک مبارک حالا همه حواسم را صرف کار مغان کرده‌ام که ان شاءالله تعالی به خوبی صورت بگیرد. نوشتجات شما هم الان که در تلگرافخانه هستم و روز پنجشنبه است رسید. همه را صحیح نوشته‌اید. به جناب ساعدالملک هم که حاضر است گفتم شاید قسمی نماید که از قونسولگری هم به طوری که گفته‌اید بتواند کاری نماید که اسباب آسودگی شود. می‌دانم تا چه درجه قبله عالم - روحنا فداه - مایل هستند که خاطر دولت بهیته روسیه خوشوقت و آسوده باشد. من هم در این فقره نهایت میل را دارم؛ لیکن این حوادث علی‌التوالی نگذاشت. حالا که قدری آسودگی از آن طرف شده است امیدوارم به اندک وقت حاصل شود.

ولیعهد - ۶ [صفر]

از تبریز:

حسب الامر حضرت والا - روحی فداه - است: خدمت جناب مستطاب وزیر امور خارجه - دام اقباله العالی - امروز که روز پنجشنبه بود، تعلیقه‌جات رفیعه را در تلگرافخانه چاپار آورد و همه را زیارت نمود. اگرچه کارگزاران حضرت والا - روحی فداه - به توسط تلگراف اقدامات خودشان را در انتظام امورات مغان مفصلاً فرمایش فرموده‌اند. البته جناب عالی استحضار کامل حاصل فرموده‌اند این بنده نمی‌داند جناب وزیر مختار چرا این قدر اوقات تلخی از این فقره دارند. هرگاه از کارگزاران آذربایجان جزئی قصوری بشود، حق دارند به مقام شکایت برآیند، این قدر تامل نمایند. نواب سیف الدوله به مغان وارد بشود، مشغول انجام دادن مطالب اظهاریه مأمور سرحد بشود. هرگاه باز نقصی در امورات آنها وارد آمد، دست به وسیله دیگر زدن آسان است. این بنده همین قدر می‌تواند جسارت بکند؛ چه حضرت والا و چه کارگزاران اینجا اهمیت این قبیل کارها را خوب ملتفت هستند و بلکه دقیقه‌ای غفلت ندارند و شب و روز سعی هستند. به هر راهی که مقدور بشود

خاطر مبارک شاهنشاهی -روحنا فداه- را آسوده نمایند و اولیای دولت علیه را به مخصه سوال و جواب نیندازند.

ساعداالملک - شب ۷ شهر صفر

حضوری از عمارت مبارکه به خوی:

حضرت والا آقای نایب السلطنه، جناب آقا، جناب وزیر امور خارجه، جناب علاالدوله، جناب عضدالملک، جناب ناصرالملک، جناب امین الملک، جناب نصیرالدوله، جناب مخبرالدوله، جناب امین السلطان معاون الملک، حضرات وزرای عظام همه حاضر و احوال پرسی از جناب عالی می نمایند.

خدمت حضرت والا آقای نایب السلطنه و جناب آقا عرض بندگی می رساند و خدمت سایر وزرای عظام سلام رسانیده و از این اظهار التفات و احوال پرسی کمال امتنان حاصل نمودم. بحمدالله سلامت هستم.

حسین

حالا به خاک پای همایون -روحنا فداه- احضار شدیم. عریضه تلگرافی جناب عالی را که مفصلاً در جواب دست خط مبارک معروض داشته بودید دادند قرائت کردیم و مقرر شد به تلگرافخانه آمده اوامر مطاعه را به جناب عالی ابلاغ کنیم. خلاصه فرمایش مبارک این است که مملکت آذربایجان را ما خود علیل تر از آن می دانیم که شما شرح داده اید و این امراض که در مزاج آن مملکت مزمن شده است می دانیم که علاج صحیح و درست می خواهد. واقعه اکراد و اغتشاش سرحد در این چهار ماه مجال هیچ کار نداد. در این موقع که برای شما فرصت رسیدگی به امور مملکتی پیدا شده است مسئله آمدن خود را عنوان کرده اید. جای حرف نیست که اطلاعات دقیق شما را باید وسیله اصلاحات فوری کرد؛ اما چنان که در دست خط دیروزی توضیح فرموده اند اول شرط این کار دانستن تکلیف است که اسباب اجرای این مقصود چه خواهد بود؟ جناب عالی در سیاق کلام تعهد مراجعت آذربایجان را به قید اگر و به صورت تردید کرده اید.

می‌فرمایند هنوز این الفاظِ مردّد مایه تردید و وسواس ماست و چنان‌که خودتان بهتر می‌دانید یک دقیقه مسامحه و تأخیر و فوت یک ساعت برای دولت سمّ است و شرط عمده خدمت و اسباب کلی پیشرفت کار گرمی و اعتقاد جازم متصدی امر است. در صورتی که جناب‌عالی می‌دانید که امروز بهتر از شما کسی این خدمت را کفایت نمی‌کند؛ یعنی دیگری مثل شما خاطر خطیر همایون را از طرف آذربایجان آسوده نخواهد کرد. بی‌مکر و بدون هیچ تردید بالصّراحه تعهد کنید که امر آذربایجان را جداً متقبل هستید و تعهد صریح خود را تلگراف نمایید تا از روی آن تکلیف احضار شما و قرار و مدار حالیّه سرحد و تبریز و غیره را حسب الامر الاعلی شرح دهیم.

بعد از آنکه می‌فرمایید عریضه تلگرافی بنده را در حضور مبارک قرائت فرموده‌اید، از برای بنده جای تعجب است که می‌نویسید به تردید جواب عرض نموده‌ام و حال آنکه صراحتاً عرض شده است که می‌آیم و درد مطلب را عرض و علاج لازمه را از خاک‌پای مبارک گرفته، اسبابی که لازم دارم با اجازه و تصدیق همایونی برداشته مراجعت می‌نمایم و آن قدر می‌مانم که این اسباب به کار افتاده، چرخ حکومت راه بیفتد و تشویش خاطری به جهت سرکار اقدس همایونی -روحنا فداه- باقی نماند و از طرف اکراد هم درست مطمئن کرده آن وقت مراجعت می‌نمایم. این الفاظ جمعاً تصریح و هیچ تردید ندارد و باز همان عرض دیشب را تجدید نموده و یک فقره دیگر علاوه می‌نمایم و به جز این‌ها هیچ عرض دیگر ندارم و نخواهم کرد؛ و آن فقره این است که چون تا به حال در هیچ مورد و مقام بزرگ یا کوچک صعب یا سهل از اطاعت اوامر همایونی -روحنا فداه- و میل خاطر مبارکشان خارج نشده‌ام باز تا زنده‌ام، إن شاء الله نخواهم شد؛ والسلام.

حسین

می‌فرمایند در غیاب جناب عالی موقع ریاست اردوها و مواظبت امور سرحدی و فی‌الحقیقه یک حکومت محیط و حاوی بلاد سرحد مثل خوی و ارومی و غیره و غیره خوب است به عهده امیر الامراء العظام اعتمادالسلطنه باشد و تکالیف و دستورالعمل او را

به تفصیل مشخص کرده، او را در مقام خود مستقر و مستقل نمایید. در امور ساوجبلاغ و انتظام و استقلال کار وزیر فواید هم تأکید مجددی ضرور باشد، بکنید. خودتان به تبریز آمده قرار و ترتیب موقتی کارهای آنجا را بگذارید که از جهت نظم شهر و امر نان و تکلیف اسباب کار آنجا نگرانی نماند. میرزا احمد منشی باشی و میرزا محمودخان مستوفی نظام را با محاسبه غلّه و صورت معاملات جنس خمسه و محاسبه وجه نظام توشقان‌نیل که محل بعضی اختلافات شده است، با خود بردارید به دارالخلافه بیاورید. إن شاء الله تعالی در چند هفته بدون فوت وقت اجزا و اصحاب کار آن مملکت و شرایط پیشرفت منظورات همایونی -روحنا فداه- ترتیب و معین می‌شود و به سلامت مراجعت می‌کنید. حضرت اسعد والا ولیعهد هم موافق فرمایش همایونی در انجام فرمایشات و تهیه چادر و ملبوس و مهمات قشونی اهتمام مخصوص خواهند فرمود و با حضور جناب عالی قیمت آن‌ها معین شده، حسب‌الحواله دیوان همایون تنخواه فرستاده می‌شود. این ایام فراغت را که خیلی مغتنم است به یک اندازه تدارک مهمات عسکریه شده باشد که هنگام ضرورت به هیچ وجه معطلی دست ندهد.

اعتمادالسلطنه مردی است پیرمرد و دنیا دیده و کمال وثوق را به او دارم. اعتقاد خودم این بود او را در تبریز به نیابت خودم گذارده، امورات قشونی و ولایتی را به عهده او برقرار نمایم که هم در مرکز مملکت یک آدم متینی بوده و هم حضور حضرت ولیعهد کلیتاً از نوکرهای مجرب و کارآمد خالی نباشد. وزیر فواید در کار خود مستقل و باز هم تقویت کلی خواهم نمود. حکومت ارومی و خوی تا مراجعت من و حکم جدید به همین حالت حالیه باقی بماند. یکی از مطالب من همین فقره است، در اول سال قرارهای خیلی کافی و لازم با یک حاکم بسیار مقتدر باید گذارده شود. عجلتاً ساخلوهاشان مضبوط نصرالملک و حسام‌الملک در ارومیه هستند و کار اینجا عیبی ندارد. خود من اقلّاً ده روز دیگر باید در خوی باشم که امر قطور و سایر امورات را صورت و استحکام داده به تبریز بروم. امورات آنجا را هم قراری که لازم است و می‌توان داد، داده، فوراً شرفیاب شوم. مراتب را عرضه دارید، به هر چه، ثانیاً امر قدر قدرت شرف صدور یافت اطاعت خواهد شد.

قربان خاک پای جواهر آسای اقدس همایونت شوم! این غلام در هر موقع و مقام باشد از خیرخواهی و دولت‌خواهی نگذشته و نخواهد گذشت. احضار حضرت ولیعهد صلاح نیست. احضار این غلام به چاپاری لازم است. این خانه‌زاد خیرخواه دولت است. آخر دردی دارم که عرض می‌کنم. جمیع این نقاط و حدود را رفته‌ام دیده‌ام، درد کار را حالا درست می‌دانم، باید بیایم عرض کنم. اگر مقرر شد خود غلام مراجعت کنم، خوب، برمی‌گردم به چاپاری می‌آیم و برمی‌گردم عرایضم را می‌کنم دستورالعمل می‌گیرم می‌آیم. خدمت هم به اقبال همایون از پیش می‌برم. آخر بی‌آنکه مطالب خودم را عرض کنم آلت تعطیل که نمی‌توانم در راه خدمت باشم. اسباب کار خودم را برمی‌دارم و درست برمی‌گردم. در خاطر مرحمت مظاهر هست وقتی که بنای رفتن به اردو بود، این وعده را مرحمت فرمودید. حالا هم این غلام به نمک مبارک و به پیغمبر خدا از راه کمال غیرت و دلسوزی ولی‌نعمت خود این استدعا را می‌کنم. چگونه می‌توانم در اینجا بی‌عرض معلومات و کسب دستورالعمل بمانم و شأن نوکری دولت را ببرم. این عرض مشوب به هیچ ملاحظه نیست و این عرض هم صادقانه است. بعد از آنکه قبول نفرمایید همان است که در عریضه اول عرض کرده‌ام. با این حالت هیچ کاری از غلام خانه‌زاد ساخته نیست. از حالا تا بهار هم هیچ حکایتی نیست. عوض این که این غلام اینجا بنشیند بی‌کار و آه و ناله زن‌ها را بشنود، چهل روز دو ماه موقتی می‌آیم و در صورتی که باید برگردم خوب برمی‌گردم و تهیه خودم را هم می‌آورم. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین

دست خط مبارک:

امین الملک! این طور جواب به سپهسالار می‌نویسم، جواب و سؤال هر دو را بده وزرا ملاحظه کرده، بده الان تلگراف نمایند:

جواب حکم تلگرافی ما را که نوشته بودید در خصوص کلیه امور آتیه آذربایجان ملاحظه کردیم، شما از اصل مطلب و حقیقت عمل دور افتاده، چنان تصور کرده است

که وعده‌ای که به شما داده بودیم در مأموریت به اردوی ساوجبلاغ که تمنای شما را بعد از اتمام خدمت سرحدیه به عمل آورده قبول می‌فرماییم که آمده چندی در خانه خود نشسته مشغول معالجه بشوید. حالا نکول کرده و به این بهانه‌ها می‌خواهیم شما را توقیف بدهیم. این معنی را یقین بداند که وعده و فرمایش ما هرگز طوری نیست که بی‌اصل و سرهم‌بندی باشد. آنچه فرموده و گفته‌ایم همان است؛ لیکن مصلحت حالیه و مآلیه دولت را که ملاحظه می‌فرماییم این است که در جواب شما نوشتیم و تفصیل دادیم و حالی کردیم. دیگر دوباره این‌طور جواب شما را با آن مصلحت‌بینی‌های خودمان برای امور آن مملکت حقیقتاً نپسندیدیم.

اولاً هنوز ختم کار سرحدیه با دولت عثمانی نشده است و معلوم نیست که کار شیخ عبیدالله و حمزه آقا و سایر متمرّدین که به خاک عثمانی رفته‌اند، چه خواهد شد؟ دربینی که این کار عمده ناتمام و به جایی نرسیده است. شخص شما که در آذربایجان و در نظر اهالی اکراد و عثمانی‌ها به منزله روح و قوت و قدرت دولت هستید و جای پنجاه فوج و صد توپ کار می‌کنید، یک دفعه بدون خبر و بغتاً خارج شده به طهران بیایید، آیا مصلحت امروزه دولت هست یا نه؟

ثانیاً در تلگراف اوّل می‌نویسید که شش ماه مهلت و معافی از خدمت می‌خواهم که در خانام آسوده باشم و حالا می‌نویسید که به چاپاری آمده عرض‌های خود را کرده با اسباب کامله مراجعت به آذربایجان نمایم. این دو فقره هر دو با هم ضد و منافات تمام دارد. پس باید مسئله را درست فهمید و جواب مطابق آن داد. این جواب که ما دادیم مصلحتی که ملاحظه می‌کنیم برای مطلب اولیه شماس است که نوشته‌اید تا شش ماه باید بالمره از خدمات دولتی معاف باشم، این است که می‌گوییم: آن قدر آنجا باید بمانید تا من ولیعهد را به چاپاری خواسته قرار کارهای آتیّه آذربایجان را بدهم. همین که ولیعهد کاملاً مراجعت کرد و خیالات آسوده شد، شما بر حسب همان وعده که داده بودیم آمده، در طهران در خانه خود آسوده باشید.

اگر شما از خیال اولی که خانه خوابیدن و آسوده بودن باشد، صرف نظر کرده، خیال

خدمت دائمی در آذربایجان دارید، چه از این بهتر است که همان مطابق با خیالات من و مصلحت دولت است و برای پیشرفت امور و کارها و اجزای آنجا و بعضی عرایض آمدن خود را لازم دانسته باشید و به زودی معاودت می‌کنید. البته احضار خواهید شد، اما به شرطی که حقیقت داشته باشد و حرف نباشد و خیالات دولت و نظم آذربایجان به این گفتگوها و آمد و رفت به هدر نرود و تضييع وقت و زمان نشود؛ یعنی توضیحاً می‌نویسم که دو کار باید بکنید که قلب ما از عمل آتیۀ آذربایجان مطمئن و آسوده شود: یا صریح بنویسید و تعهد بکنید که وزارت و پیشکاری آذربایجان را دائماً قبول دارم و به هیچ عذری متمسک نمی‌شوم. برای بعضی عرایض لازمه و دستورالعمل جدیده مرا بخواهید به چاپاری به طهران بیایم. دستورالعمل گرفته عرایض خود را بکنم و فوراً مراجعت به آذربایجان نمایم، بی‌هیچ عذری؛ یا اگر میل به این کار ندارید و همان عرض اول خود را در نظر داشته باشید که آمده در خانۀ طهران خود آسوده باشید. آن منافات خواهد داشت که به این عجله شما را بتوانیم احضار بکنیم؛ چرا که آشکارا می‌بینیم در این احضار شما بدون اینکه یک خیال عمده دیگری برای کار آنجا کرده باشم، عین غلط و خطا است و ما چه طور می‌توانیم با یقین به خطا خطا بکنیم. پس باید شما با کمال قدرت و قوت آن قدر در آذربایجان بمانید تا من ولیعهد را با اجزای او به چاپاری بخواهم، برای آتیۀ آذربایجان یک قراری بدهم، او را بفرستم. همین که او رسید به تبریز شما بیایید طهران. غیر از این دو شق که نوشتم هر چه بشود خطا و سهو و آخرش پشیمانی دارد و ما هرگز نمی‌توانیم بعد از این، این نوع امور عمده سهو و خطا نماییم و هر کس دولت خواه است، خود نباید راضی بشود.

جواب:

قربان خاک پای جواهرآسای همایونت شوم! به زیارت دست‌خط مبارک تلگرافی که در جواب عرایض دیروز و دیشب این غلام خانه‌زاد شرف صدور یافته بود، مشرف و مباهی گردیدم. وعده‌های همایونی -روحنا فداه- علی‌التحقیق در هیچ مورد و مقام تخلف نکرده است و إن شاء الله درباره این غلام خانه‌زاد نیز تخلف نخواهد فرمود؛ لکن

وعدۀ همایونی -روحنا فداه- به طور تصریح مقرر شده بود که در معاودت از سرحد اجازه معاودت به بنده خانه و اشتغال به مدارا و معالجهٔ خودم مرحمت خواهد شد. حالا از مرقومات دیروز و مقدمات که گرفته شده بود، ملاحظه نمودم که نتیجهٔ این مقدمات دو سال دیگر حاصل نخواهد شد و فردا بهار است. شاید آن وقت امری اتفاق افتاد و خدمتی از فدویان خواستید و امر فرمودید. در آن صورت با حالت حالیه و امراض مهلکه که در این مملکت جا گرفته و به رأی‌العین دیده و فهمیده‌ام، تا خود مشرف نگردیده و عرض مطلب نکرده و علاج فوری از حکیم حاذق نگرفته و ادویه‌جات لازمه را با خود نیاورم، مصدر امری و مورد خدمتی نمی‌توانم شد. آبرو و اعتبار هم چیز عزیزی است و آنچه دارم خیلی به زحمت و مرارت تحصیل نموده‌ام و به یک سکوت و حفظ آداب ظاهری نمی‌توانم او را از دست داده و خود را به بی‌کفایتی معروف در دنیا سازم. این است که از برای حفظ آبروی خودم عرض می‌نمایم، چون مباشرت به این مقدمات و تحصیل نتیجهٔ او طول زیاد دارد، پس مرا احضار فرمایید که دردها را معروض داشته، علاج از خاک‌پای مبارک گرفته، برگردم که در موقع بروز و ظهور حادثه اسباب شرمندگی نشود؛ این که مرقوم شده است هنوز کار سرحدیه ختم نشده است و معلوم نیست مال امر شیخ عبدالله و حمزه آقا و سایر فراریان به خاک عثمانی چه خواهد شد، در کمال عجز عرضه می‌دارم از انصاف نباید گذشت. آنچه به عهدۀ این غلام بود تمام و ختم شد و خیلی خوب و خیلی زود هم تمام شد. این غلام را وقتی که مأمور آذربایجان در آن موقع مشکل فرمودید، خودم با یک قمچی وارد شدم، دیدم نه پول است، نه قورخانه است، نه فوج است، نه سوار، نه نظم است، و نه ترتیب. اعتمادالسلطنه با هشتصد نفر سرباز از سه فوج مختلف و هشتاد سوار و چهار عرآده توپ با قورخانهٔ بسیار قلیل در گوشه‌ای نشسته است. ذخیرهٔ بسیار قوی که با خود داشتیم توجه قلبی همایونی -روحنا فداه- بود و به زور و قوت همان ذخیره بحمدالله در قلیل مدت فوج و سوار تدارک قورخانه و پول همه چیز حاضر کرده، علی‌التوالی به اردوی اعتمادالسلطنه و اردوی اقبال‌الدوله و اردوی تیمور پاشاخان فرستادم و بحمدالله با کمال افتخار عرضه می‌دارم که کار به این بزرگی را در قلیل مدت با فقدان اسباب و قبل از این که اردوی طهران برسد تمام نمودم. تواریخ

این قسم عصیان و طغیان به این بزرگی و علی‌الغفله را خاطر ندارد؛ لکن در هیچ تاریخ رفع چنین عصبانی به این زودی و خوبی درج نشده است و هیچ سردار بزرگی نیست که این عمل را به اعلا درجه تصدیق و تحسین ننماید؛ اگرچه خودستایی و عرض نمودن خطا است، لکن از بابت حقیقت گویی به خاک پای مبارک عرضه می‌دارم که اگر این غلام بی‌مقدار را مأمور نفرموده و تهیه لازمه دیده نشده بود، به طور یقین اکراد تا نفس تبریز آمده بودند. بعد از آنکه خود بنده را مأمور فرمودید، با آن عجله و دست خالی وارد به میان دو اردوی غیر منظم که به جز قتل اشخاصی که نبایست کشته شوند و غارت و تخریب و سوزانیدن دهات کار دیگری نداشتند، گردیدم، و دیدم خرابی و رسوایی دنیا را برداشته است. باز بحمدالله به قوت همان توجه همایونی -روحنا فداه- بدون این که یک نفر را بکشم یا یک نفر را سیاست نمایم، در آن واحد جمیع آن بی‌نظمی‌ها مبدل به انتظام و اردوی به آن حالت دفعتاً واحداً مثل یکی از اردوهای منظم فرنگستان گردید. با نداشتن یک من غله بیست و پنج هزار نفر را جیره جنسی دادم. در ورود فدوی نان خرواری چهل تومان و جو خرواری چهل تومان بود. به فاصله دو روز نان خرواری پنج تومان و جو خرواری چهار تومان شد. عمل ساوجبلاغ به آن قسم و بدان خوبی که مشهود خاک پای مبارک است، تمام گردید. حاکم و ساخلوی آنجا از روی عقل و درستی معین شد. طایفه منکور طوری تنبیه و تأدیب شدند که سالها فراموش نخواهند کرد. پسر شیخ عبدالله را از مرکور بیرون کردند. چه قدر اسیر که گرفته و آزاد شدند و چه قدر مال و غارت استرداد و به صاحبانش داده شد و چه قدر باز در کار گرفتن و دادن است. محمد آقای مامش به چه قدرت و خوبی به دایره اطاعت و تمکین آمد و همین بیست و پنج هزار نفر به چه خوبی و انتظام بدون این که یک سیر جو از رعیت به عنف گرفته شود، حرکت داده، به ارومیه وارد شدند و بعد از روی چه طرح معقول و درستی آن‌ها که باید مرخص خانه شوند شدند و آن قشونی که بایست متوقف در ارومیه باشد، به چه خوبی و انتظام بدون اذیت به مردم در جاها و مکان‌ها به طور اجاره گرفته و جابه‌جا شدند و در هیأت اردوی متحرک از مال قورخانه و اسب توپخانه و سایر لوازمات متوقف شدند که اگر واقعه‌ای روی بدهد به یک شیپور حرکت نموده، حاضر مدافعه

باشند و جیره آن‌ها را در این سال سختی جنسی حاضر نموده‌ام و سایر کارهای ارومیه را از تأمین اهل سنت و نصاری و یهود و رفع اجحافات فیما بین خودشان قرار داده آمدم و در سلماس قرارهای نافع با علی‌خان شکاک گذارده شد که به تفصیل به عرض رسیده است و حالا مشغول ردّ غارت‌های هذّه السنه و سنواتی می‌باشند و وارد خوی گردیدم، در حالتی که یک نفر عاصی و مخالف از چهریق الی صابین قلعه در خاک دولت علیه باقی نگذاردم. حالا اگر در ظرف چهار ماه که این همه کارها شده است، یک دستورالعمل از اسلامبول به مشیر اردوی رابعه نرسانیده باشند و او در جواب رسمی خود ادعای بی‌خبری نماید تقصیر فدوی چه چیز است؟ آیا می‌توان گفت که کارهای فدوی ختم نشده است؟ شاید چهار ماه دیگر هم دستورالعمل به مشارالیه نرسد، فدوی در اینجا معطل مانده و آن وقت بهار است و اصل کار عرایض ناگفته و اصلاحات لازمه نشده، آن وقت موقع افتضاح و بدنامی من خاک بر سر است. مرقوم شده است به طور وضوح و تعهد عرضه دارم اگر ریاست آذربایجان را به طور دائمی قبول دارم و منظور عرض مطالب است آن وقت احضار شوم، ورود، مراجعت نمایم و اگر مقصود توقف در خانه و معالجه مزاج است، آن وقت باید بمانم تا حضرت ولیعهد را احضار فرموده، اجزای کار ایشان را تکمیل فرموده، مراجعت نمایند، آن وقت فدوی برگردم. حقیقت امر این است که به طور وضوح و تعهد به خاک‌پای مبارک عرضه می‌دارم احضار حضرت ولیعهد به هیچ وجه لازم نیست؛ زیرا که مسافرت تا مراجعت ایشان سی چهل هزار تومان اقلأً مخارج دارند و در واقع استطاعت تحمل این مخارج را ندارند. غلام خان‌زاد را احضار به رکاب مبارک می‌فرمایند، به چاپاری می‌آیم، مطالب و عرایض و امراض ولایت را عرض می‌نمایم، اسباب کار آذربایجان را از پیشکار و اجزای قلمی و قشونی با عرض و تصدیق همایونی معین و انتخاب نموده، چون در بهار آینده احتمال ضعیفی بر اختلال اکراد و غیره می‌رود، اگر امر همایونی به مراجعت خودم صادر شود اجزای کار را با لوازمات آورده، در تبریز چرخ حکومت را راه انداخته و خودم بدون مداخله در مالیات و جزئیات ناظر و آمر باشم. تمکین و موافقت حضرت ولیعهد را هم به آن اجزا به عهده خود خان‌زاد از اجزایی هم که حالا دارند و موافق میل مبارک نیست در صورتی که مقرر

شود، یا حالا با خود خواهیم آورد، یا بعد از آنکه اجزای دیگر آوردیم، آن‌ها را روانه می‌کنم. به هر طور مقرر شود اطاعت خواهد شد؛ اما در تجهیز قشون، اگر لازم شد به این کار و تهیه و تدارک او خودم مباشر بوده، شکایات مغان و روس را هم به خوبی تمام نموده، ایل قوجه‌بیگلو را از اردبیل به ساوجبلاغ حرکت داده، به جهت پاییز مراجعت و با مرحمت کامله همایونی -روحنا فداه- در خانه خود با عزت و کمال احترام بنشینم تا بمیرم. والله به نمک مبارک قسم است از اشتغال به خدمات درباری خسته شده‌ام و ابداً طالب نیستم. اگر دروغ عرض نمایم به لعنت خدا گرفتار شوم. خیلی دلم می‌خواهد که سرکار اقدس همایونی -روحنا فداه- این بقیه عمر مرا همان قسم که امپراطور روس مارشال بارمانیسکی را محترم و بدون شغل نگاه داشت، فدوی را هم در دربار دولت و وزیر حمایت مقتدرانه خودتان آن قسم نگاه دارید، آسوده باشم. حقیقت این است و خیال باطنی این غلام به تاج و تخت مبارک این است که عرض کردم. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین

ترجمه کاغذ نافذ پاشا:

تحریرات علیّه سپهسالاری عالی از حضرت اشرف مورخه دوازدهم محرم نود و هشت دایر به مراتب ظلم و تعدی و خسارتی که از ارباب قیام در سمت ساوجبلاغ و ارومیه به وقوع رسیده و موخراً به چه صورت آن‌ها تعقیب شده‌اند و از برای بیان بعضی معلومات شفاهیه مقرب‌الخاقان میرزا رضاخان را به این طرف اعزام فرموده بودید و رؤسای اشقیای ایرانیه که به این طرف دخالت نموده‌اند، رد آن‌ها را خواسته و در حق شیخ عبیدالله افندی و پسرهای او، تا این که از طرف دولت یک قرار محکمی داده بشود. اخذ بعضی تدابیر را تکلیف فرموده بودید واصل دست احترام شد و دو قطعه سیاهه اسامی اشقیای مزبوره و اشخاصی که از اکراد طرف ما به ارباب قیام ملحق شده‌اند انفاذ فرموده بودید، مطالعه شد. آنچه حضرت اشرف عالی مرقوم فرموده‌اید به موجب تعلیماتی است که از دولت متبوعه خودتان به شما رسیده است؛ ولیکن در فقرات مبحوئه از طرف

دولت علیّه عثمانیه نه به طرف عاجزانه من و نه به عنوان والی ولایت هیچ گونه امر و تعلیماتی تا به حال ورود نکرده است؛ لهذا تا دستورالعمل به من نرسد طبیعتاً در این مواد هیچ کاری نمی‌توانم کرد. بیان حال خود را نموده و به این وسیله از بابت التفات علیّه شما که نایل شده‌ام بیان تشکر نموده و توجهات جلیله عالی را امید دارم. امر و فرمان حضرت من له الامر راست. مورخه سلخ محرم نود و هشت و بیستم کانون اول ۹۶، از وان.

محمد نافذ - ۸ [صفر]

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! در این عید سعید که می‌دانیم مخصوصاً برای شما بزرگترین اعیاد است، جای شما در حضور همایون بسیار خالی و نمایان است. محض اظهار عنایت مخصوص به این تلگراف تفقد احوال شما و تبریک عید سعید را فرمودیم. عموم چاکران و سرکردگان و صاحب‌منصبانی را که با شما هستند، از جانب سنی‌الجوانب ما تبریک عید و اظهار مراسم ملوکانه به عمل آورید و حالات خود را عرض نمایید. زیاده فرمایشی نبود.

۶ [صفر]

به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای اقدس اعلی حضرت همایون شاهنشاه - روحنا فداه:

با کمال خاکساری عرضه می‌دارد: در موقع این عید بزرگ و این روز مبارک که برای همه ایران خاصه برای این غلام که خدمت این روز مسعود امتیاز مخصوص و اسباب سعادت غلام بود، چه قدر برای این خانه‌زاد سخت و بی‌سعادت است که از آن موقع و خدمت مخصوص امروزه دور مانده، عرض تبریک نمایم. امیدوارم حضرت ربّ‌العزت این عید بزرگ را بر جمیع اهل ایران و جهانیان مبارک و میمون نماید. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع
غلام خانه‌زاد: حسین - ۶ [صفر]

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! عریضه تلگرافی شما مشعر به تهنیت عید وقتی رسید که ما خود پیش از آن به توسط معتمدالملک به شما تبریک گفته بودیم و فی الحقیقه با اختصاصی که این عید به شما دارد، باید به این موقع شما را تهنیت مخصوص گفت. همیشه اینجا و در این موقع آن طور زحمت و خدمت به عهده شما بود. امسال این خدمت با این درجه اهمیت به توسط شما اجرا شد و البته افتخار و اعتبار خدمت امساله محل رجحان و امتیاز است. خودتان را نباید از حضور ما دور تصور کنید؛ چرا که همیشه خدمات شما در مد نظر ماست و إن شاء الله سنین عدیده در حضور ما باز متصدی خدمت و مورد مرحمت خواهید بود. یقین داریم که برای تشریفات این عید آتشبازی و تجمّلات لازمه فراهم کرده‌اید.

شب ۶ [صفر]

جواب به توسط معتمدالملک

به خاک پای مبارک جواهر آسای اقدس همایون شاهنشاه ظلّ الله - روحنا فداه:

با کمال ضراعت و فدویت عرضه می‌دارد: هزار مرتبه جان این غلام تصدّق خاک پای فلک فرسای مبارک باد. امروز از صبح این غلام خانه‌زاد به تصوّر این که پارسال در چنین شب و فردای این روز در این جشن مبارک مصدر خدمت و مورد چه قدر مکرمت‌ها بود و حالا از آن موقع با سعادت به چه مقام و در کجا افتاده، حالتی داشت که هیچ کس را بدروزتر از خود فرض نمی‌کرد. الان که یک ساعت از شب عید مبارک گذشته و به زیارت دست خط مبارک مشرف شدم، دانستم که در پایه سربر اعلیٰ حضرت ولی نعمت تاجدار خودم مقام و موقع خانه‌زادی غلام از نظر مبارک نرفته، به قدری مفتخر و سرافرازی حاصل کردم که یک مرتبه آن یأس و تأسف تبدیل به مسرت و شادمانی شد. خداوند جان این غلام و تمام اهل ایران را تصدّق خاک پای شاهنشاه قدردان فرماید. امشب هم در اینجا به اندازه این شهر جشن گرفته آتشبازی و مهمانی و لوازم عیش

فراهم است. دست خط مبارک را هم روسای نظام که در مجلس جشن هستند، زیارت نموده، از ظهور مرحمت همایونی همه زبان شکر و دعا گشودند. اشخاصی که در مجلس جشن عید مولود حاضرند:

اعتمادالسلطنه، حسام الدوله، تیمور پاشا خان، عزیزالله خان، شیخعلی خان، اسفندیار خان سرتیپ، محمدصادق خان آجودان‌باشی، محمدصادق خان امین نظام، طهماسب قلی خان یوزباشی، محمدحسین خان بختیاری، و جمعی اعیان ولایت. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین - شب ۶ [صفر]

دست خط مبارک:

ولیعهد! برای ده فوج هشتصد نفری تهیه ملبوس و لپچین و چادر و کیف و فالسقه لازم است که از حالا تهیه شود که تا شب عید همه حاضر و تحویل آدم امین‌السلطنه شود و شما باید به زودی تهیه نمایید و باید این کار را به یک نفر آدم معقول کافی درستکار واگذارید. حالا صریح و مفصل بنویسید که اولاً این کار را به کی رجوع خواهید کرد؟ و چه پارچه در آنجا برای ملبوس تحصیل می‌شود؟ و این چادر و ملبوس به چه قیمت تمام می‌شود؟ در خود تبریز یا خوی یا ارومی تهیه این کار مناسب‌تر می‌شود؟ تفصیل آن را واضح بنویسید تا قرار تنخواه آن داده شود، مشغول باشید، و شما چه وقت می‌توانید همه این‌ها را به اتمام برسانید؟ و طوری باید اطمینان بدهید که دیناری از تنخواه دولت به هدر نرفته تماماً مصروف کار فرمایشی بشود، البته.

۹ [صفر]

جواب

به خاک پای اقدس اعلی - و حنا فداه:

دست خط مبارک که برای ملبوس ده فوج هشتصد نفری به افتخار این غلام صادر شده بود، زیارت، این‌که مقرر رفته بود که درست معین نموده به چه قیمت تمام

می‌شود، با تمام اسباب و یکجا این کار را این غلام معین نماید که به چه تفصیل تمام می‌شود و به عرض برساند که قرار تنخواه آن داده شود، بر حسب امر قَدَر قدرت امروز و فردا درست رسیدگی می‌نماید و قیمت را هم معلوم می‌کند و به عرض می‌رساند و مخصوصاً هم استدعا می‌کند که بعد از انجام مقرر شود رسیدگی نمایند که به چه طور تمام شده که یک دینار هم از مال دولت به هدر نرفته است.

غلام کمترین: مظفرالدین - شب ۱۰ [صفر]

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! تلگراف‌های جوابیه شما دو فقره ملاحظه شد. چون مرتباً سوالات و فرمایشات دیروز ما را جواب نگفته‌اید لازم است که مجدداً بعضی فقرات را سؤال کنیم:

اولاً از تیمور پاشاخان احوال‌پرسی کردیم، فراموش کرده‌اید به او مرحمت ما را ابلاغ کنید، یا در تعداد جواب رؤسا و سرکرده‌ها اسم او ترک شده است. مخصوصاً التفات ما را به او برسانید در امر ملبوس و چادر جواب اعتمادالسلطنه چه شد؟ و قرار این کار را چه طور و به چه وسیله خواهند داد؟ و قیمت آن چند می‌شود؟ از چه پارچه ممکن است؟ تا بهار وقتی باقی نیست. خیلی زود باید تکلیف ما در تهیه این لوازم معلوم شود.

از عدد قشونی که در زیرسلاح است مستحضر شدیم. البته هنوز که قرار حتمی و قطعی در کار سرحد داده نشده و اطمینان کامل حاصل نکرده‌ایم. نمی‌توان از ساخلوی ارومی چیزی کاست. إن شاء الله تعالی اگر قراردادهای دولت عثمانی به طور لازم انجام گرفت، به قدر لزوم ساخلوی ارومی را معین و باقی را مرخص خواهند کرد. در باب مرکور که نوشته‌اید به کتبی بایر است و محل آن قابل ساخلو نیست و به این جهت خالی گذاشته‌اید معلوم شد؛ اما نظر به اهمیت موقع که شیخ بوغاز آنجا را استحکام می‌دهد، اقلأً یک دسته سوار به طور قراولی می‌گماشتید عبور و مرور، بلکه یک کلاخ پرواز کند خبر بدهند و از آن نقطه بی‌خبر نماییم.

عریضه تلگرافی شما در باب اشنویه و سلدوز و لاهیجان و مرکور چرا باید تعطیل شده باشد؟ تکلیف تلگرافخانه این است که مطالب مهمه را بلا تأخیر بفرستد جز دیروز عصر و دیشب مشغله برای سیم تلگراف نبود. البته زودتر اطلاعات لازمه بدهید. در کار رؤسای اکراد تبعه این دولت که نکته رفع امنیت و پناه داشتن در خاک عثمانی را و یأس از امکان خطا و فساد خودشان مختصری اشعار نموده بودید، صحیح و درست بود. البته در ضمن ختم عمل این مسئله را که حق عهدنامه ماست به قوت ملاحظه و مطالبه خواهیم کرد. جواب نافذ پاشا اگر چه تاریخ آن کهنه است، لیکن تقریباً مسامحه آنها معلوم می‌شود. خبر اسلامبول و بیانات فخری بیگ تازه‌تر است و منتظریم که نتیجه این وعده‌ها در این ایام چه ظهور کند. در فقره مغان و بعضی مطالب لازم‌الجواب که این دو روزه به شما تلگراف شده است، جواب‌های لازمه را منتظریم. همین تلگراف دیشب ما را تجدید نظر نموده، آنچه را که هنوز جواب نداده‌اید فوراً جواب بنویسید.

از خوی

ترجمه کاغذ نافذ پاشا:

تحریرات علیّه سپهسالاری عالی، آن جناب اشرف مورخه دوازدهم محرم دایر به فقره اشخاصی که از تبعه ایران مورد تضییق شده و به این طرف دخالت و التجا نموده‌اند، مظهر عفو عمومی حضرت شاهی گردیده، به جاهای خودشان اعاده کنند، وارد جای اعزاز گردید. به طوری که معلوم حضرت عالی است این ملتجی‌ها در اثنایی که از جانب تیمور پاشاخان آنها را تعقیب و تضییق نموده و به این طرف آمده‌اند جمعی مردمان بی‌گناه ذکور و اناث و صغیر و کبیر می‌باشند. بنا به قاعده دولتی آنها در نزد ما قبول شده‌اند. در باب اعاده دادن آنها ذاتاً اصرار و اجبار جایز نیست و حال آن‌که در این خصوص یک دستورالعمل هم به من نرسیده است؛ لهذا طبیعی یک کاری نمی‌توانم کرد. از این‌ها اگر کسی بخواهد به میل خاطر خودش عودت نماید، ممانعت هم نخواهد شد؛ لهذا بیان حال و به این وسیله تأیید و موالات فایقه و استیقایی توجهات علیّه اشرف

عالی را آرزومندم. امر و فرمان در ید من له الامر است. مورخه سلخ محرم نود و هشت و بیستم کانون الاول نود و شش، از وان.

محل مهر: محمد نافذ - ۹ [صفر]

از خوی به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: در فقره ساخلوی لاهیجان و اشنویه و مرکور هم که سابقاً استفار فرموده بودند در لاهیجان جایی نیست که عجالتاً ساخلو بتواند توقف نماید. قلعه که مخروبه است و احتیاج به تعمیر زیاد دارد. برف هم چنان گرفته است که در زیر چادر توقف قشون غیر مقدور است. چهار عراده توپ را که چرخ و قنداق آنها را اکراد شکسته و سوزانیده بودند و خود توپ‌ها را در چاه‌ها مخفی نموده بودند، توپ‌ها را با زحمت زیاد پیدا نموده، از چاه‌ها بیرون آورده، پاک و تمیز کرده، به محمد آقای مامش سپرده و قبض گرفته که در اول بهار چرخ و اسباب و بدرقه ببرند سوار کنند. به وزیر فواید هم سپرده‌ام که در اول بهار یک فوج از ساخلوی ساوجبلاغ فرستاده، در لاهیجان اردو بزنند. قلعه سابق لاهیجان تماماً خراب نشده و قابل تعمیر هست؛ لیکن از اصل چیزی ساخته نشده که لایق باشد. اشنویه کلیتاً خالی از سکنه بود. اگر حالا ساخلو گذارده می‌شد احدی از رعیت و غیره جرأت معاودت نداشت. نمی‌توان تصور نمود که رعب عساکر دولت چه قسم در قلوب اکراد جا بگیر شده. یک نفر سرباز یا یک سوار داخل در میان هزار سوار گرد بشود همه فرار می‌نمایند. عجالتاً ساخلوگری اشنویه را به بیوک خان و به حسنعلی خان سرهنگ قراپایاق و محمد آقای مامش واگذار نموده‌ام که متدرجاً رعایای آنجا مطمئن شده بیایند و بعد در اول بهار از ارومیه چند دسته سرباز فرستاده شود. اما مرکور نقطه‌ای است بسیار مهم و محل تأمل است. امروز جمیع دهات آنجا که قریب چهل و دو پارچه می‌شوند جمیعاً مخروبه و محروقه‌اند. جزئی آثاری که از قلعه بنار باقی بود حسب الامر کلا خراب گردیده که دیگر آثاری از

قلعه باقی نیست؛ لیکن دولت حتماً و بلا تأمل در اوّل بهار باید یک قلعه متینی در آنجا بنا نماید که توپ و ساخلو دائمی داشته باشد. موقع احداث قلعه را هم مهندسين معين نموده‌اند که نقشه مرکور و لاهیجان و منقور را با پست تقدیم حضور مبارک همایون شاهنشاهی -روحنا فداه- خواهم داشت.

غلام خانه‌زاد: حسین - شب ۱۰ [صفر]

از خوی:

جناب جلالت‌مآب معتمدالملک! حالا که کارها معین و مقرر شد، پس باید نواقص را به عرض رسانیده و جواب خواست، تا قرار کارها را داده، از روی اطمینان زودتر حرکت نموده تا موقع و مجال کار در طهران باقی بماند. جواب فقره آخری دیروز را درباره اعتمادالسلطنه بعد از آنکه به عرض خاک‌پای انور رسید، زودتر امروز به من برسانید تا تکلیف معلوم شود. ده هزار تومانی هم که از بابت تنخواه جیره گذشته نوشته بودید، حاضر است. حاجی ابوالفتح خان گماشته خزانه نظام و امین جناب امین‌السلطان حواله داده‌اند که به حاجی محمد حسن اصفهانی برسد، وجه را گرفته برسانید تا از اشخاصی که قرض نموده است حواله دهد، خودش و من از دست مردم خلاص شویم. فقره دیگر جیره ساخلوه‌ها است که اگر دیر شود و یک روز نرسد، اسباب حرف می‌شود جیره ساخلوی ساوجبلاغ را تا یک ماه بعد از نوروز جنس داده‌ام و خاطر جمع است که حرفی برخواستہ نخواهد شد. ساخلوی ارومیه که عبارت از پنج فوج و سیصد سوار و دویست توپچی سوای توپچی طرز اطریشی و دویست اسب توپخانه و قورخانه‌چی و عمله اصطبل و کرایه صد رأس قاطر که احتیاطاً به جهت حمل قورخانه گذارده شده است و دو ماه به قدر یک هزار و یکصد خروار جیره و علیق و سیصد و هشتاد خروار کاه به جز کاه اسبان اصطبل و غیره می‌شود. جیره و علیق این‌ها را هم تا بیستم صفر جنس داده‌ام و از بیستم صفر هم یک ماهه جنس خریده حاضر نموده‌ام که تنخواهش داده و جنس گرفته شود. باید بلا تأخیر تنخواه به آن‌ها برساند و این پنج فوج از بابت ملبوس خیلی

محتاجند. باید یک دست ملبوس به این‌ها داد و در تهیه یک موجب سه ماهه هم به جهت آن‌ها بود. این مراتب را زودتر عرض نموده، جواب را تلگراف نمایید که همان تلگراف عیناً به ارومیه فرستاده شود. روزی که میرزا رضا خان را به وان می‌فرستادم دوپست تومان به او تنخواه دادم و رفت، حالا می‌نویسد و قسم می‌خورد که بعد از توقف ده روز زیاده بر سی تومان نداشته می‌نویسد: جو خرواری سی تومان، برنج منی بیست و پنج هزار، و قس علی هذا. اگر میرزا رضا خان باید بماند و چندی توقف داشته باشد، پس باید تنخواهی به جهت او فرستاد و اگر باید احضار شود باز قدری تنخواه باید فرستاد و احضارش نمود. این فقرات را امروز به خاک پای مبارک عرضه دارید و جواب گرفته برسانید که دستورالعمل هر یک را نوشته بفرستم. البته مرا در انتظار نگذارید.

حسین - ۱۰ [صفر]

از خوی:

جناب جلالت‌مآب معتمدالملک! حالا که امورات توضیح شد، از زحمت خدمتگزاران باید عرضه دارد این موقع که آخرین خدمت است، مرحمتی باید تمنا کرد که رفع خستگی‌ها را نماید. حقیقت این است عزیزالله خان سرتیپ علاوه بر خدمات پدری خدمات شخصی خودش در خراسان و غیره کاملاً مشهود خاک‌پای اقدس‌اعلی -روحنا فداه- است. در این مأموریت تنبیه منکور خیلی خوب و زود رفت و خوب هم خدمت کرد. فاتح و مظفر آمد. من هم از حاضر قلقی و نظم او خیلی راضی هستم. البته تربیت و ترقی این نوکرها برای جان‌نثاری در راه دولت واجب است. اگر رای مرحمت اقتضای مبارک تصویب فرماید و او را به لقب مظفرالدوله افتخار ببخشند، معلوم است چه قدر اسباب تشویق و ترقی اهالی قشون در جان‌بازی و سرافرازی می‌شود. اسفندیارخان سرتیپ هم خیلی جلادت کرده، در منکور و غیره رشادت خود را ظاهر نموده است. مستحق یک درجه و مرحمتی است. رتبه دویم سرتیپی به او مرحمت شود. اگرچه دور نیست خاطر مبارک را مسبوق دارند به این که اعطای لقب موقوف است این نکته را باید

معروض دارید که این موقع مستثنی است. در سر خدمت و جان‌نثاری این مرحمت می‌شود. باری به هر قسم صلاح بدانند این دو مسئله را در پیشگاه اقدس اعلی -روحنا فداه- معروض داشته، دست‌خط مبارک جهان‌مطاع همایونی را صادر و ابلاغ دارید که موجبات افتخار این‌ها در این نقطه حاصل شود.

حسین - ۱۰ [صفر]

از تبریز

به خاک‌پای مبارک اقدس اعلی - روحنا فداه:

به طوری که عرض نموده بود، صورت ملبوس و چادر و سایر را کلیتاً معین نموده بود که این دست‌خط ثانی تلگرافی زیارت شد و مقرر رفته ملبوس و چادر از آنجا مرحمت می‌شود. مابقی کیف و کمر و قاب نیزه و کلاه و لبچین در آذربایجان تمام نموده، تحویل تحویلدار مخصوص ذخایر فشونی که حامل چادر و ملبوس است، بشود. حسب الامر اقدس الاعلی اطاعت می‌شود. قیمت فالسقه، اسباب و بند کمر و بند تفنگ و کلاه و لبچین است. موافق معمول به موجب تفصیل ذیل است. امر و مقرر گردد تنخواه آن را به زودی نقد هشت هزار صد و شصت و شش تومان، هشت هزار و پانصد دینار، کلاه و لبچین به انضمام تل و نشان هفت هزار و ششصد و بیست دست، فی دستی پنج هزار و پانزده شاهی، چهارهزار و سیصد و هشتاد و یک تومان پنج هزار فالسقه اسباب هفتهزار و ششصد و بیست دست ارباب منصب و بالابانچی که داده نمی‌شود، هشتصد و بیست دست چهارهزار و یازده شاهی باقی شش هزار و هشتصد و بیست دست، سه هزار و نود و هشت تومان، پنج هزار و پانصد بند کمر هفت هزار و دویدست و چهل دست فی سه عباسی، چهارصد و سی و چهار تومان، چهار هزار بند تفنگ هم احتیاطاً تهیه شود. شش هزار و هشتصد و ده دست فی دو عباسی، دویدست و پنجاه و دو تومان چهارهزار بدهند. این غلام خود مراقبت و وقت مخصوص در خوبی این اشیاء و قیمت آن به عمل می‌آورد که حسب الامر همایونی الی عید نوروز سلطانی تمام

و کمال حاضر و تحویل تحویلدار از ذخایر بشود.

غلام جان‌نثار: مظفرالدین - ۱۱ [صفر]

از خوی به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط مبارک همایون شاهنشاهی - روحنا فداه - که در جواب معروضات این غلام خانه‌زاد شرف صدور یافته بود، مشرف و مباهی گردیدم. در فقرهٔ احداث قلعه‌جات و استحکام نقاط لازمه همان قسم که مرقوم شده است، إن شاء الله در زمان شرفیابی به عرض آستان مبارک می‌رساند، به هر چه ارادهٔ مطاعه قرار گرفت معمول خواهد شد. در فقرهٔ توپ‌های لاهیجان حسب‌الامر اسباب لازمه می‌سپارم، از اینجا برده سوار نمایند؛ لکن آوردن به خوی دوازده منزل سخت گردنه و کتل‌دار است. خیلی اسباب زحمت است. اگر مقرر می‌فرمایید برده، در ساوجبلاغ بگذارند که در بهار وقت حمل به قلعه باز سهل و آسان بشود. اعتمادالسلطنه آدم عاقل و کافی است. او را در تبریز خواهم گذاشت ساخولهای سرحدات، آنچه متعلق به ساوجبلاغ است در زیر اداره خود وزیر فواید است، جیره و علیق دارند، هیچ تشویشی به جهت آن‌ها ندارم؛ اما ساخولوی ارومیه نصرالملک و حسام‌الملک در امور قشونی کمال دقت را دارند. اگر جیره آن‌ها را به موقع برسانند و ملبوس و یک موجب سه ماهه به افواج داده شود، به جز نظم و درستی چیزی دیگر نشأت نخواهد کرد. حکومت محلیه هم عجالاً که تغییر نکرده و کمال تقویت هم شده است. می‌ماند امورات سرحدیهٔ خوی و انجام تعهدات علی‌خان شکاک و انتظام کارهای قطور. حقیقت این است که این قدر از درست رفتاری و حرکات بامتانت محمدصادق خان امین نظام شنیدم و مردم را هم به قدری طالب و راغب دیدم که این قبیل امورات خوی را و انتظام قطور را به عهده مشارالیه گذاشتم و کمال اطمینان را دارم که درست و موافق میل مبارک رفتار خواهد نمود؛ و بالاخره رشتهٔ همه این‌ها باز در مرکز و در دست

اعتمادالسلطنه است و علاوه بر این‌ها تلگراف هست و هر روزه اخبار به غلام‌خانه‌زاد رسیده و به عرض خاک‌پای مبارک می‌رسد و هر قسم امری که صادر فرمایید به موقع اجرا گذارده خواهد شد. خیلی اهتمام در جیره و ملبوس و مواجب سه ماهه افواج همدان و قزوین ساخلوی ارومیه بفرمایید. دیگر جای تشویش تا یک ماه بعد از بهار نیست. ده هزار تومانی که جناب امین‌السلطان به حواله حاجی ابوالفتح خان داده است از بابت مطالبات سابق اوست. دخلی به آتیه ندارد. خود حاجی ابوالفتح خان مأمور خزانه نظام حاضر است. اگر امین‌السلطان بخواهد به واسطه تلگراف هم می‌تواند به محاسبه او رسیدگی نمایند. غلام‌خانه‌زاد مداخله در عمل پول نکرده‌ام و إن شاءالله تا زنده‌ام دیگر صاحب جمع و صاحب حساب نمی‌شوم. در فقره کاپیتان واگنر اصرار کلنل شمیل گویا مقرون به لجاجت درباره او باشد و آلا وجود او در طهران لزوم دارد. بر فرض که سلطان بتواند توپ راه بیندازد یا حمل و نقل نماید، سلطان می‌تواند قلعه و استحکام درست کند؟ در هر حال اختیار با قبله عالم است، می‌فرمایید بماند هست، می‌فرمایید روانه‌اش دارند، به نصرالملک می‌نویسم او را بفرستد. تفنگ‌های ورناندل که از دست فوج اتریشی گرفته شده در دست اوست و درست و خوب حفظ کرده است. آن معدومی تفنگ و فشنگ که احتیاطاً فرستاده‌اند، در دست قورخانه‌چی خودمان بوده است. مرحوم حشمت‌الدوله در راه فیمابین افواج و سوار قسمت به افواج همدانی و قزوینی و خاصه و ایلات هر فوجی یکصد و بیست قبضه داده است و سوار اینانلو هم یکصد و بیست قبضه است و همچنین فشنگ‌ها را هم قسمت نموده است. از فوج ایلات و خاصه وقت مرخصی پس گرفته، به قورخانه‌چی داده شد. افواج قزوینی و همدان در دست دارند و سوار اینانلو یکصد و بیست قبضه تفنگ و شش هزار فشنگ را برده‌اند. مقرر بفرمایید جمع نموده آورده رد کنند. در فقره میرزا رضا خان اعتقاد این غلام هم مطابق اوامر مطاعه همایونی است. توقف او یک چند وقتی لازم است. همین اوامر مطاعه را که در تلگرافخانه دیوانی شرف صدور یافته است، امروز بعینها به جهت او نوشته، با دویست تومان دیگر می‌فرستم. الان هم نوشتجات مجدد از میرزا رضا خان مورخه نهم شهر صفر

رسیده، حالت را به همان قسم سابق می‌نویسد که مشیر و والی هر دو اظهار بی‌خبری و نرسیدن دستورالعمل از اسلامبول می‌نمایند. جواب تلگراف نامجات مجدد خود او هم از معین‌الملک نرسیده بوده است؛ لیکن می‌نویسد که پاره‌ای تحقیقات مخفیانه نموده‌ام که یک نفر از آجودان‌های سلطان که فرمان مشیریت نافذ پاشا آورده‌اند، مأموریت مخفی دارد که حالات و اطوار شیخ را تحقیق و تفتیش نموده و اگر ممکن است او را با خود به اسلامبول ببرد؛ لیکن هنوز جرأت ابراز این مأموریت را نکرده‌اند و به میرزا رضا خان هم نگفته بوده‌اند. روزنامه‌ای که قبل از مشارالیه رسیده بود، دو روز پیش به توسط پست نزد معتمدالملک فرستادم تقدیم نماید. این روزنامه هم که امروز رسید باز به توسط پست می‌فرستم که تقدیم کند. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین - ۱۲ [صفر]

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم تلگراف مفصل شما دیروز که پنجشنبه دوازدهم بود، ملاحظه فرمودیم. جواب مفصل به شما فرمایش خواهد شد و خواهد رسید. چیزی که لازم بود امروز به شما فرمایش بشود این است که در وقت حرکت اردو از طهران برای احتیاط هزار قبضه تفنگ ورندل و صد هزار فشنگ علی‌حده در صندوق‌های محفوظ مقرر داشتیم. همراه اردو باشد که در وقت ضرورت و لزوم این تفنگ و فشنگ را استعمال نمایند. حالا از قراری که شما در تلگراف به عرض رساندید، مرحوم حشمت‌الدوله این تفنگ و فشنگ را تماماً به سرباز و سوار تقسیم کرده‌اند. این فقره خیلی اسباب تعجب ما شد. با وجود این اهمات بی‌اندازه که خودتان می‌دانید و مطلع هستید که در خریداری و خوبی و تمیزی و نگاهداری این اسلحه به عمل آمده است و چه قدر مراقب بودیم در حفظ این اسلحه، یک دفعه بی‌اجازه ما این تفنگ و فشنگ را این طور متفرق و تقسیم کردن درست نبود. حالا چون کاری است و شده است، مقرر می‌داریم که باید این تفنگ و فشنگ را از میان افواج و سوار جمع آوری نموده، در کمال پاکی و تمیزی

مجدداً تحویل و تسلیم واگتر نموده، قبض رسید. او را به عرض برسانید. حالا هیچ لازم نیست از این تفنگ و فشنگ در دست فوج و سوار باشد. تمام افواج خودشان تفنگ و فشنگ دارند. همان تفنگ‌های خودشان را در دست داشته باشند، کافی است. خلاصه، از شما انجام این خدمت را می‌خواهیم که تمام تفنگ و فشنگ آن را در کمال خوبی تحویل واگتر داده، قبض او و مراتب را به عرض برسانید که در صندوق‌ها بگذارند و محفوظ بدارند.

از خوی به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: الان که عصر روز جمعه سیزدهم صفر است، از بازدید دور قلعه شهر خوی مراجعت نموده‌ام. در تمام ایران یک قلعه نظامی که به قاعده هندسه ساخته شده است و می‌توان او را قلعه نامید، همین قلعه خوی است و محققاً قریب یکصد و پنجاه هزار تومان خرج این قلعه شده است و موقعی است که می‌توان در مقابل یک محاصره بزرگ شهر را نگاهداری کرد؛ لکن چه فایده از عدم مواظبت و فقدان مخارج در وقت و موقع خودش. نزدیک است قلعه و خندق و خاکریز به این خوبی خراب و ضایع شود. شهر خوی پنج دروازه دارد. اگرچه جمیع اطراف خندق و خاکریز و قلعه محتاج به تعمیر است، ولیکن سه دروازه او با جزئی تعمیر بی‌عیب می‌شود و یک دروازه نسبت به آن سه دروازه خراب‌تر و تعمیرش بیشتر است. یک دروازه که به کلی خراب و خاکریز ریخته و خندق نزدیک به پر شدن است، و راه عبور مترودین باز است. بارون لاتیز که از وان مراجعت نموده، او را فرستادم به دقت بازدید نمود و راپورتهای هم نوشته است. خود او هم شرفیاب می‌شود و شفاهاً می‌تواند به عرض برساند. آنچه حالا معروض می‌دارم معاینات خود غلام خان‌زاد است و گویا حالا از چهار الی پنج هزار تومان بیشتر مخارج نداشته باشد، ولیکن اگر یک سال دیگر به این بی‌اعتنایی بماند، آن وقت با سی هزار تومان نمی‌توان تعمیر صحیح نمود. اعتقاد غلام

این است که بدون دقیقه‌ای فوت وقت همین بارون لاتیز را مأمور بفرمایید بیاید این قلعه را به زودی و خوبی تعمیر نماید که از هر خرج لازم و واجب‌تر است. عمارت دیوانی و سربازخانه و قورخانه که همه را شجاع‌الدوله از تنخواه دولت ساخته و جاهای بسیار عالی و خوب است آن‌ها هم از بابت عدم مواظبت عن‌قرب خراب می‌شود. حالا به تعمیر جزئی می‌توان خوب کرد و آلا خراب و مبلغ کلی ضرر دیوان خواهد شد. قراول‌خانه‌های شهر که زیاد نیست، لکن پنجره او را کشیده و برده‌اند، اگر فوراً تعمیر و اصلاح نشود، چندی نمی‌گذرد که تیرها را هم خواهند کشید و برد. اگرچه این عرایض ناگوار و اسباب اوقات تلخی همایونی خواهد شد، لکن اگر امساک در عرض شود، چهار روز دیگر بدتر و خراب‌تر و بیشتر موجب تغییر همایونی - روحنا فداه - خواهد شد. تا زود است درصدد چاره و علاج باشید. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام‌خانه‌زاد: حسین - شب ۱۴ [صفر]

از خوی به توسط معتمدالملک

به خاک‌پای جواهر‌آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: به زیارت دست‌خط مبارک تلگرافی همایونی - روحنا فداه - دایر به جمع‌آوری تفنگ و فشنگ و راندل از افواج و سپردن به واگنر مشرف و مباهی گردیدم و فوراً یک چاپار مخصوص به ارومیه فرستاده و به نصرالملک و حسام‌الملک نوشتم که تفنگ‌ها را از دست افواج با فشنگ‌ها گرفته و آنچه هم از قورخانه موجود است، تماماً را به کاپیتان واگنر سپرده، قبض از او دریافت نموده بفرستند که به نظر مبارک رسانیده شود. این تفنگ و فشنگ‌ها را در گروس یا در صابین‌قلعه گویا در گروس بوده است که مرحوم حشمت‌الدوله به افواج و سوار قسمت نموده است و از فوجی یکصد و بیست قبضه تفنگ که در دستشان بوده، در همان مکان گذارده و قبض گرفته‌اند و صندوق‌های این تفنگ و راندل را هم در همانجا گذاشته‌اند. عجالاً کاری که باید کرد، اولاً یکصد و بیست قبضه تفنگ و شش هزار فشنگ در نزد

سوار اینانلو بوده است، او را باید مقرر فرمایید در آنجا گرفته، امین‌السلطنه بدهند و از طرف قورخانه هم یک نفر مأمور برود این تفنگ‌های افواج و صندوق‌های تفنگ و رانندل که در گروس مانده است و آنجا گذارده‌اند جمع‌آوری نموده، به قورخانه بیاورد. این تفنگ‌ها هم در ارومیه تحویل واگنر با فشنگ خواهد شد و قبض واگنر از نظر مهر اثر همایونی - روحنا فداه - خواهد گذشت. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خان‌زاد: حسین - ۱۴ [صفر]

از خوی به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل‌الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می‌دارد: حاجی حبیب که سابقاً در وان سمت مأموریت داشته است و در اوّل ورود به خوی او را با نوشتجات نبرد میرزا رضا خان فرستاده بودم و در یازدهم صفر مراجعت و جواب نوشتجات را آورد که خلاصه آن‌ها را همان روز به عرض آستان مبارک به توسط تلگراف معروض داشتم. شفاهاً اظهار می‌دارد که شیخ عبیدالله به ناخوشی استسقا مبتلا شده، پاها و شکمش ورم نموده. این خبر علاوه بر این روایت از دو سه جای دیگر هم به فدوی خان‌زاد رسیده است. قحط و غلای وان و استیصال مملکت و قشون را به اعلا درجه اظهار می‌دارد گندم و جو خرواری سی تومان بوده است، برنج و روغن یافت نمی‌شده است. اکثری از قشون اردو را هم به جهت سرحدات یونان احضار نموده‌اند که مومی‌الیه می‌گفت به همه جهت هزار نفر قشون پیاده و قدری سواره بیشتر ندارند؛ ولیکن این عدد قلیل را نمی‌توان کاملاً تصدیق و قبول نمود. در این که به همه جهت در وان و باشقلان و سرای و غیره زیاده بر دو سه هزار نفر سواره و پیاده ندارند، حرفی نمی‌رود. دیروز از نصرالملک و حسام‌الملک نوشتجات رسید و از پریشانی افواج شرحی نوشته بودند و از تأخیر جنسی که اقبال‌الدوله با پست بدهد نوشته بودند. الان که صبح روز جمعه سیم است جواب نوشتجات آن‌ها نگاشته و مبلغ هفت هزار تومان هم تنخواه به هر قسم بود حاضر نموده، به ترک ده نفر غلام بسته فرستادم که از بابت جیره و علیق اردوی ارومیه از بیستم صفر

الی بیستم ربیع الاول محسوب دارند. جیره آن‌ها از بابت تسعیر که خرواری ده الی یازده تومان است، یک ماهه خیلی زیادتر از این مبلغ می‌شود؛ لیکن در خوی زیادتر از آنچه فرستاده شد تنخواه ممکن نگردید و وعده دادم تتمه را در ورود تبریز به جهت آن‌ها بفرستم. اگر مقرر می‌شد از حالا تا ورود خانه‌زاد به تبریز تنخواه معتدبه می‌فرستادند که در تبریز حاضر می‌شد. این هفت هزار تومان را به صاحبش رد نموده و تتمه جیره یک ماهه آن‌ها هم فرستاده می‌شد، خیلی باعث آسودگی بود. انتظام اردوی ارومیه و عدم تعدی به مردم و خیلی به قاعده و راه رفتن اهل قشون و تشکر اهالی ارومیه را از وضع و رفتار و انتظام عساکر منصوره را از هر طرف حتی فرنگی‌ها که در ارومیه سکونت دارند، می‌نویسند. کارهای خوی هم نزدیک به اتمام است. احتمال می‌رود که غلام خانه‌زاد تا سه چهار روز دیگر حرکت نماید. مراتب به جهت استحضار خاطر خطیر مبارک همایونی -روحنا فداه- جسارت به عرض رفت. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۱۴ [صفر]

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! معروضات اخیره شما از خوی ملحوظ افتاد. اطلاعات لازمه حاصل شد. از وقوع عرض شیخ و قحط و غلای آن سمت و اوضاع و آن معلومات جدیده شما که به روایات ثقه است، مستحضر شدیم. البته باز هم رشته این اطلاعات را محکم کرده و به هر وسیله استخبار خواهید نمود و آنچه را صحیح و محل ملاحظه دیدید، فوراً اطلاع می‌دهید. فرستادن هفت هزار تومان به ارومیه و اهتمام در رفاه و آسایش ساخلوی آنجا به اقتضای غیرت و ترک نکردن تکلیف خودتان بوده و خیلی تحسین می‌کنیم. از اینجا هم به هر وسیله به زودی تنخواه کافی می‌رسانیم. حقوق معینه و مسلمة این ساخلو منتظم و صحیح عاید شود و مأمورین در کمال آسودگی باشند. در باب تعمیرات خوی از حیثیت قلعه و خاکریز و خندق و عماراتی که شجاع‌الدوله مرحوم ساخته است، از همه کار لازم‌تر است و نباید دیگر بی‌مراقبتی کرد. شما در ضمن مطالب سرحدی خود یادداشت کنید، قرار آن به طور لازم داده شود و این‌شاءالله تعالی سال نو

تکمیلاً مرحمت کنید و افسوس گذشته در بی‌مراقبتی و عدم اعتنای به این امور لازم جبران شود. تعجب می‌کنیم که می‌نویسید در و پنجره عمارات دیوانی را کنده‌اند، تیرها را هم خواهند کشید. معنی این کلمات به کلی غیر معلوم است، خاصه شما که صاحب اداره آذربایجان بودید و حالا آنجا حاضرید باید رفع و ترمیم این معایب و هرج و مرج را عرض کنید. مگر خانه و عمارت دیوانی مسکون نیست؟ مگر صاحب ندارد؟ چرا باید این طور شده باشد؟ و به چه دلیل باید این طور بشود؟ خلاصه، خیلی خیلی واجب است که این کارها به مزید اهتمام شما به نظم بیاید. لاتینر را هم که برای مباحثی این بنایی‌ها و اصلاحات قلعه و باره و غیره لازم دیده‌اید چه ضرر دارد در مراجعت از طهران با خود ببرید و به کار وادارید، و این‌شاءالله به طور خوب و کافی این تعمیرات بشود

۱۶ صفر

دست‌خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! شرحی که در تعداد عبا و نیم‌تنه که حاجی شیخ خریده و فرستاده است و مصرف آن‌ها و این‌که چه قدر ذخیره کرده‌اید و به سبب مرخصی افواج نوکر لازم نشده بود، عرض کرده بودید، ملاحظه نموده، مستحضر شدیم. این صرفه‌جویی و وقت شما مستحسن و ممدوح است و البته نباید در مال دولت جزئی یا کلی این ملاحظات را متروک گذاشت. خاصه، با وقت و دولت‌خواهی شما غیر این طور سازگار نیست. باید در نهایت تأکید آنچه از عبا و نیم‌تنه باقی است، به طوری که ضایع و خراب نشود، در خوی حفظ کنند، و در حکم سایر ذخایر دولتی معدود شده فرستاده، امین‌السلطنه که تحویلدار ذخایر قشونی است و عن‌قریب با ملبوس ارسالی از رکاب می‌آید، این‌ها را هم به او تحویل داده قبض بگیرند. همیشه در سرحد به کار قشون می‌آید.

در باب مرخصی سی سوار طرح قزاق که این دو روزه تأکید کرده بودیم، البته اعلام کرده‌اید و روانه شده‌اند. برای عزیزالله خان و اسفندیار خان و محمدباقرخان سرکرده

افشار استدعای امتیازات کرده بودید، به توسط معتمدالملک به عرض رسید، البته همه خدمتگزاران مستوجب التفات هستند و مستدعیات شما را همیشه تصدیق کرده‌ایم. از این که شما احضار شده‌اید، عزیزالله خان و اسفندیار خان و باقرخان هم به طهران می‌آیند. اینجا قراری که لازم است داده خواهد شد.

۱۶ [صفر]

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! معروضات تلگرافی شما در جواب احکام متوالیه ما ملاحظه شد. در باب لوله‌های توپ و قیز که در لاهیجان است، رای شما خوب است. زودتر لوازم حمل و حرکت لوله‌ها را به ساوجبلاغ بدهید. به وزیر فواید هم تأکید کنید فوراً به تعمیرات لازمه اقدام کند.

در امر حقوق افواج ثلاثه همدان و دو فوج قزوین و سایر ساخلوی ارومی جای تردید نیست. آنچه جیره است که بعد از بیستم صفر هم به قدر کفایت تهیه سیورسات جنسی خواهید کرد. به هر وسیله باشد لوازم اطمینان خاطر دولت را از این جهت فراهم خواهید نمود. از بابت مواجب هم حق آن‌ها به اولین وسیله پرداخته می‌شود. قشون دولت در موقع مأموریت باید از هر جهت آسوده و مرفه باشد. ملبوس این افواج و توپچی هم از اول قسمتی که از البسه ایفادی از طهران می‌رسد، خواهد رسید. کلاه و لپچین و غیره هم که در تبریز تهیه می‌شود و از آنچه زودتر حاضر می‌شود لوازم این نوکر مأمور را خواهید رسانید.

در امور سرحدیه و انتظام خوی و قطور که به عهده محمدصادق خان امین نظام واگذاشته‌اید البته مقرون به صلاح و قاعده بوده است و بهتر همین است که رشته کار را به دست اعتمادالسلطنه و مراقبت او داده‌اید.

در باب وجوهات ارسالی و آنچه به حواله خزانه رسیده است، نوشته‌اید که کلیتاً به حاجی ابوالفتح خان رسیده و خود دخیل معامله وجوه نشده‌اید، از این فقره اطلاع

داشتیم و حالا که شما به این سمت می‌آیید، مناسب این است حاجی علیقلی خان و حاجی ابوالفتح خان هم بیایند، محاسبات سابقه و لاحقه که جمع آن‌هاست، حساب بدهند و برای خزانه ابهامی در صورت مصارف مزبوره باقی نماند. امین‌السلطان هم تلگراف کرده است که هر دو با صورت محاسبات خود روانه شوند.

واگنر را البته در صورت لزوم نباید از ارومی حرکت داد. وجود این صاحب‌منصبان برای خدمت و تحصیل نتیجه از وجود آن‌هاست. تفنگهای ورناندل را هم که از رژیمان گرفته تحویل او کرده‌اید، بسیار خوب است؛ اما از این تفنگ‌ها که مرحوم حشمت‌الدوله به سایر افواج قسمت کرده است این‌طور که شما می‌نویسید خیلی مایه حیرت است. تفرقه اسلحه به طور منتظم مایه اتلاف مال دولت می‌شود. از دو فوج حسام‌الدوله که می‌نویسید تفنگ‌ها استرداد شد تحویل قورخانه‌چی دادن یعنی چه؟ البته قدغن کنید همه را به واگنر بدهند. آنچه هم در دست سربازان همدانی و قزوینی است فوراً جمع نموده همه را تمیز و پاک و بی‌عیب به واگنر بسپارند. یکصد و بیست قبضه که به سوار اینانلو داده بودند، چرا باید عزیزالله خان خود استرداد نکرده باشد. اگر در پیش سوارهایی که پیش خود اوست باقی نمانده باشد، فوراً به برادرش تلگراف کند پیش کیست، بلا تأمل جمع‌آوری نمایند. فشنگ این تفنگ‌ها که نزد رژیمان بود و فشنگ‌هایی که با تفنگ‌ها به افواج و سوار داده‌اند چه شده است؟ و چه قدر گرفته‌اید؟ درست معین کنید. همه باید تحویل واگنر شده، قبض او به نظر برسد. صندوق‌های تفنگ ورناندل و بعضی تفنگ دنگی افواج که در بیجار مانده است، حکم شد کرایه داده، به ارومی برسانند. پس از وصول به آنجا تفنگ‌های ورناندل را در صندوق‌های خود جابه‌جا کرده، تفنگ همدانی و قزوینی را به خودشان می‌دهند. تفنگ فوج خاصه و ایلات هم می‌ماند تا در موقع ضرورت به خود افواج داده شود. برای کلاه و لبعین و مهمات ده فوج تنخواهی که ولیعهد معین کرده بود به زودی حواله می‌شود و فوراً باید مشغول ترتیب لوازم و تهیه آن‌ها بشوند. در توقیف میرزا رضاخان چنان‌که نوشته‌اید و حکم کرده

بودیم، لزوم و فواید کثیره هست. راپرت‌های او که با پست فرستاده‌اید هنوز ملاحظه نشده است. البته تحقیقات عمیق و دقیق کرده است.

۱۶ [صفر]

از خوی:

قربان خاک‌پای جواهر‌آسای اقدس همایون مبارکت شوم! زیارت دست‌خط مبارک تلگرافی همایونی - روحنا فداه - دایر به فقرهٔ ملبوس و افواج به موجب کمال افتخار و مباحثات گردید. این که مقرر شده است ملبوس و چادر ده فوج از طهران دوخته حمل شود، بسیار فکر صایب و عمل صحیحی است. در باب تهیهٔ کلاه و لپچین و کیف فالسقه و قاب نیزه که مقرر شده است در تبریز حاضر گردد. دست‌خط مبارک که به افتخار حضرت ولیعهد در این فقره شرف صدور یافته بود، عیناً به جهت این غلام تلگراف فرموده و نوشته‌اند که از فردا مباشرت در انجام فرمایشات خواهند نمود. غلام خانه‌زاد هم خدمتشان عرض نمودم که خیلی اهتمام در خوبی اشیای فرمایشی بفرمایند که تا ورود مأمور دولت حاضر بوده، تحویل مومی‌الیه نمایند. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه‌زاد: حسین - ۱۶. [صفر]

از خوی:

خدمت جناب مستطاب اجلّ اکرم آقا - دام اقباله العالی - در باب جنس جیرهٔ سنهٔ ماضیهٔ نوکر مأمور قطور که به توسط امین نظام ایصال شده، تلگرافی که استفسار فرموده بودید، شرف وصول بخشید. امین نظام حاضر است و می‌گوید آن جنس جیره را جناب امین لشکر در خرواری پنج تومان تسعیر و پرداخت کرده، و به نوکر مأمور رسیده است، یک وجه کرایه هم جناب امین لشکر از امین نظام قبض در دست دارد و داده است. حالا امر و اختیار با جناب عالی است.

حسین - ۱۶ [صفر]

به توسط خوی به ارومیه:

به مقربى الخاقان نصرالملک و حسامالملک، احوالتان چه طور است؟ آحاد و افراد قشون ظفرنمون رؤسا و صاحبمنصبان جزو و کلّ چه می‌کنند؟ احوالاتشان خوب است؟ کجا هستید؟ چه می‌کنید؟ ترتیبات مفیدتان از چه قرار است؟ در کجا منزل دارید؟ چادر و اسلحه و مهمّات دیگر قشونی در چه حالت است؟ ملبوس کلاه لبچین از طهران فرستاده شد که عنقریب خواهد رسید و به افواج می‌رسانند. در عمل جیره و مواجب قشون حکم شد درست برسانند، یعنی جیره را الی آخر ربیع الاول، بعد از آن باز خواهم رساند. مواجب علاوه بر شش ماهه هم آنچه حق قشون است داده می‌شود. سان صحیح افواج همدان و قزوین و سواره را بالتمام دیده اطلاع بدهید. حقیقت فراری و متوفی را به طور واقع معلوم دارید. ناخوش‌های اردو حالتشان چه طور است؟ چه قدر ناخوش دارید؟ اطبا و جراح و دوا و اسباب معالجه در اردو چه هست؟ و چه چیز ندارید؟ این فقرات را تماماً روزنامه بدهید. تفنگ و فشنگ احتیاطی ته‌پر را چنانچه سابقاً تلگراف شده بود از فوج و سوار گرفته جمع و تحویل کاپیتان واگنر بدهید. از حالت سرحدات و اکراد و خاک عثمانی و شیخ عبیدالله و پسرهایش و حمزه آقا و اشقیای دیگر همیشه باخبر باشید و همیشه به همه جا جاسوس و مفتش بفرستید. اخبار درست صحیح تحصیل کرده، و اطلاع بدهید. البته روزنامه و حالت اردو و ولایت و غیره را هر چه هست و پیش می‌آید، هفته‌ای دو مرتبه نوشته، راپرت آن را بدهید، به سوار عاجلاً به وسیله تلگراف خوی مخابره شود و در هیچ یک از فقرات مرقومه غفلت نکنید و هر هفته دو روزنامه با تلگراف بدهید.

نایب‌السلطنه: امیرکبیر - ۲۱ [صفر]

عالی‌جاه مسیو کاپیتان واگنر!

احوال آن عالی‌جاه چه طور است؟ و در چه کار است؟ چه می‌کنید؟ خندق و ملزومات دیگر ارومیه را استحکام داده مشغول استحکامات فوریه هستید یا نه؟ کاملاً از

حالت خود و اشتقالات در کار اطلاع بدهید و به وسیله تلگراف خوی معلوم دارد در چه کار است؟
نایب السلطنه: امیر کبیر - ۲۱ [صفر]

از تبریز به توسط معتمدالملک

به خاک پای جواهر آسای مبارک همایون شاهنشاه ظل الله - روحنا فداه:

در کمال عبودیت و خاکساری عرضه می دارد: الآن که ظهر روز شنبه بیست و یکم می باشد با جمیع سرکردگان وارد تبریز گردیده، خدمت حضرت ولیعهد مشرف شدیم و نهایت التفات را از جانب سنی الجوانب همایون ملوکانه - روحنا فداه - به همگی فرمودند و فوراً مشغول اصلاح امر نان شهر شدم. چون وقت چندانی باقی نیست، این شاء الله روز و شب مشغول امورات گردیده که روبه راه بنمایم و نواقص جزئی را محوّل به اعتماد السلطنه نموده، روز پنجشنبه ۲۶ به عزم آستان بوسی درگاه همایونی عازم خواهد شد. امورات سرحدات و ساخلوها از تصدق خاک پای مبارک همه منظم است. امر الاقدس الاعلی مطاع مطاع مطاع.

غلام خانه زاد: حسین - ۲۱ [صفر]

دست خط مبارک:

جناب سپهسالار اعظم! عریضه تلگرافی شما مورخه شنبه ۲۱ در جاجرود ملاحظه شد. از این که شما و سرکرده ها به سلامت وارد تبریز شدید مسرور شدیم. البته تا در تبریز توقف دارید در عمل نان و نظم شهر قرارهای درست بدهید که محل اطمینان باشد. برای انتظام راهها و عمل قراسورانی هم قرار محکمی بدهید. راههای آذربایجان عموماً خاصه این سمت خیلی بی نظم است. قرار درستی لازم است. اعتماد السلطنه را هم که به نیابت خود خواهید گذاشت کمال استقلال بدهید و خود به زودی به رکاب آمده، این شاء الله تعالی با دستورالعملهای کافی مراجعت نمایید. وقت تنگ است و فرصت منقضی شده است. یک دقیقه زودتر باید به کارهای مهم آذربایجان شروع کرد.

۲۳ [صفر]

دست خط مبارک به خوی:

تلگرافخانه خوی! این تلگراف را به ارومی نزد نصرالملک بفرستید، به زودی با غلام مخصوص به ساوجبلاغ بفرستند:

وزیر فواید! احوال شما چه طور است. پس از اقامت ساوجبلاغ هیچ از حالات خود و اوضاع ولایت و حالت اهالی عرض نکرده‌اید. با حامل همین تلگراف صورت احوال خود و قشون متوقف آنجا و امور ولایتی را مشروحاً به عرض برسانید. از طرف ما از صاحب منصبان و نفرات قشون احوال‌پرسی کنید. انشاءالله مریض و متوفی ندارند. مزاج قشون و موافقت هوا و وجود طبیب و جرّاح و دوا و اسباب معالجه و حقوق قشون از جیره و سیورسات و لوازم از ملبوس و غیره و سان نفرات آن‌ها به تفصیل اطلاع بدهید. از افواج اگر فراری دارند، به تحقیق معین نمایید. از تفرقه ولایت چیزی در خارج مانده است یا نه؟ حمزه آقا را درست معین کنید که کجاست؟ آنچه معلوم می‌شود به خاک خارج نرفته است. باید از وی تحقیق معلوم کرده حقیقت را به عرض برسانید.

۲۳ [صفر]

دست خط مبارک به تبریز:

ولیعهد! دیروز از شکارگاه جاجرود معاودت کردیم. لازم است از احوال شما جویا شویم. إن شاءالله حالات شما قرین سلامت است. جناب سپهسالار اعظم به موجب تلگراف آخری خود که مقارن حرکت از تبریز بود عرض کرده بود که قرار نان شهر داده‌ایم، به این معنی که از غله دیوان و مآکین دوازده هزار خروار الی سر خرمن معین شده است و اعتمادالسلطنه را به نیابت خود گذاشته استقلال لازمه به او دادم. البته همان طور که جناب سپهسالار اعظم عرض کرده است، شما هم کمال تقویت از اعتمادالسلطنه خواهید کرد که مستقلاً به خدمات قشونی و غیرقشونی مشغول باشد. در امر نان هم چنان که سپهسالار قرار داده است، دنباله را محکم گرفته طوری کنید که تا سر خرمن امر آذوقه شهر به نظم و قاعده بگذرد.

در باب لوازم ده فوج از کلاه و لبچین و غیره که سابقاً فرمایش شده بود و قیمت آن را هشت هزار تومان کسری معین کرده بودید، به امین‌السلطان حکم شده بود این مبلغ را حواله بدهد و به زودی قدغن کنید مشغول حاضر کردن این اسباب باشند. البته مراقبت کامل و تأکیدات لازمه خواهید کرد که برای عید نوروز این اسباب کاملاً حاضر شده، تحویل بدهند.

ملبوس و چادر افواج هم دیروز و امروز از طهران حمل شد. باید از اول قسمتی که از این لباس می‌رسد برای افواج همدان و قزوین و ساخلوی ارومی بفرستید که لباس آن‌ها البته مندرس شده است. کلاه و لبچین هم در قسمت اول آنچه در تبریز حاضر می‌کنید، باید برای آن‌ها بفرستید. جیره و سیورسات ساخلوی ارومیه را الی سلخ ربیع‌الاول امین‌السلطان به جناب سپهسالار اعظم رسانیده است و باید به نوکر برسد. از هر جهت این قشون باید آسوده باشند و همیشه از حال آن‌ها باخبر بوده، غفلت نکنید. همچنین از قشون ساخلو ساوجبلاغ و وزیر فواید بی‌خبر نمانید و کمال تقویت و موافقت در استقلال وزیر فواید و کارهای او بکنید که ذره‌ای در استقلال و انضباط کار او قصور نباشد. احکامی که از اینجا به اردوهای ارومی و ساوجبلاغ می‌شود، باید خیلی زود و بلا تأخیر به محل و مرکز خود برسد. به واسطه خوی یا از تبریز هر طور سهل‌تر و مناسب‌تر است، باید این احکام را سریعاً ابلاغ کنند و جواب‌های احکام و روزنامه احوال اردوها بی تأخیر برسد. فاصله سه چهار روز در میان تبریز و ساوجبلاغ و دو روز در میان خوی و ارومی بیشتر نیست. به همان طور که جناب سپهسالار اعظم در اردوها بوده و پی در پی اطلاعات می‌رسید، باید بی تفاوت علی‌التوالی خبرها برسد و احکام را برسانید. دقیقه‌ای از حالات اردوها بی‌خبر نمانیم. افواج و نوکر آذربایجان فی‌الحقیقه کلیتاً به خود آنجا جمع شده است و چند فوج و دو دسته سوار که در ولایات ساخلو بود، احضار شدند، مثل افواج مراغه که در خراسانند، عن‌قریب عوض آن‌ها می‌رسد و حرکت می‌کنند. یک فوج که مأمور لرستان بود مدتی است مرخص شده است. سوار قراپایاق از خراسان و چهاردولی از فارس احضار شدند.

فوج دویم نصرت این دو روزه از طهران حرکت می‌کند. تفنگ فوج اردبیل و مشکین را که تعمیر لازم داشت، در قورخانه طهران تعمیر شده است، این دو روزه به تبریز حمل می‌شود. تفنگ فوج دویم را هم اینجا بی‌عیب و کامل اصلاح کردند. به دست خودشان می‌سپارند، به تبریز روانه می‌شوند. سایر افواج را هم قرار بدهید رسیدگی کنند تفنگشان چه حالت دارد؟ برای مزید اطمینان قدغن کنید یا در مرکز هر بلوک و هر ولایت صنف چقماق‌ساز و قن‌داق‌ساز و غیره برود تفنگ‌ها را پاکیزه و معتبر مرمت کنند یا همه را به تبریز بخواهید و به دقت مرمت کنید و به افواج بدهید و قبض بگیرید. طوری که کلیتاً از بابت اسلحه مطمئن باشیم. در باب کسر نفری از غایب و متوفی که در همه افواج به هم رسیده است باید از امروز شروع به رسیدگی و قرارداد گرفتن کسر افواج بکنید و تمام افواج بدون کسر و نقص تکمیل شوند.

یک فقره هم عمل طلب نوکر از بابت محلی توشقان‌ئیل و لوی‌ئیل از بارس‌ئیل و ماقبل را که رستم خان تفنگدار جواب کتابچه بقایا را آورده است و مشغول تحقیق هستند عمل توشقان‌ئیل و لوی‌ئیل که با خود شماس‌ت و محل هیچ گفتگو نیست، قرار پرداخت آن را عاجلاً بدهید. اغلب افواج از نرسیدن حق محلی خود شکایت کردند و ما از خزانه حق آن‌ها را پرداخته‌ایم که باید عوض به خزانه برسد. مختصر این‌که به زودی حق افواج را از این دو ساله پرداخته و به تحویلدار بدهد. نظام ادای طلب خزانه را هم تأکید کنید.

ملبوس و چادر ده فوج هم از طهران حمل شدند. تدارک کلاه و لپچین و مهمات ده فوج هم که شما در تبریز می‌کنید، ملبوس و چادری هم که در این مقدمه به افواج مأمور داده شده بود، سابقاً تأکید کردیم زمان مرخصی فوج‌ها بگیرند جمع‌آوری کنند، همه ذخیره ایام ضرورت خواهد شد و اگر در بهار باز به تشکیل اردو احتیاج افتاد همه نوکر با تمام لوازم حاضر خدمت شوند و چنان‌که به نظر شما در لوازم قورخانه و ملزومات فوجی نقص و قصوری بیابد، بعد از ملاحظات لازمه به عرض برسانید، البته. میرزا احمد را با صورت حساب پارساله و عمل غله توشقان‌ئیل و سایر محاسبات موافق

احکام سابقه با جناب سپهسالار اعظم روانه کرده‌اید، اگر هنوز روانه نشده باشد، البته به چاپاری روانه دارید. احکام تلگرافی چند روز قبل را که برای اردوی ارومی به نصرالملک و حسام‌الملک بود و دست‌خط تلگرافی که به وزیر فواید صادر کردیم، تأکید کنید به زودی جواب تحصیل کرده برسانند. از قراری که سفیر کبیر عثمانی به وزارت خارجه اظهار کرده است، از تیمور پاشاخان و علی آقای شکاک به خاک عثمانی تجاوزات و نهب و غارت شده است، چون حقیقت امر را مطلع نبودم، به سفیر جوابی داده نشده است. شما به تیمور پاشا و خوی تلگراف کنید صدق مسئله را معلوم نموده به عرض برسانید. این تلگراف ما را بدهید تماماً اعتمادالسلطنه ملاحظه کند. از قراری که به عرض رسیده، باز اکراد تاخت و تاز می‌کنند. معلوم می‌شود که بی‌نظمی از اشرار شکاک است که این طورها به عرض می‌رسد. با آن قرارداد جناب سپهسالار اعظم با علی‌خان شکاک و تنظیماتی که در آن صفحات می‌گفتند این تفصیلات یعنی چه؟ درست مراتب را از خوی و حاجی محمودخان و امین نظام پرسیده به عرض برسانید.

۲۷ [صفر]

جواب

به خاک پای جواهرآسای اعلی حضرت اقدس همایون ظل‌اللهی - روحی و روح العالمین فداه: دست‌خط مرحمت‌آیت همایون تلگرافی را زیارت نمود و تارک مفاخرت و مباهات به اوج سماوات سود. این که از حال این غلام محض مراحم ملوکانه تفقد فرموده بودند، خداوند إن شاء الله تعالی جان این غلام را تصدق وجود فایض‌الجود همایون - روحنا فداه - گرداند. در فقره مراقبت انتظام مهام مملکت اعم از قشونی و غیرقشونی امر و مقرر فرموده بودند، این غلام خود دقیقه‌ای غفلت ندارد و اعتمادالسلطنه را هم به همان ترتیبی که جناب مستطاب اجل اشرف سپهسالار اعظم قرار داده، او را مراقب کلیه امور قشونی و غیر قشونی نموده و کمال تقویت را درباره او به عمل آورده و خواهد نمود. فقره نان شهر هم دیروز از قرار همان طوری که جناب اجل سپهسالار اعظم به پای

ملاکین معین نموده بودند، به اعتمادالسلطنه قدغن نمود از صبح الی غروب با اجزای این کار نشست، به اندازه یک ماهه ربیع الاول آنچه حصّه ملاکین می‌شد که می‌بایست بدهند حواله نمودند که الی غره تحویل انبار نموده، از روز غره به خباز بدهند و حسینقلی‌خان گماشته جناب امین‌السلطان هم حصّه دیوانی را کارسازی دارد. امیدوار است که با توجه خاطر مرحمت ذخایر همایونی عمل نان شهر تبریز نوعی منظم گردد که عامه خلق آسوده گردند. به جهت کلاه و لپچین و فالسقه اسباب ده فوج تأکید فرموده بودند که قدغن نماید مشغول تهیه باشند که الی شب عید نوروز حاضر باشد. دیروز به جهت تنخواه این فقره به جناب امین‌السلطان تلگراف نموده بود که زیاده از این به تأخیر نینداخته حواله آن را بدهد. هنوز جواب نرسیده. همین قدر جسارت می‌نماید که اگر این تهیه باید الی عید نوروز حاضر بشود یک ساعت تأخیر حواله وجه آن باعث تعویق تهیه خواهد شد. امر و مقرر فرمایند امروز حواله آن را بدهد که بسپارد اجزای این کار مشغول تهیه باشند و به موقع حاضر نمایند. جیره ساخلوی ارومیه را جناب اجل سپهسالار اعظم الی بیستم شهر ربیع الاول که یازده هزار تومان و کسری می‌شد هفت هزار تومان آن را جناب سپهسالار در ارومیه داده بودند. چهار هزار تومان و کسری را هم بعد از ورود به تبریز دادند؛ لیکن از بیستم ربیع الاول به بعد منوط به این است که از دیوان اعلیٰ مرحمت بشود و این غلام به آن‌ها برساند. ساخلو خوی را هم جناب سپهسالار اعظم در همان توقف خوی الی عید نوروز قرار آن را داده‌اند که از همان غلّه دیوانی خوی برسد. ساخلو ساوجبلاغ را هم الی عید از غلّه ساوجبلاغ و غیره حاضر و معین نموده‌اند. خود جناب سپهسالار اعظم عن‌قریب شرفیابی حاصل می‌نمایند و مراتب را به عرض می‌رسانند. پس از آن به هر نحو امر و مقرر فرمایند، این غلام برای اجرای اوامر ملوکانه حاضر است. در استقلال وزیر فواید و سایر اجزای کاری که جناب سپهسالار اعظم معین نموده‌اند، به هیچ وجه الی حال کوتاهی نشده خلعت و رقم حکومت ساوجبلاغ و صابین‌قلعه را به همان نحو که جناب سپهسالار اعظم به عهده کفایت وزیر فواید محول و واگذار نموده بودند، مدتی است که برای او ایفاد شده، اوامر و

دست خط همایونی هر ساعت برسد و زیارت گردد که می‌بایست به وزیر فواید یا سایر سرحداران ارومیه و غیره ابلاغ نماید و برساند، فوراً می‌فرستد و می‌رساند. خود این غلام هم دو روز قبل هم به ارومیه و خوی تلگراف نمود و هم به وزیر فواید تأکیداً نوشت که روزنامه عمل خودشان و اخبار سرحدات را در هر هفته بلکه هر سه چهار روز یک دفعه بنویسند و به این غلام اطلاع بدهند که فوراً با تلگراف به عرض خاک‌پای همایونی برساند. در فقره کسر افواج به سرکردگان آن‌ها اعلام شده است که آمده کسر ابواب جمعی خود را قلمداد کنند و احکام لازمه به آن‌ها داده بشود و تقویت لازمه به عمل آید که مشغول گرفتن کسر نفری ابواب جمعی خود باشند. تفنگ افواج، اگرچه این تفنگ‌های افواج تفنگی نیست که در مقابل آن تفنگ‌های مارتینی به کار بخورد، مع‌هذا به صاحب‌منصبانشان احکام صادر نمود که هر یک به عمل تفنگ ابواب جمعی خود رسیدگی کنند. از روی کمال دقت هر قدر از تفنگ آن‌ها معیوب و مرمت لازم دارد، فوراً بار نموده به جبه‌خان تبریز بیاورند که مرمت و تعمیر شده به آن‌ها رد بشود. فرستادن صنف چقماق‌ساز و غیره به محالات بی‌ثمر است؛ زیرا که همه افواج در دو محل سه محل نیستند که چقماق‌ساز و غیره بتوان فرستاد که در دو نقطه تفنگ را حاضر نموده مشغول مرمت بشوند. همان آوردن به تبریز آسان‌تر و اسبابش جمع‌تر می‌باشد. به نحوی که عرض نمود قدغن می‌کند که تفنگ افواج را مرمت کنند. فقره خیلی عمده عمل طلب افواج است که تا توجه کاملی از جانب سنی‌الجوانب همایونی -روحنا فداه- مبذول نگردد، باز در وقت مأموریت قشون مایه تصدیع اولیای دولت روزافزون خواهد شد؛ چنان‌که مقرر فرموده بودند قرار طلب سنواتی آن‌ها را از بابت بارس‌ئیل و پیش‌تر از بارس‌ئیل که رستم خان تفنگدار کتابچه آن را آورد، بفرمایند حساب توشقان‌ئیل قشون و عمل معامله هذه‌السنه لوی‌ئیل آذربایجان را هم جناب اجل‌افخم سپهسالار اعظم اطلاع کامل دارند به عرض می‌رسانند. حساب توشقان‌ئیل را هم همین چند روزه حاجی علیقلی خان خودش به دربار همایون می‌آورد. میرزا احمد منشی باشی را هم با جناب سپهسالار اعظم روانه نمودم. همه آن‌ها شرفیابی حاصل می‌کنند و خاطر مرحمت ذخایر

ملوکانه قرین استحضار خواهد شد. پس از آن به هر نحو امر و مقرر فرمایند و دستورالعمل مرحمت نمایند از آن قرار معمول خواهد داشت. عجالتاً این غلام هم به قدری که باید و شاید در وصول باقی مانده اقساطی که می‌توان وصول نمود و محل‌هایش بی‌عیب است، کمال اهتمام و تأکید را به عمل می‌آورد و دقیقه‌ای غفلت نخواهد نمود. به امین نظام تلگراف نمود که به زودی جواب دست‌خط‌های مبارک را از نصرالملک و حسام‌الملک گرفته اطلاع بدهند که این غلام به عرض برساند. دست‌خط مبارک هم که به وزیر فواید صادر شده بود آقاخان رئیس تلگرافخانه فرستاده است و تأکیداً به رئیس تلگرافخانه تبریز قدغن شد که هر ساعت دست‌خط مبارک تلگرافاً به سرحدات صادر شود، به غلام بدهد، خود فوراً فرستاده و جواب اخذ نموده به عرض برساند.

در فقره تیمور پاشاخان و علی آقای شکاک که به عرض خاک‌پای همایونی رسانیده‌اند تجاوزات شده، این غلام این فقره را از تیمور پاشاخان مستبعد می‌داند؛ مع‌هذا تلگراف به خوی نموده به مقام تحقیق برآید، آنچه بعد از تحقیق معلوم شد به عرض می‌رساند. تلگراف همایونی را حسب الامر به اعتمادالسلطنه داد زیارت نمود. در نهایت تشکر و امیدواری از صبح الی شام مشغول خدمات مرجوعه به خود با کمال اهتمام است و غفلت ندارد.

غلام حلقه به گوش جان‌نثار: مظفردالدین - ۲۹ [صفر]

طهران به تبریز

حضور مبارک حضرت اسعد ولیعهد - روحی فداه:

قربان حضور مبارکت شوم! دست‌خط مفصل تلگرافی به افتخار حضرت اسعد والا - روحی فداه - شرف صدور یافته است که از زیارت آن بسا نکته‌ها در نظر مبارکتان واضح و آشکار خواهد شد. إن شاء الله تعالی از توجهات و مراقبت‌های خدام حضرت اسعد والا - روحی فداه - آنچه [منظور] خاطر مبارک اعلی حضرت شهریاری - روحنا فداه - است، به

احسن وجه صورت اتمام خواهد پذیرفت. فرمایشات مطاعه و اوامر علیه را حاضر است.
چاکر فدوی: یحیی - ۲۷ [صفر]

به تبریز

خدمت جناب مستطاب مجتهد - سلمه الله تعالی:

إن شاء الله تعالی مخلص حقیقی را فراموش نفرموده‌اند. جناب اشرف سپهسالار اعظم - دام اقباله العالی - از دولت خواهی جناب مستطاب عالی مفصلاً به عرض حضور مبارک شاهنشاهی - روحنا فداه - رسانده بودند و البته که حقیقت را به عرض رسانده‌اند. دست خط تلگرافی به عنوان جناب مستطاب عالی عزّ اصدار یافته که زیارت خواهند فرمود. امیدوارم که با همان مهربانی‌ها که با جناب مستطاب اجلّ اشرف دارند همه کارها منظم خواهد شد. همواره مترصد فرمایشات می‌باشد

یحیی - ۲۷ [صفر]

دست خط مبارک:

جناب مجتهد! امیدواریم حالات شما قرین عافیت باشد. مقامات دولت خواهی شما همیشه موجب مسرت و رضامندی خاطر ما بود. خاصه این اوقات که جناب سپهسالار اعظم در معروضات تلگرافی خود اقدامات خیرخواهانه شما را در امر نان و تسهیل نرخ و ارزاق تبریز شرح داده بود. به اعتقادات و ائقّه ما افزود و لازم دیدیم که از خشنودی و رضامندی خودمان به این مختصر اشعار نماییم.

۲۷ [صفر]

جواب

خدمت جناب جلالت مآب معتمد الملک - دام اجلاله:

حسن فطرت حضرت اجل - دام اقباله - اقتضای این لطف‌ها را کرده است که تمجیدی و تحسینی از این وجود بی‌مصرف و ناقص و قاصر در پیشگاه همایون

اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی - خلد الله ملکه و سلطانه - فرموده باشند و آنا خود در عالم انصاف خود را سزاوار این گونه مراسم و عواطف خسروانه نمی‌داند؛ بلی، شب به زیارت دست خط تلگرافی ملوکانه نایل وقار و کسب افتخار و امتیاز نموده، به عرض جواب به شکرانه آن همه مرحمت‌های شاهانه به درجه‌ای که قلم قدرت آن را داشت جسارت نمود. حقیقت امر این است که قدر چنین شاهنشاه رؤف و قدردان و ولی نعمت عطوف و مهربان را هر کس نداند شکر نعمت خدای خود را به جا نیاورده و کفرانی کرده است که هر نوع عقوبت و مکافات را استحقاق خواهد داشت. خداوند متعال این دوره و دایره را از این نعمت شایان و عطیت بی‌پایان ابدالدهر محروم نفرماید. انصاف این است، دنیا و مافیها العیاذ بالله بی‌وجود این چنین شاهنشاه قدردان یک فلوس قیمت ندارد و چنین شاهنشاه را هم حقیقت مثل حضرت اجل - دام اقباله - چاکر صدیق و درستکار دولت‌خواه و ملت‌پرست لازم است که برای جذب قلوب و تحصیل دعاگویی ذات ملکوتی صفات همایونی و امیدواری عامه ناس خدمات مخصوصه خودشان را در پیشگاه ملوکانه به شراکت مثل منی جلوه داده و اسباب هرگونه امید و دعاگویی گردد. خداوند متعال سایه بی‌همال چنین شاهنشاهی را از سر من و حضرت ایشان کم و کوتاه نفرموده و قلب مبارک شاهانه را که محل الهامات غیبیه است، بر چنان چاکر درستکار و دولت‌خواه رؤف‌تر فرماید. در غیاب حضرت اجل - دام اجلاله - بشارت سلامت مزاج شریفشان را هر روز از جناب عالی به توسط تلگراف متوقع هستم.

محمدجواد - شب ۲۹ [صفر]

جواب

حضور مبارک اعلی حضرت اقدس شاهنشاهی - خلد الله ملکه و سلطانه:

چه سعادت و شرف در دنیا و آخرت برای امثال این دعاگوی دولت‌خواه برتر و بالاتر از آن خواهد بود که رضای خاطر دریا مقاطر ملوکانه را که مظهر خشنودی خلاق عالم است تحصیل نماید، و کدام نیک بختی و سعادت از این برتر و بیشتر خواهد شد که زحمت و خدمت شایانی از حسن کفایت و کفالت مثل جناب مستطاب اجل سپهسالار

اعظم بی‌شراکت و دخالت غیر صورت پذیرفته و این دولت خواه دعاگو مشمول این همه رأفت و رحمت ملوکانه گردد. هر قدر از مراحم خسروانه و عواطف ملوکانه بر اعتبار و افتخار خود افزایش کمتر و هر نوع تمجید از حسن فطرت و مراتب کفایت و کاردانی جناب معزی‌الیه عرضه دارم ناقص و قاصر خواهد بود. امثال این دعاگوی دولت‌خواه اگر جز رضای خاطر مهر مظاهر اعلیٰ حضرت اقدس شاهنشاهی - خلد الله ملکه - را جوید، پس برای دنیا و آخرت خود کدام ذخیره و وسیله خواهد جست؟ اگر نص دست‌خط مبارک در دخالت دعاگو در نظم امر نان و تسهیل ارزاق مایه کمال مباهات و افتخار نگردیده بود، می‌توانستم از روی کمال دولت‌خواهی عرضه دارم، نه تنها امر نان بلکه کلیه امور ملک و ملت آذربایجان در زیر سایه خدا به اندک مراقبت جناب سپهسالار اعظم طوری انجام پذیرفت که به سال و ماه از عهده کفایت چاکران مجرب و مهذب بیرون بود. وجود امثال این دعاگو محض برای تحصیل آسایش و دعاگویی ذات ملکوتی صفات شاهانه لازم است و بس، و آلا عدمش به ز وجود. خداوند متعال به حرمت مقربان درگاه خود ذات پاک بی‌همال اعلیٰ حضرت اقدس شاهنشاهی را پاینده و برقرار فرماید که رفاه عباد و امنیت بلاد و خوشوقتی و افتخار دعاگویان خاص بسته بر استدامت آن نعمت عظمی و عطیت کبری است، و یرحم الله عبداً قال آمینا.

دعاگو: محمدجواد - شب ۲۹ [صفر]

به تبریز:

امیرالامراء العظام اعتمادالسلطنه امیر تومان - دام اجلاله العالی! تلگرافی که بعد از حرکت و عزیمت حضرت مستطاب اجل اشرف - دام اقباله العالی - فرموده بودند رسید و از نظر انور ملوکانه - روحنا فداه - گذشت. دست‌خط تلگرافی به افتخار سرکار سامی شرف صدور یافته، زیارت خواهید کرد و یقین است چنانچه نوشته بودید کلیه امور از داخله و سرحدات نهایت انتظام را خواهد داشت. با چاپار و تلگراف همه روزه باید از احوالات آذربایجان بنویسید که به عرض حضور همایونی برسد.

یحیی - ۲۷ [صفر]

دست خط مبارک:

اعتمادالسلطنه! جناب سپهسالار اعظم در زمان حرکت خود از تبریز عرض کرده بود شما را در خدمات آذربایجان برای ایام غیاب خود مستقلاً پیشکار و کارگزار قرار داده است. چون این قرارداد او موافق دستورالعمل ما بود مجدداً تأکید می‌کنیم که باید تا معاودت جناب سپهسالار اعظم مستقلاً امور مملکتی و قشونی و کارهای دربخانه ولیعهد را در کمال انتظام اداره کنید و به هیچ وجه در هیچ شعبه بی‌انتظامی رو ندهد تا إن شاء الله به زودی جناب سپهسالار اعظم را مراجعت دهیم در بعضی فقرات مشروحاً به ولیعهد تلگراف فرموده، در ذیل آن درج کرده‌ایم که مراتب را به شما اطلاع دهد. الآن نزد ولیعهد رفته از فرمایشات ما مطلع شوید. اقدامات خودتان و انجام هر فقره را به زودی عرض کنید. از ساخلوی ارومی و ساوجبلاغ و اوضاع سرحدی خوی و قطور و سایر امور و احوال مملکت پیوسته اطلاعات صحیحه گرفته و به عرض برسانید.

۲۷ [صفر]

جواب به توسط جناب جلالت‌مآب آقای معتمدالملک - دام اقباله

جواب به خاک‌پای جواهر آسای مبارک اعلی حضرت اقدس همایونی

- روح العالمین فداه:

در کمال ضراعت و خاکساری جسارت به عرض می‌کند: دست‌خط همایونی تلگرافی که در باب انتظام کلیه امورات مملکت آذربایجان به عهده پیر غلام شرف صدور یافته بود زیارت و مباحثات حاصل نموده، بر حسب امر قدر قدرت مبارک که مقرر رفته است، تا هنگام مراجعت جناب سپهسالار اعظم این پیر غلام امور مملکت و قشونی و کارهای مملکتی در خاک‌پای مبارک همایونی - روح العالمین فداه - مکشوف است، این غلام هر وقت به هر خدمتی مأمور و مفتخر شده است انجام و انتظام خدمات دولت ابد مدت را تالی فریاض و احکام خداوند دانسته، دقیقه‌ای از دقایق جان‌نثاری را متروک نگذاشته است. در این خدمت مرجوعه هم امیدوار است در ظلّ مراحم اعلی حضرت اقدس

همایونی -روحنا فداه- و توجه مراقبت‌های حضرت اشرف ارفع والا ولیعهد -روحی فداه- به طوری که اسباب آسایش عموم نوکر و رعیت و نظم سرحدات این مملکت بوده باشد، در خاک پای مقدس اعلی مقصر و مورد سخط و غضب همایونی نشود و در انجام و استرضای خاطر مبارک حضرت اشرف والا ولیعهد -روحی فداه- لوازم اهتمام را به عمل آورد. از روز حرکت جناب سپهسالار اعظم شب و روز مطابق دستورالعمل که جناب معظم داده است، در دربخانه مبارکه مشغول انجام امورات مملکت و قشونی می‌باشد و خود حضرت ولیعهد هم از صبح الی چهار از شب رفته در بیرون هستند و اوامرات دست خط مبارک همایونی که به حضرت اشرف والا ولیعهد مرقوم فرموده بودند، زیارت نموده، فوراً جمیع فرمایشات را سریعاً به سرحدات ابلاغ نموده و بر حسب امر همایون در لوازم نوکر و قورخانه اقدام خواهد نمود. جواب اوامرات عالییه همایونی را معروض داشته‌اند که از لحاظ نظر انور اقدس همایون اعلی خواهد گذشت.

غلام جان‌نثار: مصطفی قلی - ۲۹ [صفر]

حضوری از عمارت مبارکه به تبریز:

ولیعهد! احوال شما این‌شاءالله خوب است. البته اعتمادالسلطنه و حاجی حسام‌الدوله حاضرند، از طرف ما احوال بپرسید.

جواب

به خاک پای اعلی حضرت قدر قدرت اقدس همایونی -روحنا فداه:

از تصدق فرق مبارک احوال این غلام بی‌مقدار چگونه خوب نمی‌شود و حال آنکه به این نعمت عظمی فایض گردیده است. اظهار مرحمت ملوکانه را هم به اعتمادالسلطنه و حاجی حسام‌الدوله رسانیده و همگی از این مراسم ملوکانه کمال تشکر را به جای آوردند. خداوند جان این غلام و سایر غلامان را تصدق خاک پای چنین ولی نعمتی نماید که همه وقت در بذل مرحمت دریغ نمی‌فرمایند.

غلام بی‌مقدار: مظفرالدین

امروز صبح شما را گفته بودیم برای عصر حاضر کنند، بعضی فرمایشات که در تلگراف پیروز درج نشده بود، فرمایش کنیم. در این بین عریضه تلگرافی شما از روی تلگراف میرزا رضا خان و در جواب فرمایشات ما رسید. لازم شد که خودمان حضوراً این فقرات را به شما بگوییم. اظهارات میرزا رضا خان اگرچه از روی روایات واهی و اخبار اراجیف مجهول الحقیقه است، اما تکلیف ما غیر این نیست که همیشه اطراف کار خودمان را ملاحظه کرده، از هیچ بابت راه وسواس و تشویش برای خودمان باقی نگذاریم. کار ساوجبلاغ به همین طورها که هست عیب ندارد. ساخلوی ارومی هم به قدر کفایت است؛ اما غیر این دو نقطه و مخصوصاً در خوی و سلماس نمی دانم ساخلو کیست؟ و چیست؟ این فقره را درست و به تحقیق معین کنید بدانیم.

جواب

به خاک پای اعلی حضرت اقدس شهریاری - روحنا فداه:

در باب ساخلوی خوی که سؤال فرمودند به قدر سیصد و پنجاه نفر سرباز از فوج خلخال که قراول خود جناب جلالت مآب سپهسالار اعظم بودند، در آنجا حاضرند و هشتاد نفر غلام طهماسب قلی خان هم در آنجا حاضر است و سوار ایرملو و غیره هم در سرحدات و قراولخانه های خودشان هستند. در سلماس هیچ ساخلو نیست و عرض این غلام بی مقدار این است که این اخبارات را نباید واهی دانست و باید قبل از وقوع در فکر دفع و رفع آنها شد. اگر مقرر می فرمایند یک فوج از فوج های خوی مع دو عرآده توپ روانه سلماس نمایم و پول مرحمتی که از بابت کلاه و لپچین و سایر لوازمات است، بر رای ملوکانه واضح است که این تدارک ده فوج چقدر طول دارد که حاضر شود و به وقت ضرورت معطلی نداشته باشد. مقرر بفرمایند جناب امین السلطان این تنخواه را در دو قسط بدهند که زودتر این عمل روبراه شود که خاطر مبارک از این بابت آسوده شود.

غلام جان نثار: مظفرالدین

این ملاحظات شما همه صحیح است. ما باید اسباب کار خودمان موافق قاعده فراهم بیاوریم. شاید امری اتفاق افتاد؛ چنانکه عرض کرده بودید در سلماس یک اردوی مختصری لازم است چهار فوج که دو فوج خوبی و دو فوج دیگر باشد و ششصد سوار و چهار عرّاده توپ به زودی حاضر کرده، به ریاست حاجی حسام‌الدوله روانه کنید. حاجی حسام‌الدوله سرکرده معتبر آزموده و محل اطمینان ماست و به خوبی و درستی امر این اردو را اداره خواهد کرد. اگر چهار فوج هم نباشد، ناگزیر سه فوج معین کنید این‌شاءالله خیلی زود تشکیل شود. ملبوس و چادر را اگرچه از طهران حمل شده است و عن‌قرب می‌رسد، اما شما منتظر این چادر و ملبوس نشوید از همان چادر و لباس که فوج‌ها داشتند و داده بودید و آنچه می‌توانید به زودی فراهم آورید، کار این فوج‌ها معطل نماند. خیلی خیلی زود این اردو را معین کرده تشکیل بدهید. از بابت قیمت کلاه و لپچین و غیره هم تنخواهی که لازم بود امین السلطان حواله داد بگیرید و به اعتمادالسلطنه بدهید و مراقب شوید بلا تأخیر مشغول تدارک این کار بشوند. خودتان را در موقع کار معطل بعضی انتظارها نکنید. ساعت را باید مغتنم شمرد. همین حکم را الآن به اعتمادالسلطنه و حاجی حسام‌الدوله اطلاع بدهید و فوج و سواری که برای اردوهای سلماس لازم است، حالا معین کنید. برای مزید اطلاعات هم لازم است که اعتمادالسلطنه یک نفر آدم زیرک و باهوش معین کند. به عجله به طور جاسوسی به سمت وان و حکاری بفرستد. درست از کارهای آنجا اطلاع صحیح تحصیل کرده، متوالیاً خبر درست و صحیح داشته باشید. این کار خیلی لازم است.

به خاک پای مبارک اعلی حضرت همایون ظلّ الله - روحنا فداه:

این که مقرر فرموده‌اند که حاجی حسام‌الدوله با افواج ابواب‌جمعی خود مأمور سلماس شود، امر همایونی را به او ابلاغ نمود، اطاعت دارد؛ ولی عرض او این است که ده فوج خاصه و ایلات هر دو در رکاب مبارک بودند و از آنجا مأمور اردوی دولتی شدند و فوج خاصه دویم هم از تبریز مأمور شد که در حقیقت هر سه فوج از اوّل سال مأمور

خدمت بوده‌اند. در این صورت حال که می‌باید باز مأمور بشوند، سوای شش ماهه محلی آذربایجان موجب شش ماه دیگر هم به آن‌ها مرحمت بشود که بتوانند حرکت نمایند. در باب جیره این سه فوج وضع حالت گرانی آذربایجان خاصه خرابی ارومیه و خوی و آن سمت‌ها در خاک‌پای همایون واضح است. امر و مقرر گردد که از زنجان به قدر کفایت سیورسات آن‌ها حمل نموده، به سلماس برسانند که مایه انتظام امر آن‌ها بشود. در باب جاسوس فرستادن به وان و حکاری به خوی و ارومیه این غلام تلگراف نموده است که هفته به هفته روزنامه بدهند. آدم مخصوصی هم فرستاده که اخبار صحیح حاصل نموده بیاورد که به عرض برسد.

غلام خانه‌زاد: مظفرالدین

دو فوج جمعی حسام‌الدوله را نگفته بودیم افواج خوی و یک دو فوج دیگر که بالنسبه کمتر سفر دیده و زحمت کشیده باشد، فوج‌های حسام‌الدوله که از رکاب روانه شد و مدتی در سفر بودند، مناسب این است که در این موقع احضار نشوند و چندی آسوده بمانند. دو فوج خوی را اخبار کنید و یک فوج دیگر که سمت و نزدیک باشد یا اکتفا به همان دو فوج خوی بشود ضرر نخواهد داشت. برای جیره و سیورسات هم چون جمعیت خارج به آن مملکت وارد نمی‌کنیم لزوم ندارد که غلّه خارج بخواهید. دولت به نرخ روز پول نقد می‌دهد. باید به اهتمام رؤسا و صاحب منصبان در همان حول و حوش غلّه خریداری شود و امر جیره نوکر مشکل نشود. ما این اردو را عاجلاً در این موقع زده و تشکیل شده می‌خواهیم تا غلّه از خمسه جمع‌آوری و حمل شود و به این نقطه برسانند، مدتی وقت لازم دارد. خودتان را معطل این خیالات و تصورات نکنید. دو فوج خوبی معین است. سوار و توپچی را هم زود معین کنید. لوازم اردو را هم تهیه نمایید. وقت بعضی اشکالات نیست. صورت سوار متوقف ارومی را هم مکرر خواسته‌ایم که چند نفر و از چه طایفه هستند که برات مواجب و حقوق آن‌ها نوشته شود. هنوز جواب نرسیده است. اعتمادالسلطنه حالا معین کند و به عرض برساند در باب ابلاغ احکام به ارومی و ساوجبلاغ شرحی که در عریضه تلگرافی خود نوشته‌اید، مثل این است که

ملتفت نشده‌اید کدام احکام است. فاصله خوی و ارومی هم این قدر نیست که شش هفت روزه جواب تلگراف نرسد. قدغن کنید بپرسند سؤالاتی که از حسام‌الملک و نصرالملک و واگنر شده بود، چه شده است و چرا در تحصیل جواب تأخیر کرده‌اند. باید هر روز از این اردوها و ساخلوها باخبر باشیم. در باب وجه محلی قشون جواب شما مبهم است. نوشته بودیم که از بارس‌ئیل و ماقبل‌ها یا صاحب دیوان و صورت مصحوبی رستم خان تفنگدار گفتگو و رسیدگی می‌شود. توشقان‌ئیل و لوی‌ئیل محل چه حرف است که منتظر حاجی علیقلی خان و جناب سپهسالار باشیم؟ بیشتر این وجوهات مالیات‌خانه و کسان خود سرباز است و شما خود مباشر بوده است. نباید به این حرف‌ها و تعللات حق قشون معوق و محل گفتگو بشود. درست این فقرات را توضیح کنید.

به خاک پای همایون اعلی حضرت اقدس ظل‌الله - روحنا فداه:

ابلاغ امر ملوکانه را غلام به حاجی حسام‌الدوله نموده و در اطاعت اوامر ملوکانه و جان‌فشانی حاضر است؛ ولی عرضش این است که دو فوج خوی با آنکه ابواب‌جمیع دیگری است، مأموریت بنده با آن‌ها می‌ترسم مایه روسیاهی در خاک‌پای همایونی بشود. به سرباز آن فوج‌ها هنوز بلدیتی ندارم و می‌ترسم از این‌که در موقع به آن طوری که مقرر است با این بنده در جان‌فشانی همراهی ننمایند. هرگاه بنده را مأمور می‌فرمایند لابد باید با افواج ابواب‌جمعی خود به آن ترتیب که عرض شد بروم. در این صورت عقیده این غلام این است که اگر رای انور ملوکانه تعلق پذیرد عجالاً این غلام امین نظام را با دو فوج خوی مأمور سلماس بکند که مراقب آن صفحات باشند تا إن شاءالله تعالی در بهار حاجی حسام‌الدوله را با افواج جمعی خودش و سایر سرکردگان هم هر یک با ابواب‌جمعی خود به طوری که رای همایون اقتضا فرماید مأمور فرمایند. یک قسم اسهل هم این است که اگر رای ملوکانه تعلق پذیرد شیخعلی خان در تبریز حاضر است، او را به چاپاری روانه کنم برود فوج ابواب‌جمعی خود را با دو عراده توپ و یکصد نفر سوار برداشته ببرد، تعهد انتظام آن صفحات را هم می‌نماید. رای، رای ملوکانه است. در فقره مواجب توشقان‌ئیل و لوی‌ئیل قشون این غلام عرض نموده بود که حاجی علیقلی خان را

با محاسبه توشقان‌نیل در این چند روزه روانه می‌نماید. عمل لوی‌نیل را هم جناب جلالت‌مآب سپهسالار اعظم می‌آیند مراتب را به خاک‌پای همایون عرض می‌نمایند و حالت مملکت معلوم می‌شود. پس از آن به هر نحو که امر و مقرر فرمایند، این غلام برای اجرای آن حاضر است.

مظفرالدین

به خاک‌پای جواهر آسای همایون ظل‌الله - روحنا فداه:

سابقاً صورت گلوله و سایر اشیای لازمه به جهت قورخانه مفصلاً به جزو در ضمن عریضه تلگرافی به خاک‌پای همایونی عرض نموده بود که امر و مقرر فرمایند از روی آن صورت اشیا را از قورخانه دارالخلافه قاهره حمل تبریز کنند. قدری از آن‌ها الی حال رسیده، مابقی را هم یقین مقرر فرموده‌اند که ایفاد دارند؛ ولی چون پوند توپ‌های آذربایجان که از اینجا معین شده گاهی که از آنجا گلوله فرستاده‌اند اختلاف نموده، مستدعی است امر و مقرر فرمایند که به قدر پنج شش خروار چودن از مازندران حمل نموده، از روی دریا به اردبیل بیاورند که حمل تبریز بشود و در هیمن جا خود غلام بدهد در قورخانه ساچمه بریزند و از روی پوند توپ‌های اینجا کیسه ببندند که در وقت ضرورت حاضر باشد.

غلام فدوی: مظفرالدین

ولیعهد! در باب قورخانه آنچه نوشته‌اید صحیح است. قورخانه به قدر کفایت فرستاده شده بود. بعد از رسیدن صورت موجودی حالیه آذربایجان به قدر لزوم تکمیل خواهد شد.

در باب چودن هم همین طور که خواسته‌اید قرار می‌دهیم و منتظریم که جناب سپهسالار اعظم بیاید. قرار کلیه امور قشونی را با او می‌دهیم.

در باب اردوی سلماس این اظهارات شما را ندانستیم از روی چه تصور است؟ در موقع کار چرا باید مشکلات پیش بیارید و کار معوق بماند؟ دو فوج یا سه فوج از همان

افواجی که به این نقه سمت است به زودی معین شود پانصد سوار و چهار عرّاده توپ و قورخانه آن یک اردوی کوچک منقح منتظم با تمام لوازم از طبیب و جراح و دوا و چادر و ملبوس هم این قدرها دارید که معطل نشوید. دیگر چه جای اشکال پیش آوردن و تعطیل امر است؟ جیره هم نقدی داده می‌شود و از اطراف خریداری خواهند کرد. حاجی حسام‌الدوله را گفتیم رئیس اردو باشد، حرفی از افواج جمعی او نبود. این که سه ماهه موجب خواسته‌اند، ندانستیم از چه مأخذ است؟ زمان حرکت از طهران حقوق لازمه به آن‌ها پرداخته شد. سه ماهه دیگر را به چه قاعده خواسته‌اند؟

مختصر این که در موقع خدمت اشکالات ساختن بسیار بی‌معنی است. باید زود لوازم این اردوی مختصر را فراهم آورده، اگرچه منحصر به همان دو فوج خوی و سوار و توپ باشد اردوی آنجا را تشکیل دهید و نقطه سلماس در مهاذات چهریق خالی نماند، خودتان چرا تصور نمی‌کنید؟ و حمل آذوقه و غله از خمسه به بعد از عید آنجا وصلت می‌دهد و ما این اردو را برای همین ایام می‌خواهیم. حیف است که نوکرهای دولت به بهانه و تعلل وقت و موسم هر کار را ضایع و باطل کنند. خیلی زود قرار این کار را بدهید و قرارداد خود را به عرض برسانید.

ولیعهد! به طوری که نوشته‌اید معجلاً شیخعلی خان برود و فوج خود را حاضر کند. به امین نظام هم بنویسید با فوج دیگر خوی و چهارصد سوار و چهار عرّاده توپ به سلماس بروند، از آن سمت مطمئن و آسوده شویم، تا به فرصت قرار انتظامات کامله آن حدود را بدهیم عجالاً این رای و اعتقاد شما را تصدیق می‌کنیم. صورت سواری که برای سلماس معین می‌کنید و سوارهای ارومی را زود به عرض برسانید.

به خاک پای همایون ظلّ الله - روحنا فداه:

شیخعلی خان سرتیپ الآن در تلگرافخانه حاضر است. خود او تعهد می‌نماید که به چاپاری برود، فوج دهم ابواب جمعی خود را با فوج نهم و چهار عرّاده توپ برداشته ببرد، با پانصد نفر سوار که این غلام معین می‌نماید و تعهد نظم آن سرحد را خود شیخعلی

خان می‌کند. اعتمادالسلطنه هم تصدیق تعهد او را حضور دارد، می‌کند. اگر رای ملوکانه تعلق می‌گیرد به همین نحو شیخعلی خان را با دو فوج و پانصد نفر سواره و چهار عرّاده توپ مأمور نماید. رفتن امین نظام دیگر لزومی نخواهد داشت و کار شراکتی از پیش نمی‌رود و صورت پانصد نفر سواره را هم بعد از تعیین به عرض می‌رساند.

غلام جان‌نثار: مظفردالدین

می‌فرمایند: بسیار خوب همین طور قرار بدهید. سوار ساخلوی ارومیه را هم معین کرده، به عرض برسانید.

به خاک پای همایون اعلیٰ حضرت همایون ظلّ اللّهی - روحنا فداه:

در باب سوار متوقف مأمور ارومی که مقرّر فرموده بودند معین نماید، به موجب تفصیل است: سواره جمعی حسام‌الملک صد نفر، سواره مهاجر صد و سی نفر، سواره چلبیانلو جمعی رحیم خان صد و هشتاد نفر، سواره فرج خان سلطان قراچورلو داوطلب شصت نفر، سواره بیوک خان صابین قلعه داوطلب صد نفر، سواره قوجه‌بیگلو بیست نفر.

غلام بی‌مقدار: مظفر - شب سلخ صفر

* * *

آلبوم تصاویر

۱۲۱۱
وفایع اکرام شهریارین لوتی پل

آدم و شست دست و بخار حرکت با چشمه نقره صفا
 ماکر و قزول و بخار نرزی میانه کی در نقره نازف
 همه را تا کی در نقره نازف ذکر ای بخار یکگی پی
 باشی زنی شده در نقره نازف نازف باقی پیل دیگر
 نذر و بخار نازف نازف کمال که کشی پی ای پیل پیل
 جیت نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر
 و سارو نذر ای نکر کی که ساری در دست با هم آقا
 باشی که می آید نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر
 سوسوم نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر
 نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر
 کبری و دست نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر
 رو بخار نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر
 درین نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر
 که بخار نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر نذر

۹

بجانب جبهه کتاب اهل که سپید در جلوه در باب حمزه آقا خوش با ما که دست کنار نازف بود

۱۲۱۴
و فایع اکلا د شکره منقر لوی پیل

و بعد بطوریکه زنده از بهر شرفی خان برود فرج خود را حاضر کند این مقام هم بر بنیاد
 با فرج و گریزی چهارم سده و چهارم سده و قسب با ساس بود نه که آن وقت مخلص بود
 شد بر آن وقت فرج است که آن حد و در بر هر چه که بین می بود تمام شد آن
 بکنیم حدت ساری که بر وی ساس برین کشید و سده ای از وی ماند و بهر چه باشد
 بنا که ای برین قل از روضه خانه از شریف خان در کنگرانی که در حدت فرج است
 بنای که چپاری برود فرج و بر او و همی خود را با فرج خود چهارم سده و قسب بر او باشد
 با افضه فقر سده که اینها در بین بنا و در حدت فرج آن سرحد روزه و شرفی خان گفته است
 فتنه فی فتنه اور و خضر ولد و یکله اگر مدی که در کنگرانی یکسره و بهر چه شرفی خان در آباد
 با افضه فقر سده و چهارم سده و قسب با ساس فتنه بین فتنه که در وی فتنه فتنه
 و کار شراکی از پیش نبرد و حدت با افضه فقر سده و در حدت فتنه بین فتنه بر سده
 فتنه در جان تا مظهر الدین میزبان سیه و قسب برین سده بر سده
 ساسوله و سیه در حدت بر سده که در حدت بر سده بنا که ای برین است
 برین قل از روضه خانه در باب سده توقف آمد و در حدت فرج خود بود در حدت
 تا در حدت فتنه است سده و همی ساس و کنگرانی سده فقر سده و ساسوله فقر سده
 چنانچه همی برین حدت و فقر سده و فرج خان سلطان فرج خود را در اول حدت فقر
 سده و برگ خان ساسین فتنه و اول سده فقر سده و فرج کلان فقر سده و فتنه
 مظهر شرفی خان



نجفقلی خان میرینج با صاحب منصبان سواره قراپایاغ



ظفرالدوله امیرتومان، نایب الحکومه ساوجبلاغ (مهاباد) و قادرآقای میرینج با رؤسای طایفه منکور



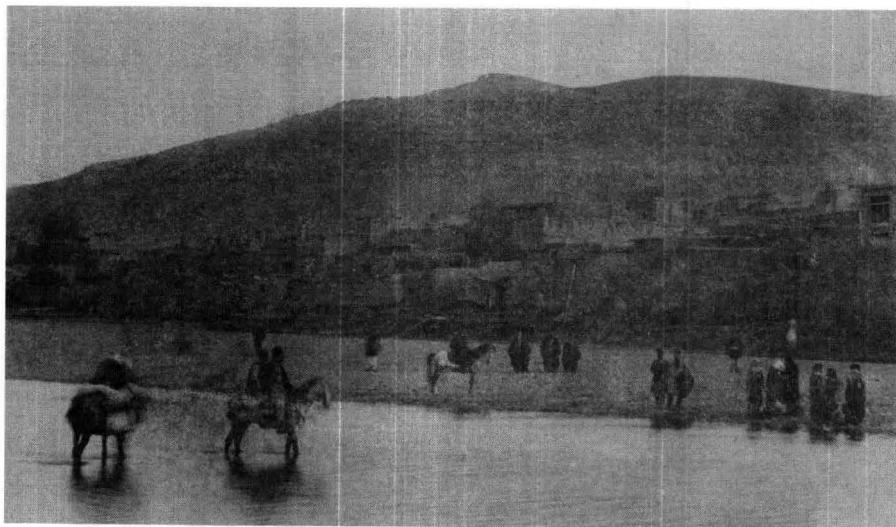
قادر آقا، رئیس ایل کورک با حسن آقا برادرش و حسن آقا عموزاده خود



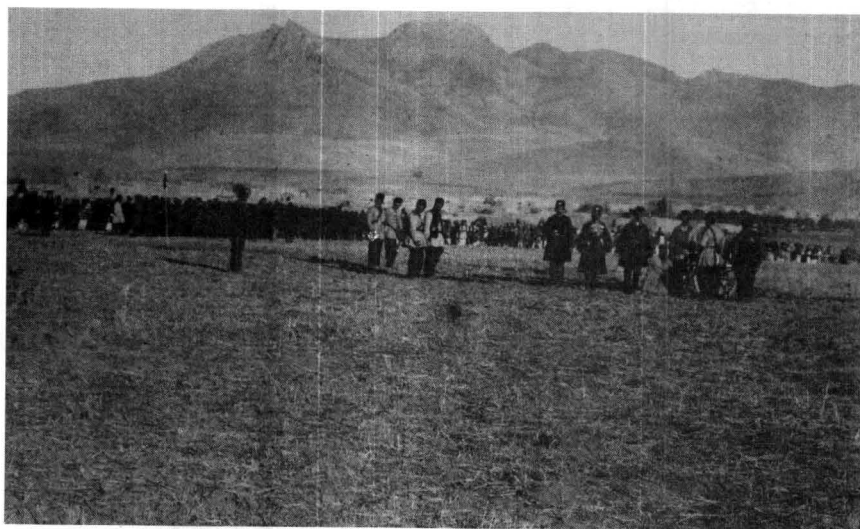
مفتی ساوجبلاغ



ایل منکور از عشایر مقتدر کردستان بودند که در حوالی مهاباد و سردشت مستقر بودند. در عصر محمد شاه و ناصرالدین شاه ریاست این طایفه را حمزه آقا منگور بر عهده داشت. وی مزاحمت‌های زیادی برای حکومت مرکزی ایجاد کرد و نهایتاً با تزویر دستگیر و کشته شد.



دورنمای شهر ساوجبلاغ (مهباد)



تیراندازی با توپخانه خارج از شهر ساوجبلاغ (مهباد)



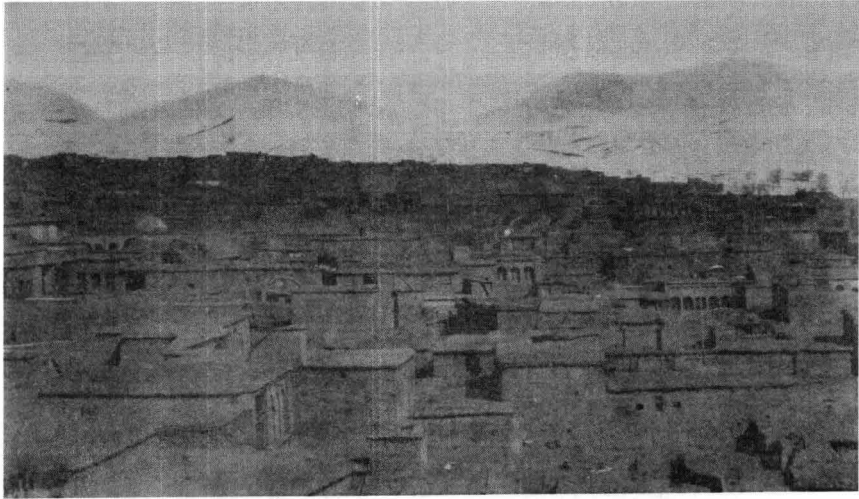
حاج سلیم خان میرینج با طایفه اش



اولاد و اتباع قادرآقای میرینج در قریه نیدرقاج



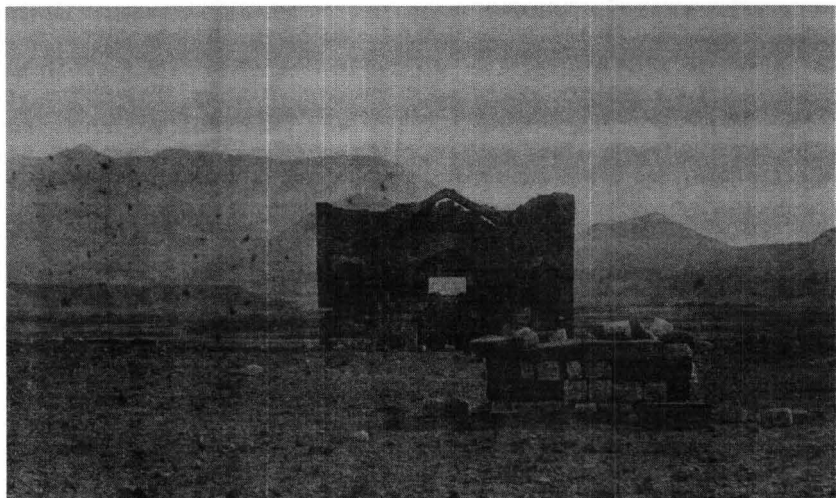
شمس‌العلمای تبریز با فرمانفرما در قصبهٔ بناب در واقعهٔ شیخ عبیدالله



دورنمایی از شهر سنندج



زاویه دیگر شهر سنندج



مصلاى قديمى دهخوارقان

نمایه‌ها

نام‌ها و القاب

جایها

ملل و نحل

سازمانها و نهادهای

اصطلاحات نظامی

کتاب و نشریات و گوناگون

نامها و القاب

احمد بیگ / ۹۵، ۱۲۸، ۳۳۲	آقا پاشا [برادر زاده قادر آقا] / ۴۵۸
احمد خان چلبیانلو / ۴۸۹	آقا خان [رئیس تلگرافخانه] / ۱۷۱، ۱۷۵، ۶۸۱
احمد شاه / ۳۰	آقا خان [سرکرده ایرملو] / ۴۷۹
احمد منشی باشی (میرزا-) / ۹۹، ۳۱۲، ۴۲۸، ۶۴۵، ۶۸۰	آقا خان افشار / ۵۰۳، ۵۲۰
احمد میرزا (شاهزاده-) [حاکم ساوجبلاغ] / ۲۰	آقا خان ایرملو / ۳۲۸، ۳۲۹
احمد میرزا کشیکچی باشی (شاهزاده-) / ۲۰	آقا خان سرتیپ / ۵۵، ۶۲، ۷۱، ۸۶، ۹۸، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۹ - ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۵۵۵، ۴۸۵، ۴۸۴، ۴۵۹، ۲۹۸
استاروسلسکی [فرمانده قزاقخانه] / ۳۰	آقا خان سرهنگ / ۳۳۳، ۴۴۹
اسحاق میرزا / ۲۴۹	آگرانویچ (مسیو-) / ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۴۲
اسد خان نایب تفنگدار / ۵۹۱، ۶۴۱	ابراهیم آقا / ۴۸۶
اسدالله بیگ تفنگدار / ۴۵۹	ابراهیم خان زرزا / ۲۳، ۴۳، ۳۳۷، ۳۹۳، ۳۹۴
اسعدالله خان یوزباشی / ۲۵۴	۴۴۴، ۴۶۱، ۴۶۲، ۵۹۸
اسفندیار خان بختیاری / ۲۲۱، ۲۲۲، ۵۰۳	ابوالفتح آقای قزاقپایاق / ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۵
اسفندیار خان سرتیپ / ۵۴۹، ۵۶۰، ۶۵۵	ابوالفتح خان (حاجی-) / ۴۷۴، ۴۸۳، ۵۰۴
۶۶۰، ۶۶۹، ۶۷۰	۵۵۴، ۶۰۴، ۶۵۹، ۶۶۳، ۶۷۰، ۶۷۱
اسمعیل آقا (حاجی-) / ۱۵۰، ۳۳۸، ۳۴۷	ابوالقاسم مجتهد (میرزا-) / ۲۵۴
۴۵۸	احمد (میرزا-) [منشی ولیعهد] / ۲۶، ۱۸۴
اسمعیل آقا [سفیر اردوی بناب] / ۴۵۳	احمد آقای مدیر / ۶۳۶
اسمعیل پاشا خان (حاجی-) / ۱۹۶	احمد افندی / ۵۹۷
اسمعیل خان [پسر محمدقاسم خان] / ۷۶	احمد بیک [پسر حاجی اللهیار] / ۴۸۷

۳۹۱، ۳۸۹، ۳۶۳ - ۳۶۱، ۳۵۸ - ۳۵۵، ۳۴۶	اسمعیل خان / ۴۸۶، ۵۹۱
۴۳۰، ۴۲۵، ۴۲۴، ۴۰۶، ۴۰۲، ۳۹۹، ۳۹۳ -	اسمعیل سررشته دار (میرزا-) / ۴۸۴
۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۶۷،	اعتماد السلطنه قراگوزلو [رئیس قشون
۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۶ - ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۹۷، ۵۲۰،	آذربایجان ماکو] / ۴۴، ۵۲، ۵۹، ۶۰
۵۲۴، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۹، ۵۷۴، ۵۸۲، ۵۹۰،	اعتماد السلطنه / ۳۸، ۷۱، ۷۳، ۷۷، ۸۲، ۸۴،
۵۹۸ - ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۳۵، ۶۴۹، ۶۶۷	۸۷، ۸۸، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۲۱،
الله وردی خان / ۲۴۰، ۲۴۳	۱۲۴ - ۱۲۶، ۱۲۹ - ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۹،
امامقلی میرزا (شاهزاده-) [بسر ملک قاسم	۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۰۰ - ۲۰۲،
میرزا] / ۲، ۱۹۲، ۲۶۴، ۲۷۷، ۳۱۲، ۴۲۴،	۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳ - ۲۲۲،
۴۸۰	- ۲۲۶، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۷ - ۲۹۹،
امیر بدرخان بیگ بوتان / ۱۴	۳۰۱ - ۳۰۵، ۳۰۷ - ۳۰۹، ۳۱۲ - ۳۱۵،
امیر خان ایرملوی / ۳۲۸	۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۱ - ۳۳۵،
امیر خان زرزا / ۲۳	۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸ - ۳۵۵، ۳۵۷
امیرکبیر [نایب السلطنه] / ۱۸۷، ۲۳۰، ۲۳۲،	۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۳ - ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۴،
۳۶۷، ۴۰۴	- ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۹۱، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۲،
امین آقا [بسر قادر آقا] / ۵۷۷	۴۰۹ - ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۵، ۴۲۷ -
امین الدوله / ۲۶	۴۳۱، ۴۳۹، ۴۴۴، ۴۴۵ - ۴۵۰، ۴۵۹، ۴۵۹
امین الرعايا / ۱۶۵	۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۷ - ۴۶۹، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۹۲،
امین السلطان / ۴۹، ۵۱، ۸۰، ۱۴۲، ۱۴۴،	۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۲۰، ۵۶۳، ۶۴۴، ۶۴۵،
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸،	۶۴۹، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۷۰،
۲۳۰، ۲۳۱، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۹، ۳۲۱،	۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۱، ۶۸۴ - ۶۸۶،
۳۲۳، ۳۲۷، ۳۸۵، ۴۰۱، ۴۱۶، ۴۱۹ - ۴۲۱،	۶۸۸
۴۳۷، ۴۷۱، ۴۷۴، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۷۴، ۶۴۳،	اعلاء الدوله / ۴۰۱
۶۵۵، ۶۵۹، ۶۶۳، ۶۷۱، ۶۷۶، ۶۷۹، ۶۸۷،	افخم آقا / ۲۹۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰ - ۳۸۴،
۶۸۸	۴۰۴، ۴۰۶، ۴۱۵، ۴۲۴
امین السلطنه / ۶۹، ۶۱۶، ۶۷۶، ۶۶۹	اقبال الدوله [حاکم ارومیه] / ۲۰، ۲۲، ۲۳،
امین الملک / ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۷،	۴۰ - ۴۲، ۴۶، ۵۶، ۶۲، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴،
۱۴۵، ۱۶۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۸،	۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳ -
۴۰۱، ۴۲۱، ۴۹۸، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۸، ۵۶۸،	۱۱۷، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳،
۶۲۲، ۶۴۰، ۶۴۶	۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۴۸، ۲۶۴،
امین لشکر / ۹۲، ۹۳، ۱۲۵، ۱۷۶، ۲۱۹، ۵۷۲،	۲۶۵، ۲۶۸ - ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۱،
۶۷۲	۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵ - ۳۲۵،
امین نظام / ۴۰۶، ۴۱۲، ۶۷۲، ۶۷۸، ۶۸۱،	۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵ - ۳۴۰، ۳۴۳

۴۵۰، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۷۲، ۴۸۲، ۴۸۸،	۶۹۲، ۶۹۳
۴۸۹، ۴۹۳ - ۴۹۷، ۵۰۸ - ۵۱۰، ۵۲۴،	بابا خان آقا/ ۱۲۶، ۳۰۴
۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۹، ۵۷۶، ۵۷۷،	باپور آقا/ ۱۷۳
۶۵۵ - ۶۵۸، ۵۹۰، ۵۹۶، ۶۰۱، ۶۰۹، ۶۱۹، ۶۴۹،	باقر خان کلگیری/ ۴۸۸
۶۵۷، ۶۸۱	بایزید آقا/ ۳۳۸، ۴۵۸
ثروت افندی [دفتردار و وکیل والی وان]/	بوغاز (شیخ-)/ ۶۵۶
۱۹۹	بهلول سلطان مصطفی بیک وکیل باشی/
جبار سلطان (حاجی-)/ ۴۸۴	۴۸۴
جعفرخان [از اهالی ارومیه]/ ۴۳	بیوک خان سرهنگ/ ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۸۹، ۵۵۸،
جلال خان حاکم/ ۳۴۶	۵۶۰، ۶۹۳
جلیل آقا [برادر بابا خان آقا]/ ۱۲۶، ۱۷۳،	بیوک خان نایب آجودانباشی/ ۳۳۷، ۳۴۵،
۱۷۹، ۲۶۰	۳۴۶، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۹ - ۳۷۱، ۴۵۳، ۴۵۷،
جلیل بیگ [گماشته معید الممالک]/ ۱۲۹	۵۰۲
جلیل خان سرهنگ/ ۴۸۵	بیوک خان یاور/ ۴۸۴، ۴۹۲، ۶۵۸
جواد خان/ ۴۸۶	پاپیر آقا/ ۳۴۷
جهانسوز میرزا/ ۶۳۸	پاشا آقا/ ۴۵۳
جهانگیر خان/ ۲۴۰ - ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶	پاشا خان مظفر الدوله/ ۱۴۰
حاجب الدوله/ ۸۸، ۹۵، ۹۶	پاشا خان/ ۷۰
حاجی خان/ ۱۹۷	پولکونیک آگرنوویچ/ ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۷
حبیب الله بیگ (حاجی-)/ ۳۲۷، ۴۸۹	تقی دین پاشا [والی بغداد]/ ۵۱۷
حبیب الله خان لشکرنویس (میرزا-)/ ۳۰۷،	تیمور پاشاخان [سردار ماکو]/ ۴۲، ۴۳، ۶۵،
۳۰۸	۷۲، ۷۵، ۷۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۲،
حسام الدوله (حاجی-)/ ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۸،	۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳،
۴۴۵، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۸۳، ۵۰۰،	۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳،
۵۱۵، ۶۵۵، ۶۷۱، ۶۸۶ - ۶۹۲، ۶۹۰	۲۱۵ - ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴ - ۲۲۶، ۲۵۲،
حسام الملک/ ۲۲۲، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۷۲،	- ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۶۸ - ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۹۱،
۴۷۵، ۵۰۳، ۵۱۵، ۵۲۵، ۵۳۹، ۵۴۷، ۵۵۵،	۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹،
۵۶۰، ۵۶۵، ۵۷۶، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۶، ۶۱۸،	۳۱۲ - ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۵ - ۳۳۰،
۶۴۵، ۶۶۲، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۳، ۶۷۸، ۶۸۱،	۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۴۹،
۶۹۰، ۶۹۳	۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۳،
حسن پیشکار خوی (میرزا-)/ ۳۳۴، ۳۴۰	۳۶۴، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۷،
حسن خان [پسر سلیمان خان صاحب	۳۹۹، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۴،
اختیار]/ ۶۷	۴۲۵، ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۵ -

حمزه آقا منکور/ ۱۴، ۱۹ - ۲۴، ۴۰، ۴۳، ۴۵ -
 ۴۷، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۷۳، ۸۶، ۹۳، ۹۶،
 ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۸ -
 ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۶، ۲۵۶، ۳۰۶،
 ۳۱۵ - ۳۱۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۵۶،
 ۳۵۷، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۱۰،
 ۴۱۱، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۵۱، ۴۵۸، ۴۶۲،
 ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۷۴، ۵۰۲ - ۵۰۴، ۵۰۶ -
 ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۲۳، ۵۳۱،
 ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۵۲،
 ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۴ - ۵۶۶، ۵۷۰،
 ۵۷۷، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۹، ۵۹۲، ۵۹۸، ۶۰۸،
 ۶۰۹، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۳۴، ۶۳۷، ۶۴۷،
 ۶۴۹، ۶۷۳، ۶۷۵
 حمزه خان نایب آجودان/ ۴۸۴
 حمزه میرزای حشمت الدوله/ ۴۴
 حمید آقای بیران/ ۳۳۲
 حیدر خان تفنگدار/ ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۹،
 ۳۳۱، ۳۵۹، ۳۶۰
 حیدر خان سرتیپ/ ۲۳۴، ۲۳۶
 حیدرقلی خان/ ۱۵۶
 خان بابا خان [پسر مجید خان مکری]/ ۹۵،
 ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۷۲، ۲۲۸، ۲۵۵، ۲۵۷ - ۲۵۹،
 ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۳۷، ۳۵۸، ۳۶۹ - ۳۷۱،
 ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۷۵، ۴۶۸، ۵۰۰، ۵۰۶، ۵۵۸
 خانلر خان [پسر عموی محمدحسین خان
 بختیاری]/ ۱۱۸
 خضر آقای کورک/ ۴۶۲، ۴۶۴،
 داراب میرزا [پسر ضیاء الدوله]/ ۱۰۳، ۲۲۴
 درباز آقا/ ۶۳۲
 درباس خان/ ۷۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۹۶،
 ۳۲۸
 رحیم خان/ ۴۹۲

حسنعلی خان [وزیر فواید]/ ۲۲۲، ۳۱۹، ۵۶۴
 حسنعلی خان جنرال/ ۵۷، ۱۷۶، ۵۱۵، ۵۴۹
 حسنعلی خان سرهنگ قراپایاق/ ۳۳۷، ۳۴۵،
 ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۰، ۵۴۹،
 ۵۵۰، ۵۶۰، ۶۵۸
 حسین آقا مجتهد (میرزا-)/ ۴۱
 حسین خان (حاجی میرزا-)/ ۷۷، ۷۸، ۵۸۴،
 ۵۸۶، ۵۸۷، ۶۱۹، ۶۲۶، ۶۴۱، ۶۴۲
 حسین خان (میرزا-)/ ۱۶۹، ۳۴۰
 حسین خان حیدرانلو/ ۷۰، ۱۸۳، ۱۹۷، ۳۲۸
 حسین خان سپهسالار (میرزا-)/ ۲۹، ۴۲
 حسین خان قراپایاق/ ۴۵۳
 حسین خان مهاجر پسینی/ ۱۳۲، ۱۴۶
 حسین عرب/ ۲۳۷، ۲۴۴
 حسین قورخانه چی/ ۴۸۷
 حسینعلی خان/ ۱۶۰، ۶۷۹
 حسینقلی بیک یاور/ ۴۸۷، ۵۴۹
 حسینقلی خان مهاجر/ ۴۸۹
 حسینقلی خان/ ۱۴۳، ۳۸۵
 حشمت الدوله/ ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۶،
 ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۴ - ۱۵۶، ۲۰۱،
 ۲۰۲، ۲۱۱ - ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵،
 ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷،
 ۲۳۹ - ۲۴۳، ۲۴۵ - ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۶۲،
 ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۴،
 ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۳۳،
 ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۳ -
 ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۳،
 ۳۷۴، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۲،
 ۴۱۱ - ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۰،
 ۴۳۱، ۴۳۹، ۴۴۵، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۷۲ - ۴۷۴،
 ۴۸۳، ۵۲۵، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۶، ۶۷۱
 حضرتقلی خان/ ۳۲۸

- رحیم خان چلبیانلو / ۲۱، ۶۰، ۱۲۳، ۴۶۲، ۴۸۶
- رحیم خان سرکرده / ۴۵۳
- رحیم خان سرهنگ / ۳۴۶
- رستم خان / ۴۸۶، ۴۹۲
- رستم خان تفنگدار / ۵۸، ۸۳، ۵۳۷، ۵۴۴
- ۵۷۴، ۶۷۷، ۶۸۰، ۶۹۰
- رستم خان حاجی علیلو / ۴۶۲
- رسول آقا [برادر زاده حمزه آقا] / ۲۱، ۳۳۸، ۴۵۸
- رسول بیگ قورخانه چی / ۴۸۷
- رضا بیگ / ۱۰۰، ۱۰۱
- رضا بیگ نایب افشار / ۷۲
- رضا خان (میرزا-) / ۶۹، ۵۶۸، ۵۷۱، ۵۷۷
- ۵۷۹، ۵۸۸، ۵۹۴، ۵۹۵، ۶۰۷، ۶۱۰، ۶۱۷
- ۶۲۰، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۵۲، ۶۶۰
- ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۷، ۶۷۱، ۶۸۷
- رضا شاه / ۳۰
- رضا قلی خان (حاجی-) [برادر حاجی صدرالدوله] / ۱۷۳، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۰۳، ۴۴۴، ۴۵۱ - ۴۵۳، ۴۶۱، ۵۰۸
- رضا قلی خان پیشخدمت / ۴۹۰، ۴۹۱
- رکن الدوله / ۱۶۱، ۱۶۳ - ۶۳، ۶۲
- روح الله میرزای پیشخدمت باشی [حاکم دهخوارقان] / ۱۷۲، ۱۷۶
- زالاتارف روسی (کلنل-) / ۳۰
- زکی خان (میرزا-) / ۵۴۰
- ساعدا الملک / ۵۹، ۷۷، ۷۸، ۱۲۲، ۱۷۴، ۱۸۱، ۴۰۴، ۵۸۲، ۵۸۵، ۵۸۶، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۳۱، ۶۴۰، ۶۴۲
- سامح پاشا [والی وان] / ۱۹۸، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۹، ۴۶۰، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۳، ۵۰۳
- ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۷، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۷ - ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۸، ۵۹۵، ۶۰۲، ۶۰۷، ۶۱۲
- سردار سپه ← رضا شاه
- سعید (شیخ-) [پسر شیخ عبیدالله] / ۴۱، ۶۰۷
- سعید افندی / ۱۹۸
- سعید مرقوم / ۱۹۹
- سلطان مراد / ۱۰۰
- سلمان (میرزا-) / ۲۲۹
- سلیم خان چهاردولی / ۲۵، ۹۲، ۱۲۳، ۱۷۳، ۲۵۷، ۴۸۴
- سلیم خان سرهنگ / ۳۴۶
- سوار آقا [برادر زاده میمند آقا] / ۲۲
- سیف الدوله (حاجی-) / ۷۸، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۶، ۶۲۵ - ۶۲۷، ۶۴۱، ۶۴۲
- سیف الدین خان / ۳۳۹، ۳۴۰
- سیف الله بیگ [پسر نجفقلی بیگ یورتچی] / ۴۶۲، ۴۸۶، ۵۴۹، ۵۶۰
- سیف الله خان / ۴۵۳، ۴۵۴
- شجاع الدوله / ۲۲، ۴۹۵، ۵۷۴، ۶۶۶، ۶۶۸
- شجاع السلطنه / ۷۵
- شجاع الملک / ۴۱۲، ۴۷۲، ۵۰۴، ۵۹۱
- شریف خان (سردار-) / ۶۳
- شفیع (حاجی میرزا-) / ۲۱۴
- شکرالله سلطان اینانلو / ۵۴۸، ۵۵۰
- شمیل (کلنل-) / ۶۸، ۶۹، ۶۶۳
- شنوفسکی (کلنل-) / ۶۸، ۶۹
- شیخ صدیق ← شیخ محمد صدیق
- شیخ عبیدالله بن شیخ طه نهری ← شیخ عبیدالله

۴۴۴، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۹	شیخ قادر ← شیخ عبدالقادر
۴۷۲، ۴۹۲، ۴۹۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۵۵، ۵۵۷	صاحب دیوان / ۹۲، ۹۳، ۱۲۵، ۳۰۷، ۵۳۷
۵۶۵، ۵۷۰، ۵۹۲، ۵۹۸، ۵۹۹	۵۷۲ - ۵۷۴
عبدالقادر بیگ / ۴۵۳	صادق بیک وکیل / ۴۸۴
عبدالقادر خان / ۵۰۴	صدرالدوله (حاجی) / ۲۸، ۷۱، ۷۳، ۸۶، ۹۲
عبدالقادر گیلانی (شیخ) / ۱۶	۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۷۳، ۱۷۴
عبدالله (میرزا-) / ۵۴۴	۱۷۸، ۱۷۹، ۲۲۸، ۲۹۸، ۳۲۵، ۳۳۹، ۳۴۰
عبدالله بیگ / ۲۲۷، ۲۲۸	۳۶۶، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۳، ۵۰۴
عبدالله خان زرزرا / ۲۳، ۴۳، ۱۶۹، ۱۸۷، ۱۹۸	صدیق الملک / ۳۶۴، ۳۶۵
۳۳۷، ۳۵۷، ۳۶۶، ۳۹۳، ۴۴۴، ۴۶۱، ۴۶۲	صفرعلی بیک انگوتی / ۴۸۹
۶۱۱	صمد بیگ / ۱۷۶
عبدالله خان کرد (میرزا-) / ۱۷۳	صمد خان / ۴۰۳
عبدالله سررشته دار (میرزا-) / ۱۱۲	طه (شیخ-) / ۱۳، ۲۳
عبدالوهاب / ۸۴، ۱۹۸	طهماسب خان صاحب منصب / ۲۴۴
عبدالله (شیخ-) [پسر شیخ طه] / ۱۳ - ۱۹	طهماسب قای خان یوزباشی / ۴۸۶، ۶۵۵
۲۱ - ۲۴، ۲۷ - ۲۹، ۳۵ - ۳۷، ۴۰ - ۴۴	طهماسب قلی خان / ۸۶، ۹۲، ۲۶۱، ۲۸۱
۴۵، ۴۷، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۶	۶۸۷
۸۶، ۸۷، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۱۰۱ - ۱۰۳، ۱۰۹	عارف افندی / ۶۰۳
۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۵	عباس بیگ / ۴۵۶
۱۳۶، ۱۳۸ - ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۷۳	عباس میرزا [نایب السلطنه] / ۳۰
۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۲۹، ۲۵۶، ۲۵۸، ۳۰۶	عباسقلی خان [پسر پاشا خان سرتیپ] / ۱۱۶
۳۳۷، ۳۳۹، ۳۵۶، ۳۷۰، ۳۸۷ - ۳۸۹، ۴۰۰	۳۲۸
۴۲۴، ۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۹، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۷۳	عبدالرحمان (شیخ-) [امام جمعه ساوجبلاغ] /
۴۹۰، ۴۹۳، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۵، ۵۱۹، ۵۴۷	۵۵۰
۵۵۶، ۵۷۰، ۵۷۷، ۵۸۷، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۸	عبدالرحیم خان [حاکم قطور] / ۳۲۸، ۶۰۳
۵۹۹، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۰ - ۶۱۲، ۶۱۹، ۶۲۲	۶۳۲
۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۲، ۶۶۷، ۶۷۳	عبدالصمد خان [پسر محمود خان] / ۴۸۶
عثمان آقای کورک / ۱۷۲، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۶	عبدالصمد طبیب (میرزا-) / ۴۸۴
۳۵۶، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۴، ۵۲۸	عبدالعلی خان / ۴۰
عزیزالله خان / ۵۴۷، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۷۰، ۶۵۵	عبدالغفار خان [مهاجر طالش] / ۴۸۹
عزیزالله خان سرتیپ / ۲۳۴ - ۲۳۶، ۲۳۸	عبدالقادر (شیخ-) [پسر شیخ عبیدالله] / ۱۴
۳۲۱، ۳۲۲، ۴۴۵، ۴۵۲، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۷	۱۹، ۲۱، ۲۳ - ۲۵، ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۱۲۲
۵۱۵، ۵۱۷، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۹	۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۹۸، ۲۵۶، ۳۰۶، ۳۴۶

۱۸۷، ۲۳۰، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱، ۳۰۱، ۳۲۳	۵۴۶، ۵۴۸، ۵۶۰، ۶۶۰، ۶۶۹ - ۶۷۱
عيسى آقا [پسر حمایل خانم] / ۴۷۷	عضدالدوله / ۴۹، ۵۰، ۱۶۲، ۲۳۷، ۶۳۸
عيسى بيگ / ۵۸۷	عضدالملک / ۸۴، ۸۵، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۸، ۶۴۳
غفار خان قراسورانباشی / ۳۱۷	علاء الدوله / ۸۴، ۸۵، ۲۸۹، ۲۹۵، ۲۹۸، ۵۳۱
غفور خان / ۴۰۳	۶۴۳
فایبوس / ۱۷۰	علی (حاجی آقا-) [قاضی بناب] / ۲۸، ۳۸
فتح الله خان [پسر مظفردوله] / ۵۷۷	۱۰۷، ۱۷۳، ۱۷۴
فخری بیگ افندی [سفیر کبیر] / ۵۹۲، ۵۹۳، ۶۵۷	علی اکبر خان / ۴۸۹
فخری بیگ ایلچی کبیر / ۴۴۹	علی بیگ یاور / ۱۷۵، ۱۷۶، ۴۸۴، ۴۹۱
فرج الله خان [ایل بیگی] / ۵۸۳، ۵۸۷، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۶	علی خان [حاکم مراغه] / ۲۵، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۷۳
فرج خان تفنگدار / ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۷	۲۶۶، ۲۶۹، ۳۷۵، ۳۷۹
فرج خان سلطان قراچورلو / ۶۹۳	علی خان سرتیپ (شیخ-) / ۷۲، ۷۶، ۸۷، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۲، ۲۷۰، ۳۰۸، ۳۱۳
فرضی خان ایل بیگی / ۷۹، ۳۲۶، ۶۲۶	۳۴۲، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۸۹، ۳۹۲، ۴۴۰، ۴۸۷، ۴۸۷
فرمان فرما (نواب-) / ۱۲۶	علی خان سرهنگ (حاجی میرزا-) / ۴۸۵
فضل الله بیگ / ۲۰، ۹۵، ۳۳۲، ۴۵۶	علی خان شکاک / ۷۰، ۹۵، ۱۵۳، ۱۹۴، ۱۹۹، ۳۰۶، ۳۰۶، ۶۱۵، ۶۱۸، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۶، ۶۵۱، ۶۶۲، ۶۷۸، ۶۸۱
فیض الله بیگ / ۳۵۹، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۷۵، ۴۷۲، ۴۵۸	علی رضا خان سرهنگ / ۳۲۰، ۵۴۹، ۵۶۰
قادر آقا / ۴۸، ۷۱، ۷۳، ۸۶، ۹۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۳، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۵۸، ۳۶۶، ۳۶۹ - ۳۷۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۴، ۴۵۸، ۵۰۰ - ۵۰۲، ۵۲۹، ۵۱۹	علی سلطان توپچی / ۳۱۳
قاسم آقا [پسر جلاد ریش سفید طایفه کاردار] / ۴۷۶	علیخان (میرزا-) / ۵۴۱
قاسم خان سرتیپ / ۱۱۸، ۲۶۹	علیقلی خان (حاجی-) [تحصیلدار کل وجوه قشون] / ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۷۹ - ۸۱، ۲۰۹ - ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۵، ۳۱۱، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۷۲، ۳۸۲، ۳۹۹، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۲۷، ۴۳۷، ۴۴۲، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۸۲، ۴۸۲، ۵۷۲، ۵۷۴، ۶۷۱، ۶۸۰، ۶۹۰
قاسم خان یاور / ۳۲۰، ۳۲۶	علیلو (حاجی-) / ۴۸۶
قاسم سلطان اینانلو / ۵۵۱	علینقی (حاجی میرزا-) / ۶۷
قربانعلی خان / ۴۵۳، ۴۸۶	عمیدالدوله / ۶۱۳
قلی خان سرتیپ [مامور تسویه عمل سرحد] / ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۸، ۱۸۳، ۱۹۷، ۳۴۳	عمیدالملک / ۸۰، ۹۷، ۹۹، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۸۵

- قورد آقا/ ۷۰
 قومانداز پاشا/ ۵۹۶
 قهرمان بیگ [اریش سفید علی بیگلو]/ ۵۸۳
 قهرمان خان [پسر فرضی خان]/ ۴۶۱، ۴۵۳، ۴۶۱، ۴۹۲
 کابیتان واگنر ← زئرال واگنر/ اتریشی
 کاظم قورخانه چی/ ۴۸۷
 کاف الله [برادر حمزه آقا]/ ۲۱
 کاک الله منکور/ ۳۴۸
 کانیکهام گرین [کاردار بریتانیا در تهران]/ ۳۳
 کریم خان [برادر زاده زین العابدین خان سرتیپ شاهسون]/ ۱۳۲، ۱۵۴
 کریم خان [سرکرده سوار دویرن]/ ۵۴۹، ۵۶۰
 کشیکچی باشی [حاکم مکری]/ ۴۵، ۴۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۳۴۶
 کلوزل [کشیش کاتولیکها]/ ۶۰۰، ۶۰۱
 کلیتن [انایب کنسول انگلیس]/ ۱۵
 کمال الدین (سید-)/ ۲۵۶
 کیوان شاه/ ۲۴۴
 گلایی آقا/ ۱۷۲، ۲۰۱، ۲۲۶، ۲۵۲، ۲۶۲
 ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۱۵، ۳۳۷، ۳۳۸
 ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۰
 ۳۷۵، ۴۱۰، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۲، ۵۰۰
 لاتیز (بارون-) [صاحب منصب اتریش]/ ۴۶۸، ۶۶۵، ۶۶۶
 لطف الله خان/ ۱۸۳، ۳۲۹
 لطفعلی خان [حاکم ساوجبلاغ]/ ۸۴، ۸۷
 ۹۶، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۶۰، ۴۰۳، ۴۳۴
 لطفعلی خان کشیکچی باشی/ ۵۵۱
 لمر موزیکانچی باشی (مسیو-)/ ۶۴
 مامند آقای پیران/ ۵۹۲
 مامنه آغا [رئیس عشیرت پیران عثمانی]/ ۱۹۸
 مجد الملک/ ۱۴۵
 مجدالدوله/ ۲۵۱
 مجید خان مکری/ ۳۳۲
 محسن خان معین الملک (حاجی-)/ ۵۹۳
 محسن لشکرنویس (حاجی میرزا-)/ ۳۱۲
 محمد آقای پیران/ ۳۵۷
 محمد آقای مامش/ ۲۱، ۲۲، ۴۶، ۱۹۸، ۲۱۸
 ۲۲۳، ۲۵۶، ۲۷۹، ۳۰۶، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۵
 ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۱
 ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۴، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۸
 ۵۲۳، ۵۲۸، ۵۳۹، ۵۴۶، ۵۴۸، ۵۹۵، ۵۹۶
 ۶۰۲، ۶۲۱، ۶۳۷، ۶۵۰، ۶۵۸
 محمد آقای مکری/ ۳۳۸
 محمد آقای/ ۵۲۳
 محمد بیگ [یاور قورخانه]/ ۹۹، ۱۰۱، ۴۸۷
 محمد خان امیرنظام آذربایجانی/ ۱۳۶
 محمد خان امیرنظام/ ۲۸
 محمد خان حاکم/ ۴۵۴
 محمد خان یاور/ ۴۸۵
 محمد شاه قاجار/ ۱۳
 محمد علیخان ایضا/ ۴۸۴
 محمد لشکرنویس (میرزا-)/ ۱۷۲، ۴۴۴، ۴۸۴
 محمد مدینی (حاجی-)/ ۲۵۶
 محمدامین (شیخ-) [پسرعمو و داماد شیخ عبیدالله]/ ۴۰، ۴۴۰
 محمدباقر بیگ/ ۲۵۷، ۳۶۹، ۳۷۶
 محمدباقر خان [سرکرده افشار]/ ۶۶۹، ۶۷۰
 محمدباقر خان قوللر آقاسی/ ۷۸
 محمدجعفر (ملا-) [پیشنماز میاندواب]/ ۲۵، ۱۲۹
 محمدجعفر خان [حاکم سیستان]/ ۶۳
 محمدحسن اصفهانی (حاجی-)/ ۶۵۹
 محمدحسن تاجر (حاجی-) [امین دارالضرب]/ ۱۶۰ - ۱۶۳، ۳۲۵

- ۲۶۷ - ۲۶۵، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۰، ۲۵۳، ۲۵۲
 ۲۷۲ - ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۶،
 ۲۸۸، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۱۸، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۷،
 ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۵، ۳۷۰،
 ۳۷۴، ۴۰۱، ۴۱۰، ۴۳۹، ۴۶۱، ۴۶۵، ۴۹۸،
 ۵۱۵، ۵۱۹، ۵۴۳
 مدحت پاشا / ۱۴۰
 مرتضی قلی آقا سرهنگ / ۵۰۵
 مستشارالملک / ۶۲
 مستوفی الممالک / ۲۸، ۳۵، ۸۴، ۸۵، ۸۸،
 ۸۹، ۱۰۱ - ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱،
 ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۵۲، ۲۵۷، ۲۸۴، ۲۹۵،
 ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۲۵، ۳۶۰، ۳۷۶، ۴۰۱،
 ۴۴۸
 مشیر لشکر / ۱۴۳، ۱۶۰ - ۱۶۳، ۱۶۹، ۲۱۱،
 ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۴۲۹
 مشیرالدوله / ۲۸، ۵۶، ۶۲، ۶۴ - ۶۸، ۷۵، ۸۰،
 ۸۲، ۸۶، ۸۹، ۹۴، ۱۰۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸،
 ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۰۲،
 ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴ - ۲۱۸،
 ۲۲۰ - ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲،
 ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷،
 ۲۸۹، ۲۹۱ - ۲۹۵، ۲۹۷ - ۲۹۹، ۳۰۷
 مصطفی افندی (حاجی-) [قایم مقام
 رواندوز] / ۵۹۶
 مصطفی قلی خان / ۴۴
 مظفرالدوله / ۹۳
 مظفرالدین شاه / ۳۰
 مظفرالدین میرزا [ولیعهد] / ۲۴، ۲۶، ۳۵
 معاون الملک / ۸۴، ۲۹۵، ۴۰۱، ۴۲۱
 معتمد الملک / ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۴،
 ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۵۹ - ۱۶۲، ۱۶۴ - ۱۶۷، ۱۶۹،
 ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۷۳، ۲۸۹،
 محمدحسن خان بختیاری / ۲۱، ۹۲، ۳۳۸، ۳۷۰
 محمدحسین (میرزا-) [رئیس سواره افشار] / ۲۲۹
 محمدحسین بختیاری / ۲۵، ۶۵۵
 محمدحسین خان / ۴۴۴، ۴۹۲
 محمدسعید [خلیفه] / ۳۰۶
 محمدصادق خان / ۶۲۴
 محمدصادق خان آجودانباشی / ۲۱، ۴۷، ۶۰،
 ۹۲، ۱۱۲، ۱۲۳، ۲۷۳، ۲۸۱، ۴۸۴، ۴۸۶،
 ۵۰۱، ۵۰۲، ۶۵۵
 محمدصادق خان امین نظام / ۱۱۰، ۱۱۱،
 ۶۵۵، ۶۶۲، ۶۷۰
 محمدصادق خان سرکرده / ۴۸۷
 محمدصادق خان مقدم / ۱۲۳
 محمدصادق خان یاور سلطان / ۴۸۴
 محمدصدیق (شیخ-) [پسر شیخ عبیدالله] /
 ۱۰۰، ۱۳۲، ۱۹۸، ۳۰۶، ۳۳۶، ۳۴۸، ۳۸۷ -
 ۳۸۹، ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۲۴، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۶۵،
 ۴۷۶، ۴۹۴، ۵۱۹، ۵۲۸، ۵۷۰
 محمدصدیق [از فرماندهان اکراد] / ۴۱
 محمدعلی (میرزا-) / ۶۳
 محمدعلی خان / ۱۴۴، ۳۷۰
 محمدعلی سراج / ۴۸۷
 محمدقلی خان / ۴۵۳، ۴۸۶
 محمدولی خان [پسر محمودخان] / ۴۵۳،
 ۴۸۶
 محمود خان (حاجی-) [حاکم] / ۶۶، ۷۶،
 ۱۹۵، ۲۶۱، ۳۳۲، ۴۶۵، ۶۷۸
 محمود خان (میرزا-) [مستوفی نظام] / ۶۱،
 ۳۰۷، ۴۹۳
 محمود دوم / ۱۶
 مخیرالدوله / ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۸۵، ۹۰، ۹۶، ۱۲۲،
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۸۴، ۱۸۸ -
 ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۴۷،

ناصرالدین شاه/ ۱۹، ۲۶ - ۳۰، ۴۳	۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۴۹
ناصرالملک/ ۴۰۱، ۵۳۱، ۶۴۳	۳۵۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۰۷
نافذ پاشا/ ۴۷۳، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۷، ۵۲۶، ۶۵۲، ۶۵۷، ۶۶۴	۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۳ - ۴۱۵، ۴۲۱، ۴۲۳ - ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۶، ۴۴۸
نجفقلی خان (سردار-)/ ۴۵۳، ۴۸۴	۴۴۹، ۴۵۱، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۲۷، ۴۸۹، ۴۹۹
نریمان خان [مامور خرید قورخانه]/ ۱۴۵	۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۲، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۲۳، ۵۲۵
نصرالله/ ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲ - ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸	۵۲۹، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۶، ۵۵۱، ۵۵۳
نصرالله خان (میرزا-)/ ۳۶۵	۵۵۹، ۵۶۳، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۶، ۵۷۸ - ۵۸۰
نصرالله خان مشیرالدوله/ ۱۳۵	۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۴، ۵۹۷، ۶۰۴ - ۶۰۷، ۶۱۰
نصرالله خان نایب آجودان/ ۴۸۴	۶۱۷، ۶۲۱، ۶۳۱ - ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۴۳، ۶۵۳
نصرالملک/ ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۵۶، ۱۶۵ - ۱۶۸، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۳۲۲، ۴۵۲	۶۵۴، ۶۵۸ - ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۴ - ۶۶۷، ۶۷۰، ۶۷۴، ۶۸۲، ۶۸۵
۴۷۲، ۴۷۵، ۴۴۵، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۷۸، ۶۸۱، ۶۹۰	معصوم خان (میرزا-)/ ۲۱۶، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۷، ۶۲۳ - ۶۲۵، ۶۳۹، ۶۴۱
نصرت ابراهیم آقا/ ۴۸۹	معین الدوله [حاکم ارومیه]/ ۸۶، ۱۷۴، ۵۷۳
نصرت حسین خان/ ۴۸۸	معین الملک/ ۱۷۰، ۴۰۴، ۴۳۴، ۴۳۸، ۵۲۴، ۵۳۲، ۵۳۹، ۵۴۳، ۵۸۸، ۶۰۹، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۶۴
نصیرالدوله/ ۸۵، ۸۶، ۲۳۰، ۳۸۵، ۴۰۱، ۴۲۸، ۵۳۱، ۶۴۳	ملکم خان/ ۱۷۰
نصیرالملک/ ۴۴۵	منشی باشی/ ۸۰، ۱۷۴
نواب شاهزاده [حاکم ساوجبلاغ]/ ۲۴	موتمن السلطان منشی باشی/ ۷۴، ۷۷، ۸۲
نورالله قوجه بیگلر/ ۵۸۷، ۷۹	موسی پاشا فریق/ ۴۰۰، ۵۲۱، ۵۳۴، ۵۷۷، ۵۸۹، ۵۹۶
نورمحمد خان سرهنگ/ ۶۳۰	موسی خان/ ۳۲۱
واگنر اتریشی (ژنرال-)/ ۳۱، ۲۳۶ - ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۷۴، ۳۲۲، ۴۳۶، ۵۰۰، ۵۴۷، ۵۷۹، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۰۵، ۶۰۹، ۶۶۳، ۶۶۵ - ۶۶۷، ۶۷۱، ۶۷۳، ۶۹۰	مهدی خان (میرزا-)/ ۲۵۱
وجیهه الله میرزا/ ۶۷	میر قلیچ شیخ/ ۴۳۳
هاشم بیگ/ ۲۴۰ - ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۲۱، ۳۲۲	میراسد خان/ ۳۴۱
یوسف جراح (میرزا-)/ ۴۸۴	میرجمال الدین آقا شیخ الاسلام ارومی/ ۴۱
یوسف خان سرتیپ/ ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۸۷	میرزا بزرگ قائم مقام/ ۱۳۶
یوسف علی خان/ ۴۸۷	میری بیگ [خالوی شیخ عبدالقادر]/ ۲۴، ۲۵
	میمند آقا [رئیس ایل میران]/ ۲۱، ۲۲
	مینا آقا [پسر قادر آقابیگی]/ ۲۰

جايها

آذربايجان/ ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۶ - ۳۰، ۳۷، ۴۲،	ابهرود/ ۲۷۴
۴۵، ۴۷، ۵۱ - ۵۳، ۵۸، ۶۰، ۷۱، ۷۳، ۸۷،	اتريش/ ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۸،
۹۰ - ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۳،	اردبيل/ ۷۸، ۷۷، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۲۵،
۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳ - ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰،	۲۲۶، ۲۶۷، ۳۱۰، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۷۲، ۳۷۹،
۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۵ - ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴،	۳۸۴، ۴۱۷، ۴۶۱، ۴۸۶، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۴۴،
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۵ - ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۴،	۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۸۳ - ۵۸۶، ۵۸۹، ۶۱۳،
۲۰۵، ۲۰۷ - ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۰،	۶۲۳ - ۶۲۶، ۶۳۸، ۶۴۱، ۶۵۲، ۶۷۷، ۶۹۱
۲۲۱، ۲۲۶، ۲۴۸، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۸۶ - ۲۸۸،	ارزنه الروم/ ۲۱۷
۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵ - ۲۹۸، ۳۰۶ - ۳۱۰، ۳۱۲،	ارض روم/ ۱۸۳
۳۱۳، ۳۲۳، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۸،	ارمنستان/ ۱۹
۳۷۹، ۳۸۴ - ۳۸۶، ۳۹۸، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۲،	ارومى ← اروميه
۴۰۶ - ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴،	اروميه/ ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۳۷، ۴۰ - ۴۲، ۵۶، ۷۱،
۴۱۶ - ۴۲۰، ۴۲۰، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۸۴،	۷۲، ۷۴، ۷۶، ۸۰ - ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۹۱، ۱۱۳،
۵۰۵، ۵۱۰، ۵۱۴، ۵۳۰، ۵۳۷، ۵۴۱، ۵۴۲،	۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۵ -
۵۵۲، ۵۵۷، ۵۷۲ - ۵۷۴، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۲،	۱۵۳، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸ - ۲۰۱،
۵۸۴، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۰۲، ۶۱۴، ۶۲۴، ۶۲۷،	۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۵۲، ۲۶۴، ۲۶۸ - ۲۷۰،
۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۵، ۶۳۸، ۶۴۰، ۶۴۲ - ۶۴۴،	۲۷۶، ۲۸۶، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۴ - ۳۱۰،
۶۴۶ - ۶۴۹، ۶۵۱، ۶۶۱، ۶۶۹، ۶۷۴، ۶۷۶،	۳۱۸، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳ -
۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۹، ۶۹۱	۳۳۵، ۳۴۰ - ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۲۵، ۴۲۴،
آناتولى؛ ~ شرقى، ۱۷؛ ~ غربى، ۱۷	۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۹ - ۴۴۱،
اباقيه/ ۱۱۴ - ۱۱۶، ۱۸۱	۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۵۹، ۴۶۴ - ۴۷۰، ۴۷۳،

اوریا/ ۳۳۸	۴۹۰، ۴۸۷، ۴۸۴، ۴۸۰، ۴۷۷، ۴۷۶، ۴۷۴
ایران/ ۱۳، ۱۴، ۱۹، ۲۲ - ۲۴، ۲۸ - ۳۲	۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۰۲ - ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۰۹
۳۴ - ۳۷، ۴۳، ۴۴، ۷۷، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۸	۵۱۱، ۵۱۷ - ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۶
۱۲۲، ۱۳۵ - ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۸۸، ۱۸۹	۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۶، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۵
۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۹۸، ۳۱۴، ۳۹۲	۵۵۱ - ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۳ - ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۱
۳۹۳، ۴۰۰، ۴۰۸، ۴۷۴، ۵۰۳، ۵۱۲، ۵۳۳ -	۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۸ - ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۸۸
۵۳۵، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۸۰	۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳ - ۶۰۷، ۶۰۹ - ۶۱۱، ۶۱۳
۵۸۳، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۶ - ۵۹۸، ۶۰۷، ۶۰۸	۶۱۶ - ۶۱۸، ۶۲۲ - ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۴۴
۶۱۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۷، ۶۶۵	۶۴۵، ۶۵۰ - ۶۵۲، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۸ - ۶۶۰
اینانلو/ ۳۲۲	۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۳
بابانظر/ ۳۱۹	۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۸۹
باراندوز ← قریه باراندوز	۶۹۰، ۶۹۳
باش قلعه/ ۱۵	ارونق/ ۵۰۰
باغ؛ ~ دلگشا، ۴۲، ۳۴۲، ۴۴۱، ۶۰۰؛ ~	استانبول/ ۳۶، ۴۴، ۷۵، ۹۷، ۱۳۹، ۱۴۰
شمال، ۵۵، ۸۵، ۹۲، ۱۰۰	۲۸۷، ۴۳۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۵۳۳، ۵۳۸ - ۵۴۰
بالکان/ ۱۸	۵۴۷، ۵۶۴، ۵۸۲، ۵۸۸، ۵۹۳، ۶۰۲، ۶۰۸
بانہ/ ۱۳۹، ۲۵۸	۶۱۱، ۶۱۷، ۶۵۱، ۶۵۷، ۶۶۴
بایزید/ ۱۴، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۸۱، ۲۰۴	استرآباد/ ۱۶۱، ۱۷۱، ۶۰۸
بخارا/ ۲۵۷	اسدآباد/ ۶۸
بدل بو/ ۲۶۴	اسلامبول ← استانبول
برادوست/ ۴۰، ۳۴۲، ۴۴۰، ۴۶۷، ۴۹۴، ۵۱۹	اشتهارد/ ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۸
۶۱۵، ۵۲۰	اشنوا/ ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۰۶
بریتانیا/ ۱۵، ۱۸، ۳۷	اشنویه/ ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۷۲، ۱۹۸
بغداد/ ۱۳۹، ۱۴۰، ۵۱۷، ۵۳۲	۳۴۶، ۳۹۳، ۴۴۳، ۴۵۱ - ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۵۹
بناب/ ۲۷، ۲۸، ۳۵ - ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۱۰۷	۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۷۲، ۴۹۲، ۴۹۴، ۵۱۵
۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۷۱، ۱۷۴ - ۱۷۷	۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۶، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۷، ۵۶۳
۱۸۶، ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۷ - ۲۸۰، ۲۹۳	۵۷۰، ۵۹۸، ۶۰۴، ۶۱۵، ۶۱۸، ۶۵۷، ۶۵۸
۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۴۷	اصفهان/ ۱۱۰
۳۴۸، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۷۵	اطریش ← اتریش
۳۸۰، ۳۹۷، ۴۱۹، ۴۵۰ - ۴۵۲، ۴۵۸، ۴۶۰	انزلی/ ۱۴۳، ۱۴۵
۴۶۸، ۵۰۱، ۵۱۵، ۵۶۰، ۵۹۸	انگلیس/ ۱۸، ۱۲۲، ۱۷۰، ۲۱۲، ۳۶۰، ۵۳۳
بناجوا/ ۲۶۵، ۳۷۵	۵۶۶، ۶۰۸، ۶۱۲
بنار/ ۵۷۰	اورامان/ ۱۷۱

۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۲، ۶۷۴ - ۶۷۷،	۳۲۲، ۳۲۰، ۲۴۸، ۲۴۳، ۲۴۰، ۲۲۲،
۶۷۹ - ۶۷۲، ۶۸۴ - ۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۱	۳۵۰، ۳۲۳
تتهو/ ۲۵۷	بيله سوار/ ۵۸۴، ۵۸۵
تخت سليمان/ ۳۵۹	پريقا/ ۳۵۹
تربت/ ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۴	تبريز/ ۲۱، ۲۴، ۲۶، ۲۸، ۳۵، ۳۸، ۴۱، ۵۶،
ترکور/ ۴۹۰، ۵۱۹، ۵۲۶، ۵۹۸، ۶۱۸	۵۷، ۶۰، ۷۱ - ۷۸، ۷۴ - ۸۰، ۸۲ - ۸۴،
ترکيه/ ۱۴، ۱۸، ۳۶	۸۶، ۸۹، ۹۵، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۴،
تلو/ ۳۴۴	۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰ - ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۳۰ - ۱۳۲،
تهران/ ۲۶، ۲۷، ۳۴ - ۳۶، ۵۵، ۶۱، ۷۰، ۷۱،	۱۳۴ - ۱۳۷، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۹،
۷۶، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۱۰۱ - ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۱۸،	۱۵۱، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶،
۱۲۰ - ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۶،	۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲ - ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۲ -
۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۹،	۱۹۶، ۱۹۹ - ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰،
۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۲۸، ۲۲۹،	۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۱ - ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۴۶، ۲۴۸،
۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰،	۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۰ - ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۸۸،
۲۴۲، ۲۴۸ - ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳،	۲۶۵ - ۲۶۷، ۲۶۹ - ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۵ -
۲۶۵، ۲۷۲، ۲۷۴ - ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۰۰،	۲۷۷، ۲۷۹ - ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۰،
۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲،	۳۰۹ - ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶ - ۳۱۸، ۳۲۳،
۳۱۶، ۳۱۸ - ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۰،	۳۲۲ - ۳۲۳، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۷ - ۳۲۵،
۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۵۵ -	۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۳ - ۳۶۷،
۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۷ - ۳۷۲، ۳۷۲،	۳۷۱، ۳۷۳ - ۳۷۷، ۳۷۷ - ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵،
۳۷۴ - ۳۷۶، ۳۷۶، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۶،	۳۸۷، ۳۸۹ - ۳۹۶، ۳۹۲ - ۳۹۴، ۳۹۸ - ۴۰۰،
۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۶،	۴۰۱، ۴۰۴ - ۴۰۶، ۴۰۹ - ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۲۳،
۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۹، ۴۵۰،	۴۲۵، ۴۲۷ - ۴۲۹، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۵،
۴۵۶، ۴۶۰، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۵،	۴۴۷، ۴۴۹ - ۴۵۲، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۶،
۴۸۳، ۴۸۳ - ۴۹۹، ۵۰۴، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۹،	۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۰ - ۴۸۴،
۵۳۳، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۶۳ -	۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۵،
۵۶۶، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۹، ۵۸۵ - ۵۹۰، ۵۹۲،	۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۳ - ۵۱۵، ۵۲۴ - ۵۲۶،
۶۰۳، ۶۰۷، ۶۱۴، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۲۹، ۶۳۸،	۵۲۹، ۵۳۵، ۵۴۰ - ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۵۱،
۶۳۹، ۶۴۲، ۶۴۷ - ۶۴۹، ۶۵۹، ۶۶۳، ۶۶۴،	۵۵۳ - ۵۵۶، ۵۶۲ - ۵۶۴، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۹،
۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۸۱،	۵۷۱ - ۵۷۳، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۶، ۵۸۷،
۶۸۸، ۶۹۲	۵۸۹، ۵۹۹، ۶۰۹ - ۶۱۲، ۶۱۵ - ۶۱۸، ۶۲۲،
تيكان تپه/ ۲۶۳، ۳۵۸، ۳۵۹، ۴۳۱، ۴۵۵،	۶۳۰، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۸، ۶۳۹،
۴۷۵	۶۴۲، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۵،

۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶	جاجرود / ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۶۱
۳۰۷، ۳۱۰ - ۳۱۲، ۳۲۵ - ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۵	۶۷۵، ۶۷۴
۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۴	جهود داغی / ۶۰۱
۳۶۸، ۳۷۱، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۷، ۴۰۳	چارایماق / ۱۲۹
۴۱۷، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۹، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸	چالدران / ۱۱۴، ۱۹۶
۴۴۹، ۴۶۹، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۹، ۵۱۰، ۵۱۸	چغتو / ۱۴۶، ۲۸۲، ۴۹۱، ۵۶۱
۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۳۰، ۵۴۰، ۵۵۴، ۵۵۸	چلبیانلو / ۴۶۱
۵۶۱، ۵۶۵، ۵۸۰، ۵۹۱، ۵۹۵، ۶۰۱، ۶۰۳	چمن؛ ~ خانقاه، ۳۸۹، ۴۷۶، ۴۷۷؛ ~
۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۶ - ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۳۱ -	درشک، ۹۴، ۳۸۳؛ ~ شاه ویردی، ۲۱۴
۶۳۸، ۶۴۳ - ۶۴۵، ۶۵۱، ۶۵۵، ۶۵۸ - ۶۶۰	چهاردولی / ۱۱۰، ۴۵۸
۶۶۲، ۶۶۵ - ۶۷۰، ۶۷۲ - ۶۸۱، ۶۸۵، ۶۸۷	چهریق / ۵۲۱، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۵۱، ۶۹۲
۶۸۹، ۶۹۰	چیلک باز / ۲۷۸
داش تپه / ۵۶	حاجی حسن کندی / ۳۵۶
دربند / ۴۹۳	حاجیلو / ۴۶۱
دروازه قزوین / ۲۳۱	حجاز / ۴۴
دره دری خاک روم / ۴۷۷	حصاری / ۳۴۲
دریاچه ارومیه / ۳۰۰	حضرت عبدالعظیم / ۴۲۳
دستگرد / ۲۴۴	حکاری / ۶۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۴۰۰، ۵۱۲، ۵۳۴
دشت بیل / ۲۲، ۶۱۵، ۶۱۸	۶۸۹، ۶۸۸
دوشان تپه / ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۳، ۴۰۷، ۴۱۷	خانقاه ← قریه خانقاه
۶۳۷	خراسان / ۶۳، ۱۵۹، ۱۶۱ - ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷،
ده عزیز فتاح / ۴۹۲	۱۷۱، ۳۲۲، ۴۲۹، ۵۳۶، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۵۷،
دهخوارقان / ۱۰۹، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۶۰	۵۷۳، ۵۷۸، ۵۸۹، ۶۶۰
۵۰۱	خلخال / ۲۵۴، ۳۷۲، ۳۷۹، ۴۱۷، ۵۴۱، ۶۱۳
دهنه بوغار نوچه / ۵۴۷	۶۸۷
دیاریکرا / ۱۴۰	خمسه / ۱۸۵، ۲۱۳، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۵۱، ۲۵۸
دیزج رود / ۳۸، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۶۱، ۳۷۵	۲۸۶، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۷۹، ۳۸۴
دیلمقان / ۱۴۷، ۶۳۱، ۶۳۶	۶۸۹، ۶۹۲
رشت / ۴۸، ۵۰، ۱۸۷	خوی / ۴۲، ۶۵، ۶۶، ۷۰ - ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۸۰
رواندوز / ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۲۸، ۵۹۵	۸۲، ۸۷، ۹۲، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳ - ۱۱۷
رودخانه؛ ~ آیدوغمش، ۳۶۷؛ ~ ابهر رود،	۱۱۹، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۴۶ - ۱۴۸، ۱۵۰ - ۱۵۳
۳۲۱؛ ~ تغتو، ۳۱۲؛ ~ جقاتور، ۴۱۰؛ ~	۱۵۶، ۱۸۰ - ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۴ - ۱۹۶، ۱۹۸
جغتاتی، ۱۳۲، ۱۷۳؛ ~ جغتو، ۳۳۱، ۳۳۷	۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۴۸، ۲۵۳ - ۲۶۱

۴۵۵، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۴۵ - ۴۴۳، ۴۴۱، ۴۳۹
 ۴۸۳، ۴۷۴ - ۴۷۲، ۴۶۹ - ۴۶۵، ۴۶۳ - ۴۵۷
 ۵۰۳، ۵۰۱ - ۴۹۸، ۴۹۶، ۴۹۴، ۴۹۲، ۴۸۴
 ۵۲۳، ۵۲۲، ۵۱۷، ۵۱۰، ۵۰۸، ۵۰۷، ۵۰۵ -
 ۵۴۶، ۵۴۵، ۵۳۲، ۵۳۱، ۵۲۸، ۵۲۶، ۵۲۵
 - ۵۵۱ - ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۳ -
 ۵۸۷، ۵۸۱، ۵۸۰، ۵۷۶، ۵۷۰، ۵۶۹، ۵۶۶
 - ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۵ -
 ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۶، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۳۴، ۶۳۷
 ۶۴۵، ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۲، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۲
 ۶۷۰، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۹، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۸۹
 سبزووار/ ۶۳
 سراجو/ ۳۷۵
 سردرود ← قریه سردرود
 سردشت/ ۴۷، ۹۱، ۹۳، ۱۳۹، ۲۶۳، ۵۲۸
 ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۳۴
 سقز/ ۱۰۰، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۶، ۲۵۷، ۲۵۸
 سکمن آباد/ ۱۹۱، ۱۸۲، ۳۲۹
 سلدوز/ ۷۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۵۲
 ۳۳۷، ۳۴۴، ۳۴۶ - ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۶
 ۳۵۷، ۳۷۰، ۴۴۴، ۴۹۲، ۵۱۶، ۵۵۱، ۵۵۲
 ۵۵۴، ۵۶۳، ۵۶۸، ۵۷۵، ۶۱۹، ۶۵۷
 سلطنت آباد/ ۱۶۶، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۸۹
 سلماس/ ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۲
 ۱۳۳، ۱۴۷ - ۱۴۹، ۱۵۱ - ۱۵۳، ۱۸۲، ۱۸۳
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۰
 ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۹۳
 ۴۰۳، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۸۰، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۰
 ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۹۷، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۲۲
 ۶۳۱ - ۶۳۳، ۶۳۶، ۶۵۱، ۶۸۷ - ۶۹۲
 سلیمانیه/ ۱۳، ۱۲۵، ۱۹۹، ۵۴۸، ۵۷۷، ۵۹۲
 سندیج/ ۱۰۰، ۱۴۶
 سول بور/ ۲۵۷

۳۵۶ ~ ساروق، ۴۵۶: ~ قطور، ۶۳۲: ~
 قلعه، ۲۷۸: ~ قورقان، ۴۵۶
 روس/ روسیه/ ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۳۶، ۳۷، ۴۳
 ۷۷، ۷۸، ۱۲۱ - ۱۲۳، ۲۱۲، ۳۰۰، ۴۰۴
 ۴۳۵، ۴۵۲، ۴۶۸، ۵۰۲، ۵۳۳، ۵۵۲، ۵۶۶
 ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۷، ۶۰۸، ۶۲۳، ۶۳۸ - ۶۴۰
 ۶۴۲، ۶۵۲
 روم/ ۵۵۵، ۵۲۱
 زرزا/ ۳۴۸
 زنجان/ ۵۱، ۸۶، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۲۴
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۸۵، ۱۸۶
 ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۱، ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۱۹، ۳۳۰
 ۳۳۱، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۷۳، ۳۸۵، ۶۸۹
 زه سواران/ ۳۵۸
 ساتلمش ← قریه ساتلمش
 ساتمش/ ۲۶۵
 ساری قمش/ ۱۷۳، ۴۳
 ساطمانس/ ۱۱۵
 سانجور/ ۴۵۶
 ساوجبلاغ/ ۱۴، ۲۰ - ۲۵، ۳۵، ۴۵، ۴۶، ۵۵ -
 ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۸۱، ۸۳، ۸۵
 ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۹۵ - ۹۸، ۹۹، ۱۰۰ - ۱۰۳، ۱۱۱
 - ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳
 ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۵
 ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۸
 ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۶ -
 ۲۵۸، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۹۱
 ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۳۴
 ۳۳۷ - ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۰ - ۳۵۳، ۳۵۶
 ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱
 ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۱ - ۳۹۴، ۳۹۶
 ۴۰۳ - ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۵ - ۴۱۷
 ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۹ - ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۴

۵۲۸ - ۵۲۴، ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۷ -	سوهانک شمیران/ ۴۹۳
۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۹،	سیاه دمن/ ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۷۵، ۳۲۰
۵۷۰، ۵۷۷، ۵۸۰ - ۵۸۲، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۵	سیرداغی ارومیه/ ۳۸۱
۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۲۰ - ۶۲۲،	سیزده سوار اشنویه/ ۴۹۶
۶۳۲، ۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۷۳، ۶۷۸	سیستان/ ۶۲، ۶۳
عجب شیر/ ۱۷۴، ۱۷۶، ۲۷۸	شاهسون/ ۷۷، ۸۹، ۱۵۷، ۲۲۳، ۶۳۸
عراق/ ۱۴، ۵۲، ۸۲، ۹۴، ۱۱۰، ۴۶۶، ۵۷۸	شط العرب/ ۴۳
عربستان/ ۴۰۶	شمذیان/ ۴۴، ۱۹۸، ۱۹۹
عسکرآباد ← قریه عسکرآباد	شمس العماره/ ۴۲۲
عمارلو/ ۲۳۵	شمیران/ ۵۲۰
فارس/ ۱۷۱، ۵۴۱، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۸۹، ۶۷۶	شهرزور/ ۱۳
فوجرد/ ۲۴۴	شیراز/ ۵۴۰
قاین/ ۶۲، ۶۳	شیشوان/ ۲۶۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۵۹
قرباغ/ ۴۸۰	صاین قلعه/ ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۰۲،
قراچه داغ/ ۷۸، ۲۰۱، ۲۵۴، ۳۱۰، ۴۱۷،	۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷ - ۲۵۹،
۴۳۳، ۴۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۶۳۰	۲۶۲، ۲۸۲، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۵۸، ۳۵۹،
قراداغ/ ۳۷۹	۳۶۷، ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۱۷، ۴۴۵، ۴۵۲،
قراقشلاق ← قریه قراقشلاق	۴۵۴ - ۴۵۶، ۴۶۱، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۹۶، ۵۰۰،
قروچای/ ۳۵۹	۵۰۵، ۵۲۵، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۶۴،
قریه؛ ~ آروق، ۱۷۸؛ ~ آغجه ایچ، ۱۷۸؛	۵۸۲، ۶۱۳، ۶۵۱، ۶۶۶، ۶۷۹، ۶۹۳
~ آغجه مشهدسفلی، ۱۷۸؛ ~ آغجه	صمای/ ۲۲
مشهدعلیا، ۱۷۸؛ ~ آغنمیار، ۱۷۸؛ ~ آمیرزا	صومای برادوست/ ۳۰۶، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۴۲،
عبدالله، ۱۷۸؛ ~ ابراهیم حصار، ۱۷۷؛	۵۹۸، ۶۰۴، ۶۱۵، ۶۱۸، ۶۳۱، ۶۳۲
~ اغزی بیر، ۱۷۷؛ ~ اظهر، ۴۳؛ ~ اکیس،	طائف/ ۴۴
۱۷۸؛ ~ امیرغیب، ۱۷۸؛ ~ اندرقاج، ۵۰۱؛	طالش/ ۳۴۱، ۳۷۹، ۴۸۶، ۴۸۸
~ انهار، ۴۷۵؛ ~ اوج تپه سفلی، ۱۷۷؛ ~ اوج	طهران ← تهران
تپه علیا، ۱۷۷؛ ~ اوزون اوبه، ۱۷۷؛ ~ باباکله	عثمانی/ ۱۳، ۱۴، ۱۶ - ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۳۶،
کی، ۱۷۸؛ ~ باراندوز، ۷۲، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۵۲،	۳۷، ۴۳، ۴۴ - ۴۶، ۶۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۷،
۴۹۴؛ ~ بالو، ۴۷۵؛ ~ بزقوش، ۱۸۲، ۱۹۱؛	۱۱۵ - ۱۱۷، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۳۹ - ۱۴۱، ۱۸۱، ۱۸۴،
~ بنامین اکیدلو، ۱۷۸؛ ~ بویره پوش، ۱۸۲،	۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۹۱، ۳۰۶،
۱۹۱؛ ~ پاره سرفسلی، ۱۷۸؛ ~ پاره سرعلیا،	۳۲۸، ۳۶۵، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲،
۱۷۸؛ ~ پانقوت، ۱۷۷؛ ~ پهر آباد، ۲۶۹؛	۴۰۶، ۴۱۰، ۴۳۵، ۴۴۹، ۴۵۸، ۴۶۷، ۴۷۳،
~ تازه کندسلیمانخان، ۱۷۸؛ ~ تازه قلعه،	۴۷۴، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۴، ۵۲۵،

- ۱۷۸؛ ~ تازه کندتوپچی، ۱۷۸؛ ~ تازه کند
 لیلال، ۱۷۸؛ ~ تپه، ۱۷۷؛ ~ توتوز آباد، ۱۷۷؛
 ~ توپچی سرکندی، ۱۷۷؛ ~ تورانای، ۱۷۸؛
 ~ تورچی، ۱۷۷؛ ~ جاراچاو، ۱۷۷؛ ~ جاموش
 گلی، ۱۷۷؛ ~ جوادحصار، ۱۷۷؛ ~ جیه غانلو،
 ۱۷۷؛ ~ چاریخش، ۱۶۱۲؛ ~ چاه تپه، ۳۳۷؛
 ~ چتاق تپه سلماس، ۲۶۱؛ ~ چره جلو،
 ۱۷۷؛ ~ چلاقای، ۱۷۸؛ ~ چلیک، ۱۷۷،
 ۴۱۰؛ ~ چوبلوجه، ۱۷۸؛ ~ چوبوقلو، ۱۷۸؛
 ~ چهاربورج سفلی، ۱۷۷؛ ~ چهاربورج علیا،
 ۱۷۷؛ ~ حاجی بهزاد، ۱۷۷؛ ~ حاجی حسن،
 ۱۷۷؛ ~ حاجی شکرکندی، ۱۷۸؛ ~ حاجی
 مسیب، ۱۷۸؛ ~ حسن کندی، ۱۷۷؛ ~
 حصار، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۷؛ ~ حمید، ۱۷۸؛ ~
 حوریلر، ۱۷۸؛ ~ حیدرآباد، ۱۷۷؛ ~ خانقاه،
 ۱۷۵ - ۱۷۸؛ ~ خانه برق، ۱۷۸؛ ~ خزینه،
 ۱۷۷؛ ~ خسرو شاه، ۴۴۵؛ ~ خلوت زنان آباد،
 ۱۷۸؛ ~ خلیله وند، ۱۷۸؛ ~ خوشه مهر،
 ۱۷۸؛ ~ داش تپه سفلی، ۱۷۷؛ ~ داش تپه
 علیا، ۱۷۷؛ ~ دوهچی، ۱۷۷؛ ~ دیزجرود،
 ۲۷۲، ۲۷۸؛ ~ ذره جرود، ۲۶۰؛ ~ ذوارق،
 ۱۷۸؛ ~ رجال، ۱۸۲، ۱۹۱؛ ~ زنان آباد،
 ۱۷۸؛ ~ زنجیرآباد، ۱۷۷؛ ~ ساتلمش
 توپخانه، ۱۷۷؛ ~ ساتلمش سفلی، ۱۷۷؛ ~
 سرج، ۱۷۸؛ ~ سردرود، ۱۷۵، ۱۷۶؛ ~ سقال،
 ۱۷۸؛ ~ سنگر، ۴۳؛ ~ سوگلی تپه، ۱۷۷؛ ~
 سیر، ۴۲؛ ~ شاه آباد، ۱۷۷؛ ~ شاه تپه، ۱۷۷؛
 ~ شبانلو، ۱۷۷؛ ~ شرانلو، ۱۷۷؛ ~ شکور
 کندی، ۱۷۷؛ ~ شورجه، ۱۷۸؛ ~ شهردول،
 ۱۷۸؛ ~ شیخ الاسلام، ۱۷۸؛ ~ شیخ بابا،
 ۱۷۸؛ ~ شیرین کندی، ۱۷۸؛ ~ شینه لر،
 ۱۷۸؛ ~ عجشیر، ۳۶۶؛ ~ عسکر آباد، ۲۶۴،
 ۴۴۲، ۴۹۳؛ ~ علی بگلو، ۱۷۷؛ ~ علی
- خواجه، ۱۷۸؛ ~ عیان سلماس، ۶۵؛ ~
 قاریاغدی، ۱۷۷؛ ~ قاشوق چی، ۱۷۸؛ ~
 قبیچاق، ۴۱۰؛ ~ قبیچاق، ۱۷۷؛ ~ قجلو،
 ۱۷۷؛ ~ قراتلاق، ۱۷۸؛ ~ قراچوبوق، ۱۷۸؛ ~
 قراچه تاق، ۱۷۸؛ ~ قراخضر، ۱۷۷؛ ~
 قراقشلاق، ۳۶۶، ۳۷۵، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۵۸،
 ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۹۲؛ ~ قرانازسفلی، ۱۷۸؛ ~
 قرانازعلیا، ۱۷۸؛ ~ قراویلان، ۱۷۷؛ ~ قرخلاق
 افشار، ۳۲۱؛ ~ قرمز طلنجه، ۱۷۷؛ ~ قزلو،
 ۴۵۶؛ ~ قشلاق کورونلر، ۱۷۸؛ ~ قلا سراب،
 ۱۷۷؛ ~ قلاقات اسکو، ۱۷۷؛ ~ قلاقات
 پوسندوز، ۱۷۷؛ ~ قلعه جوق، ۱۷۸؛ ~ قلی
 کندی، ۱۷۸، ۴۵۲؛ ~ قوی سفلی، ۱۷۷؛
 ~ قوی علیا، ۱۷۷؛ ~ قورچیجان، ۱۷۸؛
 ~ قوشچی، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۳۷؛ ~ قوشقرا،
 ۱۷۸؛ ~ کردکرد، ۱۷۷؛ ~ کوتمهر، ۱۷۸؛
 ~ کوسه سر سفلی، ۱۷۷؛ ~ کوسه سر علیا،
 ۱۷۷؛ ~ گمطاش، ۱۷۷؛ ~ گنگ جین، ۱۹۴،
 ۱۹۵؛ ~ گو تپه، ۱۷۷؛ ~ کول علیا، ۱۷۸؛ ~
 لکر، ۱۷۷؛ ~ لله لوی سفلی، ۱۷۷؛ ~ لله لوی
 علیا، ۱۷۷؛ ~ لیلال، ۱۷۷؛ ~ مبارک آباد،
 ۱۷۸؛ ~ محمدحسن کندی، ۱۷۷؛
 ~ محمودلو، ۱۷۷؛ ~ مرادخانلو، ۱۷۷؛
 ~ ملاشهاب الدین، ۱۷۷؛ ~ ملک کندی
 خالصه، ۱۷۸؛ ~ منصور کندی، ۱۷۷؛
 ~ موسی درق، ۱۷۸؛ ~ مهماندار، ۱۷۷؛
 ~ میدان جوق، ۱۷۸؛ ~ نرج آباد، ۱۷۸؛
 ~ نوچه، ۱۴، ۲۱، ۲۳، ۴۰، ۴۳، ۳۰۶، ۵۱۵،
 ۵۲۶، ۵۵۵، ۵۶۶، ۵۵۵، ۵۶۶، ۵۷۷، ۵۹۲،
 ۶۱۱، ۶۲۰؛ ~ نوروزلو، ۱۷۷؛ ~ نهری، ۱۴،
 ۵۹۳، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۹؛ ~ نیک کنداکبرخان،
 ۱۷۸؛ ~ نیک کندقراچوبوق، ۱۷۸؛ ~ وکیل
 کندی، ۱۷۷؛ ~ ونج خوشه مهر، ۱۷۸؛ ~

کرک/ ۲۲۲	هابه بلاغی، ۱۷۸؛ ~ هالانه، ۵۵۵؛ ~ یاریجان
کردستان ترکیه/ ۱۹	سفلی، ۱۷۷؛ ~ یاریجان علیا، ۱۷۷؛ ~ یعقوب
کردستان/ ۱۷، ۱۵، ۱۹، ۲۲، ۲۷، ۳۵ -	کندی، ۱۷۸؛ ~ یقین علی تپه، ۱۷۷؛ ~
۱۸۵، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۲۵، ۱۲۱، ۱۰۹، ۳۷	یورقونلوی جدید، ۱۷۸، ۲۸۰، ۲۸۲؛ ~
۱۸۸، ۲۰۳، ۴۳۵، ۴۹۵، ۵۱۱، ۵۳۰	یورقونلوی قدیم، ۱۷۸؛
کرکوک/ ۱۴۰	~ یوزباشی کندی، ۱۷۷
کشاورز/ ۲۵۷	قزقلعه/ ۴۴۱
کورک/ ۲۲۷	قزل بلاغ/ ۲۳۹، ۲۳۳، ۲۰۲
کوس/ ۲۶۴	قروین/ ۴۹، ۵۰، ۶۶، ۶۸، ۹۱، ۱۱۹، ۱۲۸،
کوک آقاج/ ۴۵۶	۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۲ - ۱۴۴، ۱۴۴، ۱۵۴
کوه سیر/ ۳۱۳، ۴۴۰	- ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵ - ۱۶۷،
کوه قزقلعه/ ۴۷۹، ۴۷۶	۱۷۰، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸،
گادول/ ۳۷۵، ۲۶۵	۲۲۹، ۲۳۱ - ۲۳۷، ۲۳۹ - ۲۴۴، ۲۴۶،
گانا قرابلاغلار/ ۴۷۹، ۴۸۰	۲۴۷، ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۷۴، ۳۲۰ - ۳۲۲، ۳۶۴،
گانا کنگرلوی سلماس/ ۴۸۰	۳۶۵، ۴۰۵، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۶۵، ۵۷۹،
گاوغان/ ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵ - ۱۷۷	۵۹۰، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۶۳، ۶۷۰، ۶۷۳، ۶۷۶
گرمرود/ ۲۵۴، ۳۵۹، ۳۷۹، ۴۱۷	قصبه؛ ~ باری، ۱۷۸؛ ~ کشاورز، ۱۷۸؛
گروس/ ۸۶، ۸۹، ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۲۱،	~ مرحمت آباد، ۱۷۸
۱۳۹، ۲۰۲، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۱ - ۲۲۳، ۲۳۳،	قطور/ ۱۹۶، ۳۲۸، ۴۰۶، ۶۰۳، ۶۲۰، ۶۳۲،
۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۸۶،	۶۳۶، ۶۴۵، ۶۶۲، ۶۷۰، ۶۸۵
۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۵۰، ۳۵۹،	قفقاز/ ۳۶، ۵۸۴
۳۶۰، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۱۶،	قلعه؛ ~ اسماعیل آقا، ۴۰، ۴۲، ۴۴۰، ۴۴۱،
۴۲۷، ۴۲۸، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۹۶، ۵۰۵، ۵۵۴،	۴۵۹، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۹۳؛ ~ بدریو، ۴۰؛ ~ بنار
۵۵۶، ۵۵۸، ۶۶۶، ۶۶۷	مرکور، ۵۲۰، ۵۲۹، ۵۵۵، ۶۵۸؛
گوگان/ ۴۴۵	~ دهخوارقان، ۱۷۲، ۱۷۶؛ ~ لاهیجان، ۱۳۲،
گیرانلو/ ۲۶۷	۱۵۲
گیلان/ ۹۱، ۲۳۵	قلی کندی ← قریه قلی کندی
لاهیجان/ ۴۳، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۹۸، ۲۵۵، ۳۰۶،	قوجه بیگللو/ ۴۶۱
۳۰۸، ۳۱۸، ۴۰۳، ۴۳۶، ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۹۳،	قوری چای / ۲۱۴، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۱۰،
۵۰۳، ۵۰۷، ۵۲۶، ۵۴۷، ۵۴۹ - ۵۴۹، ۵۵۴،	۳۶۷، ۴۵۸، ۶۱۳
۵۵۷، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۷۰، ۵۷۵، ۵۹۰، ۵۹۸،	قوشچی/ ۲۶۴
۶۱۰، ۶۲۱، ۶۵۷ - ۶۵۹، ۶۷۰	قولنجی/ ۲۶۴
لرستان/ ۵۸۹، ۶۷۶	کازرسنگ/ ۲۲۲

۶۰۴، ۵۹۸، ۵۹۰، ۵۷۰، ۵۶۴، ۵۶۳، ۵۶۱	مازندران/ ۶۹۱
۶۱۱، ۶۱۵، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۵۰، ۶۵۶ - ۶۵۹	ماکو/ ۶۵، ۷۰، ۱۱۳ - ۱۱۷، ۱۴۷، ۱۴۸
مزند/ ۱۱۷، ۱۸۳، ۱۹۷، ۲۰۱، ۳۱۷، ۳۲۹	۱۵۰، ۱۵۳، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۲، ۱۹۶
۳۵۵، ۳۷۹، ۴۳۳، ۴۸۰	۱۹۷، ۲۱۴، ۳۹۲، ۴۸۱، ۴۹۵، ۵۲۱، ۵۶۵
مسجد جامع اروميه/ ۴۱	ماکور/ ۲۶۳
مشکين/ ۲۶۷، ۴۶۱، ۴۸۶، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۴۴	ماماش/ ۱۷۱، ۲۲۷
۵۷۱، ۵۸۹، ۶۷۷	محلّه: ~ باغ ميشه، ۲۸۸؛ ~ خيابان، ۲۸۸؛ ~
مصر/ ۱۸	سرخاب، ۲۸۸
مغان/ ۷۷، ۷۹، ۱۳۶، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۶، ۶۲۲	محموديه/ ۱۸۲، ۱۹۱
۶۳۰، ۶۳۷ - ۶۴۲، ۶۵۲، ۶۵۷	مراجو/ ۲۶۵
مکري/ ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۲۷، ۶۰۸	مراغه/ ۲۴، ۲۶، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۶۰، ۸۴، ۹۶
مکه/ ۴۷۳، ۶۰۸	۹۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲
ملک کندی/ ۳۹، ۱۰۹، ۲۲۶، ۲۲۷، ۳۱۸	۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۰
۳۲۵، ۴۶۷	۱۴۶، ۱۴۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹
ملکان ← ملک کندی	۱۹۲، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۲۳ - ۲۲۵، ۲۴۸، ۲۴۹
منقور/ ۵۲۶، ۵۶۴، ۶۵۹	۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۵ - ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۲
منکور/ ۱۷۲، ۱۹۸، ۵۴۹، ۵۵۷، ۶۶۰	۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۰۴
موصل/ ۵۳۲، ۵۷۰	۳۱۰ - ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۳۹
مهاباد/ ۱۹، ۲۱، ۲۶	۳۵۶، ۳۵۸ - ۳۶۰، ۳۶۶ - ۳۷۱
ميانج/ ۱۶۵، ۲۵۴، ۳۲۸	۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴
مياندواب/ ۲۰، ۲۴ - ۲۶، ۳۷ - ۳۹، ۴۱، ۷۱	۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۳۱
۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۷۳، ۱۷۷	۴۳۳، ۴۴۴، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۵
۱۸۶، ۱۹۲، ۲۱۰، ۲۲۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹	۴۶۷، ۴۷۲ - ۴۷۴، ۵۰۰، ۵۰۶، ۵۵۲، ۵۵۵
۲۶۰، ۲۶۷، ۲۸۰، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۲	۵۶۹، ۵۷۷، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۲، ۶۰۰، ۶۷۶؛ ~
۳۱۳، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۴۲ - ۳۴۴، ۳۴۶ -	بناب، ۹۸، ۱۱۲، ۱۳۸، ۱۷۹
۳۴۸، ۳۵۰، ۳۹۳، ۴۳۳، ۴۴۰، ۵۰۰، ۵۵۱	مرحمت آباد ← مياندواب
۵۵۵، ۵۶۹، ۶۰۰، ۶۱۱	مرکور/ ۲۱، ۲۲، ۴۱، ۱۰۰، ۱۰۱ - ۱۰۱، ۱۳۸، ۱۵۲
ميانه/ ۱۸۴	۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۵۵، ۲۷۰، ۳۰۶، ۳۴۶
نازلوی چاي/ ۳۱۳	۳۴۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۴۰، ۴۵۱
نخجوان/ ۲۶۴	۴۵۳، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۲
نقشبندیه/ ۱۳، ۱۴	۴۹۰، ۴۹۴، ۵۰۲ - ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۱۰، ۵۱۵
نوچه عثمانی/ ۵۴۷، ۵۷۰	۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۹
نهبوند/ ۲۷۵، ۳۲۰، ۳۲۱	۵۳۹، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۷

۵۰۰، ۴۵۸، ۴۴۴، ۳۷۹	۳۰۶، ۲۰۴، ۲۰۳، ۱۸۱، ۹۷، ۶۵، ۱۸، ۱
همدان / ۱۱۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۵	۳۶۱، ۴۴۹، ۵۳۲، ۵۳۴، ۵۹۵، ۶۰۷، ۶۱۰
۶۱۸، ۶۱۶، ۶۱۵، ۵۹۰، ۵۷۹، ۳۲۲، ۲۴۵	۶۱۷، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۳۷، ۶۶۰، ۶۶۵، ۶۶۷
۶۷۶، ۶۷۳، ۶۷۰، ۶۶۳	۶۸۹، ۶۸۸
هورمان کردستان / ۳۳۲	هرات / ۱۷۱
یانق / ۱۷۴	هزارگریب قزوین / ۲۷۴
یورتچی / ۴۶۱	هشترود / ۲۰۱، ۱۲۹، ۱۰۳، ۱۰۲، ۸۴، ۳۸
یونان / ۶۶۷	۲۱۵، ۲۲۴، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۲
	۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۷، ۳۷۳

ملل و نحل

چرکسی‌ها / ۱۷	ارامنه / ۱۷، ۱۸، ۳۷، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۵
طایفه؛ ~ ارونقی، ۸۰؛ ~ بیگلربیگی، ۶۰۱؛	افغانها / ۶۰۸
~ پیران، ۲۲، ۴۵۹؛ ~ دارمه سردشت، ۳۳۲؛	اکراد ← کردها/کردان
~ زرزا، ۳۳۲، ۳۳۹، ۴۰۳، ۴۶۳، ۴۶۴، ۵۵۴؛	انزایی / ۵۰۱
~ سوسنی، ۳۳۲؛ ~ شاهسون، ۲۲۴، ۶۲۳،	ایل؛ ~ افشار، ۳۳۱، ۴۴۶؛ ~ دویرن، ۱۳۱،
۶۲۸؛ ~ گورانلو، ۲۵۴؛ ~ لله بیگ، ۲۵۴؛	۳۳۰، ۳۳۱؛ ~ دهبکری، ۳۷؛ ~ زراد محال
~ منقور، ۵۰۷، ۵۱۵-۵۱۷، ۵۲۳، ۵۲۴،	منکور، ۲۵۸؛ ~ شکاک، ۶۶، ۱۵۱، ۴۶۷،
۵۲۶، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۷۷، ۵۸۱؛ ~ منکور،	۴۷۲، ۶۳۱، ۶۳۲؛ ~ قرا پایاق، ۲۲، ۳۷،
۳۳۹، ۳۷۰، ۴۰۳، ۴۵۱، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۴؛	۲۵۸؛ ~ قوجه بیگلو، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۷، ۶۵۲؛
~ ورمزیار، ۳۳۲؛ ~ هرکی، ۵۷۷	~ کورک، ۵۵۰، ۷۰۰؛ ~ گلابی، ۳۷؛ ~ لله
قاجار / ۱۳	بیگ، ۲۷۱؛ ~ ماماش، ۲۱، ۲۲، ۳۷، ۲۵۷،
قبایل؛ ~ رگورک، ۲۳؛ ~ زرزا، ۲۳، ۲۴؛	۴۰۳، ۴۳۴، ۴۵۹، ۵۵۰؛ ~ مزرکی، ۱۸۲؛ ~
~ رد، ۱۳، ۲۳؛ ~ کردباشی، ۲۳؛ ~ مکر،	منکور، ۵۷، ۴۰۳، ۴۵۱، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۴،
۱۹؛ ~ منگور، ۲۳	۵۰۷، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۳۵، ۵۴۶، ۵۵۹، ۶۵۰،
قره پایاق ← قرایپاق	۷۰۲؛ ~ میران، ۲۱
کردها/کردان ← اکثر صفحات	بلیاس / ۲۷، ۶۰، ۹۱، ۹۳، ۹۸، ۱۳۸، ۱۷۴،
مسیحی/مسیحیان / ۱۸، ۶۱۰-۶۱۲	۲۷۸، ۳۸۰، ۴۳۵، ۴۶۰، ۵۰۲-۵۰۴، ۵۴۶،
نستوری ها / ۱۸	۵۷۰
نقشبندی / ۱۵	ترکمانها / ۶۰۸

سازمانها و نهادها

۶۲۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۵؛ ~ طهران، ۱۹۶؛ ~	اداره عسکریه / ۴۸
فارس، ۵۷۱	تلگرافخانه؛ ~ ۶۱، ۶۳، ۷۴، ۷۶، ۷۸، ۸۶، ۹۶
دارالسلطنه؛ ~ ۴۸۰، ۴۸۱؛ ~ تبریز، ۳۴۵	۱۰۵، ۱۰۹، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۲،
ستاد ارتش قفقاز / ۳۰	۱۷۵، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۳۴، ۲۵۵، ۲۶۱،
سفارت؛ ~ انگلیس، ۴۷۵؛ ~ روس، ۲۱۶،	۲۷۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۶۲، ۳۶۳،
— ۶۲۲، ۵۸۵ — ۵۸۳، ۵۶۷، ۳۶۴، ۳۰۰	۳۷۷، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۷، ۴۱۴، ۴۲۴،
۶۲۵، ۶۳۷ — ۶۳۹؛ ~ عثمانی، ۶۵، ۱۰۹،	۴۳۱، ۴۳۹، ۴۹۷، ۵۱۳، ۵۲۸، ۵۸۳، ۵۸۴،
۵۸۹، ۵۳۰، ۴۰۲، ۱۴۰، ۱۲۶	۵۸۶، ۵۹۱، ۵۹۵، ۶۲۲، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۴۳،
قونسول / قونسولگری؛ ~ انگلیس، ۲۰۰، ۲۱۶،	۶۵۷، ۶۸۱، ۶۹۲؛ ~ آذربایجان، ۲۹۷؛ ~ باغ،
۳۶۰، ۳۵۸، ۳۴۲، ۳۳۳، ۳۱۴، ۲۷۱، ۲۷۰	۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۸، ۲۲۵؛ ~ بیجار، ۳۵۸؛ ~
۳۶۱، ۳۹۲، ۳۹۹، ۴۴۰، ۵۷۰؛ ~ روس، ۷۷،	تبریز، ۲۶، ۲۹۷؛ ~ خوی، ۳۵۱، ۵۲۶، ۵۴۰،
۶۳۸، ۵۸۵، ۶۲۵، ۳۱۵، ۳۰۰، ۲۹۷، ۲۱۰	۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۷، ۵۹۴، ۶۱۰، ۶۱۳، ۶۱۵،
۶۴۰؛ ~ عثمانی، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۹	۶۴۱، ۶۷۵؛ ~ زنجان، ۱۵۸، ۳۶۰؛ ~ طهران،
وزارت؛ ~ امور خارجه، ۶۵، ۱۳۶، ۱۹۱، ۳۰۰،	۲۴۵؛ ~ قزوین، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۷۴؛ ~ گروس،
۵۶۷، ۵۳۱، ۵۳۰، ۵۷۱، ۵۱۲، ۴۰۴، ۳۶۴	۲۵۴؛ ~ میانج، ۱۸۶، ۳۳۰
— ۶۳۶، ۶۳۴، ۶۲۵، ۶۲۴، ۵۹۳، ۵۸۳، ۵۷۷	چاپارخانه / ۶۲، ۱۵۷، ۴۶۵
۶۴۰، ۶۷۸؛ ~ جنگ، ۶۸؛ ~ جنگ روسیه،	دارالحکومه ساوجبلاغ مکری / ۲۱
۳۰	دارالخلافه؛ ~ ۸۴، ۹۴، ۹۶، ۱۲۰، ۱۰۶، ۳۰۸،
	۳۵۴، ۳۵۵، ۴۵۴، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۳۷، ۵۷۳

اصطلاحات نظامی

- ۵۱۱، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۴، ۵۶۱، ۳۵۷، ۲۸۲، ۲۳۹، ۱۲۴، ۲۱، ۲۴
 ۵۶۴، ۵۷۸، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۹۰، ۶۰۳، ۶۰۷، ۲۴۴
 ۶۰۹، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۳۱، ۶۴۵، ۶۵۰، ۶۵۶، ۳۲۳
 ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۴، ۳۰
 ۶۷۶، ۶۷۹، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۹۰، ۶۹۳، ۵۷۲، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۳۸، ۳۲
 ۳۲۱ / سانشور / ۴۴۱، ۳۶۰، ۲۵۰
 ۳۲۱ / سان / ۳۵ - ۳۱
 ۴۸۴، ۵۴۵، ۶۷۵، ۲۲۷ / تعلیقات /
 ۵۱، ۵۰، ۴۸، ۴۷ / سپهسالار /
 سواره؛ ~ افشار، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ~
 ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۸، ۲۴۴، ۳۵۹؛ ~ اینانلو،
 ۲۳۸، ۲۴۴؛ ~ چلیانلو، ۴۷؛ ~ خمسه، ۱۰۲،
 ۱۰۴، ۲۸۵؛ ~ دویرن، ۷۳، ۹۱، ۱۳۰، ۱۳۱،
 ۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۳،
 ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۶، ۲۴۷،
 ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۸۱ -
 ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۱۷،
 ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۴،
 ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۶۹، ۵۴۸، ۵۶۵،
 ۵۷۵؛ ~ شاهسون، ۱۳۱، ۲۰۲، ۲۲۲، ۳۳۴؛
 ~ مقدم، ۴۷؛ ~ ولی کانلو، ۲۵۴
- آجودانباشی / ۳۵۷، ۲۸۲، ۲۳۹، ۱۲۴، ۲۱، ۲۴
 باتالیان سالور / ۲۴۴
 باتالیان شاسور / ۳۲۳
 بریگاد قزاق / ۳۰
 بنیچه / ۵۷۲، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۳۸، ۳۲
 بیدق / ۴۴۱، ۳۶۰، ۲۵۰
 پیاده نظام / ۳۵ - ۳۱
 تعلیقات / ۲۲۷
 تفنگهای؛ ~ ورنندل، ۳۳، ۶۶۳، ۶۷۱؛ ~
 یوچاتیوس، ۳۴؛ ~ مارتینی، ۱۹، ۲۹، ۲۷۶،
 ۲۷۹، ۲۸۱، ۳۳۴، ۶۸۰
 توپ قیز / ۲۷۳، ۱۷۵، ۱۷۳
 تیول / ۴۳۷، ۴۳۴، ۲۲
 جبه خانه / ۲۹۶، ۲۰۸
 جوق؛ ~ ثانی، ۱۹۹؛ ~ ساوجبلاغ، ۱۹۸، ۱۹۹
 چاروادار / ۲۳۷، ۱۸۳، ۱۸۰
 دیویزیون / ۳۴
 رژیمان / ۶۷۱، ۳۲۲ - ۳۲۰، ۲۷۴، ۱۵۵
 زنبورک خانه / ۳۱
 ساخلو / ۴۱۲، ۳۹۹، ۱۵۱، ۱۴۷، ۷۲، ۶۰
 ۴۱۶، ۴۳۴، ۴۵۵، ۴۵۹، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۰

سوق عسگری / ۱۹۹	قراول / ۴۶، ۶۰، ۱۷۴، ۱۸۳، ۲۲۲، ۳۲۷
سیورسات / ۲۸، ۴۱، ۵۷، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۸۳، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۵۹، ۲۹۲، ۳۰۹، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۷۶، ۳۷۸، ۴۳۳، ۴۵۶، ۴۷۱، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۶۴، ۵۷۷، ۵۹۰، ۶۰۹، ۶۷۰، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۸۹	قزاق / ۲۳۷، ۵۸۴
طابور عسکر / ۴۳، ۲۲۸، ۳۰۶	قورخانه چی / ۱۸۲، ۲۳۷، ۳۵۵، ۵۳۶، ۵۴۱، ۶۶۳، ۶۷۱
طرقة توپ / ۲۱۸، ۱۸۲، ۲۲۳	قورخانه / ۲۹، ۳۱، ۳۵، ۵۲، ۵۴، ۵۵ - ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۷ - ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۵ - ۱۴۸، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۷۵، ۱۷۶ - ۱۷۹، ۱۸۳ - ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۷ - ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۹ - ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۵۲ - ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۳ - ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۹ - ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۶ - ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۰ - ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲ - ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۷ - ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۴۰، ۴۵۴، ۴۷۷ - ۴۸۰، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۶، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۷، ۵۲۷، ۵۳۷، ۵۴۷، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۱۰، ۶۱۴، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۸۶، ۶۹۱، ۶۹۲
فوج ؛ ~ اخلاص افشار، ۶۷، ۶۸؛ ~ اسدآباد، ۶۷، ۶۸؛ ~ اطریشی، ۲۲۲، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۲؛ ~ امیریه، ۶۱، ۸۶، ۱۲۳، ۴۸۵؛ ~ بهادران، ۷۵، ۷۶، ۸۴، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۷۴، ۱۷۵، ۳۳۸، ۴۸۸، ۵۶۵؛ ~ تخته قاپو، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۳۸، ۳۶۱، ۵۸۶، ۶۴۱؛ ~ خلخال، ۲۵۴، ۳۳۸، ۴۸۵، ۵۸۲، ۶۱۳؛ ~ خوی، ۷۲، ۱۵۲، ۱۹۷، ۲۹۱، ۴۴۰، ۴۶۵، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۲؛ ~ دویم خاصه، ۵۷، ۸۴، ۸۷، ۱۰۶، ۱۷۴، ۱۷۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۴۸۵؛ ~ سیلاخوری، ۶۴؛ ~ شقاقی، ۸۷، ۲۰۲، ۲۴۹، ۵۱۷، ۸۱۷؛ ~ طهران، ۶۹؛ ~ قزوین، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۵۶، ۲۴۷، ۲۷۴، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۵۷۹، ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۷۰؛ ~ قهرمانیه، ۲۴۹، ۴۸۵، ۵۵۳؛ ~ گروس، ۷۳، ۲۰۰ - ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۳، ۲۶۳، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۵۷، ۳۶۵، ۳۶۹، ۴۱۱، ۴۴۲، ۴۵۵، ۴۶۱ - ۴۶۳، ۵۰۵، ۵۵۲؛ ~ ماکو، ۱۹۷، ۲۹۱؛ ~ همدان، ۲۴۰، ۵۱۵، ۵۵۵، ۵۷۹، ۶۱۸، ۶۰۷	
قراسوار / ۸۸، ۹۵	گارد نصرت / ۳۱
	لشکرنویس / ۵۴، ۵۳، ۶۸، ۸۲، ۱۲۴
	مقدمه الجیش / ۲۵
	هنگ / ۳۴
	یراق چین / ۲۷۲
	یورچی / ۳۲۶

Rebellion of Shaikh ‘Ubaidullāh Kurd
(Some Reports on Kurds’ Invasion on
Azarbaijan’s Areas During Qajarid Period)

Edited by
Yoosuf Beig Babapour
Masood Gholamiyeh

Tehran – 2012

